

ظفر نامہ

مولانا شرف الدین علی عریزی

۱۸۸۷ء

جلد اول

جلد اول

ظفر نامه

از تالیفات

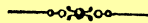
مولانا شرف الدین علی یزدی



بتصحیح و تحشیہ سالک مسالک صدق و سداد خیر خواہ عباد

مولوی محمد الہداد

سابق مدرس بہرہ عربی مدرسہ کلکتہ



حسب الحکم اہالی حل و عقد اشیائک سوسائٹی بنگالہ

در

بہتسٹ مشن پریس واقع کلکتہ

چاپ شد

۱۸۸۷ ع

ظفر نامه



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد اکثرا مبارکاً لمن یوتی الملک من یشاء
وینزع الملک ممن یشاء و صلاوة طيبة دائمة
علی خاتم الانبیاء و سید الاولیاء محمد و آله
الاصنیاء و اصحابه النجباء و عترته البررة الاتقیاء



مقاله اول در ذکر صادرات افعال و واردات
احوال حضرت صاحب قرانی انار الله برهانه

* نظم *

بنام خدائی که از نام او است * که مارا توانائی گفت و گو است
خداوند کل آشکار و نهان * نهان آشکارا بنزدش عیان
طرازنده پیکر آفتاب * نگارنده نقش مارا بر آب
خدائی که هستی مرورا سزا است * بجز هستی او فزادرفنا است
جهان می نماید که هست ارچه نیست * بجز ظل هستی حق دان یکیست

زهی صنع کامل که از یک وجود * پدیدار شد هر چه هست آنچه بود
 ز یک خم بر آورده صد گونه رنگ * فلک با شتاب و زمین با درنگ
 ز یک شاخ رست آنچه بینی ببار * ز نرمی گل قادر شتی خار
 اگر طالبی آفریننده را * میالا بغیرش دو بیننده را
 که هستی غیرش برای صواب * خیالیست همچون فریب سراب
 یقین است کارل خدا بود و بس * درین خود نیفتد بشک هیچکس
 مکن سهو کاخر همان اول است * ولی دیده عقل ما احول است
 سوی ذاتش اندیشه را راه نیست * کزان عقل فرزانه آگاه نیست
 سخن چون بذاتش رسد لب بدوز * بذکر صفاتش روان بر فروز
 مالک الملکی که عون عنایت بی نهایتش مطعون من یفسد
 فیها ، یسنک الدماء را بر سر پر مصیّرانی جاعل فی الارض
 خلیفته سروری آفرینش بفضیلت دانش و بیدش کرامت نمود
 و اولاد امجادش را بتاج موفور الابتهاج و لقد کرّمنا بنی آدم
 سرفراز گردانید و در بحر و بر عالم مکنّت تملک و تصرف و استعمر کم
 فیها از زانی فرمود والله الحمد رب السموات و رب الارض
رب العالمین توانائی که رایت اقتدار سلاطین کامگار باوج
 فرمان دهی و کشور ستانی بر افراخت و صفحه شمشیر مصقول^(۱)
 پادشاهان جهان کشای را آینه چهره نمای عروس فتح و نصرت

(۱) در سه نسخه موجوده همچنین است و در دو نسخه موجوده بجای

ساخت نضارت ریاض شریعت را بآبیداری تیغ آتشبار مجاهدان
 منوط گرد فید و سرسبزی نهال اسلام را بسرخ روئی حسام خون
 آشام غازیان مربوط فرمود قادری که قهرمان تقدیرش سحاب عنبرین
 فقاب را بچترداری سلطان پیغامبران فرمان داد و حامی^(۲) حمایتش
 عنکبوت مبهوت را در معماری حصار سرور انبیاء و رسل مکنت
 و ترانائی بخشید *
 * نظم *

شهی چتر او ابر مشکین پرند * سر سدره از پای نختش بلند
 جهان داوری یثربش بارگاه * بشرق و بغرب امتش پادشاه
 بعهدش ز رفعت شده فرش عرش * پی کرد نعاین او عرش فرش
 شجاعی که چون دست آرد بچنگ * کفش روزه سنگ سازد خدنگ
 خدنگش بکوری دشمن روان * رباید ز اعدای ملت روان
 بنزد انتقامش ز کفار حیف * قوی داشت دست نبوت بسیف
 هزاران هزار آفرین و درود * ز جان آفرین خالق هست و بود
 برو باد و برآل و اولاد او * بر اصحاب و احفاد امجاد او
 اللهم صل علی سیدنا محمد و آله و صحبه بارک وسلم
 كلما ذکرة الذاکرون و كلما غفل عن ذکرة الغافلون قال الله
 جل و علا وربک یخلق ما یشاء و یختار و ما کان لهم الخیرة
 سبحان الله و تعالی عما یشرکون پادشاه بی انباز و ملک عالم
 و عالمیان بی تاویل و مجاز عظم سلطانه و بهر برهانه قادر مختار

(۲) در همان دو نسخه بعد لفظ حامی (که) است *

است و مطاع برنهان و آشکار هرچه خواهد آفریند و از آفریده هرکرا خواهد برگزیند سابقه عنایت ازلی چون رقم اختصاص بر صفحه حال برگزیده کشد مقالید مقاصد و مرادات بقبضه اقتدار او سپارد و رابطه ارادت لم یزلی چون برفعت منزلت سروری تعلق گیرد عروج بر مدارج معالی بپای مکننتش آسان گردد و پرتو آفتاب تابیدات ربانی چون بر ساحت سعادت مقبلی تابد انوار آثارش بسایه ابری که از بخار پندار معاندان در هوای خیال محال بزند پوشیده نگردد و نسیم رضا و رحمت صمدانی اگر بر چمن اقبال دولت مندی وزد طراوت بهار گیتی نگارش باسبب خزانگی که از دم سرد حسودان خمزند نقصان و ذبول نپذیرد و نهال دولتی که پرورده جویدار توفیق الهی بود از تند باد حوادث روزگار گزند نیابد و کاخ رفعتی که بر افراخته لطف نامتناهی باشد بمنجینق مکر و احتیال اختلال پذیر نگردد *

* بیت *

بزرگ کرده او را فلک نبیند خرد * عزیز کرده او را جهان ندارد خوار
و مصداق این سیاق صورت حال حضرت صاحب قرانی است
که در بیان کیفیت آن شروع می‌رود و من الله العون و التوفیق و الهدایة
الی سواه الطریق *

تشبیب سخن و ذکر شمه از مفاخر صاحب قرانی

* نظم *

همایون شبی چون سواد بصر * همه ظلمتش روشنی سو بسر

شبی قدرش از روز روشن فزون * مهش بدر و بدرش زگاهش مصون
 کواکب همه سعد و مسعود حال * مبارک بتائیر و فرخ بقال
 مرا بخت فرخنده یار آمده * مراد دل اندر کنار آمده
 بپرداختم مجلس از خاص و عام * بیارستم بزم عشرت بکام
 بر افروخته شمع از نور فکر * خود ساقی و می معانی بکر
 فرزند؟ ساز بزم سروش * سرایند؟ نغمه ذوق و هوش
 همه شب بدینگونه عشرت کزان * دل کامیابم به پرورد جان
 چو صبح سعادت دمیدن گرفت * نسیم عنایت و زیدن گرفت
 خروس ظفر تاج نصرت بسر * بیفشاند بال و بگسترد پر
 بهنگام دولت چو آواز داد * دلم مرغ اندیشه پرواز داد
 وزان پس چو طوطی دهن باز کرد * ز صاحب قران قصه آغاز کرد
 که آن شاه دیندار گیتی ستان * باندک زمان چون گرفت این جهان
 چو زین برسمند سعادت نهاد * بمردی کمر بست و عالم کشاد
 ز سرحد چین تابپایان روم * چه از مصر و شام و چه از هند بوم
 چه ایران چه توران چه بحر و چه بر * بجای که بود از عمارت اثر
 بنفس شریف خود آنجا رسید * بگیتی ستانی چو لشکر کشید
 بهرجا سپاهش توجه نمود * نخست آن زمین نعل اسپش بسود
 جهان گشت یکسر کران تا کران * چو فتح و ظفر لشکر از پی روان
 بهرجا رسید و بهوسو گذشت * بتایید دادار فیروز گشت
 خدائی جهان آفرین یاورش * همه خسروان جهان چاکرش

شده سرفرازان و را زیر دست * سپهرش پرستنده او حق پرست
 فلک بنده و آفتابش غلام * زمانه مطیع و جهانش بکام
 مرادی که در خاطر آراستی * چنان رو نمودی که او خواستی
 یقینش قوی بود و دینش درست * بجز دادگر یاری از کس نجست
 بنیروی مردی و فرهنگ خویش * بگردون بر افراشت اورنگ خویش
 نه رایش بتدبیر محتاج غیر * نه امضای رایش بجز محض خیر
 بتدبیر کاریکه رو می نمود * مشیرش جز الهام دولت نبود
 هر آنجا که از لطف کردی نگاه * بلارا نبودی دران بوم راه
 و گر آنش قهر افروختی * بیک شعله زان کشوری سوختی
 بکوه از زکین سایه انداختی * چو یخ پیش خورشید بگداختی
 بخشم ارسوی چرخ کردی نگاه * شده تیره رخسار خورشید و ماه
 دم از کین او کس بعالم نزد * و گر زد دگر در جهان دم نزد
 خلافتش در اندیشه کس نگشت * که جانوا وصال تنش بس نگشت
 کس از خط فرمان او سر نقات * که همچون قلم تیغ بر سر نیامت
 چو بختش بر اورنگ شاهي نشاند * بعالم جز او تاجور کس نماند
 همه پادشاهان آفاق پاک * بدر گاه او بنده یا زیر خاک
 چو روی زمین شد بفرمان او * جهان غرقه موج احسان او
 سر گنج بکشاد و دست کرم * در فتنه بربست و پای ستم
 بهر کس که روزی عطایش رسید * دگر نسل او روی حاجت ندید
 بعهد همایون آن دادگر * بعالم نماند از تباهي اثر

بر انداخت رسم فساد و فجور * ز گیتي بیکباره نزدیک و دور
 نه در شهر و مخزن نه در کوه و دشت * خیانت در اندیشه کس نگشت
 زر و مال عالم دران روزگار * تو گفتي ز مرد بدو دزد مار
 امان در زمانش بحدی رسید * که منسوخ شد رسم بند و کلید
 ز نقش کژی لوح گیتي زد * همین راستي رستیش مهر بود
 تو گفتي زمین سر بر شد حرم * بر افتاد آئین ظلم و ستم
 بدومی که باران عدلش بشست * دگر باره خار جفای نورست
 ز مرآت دین زنگ بدعت زدود * ز باغ جهان خار عصیان درود
 مرادش ز شاهي و فرماندهي * ز تخت بزرگي و تاج مهی
 مراعات دین بود و تعظیم شرع * همین اصل دید و جز این جمله فرع
 همه کوشش بهر اسلام بود * دگر چیزها دانه و دام بود
 ندیدی کس از خویش و از اجنبی * گرمی تر از اهل بیت نبی
 بجان معتقد بود سادات را * همان اهل تقوی و طاعات را
 کجا کمالی بودی از اهل علم * تواضع نمودی مر او را بحلم
 نکو داشتی اهل دستار را * بتخصیص مفتی دین دار را
 چو اندیشه کاری آراستی * ز خلوت نشینان مدد خواستی
 بسوی مزار بزرگان دین * باخلاص رفتی ز راه یقین
 چو کار بزرگش فراز آمدی * بخلوت سرای نیاز آمدی
 توجه نمودی بدادار پاک * نهادی جبین تضرع بخاک
 مناجات کردی و خواهش گری * ز حق خواستی نصرت و برتری

بسوز دل و آب چشم از خدا * طلب داشتی حاجت خویش را
 چو از هاتف دولتش بیخروش * صدائی اجابت رسیدی بگوش
 روان سجده شکر کردی نخست * بصدقی تمام و یقینی درست
 پس آنکه سر از سجده برداشتی * لوائی کرامت بر افراشتی
 ز گنجور کردی ذخائر طلب * ز بسیاریش مانده گردون عجب
 ببخشیدے از چند و از چون برون * کسی را که محتاج بودی فزون
 نمانده دران بوم کس را جدا * دل از شادمانی زبان از دعا
 چو زان پس بمقصد پرداختی * قضا آنچه او خواستی ساختی
 همه میل طبعش بخیرات بود * که روشن دل و کامل الذات بود
 بسی بقعه خیر پرداخته * بایوان کیوان بر افراخته
 چه از خانقاهات افکنده خوان * چه از مسجد جامع و غیر آن
 چنین بوده صاحب قرانرا حسب * در اندیشه در شاه راه نسب
 پدر بر پدر نا بآدم رود * همه پای بر تخت شاهي نهد
 کمالات آن شاه دربانوال * فزون بوده از هرچه بندی خیال
 ببالای قدرش قبای ثنا * چو تنگ است و کورته بوقت ادا
 مرتب کنم حلقه شاهوار * که اخبار شاهش بود پود و تار
 از اول کنم در ولادت شروع * که کی کرد خورشید شاهي طلوع

گفتار در ولادت همایون حضرت صاحب قرانی

از نص کلام قدیم پادشاه علیم عظمت کبریاؤه و عمت زعداؤه
 حیث قال عز من قائل فاراد ربک ان یبانیما اشد هما

و استخراجاً کنزهما رحمة من ربك مستفاد میشود که چون نطفه فیاض علی الاطلاق از خزانه اعظمی کل شیء خلقه ثم هدی خلعت محبت صلاح و میل نیکوکاری پیرایه قامت دولت و بختیاری سعادت مندی سازد از میامین برکات آن در احوال و اوضاع اولاد و اسباط امجاد او آثار گرمی و فتایح ارجمندی بظهور پیوندد و مضمون فرموده حضرت رسالت پناه ختمی عیله افضل الصلوات و اکمل التحیات و ان صلاح الرجل لیدرک البطن السابع بر صدق این معنی دلیلی واضح است و برهانی لایح و مطابق این اشارت و موافق این بشارت حال فرخنده مآل پدر نامدار حضرت صاحب قرانیست که جمله کریم امیر طراغای تغمده الله بغفرانه بر صورت و دوستی اهل صلاح و تقوی مفظور بوده چنانچه در مقدمه سبق^(۱) ذکر یافته و مدت العمر بمجالست و مجاورت سعادت نشان آن طایفه عالی شان رغبتی تمام داشته و شک نیست که انس و الفتی باین غایت بی مناسبتی ذاتی و آشنائی که در مجمع الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ایتلف واقع شده باشد صورت نه بندد * * مصراع *

* با خود آورده از انخانه بخود بر بسته *

لا جوم از برکت دانه دوستی دوستان حضرت عزت که در کشت زار

(۱) همچنین است در چهار نسخه موجوده و در یک کتاب بجای سبق

سابق است *

صدق نیت آن کامگار ستوده آثار به پرورش انبته‌الله نباتاً حسناً
 برآمده بود فضای صحرای نسیم المجمال آمال از خرمن دولت
 و اقبال و دخل کرامت و افضال مالا مال گشت * * بیت *

چو بختش ز اقبال منشر داد * سپهرش یکی فامور پور داد
 در عهد سلطنت قران سلطان خان تباشیر صبح پادشاهی از افق
 ناییدات الهی دمیدن گرفت و شعشعه اختر جهانبدانی از اوج عنایت
 ربانی درخشیدن آغاز فهاک و بتاریخ شب سه شنبه بیست و پنجم
 شعبان سنه ست و نلذین و سدعمایه موافق سچقان ائیل که مبدأ دور
 سالهای مغول است در ظاهر خطه دلکش کش از خدر طهارت مآب
 تکینه خاتون که بآیین شرع مطهر درحباله آن نوئین دین پرور بود
 آفتاب وجود حضرت صاحب قرانی از مطلع ولادت فرخنده آثار
 طالع گشت و ماه غره عالم افروزش از برج سعادت پایدار لامع شد *

* نظم *

بر آسمان بزرگی هلالی از نونات * ببوستان معالی گلی ز نوشکفید
 درست مغربی خورنهاد بر رویش * سپهر چونکه بآن ماه پاره در نگرد
 جهانی در صورت انسانی بجهان آمد جهان نثار مقدم همایونش
 ساختند و عالمی در کسوت فردی قدم در عالم فهاک علم پادشاهی
 عالمش باوج اقتدار بر افراختند * * نظم *

* چو قدرش با سپهر افزود گردونی زیاده شد *

* چو ذاتش در جهان آمد جهانی در جهان آمد *

عابدان مجامع لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون
 تا ذات شریفش از آسیب عین الکمال محفوظ ماند بتلاوت وان یکاد الایه
 مواظبت نمودند و مسبحان صوامع و المائکة یسبحون بحمد ربهم
 و یتستغفرون لمن فی الارض تا پایه قدر رفعتش باقصی مدارج
 کمال ترقی نماید باقامت و ظائف دعا مبادرت جستند •

* شعر *

که سرسبز باد این همایون نهال • که شد رسته در باغ جاه و جلال
 جوان بخت باد او فیروز رای • توانا و دانا و کشور کشای
 بتاج و بتختش جهان تازه باد • سر خصم او تاج دروازه باد
 و از طلوع آن نیر سعادت پرتو سر حقیقت رویای صالحه که اشاره
 حدیث صحیح بتصحیح آن تصریح نموده بظهور پیوست و صدق خواب
 قاچولی بهادر که تو منای خان بتلقین (ارباب الدول ملهمون) تعبیر
 کرده بود و قصه آن در مقدمه مسطور است محقق شد که کوکب
 هشتم که بلسان تعبیر عبارت از صاحب دولتی بود از بطن هشتم
 قاچولی بهادر که انوار سلطنتش جهات خافقین منور گرداند و بعد از او
 از میامین آثار عدل و انصاف اولاد و اخلاش همچنان روشن بماند
 از مشرق فتح و فیروزی ظهور آغاز نهاد و زمانه از وفور هرور و بهجت
 زبان تهنیت بفحوای •

* نظم *

(۱) در بعضی نسخه بجای (جهات) و جنات و در بعضی نسخه

جنبات است •

ز ۳ خوابی که تعبیرش توباشی • خوش آن آیت که تفسیرش توباشی
 بر کشاد از فرجه‌بیم خجسته اش همچو آفتاب می تابید که سپهر
 سربر سلطنت هفت اقلیم را هرچه زودتر آفتابی شود گیتی افروز
 و از امارات طالع مسعودش چون صبح صادق روشن که شب پریشانی
 عالم عنقریب از طلوع صبح دولتش روزی گردد خرم تر از عید و نوروز
 و تحقیق این سخن آنست که چون در وضع قواعد سلطنت و رفع
 مبانی خلافت وجود مبارک آنحضرت اساس و بنیاد دولت
 دودمان ثابت ازکان صاحب قران آخر الزمان بود و در طالع چنان
 بنیادی هرآینه ثبات و استقرار بغایت مناسب افتد و احوال و اوضاع
 عالم را از تغییر و انقلاب چاره نیست حکمت باهره یدبو الامر من
 السماء الی الارض که در کارخانه تکوین و ایجاد نقش کمخاء
 حوادث جهان کون و فساد بر بالا بسته چنان اقتضا فرمود که طالع
 همایونش برجی باشد که ثباتش منافی انقلاب نبود و متحلی باین
 صفت برج جدی است که ثبات در عنصریات بخاک منسوب است
 و در فلکیات از سیارات بزحل و جدی با آنکه از بروج منقلب است
 خانه خاکی زحل واقع شده و این غایت ثبات است در عین انقلاب
 و دلیلی ازین قویتر بر استمرار و استقرار متصور نیست چه نزد اهل
 تحقیق مقرر است که نهایت کمال هر صفتی دران است که باضد
 خود معانق تواند شد چنانکه از تامل در نظم اسمای جهنی تعالت
 و تقدست روشن می گردد هو الاول و الآخر و الظاهر

و الباطن و هو بكل شیء علیم و ازین مقدمات لطیف غریب
 بوضوح پیوست که از برای طالع حوادث کونی آنچه دران ثبات و دوام
 مطلوب باشد موافق تر برجی جدی تواند بود و شمامه صدق این
 دعوی از حدائق حقائق از هزار اسرار مقطعات حروف منزله قرآنی
 استنشاق می توان نمود *
 * شعر *

مرد باید که بر تواند برد * و ر نه عالم پر از نسیم اصبا است
 بالماس فکرت گهر سفته شد * سخن بین که در پرده چون گفته شد
 لا جرم طالع فرخنده برج جدی اتفاق افتاد و صاحب جدی که علو
 مطلق از علویات ثلاث او راست چه برتر کوکبیست از کواکب سیاره
 بحسب تسویه در دهم برد که هنگام ولادت ارفع محلی آنست از فلک
 دوارو لهذا خانه رفعت است و اقبال و منصب و اشغال و بحسب
 برجیت دریازد هم که خانه امانی است و آمال تا اختر دولت خداوند
 طالع چون باوج سلطنت صعود نماید بعلو قدر و رفعت منزلت بر سایر
 سلاطین روزگار فائق و برتر آید و صورت هر مراد که بکلی امید بر لوح
 اندیشه نقش بندد بر حسب دلخواه بحصول پیوندد و نیز اعظم که
 کوکب جلالت است و اقتدار در وتد رابع که خانه مقام است و قرار
 بمحل شرف خویش با عطارد چنانچه بمثابت دو آفتاب باشند
 از بیست و درم درجه حمل رایت فتح و فیروزی بر افراشته و منشور
 اقبال بتوقیع سعادت نگاشته تا هنگام طلوع آفتاب سلطنت در مقام
 اصلی خود ظهور فرموده همانجا مقر سر بر پادشاهی گرداند و آن

مملکت را در زینت و رونق و معموری و عظمت از سایر دیار و بلاد عالم بگذرانند و مشتری که یزبوع سعادت و حافظ صورت بامرینج که کوکب قوت است و قدرت در پنجم طالع که خانه فرزند است اناضت عطیات ارجمند را متعاضد گشته تا از کثرت اولاد و اعقاب سعادت مند فوشوکت صورت دولت ابد پیوند قرنا بعد قرن باقی و پایدار ماند و سعد اصغر که درین طالع خجسته هم صاحب عاشر است خانه جاه و اعتضاد و هم صاحب خامس خانه اولاد و احفاد بمحل شرف خویش که سوم طالع است و خانه افریاد در شانزدهم درجه حوت ساز سعادت از پرده ملایمت نواخته و قمر واسطه و مول تاثیر علویات به سفلیات اوست در چهاردهم درجه همان برج پرتو اتصال برو انداخته تا از موافقت فرزندان و خویشان منقبت سلطنت و پادشاهی باقصی مدارج کمال رسیده تا انقراض عالم از نظرق نقص و زوال ایمن ماند *

* نظم *

در احکام هفت اختر آمد پدید * که دنیا بدو داد خواهد کلید
لاجرم قابله قبول حقش بمهد سلامت و استقامت بر آورد و دایه
لطف ایزدش بشیر دلپذیر تربیت و رعایت می پرورد *

* بیت *

بنار دایه بختش به بر در آورده * بشیر کام ز پستان لطف پرورده
و چون ایام رضاع بگذرانید و سن مبارکش بمبادی حد تمیز رسید از
ریاض حرکات و سکناش بوی سلطنت و جهانداری چون نکبت

ریاحین از نسیم بهاری می‌دمید و از مجاری گفتار و کردارش نور
سووری و کامکاری چون بارقه برق از ابر آذاری می‌درخشید *

* نظم *

ببازی اگر نیزش آهنگ بود * حدیثش ز دیهیم و اورنگ بود
بآئین فرماندهی داشت میل * شدند ی برش کودکان خیل خیل
شده کودکی بر سپاهش امیر * یکی فصب گشتی برسم وزیر
ز چوب وزنی آدمی ساختی * بکاری زهر سو برون ناختی
چنان فرض کردی که فرمان نجست * بیوغو در آوردی او را نخست
چو روشن شدی جرم بر کهنوش * بریدی و بر نیزه کردی سرش
سزا گفتی اینست تا کهران * نه پیچند دیگر سر از مهتران
بجد بود مانده بازی او * ببازی نه بد سرفروزی او
چون در دیوان نحن قسمنا بپروانچه عنایت نفع درجات من
نشاء مذکور دولتش بطغرای جهان آرای و آئیناه الملک موشع گشته
بود خاطر خطیرش برکوب باد پایان گیتی نورد و ممارست سوار
و مباشرت آلات و اسباب نبرد میلی تمام داشت و از ده سالگی
تا عذفوان شباب روزگار بمدامت شکار و مباشرت رسوم و آئین رزم
و پیکار میگذاشت *

* بیت *

شب و روز در بزم بود و شکار * دل و جان در اندیشه کار زار
ذات مکارم آیاتش مظهر لطف نامتناهی الهی و مکنون ضمیر
مستذیرش محض خیر و نیک خواهی بود و آنچه بحسب ظاهر از آثار

قهر و سیاست در مبادی حال از بعضی اتباع و اشیاع عالم اقطاعش
 صدور می یافت چنانچه شرح پذیر خواهد گشت جهت ضرورات
 جهانگیری و لوازم کشور کشائی بود *
 * بیت *

ملک را اگر قرار خواهی داد * تیغ را بی قرار باید کرد

دلیل بر آنکه این سخن از تکلف بیگانگه و از ریا بریست و نه
 از قبیل صناعات منشیانه و آرایش سخنوریست سر اشارت حضرت
 رسالت است حیث قال صلی الله علیه و سلم الولد سرلابیه
 چه از سلیل صلب همایونش داد گستری بر تخت خلافت است
 جاودان باقی باد که اگر گویند (من المهد الی العهد) هرگز از ان
 حضرت موری آزاده نگشته است اهل عالم از نزدیک و دور باتفاق
 تصدیق نمایند *
 * بیت *

جهانداری که گوئی دولت او برد * سلیمان قدر و زو موری نیاززد
 جوان بختی که با وجود جمعیت اسباب ترفه و کامگاری و آلات دولت
 و بختیاری یک لحظه اوقات قدسی ساعاتش بشیوه ملاعب و ملاهی
 چنانچه شیمه سرخوشان شراب دولت و نشوه جاه باشد آلوده نگردد
 بلکه روزگار سعادت آثارش مطلقا بادای فرائض طاعات و نوافل
 عبادات و تلاوت قرآن و غمخواری جهان و جهانیان صرف می شود و هذیه
 المعانی اظهر من الشمس و ابین من الایس خلافت
 پناهی که حشمت فریدون و شجاعت اسفندیار با عفت ذوالنون
 و عبادت مالک دینار جمع فرموده و ابهت و اقتدار خسروان کامگار

بامتابعت سیر گوشه نشینان ولایت شعار در سلک توفیق انتظام داد *

* مصراع * * خداوندا نگهدار از زوالش *

هو السلطان الاعظم المطاع و الخاقان الاعدل الاكمل
الواجب الاتباع رافع رايات الخلافة بالعدل و الاحسان
واقم آيات الرحمة و الرافة على صحائف الامكنة و الازمان
آية الله بين البرايا المجتهد في اعلاء كلمته العليا مفيض
النعم الظاهرة و الباطنة الموعود بلسان النبوة في الماية
الثامنة مشيد مباني الشرع المبين ظل الله في الارضين
المخصوص باو فر الحظ من عناية الاله الرحمن معين الحق
و السلطنة و الدنيا و الدين ابو النصر شاه رخ بهادر سلطان
خدا الله تعالى سبحانه ملكه و خلافته و سلطانه * چون
خامه مشكين عمامه بعد ازین خصوصاً در مقاله ثانی بذكر مناقب
سنیه آنحضرت عطر ساری خواهد گشت عنان بیان از شروع دران
کشیده شد * ع * * کان نه بحر بیست که پایان و کفاری دارد *

و باز از اولاد امجاد این حضرت آنچه چشم امید از مشاهده آن
روشن است و نه بواسطه اخبار از دیگر دیار استماع میروند یوسف
طلعتی مصر مملکت سلیمانی را بمقامات ابراهیمی و منزلت
اسماعیلی مشحون بمکارم اخلاق مصطفوی و مآثر بسالت
و شجاعت مرتضوی علی المصطفی و علیهم الصلوة و السلام عزیز کرده
و آراسته است که * * بیت *

• خجسته ذات شریفش بصورت بشری •

• تبارک الله گوئی که رحمتیست جسیم •

سلطنت پناهی که با آنکه در حسن سیرت و نقای سرپرست خلعت
معاش پسندیده را بطراز الولد الرشید یقّمدی بوالده الحمید مطرز
داشته بلکه در کمال حلم و کم آزاری مصدوقه حسنات الابرار سیات
المتریین بظهور رسانیده ذات ملکی صفات جامع اصناف فضائل
و کمالات و منبع انواع فواضل و مکرمات است •

* شعر *

* ابکی و اضحک خصمه و ولیه *

* بالسيف والقلم الضحوک الباکى *

* الدر و الدرې خافا جوده *

* فتحصنا بالبحر و الافلاک *

ذهن و قادش در ادراک دقائق حقائق و اسرار مفسر یگان زیتها
یضیء و اولم تمسسه نار و رای مشکل کشایش در کشف خفیات
رموز و حل معضلات امور کاشف سر نور عالی نور *

* نظم *

ملک سیرتی صورتش ز آب و گل • پر از هوش مغز و پراز رای دل
نیو شد ز اغیار سرّ قدر • که رایش نگردد ازان با خبر
زبان معجز بیانش که ترجمان ملهم توفیق است چون گاه تقریر
بینه ان من البیان لسحرًا روشن سازد •

* بیت *

* روح از نهیب آنکه مگرو حی منزلست *

* اندر فتد بسجده که سبحان لم یزل *

چون از بنان گوهر افشانش که مفاتیح خزاین فضل و احسان است

در وقت تحریر آثار امتنان علم بالقلم مشاهده افتد *

* نظم *

عقل و اله شود دیده بماند حیران * دل منور شود وقوت روان یابد جان

اذا قال فالدر الثمین منظم * و ان خط فالوشی البدیع متمم

بملک لطائف نگار بدایع آثار که شرفات قصر شرفش بکتابه ثون

و القلم وما یسطرون مزین است فحوای * * بیت *

* ای حسن خط از دفتر اخلاق ثوبابی *

* سلطانی از اوصاف توحرفی ز کتابی *

بر در و دیوار روزگار بهر دیار بخوبتر صورتی نگاشته حاجت بیان

نیست لا یحتاج الصباح الی المصباح و حبر خامه

مکرمت صریرش در بطون اوراق مصاحف و مجلدات قرانی و در

متون کتب و دروج بل بروج شمس و اقمار معالی و معانی جمال

و کمال و فی ذلک فایتنا فس المتنا فسون بر نظر دیده و ران

اطراف و کفاف عالم به نیکوتر وجهی جلوه داده لاخبر بعد

المعاینة * * بیت *

چه گویم در اوصاف این سرفراز * که هست آفتاب از صفت بی نیاز

و هر چند محقق است که * * * * *
* نظم *

گر بگویم و اگر نه داند عقل * کین طراز قبای دولت کیست
اما چون قلم به نشر شمه از صفات محمدمت آیانش زبان بآب حیات
شسته اگر بذكر القاب همایون استسعاد یابد شاید * * * * *

چو وصف ذات شریفش کند زبان قلم * عجب مدار که آب حیات از وزاید
غره جبین آفرینش و روشنی دیده اهل دانش و بینش خلاصه
کارخانه ایجاد و تکوین صورت لطف و رحمت ارحم الراحمین *

* نظم *

نشاننده شاه و ستاننده گاه * روان گشته فرمانش بر هور و ماه
نگهدار کیهان و پشت مهان * سر تاجداران و شاه جهان
وارث ملک سلیمان سمي خلیل الرحمن المود من السماء
المظفر عالی الاعداء مطرز شعار شرع سید المرسلین
فهرمان الداء والظین المنظور بانظار الطاف الملک
المنان مغیت الحق والسلطنة والدنيا والدين ابوالفتح
ابراهیم سلطان خلد الله تعالی فی مرضیه مآثر مالک
و سلطانه و افاض علی العالمین دوارق فضله
و احسانه * * * * *

دران قسمت که بخششها نمودند * دو ابراهیم را زینت فزودند
یکی دولت سرای ملت آراست * یکی شد کار ملک از عدل او راست
ازان گشت آتش سوزنده ریحان * وزین فار ستم شد نور احسان

ازان شد خانه در مکه پر نور * وزین ماک سلیمان گشت معمور
 شکست آن یک بت آزر بچستی * وزین شد دین احمد را درستی
 شد اسمعیل آنرا کیش قربان * وز اسمعیل این قربان سرو جان
 زهی نامی که هست از بخشش عام * حروف ابرویم ز آغاز و انجام
 میان ابرویم زین نام ایمن * دو چشم های همت گشته روشن
 جهان نامی ازین نامی بلند است * سریر سلطنت زو ارجمند است
 لا جرم زمزمه زبان حال و مقال صغار و کبار فحواى این گفتار است *
 * نظم *

خدایا برحمت نظر کرده * که این سایه بر خلق گسترده
 دعا گوی این دولت مند و ار * خدایا تو این سایه پاینده دار
 چون محل آنکه پر نیان بیان بزواهر جواهر مفاخر و مآثر آنحضرت
 مرصع گردد مقاله سیم است عنان قلم بصوب ثبت اخبار و آثار
 صاحبقران گیتی ستان انعطاف مییابد و نخست کیفیت طرز و نسق
 این تالیف و طریق ضبط و تحقیق آن باز نموده میشود و من الله
 العون و التأيید انه حمید مجید *

گفتار در خصایص این تالیف و ذکر مزیتی چند
 که بآن متفرد است در میان اشباه و نظایر
 تاریخ مفاخر و مآثر حضرت صاحب قرانی بروجیهی که مسوده آن
 مکمل شده و بی تغییر دران بزیادتی و نقصان به بیاض خواهد رفت
 از سایر تواریخ ارباب دولت و اقبال و اصحاب عظمت و جلال که

متقدمان و متاخران بنظم و نثر نوشته اند و بتازي و فارسي در سلک بيان کشيده بسه گونه مزيت مخصوص است يکي وفور نوآيد و کثرت نفع چه سود بخش تر مي‌بود که در بوستان تصانيف اين فن و شاخسار خصايص هر يک بانامل شامل توان چيد آگاه گشتن است از غرايب احوال و عجائب اتفاقات و انقلابات که در طي اطلاقات احکام تقدير بر دقايق حيل و لطائف تدبيرات مترتب شده باشد که هر آينه انتقالش الواح ضمائر بآن اهل کياست و دانش را مرآتي بود صواب نماي که هنگام زويدن رياح دولت و فرمت در تحصيل مطالب عليه و تکميل مراتب سنيه چهره راي صايب دران توان ديد و گاه هبوط نکباء نکبت در بيرون شدن از مضايق احوال و اخطار و تحرز نمودن از طوارق احداث روزگار عکس تدبيري منجم دران مشاهده توان کرد *

• بيت •

جز عکس راي اهل سعادت گمان مبر * آئينه که چهره نمايد در و ظفر و چون حضرت صاحب قرآني از مبداء تاسيس کاخ سروري و ملک ستاني تا غايت ترفيع شرفات قصر سلطنت و جهانبناني معظمت امور را مجموع بنفس همايون خود التفات مي فرمود و با آنکه تمام ممالک اسلام از ايران و توران جولانگاه يکران فرمان آنحضرت شده بود همت عالي نهمتش در هيچ حال از توسيع دائره حکومت و تفسيح عرصه مملکت شبهي ياروزي غافل و ذاهل نغوا و نياسود در اثنای سفر بود که از زين سهند لشکر کشي و کشور کشائي

بسرپر پادشاهی و فرمانروایی برآمد و با سلطنت روی زمین هم در اثنای سفر دعوت حق را اجابت نمود و تخت شاهی بتخته تابوت رحمت نامتناهی الهی بدل شد نور الله مضجعه با نوار الرحمة و الرضوان، لا جرم چندان بدایع وقایع که آن موید گیتی ستان را روی نموده و آن مقدار آثار غریب و اتفاقات عجیب که بر رایهای رزین و تدبیرات اصابت آئین آن صاحبقران سعادت قرین ترنم پذیرفته از هیچ نامدار سپهر اقتدار از اساطین سلاطین و عظامه ملوک کامگار عشر عشیر آن مروری نیست * * مصراع *
* و آنکه گوید که هست گوبنمای *

و مزینتی دیگر تبیین جزویات قضایا است و باز نمودن فقیر و قطمیر آن چه بیان کیفیت هر قضیه و تفتیش از چگونگی وقوع آن بتفصیلی که درین صحیفه ظفر التزام رفته در هیچ نسخه از تواریخ ملوک منقدم و متاخر اتفاق نیفتاده با آنکه صاحب منظومه ترکی گفته که بعضی از غرایب امور که آنحضرت بنفس مبارک خود متصدی آن شده بود نگذاشت که بسلك تحریر در آید که شاید
* مصراع *

* که مردم بعد ازین باور ندارند *

و حمل پرتکلف و تصلف نمایند و بدین سبب بسیاری از بدایع وقایع و محاربات که آنحضرت را در اوائل احوال دست داده ناگفته ماند و هر که از مبادی تا مقاطع این کتاب بظفر تامل و تدبر در آورد

و از طور و طرز نظایر و احوال او واقف باشد یقین داند که اختصاص او بدین در فضیلت که اشارت بآن رفته امریست واقعی و دران اصلا شایبه تکلف و سخن آرائی نیست *

محک خرد آزمایش بود * که معیار ذم و ستایش بود
 خرد زان محک کزین بی غبار * بداند نقود سخن را عیار
 و مزیت سیدم حلیمه صدقست و راستی و درستی قصص و اخبار
 چه حضرت صاحب قران را در سفر و حضر پیوسته اعظم ارباب
 عمایم از سادات و علماء و فقهاء و اهل فضل و دانش از بخشیان
 ایغور و دبیران فرس ملازم می بوده اند و همواره جمعی از ایشان
 بر حسب فرمان قضا جریان هر چه وقوع می یافت از صادرات
 افعال و اقوال آنحضرت و واردات احوال ملک و ملت و ارکان
 دولت همه را تحقیق نموده باهتمامی تمام قلمی میکردند و حکم
 چنان بود بر سبیل تاکید که هر قضیه چنانچه در واقع بوده باز نموده
 شود بی تصرفی دران بزیادتی و نقصان بتخصیص در باب اصالت
 و شجاعت هر کس که اصلا مراعات جانب و مداخلت کرده نشود
 خصوصا در آنچه بشهامت و صرامت آنحضرت تعلق داشته باشد
 که دران بهیچ وجه مبالغه نرود و هم با اشارت علیه آنحضرت اصحاب
 بلاغت و براعت آنرا کسوت عبارت پوشانیده بنظم و نثر در سلک
 تالیف می کشیدند بهمان شرط که در ضبط آن رفته بود و بکرات
 در مجلس عالی بسمع مبارک میروسانیدند تا وثوق تمام بصحت آن

حاصل می شد و بدین نظم منظومه ترکی و مولفی فارسی هر یک ازان مشتمل بر معظمت احوال و اوضاع آنحضرت رقم زده کلک نظم و تالیف شده بود و بغیر ازان بعضی از بندگان درگاه عالم پناه متصدی تدوین تاریخ آنحضرت شده در تفتیش و تحقیق آن سعی بلیغ می نمودند و فضایل سخن پرداز در ظل تربیت و رعایت ایشان آنرا بنظم و نثر ترکی و فارسی مرتب و مکمل ساخته و پرداخته بودند و چون درین کتاب که سبب تالیف و کیفیت وضع مقدمه و مقالاتش در دیباچه سبق ذکر یافته نوبت بیان باین مقاله رسید حضرت سلطنت پناهی که خامه بتجدید درین محال بذکر القاب خجسته فالش فایز گشت التفاتی که بذات شریف در جمع و ترتیب این تصنیف از اول باز میفرمود سمت از دیاد و تضاعف پذیرفت و مجموع نسخ مذکور را از منظوم و منثور ترکی و فارسی از تمام ممالک طلبداشته جمع آمده بود و آماده نهاده و هنگام توجه مبارک بآن شغل فرخنده سه طایفه مردم از خواننده و داننده و نویسنده در حواشی بساط جلالت مناظ از سرقیظ و احتیاط باقامت وظایف خدمت قیام می نمودند و بخشیان ترکی و سخن دانان فارسی زبان هر یک نسخه ازان نسخها می خوانند و در هر رافعه جمعی که گاه وقوع آن حاضر بوده اند اوضاع آنرا چنانچه برای العین دیده بودند عرضه میداشتند و بعد از اطلاع بر مضمون نسخ و تقریر ارباب و قوف

امیر قزغنی که از عظمای امرای عهد بود و او یماق او به بیعت با بعضی امرای الوس چغتای اتفاق نموده یاغی شد و در سالی برای تجمیع و ترتیب لشکر مشغول گشته عزم محاربه او کرد و قران سلطان خان چون واقف شد بالشکری متوجه دفع او گشت و از قهله گذشته در صحرای قریه دره زنگی بتاریخ سنه ست و اربعین و سبعمایه اتفاق محاربه افتاد و امیر قزغنی را چشم زخم رسیده یک چشم او بزخم تیرگی که از شست قران سلطان خان کشاد یافت تیره شد و از دیدن باز ماند و شکست یافت و قران سلطان خان بطرف قرشی باز گشت و در آن زمان زمستان بود سرمای عظیم شد و اکثر چهار پایان لشکر او تلف شدند و چون امیر قزغنی بر آن حال اطلاع یافت لشکر جمع آورده روی همت بدفع او نهاد و متوجه قرشی شد و در سنه سبع و اربعین و سبعمایه با او جنگ کرد و ظفر یافته او را از میان برداشت و مدت سلطنت قران سلطان خان در ماوراء النهر و ترکستان چهارده سال شمسی بود بعد از او مملکتش در تحت تصرف امیر قزغنی درآمد و دانشمند اوغلن را که از نسل او گدای قا آن بود بجای او بخانی برگزید و بعد از دو سال او را شونقار کرده بدارالقرار فرستاده بیان قلی اوغلن ابن سورغدو ابن دواخان را بر سریر خانی نشاند * * نظم *

* شاهي که چو بر سریر خاني به نشست *

* دست و در جود و فتنه بکشاد و به بست *

• با همت او حوصله دریا تنگ •

• با رفعت او مرتبه گردون پست •

و مدت سلطنت او ده سال متمادي شد و امير قزغن به ضبط مملکت و تدبير امور و نسق مصالح سلطنت و اسعاف حرايج جمهور بنوعی قيام نمود که آثار مفاخر او طراز تواریخ سلاطین رفیع مقدار زبید و ذکر خصال پسندیده اش دیباچه مآثر ملوک گردون اقتدار •
• نظم •

جهان پرورې شیمه اش دین و داد • حلیم و خردمند و نیکو نهاد
ستم رازیان عدل را سود ازو • خدا راضی و خلق خشنود ازو
هر روزگار فرخنده آتارش دست هیچ ظالم حلقه نشویش بر درخانه
رعیتی نزد و پای هیچ ستم پیشه ساحت سرای کسی بگام
مناقشه و مزاحمه نسپرد^(۱) •
• نظم •

• هر خوشدلی کز آهل جهان فوت گشته بود •

• آنرا بیک لطیفه قضا کرد روزگار •

• محتاج بود ملک به پیرایه چنین •

• آخر مراد ملک روا کرد روزگار •

برجاده قویم شریعت و منهاج مستقیم طریقت راسخ قدم بود
و صادق دم و وضع و شریف از مواهب بیدریغش غریق نعم

(۱) همچنين است در چهار نسخه موجوده و در يك نسخه بجای آن

و مشمول کرم و از معظمت امور که در ایام او و قوع یافت آن بود که از فرهنگ سرای لشکر کشیده بدر هرات^(۱) آمد و شرح اینحال هرسبیل اجمال آنست که چون بعد از وفات سلطان ابوسعید در تخت ایران از نسل جنگیز خان پادشاهی ذو شوکت نافذ فرمان استقلال نیافت و امرای ترک در خراسان عموم تسلط و استیلائی که سابقا ایشانرا بود نداشتند و در الوس چغتای خان او اخر عهد قران سلطان خان بود و بواسطه افراط سیاست و قهر خاطر مردم ازو بغایت رمیده و متذفر گشته چنانچه اشارتی بدان رفت ملک معزالدین حسین پسر ملک غیاث الدین را که در مقدمه ایامی باصل و نژاد ایشان رفته در هرات قوت و مکنتی تمام حاصل شد و شیخ حسین خوری و امیر وجیه الدین مسعود سربدال با لشکری آراسته از شجعان و ابطال از سبزواری متوجه او شدند و او نیز سپاه خود مترتب داشته روی جلادت بمقابله و مقاتله ایشان آورد و سیزدهم صفر سنه ثلث و اربعین و سبعمایه در زاوه لشکر جانبین بهم رسیده جنگی عظیم در پیوست و در اول شکست بر سپاه ملک افتاد و بسیار از ایشان کشته شدند ملک بامعردی چند ببالائی پشته بر آمد و اشارت کرد که رایت بر افراشته طبل فرو کوفتند و از لشکریانش که متفرق شده بودند سی صد سوار بار پیوستند ملک

(۱) در پنج نسخه موجوده اصلای آن باین صورت است (هرات) و آن

صحیح و درست نیست در عبارت فارسی کما لا یخفی *

مردم خود را دل داده گفت یک حمله دیگر می کنیم که ایشان بغارت مشغول شده اند امیر مسعود را چشم بریشان افتاد روان متوجه ایشان شد و شیخ حسین از عقب او میراند دران حال از حسن اتفاق که دولت بحقیقت عبارت از انست شخصی هم از میان ایشان شمشیری بهلولی شیخ حسین خوری فرورد چنانچه از انجانب بیرون آمد و در زمان جان تسلیم کرد و او بامیر مسعود سربدال گفته بود که اگر من درین کار زار کشته شوم تو روان برگرد و اصلا توقف منمای و چون شیخ حسین بروفق فالی که خود زده بود سر در سرفضولی کرد ، امیر مسعود بظاہر وصیت شیخ بی توقف رو بگروز نهاد و سپاه ملک پس از شکست غالب گشته نیغ انتقام در سربدالیان برگشته روز نهادند و غنیمت فراوان بدست ایشان افتاد و ماک بعد از حصول مراد چون بتفقد سپاه خود پرداخت هیچ دمچه نبود که کسی از ایشان بقتل نیامده بود اما بحکم الامور بخواتنها خلعت فتح و فیروزی از خزانه تنصرون تشاء و انت العزیر الرحیم بر قامت سعادت اوراست آمد و چون مظفرو منصور باغذایم و فتوحات نا محصور بهرات معارذت نمود نهال اقبال او نشو و نمای بکمال یافت و از بخار پندار در هوای دماغش سحاب غرور و اعجاب تراکم پذیرفت و با آنکه آبا واجدادش مجموع از یمن التفات شاهزادگان چنگیزی و حمایت امرای ایشان حکومت هرات کرده بردند او دم استقلال زد و باظهار

شعار سلطنت چون تخمیس نوبب و رفع چتر جسارت نمود و بکران
اقتدار در میدان خانی تیز کرده چند کرت لشکر کشید و تا حدود
اند خود و شبوگان تاخت کرد *
* بیت *

چو خانی گردد از گوهر خزینه * بیا قوتی نشیند آبگنیه
و چون از میامن عدالت و برد باری امیر قزغن ممالک ماوراء الفهر
بقرار خود باز آمد جمعی از مشایخ عظام جام که با ملک حسین
قرابت سببی داشتند و از حرکات او که بر تر از حد خود می زیست
راضی نبودند پیش امیر قزغن رفتند و ازو شکایت کردند و امراء
ارلات و اپردی که ملک حسین با ایشان مصافی داشته بود
و بسیاری از مردم ایشان را بقتل آورده بزبان تشنیع بسمع امیر
قزغن رسانیدند *
* نظم *

مگر نسل چنگیز خان بر فتاد * که کس گوهر شاه نارد بیاد
چنان غره شد غوری بد گهر * که جز خود نیارد کسی در نظر
امیر قزغن چون بر کیفیت حال ملک حسین اطلاع یافت فرمود
که تا جیک را چه راه آن باشد که دعوی سلطنت کند و از فرمان
پادشاهان سرکشد باد نخوت و غرور از دماغ پر پندار او به تیغ آبدار
آتش بار بیرون کنم و بسم باد پایان آتش سرعت شهر و حصار او را
با خاک برابر کرده از خون پر دلانش جیحون سازیم و بدین عزم
تو اچیانرا باطراف ممالک فرستاد که عساکر از آب آمویه گذشته
بمیعاد مقرر در بلخ جمع شوند و چون آن امر بنفاد انجا امید امیر

قزغن در رکاب بیان قلی خان روان شد و امراء الوس مثل امیر بیان
 سلدوز و محمد خواجه اپردی و ستلمش و امیر اولجایتو اپردی و امیر
 عبدالله پسر تايغو و شاهان بدخشان جمع آمدند و بانقاق روی توجه
 بصوب هرات آوردند و چون خبر بملک حسین رسید امیر آخر را
 با سیصد سوار بخبرگیری روان ساخت که تا آنجا که تواند برود
 و کیفیت احوال باز داند و اگر یقین شود که لشکر چغتای از آب عبور
 نموده است اصلاً توقف نکند و سبک باز گردد و چون امیر آخر از
 آب مرغاب بگذشت و گذشتن لشکر توران زمین از چگونگی محقق
 شد روان مراجعت نمود و پیش ملک حسین آمده عرضه داشت که *

* نظم *

قزغن سپهدار ترکان رسید • ز توران بایران سپاهی کشید
 بآلات پیکار و ساز نجرود • بگردنده گردون برآورد گرد
 تو گوئی که کرده بفرمان دهی • همه ملک توران ز امن تهی
 ملک حسین سران سپاه و اعیان و اشراف مملکت خود را جمع کرده
 صورت واقع بطریق مشورت با ایشان در میان نهاد که • • نظم •
 سپاهی ز توران بایران رسید • که از گردشان شید شد ناپدید
 گروهی بر حمله کوه شکیب • گه حمله چون سیل اندر نشیب
 نخستین مراعات جان کرده ترک • پس آنگه نهاده ز فولاد ترک
 اصحاب ملک هریک را رائی رو می نمود چون سپاه توران هم بعد
 زیاده بودند و هم در جنگ صحرا از ایشان دایر تر ملک یارا نداشت

و چون ملک از مضیق محاصره در تنگ بود اکبر و اشراف شهر را در میان داشت که قضیه بمصالحت رسانند مبنی بر آنکه ملک درین مجال ایشانرا خدمتی کند و سال دیگر احرام اخلاص بسته بدرگاه خان و امیر قزغی رود و عذر جرایم و تقصیرات گذشته بخواهد و چون امیر قزغی حاکم عادل رحیم دل بود و دانست که رعایا و عجزه در زحمت اند و خرابی تمام بحال آن ولایت راه یافته بصلح رضا داد * * * نظم *

رعایای مسکین به تنگ آمدند * ز تنگی بکام نهنگ آمدند
نه کاریست پیکار و خون ریختن * نگشته درو کردن و بیختن
ملک حسینی برسم پیشکش و ساروی^(۱) بسی چیز از اسپان آراسته
و اصناف خواسته از نقد و جنس و غیر آن بیرون فرستاد و وعده کرد
که چون امیر بمبارکی مراجعت نماید و بتختگاه فرود آید بنده
متوجه احراز سعادت زمین بوس گردد و این معنی را بمعهد
و موثیق موکد گردانید و امیر قزغی بجانب ماوراء النهر معاودت
فرمود و این وقایع در شهر سنه اثنین و خمسین و سبعمیه که صورت
حرفی آن ذنب باشد موافق توشقان ائیل اتفاق افتاد و بعد از آن
واقعه کار ملک حسین رو بتراجع نهاد و وقعی که در خاطرها
داشت نقصان پذیرفت و سران سپاهش که اکثر غوری بودند

(۱) همچنین است در چهار نسخه و در یک نسخه بجای آن (ساوی) است

بغایت مسلط شدند بقصد او اتفاق نمودند که او را گرفته برادرش ملک باقر را بجای او نصب کنند و ملک این معنی دریافت و قدرت بردفع آن نداشت و خود را بصنعت^(۱) نگاه میداشت غوریان با یکدیگر اتفاق کرده بودند که چون ملک سوار شود فرصتی نگاهدارند و او را بگیرند رزوی ملک از بستان سرای خود سوار شده بیرون آمد دید که غوریان با همدیگر فکری و عزیمتی دارند تفرس نمود که همان زمان قصد او خواهند کرد و جمعی از بادغیس آمده بودند و اسپ پی چند در بازار کرده و غلبه بسودا و خرید و فروخت آن جمع شده بودند درین حالت ملک را نظر برایشان افتاد غوریان را گفت این جماعت را بغارتید غوریان از غایت حرص بتاراج مشغول شدند ملک فرصت غنیمت دانسته کوچه غلطي بایشان داد و متوجه قلعه اشکلچه شد که اجداد او در جلگه هرات بطرف جنوبی مایل بغربی شهر ساخته بودند و در آنوقت معمور بود و مشحون بدخایر بسیار و در شهر سنه ثلث و خمسين و سبعماية ملک بر حسب وعده که کرده بود از اشکلچه عازم ما وراء النهر شد و چون بآنجا رسید امیر قزغن مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نمود و بافواج نوازش مخصوص گردانیده فرید داد که هرات را که غوریان ببرادر او ملک باقر داده بودند بازستاند و بار ارزانی دارد لیکن امرای الوس با ملک بد بودند و در هر وقت امیر قزغن را بران

(۱) چنین است در چهار کتاب و در یک نسخه بجای آن (بعیله) است •

می داشتند که او را بگیرد و چون امیر قزغن سخن ایشان نمی شنید اتفاق نمودند که ملک را بقتل آورند که بعد از وقوع کسی از ایشان بازخواست نخواهد کرد و چون امیر قزغن از انحال آگاه گشت ملک را طلب کرد و از قصد و اندیشه امرا خبر داده فرمود که مصلحت آنست که هم امشب متوجه دیار خود گردی تا گزند بتو نرسد ملک وظیفه دعا و ثنا بجای آورده او را وداع کرد و بمنزل خود باز گشت و چون شب در آمد سوار شده روی توجه بصوب هرات نهاد و چون بدانجا رسید بی دهشت بشهر درآمد و در حصار بمسند حکومت نشسته کس فرستاد و ملک باقرار گرفته محبوس کرد و از جمله وقایع که هم درین آیام وقوع یافت آن بود که امیرزاده عبدالله پسر امیر قزغن از سمرقند لشکر مرتب داشته بخوارزم رفت و آنرا تسخیر کرد و امیر قزغن زمستان شالی سرای را مخیم اقامت ساختی و در بهار بگلزار قرانور پرداختی و تا بستان و خزان در شهر موندک رایت توطن انواختی و بیشتر اوقات صید کردی و جانور انداختی روزی از مراعات حزم ذاهل و از محافظت شرایط احتیاط و تقیظ غافل باده پانزده کس بی سلاح از شالی سرای سوار شد و از جیحون عبور نموده در ارهنگ آهنگ جانور انداختن کرد شاهافه شاهین صید آنین را بشکار طیور طیار پرواز می داد ناگاه شاهباز اجل بقصد مرغ روح او از مکن اینما تکونوا یدرکم الموت کمین هرکشاد و قتلغ نمر پورالدای

که او یماقتش اوزنات بود و هم داماد امیر قزغن و از دیرگاه باز در مکمن کمین کین انتهاز فرصتی چنین می نمود مجال یافت و با گروهی غدار بر سر او شتافت و آن نامدار عدالت شعار را به تیر غدر انداخته بتیغ ظلم شهید گردانید و از امرا و خواص امیر قزغن طایفه که *

* نظم *
 ره و رسم شان رزم و کین ساختن * هوس ریزش خون و خوتاختن
 زره جامه شان روز و شب جای زین * زمین پشت اسپ و هوا گرد کین
 در عقب قنّاح نمور تاخت کرده و در حوالی قندز باو رسیده او را
 در میان گرفتند و بشمشیر انتقام گذرانیدند * * نظم *

سر انجام غدار نبود نکو * بود بد گُش را جهان کینه جو
 و امیر قزغن را بشالی سرای نقل نموده دفن کردند * مصرع *
 روانش بمیغو پراز نور باد *

و این وقایع در شهر سنه تسع و خمسین و سبعمایه موافق ایست ائیل
 دست داد *

ذکر حکومت امیرزاده عبدالله بن قزغن

بعد از حادثه امیر قزغن امیرزاده عبدالله از سمرقند آمده متصدی منصب پدر گشت و امراء بمتابعت و مطاوعت او اتفاق نمودند و در اوایل حال بیان قلی را برقرار سابق بخانی مقرر و ممکن داشت و چون در زمان حیات پدر مدتی بسمرقند بسر برده بود و بمتنزهات دلکش آن دیار فردوس و ش

خو پذیر شده خواست که مرکز رایت دولتش همانجا باشد
عازم سمرقند شد و بیان قلیخان را با خود به برد و هر چند
امیر قوتغو و دیگر امرا و ارکان دولت پدرش از راه نصیح و دولت
خواهی عرضه داشتند که مقام اصلی را گذاشتن از رعایت حزم
دور است اصلاً سودمند نیفتاد *
* نظم *

* آنکس که نصیحت ز عزیزان نکند گوش *

* بسیار بخاید سر انگشت ندامت *

و در اینجا هم دران سال بنا بر غرضی فاسد و نظری که با حرم بیان
قلیخان داشت بقتل او اقدام نمود و تمور شاه اوغلن پسر بیسون
تمور خان را بجای او بخانی به نشاند و نعش بیان قلی خان را
ببخارا نقل نموده بجوار مزار مکرم شیخ العالم شیخ سیف الدین
باخرزی قدس سره دفن کردند *
* مصرع

* مرقدش پر نور باد از شمع رضوان جاودان *

ذکر لشکر کشیدن بیان سلدوز

و شکست یافتن امیرزاده عبدالله

بحکم و من یعمل سوءا بجز به قتل بیان قلی خان بر امیرزاده
عبدالله مبارک نیامد و امیر بیان سلدوز لشکر جمع آورده از حصار
شادمان متوجه سمرقند شد و چون محدود کش رسید امیر حاجی برلاس
بن بولقی بن فموکه بن یسومنکا بن قراچار با تمامت سپاه خویش باو
پیوست و با اتفاق بر سر امیرزاده عبدالله آمدند و جنگ کرده او را

یواندند برادرانش تومور شاه را که بخانی برداشته بود از میان برداشتند * * نظم *

چو بدکردی مباش ایمن ز آفات * که واجب شد طبیعت رامکافات
و امیرزاده عبدالله گریخته و از جیحون گذشته ببالای بقلان
به اندراب رفت و درانجا بسر می برد تا وفات یافت اتباع
و اشیاع امیرقزغی مجموع متفرق شدند و امیربیان سلدوز و امیر
حاجی برلاس که از نوئینان کامگار و امراء نامدار دران روزگار
بمزید شوکت و اقتدار ممتاز بودند مملکت را در حوزة تصرف آورده
متصدی ضبط امور و نسق مصالح جمهور گشتند و امیربیان سلدوز
مردی حلیم کم آزار بود اما بشرب مدام شغفی تمام داشتی و مانند
غنچه و لاله بی صراحی و پداله روزگار نگذاشتی چنانچه در سالی
هفته هشیار نبودی و بغیر از نقش * * مصرع *

* جز باده که یاد نیست دیگر باد است *

در آئینه پندار نه دیدی لاجرم باندک زمانی انیاب ذیاب شرو شور
تیز شد و هرج مرج بحال مملکت راه یافت و از امرا و نوئینان هرکس
در مقامی که بود بکلک پندار نیرنگ پیشوائی و فرمان روائی
بر صفحه تصور فکاشت و رایت استقلال و استبداد بر افراشت هرکه تیغی
داشت مرغ خیالش در آشیانه دماغ بیضه اندیشه سروری و کردن
فرازی نهاد و هوکرا قوتی بیشتر بود شهباز آرزویش در هوای سودای
سلطنت طیران می نمود شهرکش با توابع و لواحق که از سواف ایام

باز تعلق باآبا و اجداد حضرت صاحب قرآنی و امیر حاجی برلاس
 داشت برقرار در تصرف ایشان بود و خجند در تصرف امیر با یزید
 جلایر و بعضی از ولایات در تصرف امیر حسین بن مسلا بن امیر فزغن
 و او باخیل و حشم تلاش منصب پدر میکرد و اولجای بوغای سلدوز
 در بلخ با قوم خود دم استقلال میزد و در شیورغان محمد خواجه
 اپردی که اویماق او نایمان بود همین طریق می سپرد و شاهان بدخشان
 در کوه های خویش سر بدیگری فرو نمی آوردند و کیخسرو و اولجایتو
 اپردی در ولایت ختلان و ارهنگ همین سبیل داشت و امیر حضر
 یسوری که یورت قدیم او سرپول و تا تکنت از نواحی سمرقند بود مجموع
 یسوریانرا جمع آورده دیگری را در حساب نمی گرفت و در میان این
 طوایف مختلف بکرات و مرات مقابله و مقاتله واقع شد و مردم بسیار
 عرضه تلف گشتند از انجمله محمد خواجه اپردی با امیر ستلمش که حاکم
 قهستان بود و از قصد و محاربه ملک معز الدین حسین به تنگ آمده
 بمارا اءالنهر رفته بود و از انجا باز گشته و با امیر محمد خواجه پیوسته و میدان
 ایشان صداقتی عظیم حاصل شده بایکدیگر عهد کردند که باتفاق لشکر
 بمر ملک حسین کشند بامضای آن عزم لشکری عظیم ترتیب کرده
 متوجه هرات شدند و ماک نیز لشکر خود جمع آورده باستقبال ایشان
 روانه شد و محمد خواجه و ستلمش از غایت غرور و پندار با خود مقرر
 کرده بودند که چون ملک را به بینند بر او حمله کنند و تا سرش
 از تن جدا نکنند عنان باز نه بیچند و چون ملک از آب مرغاب گذشته

در صحرا بیغوشگر طرفین بهم رسیدند محمد خواجه و ستلمش تیغ کشیده پیش از همه حمله کردند و از غرابب اتفاقات دو تیر از صف لشکر ملک برمقتل آن دو سردار آمد و هر دو بر خاک هلاک افتادند و هیچ آفریده دیگر را گزندی نرسید *

* نظم •

نه خاکی بخون کس آغشته شد • نه یک مور در زیر پی کشته شد
و لشکری بان کثرت و شوکت منہزم و پریشان گشت القصة بسبب
هرج و مرج الوس چغتای آتش بلا بالا گرفت و فتنه و آشوب انتشار
یافت و رعایای بیچاره در کشاکش تشویش و پریشانی مبتلا و گرفتار
ماندند •

ذکر لشکر کشیدن توغلوک تمور خان

بمملکت ماوراءالنہر

چون اوضاع ممالک ماوراءالنہر از حدوث وقایع مذکور بهم برآمد توغلوک تمور خان بن اوغل خواجه بن دواخان از نسل چغتای خان که پادشاه جته بود و او را بحسب نسب سلطنت آن ممالک میرسید حشم و اتباع خود جمع آورده لشکر برآراست و در ربیع الثانی هذہ احدی و ستین و سبعمایه موافق سچقان ائیل برسم کشور کشائی روی آرزو بسوی ماوراءالنہر نهاد و از زمان وفات ترمه شیرین خان تا باین وقت که سی و سه سال بود درین قرن هشتم خان در الوس چغتای خان پادشاهی کردند و چون توغلوک تمور خان بموضع چناق بلاق رسید که بقرب آب خجند واقع است از صحاری تاشکند با امرا و

ارکان دولت جانقی کرده صلاح امر دران دیدند که الخ نغمور که اوبماق او کرایت و حاجی بیگ که اوبماقش از کنوت و بیکیچک که اوبماقش قانغلی بود برسم منغلی از پیش روان شوند امراء نلک بامثال فرمان مبادرت نمودند و چون از آب خچند عبور کردند امیر بایزید جلایر قدم متابعت در راه موافقت نهاده با قوم خود هایشان پیوست و بانفاق روی عزیمت بصوب شهر سبز آوردند امیر حاجی برلاس لشکرکش و قرشی و آن نواحی را گرد آورده بعزم مدافعه و معارضه ایشان سوار شد و چون امضاء آن عزم مصلحت فدانست پیش از آنکه سپاه جانبین بهم رسند عنان توجه بصوب خراسان یافت

* نظم *

همی تا برآید بتدبیر کار * طریق سلامت به از کارزار
گفتار در مشورت حضرت صاحب قران با امیر حاجی
برلاس و مراجعت نمودن از لب جیحون و ملاقات
کردن با امرای توغلوک تمورخان

* نظم *

الرای قبل شجاعة الشجعان * هو اول و هی المحل الثاني
فاذا هما اجتماعا لنفس حرة * بلغت من العلیاء كل مكان
حکمت بالغه قادر حکیم تعالی و تقدس که وقوع هر امری بوجود
سببی منوط گردانیده و حصول هر مقصودی بتوسط وسیله مربوط
ساخته شغل خطیر سلطنت را که ظل مرتبه الوهیت است بدر

خصلت از خصال پسندیده انسانی باز بسته اول رای ثاقب که
 چون شب حادثه نیک تیره شود به پرتو افوارش راه بمامن
 نجات توان برد * * * نظم *

برائی لشکر را بشکنی پشت * بشمشیری یکی تا صد توان کشت
 و دوم شجاعتی کامل که هنگام تلاطم امواج حروب و فتن بقوت
 قلب و سکون حشا پای جلالت و ثبات توان فشرد * * * بیت *

بجائی که کار اندر آید به ننگ * جگر باید انجا و لختی درنگ
 و بحسب رتبت رای بر شجاعت اقدام است و افضل و فواید تدبیر
 از عواید شمشیر و تیراتم است و اشمل تیغ اگر چه به نیز زبانی
 آیتی است آیت فتح مبین از تلقین رای رزین اموزد سنان هر چند
 بایوان میدان شمع سان درخشان است شمع ظفر از پرتو تدبیر
 صواب افروزد حکم شمشیر اگر به پروانچه رای مستقیم نفاذ یابد
 قبول آن بگردن دشمنان فرود آید و پیغام تیر اگر از تقریر تدبیر باشد
 در دل خصم جایگیر افتد روشنی دیده اقبال از غبار معرکه افزاید
 و در تاریکی معرکه روشنی رای مستنیر دستگیر آید * * * نظم *

بهنگام تدبیر یک رای نیک * به از صد سپاه چو دریای ریگ
 مصداق این سیاق آنست که چون امیر حاجی برلاس از توجه
 سپاه جته متوهم شد و یورت قدیم را مهمل گذاشته عازم خراسان
 گشت و از چول عبور نموده بکنار آب جیحون رسید حضرت صاحب
 قرآنی * * * نظم *

جهاندار جم قدر گردون شکوه • قیامت فهیب و ستاره گروه
 فلک قدر تیمور دریا نوال • که بادا برو رحمت ذوالجلال
 به یقین دانست که اگر بیش ازین خویشتن داری می کند وطن
 اصلی بیکباره زیر وزبر خواهد شد و مقام موروثی سمت قاعاً
 صفتاً خواهد گرفت چه پدرش امیرطراغی دران سال بجوار
 رحمت حق پیوسته بود • • نظم •

پدر رفته و عم گریزان شده • ز بیگانه کشور پریشان شده
 مخالف مسلط اُلُس درخطر • کشاده عقابِ بلا بال و پر
 و در چنین حال با وجود آنکه سن مبارکش هفوز از حدود بیست
 و پنج سالگی تجاوز نه نموده بود و آئینه ضمیر منیرش از صیقل
 تجارب روزگار جلا پذیر نگشته رای مشکل کشایرا که مطرح انوار
 نایدات الهی و مهبط اسرار عنایات نامتناهی بود برکشف آن
 واقعه هایله گماشت و سنت سنیه و شاور هم فی الامر کار بند
 گشته برسم مشورت بر صفحه ضمیر امیدو حاجی نگاشت که مملکت
 اگر بی حاکم بماند البته خللهای فاحش باو ضاع آن راه یابد و سگان
 و اهالی آن از صدمات قهر و غدر مخالفان بکلی مستاصل گردند •
 • نظم •

ملک بی سر چون تن بیجان بود • حال تن بیجان یقین ویران بود
 صراب آن می نماید که چون شما بجانب خراسان خواهید رفت
 من بطرف کش باز گردم و الوس را استمالت داده از انجا بخدمت

خان روم و امراء و ارکان دولت را به بینم تا ولایت خراب نشود و رعایا که ودایع حضرت افزیدگار اند بزحمت و تشویش نیفتند امیرحاجی ازین سخن که نتیجه الهام ربانی بود روائح سعادت و اقبال استشمام کرد و آن رای را استکسان فرمود حضرت صاحبقران عنان دولت بصوب ولایت منعطف داشته روان شد و چون بموضع خزار رسید حاجی محمود شاه یسوری را دید که منغلامی لشکر جته را غجرجی شده گروهی انبوه بتعجیل هرچه تمام تر می آمدند دندان طمع بنهیب و غارت آن ولایت تیز کرده و کیسه های آرزو از پی ذخایر و اموال آن حدود و نواحی دوخته حضرت صاحب قران بیاری دولت روز افزون او را تسکین فرمود که شما چندان توقف نمایند که من بروم و با امراء ملاقات کنم و باستصواب ایشان آنچه براق و مصلحت وقت باشد بتقدیم رسد کلام شریف آنحضرت چون مطلقا از تلقین ملهم دولت آسمانی بود چون حکم قضا هرگز در هیچ باب بارد مقابل نشد لاجرم ایشان با کمال شغفی که برفتن داشتند همانجا بایستادند و حضرت صاحب قران بسعادت روان شد و چون بکش رسید امراء جته نیز بآنجا رسیده بودند بامیران سه گانه ملاقات کرد و چون ایشان بارقه فرایزدی در جبین مبارکش مشاهده نمودند مقدم همایونش را بانواع اعزاز و اکرام گرامی داشتند و او را بر اظهار متابعت خان ستایشها نمودند و تومان امیر قراچار و ایالت ولایت کش با توابع و لواحق بر او مقرر شد

و از میامین رای عقده کشایش سیل قهرو بلا که روآن دیار نهاده
 بود باز گشت و باران لطف و احسان که امید ساکنانش ازان
 گسسته بود باریدن آغاز نهاد و مضمون *
 * نظم *
 غم از قبَل تو شادمانی گردد * عمر از نظر تو جاودانی گردد
 گریب بدوزخ برد از کوی تو خاک * آتش همه آب زندگانی گردد
 بظهور پیوست مردم کونه نظر را تصور آن بود که این معنی دولتی
 عظیم است که آن حضرت را رونموده اما قضا بهزار زبان بادا
 میرسانید که *
 * نظم *

بوی تو نکرد است صبا فاش هنوز * تا بر تو وزد باد صبا باش هنوز
 حضرت صاحب قران از پیش امراء جته مراجعت نمود و سایه
 التفات بر ضبط و محافظت الوس انداخت و بجمع لشکر از شهر
 سبز تا بکنار آب جیحون فرمان داد باندک زمانی سپاه بسیار
 جمع آمد و از انجا نهضت فرموده بامیر خضر یسور پیوست درین
 اثنامیان امراء جته مخالفت افتاد و با تمام لشکر خویش ازان
 فواحي کوچ کرده باز گشتند و بار دوی توغلوک تمورخان پیوستند
 و امیر با یزید جلاير با اتباع خود بحضرت صاحب قران و امیر
 خضر یسوری ملحق شد *

ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بعزم رزم امیر بیان سلدوز
 * و مدد خواستن از امراء *
 امیر حسین نبیره امیر قزغی درین ولا از کابل توجه نموده آهنگ

جنگ امیر بیان سلدوز کرد و بترتیب و تجهیز لشکر مشغول شد و ایلچی روان داشته از حضرت صاحبقرانی و امیر بایزید جلایر و امیر خضر یسوری مدد طلبید ایشان بعد از مشورت صلاح دران دانستند که حضرت صاحب قرانی و امیر خضر یسوری ملتس امیر حسین مبدول دارند و امیر بایزید متوجه توغلوک تمور خان شود تا امراء جته را مجال بدگویی و بد فرصتی نماند امیر بایزید بامضای آن رای مبادرت نمود و چون بولایت خجند رسید خبر شنید که توغلوک تمور خان با مجموع لشکر بازگشته است و در کنار آب جو باغرق خود پیوسته ازان اندیشه که داشت ایمن گشت و همان جا توقف نمود و ازان جانب حضرت صاحبقران و امیر خضر با لشکری آراسته •

• نظم •

بگه وقفه یک بیک صف دار • بگه حمله سر بسر صفدر
چرخ از زخم تیغ شان بفرع • مرگ از نوک رمح شان بحدر
با هزبران بیشه هم بالین • با پلنگان کوه هم بستر
روی توجه بمعارنت امیر حسین آوردند و از قهلقه که آنرا در بند
آهذین گویند گذشته بامیر حسین رسیدند و باتفاق عازم حصار شادمان
گشتند که امیر بیان سلدوز آنجا بود و چون او قوت مقابله با ایشان
در حیز مکنت خود ندید بضرورت فرار اختیار کرد و روی بجانب
بدخشان آورد و ایشان در عقب او روان شدند و چون به بدخشان
رسیدند شاه بهاء الدین که والی آنجا بود بگریخت و مملکت در تحت

نصرف امیر حسین در آمد و بعد از ضبط و نسق آن کیقباد برادر
کیخسرو ختلانی را بیاساق رسانید و چون صحیفه آمال امیر حسین
از میامن امداد صاحب قران و امیر خضر بنقوش دولت و اقبال
زینت پذیرفت مراسم منت و سپاس داری بتقدیم رسانید و ایشان
بعزم معاودت روان شده روی سعادت بولایت خویش نهادند *

• فظم •

ظفر هم عذان نصرت اندر رکاب • ز بخت جوان خرم و کامیاب
و چون گذار امیر خضر بولایت و دیار حضرت صاحب قرانی بود
مکارم خسروانه اقتضای آن کرد که مراسم مهمانداری بذوعی که لایق
آنین پادشاهان باشد بتقدیم رسد در موضع کشم بدخشان از پیش روان
شد و از آنجا تا بشهر سبز که پانزده روزه راه بیش است بچهار شبانروز
قطع فرمود و هنگام چاشت در الغ میدان که از بیلاق کش است نزول کرده
بترتیب طوی فرمان داد و چون امیر خضر بنزدیک رسید حضرت
صاحبقرانی اشارت حدیث نبوی را علیه الصلوة والسلام که اگرهوا
الضیف امتثال فرمود و مهمان را استقبال نمود و آنچه از لوازم اکرام
و اجلال تواند بود باقصی الغایة بجای آورد بندگان حضرت صاحب
قرانی اسباب طوی را مهیا و آماده داشته بودند و مجلس انس
و عشرت را مقدمات بهجت و مسرت اقتظام داده • * نظم •

شد آراسته مجلس ارجمند • مهیا درو هرچه باشد پسند

خورش خورده شد جام برداشتند • ز جام طرب کام برداشتند

و بعد از طوی امیر خضر بولایت خود توجه نمود و حضرت صاحبقران در مقر اهت و جلال خویش استقرار یافت و آفتاب مرحمت و احسانش بر درو دیوار روزگار صغار و کبار آن دیار ثابت • • نظم •
منور شد از نور عدلش جهان • رعایا همه شاد و ملک آبدان

ذکر مدد خواستن امیر حسین از حضرت

صاحب قرانی نوبت ثانی

در اثنای این احوال امیر توغاغ سلدوز با امیر حسین آغاز مخالفت نهاد و تیغ نمرود و عناد از بی آبی آب داد امیر حسین را چون پشت دولت باستظهار حضرت صاحب قرانی گرم بود معتمدی فرستاد و صورت واقعه با رای مشکل کشایش در میان نهاد و امیر بایزید و امیر خضر یسوری را نیز از آن حال آگهی داد حضرت صاحب قران از فرط فتوت و مردمی که شیوه آن خسرو کامگار بود فی الحال بجمع سپاه فرمان داد و گروهی که در بزم رزم شمشیر زمره نام را لب لعل خویان طراز انکارند و تاب و پیچ کمند را محلقه و چین زلف ماه رویان چین شمارند • • نظم •

همه سپهرن و شمشیر دست و تیوانگشت

همه سپه شکن و دیو بند و پیل شکار

بسان دریا لیکن بحمله صاعقه فعل

که دید هرگز دریای صاعقه کردار

و با چنین لشکر جرار روی شوکت و اقتدار بصوب معاونت امیر

حسین آورد و در موضع قهلقه امیر خضر با سپاه خود بموکب
 همایون پیوست و باتفاق روان شده در حصار با امیر حسین رسیدند
 دشمن چون پشه که پیش از رسیدن باد گریزد و مانند دیوار
 بی بنیاد که سیل بآن نارسیده از هم فرو ریزد گریخته بود
 امیر حسین مقدم فرخنده ایشان را بانواع اعزاز و اکرام تلقی نمود
 و رسم طوی و اغولمشی اقامت کرده هریک را بمستقر دولت
 خویش روانه داشت صاحب قران چون از دربند آهنین بگذشت
 خبر بمسامع جلال پیوست که امیر حاجی برلاس که هنگام یاس
 از هراس امراء جته بخراسان رفته بود باز آمده است و با امیر
 با یزید ملاقات کرده اتفاق نموده اند که لشکرها جمع کرده بسر خضر
 یسوری روند و امیر حاجی از پیش بکش آمده تا سپاه آن جانب را
 گرد آورد و چون رای عالم آرای ازین خبر آگاهی یافت با لشکری
 که بسعادت ملازمت رکاب همایون فایز بودند از پایان کش عبور نموده
 با امیر خضر پیوست و باتفاق روی توجه بصوب کش نهادند *

گفتار در محاربه حضرت صاحبقران و امیر خضر یسوری

با امیر حاجی برلاس و شکست یافتن او

چون امیر حاجی از توجه صاحب قران و خضر یسوری

وقوف یافت سپاه جمع کرده از کش روان شد و جنگ را آماده گشت

و در موضع اقیار لشکر طرفین بهم رسیدند * نظم *

پراز ناله کوس شد مغز میغ * پراز آب شنگرف شد جان تیغ

دهاده برآمد ز هر دو گروه * بیابان نَبَدَ هیچ پیدا ز کوه
 دلیران همه درهم آویختند * چورودِ روان خون همی ریختند
 بهادران هر دو سپاه کوششی نمودند که زمانه از ذکر آثار رستم و
 اسفندیار شرمسار شد و بهرام تیغ گذار از فراز حصار فیروزه کار سپهر
 بزینهار آمد و از اعیان امرا اردوان بخشی عرضه شمشیر فنا گشت
 و عاقبة الامر صبح ظفر از مطلع اقبال حضرت صاحب قران بی همال
 بدمید و نسیم فیروزی برایت نصرت شعار خسرو گردون اقتدار وزید
 و امیر حاجی از انجا گریخته رو بجانب سمرقند نهاد و بامیر بایزید
 ملحق شد حضرت صاحب قران بالشکر شهر سبز و امیر خضر و یسوریان
 عزم سمرقند جزم کرده از عقب او روان شدند در اثنای راه لشکرکش
 باجمعهم جاده سعادت از دست داده پای جسارت به پی راه
 ضلالت نهادند و گریز بی هنگام نموده بامیر حاجی پیوستند و بغیر از
 امیر جاکو بن مبارک بن طوغان بن قادان بن شرغه بن قراچار نویان
 کسی پیش حضرت صاحب قران نماند امیر خضر این معنی را
 حمل بر مواضعه کرد و توهمی بی وجه بخاطر خود راه داد و چهره
 مصادقت و مصافحات را بغاخن بد گمانی بخراشید چنانچه آثار آن
 از مجاری گفتار و کردارش می ترابید حضرت صاحب قران را چون
 یقین گشت که امیر خضر یسوری هر چند بخضر معروف است
 راه صواب گم کرده ازو کناره جست وصله رحم را ملاحظه فرموده
 با امیر جاکو روانه شد و بامیر حاجی برلاس ملحق گشت و بانفاق

پیش امیر بایزید رفتند امیر بایزید از مقدم خجسته آنحضرت بهنایت
مبتنیج و شادمان گشته رایت افتخار و استظهار بر افراشت و از اقامت
وظایف ترحیب و تعظیم و لوازم اعزاز و تکریم هیچ دقیقه نامرعی
نگذاشت و لاغرو * • بیت *

آزاد بندۀ که بود در رکاب تو • خرم ولایتی که تو آنجا سفر کنی

گفتار در محاربه حضرت صاحب قرانی

با امیر خضر بسوری

حضرت صاحب قران چون مدتی بامیر خضر طریق مودت
و مصادقت مسلوک داشته بود و از دقائق مراعات و محافظت
جانب او در هیچ باب هیچ نکته فرو نگذاشته دران ولا که خدمتش
از بدگمانی خویش غدر و مکره که املا پیرامون ضمیر منیر
آنحضرت نگشته بود بر صفحه حال او کشید خاطر خطیرش از اندازه
از و آزردۀ گشت چنانچه حمیت خسروانه بهیچ وجه تحمل آن غبن
رخصت نمی داد و امیر با یزید و امیر حاجی خود آهنگ قصد
او داشتند درینحال باتفاق لشکری گران ترتیب کرده متوجه امیر
خضر شدند و حضرت صاحب قرانی * • نظم *

آنکه چون آتش سنانش را * باد حمله دهد سرائراز

فتح بینی که با زبانۀ او * چون سمندر همی کند باز

برسم منغلای از پیش روان شد و چون از عقبۀ کش عبور فرمود در
موضع سروش تلاقی لشکر جانبین اتفاق افتاد امیر خضر هر چند

میدانست که سر رشته دولت بخطا از دست داده است و روزگار
 برگشته اش دم بدم بگوش جان فرور میخواند * * نظم *

سالها جام جم بدست تو بود * چون تونشناختی کسی چه کند
 برده بودی و داوت آمده بود * چون تو کج باختی کسی چه کند
 اما فدامت را فایده نبرد بتکلف جلا دتی اظهار کرد و سپاه خود را
 مرتب داشته در مقابله بایستاد از طرفین کورگه و کوس فرور گرفتند
 و دلاوران با نعره و خروش در هم آویختند * * نظم *

بر چرخ برده باد هوا خاک معرکه * برباد داده آب حیات آتش سنان
 پیکان چو عشق در حرم دل گرفته جای * حربه چون عقل قبه سر ساخته مکان
 گه تیر همچو غمزه دلدار دلریا * گه نیزه همچو قامت جانانه جان سنان
 بر کشتگان معرکه بر رسم تعزیت * چشم زره چو دیده عشاق خون نشان
 تا بر فوات جیش بنالد سپرد می * رخسارش از زبان سنان گشته پردهان
 هوای معرکه از گرد سپاه سیاه شد و زمین نبردگاه از خون دلیران
 لعل نام گشت امیر خضر چون طاقت مقاومت نداشت همچون
 روزگار دولت خود پشت بر گردانید و مانند بخت برگشته روی
 فرار بصوب ادبار آورد * * بیت *

پلنگِ دمان گرچه باشد دلیر * نیارد زدن پنجه با نره شیر
 و امیر بایزید از میامن اقبال حضرت صاحب قرانی در مسند حکومت
 متمکن گشت و امیر حاجی نیز حاکم قوم خود شد * * نظم *

ظفر جوئی بگرد مقبلان گرد * که زود از مقبلان مقبل شود مرد

اما سر لطایف خفیه که در ضمن تقدیرات الهی مضمراست و عقول بشری از فهم حکمت آن ناصر و بیخبر درین اثنا طریق صواب از نظر بصیرت امیر با یزید پرشیده داشت و روز دیگر از بی دولتی خیال محال بسته خواست که نسبت با حضرت صاحب قرانی غدیری سگالد رای انور آنحضرت چون پیوسته مطرح انوار الهامات ربانی بود بحکم اتقوا فراسة الدومن فانه ينظر بنور الله در مجلس آن شعبده را بفراست دریافت و ببهانه رعاف دست پیش بینی گرفته بیرون آمد و فی الحال سوار شد و بر پشت اسپ ترکش بر میان و دل بر عون عنایت ملک دیان بست و روی توکل به بیابان نهاده ازان ورطه مخوف خود را بکنار انداخت آنرا که حامی حفظ الهی محافظت نماید از آسیب غدر معاندان گزند نیابد و طاہر دولتی که از آشیان عنایت از لی پرواز کرد بدام مکر و حیلہ بد فرصتان پای بند نگردد * * بیت *

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای * نبرد رگی تا نخواهد خدای

و چون امیر حاجی برلاس از رفتن حضرت صاحب قران واقف شد از پی او کس فرستاد و رای عقده کشایش را آگاهی داد که خبر رسیده که عبد الله تایغو و زنده حشم پسر محمد خواجه اپردی لشکر فراهم آورده اند و اندیشه مخالفت و عصیان در سردارند از آب عبور نمایند و لشکر چول را جمع آورن و ازینجانب نیز چوغام را با انبوهی تمام از عقب خراهم فرستاد تا دفع فساد ایشان کرده

آنش فتنه بالا نگیرد • • مصرع •

• علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد •

و چو غام پسر ایلا دوار بن اوچار بن لالا بن قراچار نویان بود
و حضرت صاحب قران چون بر کیفیت آن حال اطلاع یافت با سپاه
چول بی آنکه انتظار وصول چو غام کشد روی سعادت بدفع آن
خادنه نهاد و امیر بایزید از جلگای کش مراجعت نموده بخجند
رفت و چون حضرت صاحب قرانی بحوالی ترمذ رسید شیخ علی
جرجری پای جسارت از حد خود بیرون نهاده بالشکری پیش
آمد و در موضع انکار اتفاق پیکار افتاد رسیدن لشکر بیکدیگر همان بود
و شکست یافتن مخالفان همان دلاوران مرکب ظفر پناه بحمله اول
ایشانرا برداشتند و تا ترمذ کهنه دو انیده متفرق و پراکنده گردانیدند
و چون ازان جنگ به پرداختند ترمذ کهنه را مخیم نزول همایون
ساختند •

ذکر لشکر کشیدن توغلو ق تهورخان بولایت

ماوراءالنهر نوبت دوم

چون توغلو ق تهورخان را داعیه سلطنت ماوراءالنهر دیگر باره دامن همت
گرفت لشکر ببقیاس جمع آورده جمادی الاول^(۱) سنه اثنین و ستین
و سبعین^(۲) موافق اردانیل روی توجه بان دیار نهاد و چون بخجند

(۱) همچونین است در پنج نسخه موجوده چنانکه مشهور نزد عوام است و آن
خط قنواب (جهادی الاولی) است (۲) و در بعضی نسخه بجای آن (کوی لیل) •

رسید امیر بایزید جلایر کمرمتابعت بر میان انقیاد بست و امیر بیان سلدوز نیز طریق اطاعت سپرده برسم استقبال تا بسمرقند بیامد و امیر حاجی برلاس با آنکه نوبت اول مخالفت کرده بود توکل شعار خود ساخته پیش خان رفت و در اثنای این حال خان بگرفتن امیر بایزید و کشتن او فرمان داد و امیر حاجی برلاس وهم و هراس بخود راه داده فرار اختیار کرد و رو بولایت کش نهاد و بعضی از روس خود را کوچانیده از آب چیحون بگذرانید و از سپاه جته کشمیر با غلبه بتگامشی او از عقب بیامدند و جنگی واقع شد و چوغام برلاس کشته شد و امیر حاجی متوجه خراسان گشت و چون بخوراشه رسید که قریه ایست در بلوک جوین از ولایت سبزوار جمعی از اشرار آنجا او را با ایدکو برادرش بیخبر گرفته بقتل آوردند و عنقریب بعد از فتح خراسان از آثار انتقام صاحب قران گیتی ستان بعد ازان که جماعتی از ایشان به تیغ قهر کشته شدند آن قریه بسپورغال از اقطاع وارثان امیر حاجی گشت و تا غایت اهالی آنجا بارکش و کارگذار ایشانند و از امراء جته امیر حمید که او یماقش کرکوت بود و از اقربان و امثال خویش بکمال عقل و مزید کیاست و کفایت ممتاز پیش خان راهی تمام داشت و هرچه برسبیل نصیحت و نیکو خواهی با خان گفتی مقبول می افتاد درین حال شمه از کمال شهامت و صرامت حضرت صاحب قران بعرض خان رسانید و در باب ولایتی که بحسب ارث تعلق بآن حضرت داشت امان طلبید خان سخنان او را بسمع رضا اصفا نمود

و ایلچی روان کرده حضرت صاحب قرانرا طلب فرمود و چون آنحضرت بحسب اشارت پیش خان آمد مقدم او را بانواع تودیت و نوازش گرمی داشت و ایالت ولایت کش و تومان موروثی باتوابع و لواحق بار ارزانی فرمود و خان دران زمستان عزم رزم امیر حسین جزم کرده متوجه او شد و امیر حسین نیز لشکر فراهم آورده تا کنار آب و خَش بیامد و آن موضع را مخیم عساکر خویش ساخت و چون خان از دریند آهنین گذشته بآن جا رسید و سپاه طرفین سیاهی یکدیگر دیده صفها آراستند کیخسرو ختلانے با اتباع خود از امیر حسین رو گردان شد و صف ویران ساخته بلشکر خان پیوست امیر حسین چون آن حال مشاهده نمود روی بهزیمت نهاد و خان مظفر و منصور از عقب او روان شد و از جیحرن گذشته تا بقندز بیامد و لشکریانش ایل و الوس آن حدود و نواحی را تا عقبه هندرکش غارت کردند و بهار و تابستان دران اطراف و نواحی بگذرانیدند •

ذکر مراجعت توغلوق تمور خان بتختگاه خویش

چون پاییز درآمد متوجه سمرقند شد و در راه فرمان داد تا امیر بیان سلدوز را بیاساق رسانیدند و چون به سمرقند رسید و تمام ممالک ماوراء النهر به تحت تسخیر و تصرف درآمده بود مجموع امرا و نویدنان اطراف بکام و ناکام سربرخظ فرمان نهاد جماعتی را که از نساد ایشان اندیشناک بود بیاساق رسانید و بعضی را که محل اعتماد بودند بعفایت و ترتیب اختصاص بخشید و پسر خود را الیاس خواجه اُغَلَن بحکومت آن دیار

نصیب فرمود و غلبه تمام از امرا و لشکریان جته مقدم بر همه بیکبجک را بجلالمت او نام زد کرد و حضرت صاحب قرانرا بصنوف تربیت و عواطف مخصوص داشته پیش پسر بگذاشت و چون از مجاری احوال و اوضاع آن حضرت آثار شهادت و صرامت تفرس می نمود ضبط امور آن ممالک را برای رزین او مفروض فرمود و خود در عین جلالت و کامکاری بمستقر سریر سلطنت باز گشت. • نظم • ظفر ملازم و نصرت قرین و دولت یار • قوی بطالع فرخنده پشت استظهار

گفتار در توجه نمودن حضرت صاحب قران

بطلب امیر حسین

قال الله تبارک و تعالی سنة الله التي قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلا حضرت ملك علام که ذوالجلال و الاکرام است گلزار لطف دلفروزش بی خار قهر جگر دوز نیست و انوار انعام عامش خالی از شوایب ظلام انتقام نه • شعر •
 یصرفهم فی قبضتین ولا ولا * قبضة تنعیم و قبضة شقوة
 فراز اوج توتی الملک را نشیب حنیض و تنزع الملک
 در مقابل است و کسادگی فضایی بیسط الرزق لمن یشاء
 را بستگی مضیق و یقمار له معادن • مصراع •

گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند

لاجرم سنة الله جاری شده که چون عنایت بی علیت بعلو شان

برگزیده نعلق گیرد اورا در مبادی احوال بانواع شهادت و بلا آزمایش
نمایند و چون ظهور سران الارض لله یورثها من یشاء در مظهر
جلوه گری آغاز نهد اورا باصناف مشقت و عذاب پرورش دهند * * * نظم *

اول شکسته باش که اوج سریر ملک

یوسف پس از مجاورت قعر چاه یافت

آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که پدر همه است تا بر هنگی
ینزع عنهما لباسهما نکشید خلعت گران مایه فاجتباها ربه
بطراز فتاب علیه مطرز نشد و حضرت خاتم انبیاء علیه افضل
الصلوات و اکمل التحیات که بهترین همه اوست چون بر کربت غربت
و زحمت مهاجرت مصابرت فرمود منشور بلند پایه انا فتحنا لک
فتحا مبینا بتوقیع و ینصرک الله نصرا عزیزا موشح گشت * * * نظم *

وصال دوست طلب می کنی بلاکش باش

که خار و گل همه بایکدگر تواند بود

کسی بگردن مقصود دست حلقه کند

که پیش تیر بلاها سپر تواند بود

و از نظایر این تشبیب مجاری احوال حضرت صاحب قرانی است
که چون توغلق ثورخان از دیار ماراء النهار باز گشت و تقدم امرا و
مردم جته پامیر بیکیجک مسلم داشته بود و کفایت مصالح اهالی آن
مملکت بحسن تدبیر حضرت صاحب قرانی باز گذاشته امیر بیکیجک
برحسب فرموده خان نمی زیست دست تظلم و بی داد برکشاد

و از سر بی باکی پای جسارت براه عدوان و طغیان نهاد و حضرت صاحب قرانی چون مشاهده فرمود که باساق خان برقرار نماند و حال ملک باختلال خواهد انجامید اقامت دران دیار مصلحت ندید عزم طلب داشتن امیر حسین جزم کرد و روی همت بلند جناب براه آورد و چون از امیر حسین خبری ظاهر نبود بتفحص حال او در بیابانها و چولها میگشت تا در برابری خیوق بسر چاه سانج بار رسید و از انجا باتفاق پیش تکل حاکم خیوق رفتند آن بد نهاد و غدار خواست که ایشانرا بگیرد *
* نظم *

کز سرشت بد نیاید جز بدی * از بدان دوری گزین گربخردی
ایشان بران مکر واقف شدند و از انجا سوار گشته با شصت نفر روی توکل بطرف پایاب نهادند تکل با هزار سوار مکمل از عقب ایشان تاخت آورد و چون برسید از اول روز جنگ در پیوست زبان تیغ آیت کل من علیها فان بگوش جان میخواند و صفیر تیر پیغام کل نفس ذائنة الموت بنزدیک و دور می رسانید از اتباع حضرت صاحبقران امیر طغی برغا برلاس و امیر سیف الدین را بعد از کوشش بسیار اسپ از کار باز ماند و هر دو دران ریگستان پیاده بماندند و ایلچی بهادر را نیز اسپ از پا درآمد و همچنان از غایت مردانگی روی از پیکار نمی تافت و تیر در کمان نهاده پیاده میرفت
* نظم *

خروشان چوشیرو پلنگ و نهنگ * پیاده در آیند هر سه بچنگ

حضرت صاحب قران که جبله مبارکش بمحافظت و غمخواری
 زبردستان مجبول بود کمان از دست او هستند و زه را پاره کرد تا دست
 از جنگ باز دارد و از آسیب گذر آن بی باکان عرضه تلف نگردد
 و دلوران هر دو طرف تا بحدی کوشیدند که از هزار کس که با تکل بود
 پنجاه سوار بیش با او نماند و ازینجانب که شصت نفر بودند
 هفت سوار ماند امیر حسین دست جلالت برآورده برسر تکل ناخت
 و بشمشیر صاعقه کردار * نظم *

دُرُفَش تکل را بدو فیم کرد * دل رزم جوان پراز بیم کرد
 و چون سپاه تکل بر امیر حسین ریختند حضرت صاحب قران
 با تیغ ظفر پیکر نصرت نشان حمله کرد و مجموع را متفرق گردانیده
 امیر حسین را بیرون آورد و چون روان شدند آن مدبران دیگر باره مجتمع
 گشتند و از عقب ایشان درآمده بجنگ مشغول شدند و اسپ
 امیر حسین را بزخم تیر بینداختند و چون او پیاده ماند خاتونش
 دلشاد آغا پیاده شد و اسپ را باوداد و حضرت صاحب قران که *

* نظم *

زهامون شب تیره بر چرخ پیر * کشد سرمه در چشم سوزن به تیر
 عقابست تیرش که در مغز ترک * بچه فتح باشد ورا بیضه مرگ
 روی شجاعت بلشکر دشمن آورده * * بیت *

* روان راست خم کرد و چپ کرد راست *

* فغان از خم چرخ چاچی بخواست *

- چو پیکان بپرسید انگشت شاه •
- گذر کرد بر دیده کینه خواه •
- قضا گفت گیرو قدر گفت ده •
- فلک گفت احسنت و مه گفت زه •

قیصر نخست بر روی رزمه^(۱) آن سپاه زد و از پشت زین بر روی زمین انداخت و دیگران را بسهم پیکان جانستان از مسافت سر تیر چون مور بر روی قیصر برجای باز داشته امیر حسین را سوار ساخت و از آنجا روان گشته بچول در آمدند بعدد اختر سیاره هفت نفر در آن هفت سه کس از نحس اکبر منحوس تر و شبانه که نزول کردند سر لطف خفی که عطارا بصورت بلا فرا نماید و حلاوت شفا را در دواء تلخ مذاق تعبیه فرماید مقتضی آن شد که بقیه اسباب صوری بکلی از میان بر خیزد تا دست لوجه از سر اخلاص بی غبار واسطه در دامن فضل و رحمت پروردگار آویزد •

• نظم •

• خدای عز و جل را بضمن هر چه کند •

• لطیفه ایست که کس را ازان خبر نبود •

از همراهان سه نوکر خراسانی بل سه غول بیابانی در صورت انسانی

(۱) همچنین است در اکثر نسخه لیکن در بعضی کتاب بجای آن (زمره)

دیده شد و همین صواب معلوم میشود (۲) چنین است در اکثر نسخه

و در یک نسخه این عبارت است (و یکی را از پشت زین الخ) بزیادت

(یکی را) بعد و او عاطفه و هدین صحیح است کمالا بضمی •

بودند در چنان حالتی اسپان ایشانرا گرفته بگریختند و خاکِ چنین

ننگی بر فرق نام خود ریختند *
* مصرع *

* کم است از سگی آنکه نشناخت حق *

حضرت صاحب قران که این همه نقشهای بوالعجب طلسم گنج دولت

بی پایان او بود اصلا ازان واقعه دهشت و حیرت بخاطر خود راه نداد *

* نظم *

* عالم علوی و سفلی زبر و بالا گر شود *

* او نه آن کوهی که هرگز ترسد از زلزال خویش *

بادل قوی و خاطر کشاده رفقا را تسلی داد و الجای ترکان

آغا را که خواهر امیر حسین و حرم محترم آن صاحب نایید بود

همراه کرد بایک نوکر روی توکل نگویم براه بلکه بفضل بی انتهای اله

نهاد و چون از چول بیرون آمد بجوفی رسید که یورت فوجی از

ترکمانان بود اهل حشم بانگ شرارت بر یکدیگر زده گرد شدند و سر راه

بگرفتند حضرت صاحب قران از وفور غیرت و حمیت خسروانه حرم

عفت پناه را در پناه حفظ الهی بچاهی که غله دران ریزند پنهان کرد

و نهنگ دریای فتح و نصرت را یعنی شمشیر آبدار آتش کردار * نظم *

* کز بس که دل شکافت گرفت است نور دل *

* وز بس که جان ربود گرفت است لطف جان *

از میان برکشید و روان بی اندیشه رو بایشان آورد یکی ازان جماعت

حاجی محمد نام حضرت صاحب قرانی را بشناخت و ترکمانانرا از

جنگ منع نمود و اسپي مناسب کشيده آنحضرت را سوار کرد و باتفاق ترکمانان آن شب منزل خویش را از فرّوجود همایونش غیرت نژای بزم سپهر ساخت و وظیفه خدمتگاري بقدر وسع بجای آورد روز دیگر حضرت صاحب قراني که *

* بیت *

* به بخشش کف او ساعتی وفا نکند *

* اگر ستاره درم گردد و فلک ضراب *

دستِ همت بنوازش ایشان کُشاد و یک قطعه لعل گران بها و دوتومغاه یافته از لولوی لالا که قیمت آن خراج مملکتی بود بایشان داد حاجي محمود مذکور سه سراسپ و ما یحتاج مهیا داشته غجرجي فامش سارق قولانجی ملازم کرد و حضرت صاحب قران پیش امیر حسین مراجعت فرمود و او را سوار ساخته بموضع محمودے برفتند دران چول چاهي که از ترشح آبش نهال حیات را تازه توان داشت فرود آمدند و قریب دوازده شبانروز دران منزل توقف نمودند *

* بیت *

* دررنج توان یافت بزرگی و بلندی *

* فرگس شرفِ تاج زر ازرنجِ سهویافت *

ذکر غدر علی بیگ جون غربانی با امیر^(۱)

حسین و صاحبقرانی

دران وقت که امیر حسین و حضرت صاحب قراني در موضع

(۱) همچنین است در سه نسخه و در دو نسخه بجای آن (جانی قرانی)

محموده بودند علی بیگ بن ارغونشاه چون غربانی از وضع ایشان آگاهی یافت و چون خامه جف القلم بما هو کاین برجریده حال آن لئیم بد فعال نگاشته بود که بانواع عقوبت و نکال گرفتار آمده به بدترین وجهی نیست شود و شامت قبیح سیرتش باتباع و اشیاع اوسرایت کرده همه در ذل آوارگی و بیچارگی تلف و ناچیز گردند سرفروشت بد اورا بران داشت که شصت سوار مسلح را مرتب ساخت و بتاخت برسر امیر حسین و حضرت صاحب قران فرستاد و بشخبر ایشانرا گرفته بماخان بردند و در خانه تاریک که از اسباب وحشتش چندان کیک بود که راندن آن بپای مردی دست اصلا میسر نمی شد بند کرده باز داشتند گوهر شاهوار تا چند گاه در حبس صدف بسرندرد پای مراد برگوشه تاج سلاطین گامگار نتواند نهاد و لعل آبدار تا مدتی در زندان کان پرورش نیابد دست مقصود در کمر سروران رفیع مقدار فتواند زد و گل احمر نکبت جان پرور در تنگنای غنچه یابد و مشک

اذ فر شمامه عطر گستر از بستگی نافه کسب کند * * بیت *

* شمشیر را ز حبس چه بازار بشکند *

* آئینه را چه عیب ز آئینه دان بود *

* عمریست تا برابری زر همی کزد *

* آهن ازان شرف که چو آخر زمان بود *

* اورا چنان بلند شود دست اقتدار *

* کوی پای بوس حضرت صاحب قران بود *

محمد بیگ برادر بزرگ علی بیگ چون ازان حرکت ناپسندیده آگاه شد بیقین دانست که نتیجه آن جسارت و خامت عاقبت و پریشانی روزگار تواند بود و شاخ آن گستاخی البته روزی ثمره ندامت و خسارت بار آورد *

گراز کوه پرسی بیابی جواب * که شاخ خطا میوه ندهد صواب از حدود طوس برای امیر حسین و حضرت صاحب قران تحف و هدایا فرستاد و برادرش را بزبان پیغام سرزنش و ملامت بسیار کرد و مبالغه نمود که در زمان ایشانرا رها کرده عذر خواهی نماید و بقدر وسع و امکان تدارک و خاطر جوئی بجای آورد اما چون علی بیگ را پرده شقاوت بدیده بصیرت فرود آمده بود چهره صواب را مشاهده نتوانست کرد *

* نصیحت همه عالم چو باد در قفس است *

* بگوش مردم نادان چو آب در غربال *

و از لوم طبیعت آن تحف و هدایا را که برادرش فرستاده بود خود برگرفت و پس از شصت و دو روز ایشان را بیرون آورده رها کرد و در خوردناعت همت خود اسپي لاغر و شترى عنکبوت پیکر بداد *

* نظم *

گرد پیری نشسته بر پشتش * کثرت سن شکسته دندانش
 شب مولد او این دعوت نوح * روز پیرے زمان طوفانش
 دران ولا مبارک شاه سنجرى بارشاد دولت با حضرت صاحب قران

طریقه اخلاص و هواداری مسلوک داشته با فرزندان پیش آنحضرت آمد و تمهید معذرت نموده اسپان نیکو کشید و خدمات پسندیده بجای آورد نه پس از دیر ازان دانه نیکوکاری که بر زمین سعادت پاشید ریاض دولتش بسبزه پیروزی آراسته گشت و ازان ممبرمناصب

ارجمند و حکومت شهرهای معتبر فایز شد * * نظم *

* چون همان بد روی البته که خواهی کشتن *

* بر تو بادا که همه تخم نیکوئی کاری *

حضرت صاحب قران تمام آن اسپانرا پیشکش امیر حسین کرد *

* نظم *

* اگر بزرگ عطا بود ازو غریب مدان *

* نهاد بحر بزرگ است ازان بزرگ عطاست *

گفتار در جدا شدن حضرت صاحبقران از امیر حسین
و توجه نمودن بطرف کش

بعد ازان امیر حسین و صاحبقران بر سیل مشورت اندیشه کردند رای ایشان بران قرار گرفت که امیر حسین بطرف گرمسیر هیرمن روانه شود و حضرت صاحبقران بصوب ولایت و الوس خویش مراجعت نماید و موعده ملاقات گرمسیر هیرمن باشد پیش تومن و او امیر هزاره نکودری بود بر حسب اشارت فاذا عزمتم قتل علی الله بامضای آن عزم نهضت نمودند و امیر حسین روی توجه بجاناب

گرمسیر هیرمن آورد و حضرت صاحبقران بصوب ولایت کش روان شد و چون از آب گذشته ببخار زندان که از قرای بخارا است رسید مهد عصمت پناهی اوجای ترکان را در آنجا باز داشت و بحکم آنکه ماه دولتش در سپهر سلطنت هنوز هلال روزافزون بود حال اقتضای سیر پنهانی میکرد پوشیده از آنجا روانه گشت و بمیان ولایت و ایل درآمد تموکه قوچین از وصول آنحضرت آگاه شد و باده پانزده کس باحرار سعادت پایبوس شتافت صاحبقران کامگار بآن جماعت عازم خزار گش و صبح گاهی که خسرو سیارگان از کمین گاه مشرق پرتو انداخته مرکب کواکب را از مرغزار سپهر برآورد گله اسپ از بالای خزار برآوردند و نماز دیگر باقویبی رسانیدند و از آب چیحون گذرانیده بچول وریگستان در آمدند و چون هوا بغایت گرم بود در کنار آب و سایه جنگل مدت یک ماه توقف نمودند و در آنجا مهد اعلیٰ الجای ترکان از بخار زندان توجه نموده بحضرت صاحب قران پیوست و بعد از یکماه ناگاه سپاهی از دور پیدا شد حزم که رعایت آن بر ذمه همت ارباب دولت واجب است اقتضای آن کرد که از آب بگذرند صاحب قران کامگار بعون پروردگار سوار شد و باد پای همایون در آب چیحون راند .

* نظم *

بآب اندر افکند مرکب روان * بتایید حق شاه صاحب قران
همان مرکب مهد عصمت پناه * درآمد بآب از پی اسپ شاه
همه بندگان نیز در تاخندند * فرس را بجیحون در انداختند

چو کشتی همی راندند اسپ را * بنیروی شاه مظفر لوا
گذشتند مجموع ازان رود بار * باقبال کیخسرو روزگار
جهانرا فلک مرزده داد از نو * که شد تازه آئین کیخسرو
کسی را که ایزد نگهدار اوست * سعادت بخشک و بتریار اوست
و من یتوکل علی الله فهو حسبه و بعد از گذشتن آب بچول
در آمدند و چند روزی به نشستند تا ایل و الوس از ییلاق مراجعت
نمود و آنجا خالی ماند حضرت صاحب قران میل ییلاق فرمود
و مدت یک ماه دران موضع توقف نمود و از آنجا عنان عزیمت بصوب
سمرقند انعطاف داد و چون برسید در خانه خدر معلی قتلخ ترکان
آغا که خواهر کلان آنحضرت بود بسعادت نزل فرمود و موافق عدد
(حم) چهل و هشت روز آنجا بگذرانید و چون بعضی مردم را بحال
فرخنده مالکشان اطلاع افتاد و زمانه بافشای آن سر زبان برکشاد بیتوقف
سوار شد و بجلگه کش درآمده در دهی اچغی نام قطب وارساکن
شد تا فلک الافلاک چهل و هشت نوبت دیگر گرد عالم برآمد و بعد
ازان بدولت و اقبال برنشست و شب درمیان بکنار آب آمویه رانده
و در آنجا بانمور خواجه اغلی و بهرام چلایر بهم رسیدند و برحسب
وعدۀ که حضرت صاحب قران بامیر حسین فرموده بود باتفاق عازم
قندرهار شدند و تقدیر موافق تدبیر آمده در هیرمن پیش تو من
که وعدۀ گاه بود بامیر حسین پیوستند و بهرام چلایر گریخته بطرف
هندوستان رفت *

گفتار در نهضت امیر حسین و حضرت

صاحب قران بجانب سیستان

درینوقت والی سیستان دشمنی داشت که مقابله و مقابله باو درحیز قدرت و مکنّت خود نمی دید از سر عجز و انکسار دست تضرع و اضطرار بدامن دولت و اقتدار امیر حسین و صاحب قران کامگار استوار کرده صورت واقعه خود عرضه داشت کرد ایشان بحکم آنکه فریاد رسی ضعفا و در ماندگان بر ذمه همت صاحب دولتان واجب است باهزار مرد آراسته هر یک در پیشه کارزار شیروی زیان و در دریای معرکه نهنگی جانستان متوجه صوب سیستان گشتند والی آنجا باقامت رسم استقبال استعجال نمود و بعد از تقدیم شرایط خدمت متقبل شد که اگر از میامین امداد ایشان اساس شوکت دشمنش انهدام پذیرد و جان تاریک او از ان ورطه هایل خلاص یافته شمع دولتش در گیرد مبلغی خطیر از نفایس جواهر و کرایم اموال بشکرانه در نظر آورد و مدت العمر رهین منت و در مقام خدمت باشد ایشان بر حسب اشارت اغاثه الملهو فین صدقة عمان عزم بجانب رزم دشمن تافتند و به تیغ آبدار دمار از روزگار مخالفان بر آوردند و اگرچه والی سیستان را حوصله آن نبود که بعهد خود وفا نماید و آنچه تقبل نموده بجای آرد *

* نظم *

زهرکس ناید این کز ابر همت * نهالی عهد را سر سبز دارد

و چون امیر حمین و حضرت صاحب قران ازان باز گشتند سپاهی
گران از سکزیان بر سر راه آمده پای جسارت از طریق ادب بیرون نهادند

و دست بی باکی بمحاربه و قتال برکشادند * * نظم *

دهاده خروش آمد و دار و گیر * هوا دامِ کرگس شد از پر نیر

توگفتی زمین موج خواهد زدن * وز موج بر اوج خواهد زدن

حضرت صاحب قران * * نظم *

که چون دست بردی بتیر و کمان * نرستی کس از تیر او بی گمان

بشهابِ نارک دیده دوز جگر سوز بسی از سکزیان دیوسار را بخاک

هلاک انداخت * * نظم *

* بهر تیری از شست صاحب قران *

* تن جنگ جوی بپرداخت جان *

* کسی را که زد تیغ سندان شکاف *

* دو پیکر نمود از سرش تا بناف *

* کسی را که زد گرز بر فرق سر *

* گله خود کرد از شکم سر بدر *

* بندوکِ سندانِ گره بر گره *

* بسی کرد خفتان گرد آن زره *

* زبادی که آمد ازان گرز و دست *

* بسی گرد را پشت و گردن شکست *

ایشان بیکبارگی روی قصد بان حضرت آوردند و باتفاق تیر باران کردند

و دست مبارک آنحضرت که مقدر بود که بوسه جای لب پادشاهان عالم و منیع فیض ارزاق بنی آدم باشد از زخم تیري آزرده گشت و الحق چنان دستی را از آسیب چشم زخم چاره نباشد دست کلیم الله را علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چون کرامتِ واضمَم یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء مدخر بود نخست از شعله آتش کافری بسوخت *

* نظم *

* هر دست که از خار جفا زخم نبیند *

* از شاخ امانی گل مقصود نچیند *

* شعر *

* جهان فغان *

مهلا فتاک ید تعود بطنها * فیض النوال و ظهرها تقبیلًا برآورده نزدیک بود که اشک نجوم از دیده سپهر فرو بارد و قضا مرهم جراحی دستی ازان دست همان دانست که زمام حل و عقد امور عالم مطلقاً بقبضه اختیار و افتدار او سپارد و عنقریب چنان شد ما یفتح الله للناس من رحمته فلا ممسک لها و چون سپاه سبزیان از صدمات حمله دلاوران لشکر منصور از هم فرو ریخته متفرق شدند امیر حسین و صاحب قران بگرم سیر معاودت فرمودند آنحضرت جهت معالجه دست مبارک در مخیم تومن توقف نمود امیر حسین با نود کس متوجه بقلان شد و چون بحوالی آنجا رسید آجونی که برادر کوچک بیکیک بود با لشکر بسیار راه بر او به بست و جنگ در پیوست و سپاه امیر حسین از انبوهی گروه دشمن بستوه آمده

بشکست و امیر حسین با فطرار فرار اختیار کرده با دوازده کس چهار سوار و هشت پیاده بموضع شبرتو مراجعت نمود *

گفتار در صحت یافتن حضرت صاحب قران و توجه ندودن بصوب ارضف

چون چشم زخمی که دست مبارک صاحب قرانی را دست داده بود بپایمردی و انا مرضت فهو یشفین بسر آمد و جراحت براحت و زحمت برحمت مبدل گشت آنحضرت با تمور خواجه اغلن و بیست و چهار مرد دیگر روی توجه بصوب ارضف نهاد و چون بکهمرد رسید و خبر امیر حسین و کیفیت حالات او استماع کرد نوکری سوینخ نام را پیش او فرستاد تا مژده صحت سلامت رسانیده مقرر سازد که در ارضف اتفاق ملاقات افتد و در اثنای راه میان ارضف و کهمرد صدیق برلاس که از نسل ایلدر بن قراجارنویان بود و با پانزده چاکر دیگر بعزم ملازمت حضرت صاحب قرانی مطیبه توفیق دریادیه طلب رانده بودند بمقصود رسیدند آنحضرت صدیق را بجانب امیر حسین روانه داشت که هرچه زود تر می باید آمد و خود بسعدت براند در اثنای طریق از طرف ارضف سیاهی صد سوار بنمود حضرت صاحبقران پیاده جست بر گماشت تا حال ایشان باز داند و چون خبرگیر معلوم کرد که قزانیچی پسر حسن است که آوازه آمدن امیر حسین بنواهی بقلان شنیده است و متوجه شده روان ببالای پشته برآمد و چرخي زد رای نکته دان صاحبقران ازان حرکت نفرس

نمود که آن جماعت موافق اند نه مخالف از طرفین بتعجیل برانندند
 و بعد از تلاقی مجموع در رکاب همایون آنحضرت عازم اصف گشتند
 و بعد از وصول و نزول در اصف جمعی را بقراولی فرستاد صبحگاهی
 خبر آوردند که از دور سیاهی جمعی سواران می نماید حضرت
 صاحبقرانی بتایید ربانی سوار شد و از پس ایشان گشته از طرف
 راست درآمد و سوال فرمود که شما چه کسانید گفتند که فوجی از
 نوکران فلان کسیم یعنی صاحبقران آنحضرت پیش راند توغلوک خواجه
 برلاس و امیر سیف الدین و آتشه و تونک و جماعتی دیگر از متعینان
 بودند قریب هفتاد نفر که بعزم ملازمت آنحضرت روی اخلاص براه
 خدمتگاری نهاده بودند چون بدانستند که مصدوقه * * * نظم *
 گرد درّه عاشقی قدم راست نهی * معشوقه باول قدمت پیش آید
 روی نموده پیاده گشته مراسم زمین بوس بتقدیم رسانیدند و چون
 آنحضرت بمنزل همایون معاودت فرمود روز دیگر از طرف کهمرد
 گروهی پیدا شد و بعد از تفحص شیر بهرام بود که هنگام توجه
 حضرت صاحب قران از مخیم تو من درانجا تقاعد نموده بود و بعد
 از آن پشیمان شده و از عقب روان گشته و چون صدیق و سوبخ بشارت
 محبت و نهضت حضرت صاحب قران بامیر حسین رسانیدند او را از
 گلبن آمال غنچه اقبال شگفیدن گرفت و از چمن امانی نسیم شادمانی
 وزیدن آغازید و بی توقف کمر عزیمت بسته سوار شد و در خدمت او
 لم غولی بود با صد و سی سوار و محمود کالی با صد و پنجاه د

ارصف بآنحضرت بهم رسیدند و یکدیگر را کنار گرفته برهساط انس و الفت قرار جستند و بتذکار احوالی که هریک را در مدت غیبت روی نموده بود سخن در پیوستند و چون آگاهی یافتند که منگلی بوغا سلدوز در قلعهٔ اولاچو نشسته و دل در عداوت بسته قصد آن حصار کردند شیر بهرام بواسطه صداقتی که با منگلی بوغا داشت تقبل نمود که برود و او را نصیحت کرده بیاورد و باین معنی امضاء آن قصد در تعویق انداخته خود روان شد و چون منگلی بوغا بران حال اطلاع یافت فرار بر حصار اختیار کرد و برفت و مقارن این حال سیصد مرد از قوم دولان چاون که هزار خلم است و از قدیم باز در عداوت اتباع و اشباع دردمان حضرت صاحب قران بوده برسیدند و در سلک دیگر ملازمان انتظام یافتند و مواد شوکت و اعتضاد لشکر سمت ازدیاد پذیرفت و ازان محل روان شده در دره صوف نزول کردند و املس پسر نومن بادوبست کس تاخت آورده بود بآن حوالی که اسپان ولایت بلخ را براند چون از حال امیر حسین و حضرت صاحب قران وقوف یافت بایشان ملحق شد آنحضرت نموکه را با سه کس بطرف قهله فرستاد تا خبری باز داند او چون از معبر ترمذ گذشته بقهله رسید دید که لشکر چته ولایت را غارت کرده می گشتند و نموکه بحسب اتفاق با خویشان و متعلقان خود دو چار خورد و بعد از رسم آغوش و پرسش او را خبر دادند که خانه و فرزندان بهمین نزدیکی فرو آمده اند و مبالغه بسیار نمودند که بخانه خود رود

وزماني فرزندان و کسان خويشتن را به بيند آن صادق مردانه اصلا قبول نکرد که چون مخدوم از خانه دور است خدمتگار را نشايد که بخانه خود درآيد *

* نظم *

* از چنين طايفه آموز آدب خدمت را *

* که بهر کام که خواهي برسي از خدمت *

و امير حسين و حضرت صاحبقران از دره صوف کوچ کرده بدره کز آمدند و بميدان اولجبي بوغا نزول فرمودند و درانجا استماع افتاد که امير سليمان برلاس و امير موسی و امير جاکو برلاس و امير جلال الدين برلاس و امير هندوکه برلاس با جماعتي خبر حضرت صاحبقران شنیده اند و با چته مخالفت نموده از میان ایشان بيرون آمده اند و بترمنه رسیده تולان بوغارا روانه کردند تا شبگير کرده از جيحون بگذرد و ايشانرا کيفيت احوال اعلام نمايد و چون ازانجا کوچ کرده بجلکاي بلخ درآمدند امير ابوسعيد پسر تايغو و منکلي بوغا سلدوز که از قلعه اولاچو گريخته بود و پيش ابوسعيد مذکور که داماد او بود رفته و حيدر اند خودي هرسه با شش هزار مرد مکمل کمر عداوت بسته و دست جلادت کشاده صبحگاهي بمعسكر ظفر پناه رسيدند و بر لب آب سياه که درميان فاصل بود جوشان و خروشان فرود آمدند و از طرفين گذار آب را گرفته کمين کردند صاحب قران ظفر تيغ بر حسب اشارت الحرب خدعة بنفس مبارک بگذار آب رفت و بهر گونه سخنان هوشمندانه و حکايات فریبده آب تسکين بر آتش صولت و حدت

ایشان ریخت و هرآینه کاردان صاحب تایید هنگام حدوث وقایع بحسن تدبیر و لطف تقریر آن مقدار مصالح دولت رعایت نماید که از دست اقتدار هزار شمشیرزن خنجر گذار بر نیاید * * نظم *

* کارها راست کند عاقل کامل بسخن *

* که بصد لشکر جرار میسر نشود *

سپاه آنطرف لب آب دره کز گرفته می رفتند و لشکر نصرت شعار کنار بکنار جوی قوت میراندند و از جانبین محل گذار می جستند و مجال جنگ را مترصد فرصت بودند تا برابر بلخ رسیده اند *

گفتار در جنگ امیر حسین و حضرت صاحبقران

موید مظفر با ابو سعید و سنکلی بوغا و حیدر

چون عساکر طرفین بمقابل بلخ رسیدند از هر دو جانب جوی عبدالله را در میان گرفته صف بر کشیدند و میمنه و میسره و قلب مرتب داشته جنگ را آماده گشتند و از امارات دولت دران حال امر او که در ترمذ بودند برسیدند و بحضرت صاحب قران پیوستند و نموکه نیز برسید و احوال و اوضاع که تحقیق نموده بود عرضه داشت و آنروز از وقت پیشین تابشب آتش حرب و قتال سمت التهاب داشت و اشتعال و میان جان و تن و تیر و جوشن رسم فراق بود و وصال مبارزان هر دو طرف بر یکدیگر تیر باران کردند که از زخم پیکان رخنه در خانه حیات بسیاریان افتاد * * نظم *

زهر تیر کز شست پرواز کرد * تنی را ز پیوند جان باز کرد

• و دران روز نموکه زخم دارشد و شب هنگام •

• نظم •

که در پرده کوه رفت آفتاب • سر روز روشن درآمد بخواب

فرود آمدند از دو جانب سپاه • یزک را نشانند بر پاسگاه

روز دیگر که شهسوار پیروزه مضار سپهر از قنطره افق گذشته سپاه انجم را

هزیمت داد و لشکر جانبین باز درجوش و خروش آمده صدای غریو

کورگه و کوس در خم این طاق آبنوس افتاد حضرت صاحبقران بعون

قائید آسمانی حمله کرد و از پول گذشته روی قهر و کین بآن لشکر

جنگجوی فبرد آئین آورد و ایشان هرچند بعدد بسیار و هنگام پیکار

پیل افکن و شیر شکار بودند باسطوت حمله آن مرید کامگار جز فرار

چاره ندیدند و گروه چنان انبوه از یک حمله خسرو گردون

شکوه بستوه آمده از هم فروریختند و چون شب رو سیاه از پیش نیغ

آفتاب بگریختند •

• بیت •

• ستاره گرچه بود بی شمار پشت دهند •

• چو مهر یک تنه روی آورد سوی پیکار •

امیر حسین و صاحب قران کامگار بعد ازان فتح نامدار عرض

سپاهی که ملازم بودند باز دیدند دو هزار سوار در شمار آمد حضرت

صاحب قران با جمعی از ایشان از پیش روان شد و چون بکنار جیحون

رسید از معبر ترمذ بکشتی گذشته قراول بجانب قهله فرستاد

تا خبری باز داند و لب آب را مخیم نزول همایون ساخت قراولانرا

تعب و کوفتگی راه از رعایت شرایط حزم ذاهل گردانید و خواب

برایشان غالب شد تا لشکر آجونی^(۱) برادر کوچک بیکیک برسد و ازیشان بگذشت حضرت صاحبقران با اعتماد قرار منتظر نشسته و سپاه بخیمهای خود غافل آسوده ناکاه یاغی با قرارول بهم آمیخته برسیدند •

جهان جو چو سازد قرارول روان • نزیبسد بجز مردمِ کاردان
دلیر و سبک حمله و نیز هوش • بهر کار سر تا قدم چشم و گوش
وفا باشد و راستی کیش شان • بود کاهلی کافر پی پیش شان
لشکر را دران حال چون مجال آن نشد که فراهم آمده بمقابله
مخالفان درآینده بضرورت بکشتی در آمدند و خیمها را گذاسته از آب
می گذشتند و حضرت صاحبقران با چند کس در جزیره بمحاربه
و مدافعه مشغول گشت و چندان توقف نمود که لشکریان تمام از آب
بگذشتند و بعد ازان خود عبور فرمود •

که پیوسته آن شاه عالم پناه • بهر حال بودی پناه سپاه
و مدت یکماه ایشان ازینطرف آب و لشکر مخالف ازان طرف آب
در مقابل یکدیگر به نشستند و پس از ماهی حضرت صاحبقران
بسوختن کشتیها فرمان داد و ازانجا کوچ کرده متوجه خلم شد که از
حدود بلخ است و دران محل با امیر حسین و بقیه لشکر بهم رسیدند •
گفتار در توجه نمودن امیر حسین و حضرت صاحبقران

(۱) همچنین است در ۴ نسخه و در يك نسخه بجای آن (آچولی) •

بجانب طالقان و بدخشان و صامح کردن پادشاهان

امیر حسین و حضرت صاحب قران با اتفاق مازم قندز^و گشتند و درانجا ایل و الوس بورلادی را جمع آورده عنان عزیمت بجانب بدخشان یافتند و چون بطالقان رسیدند و آب شور مذاق نفاق را از چاشنی و الصامح خیر شیرین ساختند پادشاهان بدخشان از در مصالحت در آمدند و تلخی و وحشت و مخالفت که هرآینه موجب ترش روی دولت تواند بود بکلی مرتفع شد و ازانجا بطرف ارهنگ باز گشتند و درانجا از آب بجانب سالی سرای عبور نموده متوجه ختلان شدند و بچول درآمدند و از چول گذشته موضع دشت کولک مخیم نزول فرخنده گشت شبانه که بحکم و جعل اللیل سکنا طباع میل آرمدن کند بعد ازآنکه حضرت صاحب قران بعزم استراحت تخفیف جامه فرموده بود پای مبارکش از سآمت صحبت موزه پرداخته امیر حسین با استدعای حضور آنحضرت کس فرستاد و چون متوجه شده بمجلس درآمد از حاضران پولاد بوغا بود و شیر بهرام امیر حسین با حضرت صاحب قران شکوه شیر بهرام آغاز نهاد که در چنین وقتیکه بدشمن رسیده ایم عزم ایل خود کرده جدائی می جوید و بیای مروت و وفا طریق موافقت و لا نمی پوید صاحب قران کامگار اورا انواع نصیحت فرمود و سرزنش نمود اما جواب او بر فحوای * ع *

* من گوش استماع ندارم لمن یقول *

محصور بود امیر حسین را هر چند ازان لجاج و استبداد نایره غضب
اشتعال می یافت بحسب مقتضای حال تحمل اولی دانست *

• نظم •

هر چند توانا بود و قادر مرد • هم گاه گهی خشم فرو باید خورد
آخر الامر شیر بهرام بصوب بلجوان روان شد درین حال خبر بتحقیق پیوسته
بود که توغاغ^(۱) سلدوز و کیخسرو لشکر جته را سر کرده بابسی امراء جته
پیش آمده اند و تمور پسر تویکان و ساریق و شنکوم و توغلقو خواجه
برادر حاجی بیگ و کوچ تمور پسر بیکیچک و دیگر امراء هزاره وقوشون
با بیست هزار مرد از سر جالا تاپول سنگین نشسته اند و ازین جانب
بیش از شش هزار مرد در معسکر همایون حاضر نبود صاحب قران
مرد پاک اعتقاد مصدوقه کم من فیه تلیاته غلبت فیه کثیره
بازن الله بگوش صدق و اخلاص از هاتف توفیق می شنید و در
آینده دولت روز افزون که بصیقل تائید آسمانی جلای ظفر یافته بود
بدیده یقین می دید •

که گر بحر گیتی شود پرنهنگ • و گر کوه و صحرا بود پر پلنگ
کسیرا که یار است بخت بلند • نیابد ازان یک سر مو گزند
باد و هزار مرد دلاور روی توکل بسوی دشمنان آورده از پیش روان شد
و در سر پول سنگین سپاه جانبین بهم رسیدند از وقت چاشت
که رایت سلطنت و الضحی برافراشتند تا آن زمان که پرچم سنجق

(۱) همچنین است در اکثر نسخ و در بعضی (توغلق) و در بعضی (توفلق) *

و اللیل اذا سجی شانه زهند آتش پیکار از زبانه نار حاصیة
 حکایت میکرد و زمین کورفر پیاده و سوار تفسیر اذا زلزلت الارض
 زلزلهها میگفت صغیر تیرمدای فاتبعه شهاب ثاقب در گوش
 جان می انداخت و بریق سنان صورت یکاد البرق یخطف
 ابصارهم بردیده دل جلوه میداد زبان نیغ تحقیق معنی مسح
 بالسوق والاصواق برهانی قاطع باءا میرسانید و از واقعه گران وقع
 جُمّاق در شان نزول القارعة ما القارعة حجتی راضح باقامت می پیوست
 و آن روز تا بشب دلاوران رزم آزمای از هردو جانب در سر پول
 تا بعدی کوشش نمودند که نم طاقت در جگر جلادت هیچ بهادر نماند
 شب که از طرفین بموافقت شهسوار گردون عنان از میدان بر تافتند
 و کثرت سپاه مخالف بیش از اندازه بود حضرت صاحب قران باهام
 دولت متیقن شد که شمشیر شجاعت را تا بصیقل رای روشن
 نزد ایند چهره ظفر دران نتوان دید و تیر جلادت اگر نه از شست ندبیر
 کشاد یابد از صدای صغیرش بشارت نصرت نتوان شنید خاطر خطیر
 براندیشه تدارک آن واقعه گماشت تا کلک تائیدش صورت بهبود
 بر لوح ضمیر منیر نکاشت •

گفتار درگذشتن حضرت صاحب قرانی از آب

پول سنگین و گریختن لشکر جته

حضرت صاحب قران امیر موسی و امیر مرید ارلات و اوج قزاقباده

را با پانصد مرد که یکی از هزار باز نخوردی بر هر پهل سنگین در مقابل لشکر خصم باز داشت و بنفس مبارک با هزار و پانصد سوار که غبار عرصه پیکار را سرمه دیده آرزو دانستندی در زمان اقبال روی سعادت از بالای آب بمیدان اسن نهاد و در میان اسن میدان و رسن کش نیم شب از آب بشناه بگذشتند و روی بکوه آوردند روز دیگر قراول یاغی را از اثر پای اسپان معلوم شد که لشکر از آب گذشته است و ازان معنی دغدغه در ایشان پیدا شد و چون شب درآمد * * * نظم *
جهان در سر آورد کجایی پرند * سرمه درآمد بمشکین کمند

حضرت صاحب قران کشور کشای عدو بند فرمان داد تا بر بالای کوههای بلند آتش بسیار افروختند سپاه مخالف را از مشاهده آن ترس و هراس غالب شد و پای ثبات و قرار از جای برفت و از سر دهشت پای خوف بمرکب فرار نهادند و عنان عزم بدست اضطراب داده روی ادبار بصوب گریز آوردند و بعون پروردگار چنان لشکر جرار که در مقابل یک سواره جنگجوی تیغ زن نیزه گذار پیش بود بی کلفت رزم و پیکار از هم فروریخت و الله یوید بنصوه من یشاء زهی فروغ رای اصابت شعار نصرت آثار که از پرتو آتشی که از دور افروزد خرمن شوکت و شکیبائی جهانی مخالف کینه دار با چندین امراء و سردار بسوزد * * * نظم *

آنجا که یک پیاده فرو کرد حزم^(۱) او * ملکی توان گرفت بنیروی یکسوار

(۱) همچنین است در اکثر نسخه و در یک نسخه (حزم جنگ) و در بعض (پای حزم) *

ونه عجب آنرا که عنایت باری یآوری کند که با او برابری کند
و برگزیده که عزیز کرده پروردگار باشد بدخواه او بضرورت خوار
و برگشته روزگار بود * * نظم *

بداندیش آن شاه گیتی فرور * نباشد مگر خوار و برگشته روز
و چون دشمنان بهم برآمده رو بگیرند نهادند حضرت صاحبقران بالشکر
نصرت نشان چون شیرزیان و سیل بیپایان خروشان و جوشان از بالای
کوه فرو تاختند و تا میدان گجرات نگامشی کرده به نیغ عمر فرسای
و رمح جانگزای دمار از روزگار ایشان برآوردند * * نظم *

دران ره ز بس کز عدد کشته شد * بیابان همه پشته برپشته شد
و دران محل مظفر و منصور بشادمانی و سرور نزل فرمود و امیر حسین
نیز با بقیه لشکر از عقب برسید از میان نسایم این فتح ارجمند نهال
اقبال بلند و شاخ دولت قوی گشت و روضه آمانی و آمال را طراوتی
تازه و نصارتی بی اندازه بقوی روی نمود رایست استظهار همگنان باوج
اقتدار برآمد و شوکت و شکوه شاه و سپاه یکی در هزار شد * بیت *

سپه را همه دست و دل شد قوی * باقبال صاحبقران از نومی

و چون رتبت پیشی و برتری در میدان سلطنت و سروری حضرت
صاحبقران را مقدر و مقرر شده بود باز با دوهزار مرد از پیش روان
شد و چون بقلعه رسید اهالی کش و آن حوالی فوج فوج گریخته
می آمدند و بملازمان سعادت مند می پیوستند آنحضرت از جمله دوهزار
مرد که همراه آورده بود سیصد مرد گزیده را ملازم رکاب همایون ساخته

روی عزیمت براه آورد و دیگرانرا بتوقف درانجا فرمان داد و ازان سیصد سوار دوپست مرد با امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و بهرام چلایر و امیر جلال الدین برلاس و امیر سیف الدین و یولتمور بصوب کش روان ساخت و فرمود که چهارقوشون شوند و هر سواری در بند شاخ بسیاز برگ از هر دو پهلوی اسپ در آویزد تا غبار انگیزد و گرد فراوان برخیزد و داروغه اگر آنجا باشد بگیرد ایشان برحسب فرموده کاربند شدند و تدبیر موافق تقدیر افتاد چون بجلکای کش در آمدند داروغه جته ازان غبار ترسیده بود و گریخته ایشان بشهرکش درآمده بضبط آن مشغول شدند زهی عذایت بینهایت الهی در باره آن مشید ارکان پادشاهی گاه از فروختن اخگری لشکری شکسته میشود و گاه از انگیختن غباری دیاری مسخر میگردد * * مصرع

* چشم بد دور که بالا تر ازین ممکن نیست *

و دران حال مخیم اقامت الیاس خواجه خان تاش آریغی بود که در چهار فرسنگی کش واقع است اعیان امراء نامدار مجموع ملازم و سپاهی بیرون از حد و شمار در سلک اجتماع منتظم و دران وقت نوغلوک تمور خان در مستقر سریر خانی خویش در گذشته بود و الغ ثوق تمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خانرا بالوس باز برند تا بضبط جای پدر قیام نماید حضرت صاحب قران با صد سوار که بسعادت ملازمت مستسعد بودند شبگیر کرده بخزار آمد و چون روز شد و پوینندگان از رسیدن جمشید بجانب مشرق آگاه گشته در حرکت

آمدند مردم از وصول همایون آنحضرت خبر یافته با حراز دولت زمین بوس شتافتند آنحضرت بجمع سپاه خزار و کش فرمان داد و تا خواجه سالبربرا چَعْدَاوُل ساخت و با عساکر گردون مآثر بطرف جکدالیک بازگشته روان شد و چون بآنجا رسیده بسعدت نزول فرمود شیخ محمد پسر بیان سلدوز با هفت قوشون لشکر بآنحضرت پیوست و دران محل هفت روز توقف افتاد و امیر حسین و سپاه آنچه با او بودند و آنچه حضرت صاحب قران در قهله گذاشته بود برسیدند و شیر بهرام که در دشت کولک جدا شده و بایل خود رفته بالشکر ختلان بعد از چهل و سه روز غیبت هم درانجا ملحق شد امیر حسین و حضرت صاحبقرانی باتمامی لشکر ازانجا کوچ کرده متوجه خزار گشتند و درانجا بمزار متبرک خواجه شمس^(۱) (طاب ثنوا) در آمدند و از روح مقدس آن بزرگ دین استمداد همت نموده عقد موافقت بعهد و پیمان مستحکم گردانیدند و سوابق دوستی و اخلاص را با لواحق یگانگی و اختصاص موکد ساختند • • مصراع •

• آری باتفاق جهان میتوان گرفت •

گفتار در خواب دیدن حضرت صاحبقرانی

و بان تفاؤل نمودن و آهنگ جنگ الیاس

خواجه خان کردن

قال النبی صلی الله و علیه و سلم الرویا الصالحة جزء

(۱) در چهار نسخ (رمس) بجای شمس •

من ستة و اربعين جزءا من النبوة ارادت قدیم از عنایت علیم
 حکیم تعالی و تقدس چون رقم اختصاص بر ناصیه اخلاص صاحب
 دولتی کشیده قامت اقبالش را از خزانه انا جعلناک خلیفة فی
 الارض بخلعتی فاخر بیاراید آینه ضمیر منیر او را بصیقل توفیق
 زوده بانوار تحقیق منور سازد تا عرایس اسرار غیبی در آنجا چهره
 نماید و مخدرات مغیبات امور در نظر شعورش پیش از وقوع و ظهور
 نقاب اشتباه بکشد و از درنجهای عالم غیب که روح انسانی
 از آن ممر کیفیت احوال آینده پیش از آنکه واقع گردد تواند دید
 روزن خیالست چنانچه از مضمون حدیث مبارک که ثبت افتاد
 مستفاد میگردد •

• نظم •

• ز نقش بند خیالم خوش آمد این معنی •

• که صورنی بنگارد بشکل دلبر ما •

یوسف صدیق علی نبینا و علیه الصلوة و السلام صورت اذعان اخوة
 و ابوبن که نص کریمه و رفع ابویه علی العرش و خرواله
 سجدا از آن خبر میدهد بسالها پیش از وقوع ازین درنجه دیده بود
 و بشارت فتح مکه شرفها الله تعالی که مضمون همایون لقد صدق
 الله رسوله الرویا بالحق به بیان آن ناطق است بر ضمیر وحی
 پذیر سلطان پیغمبران علیه و علیهم الصلوة و السلام هم از آن ممر نقش
 بسته بود و این کرامت بحسب مهمات ملکی و مصالح پادشاهی
 اساطین سلاطین و اعظم ملوک و خواقین را از راه وراثت خلانت موروثی

دست میدهد چنانچه حضرت صاحب قرانی را روی نمود چه در آن حالت که کاری چنان هولناک پیش آمده بود و به لشکری از سپاه دشمن بسیار کم با ایشان مقابله و مقاتله می بایست کرد روزی وقت چاشت در آن باب نامی می نمود در اثنای آن اندیشه خوابش در برود آوازی شنید صریح بزبان فصیح که شاد باش و غم مخور که خدای تعالی شما را نصرت و فیروزی کرامت فرمود و چون از خواب انتباه یافت از برای دفع اشتباه از حاضران پرسید که درینوقت هیچ کس اینجا سخنی گفت همه گفتند نه بییقین پیوست که آن سخن از هاتف غیب بگوش هوش او رسیده و آن نسیم بشارت شمیم از گلشن لطف عمیم الهی وزیده اعتمادش بعون تائید ربانی واثق ترشد و با دل قوی و خاطر کشاده پیش امیر حسین آمد و صورت واقعه باز نمود و همگنانرا از استماع این بشارت مواد استظهار و استبشار سمت تضاعف پذیرفت و دل تابع و متبوع که چون غنچه گرفته بود ازین آگاهی چون گل از نسیم صبح گاهی بشگفت *

* نظم *

ز فکر خاطر شاه و سپاه بود نژند * ازان بشارت فرخنده شادمان گشتند

گفتار در محاربه امیر حسین و حضرت صاحبقران

بالشکر جته و ظفر یافتن بر ایشان

امیر حسین و حضرت صاحب قران بعد از اقامت وظایف شکر

و ستایش پادشاه پادشاهان اجل و علا بسعدت سوار شدند و در تزیین و تعبیه لشکر شرایط حزم رعایت نموده دو قول مرتب داشتند امیر حسین دست راست آراسته بپَرَقِ ظفر پیکر بر افراخت و حضرت صاحب قران چون هنگام نبرد همه دل بود جانب چپ مرکز رایتِ نصرت شعار خویش ساخت و باین آئین صفها راست کرده روان شدند و لشکر دشمن که در تاش آریغی بود بهمین منوال دو قول تعیین کرده میسره از فرّالیاس خواجه خان و امیر حمید زینت یافت و میمنه را بشکوه امیر توق نور و امیر بیکیچک آذین بست و از جانبین لشکر یسال کرده روی کینه و پرخاش بسوی قصد یکدیگر نهادند *

بجانبش درآمد زمین و زمان * تو گفتمی بخواهد پریدن جهان ز آواز اسپان و گرد سپاه * نه خورشید تابنده روشن نه ماه سپه یکسره نعره برداشتند * هفتانها بابر اندر افراشتند در موضع قبلی^(۱) متن سپاه طرفین بهم رسیدند و غریو کورگه با نعره دلیران در گنبد گردون پیچید اول از مقابل حضرت صاحب قرانی هراولان لشکر مخالف از غروری که بر بسیاری و کینه گذاری خود داشتند مرکب مبارزت در میدان مسابقت جهانیدند آنحضرت قطب وار پای وقار در مرکز قرار چون اساس دولت خویش استوار گردانید و رکاب نصرت انتساب گران داشته سبک دست تائید

(۱) همچنین است در سه نسخه و در دو کتاب (قبا) *

به تیر و کمان یازید و چپ را الف و راست را دال ساخته *

* نظم *

خدنکش الف از خمِ نون و دال * روان کرد بر سینهٔ بد سگال
و سپاه بموافقت شاه چون ستاره در خیل ماه از چرخ کمان شهاب
پیکان آتش فشان بجان دشمنان روان گردانیدند کلک تیر تفسیر
و جعلناها رجوما للشیاطین بخون پردلان چنان تحریر کرد
که از حال ایشان بتصویر مردای و خرواله سجدا مثنی گشت
بهادران لشکر مخالف که از حدت آتش کینه چون باد می آمدند
مانند آب باران رو بمركزِ خاک آوردند بعضی آب حیات بر بادِ فد
داده و چندی از تابِ زخمِ پیکان آتشبار سینهٔ پر کینه بر خاک
فهاده * * نظم *

چنگه جو کز باد پندار آتش کین بر فروخت

زخمِ پیکان آبرویش همچو خون بر خاک ریخت

از مشاهیر کشتگان دوما بود از قوم بهرین که در بیگانه نهنگی
مردم خوار بود و در بیشه پیکار شیری پیل شکار و چپو از خاصگان
ملک خان که شاه و سپاه او را ماده استظهار دانستندی و مایه
اعتضاد و افتخار و از افتادگان توق تمور بهادر بود و بیکی برادر
بیکیجک و دولت شاه و دو شاهزاده دیگر که هر یک سرور لشکری
و پناه سپاهی بودند * * نظم *

نماند از دلیران کسی بر قرار * همه کشته یا خسته افتاده زار

سپاه طرفین بیکبارگی بارگی برانگیختند و درهم آویختند و هوای
کارزار برکارزار مخالفان چون زره بهزار دیده خون میریخت *

* نظم *

* برفتند از جای یکسر چو کوه *

* دهاده بر آمد زهر دو گروه *

* بیابان چو دریای خون شد درست *

* تو گفتمی ز روی زمین لاله رست *

و چون مدمات حمله رزم آزمایان متواتر شد و امواج بحریه متلاطم
گشت بموجب وعده مبشر غیبی با حضرت صاحب قرانی اولیای
دولت را میامن الحمد لله الذی صدقنا وعده شامل روزگار
گشت و اعداء وافر شوکت را معنی ثم ولیم مدبرین صورت حال
آمد چنان لشکر جرار که بکثرت شمار از قطرات امطار و اوراق اشجار
نشان میداد از اندک لشکری چون اوراق خزانی و قطرات باران
نیسانی باطراف و اقطار متفرق و پراکنده گشت ما النصر الا
من عند الله الیاس خواجه خان و امیر بیکیجک و اسکندر اغل
و امیر حمیده و امیر یوسف خواجه دستگیر شدند اما خان را
وفاداری که در جبله اتراک مرکز است دستگیر آمد و تنی چند
از لشکر که او را گرفته بودند بشناختند و بی آنکه سرداران سپاه را
خبر شود او را با بیکیجک سوار ساخته رها کردند و دیگر گرفتگان
در قید اسار گرفتار بماندند و همان شب صاحب قران شبگیر کرده

تا آبِ یام براند و درانجا باز سرِ راه بردشمنان بگرفت و بسیاری از ایشان کشته شدند *
 * نظم *

* زخون آب در جوی چون باده شد *

* بگه کهرِ با لعل و بیچساده شد *

و امیر جاکو و امیر سیف الدین بر حسب فرمان متوجه سمرقند شدند و این فتح ارجمند در شهر (سنهٔ خمس و ستین و سبعمایه) موافق لوی نیل اتفاق افتاد صاحبقران کامگار که همت بلندش در هر کار تا آنرا بمنتهای مراد نرسانیدی نیارمیدی بمشورت امیر حسین با شیر بهرام ایلغار کرده در عقب روانه شد و از آب خجند گذشته ناشکنت را مخیم نزل همایون ساخت و از برای دفع مین الکمال چند روزی نیل عارضهٔ مزاجی بر رخسار دولت کشیده شد *
 * بیت *

هرچه را چشم در پسند آرد * چشم زخمی بدان گزند آرد

و حضرت صاحب قران و امیر حسین را هریک در محلی که بودند

اندک مرضی طاری گشت و عن قریب از شفاخانه و نزل من

القران ما هو شفاء و رحمة لله و منین مبدل گشت و مهد علیا

اولجای ترکانی بسعدت و کامرانی از گومسیر آمده * * مصراع *

* بلقیس عهد سوی سلیمان رسید باز *

و حضرت صاحب قرانی بعزم مراجعت از آب خجند عبور فرمود

و بقصد شکار جرگه رخت اقامت چند روزی انداخت و امیر حسین

نیز در موضع ^(۱) درق بمیل شکار و ترتیب جرگه موافقت نمود و از هر دو طرف روان شده در آثار قمار مشی کردند و روزی چند بر حسب *
 * مصراع * • وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی *
 بعشرت و کامرانی بگذرانیدند و از آنجا بسعدت و اقبال سوار شده بصوب سمرقند معاودت نمودند و آن خطه فردوس آئین را بفر قدم بهجت افزای مملکت آرای آذین بستند دیده امید اهالی آن دیار از غبار مرکب همایون ایشان روشنائی پذیرفت و کسری که از لکد کوب حوادث روزگار بحال صغار و کبار راه یافته بود از همراه مراجع و نوشداروی استمالت و نوازش مومیائی یافت *

* شعر *

الحمد لله على انعامه * قد رجع الحق الى مقامه

گفتار در قورلتای کردن امیر حسین و حضرت صاحب قرانی و برداشتن کابلاشاه اوغلن را بخانی

چون مملکت ماوراءالنهر و ترکستان با توابع و لواحق از قبضه تسلط و استیلاء قوم جته مستخلص شد اعیان امراء بزرگ و نوبان رفیع مقدار حکومت و فرمان دهی یکدیگر را گردن اذعان و انقیاد نمی نهادند و چون هریک از پیشوایان قبایل سنگین را پشت استظهار بکثرت اتباع و اشیاع خویش گرم بود مجموع سر اطاعت و فرمان برداری بیک کس فرو نمی آوردند و ^{سنه} الله جار بست که هر کثرتی را که

(۱) در بعض نسخه (ذرق) و در بعض (زرق) و در بعض (ورق) *

جهت و خدنی نباشد که حافظ آن بود زود بفساد انجامد و هر مملکت را که والی نبود که مجموع اهالی آن امثال او امر و نواهی او را واجب و لازم شمردند و از حکم و فرموده او بهیچ وجه تجاوز روا ندارند نظام احوال و اوضاع آن البته اختلال پذیرد * * نظم *

* جهان بی جهانبان تن بی سراسر *

* تن بی سر از خاک ره کمتر است *

بنابراین امیر حسین و حضرت صاحب قران با یکدیگر مشورت کرده مصلحت دران دیدند که از نسل چغتای خان یکی را بخانی بردارند و جهت امضای آن عزم هم دران سال (سة خمس و ستین و سبعمایة) جمیع امراء و نویان را جمع آورده قورلتای کردند و در باب سلطنت و کفایت مهمات مملکت سخن راندند و رای بران قرار گرفت که کابلشاه اوغلن پسر درجی بن ایلچیکدی بن دواخان را که از دهم آسپب نقلبات روزگار بحصار شعار فقر و لباس درویشی در آمده بود ازان کسوت بیرون آرند و قامت اقبالش را بخلعت عالی طراز خانی بیارایند و از برای اتمام این مهم * * نظم *

* یکی جشن کردند با زیب و ساز *

* که در وصف آن قصه گردد دراز *

* زسیم وزر و نعمت و خواسته *

* همه صحن گیتی بد آراسته *

باتفاق کابلشاه اوغلن را بر تخت سلطنت نشانند و برسمی که آیین

• سلاطین ترک است اورا کاسه داشته •

• همه سرفرازان و گردن کشان • بیکبار نه بار زانو زدند
 و امیر حیدر اندو خودی را که در بند بود بزنده حشم سپردند
 و همان شب کار او بساخت و تخت وجودش را از والی حیات
 • برداخت •

• نخیزد دگر چون درآید بسر • کسی کز حد خود نهه پا بدر
 و چون آن دیار از قدیم باز منسوب بحضرت صاحب قران و دودمان
 عالیشان او بود مکارم ملکات ملکانه اقتضاء اکرام اضیاف میکرد
 امیر حسین را طوی داد و گماشتگان حضرتش جشنی آراستند
 که زهره رامشگر از نظاره آن ساز حیرت نواخته باداء این نوا
 • مترنم گشت •

• این چه بزم است مگر گلشن کامست اینجا •
 • خضر در آرزوی جرعه جامست اینجا •
 • نعمت آماده و اسباب تنعم وافر •
 • مجلس خاص و طرب خانه عامست اینجا •
 • نغمه ساز سعادت طرب افزا شب و روز •
 • گردش ساغر انعام مدامست اینجا •
 عاطفت شاملش همگنانرا بنوازش های در خور مراعات فرمود
 و امیر حسین را پیشکش های لایق کشید •

• نظم • زهر چیز کان بود شایسته تر • ز اسپ و ز تیغ و کلاه و کمر

و کامرانی که موجب آن نامرادی و پریشانی بود * * نظم *

بسا رخنه که اصلِ محکمیهاست * بسا انده که دروی خرمیهاست
 بسا قفلی که بندش ناپدید است * چو رابیننی نه قفل است آن کلید است
 و از اشباه و نظایر این احکام مجاری احوال حضرت ماحبقرانست
 درین مقام که چون فصل زمستان که آن حضرت در مستقر دولت
 خویش قوین سعادت و اقبال آرمیده بود بآخر رسید و قهرمان بهار
 سنجق لاله بوافراخته سپاه سبز خفتان نباتی را بمیدان باغ
 و بستان کشید * * نظم *

* لشکر کشید بادِ صبا سوسه جو ببار *

* و آماده ساخت آلت و اسباب کارزار *

* پیکان ز غنچه کرد مرتب سپهر ز گل *

* داده زره بآب و سنان نیزه کرده خار *

خبر آمد که لشکر جته باز عزیمت اینجانب کرده متوجه شده اند
 حضرت صاحب قران روی همت بجمع لشکر آورده کس فرستاد
 و امیر حسین را ازان حال آگاهی داد امیر حسین بفرمود تا پولاد
 بوغا و زنده حشم پسر محمد خواجه اپردی و ملک بهادر باسپاه
 ایلغار کرده هرچه زودتر بحضرت صاحب قرانی ملحق شوند و چون
 ایشان بآنحضرت پیوستند بالشکری که گاه حمله گودون صولت
 و هنگام سیر سیاره نهضت باتفاق روی توجه بسوی دشمن نهادند
 و چون بموضع آقار رسیدند ملاحظه حال خیل و دواب کرده

چند روز دران علف زار توقف نمودند و از آنجا کوچ کرده روان گشتند و از آب خچند گذشته فرود آمدند و امیرحسین سپاهی گران جمع آورده از عقب ایشان بشتانست و چون بکنار آب رسید و از آن جانب منغلی لشکر مخالف نزدیک شده بود حضرت صاحب قران در میان چیناس و تاشکنت لب آب را مخیم نزول ساخت و سپاه را فرمان داد که به تور اوچر جای خود را مستحکم گردانیده شرایط حزم و احتیاط بجای آورند و امیر حسین بانامی لشکر در عقب بودند از آب سیحون عبور نمودند و بمورچل خود فرود آمدند و از آن طرف نیز سپاه مخالف بکنار آب بادام رسیده نزول کردند امیر حسین و حضرت صاحب قران از آنجا نهضت نموده روان شدند و چون قراول طرفین یکدیگر را دیدند بترتیب لشکر مشغول شده صفها بیاراستند بردست راست امیرحسین را دست شوکت بعیروق برانراشت و قذبلش تبدلانچی ارلات بود و هراول اولجایتو اپردی و شیر بهرام و پولاد بوغا و فرهاد اپردی و ملک بهادر و دیگر بهادران نامدار و حضرت صاحبقران که جان عالم بود دل کردار در جانب چپ ماهچه سنجق ظفر پیکر را ثالث نیرین گردانید و در قذبل امیر سار بوغا را با قوم قنچاق تعیین فرمود و در هراول تمور خواجه اوغلن مقرر شد و امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر با دیگر بهادران شمشیر گذار در قول برداشت و باین آئین *

* نظم *

لشکر کین کش و جلادت کیش * بشمار از سپاه دشمن بیش
 پیش راندند اما بر وفق و یوم حنین از اعجبیتکم کثرتکم
 از عقاب اعجاب سالم نماندند چه جته در مصاف قبی متن با آنکه
 بکثرت افزون بودند از سپاه این طرف شکستی عظیم یافتند
 این نوبت که لشکر اینجانب پیش ازیشان بودند بنیاد کار بر حیل
 نهادند و بسنگ جده که خاصیت آن از بدایع صنع افرویدگار است
 توسل جسته جده کردند * * نظم *

نبد لشکر جته را تاب جنگ * با فسون گری چاره جستند و سنگ
 بسنگ جده مرد افسون پزوه * جهان ساخت از باد و باران ستوه
 بغرید ابرو فغان کرد باد * یکی هاعقه در جهان افتاد
 و با آنکه آفتاب در جوزا بود ناگاه سپاه سیاه جوشن ابر * * نظم *

باد در زیران سلیمان وار * رعد غران و برق آتش بار
 از کمین گاه قضا بمیدان هوا تاخت و غریو کورگه رعد در طاق نکون
 نیل گون گردون انداخت ناولک برق از کمان رعد به رسو کشاد داد
 و از باران تیر ساخته تیر باران آغاز نهاد روزگار را دران ایام عشق
 فتنه و آشوب تازه گشته بود چندان آب از دیده سحاب فرو ریخت
 که طوفان برخواست * * نظم *

طوفان ازان دیار برآمد تو گفتی ابر * آندم شنیده بود صدای دعای نوح
 از بس آب و نم که بخاک فرو رفت گاو زمین چون ماهی در آب
 شناور شد و دست و پای اسپان معرکه پیمای چنان در لای نشست

که پوستینِ شکم شان با پشت زمین رو و استرگشت از غلبهٔ رطوبت
 پی براستخوانِ کمانِ علتِ استرخا پیدا کرده برعته انجامید و چون
 منفرج لقوه زده سمست شد و اطرافش بگردید طایر تیر را پر فروریخته
 و منقار از کار افتاده و از کثرت نم پوشیدنی و دیگر اسباب چنان
 گران شده که نه سوار قوت حرکت داشت و نه پیاده و با وجود
 این حال سپاهِ این طرف از فرطِ حمیت و دلاوری پیش میرفتند
 و لشکرِ مخالف بر جای خود قرار گرفته نمدها بر سر کشیده بودند
 و بقدر امکان جامه و سلاح را از وصول باران محافظت مینمودند
 و چون لشکر بایشان رسیدند نمدها از سر بینداختند و با سپاهِ آسوده
 و سلاحِ محافظت نموده چنگ در جنگ آویختند *

* نظم *

غورها و هواز دولشکر بخاست * جهان پرده‌ده شداز چپ و راست
 خروشِ یلان و دمِ گره نای * چنان شد که چرخ اندر آمد ز پای
 بدان رستخیز و دمِ زمهریر * خروشِ یلان بود و بارانِ تیر
 زجان سوزی بیلکِ موشکاف * نهان گشت در مهرهٔ پشت ناف
 ز دلجوئی ناوکِ دیده دوز * نفس در مجاری تن سینه سوز
 حضرت صاحبِ قران بتایید ربانی از میسر حمله کرد و ممینه
 مخالف را که قنبلِ آن شنگوم نویان برادر امیر حمید بود بشکست
 و الیاس خواجه خان از مشاهده این حال رو بگریز نهاد اما چون
 زمانه پای از راستی بیرون نهاده بود چپِ لشکرِ مخالف نیز

که قنبلش شیراول و حاجی بیگ بود بر راست. این جانب غالب آمد و تبدالنجی و زنده حشم را رانده با میرحسین رسانید قول او بهم برآمده متفرق شدند و روی بگریز آوردند شیر بهرام و پولاد بوغا پای ثبات استوار داشته دادِ مردی دادند و چون حاجی بیگ میمنه این جانب را پیش کرده میراند فرهاد و اورنگتومور از مشاهده آن حال متحیر بایستادند از آن طرف امیر شمس الدین نیز با گروهی انبوه دست جلادت از آستین تهور برآورده کوششهای مردانه نمودند حضرت صاحبقران را نایره حمیت اشتعال یانت و بدست مقدرت مآب تایید انتساب *

• نظم •
 ز تیغ آتشی برکشیده چو آب * کزو خیره شد چشمه آفتاب
 روان کرد مرکب چو غرنده شیر * ز آهن کلاه ازدهائی بزیر
 با هفده قوشون برایشان تاخت و از باد حمله آتش بیم در خرمن
 قرار ایشان انداخت امیر شمس الدین از هراسِ صولت آنحضرت
 عنان اقتدار از صوب پیکار برنافته روی عجز و انکسار بجانب فرار
 نهاد و لاغرو *
 • نظم •

هرکرا شد یقین که حمله اوست * پای هستیش برکمان باشد
 امیرحسین را از ظفر حضرت صاحب قران پشت استظهار قوی
 گشت و باز سپاه خود را جمع کرده باستاد *
 • نظم •

ز پیروزی شاه لشکر شکن * سپه را دگر جان در آمد بتین
 حضرت صاحب قران نابان بهادر نوکر خود را پیش امیر حسین

فرستاد که صلاح وقت دران می نماید که امیر پیش آید و بانفاق حمله کرده ارکان شوکت دشمنان متزلزل سازیم که ایشانرا قوت مقابله و مکنت معارضهٔ اصلا نماند و چون از قوت طالع صاحب قران سعادت مآل کوکب اقبال امیر حسین آغاز رجعت نهاده بود و روز دولتش بشام نکبت نزدیک شده بر حسب نص ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم درین ایام طبیعت او از قرار معهود تغیر یافته بود اخلاق ناپسندیده و افعال نکوهیده ازو بظهور می پیوست چون تابان بهادر بنزد او رسید بعد از سفاهت زبانی او را چنان بزد که بیفتاد حضرت صاحب قران باز ملک و همد می را که از بهادران امیر حسین بودند بسوسه او روانه داشت که البته پیش می باید آمد تا فرصت فوت نشود دیگر باره چون پیغام شنید ایشانرا بزد و دشنام داد و زبان تجبر و استبداد بوعید و تهدید برکشاد که مگر من گریخته ام که مرا پیش می خوانید اگر شما غالب می شوید و اگر دشمن گمان می برید که کسی از دست انتقام من جان خواهد برد ملک و همد می آزرده خاطر از نزد او برگشتند و پیش حضرت صاحب قران شتافته در عنان همایونش آویختند که اصلا درکار این پیکار سعی نمی باید نمود و درین باب بیش ازین نکوشید آنحضرت از سخن ایشان تجاوز نفرمود و دست اهتمام باز کشید و چون میسره هردو طرف مقابل خود را رانده بود و از پی روان شده لشکر از هم گذشته بودند و سپاه هردو جانب بجای یکدیگر رسیده

هرکس آنجا که بود فرود آمد * * نظم *

جهان جو فرود آمد از بارگی * همان لشکرش نیز یکبارگی
 بتدبیر آسایش آورده رای * نجنبید تا روز روشن ز جای

و در آن شب امیر حسین چند نوبت با استدعای حضور صاحب
 قران کس فرستاد و چون خاطر مبارک آنحضرت از حرکات بیجاگاه
 او باز مانده بود اجابت نمود و التماس مبدول نیفتاد * * نظم *

دگر روز کین ترک سلطان شکوه * زد ریای چین کوه بر ز کوه
 گراینده شد هر دو لشکر بخون * علم بر کشیدند چون بے ستون
 دمِ نای بر خاست چون رستخیز * سنان مرگ آسوده را گفت خیز
 قضا با سر نیزه انباز شد * نهنگِ بلا را دهن باز شد
 و چون دلاوران نبرد آزمای از جانبین بهم ریختند و در یکدیگر
 آویختند شکست بر لشکر جته افتاد پشت بدادند و رو بگیریز نهادند
 و سپاه این طرف از پی گریختگان چون جان ایشان از تن ناتوان روان
 گشت و چون روزگار هر آشفته کاری داشت درین حال توق امیر
 شمس الدین که از وجدا مانده بود با فوجی سپاه که سرگشته می
 گشتند پیدا شد و لشکر این جانب که از عقب گریختگان می
 شتافتند عنان بر تافتند و روی توجه بآن توق نهادند و سپاه شکسته
 باز جمع شد و یکباره حمله آورده زلزله در زمین و زمان افتاد * نظم *

زهر سو تگاور بر انگیختند * بشمشیر در یکدیگر ریختند
 زپیکان همه خودها شد زره * سنان در دل و دیدها شد گره

زمانه چنانچه رسم بی ثباتی اوست رایتی که از دولت برافراخته بود به نکباء نکبت نگونسار کرد و لشکر این جانب بعد از آنکه غالب گشته بود رو بگریز نهاد * * نظم *

سپهر تند را هست اینچنین کیش * نماید راحت و رنج آورد پیش در آشوب نگ و ناز هزیمت خلقی بسیار در لای و گل فرو ماندند و دشمنان زبون شده چیره گشتند و تیغ کین بمراد دل براندند و قریب ده هزار کس عرضه تلف گشت و کان امر الله قدرا مقدورا و این واقعه در اول رمضان سنه (ست وستین و سبعمایه) موافق ییلان ایل روی نمود و بحسب اتفاق قران هشتم از قرانات مثلثه هوائی که در برج عقرب واقع شد و منجمان آنرا قران مسترقه خوانند دران نزدیکی شده بود و این سخن از برای ترمیم قصه ثبت افتاد نه بقصد اسناد آثار باوضع فلکی از لا موثر فی الوجود الا الله چون امراء از آنجا باز گشته بکش رسیدند و هر کس ازیشان عزم آن کرد که ایل خود را از جیحون بگذرانند امیر حسین حضرت صاحب قران را گفت که خانه و ایل از آب گذرانیدن مصلحت است آنحضرت جواب فرمود که ایشان بعزم گذشتن رفته اند اما مراهمت رخصت نمی دهد که ولایت را بگذارم که بکلی لکدوب غدر و بیداد بیگانگان گردد یکبار دیگر سپاه جمع آورده با مخالفان در معرض مقابله خواهم آمد و امیر حسین از آنجا مترجه سالی سرای شد و چون برسید تمام ایل و اتباع خود را کوچانیده از آب عبور کرد و از پشتها

و عقبها گذرانیده بموضع شبرنو اقامت نمود و خبر گیران بر گماشت
تا اگر از توجه سپاه جته آگاه گردد بجانب هندوستان رود و صاحب
قران کامکار چون دانست که امیر حسین از کش روان شد روی همت
بجمع لشکر آورد و بحسن تدبیر درازده قوشون مرتب ساخت و نمود
خواجه اوغلن و چارچی^(۱) و عباس بهادر را با هفت قوشون ازان برس
منغلی روانه سمرقند گردانید و در انجا چارچی بشرب مشغول شد
و سورت شراب در و تاثیر کرده بحسب *

* الزاح کالربیع ان مرت عالی عطر *

* طابت و تخبث ان مرت عالی الجیف *

فیران شوارت که در کانون اندورنش افروخته بود از روزن دهان زبانه
زدن گرفت و دازد خواجه و هندوشاه را تخویف کرد که فلان کس
یعنی حضرت صاحب قران بخاطر دارد که شما را گرفته پیش امیر
حسین فرستد و او بی توقف شما را نیست خواهد ساخت ایشانرا
خوف و هراس غالب شد و فرار اختیار کرده بجانب دشمن
شتافتند و چون بموضع کوزگک رسیدند از لشکر جته کبک^(۲) تمور پسر
الغ ترق تمور و شیراول و انکرچاق پسر حاجی بیگم برس منغلی
پیش آمده بودند ایشانرا غجرچی شده بسر تمور خواجه اوغلن
و چارچی و عباس آوردند و ایشانرا هزیمت داده عقد جمعیت
آن سپاه از هم فروگسست حضرت صاحب قران چون ازان حال آگاه

(۱) در بعضی نسخه (چارچی) • (۲) در بعضی کتاب (کبک) •

گشت دانست که در کار دولت هنوز عقده تعویق باقیست و سخت
کوشی نایده نخواهد داد * * شعر *

* علی المرء ان یسعی لتحسین حاله *

* و لیس علیه ان یساعده الدهر *

از آب آمویبه عبور فرمود و بلخ را مخیم نزول همایون ساخت تومان
و ایل خود را که متفرق شده بودند جمع آورد و تومان کبک خان و تومان
لولجی بوغای سلدوز را نیز گرد آوردی فرمود و جمعی را بضبط
و محافظت کنار آب نامزد کرد تا شرایط حزم و احتیاط مرعی داشته
از سوافح امور بفقیر و قظیمیر با خبر باشند و تمور خواجه اوغلان را بجزیره
تقصیریکه ازو صدور یافته سیاست فرمود و بانظار طلوع آفتاب
دولت و جهانبنانی بصدوح عشرت و کامرانی مشغول گشت * نظم *

* هر دم که توانی که بعشرت گذرانی *

* فرصت شماری خواجه درین عالم فانی *

ذکر محاصره کردن لشکر جته سمرقند را

چون لشکر جته بسمرقند رسید و دران وقت حصاری نداشت
مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری و ابوبکر کلوی نداف
اهل شهر را تحریک نموده بکریه بند و محافظت شهر مشغول
گشتند و مدتی بی شکوه پادشاهی قاهران رعیت مردانه با چنان
لشکر جرار غدار داد گیر و دار دادند و بمقابله و مدافعه مخالفان
بنوعی قیام نمودند که دست تسلط و استیلائی ایشان بدامن عرض

و مال اهالی آن شهر فرسید و چون مردم از نمادی ایام محاصره
 نیک تنگ آمده بودند لطف چاره ساز در ماندگان تبارک و تعالی
 فریادرسی فرمود و نسیم روح بخش فان مع العسر یسرا از مهب
 رحمت الهی وزیده و با در اسپان جته افتاد و چندان اسپ هلاک
 شد که از چهار سواریکه را پیش الاغ نماند و بدان سبب عاجز
 و متحیر مانده از همانجا بضرورت باز گشتند و اکثر ایشانرا ترکش
 بر پشت بسته پیاده مراجعت بایست نمود و چون محافظت
 ملک و مقابله با چنان لشکر که امثال آن کارها در خور همت
 ملوک و حوصله نایبان ایشان تواند بود از دست رعایا بر آمد
 جمعی را که قوت و اختیار بیشتر داشتند باد غرور در سرپندار
 افتاده پای جسارت از پایه خود برتر نهادند و دست تغلب و تعدی
 بخونریزی و فساد انگیزی برکشادند •

• مصرع •

• یارب مباد آنکه گدا معتبر شود •

و در آن وقت که لشکر جته آهنگ بازگشتن کرده بودند حضرت
 صاحب قران عباس بهادر را جهت استکشاف اوضاع جته بقبله
 فرستاده بود و احوال ایشانرا بعد از تفتیش و تحقیق بصورتیکه
 گفته شد عرضه داشت آن حضرت کرد و چون رای عالی بر مراجعت
 سپاه جته اطلاع یافت پیش امیر حسین کس فرستاد تا او را از آن
 حال آگاهی داده باز نماید که عزیمت این طرف می باید کرد
 و چون فرستاده خبر برسانید امیر حسین را بهجت و سروری بیش

از حد روی نمود فی الحال از شبرتو کوچ کرده متوجه سالی
 سرای شد و حضرت صاحب قران خانه و ایل خود را از آب
 گذرانیده بیورت قدیم فرستاد و بعزم استقبال امیر حسین سوار شد
 و در سر جلکای بقلان اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را کنار گرفته رسم
 مراعات از جانبین بتقدیم پیوست و از گذشته و آینده سخنها گفته
 شد و در باب حال ماضی و مستقبل گهرها بالماس مشورت سفته
 گشت و رای بران قرار گرفت که اول بهار باتفاق متوجه سمرقند
 شوند و حضرت صاحب قران بسعادت معارفت نمود و از چیگون
 گذشته و منازل طی کرده بقرشی نزول فرمود و سبب اشتها آن
 شهر بقرشی آن شد که کبک خان در دوفرسخی نسف و نخشب
 قصری بنا نمود و مغول قصر را قرشی خوانند و آن حضرت فصل
 زمستان در آنجا توقف اختیار نموده بعمارت حصار قرشی فرمان
 داد و بفرود دولت روز افزون هم دران زمستان تمام شد * * * نظم *
 هرچه دلش خواست قضاراست داشت * رست روان نخم امیددی که کاشت

گفتار در نهضت ارجمند امیر حسین و حضرت

صاحب قران سعادت مند بجانب سمرقند

اول بهار که جمشید گردون سریر خورشید از شرف سرای ناهید
 نهضت نموده سایه وصول به بیت الشرف خویش انداخت
 و ضحاک فیروزه تخت گل با لشکر سبزه و ریاحین حدود و اطراف

• حدایق و بسائین را مخیم نزول ساخت •

• نظم •

• چهار سوی چمن لشکرِ بهار گرفت •

• بنفشه رنگ و سمن بوی و گل نگار گرفت •

• صبا نقاب رباحین مشک بیز کشاد •

• درخت مروحه شاخِ سیم بار گرفت •

امیر حسین و حضرت صاحب قران بر حسب وعده که داشتند رایت عزیمت بصوب سمرقند برافراشتند و چون با وفور جلالت و تمکین ظاهر آن خطه فردوس آئین را مضرب خیام نزول ساختند اهمِ مهماتِ دولت و دین دفع سربدالان بے باک شناختند که درین مدت عرصه خالی را باقدام بغی و طغیان پیموده بودند و بانواع حرکات شنیع از قتل و نهب و غیر آن اقدام نموده فرمان بگرفتن مجموع ایشان نفاذ یافت رای صواب نمای حضرت صاحب قران کشور کشای خلاص مولانا زاده را مصلحت دانست و او را از آسیب قهر امیر حسین در گذرانید و دیگرانرا در کان کل که معسکر ظفر قرین در آنجا بود به تیغ سیاست بگذرانیدند و چون در دیوان قضا به پروانچه قدر مثبت و مقرر شده بود که چنانچه ظهور آفتاب بعد از خفای کواکب می باشد آفتاب سلطنت حضرت صاحب قرانی بعد از زوال و انعدام امیر حسین طلوع نماید درین وقت اسباب ادبار و نکبت امیر حسین روز بروز دست فراهم می داد از انجمله حرص و آرزو خست و نیاز که اصلا نه لایق

طور سروران گردن فراز است در نهاد او غالب شد و بهمگی همت جمع مال و اندوختن ذخایر را طالب آمد تا بحدی که برامراء و ملازمان حضرت صاحب قران چشم طمع سیاه کرد و باسم امیر جاکو و امیر سیف الدین و اقبوغا و ایلیچی بهادر و دولت‌شاه بخشی مبلغی خطیر رقم زد و باستخلاص آن محصل گماشت و چون بآن نزدیکی واقع جنگ لای گذرانیده بودند و بیشتر اموال و ذخایر عرضه تلف و تاراج گشته بود دست مکنت ایشان بتدبیر تمامی وجهی که او کیمه طمع بران دوخته بود نمیرسید همت خسروانه حضرت صاحب قران اقتضای آن کرد که ایشانرا مساعدتی فرماید مبلغی عظیم از زر و سیم بوجه مطالبه ایشان مبدول داشت و از آنجمله یاره و گوشواره مهد اعلی اولجای تورکان آغا بود و چون امیر حسین آنرا بدید باز شناخت که از آن خواهر اوست اما نعل حرمش چنان بر آذر بود که حق برادری و خواهری فرو گذاشت و دست از آن باز نداشت *

* نظم *

* با چنین همت نیاید راست کار هروری *

* پست همت در جهان هرگز نیابد برتری *

و با این همه سه هزار دینار از آن وجه که رقمزده بود باقی ماند صاحب قران دریا نوال بازاء آن اسپان خاصه خویش پیش کش کرد امیر حسین چون دانست که اسپان خاصه آنحضرت است قبول نکرد و تمهید معذرت نموده گفت من بسالی سرای میروم

و پیش نهاد خاطر آنست که از نقد مبلغی لایق جهت خواستاری دختر بخوارزم فرستم پیش حسین صوفی اگر برسم مساعدت این وجه را نقد کرده از عقب من روانه گردانی شاید و چون امیر حسین بجانب سالی سرای روانه گشت حضرت صاحب قرانی درکش که مستقر دولت روز افزون بود اقامت فرمود و آن وجه را نقد کرده از عقب امیر حسین بفرستاد و بعزم شکار سوار شد *

گفتار در وقوع مخالفت میان امیر حسین و حضرت

صاحب قران بواسطه افساد مفسدان

بعد از آن شعبده باز روزگار طرح بازی از نو در انداخت و بمهرا مکر در عرصه تزویر منصوبه تازه بساخت چه خاطر مردم بواسطه حرکت بے قانون از امیر حسین متنفر شده بود و نهال کینه اش از ریاض سینها سر برزده و همه میدانستند که تا حضرت صاحب قران با او متفق است هیچ کس قدم جسارت در راه مخالفت او نتواند نهاد لا جرم افساد آغاز نهادند و امیر موسی و علی درویش پسر بابزید جلایر که برادر زن او بود و فرهاد باتفاق سر حقه مکر و حییل برکشادند و به آرده خاتون سخن کرده مکتوبی نکاشتنه کلک کذب و بهتان بامیر حسین فرستادند و آرده خاتون از خوانین نرمشیرین خان بود و دختر او که ما در علی درویش

بود در حباله امیر حسین و مضمون آن نزویر نامه که سمع
 ما هذا الا افک مفتری داشت آنکه فلان کس یعنی صاحب
 قران نسبت با خان و بانو که امیر حسینی اندیشه مخالفت
 و جدال دارد و بناخن نخوت سر سرکشی و استقلال می خارد
 از کردار و گفتار تو بغایت آزرده خاطر است و ملول و عزم رزم جزم
 کرده است و بترتیب مقدمات آن مشغول و چون امیر حسین
 بران نوشته بے حقیقت واقف شد آن صورت وحشت انگیز را با خان
 در میان نهاد و به یرلیغ او کسی فرستاد تا حضرت صاحب قران
 و جمعی که آن معنی باز نموده اند بسمرقد پیش آورده خاتون
 جمع آیند و بغور آن سخن رسیده حقیقت امر باز نمایند
 حضرت صاحب قران چون ساحت حالش از غبار آن افترا
 مبرا و معرا بود هیچ اندیشه ازان ننمود و بے توقف متوجه
 سمرقند شد و امیر موسی و علی درویش و فرهاد چون از توجه
 آنحضرت خبر یافتند از بیم فضیحت و نکال و خوف خجالت
 و انفعال روی ازان هنگامه هرتافتند و روان بجانب خجند
 شتافتند * * نظم *

بهر جا که رو آورد راستی * فروغ دروغ آورد کاستی
 اما چون آن سخن گوش زده امیر حسین شده بود و تحقیق
 ناکرده بماند صاحب قران موبد دانشور بوای انور که از تلقین
 الهام دولت بردقایق امور و خفیات اسرار اطلاع داشت اندیشه کرد

که بحکم من یسمع یخل اختر هر خبر که از افق گوش بر آمده
 پرتوش از روزن صماخ بکاخ دماغ تابد البته عکسش بر پیشگاه ضمیر افتد
 و دل ازان اثر یابد و اگر نیز جای گیر نیاید و نباید وسوس هواجس
 نفسانی ترانه اگرو مگر سراید و امیر حسین را خود در اصل مزاج
 تلونی تمام هست شاید که ازان معنی حرازه در خاطر او مانده
 باشد و بے شک ریش را اگرچه سرفراهم آید اثرش همانند بعد ازین
 بر جانب او اعتماد کردن بفتوای حزم که امتثال امرش بر ارباب
 دول واجب است حرام می نماید بنا بران خاطر خطیرش
 دران باب تاملی می نمود و بگام اندیشه فراز و نشیب آن قضیه
 می پیمود و شیر بهرام و بهرام جلایر خود بر امیر حسین اعتماد نداشتند
 و پیوسته در معامله او نقش چاره بر لوح تدبیر می نگاشتند
 تا روزی حضرت صاحب قران مکنون ضمیر منیر با ایشان
 در میان نهاد و در آرزو بروی امید ایشان باز شد و رازی که
 پیشتر از خوف آنحضرت در سینۀ انتظار پنهان میداشتند بے حجاب
 بزبان آوردند که امیر حسین را دل با هیچ یک از ما راست نیست
 و رای صواب درین باب بر مخالفت او منحصر است هرچه زود تر
 بترتیب لشکر اشتغال می باید نمود که البته او بر قصد ما جازم است
 و بعد از فوت فرصت پشیمانی چه سود *
 * نظم *

* آن کس که بزدِ عقل بسمعِ رضا شنید *

* پل پیش ازان به بست که سیلاب در رسید *

و چون ایشان برین معنی اصرار نمودند و مبالغه نژودند دغدغه که حضرت صاحب قران را از خاطر مبارک سر برزده بود اشتداد یافت و با ایشان در مخالفت امیر حسین اتفاق نموده عهد بستند و قرار بران شد که شیر بهرام بختلان رود که یورت اصلی او بود و بجمع سپاه مشغول گردند و حضرت صاحب قران درین طرف بترتیب و تجهیز لشکر قیام نماید و شیر بهرام هنگام توجه ختلان شخصی عادل نام از نوکران صاحب قران گردون غلام همراه ببرد و از مردم خود تات^(۱) خواجه را باز داشت تا هرگاه که عادل بیاید تا خواجه برود و سپاه طرفین از حال یکدیگر آگاهی یابند و چون شیر بهرام بختلان رسید لشکر خود را جمع کرد و ببالای بیلاق پس ترک برآمد و درانجا متحصن شده اظهار مخالفت امیر حسین آغاز نهاد امیر حسین با او طریق مکرو فریب پیش گرفت و او را بعهده از اساس دولت خود سست تر ازان بالا فرود آورد و مطیع و منقاد ساخت و چون حضرت صاحب قران ازان معنی خبر یافت بشیر بهرام مکتوبی نوشت محصلش آنکه بنیاد مخالفت تو نهادی و یاغی گری آغاز کردی و اکنون باو پیوسته خود را نیک مرد می سازی زود باشد که جزای توهم او دهد و پشیمانی فایده ندهد و همچنان شد و ازین جانب حضرت صاحب قران بهرام جلاپر و امیر جاکو و عباس

(۱) همچنین است در دو نسخه و در اکثر نسخ (تا خواجه) .

بهادر را لشکر داد و بطرف خجند فرستاد تا اهل جلابر ضبط کنند و امیر موسی و علی درویش پسر بایزید را که سبب این مخالفت افساد و تزویر ایشان بود بگیرند و چون ایشان ازین معنی آگاه شدند بگریختند و بهرام الوس جلابر جمع آورد و بروایت خود حاکم شد و از خوف آن که از عهدۀ مخالفت خان و امیر حسین مشکل توان بیرون آمد بے وقوف حضرت صاحب قران با جماعتی که یک جهت او بودند سوار شد و مردم علی درویش را بقتل آورد، ایل خود را براند و بطرف جته روان شد •

گفتار در رفتن صاحب قران فیروزی اثر

بسمرقند جهت جمع آوردن لشکر

حضرت صاحب قران سعادت قرینی بجانب سمرقند فهضت فرمود تا لشکر آن طرف جمع آورد و درین اثنا امیر سلیمان و چاورچی که اول تحریک سلسله مخالفت با امیر حسین ایشان می کردند گریخته پیش او رفتند و چون امیر خضر بسوری وفات یافته علی برادر او و الیاس و حاجی محمود شاه با مجموع بسوریان کمر اطاعت و انقیاد بسته در سلک بندگان حضرت صاحب قران انحراف یافتند و آن حضرت قرار هندوکه برلاس را در سمرقند داروغه گذاشت و بعزم معاودت سوار گشته بسعادت روان شد هندوکه از بخت هندو صفت و اثرن بگریخت و پیش

امیر حسین رفت و قرا چون از ضبط و نسق کار عاجز بود خود را بدیوانگی داد • • • مصراع • • • چاره کو بهتر از دیوانگی • و در آن وقت که حضرت صاحب قرآن بعزم جمع سپاه از دولتخانه روان شد مهد علیا اولجای ترکان آغا عارضه مزاجی داشت و درین مدت مفارقت جان نازنیش بموافقت آنحضرت از خانه تن غیبت نموده بود و بجوار رحمت آمرزگار پیوسته و زمانه در وصف حالش بهزار زبان بادا رسانیده که • • • بیت •

• جای آنست که حوران بهشت از دیده •

• بر سر او همه بادام سیاه اندازند •

• چون به بینند تن نازکش اندر تابوت •

• سنبل زلف ببرند و براه اندازند •

خاطر بزرگوار صاحب قرآن کامگار از وقوع آن حادثه اندوه آوار بغایت پریشان گشت و دیده واقعه دیده اش چون دست ریا نوالش گوهر افشان شد • • • نظم •

• از سیل اشک بر سر طوفان واقعه •

• خونابه قطره قطره بشکل حباب شد •

و چون تدبیر آن کار از حیث اقتدار و اختیار اختیار و اشرار بیرون است دست وقار و امطبار بحبل متین انا لله و انا الیه راجعون استوار داشت • • • نظم •

• همکاری از نیک و بد چاره هست • بجز مرگ کش چاره ناید بدست

و از اعقاب سلطنت انتساب صاحب قران کامیاب دَر درج ابّهت
و تمکین سلطان بخت بیگم از صدفِ عفت و جلالت آن بانوی
بلقیس آیین است * * نظم *

بهشت برین باد ماوای او * دران روضه آراسته جای او
و چون امیر حسین خبر این واقعه پرورحشت که فی الحقیقه
مقدمه ماتم دولت و آغاز انهدام بنیان رفعت او بود بشنید
هم از جهت میل و محبت طبیعی که لوازم قرابت نسبی است
خار مصیبت و اندوهش در جان غمگین فشست و هم ازان جهت
که علاقه خویشی سببی که با حضرت صاحب قرانی داشت
بکلی گسسته شد پشت امیدواری و استظهارش بشکست حال
پریشانش بزبان تحسّر و درد بفقوای این نظم نوحه گری
آغاز کرد * * نظم *

- (۱)
* خواهر بخاک رفت و برادر پر آذر است *
- (۲)
* بادش بدست و دستش ازین نوحه برسر است *
- * و آنکس که خویش بود و باو پشت دل قوی *
- * بیگانه گشت و این غم ازان غصه بدتر است *

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران

بعزم رزم امیر حسین

(۱) چنین است در یک نسخه و در پنج (بر) بجای پر (۲) چنین است

در پنج نسخه و در یک (غصه) بجای نوحه *

در پاییز (سنهٔ سبع و ستین و سبعمایه) موافق ایت ایل حضرت

صاحب قران لشکری گران * * بیت *

همه شیر در بیشهٔ کار زار * نبرد آزمایان خنجر گذار
 قریب کرده باهنگ جنگ امیر حسین سوار شد و امیر
 سیف الدین را با گروهی انبوه منغلی ساخته در مقدمه روان
 گردانید و امیر حسین چون شیر بهرام را بمکر و حيله فریفته
 در دام تلبیس انداخت و مطیع و منقاد ساخت تصور می کرد
 که با حضرت صاحب قران نیز همان منصوبه توان باخت هیبات
 * * بیت *

جهان پهلوان شاه گردون غلام * ببازنچه سر در نیارد بدام
 درینولا ملک بهادر و عبد الله پسر او^(۱) را با عهد نامه پیش
 آنحضرت فرستاد و سخنان فریب آمیز پیغام داد که تا غایت
 باتفاق یکدیگر بکلیات امور اشتغال نمودیم و از میامین اتفاق گوی
 تقدم از میدان اقران و امثال ربودیم چنان سزد که فیما بعد
 همان طریق سپرده شود و برین عهدنامه اعتماد کلی نموده هیچگونه
 دغدغه بخاطر راه ندهد و چون لشکر منصور از قهلق گذشته بایسون
 مخیم نزول گشت ملک بهادر و عبد الله برسیدند و بشرف
 بساط بوس استسعاد یافته پیغام امیر حسین و عهدنامه او عرضه
 داشتند و درخواست صلح و آشتی آغاز نهادند صاحب قران

(۱) در بعض نسخ (زبیرا) بجای (پسراورا) *

- سعادت قربین از الهام دولت فرصت آیین دانست که • ع •
 • تکیه بر عهد وی و باد صبا نتوان گرد •

آن عهدنامه را وقتی نه نهاد و آن سخنان بسمع قبول راه نداده اما
 یسوریان از بیم آنکه حکایت مصالحت شاید که بجائی رسد
 اندیشناک شدند و خواستند که از موکب ظفر پناه نخلف
 نمایند در آن حال امیر جاکو و امیر عباس که با بهرام جلایر میخجند
 رفته بودند برسیدند و با اتفاق دیگر امراء مصالحت در آن دانستند
 که کلان تران یسوریان را که اندیشه مخالفت کرده بودند بگیرند
رای آفتاب اشراق حضرت صاحب قران که از ناپید آسمانی
 پرتو انوارش در هر کار جز بر بهبود نیفتادی بآن معنی رضا
 نداد و زبان دولت به بیان حکمت بر کشاد و محصلش آنکه
 این قضیه در صبح نهار سعادت و اقبال و غره بهار سلطنت
 و استقلال ما واقع شده اگر بگرفتن ایشان گرد نسبت غدر
 بدامن احوال ما نشیند دیگران پناه باین درگاه نیاورند و کار
 کشورستانی و جهانبانی چنانچه باید انتظام نیابد کاخ دولت
 اگر بر اساس نیکوکاری بنا کنند کنگره قدرش از طاق مقرنس
 گردون بگذرد و نهال اقبال اگر از جوینبار عدل و احسان آب خورد
 شاخ رفعتش میوه کامرانی بار آورد و سایه سعادت دو جهانی
 گسترده و بعد از ارشاد بندگان هوا خواه یسوریان را استمالت
 و نوازش فرموده اجازت مراجعت ارزانی داشت و دیگر لشکریان را

بباز گشتن رخصت داد و از آنجا بسعادت معاودت نمود قرشی
از فرّ نزول همایونش رتبت سپهر برین یافت و امیر حسین
لشکری انبوه جمع آورده با شیر بهرام متوجه آنجانب شد
مبارکشاه و شیخ محمد پسر بیان سلدوز روی دل بقبله اخلاص
حضرت صاحب قرانی داشتند اما چون سپاه امیر حسین
بتعجیل در رسیدند بضرورت با ایشان پیوستند *

ذکر مکر و حيله امير حسين و فرستادن خضر

خزانه دار را به صالحت جستن

امیر حسین خضر خزانه دار را با مصحفی که بآن سوگند
خورده بود پیش حضرت صاحب قران فرستاد که مخالفت
میان ما موجب ویرانی مملکت و پریشانی رعیت است
و یقین میدانم که جبلت تو بر نیک خواهی مسلمانان و مرحمت
با زیر دستان مفطور است و آن معنی روا ندارد صلاح دران
می بینم که لشکر این جانب در چغانا توقف نمایند و از آن طرف
در خزار و هریک با مد مرد در تنگ چکچک بهم رسیم و تجدید
عهد مصادقت و موالات کرده نوعی شود که بعد ازین مفسد انرا
میان ما مجال مداخلت و انساد نماند و تا ما بیکدیگر نمی‌رسیم
مملکت قرار نخواهد یافت صاحب قران صایب تدبیر بنور رای
منیر می دانست که نقد آن عهد را بر محک امتحان عیاری و بنیاه
آن پیمان را هنگام آزمایش اعتباری نخواهد بود • • بیت *

زبان می دهد مار در زینهار * ولی هست دندان او زهر دار
 لیکن چون امراء متفق الکلمه بران بودند که مصلحت در مصلحت
 است و بهبود در موافقت برفق رای ایشان بنیاد معامله بر عهد
 و میعاد امیر حسین نهاد و لشکر را در خزار بگذاشت و سید
 مرد کار دیده مکمل را با اسپان اعتمادی اختیار فرموده روان شد
 بعزم آنکه دو بیست سوار از برای رعایت حزم بده نو بگذارد و با هر
 کس به تنگ چکچک رود که وعده گاه است و از آن طرف امیر
 حسین در نونداک شیر بهرام را بکشت و همان شد که حضرت صاحب
 قران فرموده بود *

* نظم *

* تفسیر قضا است قول ارباب دول *

* دیگر نشود هراچه ایشان گویند *

وسه هزار سوار گزیده بایلغار روانه جانب صاحب قران گردانید
 تاجیکی از غلامان آنحضرت در میان ایشان بود بگریخت و بتعجیل تمام
 بشناخت که صورت حال بعرض همایون رساند و چون آنحضرت
 بده نو نزول فرمود آن تاجیک شامگاهی برسید و اتفاقاً بر در منزل
 مبارک نوکری بهرام نام حاضر بود که در تجریه وقایع و حوادث
 ممارستی نداشت چون صورت با او بگفت از قلت خود و خُبرت
 آنرا واقعی نهاد و پنداشت که چون امراء همه در صلح میکوشند
 و این خبر موجب وحشت است نباید رسانید آنشخص را
 بزد و براند و خود دم در کشید و سواران امیر حسین سحرگاه چون

سیل شتابان در رسیدند حضرت صاحب قران از حسن اتفاق پیش از وصول ایشان بعزم توجه وعده‌گاه سوار شده بود چون از رسیدن لشکر آگاه گشت روان براند و چون به ننگ حرم رسید مردم خود را گذرانیده راه بردشمنان ببست و جنگ در پیوست * * نظم *

برآمد خروش ده و دار و گیر * چو باران ببارید زوپین و تیر^(۱)

شد از آب گلرنگ شمشیر شاه * همه لاله گون خاک ناورده‌گاه

و چون بزخم تیغ آبدار و قوت بازوی کامگار آن لشکر غدار را باز داشت از آنجا روان شد و باز دشمنان حمله آورده جنگ کنان میرفتند تا بموضع قاتلش که هردو آب چکدالیک آنجا بهم می‌رسد و از آنجا مخالفان را یاری پیش آمدن نماند * * ع *

* خایباً خاسراً باستاند * *

و چون خبر این غدر بخزار رسید لشکر که آنجا بودند مجموع متفرق شدند * * نظم *

* ندانم که این چرخ گردنده را *

* خم آورده پشت شتابنده را *

* چه شد کین شتر کربها درخور است *

* خرف گشت یا خود بخواب اندر است *

(۱) چنین است در پنج نسخه و در یک نسخه بجای زوپین (شمشیر)

است زوپین بروزن چوپین نیوز کوچک که سر آن دوشاخ باشد و در قدیم

بآن جنگ می کردند *

حضرت صاحب قرانی با اندک مردمی که پیش او مانده بودند از خزار گذشته بقرشی نزول فرمود و با امرای مشورت نموده مصلحت دران دانستند که از برای محافظت حریم حرمت که مدار ناموس و حیثیت بران است کوچها را نقل کنند بماخان و در جوار سنجریان که ایشان با حضرت صاحب قران سوابق هوا خواهی و خدمتگاری داشتند و بر اخلاص و یک جهتی ایشان وثوق حاصل بود بگذارند و بعد ازان از سر فراغ خاطر روی همت بتدبیر کار دشمنان آرند و چون رای بران قرار گرفت شب هنگام همان روز چاه اسحق را که در برون بردالغ واقع است و عده گاه ساخته هرکس بمحل و ماوای خود شتافت و مهمات ضروری را کفایت نموده هم دران شب با کوچ روان شد روز دیگر لشکر امیر حسین بقرشی رسیدند و امیر موسی و امیر هندو شاه بحصار درآمده بساط اقامت بگسترند و چون صاحب قرانی بچاه اسحق آمد چندان توقف فرمود که خواص و خدم که وعده داشتند جمع شدند و از انجا کوچ کرده بطرف ماخان روان گشتند و از آب آمربه گذشته بچول درآمدند حضرت صاحب قرانی پیش هوبک از ملک هرات و محمد بیگ چون قربانی ایلچی فرستاد تا بر احوال ایشان اطلاع یابد که در چه مقام اند و از رفتن ایلچیان تا باز آمدن دو ماه و نیم سرچاه شور آب را مخیم نزول همایون ساخت و دران مدت هر کاروان که از خراسان متوجه ماوراء النهر

بود و آنجا رسید باز داشت و چون ایلچیان مراجعت نمودند از لطایف تدبیر که در خاطرِ خطیرِ نقش بست آوازه انداخت که ملک هرات ما را طلب کرده است و کاروانیانرا اجازت رفتن داد و هم دران حال سوار شد و برابر ایشان روی توجه بصوب هرات نهاد بازرگانان چون بقرشی رسیدند خبر دادند که ایشان بهرات رفتند پیش ملک امیر موسی بران خبر که جماعتی بی غرض باثفاق از دیده باز می گفتند اعتماد نمود و از قلعه قرشی بیرون آمده لشکر را جمع آورد و با هفت هزار سوار بموضع بیمراغ نزول کرد و عزم داشت که باورزند رود و ملک بهادر نیز با جمعی امرای قوشون و پنج هزار سوار قروناس از پیش امیر حسین آمده بودند و از خزار گذشته در قرغاشون توبه و گنبد لولی نشسته *

گفتار در توجه نمودن صاحبقران بجانب قرشی

قال الله سبحانه و تعالی و من یتوکل علی الله

فهو حسبه ان الله بالغ امره و قد

جعل الله لکل شیء قدرا

مجاربی امور عالم و هرچه واقع می گردد از نیک و بد و بیش و کم نتیجه تقدیر ملک تدبیر است و در حیز تسخیر پادشاه بی وزیر و هو القاهر فوق عباده و هو الحکیم الخبیر

* نظم *

اگر پای پیدل است و گر پر مور * ازو یافت هر یک ضعیفی و زور

چو نیرو فرستد بتقدیر پاک * بموری زماری برآرد هلاک
 گلِ هر مراد در گلزار امانی از نسیم عنایت ربانی شگفتن گیرد
 و دیگر اسباب در میان بهانه و طغرای ظفر و نصرت برفتح مانه
 هر دولت خامه نایید ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم
 رقم زند و کثرت لشکر و وفور شوکت درین کارخانه افسانه * * نظم *

* این مستی نومستی مستِ دگر است *

* دین هستی تو هستی هستِ دگر است *

* رو سر بگریبان تفکر در کش *

* کین دستِ نو آستینِ دستِ دیگر است *

پس هر کرا دیده بصیرت از سرمه توفیق روشنائی یابد و پرتو
 انوارِ این معانی بر جامِ فرجامِ فمای ضمیرِ منیر او تابد بهر کار
 که پیش آید و بهر مهمّ خطیر که رو نماید دستِ اعتصام در حبل
 متین توکل استوار سازد و رایت عزم بقوت بازوی و افوض امری
 الی الله بفرزاد * * نظم *

بیزدان پناهد بهر نیک و بد * بدرگاه او استعانت برد

هر آینه بر حسب و هو حسب من یتوکل علیه بر در
 هر مراد که حلقه آرزو بجنبانده بی توقف بکشاید و روی امید
 بهر جانب که آرد وفودِ مقصودش دو اسپه استقبال نماید *

* نظم *

نشد کس بر اسپِ توکل سوار * که او را نشد صیدِ دولت شکار

دلیلی روشن بر درست‌ی و راستی این سخن صورت حال خمیسته
 مآل حضرت صاحب قرانی است که چون کاروانرا که توفیق
 نموده بود اجازت رفتن فرمود و بحضور ایشان متوجه بصود هرات
 شد بعد از روان گشتن ایشان بمنزل مبارک مراجعت فرمود چندان
 توقف نمود که کاروان از انجا بقرشی تواند رفت و بعد ازان عزم
 انتقام دشمنان جزم کرده کمر کوشش و اجتهاد بر میان مردی بست
 و در انحال زیاده از دو بیست و چهل و سه کس ملازم آن حضرت
 نبودند بر حسب اشارت فاذا عومت فتوکل علی الله از کمال
 اخلاص و صدق نیت توکل بر خدای نصرت بخش کرده با آن نفر
 اندک متوجه قرشی شد که در حوالی آن دوازده هزار سوار
 با چندین امراء و سردار در کمین کین آماده رزم و پیکار نشسته
 بودند و این امر بیست و رای طور شجاعت و دلوری و بیش از
 اندازه پهلوانی و بهادری *

* نظم *

* هست مخصوصان درگاه الهی را بسی *

* حالهای بوالعجب کان در نمی یابد کسی *

و چون شبگیر کرده بکنار آب آمویه رسید هم دران شب بنفس
 مبارک با چهل کس اسب در آب رانده بشناہ بگذشتند و قریه
 خستار را در میان گرفتند تا کسی خبر بجائی نبرد و از انجا
 کشتیها گرفته بآن طرف آب فرستاد تا بقیه لشکر بکشتی عبور
 نمودند و از خواص دلاوران که دران یورش ظفر کردار ملازم بودند

سپهر غتمش اوغلی بود و امیر داؤد که او یماقش دوغلات بود و کلان تر خواهر حضرت صاحب قرانی قتلخ ترکان آغا در حباله داشت و امیر جاکو برلاس و امیر مرود ارلات که دیگر خواهر آنحضرت شیرین بیگ آغا در حباله او بود و امیر سار بوغا جلاهر و حسین بهادر و امیر سیف الدین تکوز و عباس بهادر قبیچاق و آقبوغا بهادر نایمان و محمود شاه بخاری و چون از آنجا روانه شدند شب به بوردالیغ رسیدند و ایلیچیان امیر موسی آنجا بودند ایشانرا بگرفتند و آن شب بوردالیغ را مرکزوار احاطه کرده آنجا توقف نمودند و روز دیگر ایوار کرده روی جلادت برآوردند و در رعب بموضع قرد کهنه فرود آمدند روز دیگر راهها ضبط نموده کمین کردند و هر که آمد تا آب بردارد او را موقوف داشته باز نگذاشتند و شب هنگام به عادت سوار شده بشیرکنت آمدند امیر جاکو در آنجا عرضه داشت که مصلحت دران می بینم که متوکلا نه بر امیر موسی شبخون بریم اگر او را بدست آوریم ساحت مراد بهای کامکاری سپریم حضرت صاحب قرانی بترجمانی ملهم تایید آسمانی فرمود که مردم ما بس اندک اند اگر نعوذ بالله چشم زخمی رسد باز جمع شدن مشکل باشد شما همین جا توقف نمایید تا من بقرشای روم و جاو در آمدن و بر آمدن احتیاط نمایم و براق کارانند بشیده بیایم از هانف دولت بگوش همت می شنید •

چون مهر بخود مهبه شکن باش • یاری ده خویش خویشتن باش

فی الحال بسعدت و اقبال سوار شد و مبشر و عبدالله را ملازم
 خود ساخته چون برقِ خاطر بقرشیی راند و بلبِ خندقِ قلعه
 فرود آمد و آبِ خندق بسیار بود اسپانرا بمبشر سپرد و از مترِ نرناوی
 که بر بالای خندق انداخته آب بقلعه میرفت بفس مبارک
 تا بزانو بآب در آمد و دریائی در مختصر آبی روان شده بخاک
 ریز بر آمد و عبدالله نیز از عقب شتافته دوم آن یگانه آفاق شد
 و چون بدروازه رسیدند که در جانب خزار است صاحبِ قران
 سر افزا دست بردر زد و معلوم شد که پشتش بخاک انباشته اند
 باز گشت و اطراف و جوانب بارو را بنظر احتیاط در آورده جائیکه
 دیوارش پست تر بود باز جست و عبدالله را نمود که محل
 نردبان نهادن اینجا است و هم ازان ممر که آمده بود معاودت
 نمود و بتعجیل هرچه تمام تر پیش لشکر شتافت و باز با ایشان
 هم دران شب بقرشیی راند و چهل و سه کس را بمحافظت اسپان
 باز داشت و صد مرد را با نردبانها که از بوردالیغ آورده بودند
 از همان راه که فرموده بود بحصار فرستاد و با صد مرد دیگر بدروازه
 مترصد فتحِ الباب دولت باستان دلاران که بر حسبِ رای اصابت
 شعار بخاک ریز حصار بر آمده بودند در همان محل که عبدالله را
 نموده بود نردبانها نهادند و ببالای بارو بر آمدند و با شمشیرهای
 کشیده بصوب دروازه شتافتند و چون آنجا رسیدند نگاه بانان را مانند
 چشم و دلِ معشوق و عاشق مست و خراب یافتند تیغ از ایشان

دریغ نداشتند و یکی را زنده نگذاشتند و درویش^(۱) بکه بند دروازه را به تبر شکست و حضرت صاحب قران فرمان داد که برغو کشیدند *

* نظم *

بفرمود تادل پر از کین کنند * دم اندر دمِ نای روئین کنند
و بے توقف با سپاه در قلعه ناخندند و به غریب دار و گیر زلزله دران
حصار انداختند اهالی قرشی را از نفیر برغو خواب از چشم بسته
دود تحیر بمر بر آمد و تیر تدبیر صاحب قران کشور گیر از کشاد
دولت بر نشانه ظفر آمد لشکر منصور بضبط قلعه مشغول گشته زن
و فرزند امیر موسی و اتباع او را دستگیر کردند و مردان را در چاه
و زندان مفید گردانیدند و محمد بیگ پسر امیر موسی که حضرت
صاحب قران او را بعد ازین بشرف مصاهرت خویش سرافراز
گردانید خرد سال بود آنحضرت فرمود که پوشیده مجال گریز دهند
تا چون بیدر رسد لشکرش از بیم و هراس پراکنده شرفد محمد بیگ
در همان شب بیدر ملحق شد اما ایشان ازین معنی انهمزام بخود
راه ندادند و متفرق نشدند امیر موسی در زمان پیش ملک بهادر
کس فرستاد و او را از صورت واقعه آگاهی داد و بیک دیگر پیوسته
لشکرها جمع آوردند و بانفاق روان گشته چون روز به نیمه رسید
بادوازه هزار سوار حصار را مرکزوار در میان گرفته بودند امیر

(۱) چذین است در پنج کتاب و در یک نسخه بجای آن این عبارت

است (قفل دروازه را به تبر بشکستند) •

موسی که او ^(۱)مافش تایجوت بود مقابل دروازه شهر فرود آمد و ملک
 با لشکر قروناس محاذی دروازه طرف خزار نزول کرد و حضرت
 صاحب قران بنفس مبارک محافظت دروازه شهر را متصدی
 گشت و امیر سار بوغا ملازم بود و امیر داؤد و امیر موید و امیر
 سیف الدین را بضبط دروازه خزار فرمان داد و سیور غتمش اغلن
 و امیر عباس و حسین بهادر و آقبوغا و دیگر امراء را در بارو
 و برجها باز داشت امیر موید ارلات باسی مرد از دروازه بیرون
 رفت و بران سپاه کینه گذار زد و به تیغ آبدار آتشبار داد مرد
 داده کار نامه رستم و اسفندیار را در نظر روزگار خوار کرد و شصت
 سراسپ ازیشان گرفته بحصار در آورد * بیت *

* بفر شاه برون رفت و رزم ساز آمد *

* سوار کشته و اسپان گرفته باز آمد *

درین اثنا دور که بهادر چون دولت از مخالفان روی بر تافته بقلمه
 در آمد و در سلک بندگان سعادت قرین منتظم شد حضرت صاحب قران
 عزم کرد که همان روز بیرون فرماید و بقوت بازوی کامگار و زخم
 شمشیر ظفر فکار دشمنان را بروز ستاره بنماید امیر سیف الدین را از
 قواعد نجومی و احکام رمل و قوفی بود عرضه داشت که امروز توقف
 نمودن اولی می نماید فردا وقت چاشت ساعتی بغایت مسعود

(۱) چنهن است در شش نسخه موجوده لیکن از لغت ترکی و غیره

محقق میشود که قبل مبم یا ی حطی ساکن باید *

است آن سخن محلی قبول یافت و عزم بیرون رفتن موقوف ماند و از جانب مخالف تیز کجی بهادر با دو بیست کس همه درها و سپرها برداشته بنزدیک دروازه آمدند و رعایت حزم را شب آنجا بودند و چون رایت صبح از کمین گاه افق برافراختند ایلیچی بوغا بهادر و آقتمور بهادر پول دروازه را ببینداختند و با پنجاه مرد از قلعه بیرون آمده بی خبر بر سر دشمنان ریختند و به تیغ سرافشان و خنجر جانستان خاک معرکه با خون بر آمیختند • • بیست • چکا چاک خنجر بگردون رسید • ز قرشی روان خون بجیکون رسید فرمان حضرت صاحب قران ملی شاه و درویشک هرغوجی با بیست سوار بمعاونت پیادگان سوارانگن از حصار بیرون ناختند و آتش کین و رایت فتح مبین • • مصرع •

• هر افروختند و هر افراختند •

از مخالفان طغی بوغا بهادر با شمشیر کهدیده حمله کرد و آقتمور بهادر راه او گرفته بیلک ضربش از پا در آورد و در سپاه امیر موسی جوانی اوزبکی بود بغایت متهور و دلور پندار پهلوانی در دماغ و غرور جوانی در سرگوزی که کوه البرز از تاب زخمش بلرزیدی در چنگ آهنگ جنگ کرد قران بوغا از سرتهور پیش رفته هر دو دست او را چنان بگرفت که پای از جای نتوانست داشت

(۱) چنین است در پنج نسخ و در یک نسخه بجای آن (درعا)

- تا یکی در رسید و او را بشمشیر هلاک بگذرانید • • نظم •
 هر آنکو بمردمی خود دل نهاد • ز ناگه غرورش دهد سر بباد
 و امیر سار بوغا و ایلچی بهادر کمان کین بزه در آوردند و از بالای
 دروازه تیر باران کردند • • نظم •

ز شست خدنگ افگنان خاست جوش

کمان گوشها گشت همراز گوش

هوا پر ز زنبور شد تیر پر

خدنگیسن ن و آهنگیسن نیشتر

- تیر بهادران از بالای حصار چون کار دشمنان رو به نشیب آورد و جان
 مخالفان از نقبی که پیکان می زد بیرون جسته عزم عالم بالا میکرد •
 • نظم •

ز پیکان دل جنگه جویان بخست

ز انبوه جان راه گردون به بست

- سپاه دشمن از بیم تورها انداخته کپینگها^(۱) در سر کشیده بجستند
 و بخندقی که از برای حزم و احتیاط کنده بودند پناه جستند لشکر
 منصور ایشانرا از انجا نیز رانده از خیمهای شان بگذرانیدند و در
 کوچهای شهر دوانیدند • • نظم •

(۱) چذین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجای کپینگها (کبکها)

است کپینگ لفظ ترکی است بمعنی جامه و کبک مرادف کول است

بمعنی پوستینی که از گوسپند پیرمازند •

گریزان شدند از دلیران همه * چو از شیر غرنده آهورمه

باز از سپاه دشمن توکل با صد مرد از طرفی دیگر حمله آورد و پیادگان مخالف دست جلادت به تیر باران کشاده لشکر ظفر قرین را برگردانیدند صاحب قون کامگار با پانزده سوار از حصار بیرون تاخت و سپهر از بیم بلرزید و قردولتش بهادران را قوتی تازه و شوکتی از نو بخشید ایلیچی بوغا و بهرام متوکلانه روی بتوکل نهادند و او پاره دیوار را پناه ساخته بود و نشسته ایلیچی بوغا از بالای دیوار شمشیر برو حواله کرد و او سر کشیده رو بگریز نهاد دران حال از جمله دلاوران لشکر منصور خراسانی نادانسته شمشیر فرود آورد و روز حیات بهرام از آسیب حسام او بشام رسیده کارش تمام شد و لا مرد لقضاء الله * * نظم *

گر نیست اجل دشمن جان یار ملک خوست

چون وعده رسد دوست چو دشمن بکشد دوست

آخر الامر از فردولت روز افزون امیر موسی با هفت هزار سوار که درین جانب بباد حمله پیاپی آتش پیکار افروخته بودند آب روی ناموس ریخته و خاک عار برفرق روزگار خود بیخته از پیش اندک نفری از عساکر گودون مآثر پشت دادند و رو بگریز نهادند و مجموع پراکنده و متفرق گشتند اما ملک بهادر با پنج هزار مرد از لشکر قروناس از طرف دروازه خزار هذوز استاده بودند حضرت صاحب قران مرید مظفر گیتی ستان با شصت کس روی شجاعت بسوی ایشان

آورد ملک چون دید که آنحضرت متوجه انتقام ارست پای قرارش از جای رفته دست عجز در دامن فرار آویخت و بی آنکه شمشیر برکشد سپر انداخته روان بگریخت و بقبضتول خود شتافت که در گنبد لولبی بود حضرت صاحب قران عنان دولت بآن صوب تافت و چون شیرفران از عقب او روان شد ایشان چون سیاهی سپاه آنحضرت از دور بدیدند درانجا هم نتوانستند ایستاد متفرق و پربشان گشته رو بگریز نهادند زه عنایت بے نهایت الہی و زه فیض فضل و رحمت نامتناهی که یک کس را بمزید لطف مخصوص گردانیده آن مایه قوت و شجاعت ارزانی دارد که با دو بسف و چهل و سه مرد باختیار نه برسبیل اضطرار روی مقابله و مقاتله بدوازده هزار سوار خون خوار همه دشمنان کینه دار نهد و چون برسد بدو شبانه روز شهر و حصار ازیشان بستاند و اهل و عیال اسیر کرده مال و منال بتالاند^(۱) و همه را بزخم تیغ آبدار آتشبار متفرق و پراگند گرداند و همچنان بنفس مبارک در پی ایشان تازد و بہادران را اندازد و اسیر سازد و این حکایتی است واقعی که صحتش بتواتر پیوسته و در مجلس تحریر بعضی ازان مردم که برای العین این احوال مشاهده کرده اند بی مدهانت تقریر می کنند نه از قبیل لاف و گزاف که فردوسی در شاهنامه برای سخنوری و فصاحت گستری بر بعضی مردم بسته و در نظم

(۱) یعنی غارت و تاراج کند و در یک نسخه بجای بتالاند (غارت کند) است •

قصه یوسف علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام خود معترف شده

و انصاف داده که * * نظم *

زهر گونه نظم آراستم * بگفتم دران هرچه خود خواستم

اگرچه دلم بود ازان بامزه * همی کاشتم تخم و بیخ بزه

ازان تخم کشتن پشیمان شدم * زبان را و دل را گره برزدم

که آن داستاها دروغ است پاک * دو صد زان نیرزد بیک مشت خاک

برین می سزد گربخندد خرد * زمن خود کجاکي پسندد خرد

که یک نیمه عمر خود گم کنم * جهانی پر از نام رستم کنم

چه باشد سخنهای بر ساخته * شب و روز اندیشه پرداخته

والحق این معذرت و انصاف ازان بدیع مقال بی همال هم از دلایل

و فور فضل و کمال اوست * * نظم *

که جاوید فردوسی آسوده باد * بجائی که نامش بآن مرده داد

القصه چون بنیروی اقبال فرخنده فال رایت شرکت و اقتدار

معاندان که باوج تجبر و استکبار برافراشته بودند نگونسار شد و نقوش

مباهات و افتخار معارضان که باستظهار کثرت اعوان و انصار بر لوح

تصور و پندار نگاشته داشتند بآب تیغ آتشبار بکلی شسته گشت لشکر

مخالف یگبارگی پشت عجز بهزیمت داد و امیر و نوکر و سردار و لشکر

روی اضطرار بصوب فرار نهادند حضرت صاحبقران امیر جاکو و امیر

حاجی سیف الدین را فرمود تا تنگ چکچک تکامشی کوده از

گریختگان آنچه توانند بدست آورند ایشان دران باب اندک توفیقی

روا داشتند صاحبقران کامیاب چون آفتاب که بی لشکر بر حشر اختر زرد و چون شیر که بسر پنجه قوت خویش شکار افکند بی درنگ از پی مخالفان ناخت کرد و امیر دژد چون ظفر در مقدمه روان شد و از طرف یاغی صد سوار دلاور که قفای لشکر خود را نگاه میداشتند از آمدن ایشان آگاه گشتند و در قوشون شده جرنغارشان ایلیچی بوغا را رانده برگردانیدند و برنغار بر صاحبقران کامگار حمله آورد نهنگ مردم خوار یعنی شمشیر آبدار آتش کردار در دریای دست حضرت صاحب قرانی آغاز سرافشانی کرد ایشان چون پشه از پیش باد مرصر چنان گریزان شدند که از مشاهده آن سپاه جرنغار نیز که جلادنی نموده بودند و ایلیچی بوغارا رانده از بیم فی الحال بگریختند و کوتلها و اسپان ایشان همه بدیگر غنایم عساکر منصوره مضاف شد • • • نظم •

بهر جا که رو کرد صاحب قران • ظفر ناخت با او عزان در عزان و آرزو ملک آگاه که دختر امیر بایزید جلاپرو خاتون امیر موسی بود باملک بهادر همراه گشته گریخته میرفتند صاحب قران فلک اقتدار از عقب ایشان روان شد و ملک را آواز داد که از سرخون تو اگر چه ریختنی است گذشتم عورات را از خود جدا گردان ملک چون مزده اسان جان شنید بامثال فرمان مبادرت نمود و قضیه من نجابراسه فقدر بجم را غنیمت شمرده از ایشان جدا گشت و چون باد بشتاب برفت عورات همچنان می ناختند و صاحب قران سپهر اقتدار یک تنه آفتاب وار از پی ایشان میرفت و با ایشان نوکری بود عاشق ناز

نام کمان و تیر در دست و گرچه دران کار دستي نداشت و چون حضرت صاحب قران نزدیک میشد تیر در کمان نهاده مي کشید و نمي انداخت آنحضرت از اندیشه آنکه او تیر اندازي نیک باشد و اگر زخمی رسد محل ملامت و سرزنش بود که از برای طمع در زن و مال زخم خورد احتراز می کرد و بسیار پیش نمیرانده ناگاه از قضا بار گیر جهان نورش را جو گرفت و برجای بماند و دران حال دولت شاه بخشي برسید و سپو در سر کشیده از پی عورات بدوانید آن شخص که کمان داشت بضرورت تیري بینداخت و عیب و عارش دران کار ظاهر شد دست از کوشش باز داشت و بازان رو بگریز نهاد و دولت شاه هر چند از عقب ایشان تاخت فرسید و دران وقت آرزو ملک آغا حامله بود نه ماهه بتومان آغا و همانا سعادت آن فرزند ارجمند بود و السعید من سعد في بطن امه که دست تعرض قاصدان بایشان فرسید چه در محکمه قضا عقد ازدواج آن بانوي عالي شان با حضرت صاحب قران رقم تقدیر یافته بود چنانچه مشروح بوضوح خواهد پیوست و آنحضرت از آقوي که قریب قزلقاق است مراجعت فرموده معسکر ظفر پناه را از فر نزول همایون بیاراست و امیر جاکو و امیر سیف الدین ازان توقف که در امتثال امر نموده بودند خجالت زده و پشیمان شدند و تا فرمان قضا جریان بجا آورده باشند ببالای آب جکد الیک در عقب دشمنان تا ننگ چکچک بتاختند و هزاره جلابر و جمعی دیگر را

که گریخته می رفتند باز گردانیده بیاروند * * نظم *

بر هر طرف که چشم نهی جلود ظفر * و زهر جهت که گوش کنی مزده سرور
 حضرت صاحب قران آن زمستان قرشی را بسعدت و سلامت محل
 توقف و اقامت ساخت و سایه مرحمت و احسان بر حال اهالی
 و سگان آن دیار انداخت رعایا را استمالت نمود و بسعی در باب
 عمارت و زراعت و ایالت اشارت فرمود و محمود شاه را بحکومت بخارا
 فرستاد تا آن طرف را ضبط کرده معمور گرداند و خراج و اموال آن
 بخزانة عامره رساند و نیکویی شاه را که در خراسان پریشان می گردید
 نشان فرستاده طلب نمود و آمویه را با توابع باو ارزانی داشت و از
 میامن تربیت آن حضرت حاکم جای خود گشته بضبط آن مشغول شد
 و علی یسوری که با یسوریان سرگردان می گشت در بخارا بمحمود شاه
 که داماد او بود پیوست حضرت صاحب قران چند نوبت علی
 و یسوریان را تفقد فرموده طلب داشت و ایشان بسعدت امتثال
 مستسعد نگشتند و امیر موبد حرم خود را شیرین بیگ آغا بطرف
 ماخان روان کرد و ترمچی بخشی نیز کوچ خود را با ایشان بفرستاد
 و در اثناء طریق راه غلط کردند و بسی اسپ و آلاغ ازان سبب
 تلف شد تا کسی را که خبیر بود دران راه بفرستادند و ایشانرا سرکرده
 در ماخان به اغرق همایون رسانید *

ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بجانب حضرت صاحب قرانی
 چون امیر موسی از مدینه جلاوت بهادران حضرت صاحب قران

هزیمت یافت با سپاه شکسته بسوی امیر حسین شتافت و صورت
 واقعه را درست بازراند امیر حسین ازان معنی متعجب بمآده
 و بغایت هراسان و اندیشه ناک شد و بتعجیل هر چه تمام تر لشکر
 خود را جمع آورده از سالی سرای متوجه آن حضرت گشت و امیر
 اولجایتو اپردی و جهانشاه پسر تایغو و پولاد بوغا و ده هزار مرد
 قروناس با امیر موسی از پیش روان ساخت و ایشان از قهاغه
 گذشته به نزدیک تنگ چکچک فرود آمدند و به ترتیب کار رزم
 و پیکار مشغول شدند حضرت صاحب قران چون بران حال اطلاع
 یافت بعزم شبخون متوجه ایشان گشت و از راه یلغوز باغ
 که در دشت وراغ در فراز و نشیب آن • مصرع •

• گفتمی که لقمه ایست جهان در دهان برف •

بآهن نعل اسپان خاره سم سیم برف بوسندان زمین کوفته سکه
 چستی و چالاکي زدند و چند کس را از راه بالا بزبان گیری ارسال
 فرمود تا کیفیت احوال دشمنان بتحقیق باز دانند ایشان بیست مرد
 از طرف یاغی گرفته بیاوردند و بعد از استکشاف خبر لشکر چنان
 معلوم شد که ایشان در شب از تنگ چکچک عبور کرده در جگه الیک
 فرود آمده اند صاحب قران کامگار رعایت حزم را باز کسی فرستاد
 و بعد از تحقیق به یقین پیوست که امیر موسی و امیر اولجایتو
 و دیگر امراء ده هزار سوار مکمل را ترتیب داده بر بالای آق قیا صفها
 کشیده استاده اند حضرت صاحب قران را دران وقت زیاده از

دویست کس ملازم نبود به نیروی شجاعت صف لشکر بر آراست
 و روی توکل بر ایشان نهاد و چون لشکریکدیگر را بدیدند از طرفین
 سوراخنداختند حضرت صاحب قرانی از الهام تایید آسمانی
 اندیشه فرمود *

کس از آزمایش نیابد جواز * نشیب آیدش چون رود بر فراز
 بعد از چنان فتحي نامدار که تا انقراض عالم طغرای کار نامه
 پادشاهان گردون اقتدار و دیباچه مناتب جهانداران در هر روزگار خواهد
 بود اقدام بر چنین جنگی نمودن مصلحت نیست علی الخصوص
 در مبادی حال چه بتجربه که آئینه یقین نمای عقل است روشن
 شده که هر دولت عظیم که آستین مآثرش بطراز ثبات مزین و نامه
 مفاخرش برقم دوام معنون خواهد بود مبادی آنرا از تقلبات
 گوناگون چاره نباشد بدر عالم افروز فتح بدر را در عقب هلال واقعه
 جگر سوز احد از کوه بر آمد و آفتاب جهان تاب سلطنت سلیمانی را
 ابر استیلاء دیو کبر به پیش در آمد *

دولت آن به که آفت و خیز بود * دولت تیز رست خیز بود

لا جرم آن حضرت دران حال چون دشمن آگاه شده بود و مجال
 شبیخون نمانده مراجعت اولی دانست از راه کوردنگ روانه شد
 و لشکر مخالف بآن غلبه و کثرت اگرچه معاینه دیدند که ایشان اندک
 نفری بیش نیستند اصلاً از جای خویش پیش نیامدند و کس
 از عقب ایشان نرفت حضرت صاحب قران بقرشی معارذت

فرمود و از آنجا متوجه بخارا گشت علی یسوری و محمود شاه اقامتِ رسمِ استقبال واجب دانستند و بقدّمِ عبودیت پیش آمده و وظیفه خدمتگاری بجای آوردند و موکبِ همایون بسلامت و سعادت بشهر بخارا نزول فرمود امیر جاکو بسبب آنکه پیش ازین محمود شاه را بر دمِ اسپ بسته دوانیده بود و پیش و پس چوبه زده ادبی بلیغ کرده بر جانبِ او اعتماد نداشت و بصورتِ دولت خواهی بر خاطر خطیر حضرت صاحب قرانی می نگاشت که مصلحت وقت توجه صوب خراسان است و هر چند مبالغه نمود آنحضرت قبول نفرمود امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر متفق شدند و بے استیجازه بطرف خراسان بماخان رفتند بعد از چند روز خبر بخارا رسید که مغلای امیر حسین امیر موسی و امیر اولجایتو با لشکر گران نزدیک رسیده اند حضرت صاحب قران با علی یسوری و محمود شاه فرمود که صلاح دولت و مملکت و مقتضای شجاعت و جلالت آنست *
 * نظم *
 که ما لشکر از شهر بیرون بریم * بران جنگ جو یوان شبیخون بریم
 ایشانرا قوت ارتکاب آن امر خطیر نبود انفاق نمودند و عرضه داشتند
 که ما بندگان مصلحت دران می بینیم که جای را نگاه داریم و چون
 دشمن برسد بدفع و معارضه ایشان قیام نمایم حضرت صاحب قران
 چون آثار خوف و بددلی ازیشان مشاهده فرمود و بر ثبات قدم
 ایشان نیز وثوقی نداشت از آنجا نهضت نمود و عازم خراسان شد

و چون بلبِ آبِ آمربه رسید از اتفاقات حسنه ده کشتی از بالای آب می آمد فرمان داد تا آن کشتیها بگیرتند و از آب عبور کردند و بچول در آمده و از مرو گذشته در ماخان بسعدت و اقبال به اغرق همایون پیوست *

ذکر محاصره کردن امیر حسین بخارا را

چون امیر حسین با لشکر بخارا رسید علی و محمود شاه باستظهار معاونت اهالی شهر بضبط و محافظت حصار مشغول شدند و لشکر بیرون حصار را در میان گرفته جنگ در انداختند و مردم شهر جلادت نموده از دروازه کلاباد بیرون آمدند و روی جسارت بمحاربه ایشان نهادند امیر حسین از راه خداع و مکر بالشکر هزیمت نموده تا مزار شیخ عالم سیف الدین باخرزی قدس سره باز گشتند مردم تاجیک بتصور آنکه لشکر گریخته می رود بی تحاشی با اسلحه و تیرو فلاخن از پی ایشان بشتافتند لشکر باز گردید و بیک حمله همه را تا دروازه رانده بسیاری از آن زیاده سرانرا بدست قهر از پا در آوردند و بقیه السیف که بهزار حيله جان از آن ورطه بیرون بردند و تیرو کمان انداخته بسوراخها و گاه دانه خزیدند و دم در کشیدند *

* نظم *

* هر سر سبک که او نه نشیند بجای خویش *

* از دست روزگار به بیند سزای خویش *

علی و محمود شاه خواستند که باز حشری جمع آرند و بمحافظت شهر قیام نمایند هرچند دران باب سعی نمودند و مردم را طلب داشتند کسی بمسخر ایشان التفات نکرد شب بضرورت دروازه باز کرده بیرون جستند و راه ماخان پیش گرفتند آستین دولت از دست فرصت داده بودند دامن عجز بدندان اضطرار گرفته از پی می بایست دوید *

* نظم *

* شور بختی که دهد دامن اقبال از دست *

* زود باشد که ازان غصه گریبان بدرد *

امیر حسین بکاول از عقب ایشان روان کرد و تا کنار آب تاخته بیشتر نوکران ایشانرا فرود آوردند و تمام اموال و چهار پایان باز گرفتند علی و محمود شاه سوار و جمعی نوکران پیاده به بسی مشقت جان بیرون بردند و از آب عبور نموده بچول در آمدند و از سرو گذشته در ماخان بسعادتی بساط هوس حضرت صاحب قران مستعد گشتند از هرگونه تقصیرات خویش منفعل و شرمسار و بلطف و مرحمت آنحضرت خوشدل و امیدوار مراحم خسروانه جوایم ایشانرا رقم عفو کشیده نوازش بسیار فرمود و باسپ و جامه سرافراز گردانید و بعزم شکار سوار شده ایشانرا در سلک ملازمان انتظام بخشید و امیر حسین را چون بخارا مسخر شد چند روز درانجا توقف نمود و بعد ازان امیر خلیل را با دیگر امراء و لشکره غلبه بمحافظت آنجا باز داشت و بسالی سوای مراجعت نمود و حضرت صاحب قران فرمان داد

تا نیستانهای ماخان را آتش زده بسوختند و چون باز از نو سبز شد
اسپانرا فربه گردانیدند *

گفتار در عبور نمودن حضرت صاحب قران از آب
آمویه و گرفتن نیکی شاه و تاخت فرمودن
بر لشکر قوناس و شکستن ایشان

درین اثنا بمسامع آن حضرت رسید که نیکی شاه که از میامین
التفات بندگان حضرت از ذل آوارگی خلاص شده و در آمویه و تواب
که جای اصلی اوست بعز حکومت نمکن یافته بحکم ان الانسان
لیطغی ان راه استغنی پای از جاده اطاعت بیرون نهاده و سر
بطغیان و عصیان بر آورده و هرکرا میداند که احرام توجه این حضرت
بسته از نوکران آنحضرت و غیرهم می گیرد و محبوس داشته نمی گذارد
که بگذرد حضرت صاحب قران را از استماع این خبر نایره غضب
اشتعال یافت و از راه تورت کول باشش صد مرد شبگیر کرده روان شد
و چون بلسب جیحون رسید هنگام آب خیز بود و سیل بغایت بسیار
و نیز *

- * بدیدار که موج و دریا نشیب *
- * بتگ چرخ کردار و طرفان نهیب *
- * چو باد از شتاب و چو آتش ز جوش *
- * چو مار از شکنج و چو شیر از خروش *

آن حضرت بنفس مبارک محل گذر طلب کرد و نظر احتیاط

بهر طرف آورده و برده از پایان بورد الیغ جای گذار اختیار فرموده و امراء را فرمان داد که با چهار صد سوار بطرف نشیب آب روان گردند و خود با دو بیست کس چاشتگاه بر آب زده آخر پیشین ازان جانب بشناه بیرون آمدند و ازانجا شبگیر کرده سحرگاه اطراف و جوانب آمربه که نیکویی شاه آنجا بود فرو گرفتند و او مردی دلیر بود پهلوان و چابک سوار تیر انداز سخت کمان دست جلادت از آستین کوشش بر آورد اما شامت کفران نعمتش دامن دولت گرفت و سعادت یاری نکرد اول تیر که بینداخت زه کمانش بگسست و تیرش بر سپر خطای^(۱) بهادر آمد و دور که و خطای بهادر در رسیدند و او را دستگیر کردند سبحان الله زه کمان گوئی از نار پیمان خود قافته بود که بس زود بگسست و تیر مکر از چوبه تدبیر خود تراشیده بود که بسپر خطا باز خورده حضرت صاحبقران فرمان داد تا کشتیها بآن طرف روان کردند امراء با چهار صد مرد که بر حسب فرمان بآن طرف آب بودند بکشتی بگذشتند حضرت صاحبقران را در اثنای این احوال معلوم شد که لشکر قروناس در نواحی بخارا نشسته اند همت عالی اقتضای آن کرد که بعطفه عنانی خرمن جمعیت ایشان بداد تفرقه بر دهد به نیروی تائید شبگیر کرد و بموضع بیرمس بایشان رسید *

* بیت *

(۱) چنین است در سه نسخه و در سه کذاب دیگر بجای آن (ختای)

و لشکر چنان درهم آریختند * که از آهن آتش فرو ریختند
 توگفتی هوالاله کارد همی * ز پولاد بیجاده^(۱) بارد همی
 باد حمله سپاه نصرت پناه از گرد راه خاک ادبار بر دیده شرکت
 مخالفان پاشید و نسیم فتح از مهیب عنایت الهی برزایت ظفر پیکر
 وزید امیر خلیل که مقدم لشکر قروناس بود مقهور و مغلوب شد
 و تمام لشکر متفرق و پراکنده شدند * * نظم *

* دولتش بسیار از یغها کرد و تا باشد کفد *

* کین هنوز از پرتو صبح جمالش لمعه ایست *

مروکب همایون از انجا مظفر و منصور در کف حفظ ملک غفور
 بسعادت معارفت فرمود و از آب گذشته مدت یکماه بر هر چاههای
 مروض قرارل توبه توقف نمود و از انجا عازم ماخان گشت و نیکپی
 شاه نقد روان جان بحواله دیوان قهر و انتقام از وجه جنایت کفران
 نعمت بقابض ارواح فرود آورد * * مصراع *

* هر کس که چنان کند چنیش آید پیش *

و هر آینه * * نظم *

* هر کوز ولی نعمت خود روی بتابد *

* روزی بکشد کیفرش و جاره نیابد *

گفتار در فرستادن صاحب قران گردون جلالت

امیر جاکو را پیش ملک حسین برسالت

(۱) بیای مجهول . سفگریزه ایست سرخ که ما نذ کاه را جذب کاه کند *

چون حضرت صاحب قران از مرو گذشته ماخان مضرب
خیام نزول همایون گشت امیر جاکو را برسالت پیش والی هرات
ملک حسین فرستاد مَلِكْ مَقْدَمْ او را باعزاز و احترام تمام تلقی
نموده از شرایط مراعات و محافظت جانب او هیچ دقیقه فرونگذاشت
و نسبت با حضرت صاحب قرانی اظهار هواداری و محبت جانی
کرده در باب موافقت و مظاهر مبالغه ها نمود و استدعا فرمود که
من بسرخس می آیم اگر ایشان ازان طرف تشریف آرند بنیاد
مردت و موالات استحکام پذیرد و عقد موافقت و ارکان معاضدت
بعهد و پیمان موکد و مشید گردد و چون امیر جاکو مراجعت نموده
آن سخنانرا بعرض رسانید و حضرت صاحب قران پیش ازان
مصاحب امیر حاجی برلاس بآن طرف رسیده بود و برعادت
ناپسندیده و شیمه گذر که ازان دودمان در هر زمان بظهور آمده اطلاع
یافته چه امیر نو روز پسر ارغون آغا که در زمان سلطنت قران خان
صاحب حَلّ و عقد ممالک خراسان بود عم ملک حسین ملک
فخرالدین که پدرش ملک شمس الدین کورت او را در قلعه خستار غور
بند کرده بود از پدرش طلب داشت و از قلعه خلاص کرده تربیت
فرمود و دختر برادر خود را امیر حاجی باو داد و حکومت هرات
باو تفویض فرمود و کار او ازان تربیت بالا گرفت و چون مزاج
قران خان با فساد بدگویان بر امیر نو روز متغیر شد و برادر و خویشان
او را در آذر با یجان بقتل آورد و امیر قتلغ شاه مغنوت و دیگر امراء را

بقصد امیر نوروز بخراسان فرستاد او بغایر حقوق بسیار که بر ملک
 فخرالدین داشت و پیوند که با او کرده بود از طوس پناه بهرات برد
 و ملک فخرالدین با او تجدید عهد کرده بغلاظ ایمان موکد گردانید
 و با این همه چون امیر قتلغ شاه بدر هرات رسید ملک فخرالدین غدر
 ورزید و امیر نوروز را بدو سپرد و بقتل آوردند و هرادر ملک فخرالدین
 ملک غیاث الدین که پدر ملک حسین بود در عهد سلطان ابوسعید
 با امیر جوپان سلدوز که مریمی او بود همان طریقه سپرد و او را
 و پسرش را جلاو خان که از سلطان ابوسعید گریخته پناه بدو برده
 بودند و با ایشان عهد کرده به بیداد بکشت و عجب تر آنکه امیر
 جوپان پیوسته نکوهش رای امیر نوروز کرده که بطایفه غدار پناه
 برد و سعت پشت اسپ بضیق چهار دیوار حصار بدل کرد و خود
 عاقبت همان کرد که او کرد بعینه همان دید که او دید ان اجاء القضا
 عمی البصر * بیت *

قضا چون زگردون فرو هشت پر * همه زیرگان کور گشتند و کر
 و این حکایت در مقدمه بتفصیل گزارش پذیرفته غرض آنکه حزم
 و کاره‌انی حضرت صاحب قرانی بعد از اطلاع برین معانی رخصت
 ملاقات و مخالطت با ملک نمی داد و محاسن خصال خسروانه روا
 نمی داشت که مباشرت و تودد او بعدم التفات و اعراض کلی مقابل
 گردد بنا برین فرزند ارجمند نور حدّته سلطنت و جهانداري و نور
 حدیقه ابهت و کامگاری امیرزاده جهان گیر را مبارک شاه سنجری ملازم

کرده پیش ملک فرستاد و برونق اذا حیتم بتحیة فحیوا باحسن
 منها او ردوها سخنان محبت امیز مہر انگیز اورا جوابی مناسب
 آن پیغام داد کہ چون بردین داری و نیکو کاری ملک و ترق و اعتماد
 حاصل است فرزند را پیش او فرستادیم و متعلقان را با غرق درین
 مملکت خواهیم گذاشت و در خاطر چنان است کہ عنان عزیمت
 بصوب دیار اصلی معطوف گردد یقین کہ در رعایت و محافظت ایشان
 آنچه مقتضای مکارم ملکانہ باشد بظہور خواهد پیوست * * ع *

* نباید از بزرگان جز بزرگی *

گفتار در نہضت ہمایون حضرت صاحب قرانی

بماوراء النہر و شکستن لشکر امیر حسین

چون سابقہ عنایت ربانی منشور سعادت حضرت صاحب قرانی را
 بطغرای فحوائی بہجت افزای و جعلنا کم خلائف فی الارض
 موشح گردانیدہ بود ہمت بلند جناب آنحضرت سر نہمت بآن فرو
 نمی آورد کہ همچون سلامت جویان بمامنی قرار گرفته بمجرد انتظام
 اسباب دولت و کامرانی فناعت نماید و مانند آسایش پرستان
 فرصت عیش غنیمت شمرده لذات جسمانی طلبد و بزم عشرت
 و شادمانی آراید * * شعر *

نحن اناس نعشق المکارما * لسانحب الشعر والہباسما
 درین وقت باوجود آنکہ تمامت ممالک ماوراء النہر در حوزہ تصرف
 و تسلط مخالفان و معاندان بود و در ہر موضعی گروہی انبویہ از لشکر

دشمن نمکن یافته هرکس جای خود را بجد تمام محافظت می نمود صاحب قران سپهر اقتدار عزم آن دیار جزم کرده باسظهار عون پروردگار سوار شد و باشش صد کس شب گیر کرده روی توکل براه آورد و چون از آب جیحون بگذشتند شبگیر کرده نزدیک صبح به نیستان رسیدند و آن روز در اندرون چهار باغی کمین کرده توقف نمودند تا اسپان از رنج راه بر آسودند و از موضع جریباری شبگیر کردند و از طرف خزار قرشی را در میان گرفتند و جمعی از نوکوان امیر موسی آنجا بودند همه را دستگیر کرده در قید اسار در آوردند خویشان قیصر و انا بخک و کوده و اردو شاه با قوم خود بگریختند و دور که و شیخ علی بهادر با بازرگانان بتصور آنکه از یاغیانند جنگ کردند و غالب شده چهار تنگ کمخا غنیمت گرفته پیش حضرت صاحب قران آوردند آنحضرت فرمان داد تا تمام آنرا بصاحبانش باز گردانیدند و بکم و بیش دران تصرفی نرفت و از لشکر قروناس پنج هزار مرد در موضع قوزی مذاق نشسته بودند و امیر سلیمان یسوری بایشان ملحق شد و برانخواجه و هند و شاه نیز بالشکر بایشان پیوستند و انا بخک و کوده از نزدیک خزار گذشته پیش ایشان رفتند و حضوت صاحب قرانی ازین احوال آگاهی نداشت آفتاب زردی از قرشی بسعدات سوار شد و نیم شب به نوقت رسید و درانجا خبر لشکر قروناس و کثرتی که پیش ایشان جمع آمده بشنید و جانب حزم رعایت نموده فی الحال از میان عمارات و دیوارها بیرون فرمود و آن شب در ظاهر نوقت بصحرای توقف نمود . * نظم *

دگر روز چون گنبدِ لاجورد * بر آورد و بنمود یا قوت زرد

وایتِ نصرتِ شعار از انجا بسعدات روان گشت درین اثنا امیر جاکو
از اسپ بیفتاد و چنان آزرده و مجروح شد که مزاجش از نهج
استقامت انحراف یافت حضرت صاحب قران سی سوار مکمل
همراه او کرده بماخان فرستاد و روی همت راسخ آسایس بجنگ
قروناس آورد امراء و بهادران همه دران عزم متفق و یکدل شدند مگر
علی یسوری که آن رای را مستصوب نبرد و مصلحت نمی دانست
خوبشانش این معنی بعرض صاحب قران رسانیدند و آن حضرت
اورا بجبر تکلیف کرده سوار ساخت و شیخ علی بهادر و آقبوغا بهادر
را باشصت مرد برسم منغلی روان گردانید و از جانب مخالف
هند و شاه با سید سوار مقدمه لشکر بود منغلی جانبین بهم
رسیده در یکدیگر آویختند و ببادِ حمله آتش پیکار افروخته با آب تیغ
خاکِ معرکه با خون بر آمیختند *
* نظم *

چو ابر و هوا درهم آویختند * چو باران زتن خون فرو ریختند

زخونِ دلیران و گردِ سپاه * زمین گشت لعل و هوا شد سیاه

تایید آسمانی سپاهِ حضرت صاحب قرانی را با قلتِ عدد فتح
و فیروزی کرامت فرمود و منغلی دشمن را رانده بقول ایشان رسانیدند
و چون این فتح روی نمود آنحضرت فرود آمد و اسپانرا آسایش دادند
و در همان روز وقت پیشین بسعدات سوار شد و شش صد مرد را
هفت قوشون ساخت و چون سپاهِ ظفر پناه از معارضان بعدد بسیار

کم بودند لشکریان را دل داده استمالت نمود و جهت ترغیب ایشان
بکوشش و نبرد با لفظ گوهر بار در آورد که امروز روز بزم و عشرت مردان
است *
* نظم *

* بزم مردان عرصه رزم است و عشرت داروگیر *

* باده خون دشمن و جام دمام تیغ و تیر *

و امیر داؤد و امیر ساربوغا و حسین برلاس و امیر سیف الدین
و عباس بهادر و آق‌دوغا بهادر و هندو و ایلچی و دورکه و شیخ علی بهادر
و علی یسوری و جوین و محمود شاه هر یک را بجای خود بازداشت
و بنفس مبارک بقراولی پیش رفت و چون یاغی نزدیک رسید
جرنگار و برنگار تربیت داده قول را بفرشکوه خویش بیاراست و فرمود
که هنگام جنگ باید که سه جوق شده حمله بریم و چون سپاه طرفین
دستا دست شدند مولانا بدر الدین و پسرش بگریختند و علی یسوری
باد و نوکر رو بگریز نهاد حضرت صاحب قرانی بتایید ربانی حمله
کرده *
* نظم *

در افکند خود را دران کارزار * چو شیری که گور افکند در شکار

چو خورشید تیغش درخشنده شد * عدو چون ستاره پراکنده شد

کسی را که ایزد بود کار ساز * زیاری لشکر بود بی نیاز

شکست آن جهان جوی نصرت پناه * چنان لشکری را باندک سپاه

لشکری بان کثرت و شوکت ساعتی داد مقاومت ندادند و از یک حمله

صاحب قران گیتی ستان پشت فرار نموده رو بهزیمت نهادند سپاه

ظفر پناه تکامشی کرده تا چکدالیک برفتند و کلانقوان ایشانرا بدست آورد، بسی غنایم از چهار پای و غیر آن بگرفتند *

* بیت *

چو آن بدسگالان هزیمت شدند * سپه بی فیاز از غنیمت شدند
از انجمله اولجایتو طایخانیا و پولاد که با حضرت صاحب قرانی
سوابق دوستی و اخلاص داشتند درینولا با مخالفان موافقت نموده
آمده بودند لشکریان ظفر قرین ایشانرا به تیغ کین بگذرانیدند و سرها
بریده پدیش صاحب قوان آوردند و وقوع این حال از کمال مرحمت
و انضال بر خاطر همایونش گران آمد و فرمان داد تا جسد ایشانرا
بشهر کش نقل کند و علماء و صلحای آنجا بر ایشان نماز گزارند و با وجود
عداوت و عصیان که ازیشان بظهور انجامیده بود حقوق دوستی سابق
باین مرتبه رعایت کرده شد *

بروزگار همایون او محقق شد * که چیست معنی لفظ مکارم الاخلاق
و بعد از آن فتح ارجمند همت عالی عزم آن کرد که دشمنان را مجال
نداده برانند و بجلگای حصار رسانند و لشکر آنجا جمع کرده رو بجنگ
امیر حسین آوردند قوت قلب امراء برفعت همت آن حضرت وفا
نمی کرد باتفاق زانو زده عرضه داشتند که درخواست هواداران
دولت خواه و صواب دید بندگان درگاه آنست که این عزیمت فسخ
پذیرد و عنان توجه بصوب سمرقند معطوف گردد عواطف خسروانه
سخن ایشانرا بسمع رضا اصفا نمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بجاناب

سمرقند بسعدت و کامرانی

صاحب قران کامگار لشکرکش و نواحي آن جمع آورده متوجه سمرقند شد و ترماجوق ایغور و طغي شاه را در ولایت کش باز داشت تا بضبط اموال دیوانی قیام نموده بسویّت و راستی از رعایا مستخلص گردانند و چون رایت نصرت شعار بحوالی سمرقند رسید اوج قرا بهادر با سپاه امیر موسی بیرون آمد و کنار آب رحمت گرفته باستاد حضرت صاحب قران لشکر ظفر قرین را مرتب داشته میمنه و میسره بیداراست و بنیروی دولت قاهره بیک حمله همه را متفرق گردانید و آقتمور بهادر از عقب اوج قرا شتافته شمشیری زد او را که تمام تیرهاش قلم شد و اوج قرا بهادر از بالای زین خود را پیچیده شمشیر حمایل دار فرود آورد و بر سر اسپ آقتمور بهادر زد چنانچه اسپ از پای درآمد و سوار پیاده ماند و اوج قرا گریخته بشهر درآمد صاحب قران نصرت قرین بموضع رتین نزول فرمود و اوج قرا یک هزار و پانصد مرد مرتب و مکمل ساخته باهنگ جنگ بیرون آمد سپاه ظفر پناه صاحب قران گردون اقتدار چون شیر غران ببوی شکار روی جلالت بایشان نهادند ایشان از غایت خوف و هراس پیش از جنگ بگریختند *

نیارست دشمن توقف نمود * رخ از دور بنمود و برگشت زود

و چون لشکر گریخته بمجاهای شهر رسیدند و دربندها را تنگ کرده بودند و کوچهارا چوب انداخته چنانچه سوار را بمجال گزار نبود از

غایت دهشت و ترس اسپان را با زین بتعجیل می کشیدند و تمام زینها شکسته شد و نکبت زده و مقهور بشهر در آمدند * * * نظم *
 چونکبای نکبت بایشان وزید * گریزنده هرکس بکنجی خزید
 حضرت صاحب قران بسعدت و اقبال چند روزی در سعد جنت مثال بموضع فرین گذت و ساغرچ توقف فرمود درین اثنا استماع افتاد که اولجایتو و پولاد بوغا با لشکر قروناس متوجه شده می آیند بعد ازین خبر طغی شاه ازکش گریخته رسید و تقریر کرد که جمعی بی خبر برسرتماجوق ناخته او را گرفته اند و بقتل آورده حضرت صاحب قران ازانجا نهضت نمود و با لشکر بهرام انتقام بکنار آب یام فرود آمد و ارغون شاه بوردالیغی که او را بخبرگیری فرستاده بود بیامد و یکی را گرفته بیاورد و چون ازو خبرپرهیدند زانوزده جواب داد که اولجایتو و پولاد بوغا بآب نوم نشسته اند و امیر حسین با لشکر گران بقرشی رسیده در آینه رای صواب نماے حضرت صاحب قران که بصیقل ترفیق جلا یافته بود مصلحت وقت چنان روی نمود که بحکم الامور صرهونته باوقاتها چند روزی با روزگار سازگاری کرده شود تا هنگام آن دررسد که دشمنانرا بحسام انتقام سزای لایق درکنار توان نهاد و ما ذلک علی الله بعزیز * * * نظم *
 یاقوت همی قیمت ازان افزاید * کزسنگ بروزگار بیرون آید
 بنابراین لشکریرا که ازکش و آن نواحی جمع آورده بود رخصت مراجعت ارزانی داشت و با شش صد سوار که ازان سوی آب

باز ملازم رگاب نصرت انتساب بودند بطرف پایان آب سمرقند روان شد و امیر حسین پیش ازین بامیر موسی پیغام کرده بود که سر راه حضرت صاحب قرانی بگیرد و امیر موسی و او چ قرا بهادر بالنگر در کولدار آچیغی فرود آمده بودند و جنگ را آماده گشته و چون آنحضرت برسید لشکر فیروزی آثر حمله کردند و ایشان چون پشه از پیش باد صرصر جسته رو بگریز نهادند و بهزار حيله خود را بسمرقند انداختند حضرت صاحب قران از آنجا بسعدت شبگیر کرده بساغرچ راند و سحرگاه اسپان را آسایش داده سوار شد و شب هنگام در قرچق فرود آمد زمانی بر آسود و از آنجا کوچ کرده وقت صبح در موضع توه پونی نزول فرمود و چاشتگاه ایوار کرده شب در میان بکونک رسید و از آب خجند گذشته شب آنجا توقف فرمود و چون کیخسرو و بهرام جلاير که پیش خان جته رفته بودند از آنجا کوچون تهور و شیراول را سر کرده هفت هزار مرد جته آورده بودند و در تاشکنت نشسته حضرت صاحب قران روی توجه بآن صوب آورد و چون فرمان خان نفاذ یافته بود که لشکر و ایل آن ولایت پیش بهرام جمع شوند او بحکم یرلیغ دران ولایت مستول شده بود و چون هوای تاشکنت از غبار مرکب همایون آن حضرت عطر سا گشت و بهرام پیش ازین نسبت با حضرت صاحب قرانی دم از موافقت و هوا داری میزد و بر مخالفت امیر حسین با آن حضرت عهد بسته بود و بتقویت و معاونت بندگان حضرت صاحب قران بر ایل و تومان خود حاکم

شده و بر معارضان غالب آمده درین ولا تصورِ بندگان حضرت آن بود که او حقوق سابق مرعی دارد و بعهد خود وفا نموده در معامله معارضه و مقابله با امیر حسین بجان بکوشد و او خود اصلا ازان در در نیامد و نسبت با حضرت صاحب قران رسم خدمت لایق بتقدیم نرسانید و با این همه مواضعی که دران نواحی بخاصه شریفه آنحضرت تعلق داشت بعلمت آنکه مال از برای خزانه خان جمع می کند تصرف می نمود *

* نظم *
گفتم که لب تو جان فزائی گندم * افسوس که طره تو دل نیز ببرد
لا جرم غیرت حضرت صاحب قران زبان عتاب بار برکشود و فرمود
که من بسبب موافقت تو مخالفت با خان و امیر حسین آغاز کردم و بسی خرابی ازان مریولایت راه یافت و رعایت جانب دوستی نموده ترا ازان حال که خود میدانی بحکومت رسانیدم و بر معارضان غالب و مسلط گردانیدم و امروز که اندک قوتی داری با اعتماد عهد و پیمان تو اینجا آمدم و مرود و مردی تو این است امید بکرم خدای مراد بخش دارم که ترا دگر باره بر در خود خوار و محتاج به بینم و عن قریب چنان شد *

* و آن خود چه مراد بود کوجست و نیافت *
و امیر کیخسرو از مقدم حضرت صاحب قران مبتهج و شادمان گشته آنحضرت را بخانه برد و طوی داد و آنچه از وظایف هواخواهی و جانب داری تواند بود بجای آورد و امیر کیخسرو دران وقت

که پیش توغلوک نمودن خان رفته بود خان او را بدامادی خود گرامی گردانیده بود و تومان قتلخ دختر عم زاده خود بیسون نمودن خان ابن ابوکن را باو داد و او را ازان حرم محترم صبیغه بود رقیه خانیمه نام حضرت صاحب قران درین ولا او را برای فرزند ارجمند امیرزاده جهان گیو خواستاری فرمود و بساط عیش و کامرانی گسترده مدت یکماه بعشرت و شادمانی گذرانیدند *

ذکر لشکر فرستادن امیر حسین بجانب حضرت

صاحب قران و شکسته باز گشتن ایشان

درین وقت خان و امیر حسین با لشکری بے قیاس از قروفاص از شهر سبز گذشته سالار بلاق را مخیم نزل ساخته بودند و امراء معتبر مثل امیر موسی و شیخ محمد پسر بیان سلدوز و اولجایتو پسر اپردی و دیگر بهادران را با بیست هزار سوار بعزم رزم حضرت صاحب قران از پیش فرستاده و ایشان از سمرقند عبور نموده در کنار آب بلنغور فرود آمده بودند و چون امیر موسی و دیگر امراء و بهادران آن سپاه بکرات از حضرت صاحب قران دست بردها دیده بودند و هراس لشکر منصور در دل ایشان جای گرفته سه فوج لشکر از پیش روان کرده بودند تا هر گروهی بر سر راهی نشسته بمحافظت آن طریق قیام نمایند ملک بهادر با سه هزار مرد بموضع سوزن گران آمده بود و آن را نگاه می داشت و جهانشاه با هزار و پانصد سوار در رباط ملک بود و خرمن با هزار مرد در موضع دزق راه نبی قدق محافظت

می نمود صاحب قران گردون اقتدار چون همگی استظهار بعون
 عنایت پروردگار داشت از بسیاری سپاه دشمن اندیشه نمی کرد *

* نظم *

چو سرسبزیش داد یزدان پاک *
 ورا از سپاهی دشمن چه باک
 یکی تن که با او بود کردگار *
 نباید که اندیشد از صد هزار
 درین حال بانفاق کیخسرو دو هزار مرد
 جته همراه کرده روی توکل
 بدفع مخالفان نهادند و آن حضرت با پانصد مرد
 از پیش روان شد و از موضع خاوص بیرون آمد
 و از آب خجذد گذشته شبگیر کرد و بهر جهانشاه
 و سپاه او شبخون آورد و ایشان را متفرق
 و پربشان گردانید و هم دران روز
 بموضع دزق تاخت و خرمن را رانده و کوفته
 تمامی اموال ایشانرا بباد تاراج برداد
 و درانجا زمانی توقف فرمود تا اسپان
 بیاسایند و سیصد مرد جته را با غنیمتها
 که فتوح روزگار شده بود همانجا بگذاشت
 و بیاری تایید ربانی پای عزم در رکاب
 توکل آورد و با دویست کس روی همت
 ملکانه بسوی ملک بهادر نهاد و سی مرد
 جلد کار دیده از پیش روان ساخت
 و دو کس را از طرف دست راست و دو کس
 بطرف چپ بقراولی بفرستاد و بنفس
 مبارک با صد و شصت و شش سوار
 در عقب ایشان براند مخالفان چون سی
 مرد آراسته دیدند که بی اندیشه می آیند
 اندیشناک شدند و گمان بردند که مگر
 لشکر مغول رسید و غلبه در عقب است
 سپاه ملک بهم برآمد و روی بگریز
 نهاد لشکر منصور از پی ایشان تاخته
 دران چول بسیاری از ایشان

را فرود آوردند و چون گریختگان با میر موسی و شیخ محمد و اولجایتو رسیدند ایشانرا بیم و هراس صاحب قران در دل و جان قرار گرفته بود *
 * مصرع *
 * گلِ نم دیده را آبی تمام است *
 با وجود آنکه بیست هزار مرد مکمل داشتند خوف برایشان غالب گشت و هم در آن شب بی توقف شبگیر کردند حالت یوم یفر
 الءء من اءیه صورت حال ایشان شده کس بکس ناستاد و هر یک از بیم جان بیخود ولرزان می ناخندند تا پیش امیر حسین درینولا
 امیر کیخسرو از عقب حضرت صاحب قرانی کس فرستاد که لشکر چته مسلمانان را غارت کرده و برده گرفته از دزق باز گردیدند و من با صد مرد در رباط منتظر شما نشسته ام از وصول این خبر گرد ملال بر خاطر مبارک آنحضرت نشست و روان بازگشته با میر کیخسرو پیوست و فرمود که مسلمانان را در دست کافران اسیر گذاشتن روا نباشد و چون رای عقده کشایرا بر تدارک آن واقعه گماشت صلاح دران دید که شصت مرد گزیده کار دان را بفرستد تا از طرف کوه خود را بلشکر چته نمایند باشد که ایشان متوهم شده بشتاب بگریزند و اسیران را باسان تروجهی از ربقه تسلط کفار خلاص توان کرد آن تدبیر صورت تقدیر بود که خامه عنایت پروردگار بر لوح ضمیر آن مویذ کام کار نگاشت همان که آن شصت مرد روان شده سیاهی خود را از جانب کوه بنمودند لشکر چته اسیرانرا با هر چه غارت کرده بودند بگذاشتند و بی توقف بتاخت بگریختند سپاه منصور اسیرانرا با غنایم بی زحمتی بدست آورده

مراجعت نمودند و بدان تدبیر لطیف اسیران مسلمانان از تعرض
استیلاء کافران خلاص یافتند *
* نظم *

نه برحدیقۀ رایش وزیده باد غلط * نه برصیقله عزمش نشسته گرد فتور
حضرت صاحب قران بعد ازان نهضت فرمود و از آب سیحون عبور
کرده در موضع خمرک نزول فرمود چون امراء و لشکریان امیر حسین
شکسته و برسوائی خسته و پریشان و تازان پیدش او رسیدند آتش
خشمش بر افروخته رایت ملامت و زجر بر افراخت و ایشان را
سوزن‌شها کرده گناه گار ساخت و خود از سرکین چون شیر غریب
باخان روان شد و چون باق کونل رسید از تمام لشکرده هزار مرد
نام دار که در شجاعت و مردانگی هریک خود را نالت رستم
و اسفندیار می دانستند بتعیین برگزید و ایشانرا بر جنگ نیز کرده
این سخن گسترید *
* نظم *

که باید که مردانه جنگ آورید * جهان بر جهان جوی تنگ آورید
و برسم منغلامی روان ساخته مبالغه کرد که بتعجیل از آب خچند
بگذرید و آتش کین را بباد حمله افروخته بادشمن نبرد آورید * نظم *
سرا سر همه دل پر از کین کنید * زکین ابروان را پر از چین کنید

گفتار در گریختن لشکر امیر حسین از هیبت حضرت

صاحب قرانی و بازگشتن امیر حسین

چون خبر توجه لشکر امیر حسین بحضرت صاحب قران رسید

شامگاهی بود جهان از فراقِ آفتاب و تراکمِ حجابِ چنان تاریک
که فلک با چراغِ ماه راه نمی‌دید و سحاب از دیده و دم حسود
دولت روز افزون مایه گرفته برقی عظیم می‌بارید هوا چون رای
مخالفتان تیره تر از قار و ابر چون دستِ دریا نوال صاحب قران
سیم بار * * نظم *

* هواپرز میغ و زمین پرز برف * زلب ره نبردی سوی گوش حرف *
* عالی حضرت گردون صولت * * بیت *

دران حال شد بی توقف سوار * به نیروی تایید پروردگار
و امیر کیخسرو چون دولت درین کار یار و با تفاق با پانصد مرد رو
توکل براه آورده نیم شب بگذار بارسین رسیدند و گذارها را گرفته
فرمان شد تا برغو کشیدند و چون قوت دولت آسمانی هیبت حضرت
صاحب قرانی در دلها انداخته بود چنان لشکری بآن کثرت و شوکت
چون رمه وحش بمجرد آوازی بهم بر آمدند وهم دران شب از کنار
آب شبگیر کرده بازگشتند و پیش امیر حسین رفتند * * نظم *

سپه گشته پیش سپهبد خجل * سپهبد هم از بخت خود منفعَل
و درین اثنا بهرام جلالیر بی اشارت و استصواب حضرت صاحب قران
کامیاب و کیخسرو از تاشکنت با لشکر جته باز گشت و بجانب
سیرام رفت و چون اغرق صاحب قران و ازان^(۱) کیخسرو پیش بهرام بود

(۱) چنین است در پنج نسخه و در یک نسخه لفظ (ازان) قبل

ایشان نیز از عقب با مردم خود عذان عزیمت بآنصوب نافتند و چون بسیرام رسیدند در قریه چمی کنت اغرق خود را یافتند و بهرام پیش از وصول حضرت صاحب قران از آنجا رفته بود آنحضرت ساربوغا و آدبوغا بهادر را بجانب جته پیش امیر شمس الدین و حاجی بیگ فرستاد بطلب لشکر و بعد از تأمل و استشاره در اختیار موضوع قشلاق کیخسرو بانترار رفت و حضرت صاحب قران با شش صد مرد خاصه بازگشته زمستان بسعدت و اقبال در تاشکنت که فردوسی در شاهنامه آنرا بهشت کبلک خوانده و چاچ و شاش نیز گویند بگذرانید خان و امیر حسین چون درین مدت هر چند کوشیدند دست سعی شان بدامن مراد نرسید و در عرصه معارضه هر منصوبه که از وفور شوکت و کثرت سپاه به نشانند به بیدق تدبیر که دولت حضرت صاحب قرانی فرورد از هم بر شد درین هنگام که لشکر زمستان هجوم کرد و بساط کافوری برف در بسیط گیتی بگسترد بضرورت باز گشتند و در سمرقند پولاد بوغارا با جمعی بهادران بضبط آنجا بگذاشتند و خود با خان بارهنگ سرای رفتند و فصل زمستان دران جابسر بردند *

گفتار در مصالحت امیر حسین

و حضرت صاحب قرانی

چون فصل شتا بآخر انجامید و رسولان صبا و شمال آواز رسیدن

لشکر بهار در انداختند و نصیحت گویان قمری و هزار در باب مصالحت

گل با خار فصلها پرداختند سار بوغا و آنبوغا بهادر که حضرت صاحب قران ایشان را بجانب چته فرستاده بود باز آمدند و خبر آوردند که از چته لشکری انبوه میرسد و چون آنحضرت بحقیقت صاحب قران بود و مرید من عند الله و در هر وقت باندک سپاهی لشکرهای گران می شکست و بی کثرتی کارهای بزرگ از پیش می برد و امور غریب از دولتش بظهور می پیوست امیر حسین را دایماً دل در تدارک خاطر او بود و در باب مصالحت با اوسعی می نمود و چون اول بهار شد و خبر شنید که لشکر چته بمعاونت آنحضرت خواهد آمد اندیشه کرد که اگر از جانب چته لشکری به سپاه او پیوندد گوه آهنین بمثل پیش باد حمله اش پره گاهی نسجد و مارا بکلی دست از جهان ببايد شست و دل از جان برگرفت * * نظم *

* آنکه بی لشکر ازین گونه جهان برهم زد *

* چون سپاهش برسد خود که تواند دمزد *

صلاح دران دانست که بعلماء و مشائخ خجند و تاشکنت توسل جسته از ایشان استدعاء نمود که باتفاق با حضرت صاحب قرانی از در دینداری و مسلمانی در آمده معارضه و مجادله که در میان ایشان است بموافقت و مصالحت رسانند و غبار وحشت و آتش فتنه که در میان برخاسته و برافروخته است بزلال مرعطت و نصیحت فرو نشانند اصحاب درس و فتوی و ارباب زهد و تقوی بمقتضای نص و ان طایفتان من المومنین اقتتلوا فاصحوا بینهما

دِرَاعَةُ موافقت پوشیده دست صلاح از آستین صدق بر آوردند و بهای
 اخلاص پیش آن سرور صاحب قران آمدند و بعد از تقدیم مراسم دعا
 و ثنا عرضه داشتند که چون بندگان را کمال دانش و دین داری
 و مرحمت و نیکو کاری حضرت صاحب قران بیقین معلوم است
 به درخواست حاجتی که متضمن خیر و صلاح دنیوی و اخروی
 مسلمانان می دانند جسارت می نمایند حال آنکه مخالفت
 میان شما و امیر حسین خود موجب ویرانی مملکت و پریشانی
 رعیت است و چون ستیزه بجای رسد که شما لشکر بیگانه را درین
 دیار راه دهید دست تعرض کفار بخون و مال مسلمانان دراز شود
 و اگر ایشانرا غلبه و استیلائی که مبادا هرگز دست دهد باشما
 هم و فائزند * * نظم *

ستیزه بجائی رساند سخن * که ویران کند خاندان کهن
 امید بتوفیق الهی که پیوسته رفیق حال شما بوده و خواهد بود
 چنان است که بر حسب فرموده وَالصَّالِحِ خَيْرٌ زَنْجٍ كَدْرُ نِيٍّ که بر
 آینه مصادقت و دوستی طرفین نشسته بمصقل مصالحت جلا
 پذیرد تا عرایسِ مصالحِ ملک و ملت و سلامت و امنِ لشکری و
 رعیت در مفای آن چهره بنماید و از حسنِ اتفاق دران نزدیکی
 حضرت صاحبقران بخواب دیده بود که در آب خجند سیل بسیار
 در آمده بود و او در میان آب بر سرِ چوب پاره نشسته بودی و بسجده
 در افتاده و از فریادرس در ماندگان خلاص و نجات طلبیدی و از غایت

دهشت از خود غایب شده و چون چشم باز کردی خود را بساحل
 آب دهدی از طرف سمرقند و در عقب نظر کردی دریا همچنان
 جوشان مشاهده نمودی و چون از خواب برآمد رای مبارکش بالهام
 دولت آن سیل جوشان را بلشکر تعبیر فرمود و صورت نجات که در
 جانب سمرقند دیده بود دانست که آنچه مراد است هم از آن طرف
 بحصول خواهد پیوست در خاطر خویش روی توسل و امیدواری
 از جانب چته بکلی گردانید چون درین هنگام آن گروه گزیده مصالحت
 التماس نمودند و دران باب مبالغه فرمودند در محکمه رای صواب
 نمای آنحضرت بدو گواه عدل ثابت شد که خیر در سلوک جاده
 موافقت و مصالحت است و چون خاطر شریف بران نهاد اندیشه فرمود
 که اگر جمعی در میان آمد و شد نمایند و گفت و گو کنند این کار
 مدتی در حیز توقف و تاخیر بماند همان به که خود پیش امیرحسین
 روم و بجنی که باشد رو برو گفته و شنیده هرچه زودتر غبار کدورت
 از میان برخیزد *
 * بیت *

هزبرانی که شیران شکارند * پیام خود بهای خود گذارند
 لاجرم نوکری پنجشنبه نام را جهت اعلام تصدی که فرموده بود
 پیش امیرحسین فرستاد و بنفس مبارک چنانکه شیمه و وار آن
 موید کامکار بود که کارهای کلی همه بنفس همایون خود ساختی
 روی صدق بسوی کعبه صفا نهاده بی توقف و اندیشه روان شد و از
 سیحون عبور کرده متوجه سمرقند شد و چون بانجا رسید و آفتاب

غره مبارکش ظاهر شهر سمرقند را منور گردانید وقت طلوع آفتاب بود خواست که بشهر در آید شخصی از شهر بیرون آمد و خبری غیر واقع رسانید که امیر حسین وفات یافته است حضرت صاحبقران بعد از استماع آن سخن بشهر در آمدن مصلحت ندانست عذر توجه بصوب شادمان تافت و چون بشادمانی بشادمان رسید با چند قوشون از لشکر امیر حسین که از مقابل می آمدند دوچار خورد و چون روی قصد بآن حضرت نهادند دفع صایل را بنیروی تایید حمله کرد و ایشانرا رانده منهزم و متفرق گردانید و از آنجا باب یام آمده نزل فرمود و زمانی توقف نمود تا اسپان چریده سیر شدند و بسعدات سوار شد و چون بموضع نیازی رسید امیر موسی هزاره غانچی که تعلق بخامه او داشت و دیگر سپاه جمع آورده با لشکری پیش آمد بهادران این طرف او را از قصد و نیت حضرت صاحبقران خبر دادند که عزم ملاقات امیر حسین دارد تا کدورتی که در میان آمده بصفا مبدل شود امیر موسی بکثرت لشکر مستظهر بود آن سخن مسموع نداشت غافل از آنکه عمده درباب محاربه و جنگ مردی و مردانگی سردار است نه بسیاری لشکر جرار * * مصرع *

* پشتِ همه گران سواری دارد *

و با آنکه چند بار خود را آزموده بود باز لشکر آراسته آهنگ جنگ کرد حضرت صاحبقران امیر سیف الدین و خطای بهادر را با پنجاه مرد فرستاد که از عقب ایشان در آمده حمله آورند و بنفس

مبارک با هفتاد کس پیش ایشان بگرفت لشکر امیر موسی چون دیدند که سپاه از پس و پیش ایشان درآمد و دست برد این سپاه بکرات دیده بودند و مرارتش چشیده فی الحال منهزم شدند کانهیم حمر مستنفره فرت من قسورة متفرق و پریشان گشتند لشکر منصور از پی ایشان روان شده بسیاری را بتیغ قهر بگذرانیدند یسی را فرود آورده از قتل در گذرانیدند و درین اثنا حضرت صاحب قرانی جهت تفقد دولتخانه ازغون شاه بوردالیغی را با بیلاکات لایق بجانب ماخان روان فرمود و درین حال از پیش خبر آمد که لشکر امیر حسین رسید حضرت صاحب قرانی مراجعت نمود و همان شش صد مرد را مرتب داشته بربلندی باستاد و لشکر قروناس سی قوشون سواران گزیده میمنه و میسره آراسته در رسیدند و در مقابل صفها برکشیدند و از جانبین سورن انداختند * * نظم * خروشی برآمد ز هر دو طرف * که لعلی شد از بیم در در صدف حضرت صاحب قران با سپاه ظفر پناه زمانها توقف نمودند تا آن بهادران بکاره که این راه از برای آن پیموده اند و زحمت کشیده در آیند و دست بکشایند کسی سر بر نیارود و پای پیش نه نهاد آنحضرت ایشان را بگذاشت و با دلوران خویش مراجعت نمود و شبگیر کرده از آب کوهک بگذشت و سحرگاه بقیفنار شفقشار نزول فرمود چون پیش ازین نوکری پنجشنبه نام بسالی سرای پیش امیر حسین فرستاده بود که سخن مصالحت برساند دران مروضع

بانتظار معارفت او توقف نمود چون پنجشنبه بامیرحسین رسید و خبری که پیوسته گوش امید او برراه انتظار آن بود برسانید آن معنی را غنیمت شمرد و بر التزام موافقت و ترک مخالفت موکند یاد کرده عهد بست و توران شاه را با پنجشنبه بفرستاد تا عهد ازین جانب نیز مستحکم شود حضرت صاحب قران عباس بهادر را با توران شاه روان کرد و امیرحسین با عباس بهادر تجدید عهد کرده پیمان را بایمان موکد گردانید و امیر موسی و اولجایتورا با ده هزار مرد بفرستاد و با ایشان مبالغه کرد که خاطر فلان کس یعنی حضرت صاحب قران بدست آورده با او صلح کنید و سعی نموده البته نوعی سازید که میان ما ملاقات شود و چون ایشان از قهله و کفش گذشته در پایان سمرقند بقریه کمش گشت که مزار متبرک علی انا قدس سره آنجاست فرود آمدند حضرت صاحب قران بعلی آباد سغد نزول فرموده برون ایشان بدخواست مصالحت کس فرستادند و آنکس از آب کوهك عبور کرده پیش حضرت صاحبقران آمد و بشرف بساط بوس استسعاد یافته حکایت درخواست امرادرباب مصالحت بعرض رسانید و قرار بران شد که آنحضرت با صد کس و امیر موسی و امیر اولجایتو با صد کس بهم رسند و ملتمس ایشان مبدول افتاده صلح کنند و چون این سخن بامراء رسید فی الحال سوار شده با صد مرد متوجه گشتند و حضرت صاحب قران با دریست مرد توجه نموده و چون بیكد یگر نزدیک شدند ملازمان آنحضرت عرضه داشتند

که امراء صاحب وجود امیرحسین اینها اند که بیای خود بدام آمده اند
 اگر اینها را بدست آوریم دیگر او را قوت مقاومت با ما نماند و بکلی
 ویران و مستاصل شود گردش چرخ نقشی موافق نموده فرصت
 غنیمت می باید شمرده همت عالی آن حضرت آن سخن را تمکین
 نکرد و فرمود که عهد شکستن از مردی نیست * * بیت *

* از عهده عهد اگر برون آید مرد *

* از هرچه گمان بری فزون آید مرد *

و چون امیر موسی و امیر اولجایتو بحضرت صاحب قران رسیدند زبان
 انصاف بعدر خواهی برکشادند و از جانبین عهد مودت و دوستی
 تازه کرده وحشت و کدورت بکلی از میان برخاست و حضرت
 صاحب قران تسلی خاطر ایشانرا بوناق امیر موسی فرود آمد
 و بقاعده سابق بساط انبساط و یگانگی مبسوط گشت و بعد ازان
 لشکر خود را اجازت داده باز گردانیدند و خود نیز بخانهای خویش
 معاودت نمودند و آنحضرت بجانب کش توجه نموده بسعادت
 و اقبال دران خطه جنت مثال نزول فرمود اصول و اهالی آنجا
 باحراز دولت پای بوس مبادرت نموده بانواع عنایت و فوازش
 سرافراز گشتند * * نظم *

باقبال به نشست صاحبقران * ز فرش همه مملکت شادمان

ذکر لشکر کشیدن امیرحسین بجانب بدخشان

دران وقت شاهان بدخشان با خان و امیر حسین یانگی بودند

امیر حسین لشکر کشیده بسر ایشان رفت و شاهان نیز سپاه خود جمع آورده پیش آمدند و لشکر طرفین در مقابل یکدیگر به نشستند و چون ملک حسین والی هرات از مخالفت شاهان بدخشان و توجه امیر حسین بجانب ایشان آگاه شد لشکری گران بطرف بلخ روان کرد تا ایل والوس آنجا را غارت کنند حضرت صاحب قران را بران حال اطلاع افتاد از کش با سپاه ظفر پناه روی توجه بدفع ایشان نهاد لشکر ملک را چون از توجه آنحضرت خبر شد شبرغان و بلخ را تاخلم ناخت کرده بتعجیل باز گشتند حضرت صاحب قران از معبر نرمد عبور فرمود و چون خراسانیان باز گشته بودند عزم دیدن خان و امیر حسین کرد و چون امیر حسین را از توجه آنحضرت آگاهی دادند با شاهان بدخشان صلح کرده روان باز گردید و در قندز اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را کنار گرفته غبار وحشتی که در میان بود بکلی مرتفع شد و چند روز متصل طویها کرده بعیش و عشرت مشغول شدند و از آنجا نهضت فرموده به بیلاق اشکمش رفتند و حضرت صاحب قران بماخان کس فرستاد تا امیرزاده جهانگیر با اغرق بخطه دلکش کش توجه فرماید *

* نظم *

* روان گشت فرمان صاحب قران *

* که اغرق بسوی کش آید روان *

گفتار در لشکر کشیدن امیر حسین و حضرت

صاحب قران بکابلستان

چون دران وقت پولاد و آقبوغا بیسود پشت استظهار بحصار کابل باز گذاشته پای از جاده انقیاد بیرون نهاده بودند و سر از ربنه اذعان کشیده دم از مخالفت میزد امیر حسین و حضرت صاحب قران لشکر گران مرتب داشته بعزم توجه آن جانب سوار شدند و چون از عقبه هند و کش گذشته بکابل رسیدند پولاد و آقبوغا مقابله و معارضه را آماده گشته بحصار تحصن جستند و لشکر اینجانب حصار را مرکز وار در میان گرفته جنگ در پیوستند * * نظم *
 چو باران نیسان بهنگام جنگ * ببارید ازان باره سنگ و خدنگ توگفتی شد آن باره ابرِ مطیر * نگرکش همه سنگ و بارانش تیر حضرت صاحب قران روی همت عالی بقهر دشمنان آورده ایشانرا عاجز و مضطر گردانید و بهادران نصرت پناهِش داد مردی و مردانگی داده خطای بهادر و شیخ علی بهادر بایسی دلوران دران جنگ زخم دار شدند و چون آن حضرت بنفس مبارک متصدی کارزار شده بود مخالفان را بصورت کارزار گشت و لشکر ظفر قرین حصار را بحرب و ضرب بکشادند و پولاد و آقبوغا را دستگیر کرده به بستند * * نظم *
 سپه را چو صاحب قران پشت بود • نگیں سعادت در انگشت بود خدا داد شان از عنایت ظفر * بر اعدای بیسود کوه نظر و بعد از فتح حصار و قهر مخالفان و ضبط دیار مظفر و کامکار

بازگشتند و درین اثنا امیر حسین با حضرت صاحب قرانی بر سبیل مشورت سخن راند که داعیه دارم که بلخ را نشستن جای سازم و قلعه هندوان را که در وقت معموری پاسبان بامش با هندوی فلک همراز بودی و از توشیح آب خندق عمیقش گاو زمین در شناوری با ماهی هم باز *

* گردون چو خاک و خاک چو گردون همی نمود *

* از پستی و بلندی آن خندق و حصار *

بحال عمارت باز آورم حضرت صاحب قران بحکم المستشار موتمن او را از امضای آن رای منع فرمود و قصه عمش امیر عبدالله یاد داد که بعد از واقعه امیر قزغی حزم توطن سمرقند جزم کرد و امراد و دولتخواهانش عرضه داشتند که ولایت خود را گذاشتن و در میان بیگانگان وطن ساختن از طریق حزم دور است چه اگر کاره افتد مردم بیگانه بکار نیایند و مدد گاری ننمایند و او نصیحت نیک خواهان را نشنید و عاقبت بسخن ایشان برسید و دید آنچه دید * بیت *

* هرکس که نصیحت ز عزیزان نکند گوش *

* بسیار بخاید سر انگشت ندامت *

و این اندیشه که تو بخاطر آورده بعینه همان حکم دارد و عاقل بعد از چنان تجربه چنین فکرها در خیال نیارد *

* مصرع

* مکن مکن که پشیمان شوی و سود ندارد *

امیر حسین این سخنان را مسلم داشت و معترف شد که منشاء

نصیحت محض شفقت و نیک خواهی است اما توفیق قبولش
رفیق نگشت و فحواى *

* بیت *

بسا شمع روشن که دودے نداشت * نمودم بدار او سودي نداشت
وصف الحال آمد و بعزم آن کار ناکردني که از جمله اسباب نکبت و ادبار
او بود روي توجه ببلخ نهاد و با وجود آنکه مقرر چنان بود که از مراجعت
کابل حضرت صاحب قران بمستقر دولت خویش فرماید از آنحضرت
التماس موافقت کرد و همراه ببلخ برد و همین که آنجا رسید عمارت
حصار هندوان و حفر خندق آن پیش گرفت و بساق انداخته تمامت
رعایا و لشکري بجدے هرچه تمام تر مشغول گشتند و اهالی و متوطنان
شهر بلخ را مجموع بقلعه در آورد و شهر خراب بماند و این قضیه در شهر
سنه (تسع وستين و سبعماية) موافق بیچین ٹیل بود درین اثنا خبر آمد
که لشکر جته باز متوجه این طرف شده مي آیند امیر حسین میدانست
که ظلمت امثال این واقعه بانوار آثار شہامت و صرامت حضرت صاحب
قراني انکشاف یابد توجه او را بصوب ماوراء النهر ضرور دانسته گفت *

* نظم *

کي بجائي رسد چنین کاری * بی زد و گیر چون تو سرداري

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب

قران بمحاربه سپاه جته

چون توجه سپاه جته متحقق شد حضرت صاحب قران متوجه

ماوراء النهر گشت و با امیر موسی از جیحون عبور نموده روی جلادت بدفع دشمنان آوردند و لشکر جته بتاشکنت رسیده بودند و چون زمستان در رسید همانجا توقف نمودند و حضرت صاحبقران با امیر موهی از سمرقند گذشته در مقرقرا قشلاق کردند و امیر حسین نیز با باقی لشکر از عقب آمده در جلکای کش به نشتند و از اتفاقات حسنه میان امراء جته اختلاف افتاد قمرالدین که او بماتش دروغات است و کبک ثمور و شیراول با بعضی لشکر بقصد حاجی بیگ ارکنوت متفق گشتند و حاجی بیگ بران اطلاع یافته با هنگ جنگ ایشان برنشست و ایشان نیز سوار شدند و چون نزدیک بیکدیگر رسیدند با هم هم سخن شده باز گردیدند و قمرالدین و کبک ثمور حيله کردند و با اتباع خود باز گشته بگریختند و حاجی بیگ بسر شیراول رفت و او را بقتل آورد و ازین جهت لشکر جته بهم برآمده متفرق شده باز گشتند و آن مهم خطیر از میامین دولت حضرت صاحب قران بی کلفت زحمتی کفایت شد *

چو در لشکر دشمن افتد خلاف * تو بگذار شمشیر خود در غلاف
 بعد از آن حضرت صاحب قران و امیر موسی پیش خان و امیر حسین کس فرستادند که چون لشکر جته پریشان و پراکنده باز گشتند مصلحت آنست که از عقب ایشان بشتابیم و چون دران زمستان شاهان بدخشان تاخت آورده بودند و قندز را غارت کرده باز گشتند امیر حسین عزیزت صوب بدخشان و سرانجام معامله آن طرف کردن اولی دانست

* نظم *

چو داریم در کشور خود عدو * بدیگر دیار از چه آریم رو

گفتار در نهضت امیر حسین و حضرت

صاحبقران بجانب بدخشان

چون بنیروی دولت از اندیشه سپاه چته فراغت حاصل شد
امیر حسین و حضرت صاحبقران لشکر از نو مرتب داشته مترجه
بدخشان شدند و چون از چیکون عبور نموده و قول و منغلای آراسته از
طایخان و کلاوکان بگذشتند و کشم که از توابع بدخشان است مضرِبِ خیام
نزول گشت حضرت صاحبقران چنانچه مقتضای تقدم ذاتی
آنحضرت بود از پیش بایلغار روان شد امیر حسین پسر خود جهان ملک
را همراه آنحضرت بفرستاد و خود باخان درکشم توقف نمود و از انجانب
بدخشانیمان عقبه گرگس را گرفته پیاده شدند و باستانند بتصور آنکه
بعقاب تیر مرغ را نگذارند که از انجا گذار یابد و بمجرد آنکه سیاهی
سپاه حضرت صاحبقران بدیدند وهم برایشان غالب شده رو بگریز
نهادند * نظم *

غبارِ موکبِ منصورش از دور * شکست آرد بخصم ار هست فغفور
و باز در عقبه جرم جلاذتی نموده باستانند و چون رایتِ ظفر پیکر
بنزدیک رسید آنجا هم توقف نیارستند کرد فرار اختیار کردند و از آب
جرم گذشته پول را خراب ساختند و گذارهای آب را گرفته باستانند
حضرت صاحبقران از دگر جای محلّ گذار چست و فوجی از مردم

خود را به پنهانی بگذرانید و چون ایشانرا از گذشتن لشکر خبر شد پای
 قرارشان از جای برفت و بطرف بالای بدخشان گریختند و در دره
 از ننج که جای بغایت تنگ است و در آب عظیم آنجا بهم می پیوندند
 چپرها بستند و مجموع شاهان دران محل باستانند و چون عساکر گردون
 مآثر روی شجاعت بانجا نهادند ایشان پشت داده ازان محل نیز
 بگریختند و بطرف قنرالنگ رفته از سراب جیحون بگذشتند و
 گذارهای آب را گرفته باستانند منغلای لشکر ظفر قرین از عقب ایشان
 بشتافتند و چنگ جلادت بجنگ یازیده آن سراسیمگان را از آنجا
 هم برانند و شاه شیخ علی بدخشانی را دستگیر کردند و گلهای
 اسپ و گوسفند ایشان را گرفته مفصل آنرا بعرض نواب حضرت صاحب
 قرانی رسانیدند و جماعتی از بدخشانیان گریخته بودند و در دره جمع
 شده آنحضرت جهان ملک را با انبوهی از لشکر بفرستاد و ایشانرا
 غارت کرده اولجه بهیار گرفتند و چون باز گشتند بدخشانیان در تنگنایی
 سر راه ایشان گرفته جنگ در پیوستند و نیران قتال اشتعال یافت
 جهان ملک بگریخت و مخالفان چیره گشته هر چه ایشان غارت کرده
 بودند باز گرفتند و بعضی را بقتل آوردند و شش صد و سی سوار را فرود
 آورده اسپ و جبه از همه بستند و چون ایلچی بشتاب تاخته صورت
 این حال بعرض صاحب قران رسانید نایره حمیت خسروانه برانروخت
 و بی توقف بنفس مبارک سوار شد و ببالای کوه برآمد و از هول
 خبر آن واقعه هایله بیشتر لشکر منهزم گشته از موافقت کردن دران امر

خطیر تخلف نمودند صاحبقران مرید کامگار با سیزده کس سر راهی
 تنک که مهر ایشان بود بگرفت و دست شجاعت از آستین تایید
 آسمانی برآورده دست برده نمود که فلک دوار حیران و مریخ خنجر
 گذار را انگشت تعجب در دندان بماند * * نظم *

گران جنگ رستم بدیدی بخواب * شدی از نهیب ویش زهره آب
 خدا هرکرا سرفوازی دهد * مپندار کانرا ببازی دهد
 و بعد از کوشش بسیار بزخم تیغ ظفر نگار لشکر یانرا از آسیب استیلا
 مخالفان چیره گشته باز رهانید و از زبان مبارک آنحضرت که ترجمان
 ملهم دولت بود منقول است که این همه جنگ که من کرده ام و کارها
 که مرا پیش آمده است بسختی آن جنگ ندیده ام و ازان جانب
 دیگر باره پنجاه پیاده سپرها بر سر کشیده رو بآنحضرت نهادند و
 به نزدیک آمده تیر باران که بر جان مخالفان می بایست سوی صاحب
 قران روان کردند و دو یست مرد دیگر بامداد ایشان از عقب می آمدند
 قوت طالع صاحب قران ایلچی بوغا را نیرو بخشید و پیاده در میان
 ایشان دوید و چند تاجیک را سیلی برگردن زد و بنکته دانی و چرب
 زبانی بایشان گفت آن شخص را که می بینید فلان کس است یعنی
 صاحب قرانی و اسیران شمارا خلاص کرده باز می دهد این جنگ
 بیهوده چرا می کنید اگر کشته شوید یا اسیر گردید گناه در گردن شما
 خواهد بود نادانید پیادگان چون نام همایون آنحضرت بشنیدند دست

جسارت از جنگ باز داشتند و سر مسکنت فرود آورده لبِ ادب را باقامتِ رسم زمین بوس بیاراستند و کس از ایشان بهای بیچارگی پیش آمده بتضرع و زاری از حضرت صاحبقرانی امان جان طلبیدند اشارت علیّه نفاذ یافت که آنچه از اسب و جبه لشکریان گرفته اید همه را جمع کرده علی الصباح بیدارید و بسپارید تا اسیران شما را بشما بخشیم ایشان اطاعت فرمان را انگشت قبول بردیده تسلیم نهادند * * * نظم * که ما بندگانیم و فرمان تراست * سخن بر سر و حکم بر جان تراست وظیفه دعا و ثنا بجای آورده باز گشتند و صاحب قران گردون اقتدار مظفر و کامگار *

* نظم *
فتح و ظفر ملازم و اقبال و بخت یار * در سایه محافظت لطف کردگار بمعسکر همایون نزول فرمودند بد خشانیان تمام آنچه از سپاه اینجانب ستده بودند جمع کردند و بسی پیش کش از تقوٰزهای اسب مرتب ساختند و روز دیگر همه را بر داشته *

* جگوز نهیب خونین و لب از امید خندان *

متوجه آستان نصرت آشیان حضرت صاحب قران شدند و بعد از آنکه مراسم بندگی اقامت کرده غنایم را باز وسافیدند و پیشکشها بکشیدند مرحمت خسروانه بخلاص اسیران ایشان فرمان داد و آنچه لشکر غلبه که بغیر از کشته و خسته شش صد وسی سوار از ایشان اسیر گشته بباد گم ناموسی داده بودند آن موید کامگار بسیزده کس از مخالفان ظفر یافته چیره شده بضرب شمشیر باز ستد و پیشکشها بغرامت بر سر * * * نظم *

چگونگی ازان خسرو و کار او * که بیش از شمار است آثار او
 سعادت که اقبال را رهبر است * عنانش بدست عنایت درست
 بلشکر نه بست است فتح و ظفر * که هست آن عطیه زجائی دگر
 و بعد ازان بسعادت و فیروزی از انجا مراجعت نمود و چون در ظل
 حفظ و حمایت رحیم رحمان در شهر بدخشان نزول فرمود تیر کچی جلیرو
 بعضی مردم که گریخته بودند و آنجا رسیده در معرض خطاب و عقاب
 افتادند امراء خواستند که یرغوی ایشان موقوف مانده بعد از معاودت
 پرسیده شود غیرت خسروانه تحمل نفرمود و با حصار ایشان فرمان داد
 بعد از پرسش گناه همه را پس و پیش چوبِ یاساق زدند * مصراع *
 * و آن گنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست *

در اثنای توقف حضرت صاحبقرانی در بدخشان امیر حسین پیش
 او کس فرستاد که شیخ محمد سلدوز و کیخسرو آمده و اتباع و اشیاع خود
 را جمع آورده اند و رایت مخالفت بر افراشته و فرودنشان آتش
 این فتنه *
 * نظم *

کار شمشیر آبدار تو است * شیوه بخت کامگار تو است
 امیدوار که درین کار توقف روا نداری و بتعمیل بیائی و خود با خان
 بسالی سراے باز گشت *

گفتار در مراجعت صاحب قران از بدخشان

چون خبر جسارت و مخالفت شیخ محمد بیدان سلدوز و کیخسرو بحضرت
 صاحب قران رسید بعزم مراجعت از بدخشان سوار شد و بسعادت

و اقبال روان گشت و چون همه میدانستند که مرکز مدار دولت و ظفر
رایت فتح آیت حضرت صاحب قرانی است * * مصرع *

* بهر جانب که باشد نصرت آنجا است *

شیخ محمد بیان سلدوز و کیخسرو نیز دست امید بدامن دولتش دراز
کرده مکتوبی بآنحضرت نوشته بودند و اندیشه خود را عرضه داشته
درخواست مدد و معاونت کرده و آن مکتوب در راه بدست امیرحسین
افتاده بود و حضرت صاحبقرانرا ازان معنی آگاهی دادند و چون بارهنگ
رسید و درکنار آب با امیرحسین ملاقات فرمود امیرحسین اظهار
بشاشت و شادمانی کرد و از وظایف تعظیم و تکریم هیچ دقیقه فرو
نگذاشت اما حضرت صاحب قرانرا در خاطر آنچنان بود که چون بنام
مصادقت و مصافحات بعهد و پیمان موکد شده امیرحسین آن مکتوب
را در میان آرد و مافی الضمیر خود را پنهان ندارد که از نشانه صفای
خاطر باز نمودن راز است * * شعر *

* الخل کالماء یبدي مافی ضمیره *

* مع الصفاء و یخفيها مع الکرد *

* بیت *

دوست چون آب است اگر صافی بود اسرار خویش

می نماید روشن و چون تیره شد پنهان کند

امیر حسین اصلاً اظهار آن نکرد و هیچ ازان بزبان نیارود و حضرت
صاحبقران را ازین معنی حرازه در خاطر مبارک پدید آمد و چون

بمنزل فرخنده باز گشت سه کس درآمدند بانفاق عرضه داشتند که امیر حسین غدري بخاطر آورده قصد گرفتن شما دارد. و هرچند این سخن موجب زيادني حازه شد اما از آنجا که کمال نمک و قوت نفس آن مرید صاحب دولت بود هیچ گوفه تغییر بخود راه نداد. و این حکایت را وقعي نهاد و از عقب آن شخصي بیامد و مکتوبي رسانید که عادل سلطان که در آن وقت خان او بود بحضرت صاحبقران نوشته بود مضمونش آنکه امیر حسین بامیر موسی گفته است که فرصت نگاهداشته هنگام مجال ترا بگیرد با وجود امارات و علامات سست عهدي و غدرا نديشي امیر حسین که از چندین وجه بظهور رسید همچنان حضرت صاحبقران از قوت تايید آسماني اضطراب بحال خود راه نداد و آن مکتوب را پنهان داشته خاطر مبارک را نسلی فرمود که اگر امیر حسین را غدري بخاطر بودي هم در مجلس اول بنفس خود اقدام نمودي امثال امیر موسی را کجا قدرت آن باشد که مرا تواند گرفت *

* ربه چگونه شیر غریب را کند شکار *

* زنه ازین حدیث دل خود دژم مدار *

و بعد ازین اندیشه بعزم ملاقات امیر حسین سوار شد تا حقیقت آن سخن را بمشافه ازو باز داند و بیحجاب از کیفیت آن استفسار نموده دغدغه مرتفع گرداند و چون بامیر حسین رسید او هم سوار بود و بکنار آب چیحون استاده و مقارن وصول آنحضرت ازان

طرف آب کشتی رسید و شخصی بتعجیل بیرون آمده آهسته
 بامیر حسین گفت که یاغی نزدیک رسیده لشکر آماده می باید
 داشت امیر حسین چون آن سخن بشنید غیر از روان کردن
 حضرت صاحب قران چاره ندید صورت واقعه با آنحضرت در میان
 نهاد و گفت تدبیر این قصه همانست که بے توقف با سپاه خود
 از آب بگذری و لشکر منغلامی را مرتب داشته بدفع دشمنان قیام
 نمائی که زنده حشم و دیگر سرداران که از پیش رفته اند از عهده
 آن کار چنانچه باید تفصی نمی توانند نمود * * نظم *

* نه هرکسی که کله کج نهاد و تند نشست *

* کلاه داری و آیین سروری داند *

حضرت صاحب قران بالشکر خود از آب بگذشت و آنچه دلخواه
 او بود بحصول پیوست و چون بزنده حشم و سپاه منغلامی رسید
 لشکر آراسته و صفها مرتب داشته روی همت بدفع و قهر دشمنان
 نهاد ایشان چون از توجه آنحضرت واقف شدند روان روی گردانیده
 پشت بهزیمت دادند * * نظم *

گور چندان زند ترانه دلیر * که بنالد بقهر پنجه شیر

کینخسرو گریخته براه تیرتکین بطرف الای رفت و زنده حشم در
 عقب او تکامشی نموده روان شد و شیخ محمد بیان سلدوز براه
 زری بجانب خجند گریخت و حضرت صاحب قران تکامشی
 فرموده او را تا خجند براند و از سیحون گذشته بطرف تاشکذت

و اترار شتافت و رایت فتح آیت آنحضرت از انجا بسعادت معارذت
 نموده مظفر و منصور درکش نزول فرمود و بعون تایید الهی در
 مستقر دولت روز افزون قرار گرفت * * نظم *

* امید تازه و دولت قوی و بخت جوان *

* مراد حاصل و دشمن زبیم در غم جان *

و امیر حسین چون از آثار دولت و یمین مساعدت حضرت صاحب
 قران از شر استیلائی دشمنان امان یافت از ارهنگ ببلخ آمد
 و حصار هندوان را مرکز رایت دولت خویش ساخته ساکن شد *

گفتار در سبب مخالفت حضرت صاحب قران

با امیر حسین نوبت ثانی

طوطی نطق وحی پرداز همراز فو حی الی عبده ما
 او حی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات از مصران هو
 الاو حی یو حی شکر این گفتار هدایت آثار در کام جان است
 بلند رتبت نهاده اذا اراد الله شیاً هیاء اسبابه یعنی چون
 ارادت باری تعالی و تقدس ببدون چیزی و پیدا شدن حالی
 تعلق گیرد اسباب و قوع آن آماده و مهیا گرداند و مقدمات
 حصولش مرتب و پرداخته سازد * * نظم *

هر آن کار کانرا در آید زمان * مهیا شود جمله اسباب آن

براه اربود نوعی از بستگی * کشایش پذیرد بشایستگی

و چون در دار السلطنة و جعلناکم خلائف فی الارض منشی

حَقِّ الْقَلَمِ بِنَا هُوَ كَابِنٌ بِهِ پَرَوَانِجَهٗ نَصِيبٌ بِرَحْمَتِنَا مِنْ
 تَشَاءُ مَنْشُورٍ خَلَاصَتِ رُوی زَمِینِ بِاسْمِ هَمَا یُونِ رَسْمِ صَاحِبِ قِرَانِ
 سَعَادَتِ قَرِینِ نُوْشْتَهٗ بُوْدُ وَبِهٖ نِشَانِ مَا یَفْتَحُ اللّٰهُ لِلنَّاسِ مِنْ
 رَحْمَةٍ فَلَا مَمْسُکَ لَهَا رَسِیدَهٗ وَبِقَانُونِ قَوَیْمِ ذَرِیَّةٖ بَعْضَهَا
 مِنْ بَعْضٍ وَ اللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیْمٌ مَقْرُورٌ شَدَهٗ کَهٗ اَز مِیَامِنِ سُلْطَنَتِ
 وَ جِهَانِیَابَانِیِ خَانَوَادَهٗ بَزْرگُوَارِشِ جِهَانِ وَ جِهَانِیَابَانِ دَر سَا یَهٗ عَدَلِ
 وَ اِحْسَانِ وَ ضَمَانِ اَمِنِ وَ اَمَانِ نَا دَامِنِ اٰخِرِ الزَّمَانِ اَسْرَدَهٗ
 وَ شَادَمَانِ رُوْزگَارِ گُذَرَانْدَنِ اَسْبَابِ یَادِ شَاهِیِ وَ اِسْتِقْلَالِ اَنْحَضْرَتِ
 اَز مَمْکِنِ غِیْبِ بِنُوعِیِ رُوی مِیِ نَمُودَ کَهٗ دِیدَهٗ بِصِیْرَتِ عَقْلِ دِرَانِ
 حَیْرَانِ وَ اَنْدِیْشَهٗ عَقْلَیِ عَالَمِ دَر فِهْمِ حَکْمَتِ اُنْ سَرگُردَانِ مِیِ مَانْدَهٗ
 * نَظْمِ *

بِنُوعِیِ شَدِیِ کَارِ اَوْ سَاخْتَهٗ * مَرادِشِ زَهْرِ گُونَهٗ پَرُوَاخْتَهٗ
 کَز اَنْدِیْشَهٗ اَشِ عَقْلِ حَیْرَانِ شَدِیِ * چَهٗ هَر چِیْزِ کُو خِوَا سْتِیِ اُنْ شَدِیِ
 وَ چَوْنِ بِر حَسَبِ فَر مودَهٗ السُّلْطَانِ ظَلَّ اللّٰهُ فِی الْاَرْضِ مَنَزَلَتِ
 عَظِیْمِ الشَّانِ سُلْطَنَتِ سَا یَهٗ مَرْتَبَهٗ اِلَهِیِ اَسْتِ وَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ
 وَ حُدُدَهٗ اِلَّا شَرِیْکَ لَهٗ اِقْتِضَا یِ سِرِّ اِیْنِ مَعْنِیِ چِنَانَسْتِ کَهٗ
 شَعْلِ خَطِیْرِ سُلْطَنَتِ اَمْلَا شَرکَتِ بِر نَقَابَدِ وَ مَنقَبَتِ جَلِیْلِ
 جِهَانْدَارِیِ بَانِیَازِیِ تَمِشِّیِ نِیَابَدِ *
 بَیْتِ *
 بَزْمِ دُو جَمِشِیدَهٗ مَقَامِیِ کَهٗ دِیدَ * جَا یِ دُو شَمِشِیْرِ نِیَا مِیِ کَهٗ دِیدَ
 تَنگِ بُوْدُ مَمْلَکَتِیِ بِر دُو شَا هٗ * کَسِ نَشْنِیْدَهٗ فَلَکِیِ بَا دُو مَاءِ

بنابرین سنة الله جاری شده که چون فیاض موهبت انا مکننا
 له فی الارض ازادت نوماید که رایت دولت صاحب شرکتی
 بیاج شاهی بر اغرازد و میدان ربع مسکون جولانگاه یکران فرمان
 بسازد نخست هر سرکه درو مجال سودای سروری باشد به تیغ
 فنا بردارند و هر کس را که اندیشه سرکشی و برتری بمخاطره
 بیابد زنده نگذارند *
 * بیت *

سر نکشد شاخ نواز سرو بن * تا نرنی گردن شاخ کهن

تا نشود رهگذر چشمه پاک * آب نزید ز دل چشمه خاک

و در هنگام طلوع تابشیر صبح سلطنت و مبدأ ظهور اهبت
 و جلالت حضرت صاحب قرانی قومی ترکی دران اطراف
 و اکناف که داعیه حکومت و سروری داشت امیر حسین بود
 لاجرم اسباب زوال او هم از اخلاق و افعال او باندک مدنی
 دست فراهم داد اولاً حرص مال و امساک بغایت کمال بر مزاج
 او غالب بود و تند خوئی و درشت گوئی با غرور و پندار و نخوت
 و استکبار جمع کرد *
 * نظم *

راه مردمی نزد او خوار شد * دلش بنده گنج و دینار شد

و باین واسطه خاطر مردم بکلی از و متنفر گشت و روی دلها از
 راه مودت و موالات او برگشت *
 * بیت *

کمر بسته آرزو جو بای کین * بگیتی ز کس نشنود آفرین

و تا رکن شوکتش بموافقت حضرت صاحب قران قومی بود مردم

را سازگاری با او ضروری بود چه هر که اظهار مخالفت او کرده پای جلالت پیش نهاد سراز دست انتقام آنحضرت جز از راه گریز بیرون نتوانست برد و در هر کار که او را پیش آمد و هر حال که رونمود آنحضرت با او طریق موافقت و معاونت حسب الامکان بپای مردی و مردانگی می سپرد تا غایتی که چون عادل سلطان خان از امیر حسین متوهم شده می گریخت و او را گذار بر حوالی کش بود حضرت صاحب قران از عقب او شتافته و جنگ کرده او را بگرفت و پیش امیر حسین فرستاد و میان ایشان نسبت صداقت و دوستی بعلاقه قرابت و خویشی موکد شده بود اما باطن امیر حسین از غایله مکر و غدر اندیشی خالی نبود و با وجود آنکه از مخالفتی که پیش ازین میان او و حضرت صاحب قرانی واقع شده بود بسی پشیمانی کشید و بچندین وسیله باز بمصالحت رسانید و عهد و پیمان بغلاظ آیمان موکد گردانید درین هنگام دگر باره از تلون مزاج خویش و افساد پولاد بوغا که خویش او بود و امیر خلیل عهد و سوگند را یکسو نهاده مکر و حيله آغاز کرد و کس فرستاد که از ایل والوس آنحضرت هر کرا اسمی باشد از کش و آن نواحی کوچانیده ببلخ نقل کنند و بعلمت آنکه امیر موید در سر شراب پسر چارچی را زده هلاک گردانید و بگریخت کسی را فرستاد تا حرم او شیرین بیگ آغارا که خواهر حضرت صاحب قرانی بود ببلخ برد و امیرزاده جهانگیر

را که حضرت صاحب قرآنی پیش او گذاشته بود بفرستاد و آنحضرت پیغام داد که امیر موسی را با کوچ پیش ما بفرست حضرت صاحب قرآنی را خود از حکایاتِ قصه او که هم بمشافهه و هم بکتابت رسانیده بودند و نهان داشتنِ مکتوب کیخسرو و شیخ محمد بیان سلدوز که مصدق آن سخن بود حرازه بخاطرِ مبارک راه یافته بود و چون این حرکات با امارات و علامات سابق جمع گشت رای عالی را روشن و محقق شد که امیر حسین خاطر گردانیده است و اندیشه قصد و غدر دارد و بیش ازین مساهله و مدارا کردن مصلحت ندانست *

* بیت *

نباید غنودن چنان بے خبر * که ناگاه سیلی در آید بسر
 بجائی نخسپد عقابِ دلیر * که آبی قوان هشت اورا بزیر

سنتِ سنیه مشاورت را رعایت نموده با امیر موسی و خواصِ محرمان و دولت خواهانِ خویش در میان نهاد که امیر حسین باز آغاز مکر و حيله کرده فکرهای عجب می اندیشد و ازو غافل بودن مقتضای حزم نیست حاضران چون این سخن بشنیدند امیر موسی و امراء و ارکانِ دولتِ آنحضرت مثل امیر داؤد و امیر ساربوغا و امیر جاکو و امیر موید و حسین بهادر و امیر سیف الدین و عباس بهادر و امیر آقبوغا و ایلیچی بهادر و شیخ علی بهادر و دولت شاه بخشی ایغور همه باتفاق زبان برکشادند که بر عهد امیر حسین اصلا اعتماد نیست و او در بندِ قصد و غدر است و مبادا که چون فرصت فوت شود تدارک

آن نتوان کرد و ندامت فایده ندهد البته در مخالفت با او یک
دل و یکجبهت می باید شد و بهمگی همت متوجه تدبیر کار او بودن
* نظم *

بپاسخ کشادند یکسر زبان * دعا و ثنا کرده زیب بیان
که چون غدر شد در دل کینه خواه * چه خار و خشکش بر آید براه
تو نیز آتش کینه را بر فروز * که فروخ بود آتش کینه سوز
بداندیش تو هست بیداد گر * به پلچد رعیت ز بیداد سر
قلم در کش آیین بیداد را * کفایت کن از خلق فریاد را
و امیر جاگو و دولت شاه بخشی دران معنی مبالغه از حد گذرانیدند
حضرت صاحب قران سخن ایشان مسموع داشت و امیر موسی
با آنحضرت عهد هوا داری و یکجبهتی تازه کرد و مجموع دل بر مخالفت
امیر حسین نهادند و بحکم اقتضای وقت علی برادر خضر بسور پرا
نیاساق رسانیدند و الخیرة فیما یقضى الله *

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قرانی
و ظفر یافتن بر امیر حسین بعون عنایت ربانی

چون از هر گونه دلایل و علامات محقق شد که امیر حسین
نقض عهد اندیشیده باز قصد غدر دارد و طبل شعبده در زیر گلیم
نفاق می زند تا فرصت یافته مراد خود بحیله بدست آرد حضرت
صاحبقران را بحکم رجوب دفع صایل که بشرع ثابت شده ضرورت

(۱) چنین است در یک نسخه و در اکثر نسخه (چو شد) بجای (شد در)

گشت که در ندبیر کار او سعی فرماید و پیش از آنکه اختیار نماند
 بآنچه تواند قیام نماید و چون همت بلند جنابش رخصت نمی‌داد
 که بنیاد کار بر حیله و نفاق که منشاء آن عجز و اضطراست
 نهد پشت توکل بعون عنایت ربانی قوی داشته روی همت بدفع
 امیر حسین نهاد و مردانه اظهار مخالفت کرده بجمع سپاه فرمان داد
 شیخ محمد بیان سلدوز که گریخته از آب سیحون گذشته بود و به اترار
 رفته هند و قرقره قباچاق را بطلب او فرستاد و چون سپاه نصرت پناه
 بر حسب فرمان قضا جریان بدرگاه سپهر اشتباه آمدند قول و منغلائی
 را ترتیب کرده امیر موسی را در قول بداشت و بنفس مبارک در
 خجسته نر زمانی و فرخنده ترطالعی از کش نهضت فرمود و با
 گروهی از بهادران از پیش روان شد *

- * ظفر قرین و فلک بنده و ملک داعی *
- * امید تازه و دولت قوی و بخت جوان *
- * فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار *
- * سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان *

و چون بخزار رسیدند امیر موسی چنانچه عادت او بود توهمی
 بی جایگاه بخود راه داده پیمان بشکست و گریخته بجانب سمرقند
 بازگشت حضرت صاحب قران سایه التفات بکار او نینداخت و سیور
 غممش اعلان را با امیر موید و حسین برلاس و جمعی از دلاوران
 برسم مغلائی از پیش روان ساخت و قول را بفرشکوه همایون آراسته

روان گشت و چون منغلی از قهلقه گذشته بترمد رسید منغلی لشکر امیر حسین که هند و شاه و خلیل سرکرده پیش آمده بودند سیاهی ایشان را دیده رو بگریز نهادند و از آب آمویه گذشته متوجه بلخ شدند و چون حضرت صاحب قرآن قرین تایید آسمانی بموضع بیا که در سه فرسخی ترمد واقع است نزول فرمود عالی جناب نقابت قباب مرئضی اعظم اکرم المستغنی بکمال جلالتہ عن الاوصاف و الالقاب سید برکت که از عظمای شرفاء مکه معظمه بود و دران عصر غره جبین سادات روی زمین و واسطه عقد زمرة گزین آل طه و یس ذات شریف او بود *

شمس ضحیها هلال لیلتها * در تقاصیرها زبرجدها بی قصد و عده و مواضعه دران منزل همایون بمحض اتفاق پیش آمده و طبل و علم که اظهر علامات سلطنت و پادشاهی است مهی و آماده هدیه حضرت صاحب قرآنی ساخت و بتلقین ملهم توفیق زبان سعادت کشاده سرود بشارت از پرده کرامت بنواخت * * * نظم * که حفظ الہی نگهبان تست * جهان از کران تا کران آن تست بزن گوی دولت که میدان تراست * خدای جهان را چنین است خواست و زبان مبارکش دران حال گویا ترجمان فقید الہی و واسطه تقریر عنایت نا متناهی بود که مضمون بشارتش نه تغییر پذیرفت و نه در حیز تاخیر افتاد *

* نعم *
چو صاحبقران خیمه زد در بیا * قضا گفت بادوات او بیا

بیامد روان دولت و زد رقم * که زان آستان بر ندارد قدم
چو دولت رخ شاه فرخنده دید * جوان شد که دولت بدولت رسید
نه از دولت آن شاه شد ارجمند * که شد پایه دولت ازوی بلند
چو دولت ازین خاندان شد تمام * نه دولت بود گررد زین مقام
زهی دولت دولت نیک بخت * که گشت از قضا و قف این تاج و تخت
حضرت صاحب قران ازان اتفاق غریب که در فاتحه دولت روز
افزونش رو نمود بر طبق اشارت الفاتحه ام الکتاب بحصول
غایات امانی و اقبال در هر باب واثق و مستظهر شد و دست
تولا و اعتصام در دامن اعلام دولت انما یریک الله لینهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار کرده
مقدم آن شعبه دوحه نبوت را بغایت اجلال و تعظیم تلقی نمود و از
صدق نیت و صفای طوبی آنحضرت میان ایشان انس و الفتی
پدید آمد که آن بزرگوار برکت آثار در تمام ایام حیات همچو دولتی
که مؤدب و مولش خود آورده بود مصاحبت و مجالست آنحضرت
باختیار اختیار فرمود و بهیچ حال ازان امر تخلف ننمود و بعد از
وفات هردو در یک قبه آسوده و روی بی ریای حضرت صاحب
قران همچنان بجانب اوست یعنی *

* فردا که هر کسی به شفیعی زند دست *

* ما نایم و دست و دامن اولاد مصطفی *

اللهم صل علی المصطفی و آله و اصحابه و احبابه

و بارک و سالم و حسن عقیده و کمال اخلاص که حضرت صاحبقران را نسبت با مطلق اهل بیت بوده شهر و اظهر از انست که بشرح محتاج باشد و شرح آن خود کجا توان داد و آثار آن خصلت گرمی که مزد رهانیدن خلائق از ظلمات ضلالت و رسانیدن بنور هدایت که رهیدن از شقاوت ابدی و رسیدن بسعدت سرمدی ازان توان یافت بنص قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی منحصر است دران الحاله هذہ بحمد الله در خانواده بزرگوارش باقیست و امید برحمت بی نهایت پروردگار جل و علا چنانست که چون آب دولت درین جوی که بحر احسان است ازان چشمه سار جاری شده بقای جریانش تا انقراض عالم بادوام دولت دین ایمن از نسخ و انصرام متصل و مستدام باشد ان شاء الله بحق محمد و آله علیه و علیهم السلام

* نظم *

چو از دولتی دین بود استوار * سزد گر بماند چو دین برقرار

الفصه حضرت صاحبقران از بیانهضت فرموده بطرف جفانا بالاه آب جفان رود روان شد و چون در جفانا بسعدت نزول کرد امیر جاکو را بجمع لشکر اطراف فرمان داد او بامثال امر مبادرت نموده متوجه شد سپاه آن نواحی را از سلدوز و غیرهم جمع آورده روانه اردوی همایون ساخت و خود عازم جانب ختلان گشت تا قضیه لشکر آنجا نیز سرانجام کند و چون رایت نصرت شعار بگذار او یاج رسید شیخ محمد بیان با هندوی قرقره رو بصوب فرمان نهاده

آنجا بموکب همایون پیوستند و بسعادت دست بوس مبارک سرافراز گشتند و چون از آب جیحون عبور فرموده موضع خلم مخیم نزول فرخنده گشت هزاره آنجا بمعسکر همایون پیوستند و امیر اولجایتو که امیر حسین او را در قندز گذاشته بود و شاه شیخ محمد والی بدخشان که حضرت صاحب قران کسی را بطلب او فرستاده بود با لشکر برسیدند و بعز فوازش آنحضرت استسعاد یافتند و چون همه را خاطر از امیر حسین رمیده بود و ازو ایمن نبودند از توجه حضرت صاحب قران بدفع او بغایت خرم و شادمان بودند و بشاشتها اظهار کرده ستایشها نمودند که *

* بیت *

- * ز خصمت همه مملکت گشته سیر *
- * بخصم انگنی پای ورنه دلیسر *
- * تو سرو نوی خصم بید کهن *
- * کجا سر کشد بید با سرو بن *
- * به دیبای این دولت تازه عهد *
- * عروس جهان را بیارای مهد *

و امیر کیخسرو که ولایت خود ختلا نرا گذاشته و از بیم امیر حسین بطرف الای گریخته بود چون از عزم صاحب قران آگاه گشت فرحان و شادمان بمعسکر ظفر پناه پیوست و امیر جاکو نیز بالشکر ختلان برسید *

* نظم *

- * بفرمان زهرکشورے مہترے *
- * بدرگہ رسیدند بالشکرے *
- * دران دشت جائی نشستن نماند *
- * همان موضع اسپ بستن نماند *

و تمام أمراء و نوینان الوس چغتای کمر مطاوت و انقیاد
حضرت صاحبقران بر میان جان بسته بتقدیم مراسم هواداری
و خدمتگاری انفاق نمودند * * نظم *

- * کمر بسته گردن کشان بنده وار *
- * بدرگاه آن خسرو کامگار *

حضرت صاحبقران جمعی بہادران کردان را ہرسم منغلی
از پیش روان ساخت و از جانب امیر حسین نیز جماعتی
پیش آمدہ بودند شیخ علی بہادر کہ * * نظم *

- * بذوک سنان پیل برداشتی *
- * سپاہی بیک حملہ برگاشتی *

چون ایشانرا بدید تیغ کین بر کشید و چون شیر غریب حملہ کرد *
* نظم *

- * بہ پیوست رزمی گران کز سپہر *
- * گریزندہ شد ماہ و بگریخت مہر *
- * برآمدہ دہ و دار و گیر و گریز *
- * ز ہر سو سرافشان شد و ترک ریز *

و خطای بهادر که * * نظم *

* در آهنگ چون شیر غرنده بود *

* که در جنگ شمشیر برنده بود *

از طرف دیگر حمله آورد و سپاه مخالف را از جای برداشته برانند و شیخ علی بهادر جوپان سربدال را دستگیر کرده بیاورد و رایت نصرت شعار از انجا نهضت نموده آن لشکر انبوه گروه گروه از دامن کوه شادیان شادمان و ثنا خوان *

* نظم *

همه دل پراز مهر صاحب قران * کمر بر میان و تننا بر زبان روان شدند و بلب آب دره کز نزدیک قلعه اربز فرود آمدند و حضرت صاحب قران سیور غتمش اغلن را با سم خانی موسوم گردانید و لشکر مرتب ساخته بسعادت و فیروزی متوجه شهر بلخ شد و زنده حشم پسر محمد خواجه منغلای لشکر اپردی از شبرغان رسیده بمعسکر ظفر پناه پیوست و عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب شهر در آمدند و قلعه بلخ را که بهندوان مشهور است در میان گرفته کورگه زدند و سورن انداختند * * نظم *

چوشاه جهانگیر گردون نهیب * در آورد لشکر زبالا بشیب سپاهی چومور و ملخ بی شمار * رسیدند ناگه بشهر و حصار غریبی بر آمد ز توران گروه * که لرزان شد از هول شان دشت و کوه و از قلعه نیز سوار و پیاده بسیار بعزم رازم و پیکار بیرون آمدند

و از هردو جانب حمله کرده جنگ در پیوست * * نظم *
 سواران روان درهم آمیختند * پیاده بکین درهم آویختند
 زمین گشت خرد و جهان شد سیاه * بلرزید مهر و بترسید ماه
 نگارنده از خون سنانها زمین * کشایند مرگ از کمانها کمین
 برین گونه تا شب نیامد فراز * نچیده کسی دامن از جنگ باز
 و دران روز امیرزاده عمر شیخ با آنکه در سن شانزده سالگی
 بود مرکب جلادت در معرکه رانده آثار شجاعت و نجابت
 بظهور رسانید و از کشاد قضائیری بر پشت پایش آمد که از
 زیر قدم سر بردر کرد * چابک دستان صنعت جراحی سیخی
 گرم کرده آن جراحت را چنان داغ کردند که سیخ از دیگر طرف
 بیرون آمد و آن شاهزاده دلاور با وجود صغرسن هیچ اضطراب
 بخود راه نداد * * مصرع *

* وزان پرهز بی هنر چون بود *

روز دیگر که خسرو سپاه سیاره بعزم تسخیر قلعه فیروزه پاره گردون
 رایت صبح از جانب مشرق برافراخت و حشری که بر بالای
 آن حصار خود نمائی می کردند همه را بیکبارگی از عرصه ظهور
 گم ساخت * * نظم *

گرفته خسرو فیروزه اورنگ * حصار هندوان^(۱) ظلمت آهنگ
 از جانبین دگر باره بعزم کمر کینه تنگ به بستند * * نظم *

(۱) چنین در پنج نسخه و در یک نسخه (هندوان را) بزبادت را قبل ظلمت *

* لشکرِ نصرتِ قرین از درِ صاحبقران *

* عون الهی معین فتحِ مبین هم عنان *

برنشستند و غریب کوسِ نبود و غبارِ جولانِ اسپان میدانِ نوردِ گوش

و دیده کیوان و بهرام خیره و تیره گردانید * * نظم *

بفرید هر کوسِ جرمِ هزبر * دمِ نای رویین برآمد بابر

پراز اژدها کشت گردون زگرد * پر از شیر غرنده هامون ز مرد

از قلعه جمعی از خاصگان امیر حسین جلاد تی نموده بیرون

آمدند و از باد حمله دلاورانِ نیرانِ محاربه و قتال اشتعال یافت

* نظم *

* یکی راتن افتاده بی پا و دست *

* یکی را سرو مغز از گوز پست *

* عقیقی شد از خون بفرسنگ سنگ *

* فرور بخت از چنگ خورچنگ جنگ *

امیر حسین از مشاهده آن کارزارِ کارِ خود را زار دید و ند بیدر

واقعه بیرون از حیزِ قوت و اقتدار * * نظم *

* زدهشت در قلعه بر خود به بست *

* فروخته از دولت و مالک دست *

حضرت صاحب قران پیش او کس فرستاد که اگر بر جانِ خود

بخشایش می کنی طریق آنست که قدم بر جاده انقیاد نهاده

بیرون آئی امیر حسین را کار بحدِّ اضطرار رسیده بود اذعان نمود

پهر بزرگ را با خان که برگزیده بود بیرون فرستاد که سلوک
 جاده متابعت را کمر مطاوعت بسته ام التماس آنست که
 از سرخون من درگذری و متعاقب آن دیگری بفرستاد حضرت
 صاحب قران را بزبان عجز و مسکنت پیغام داد که چون دولت
 از من برگشته است و قرین روزگار تو گشته * * نظم *

* نصیب تو ملک است و فرمان روائی *

* مرا بهره از بخت بد بی نوائی *

بکای دل از مالک و مال و حشمت و اقبال برداشته ام
 و خاطر بر تحمل رنج و عنا و مشقت و بلا گماشته درخواست
 همین است که مرا راه دهی تا بیرون روم و بجانب کعبه معظمه
 توجه نمایم حضرت صاحب قران ملتمس او را میدول داشته
 بفرمود که هیچ آفریده متعرض او نشود تا بیرون آید و هر جا که
 خواهد برود امیر حسین دیگر باره پیغام فرستاد که فردا بیرون
 میروم و دل خواهم آنست که عهد کنید که کسی قصد جان من
 نکند حضرت صاحب قران بر حسب دلخواه او عهد کرد و قضیه
 بران قرار یافت که روز دیگر بیرون آید و بسلامت برود و چون
 امیر حسین را نقض عهد در نهاد بود و مقرر است که *
 * مصراع * * هر کس همه را چو خویشان می داند *

بران سخن اعتماد نمود و هم دران شب پیاده با دو نوکر از قلعه
 بیرون آمد * * نظم *

نه غزم در همت و نه رائی صواب * دل پز نهیب و سری پر شتاب
از غایت وهم و حیزت ندافست که کجا می رود و بشهر کهنه افتاد
و چون روشنائی صبح آغاز نمازی نهاد از بیم جان بمناری
که در میان مسجد آذینه بود بر آمد و پنهان شد و فحواى نظم
مولانا جلال الدین رومی قدس سره * * بیت *

* بسر مناره اشتر رود و فغان بر آرد *

* که نهان شدم من اینجا مکندم آشکارا *

وصف الحال آمد و چون متقاضی اجل که حجتش در محکمه
قضا بنشان لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون مسجل شده
در رسیده بود کوشش مفید نیامد و بحسب اتفاق شخصی را
اسپی گم شده بود و بهر طرف در طلب آن می شتافت و نمی
یافت در خاطرش افتاد که ببالاتی مناره بر آید و اطراف
و جوانب را احتیاط نماید باشد که گم شده خود را باز یابد
و چون بمناره بر آمد امیر حسین را دید و بشناخت امیر حسین
که در زمان رقاهیت و امن دیناری بخنجر گذاری و نانی
به پهلوانی نمی داد از خوف سربک مشمت مروارید براه آن
شخص نهاد و تقبل نمود که اگر ازان ورطه خلاص یابد رعایت
او حسب المقدور بجای آورد و بزارے درخواست کرد
و سوگند داد که حال او با کسی نگوید و پنهان دارد آن کس
او را بعهد و پیمان ایمن گردانید و روان از مناره فرود آمد و دوان

پیش حضرت صاحب قران شنافت و صورت واقعه و حکایت وزاری و درخواست امیرحسین بتفصیل بازراند و عذر خود تمهید کرد که چون بنده را قوتِ پنهان داشتنِ این معنی نبود بعرض رسانیدم و چون امراء و سپاه ازان حال آگاه گشتند سوار و پیاده بتعجیل رو بمسجد نهادند امیرحسین چون از بالای منار توجه مردم مشاهده کرد دست امید از جان شیرین شسته بپای دهشت از انجا فرود آمد و هم در مسجد از سر خوف بسوراخی پنهان شد و از بخت پشت بر کرده گوشه از جامه اش بیرون بماند - طلب گارانش در جست و جو شرایط احتیاط مرعی داشته پیدا کردند و دست بسته پیش حضرت صاحب قران آوردند دولت برسم ثنا زبان برکشاد که *

- * نظم *
- * کسه که گردن از امرت کشید گرد و نش *
- * بآستان تو اکنون کشان کشان آورد *

و اقبال بر سبیل دعا ندا در داده که *

- * نظم *
- * سری که از توبه پیچد بریده باد چو زلف *
- * دلی که از تو بگردد سیاه باد چو خال *

حضرت صاحب قران نخواست که بهیچ وجه از عهد تجاوز نماید با امراء گفت من از خون او گذشته ام و بساط انتقام او در نوشته و چون او را از مجلس همایون بیرون بردند امیرکیخسرو ختلانی زبان ظلم برکشاد که امیرحسین برادر من کیقباد را کشته است

بفرمایند که او را بمن سپارند تا بمقتضای شرع او را بقصاص رسانم حضرت صاحب قران کیسخرور را تسکین فرمود که ازین دعوی بگذر که خون برادر تو او را نخواهد گذاشت * * بیت *

تو بد کننده خود را بروزگار سپار * که روزگار تو چاکریست کینه گذار
 و در اثنای این حالات تذکرِ حقوق مصادقت و موافقتِ قدیم
 و یادِ ولایت و قرابت که بواسطه مہد علیا اولجای ترکان میان
 حضرت صاحب قران و امیرحسین واقع شده بود شعله حزن
 و اندوه در کانون اندرون آنحضرت بنوعی بر افروخت که بر حسب *
 * مصرع *

* هرگه که بسوزد جگرم دیده بگیرد *

آب نحس از دیدۀ مبارک آنحضرت چکیدن گرفت پیرکار دیده
 چاشنی روزگار چشیده امیر اولجایتو از مشاهده آن حال اندیشه
 کرد که چون حضرت صاحب قران درین مقام است امیرحسین
 ازین ورطه جان خواهد برد و مبادا که چون فرصت از دست
 برود روزی دستِ ندامت باید گزید * * بیت *

سنگ در دست و مار بر سرِ سنگ * نه زدانش بود فسوس و درنگ
 پنهان با امیر کیسخر و امیر مویده اشارت کرد و ایشان از مجلس
 بیرون آمدند و بے طلبِ رخصت از حضرت صاحب قرانی سوار
 شده بتاختند و کار امیر حسین بساختند و تن او را از جان و جان
 خود را از اندیشه بغی و طغیان او بپرداختند و چون آن قصاص

بحکم شرع متوجه او بود حمایت حضرت صاحب قرآنی مفید نیفتاد و زبانِ حالِ آنحضرت را درین قضیه این دو بیت پسند آمد *

نمیخواستم تا بران بے وفا * ز هولِ سپاهِ من آید جفا
ولی هرکه اودل دگرگون کند * سزدگر سپهرش جگرخون کند

و امیرحسین را در گنبد خواجه عکاشه دفن کردند و لشکرِ منصور روی تسلط و استیلاء بقلعه هندوان نهاده آنرا بتحت تصرف در آوردند و دو پسر امیر حسین خواند سعید و نوروز سلطان را بآتش کردار او سوخته آب حیات شان بر خاکِ هلاک ریختند و خاک وجودِ شان بباد فنا بر رفت و دو پسر دیگرش جهان ملک و خلیل سلطان بجانب هندوستان رفتند و هم در آنجا نیست شدند و خانی را که امیرحسین نصب کرده بود به تیغ هلاک خویش ریختند *

* مصراع *

* آتش چو در گرفت تر و خشک را بسوخت *

و خواتین و متعلقان امیرحسین را با تمامت خزاین و دفاین که بدستِ حرص و امساک جمع کرده بود و اندرخته پیش حضرت صاحب قرآن آوردند *

* نظم *

آنکه با مهر خازنش روید * هرچه ز اجناس بحروکان باشد
و آنکه با داغ طاعتش زاید * هرکه ز اینای انس و جان باشد

(۱) در بعض نسخه (خاوند) و در بعض (خاند) است بجای (خواند) *

حضرت صاحب قران از خواتین امیر حسین سرای ملک خانم دختر قران سلطان خان و الوس آغا دختر بیان سلدوز و اسلام آغا دختر خصم بسوری و طغی ترکان خاتون را رقم اختصاص کشید و سونج قتلخ آغا دختر نرمة شیرین خان که حرم بزرگ امیر حسین بود به بهرام جلایر داد و دلشاد آغا را بزنده حشم و عادل ملک دختر کیقباد ختلانی را بامیر جاکو و دیگر قمکانرا هر یک بکسی نام زد فرمود و دخترش را بایلچی بوغا برادر تابان بهادر داد و فرمان بهمان مطاع نفاذ یافت که اهالی شهر که با امیر حسین در قلعه بودند باز بشهر کهنه روند و در اینجا عمارت کرده توطن سازند و قلعه را بجاروب غارت پاک رفته ویران کردند و خانهای امیر حسین را چون نهال آمل و اقبالش از بیخ بکنند * * نظم *

نشان از در و برج و بار و نماند * مرآن درد راهیچ دارو نماند
سرای سبنجی برین سان بود * یکی خوار و دیگری تن آسان بود
یکی بر فراز و یکی بر نشیب * یکی با فزونی یکی با نهیب
بیا تاز دنیا می دون بگذریم * بدانش جهانی بدست آوریم
که شادی آن جاودانی بود * نه چون این غم آباد فانی بود

اللهم وفقنا لما تحب وترضي و جنبنا عما تكره
و تسخط و الحمد لله رب العالمين *

گفتار در جاوس حضرت صاحب قرانی بر تخت
سأطنت و جهانبانی

قال الله تبارك و تعالی الذین ان سکناهم فی الارض
 اقاموا الصاوة واتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن
 المنکر و لله عاقبة الامور مالک الملك بارگاه کبریا جل و علا
 که امضای حکم توتی الملك من تشاء و تنزع الملك
 ممن تشاء پپرو آنچه لطف و قهر او است ملک و دین را در
 مشیمه حکمت تو امان و در مهید قدرت رضیع لبان گردانیده چمن
 ملک را طراوت سعادت جز از چشمه سار میامن دین چشم نتوان
 داشت و چشمه سار دین را زلال احکام بے حسام سیاست نیام
 و ایان ملک جریان نیابد *
 * نظم *

* سر سبزی نهال سعادت بباغ ملک *

* بے چشمه سار شرع مطهر طمع مدار *

* لیکن زلال چشمه دین کی شود روان *

* بے سایه سیاست شاهان کامگار *

بذابریں شایسته سریر سلطنت و جهانداري و سزاوار افسر فرمان دهي
 و کامگاري صاحب دولتي تواند بود که پیش نهاد همت عالی
 رتبتش تقویت دین مستبدين بود و نصب العین ضمیر منیرش
 تمشیت احکام شرع سید المرسلین علیه و علیهم صلوات رب العالمین
 سعادت مندی که چون درخت بختش در گلشن سلطنت بالا کشد
 بهترین میوه اش اقامت مراسم امر معروف و لوازم نهی منکر
 شناشد و چون نهال اقبالش از جویدار حکومت و فرمان روانی

سرسبز و شاداب گردد تازه ترین نوباره اش ایصالِ خیر و نفع و استیصالِ شر و ضرر شمارد آینه دولتش چون صیقل توفیق بزدايد در و جز صورت نیک خواهی و نیکو کاری ننماید و شمع جلالش چون از لعمه عنایت ربانی بر شود پرتو انوارش بشارع شرع مستقیم را هبدر آید بباد حمله آتش پیکار ازان پرافروزد که بیخ ظلم و ستمگاری بسوزد و به تیغ ابدار ازان بر خاکِ معرکه خون ریزد که غبارِ فتنه از هر گوشه بر نخیزد زبردستی ازان جوید که زیر دستان را حمایت نماید و بیشی بر همه از برای آن طلبد که در باره کم مایه عنایت فرماید سرافرازی دران داند که از پای افتاد را دستگیری تواند کرد و پای در طلب سروری بآن قصد کشاید که تا چاره کار سرگشته از دستِ قدرتش بر آید نهالِ کامگاری در جویبار افتد از برای آن نشاند که تا در بهارِ معدلت شگوفه مکرمت شگفاند و گلین پادشاهی را با بیاری تیغ ازان سرسبز دارد که تا بدستِ مرحمت خار بیداد از پای مظلومان بر آرد *

بود کامش از شاهی و برتری * رعیت فوازی و دین پروری باحسان کند خاطرِ خلق شاد * جهان یکسر آباد دارد بداد لاجرم بعد از فتح بلخ مجموع امراء و نوینان الوس چغتمای که آنجا جمع آمده بودند مثل امیر شیخ محمد سلکوز و امیر کیکسرو ختلانی و امیر اولجایتو اپردی و امیر داود دوغلات و امیر سار بوغا جلایر

و امیر جاکو برلاس و زنده حشم اپردی و امیر سوید ارلات و شاه
 شیخ محمد والی بدخشان و حسین بهادر و دیگر امراء و سرداران
 باتفاق اعظم سادات روزگار که فرموده: انی تارک فیکم الثقیلین
 کتاب الله و عترتی مشعراست بوجوب ملاحظه جانب ایشان
 مثل سید برکت و خانزادگان ترمذ خان زاده ابو المعالی و برادرش
 خانزاده علی اکبر همه یکدل و یک زبان گشته حضرت صاحب قرانی
 را که در تقویت دین و تمشیت مسلمانان از سلاطین عصر ممتاز بود
 سایشته پادشاهی و جهانبانی دانسته سرانقیاد بر خط فرمان نهادند
 و باتفاق با آنحضرت بیعت تازه کرده میان و زبان بچاکری و ثنا گستری
 به بستند و بکشادند *
 * نظم *

که ای قمر فرخنده ات زیب گاه * ترا زبید آیین تخت و کلاه
 دل ما یکایک بفرمان تست * همه جان ما زیر پیمان تست
 سزاوار شاه کیهان توئی * گزین دلیران و شیران توئی
 قوشستی بشمشیر هندی زمین * بآرام به نشین و رامش گزین
 و در زمانی که جهان از جور استیلا قهرمان شتا خلاص یافته سلطان
 گردون سرور آفتاب بتخت شرف برآمد و در ممالک بسا تین از برای
 خسرو ریاحین اورنگ فیروزه فام گلبن را به فیروزی بیاراستند فراش
 ظفر بقرتیب آئین جلوس همایونش قیام نموده عرصه گیتی را از
 غبار وحشت و اندوه پرداخته سوار پرده بسطت جاه را پیرامون بسیط
 ربع مسکون در کشید و قبه بارگاه رفعت و جلال را از سایه بان سپهر

گذرانیده بساطِ امن و امان بگسترید سرپرِ سلطنت را بچهار قایمه
 دوام و قرار و احتشام و افتخار ممکن و استوار ساخت و تاج شاهی
 بجواهر عزت و شوکت و یواقیت حشمت و عظمت مرصع کرده
 بپرداخت * * نظم *

بروزیکه نیک اختر یار بود * نمودار دولت بدیدار بود
 گزیده ترین روزی از روزگار * چو عیدِ همایون بفصلِ بهار
 مهندس تایید آسمانی تقویمِ سعادت را از جد اول زبجِ عنایت
 استخراج نموده باصطراب فتح و فیروزی ارتفاع اختر خجسته فال
 اقبال باز جست * * نظم *

وزان پس بفرخنده تر طالعی * سعودش عطا بخش بی مانعی
 برافراخت صاحب قران تاج زر * بر افروخته تخت شاهی بفر
 کمر بست با فر شاهنشاهی * جهان سر بسر گشت او را رهی
 بدان را ز بد دست کوتاه کرد * روان را سوئی روشنی راه کرد
 نوینان و امراء رعایت رسومی که در جلوسِ سلاطین میان ایشان
 متعارف است بتقدیم رسانیده باتفاق زانوزند و زبان به تهنیت
 و ثنا بر کشادند * * نظم *

زر و گوهرش بر سرافشانند * و را شاه صاحب قران خواندند
 دران زمان سن مبارک آنحضرت بسی و چهار سال شمسی ترقی
 نموده بود و این اتفاق همایون در روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک
 رمضان الذي انزل فيه القرآن (سنة احدى و سبعین و سبعماية)

موافق ایت ائیل چنانچه ناظم جوش و خروش بتلقین سروش
 هوش زیور گردن و گوش روزگار ساخته *
 * نظم *
 ز هفتصد فزون رفته هفتاد و یک * قضا گفت شه را که الملک لک
 جهانرا که میداشت پستی خراب * برآمد ز مشرق بلند آفتاب
 مهی را که پرتو زکش می نمود * فلک داد رفعت که خورشید بود
 تمور آمدش نام یعنی حدید * و من شانه فیه باس شدید
 تمور طراغی^(۱) شه شیر مرد * خدیو جهان گیر گیتی نور
 وزان پس جهان گیر شرقی نژاد * جهان را جوان کرد از عدل و داد
 قضا شمع اقبال او بر فروخت * عطارد کمر بند جوزا بسوخت
 قدر بخت او را جوشد مشتری * بیاموخت ناهید خنیاگری
 دمش با مسیحا چو همخانه شد * برو شمع خورشید پروانه شد
 درخشنده شمعی برآمد زمیغ * ز خور ناج بستک زمیغ تیغ
 سعادت قران همچو برجیس شد * ز رفعت مکانش چو ادریس شد
 زمین را سراسر همه صحن خاک * بششت آب شمشیرش از ظلم پاک
 قبر نیشه تیغ او بی گزند * ز باغ جهان بیخ آفت بکند
 شکوه سپاهش بگزر نبرد * بر آورد از کوه البرز گرد
 چوکاف از حدت برد نام قاف * پذیرد ز تیغ زبانش شکاف
 عدو کو برو خون گرمی زهر خند * کزو پایه تخت شد سر بلند
 درین باغ هر شاخ کو سر کشید * سرش زد بشمشیر و بیخش برید

(۱) چنین است در چهار نسخه و در دو نسخه (طواغای) است بجای طراغی *

در اول عزیمت سوی بلخ کرد * همه عمر دشمن ز غم تلخ کرد
 سروپای خصم و سرا و وطن * زر و سیم اعدا و فرزند وزن
 بخت و بیدست و بکند و بسوخت * گرفت و نهاد و خرید و فروخت
 و از بدایع اشارات و کرایم بشارات آنکه اساس تاریخ این جلوس
 همایون بر چهار رکن عظیم از حروف منزله قدیم واقع شده که
 صدر سورة البقرة که سنام کلام ملک علام افتاده موشح است
 بآن در ضمن این اتفاق حسنه بسی امیدوار بست عالم
 و عالمیان را بدوام ایام این دولت و خلود روزگار این سلطنت
 که بی تکلف و مدهنه نسبت با دیگر روزگار و از مننه راست
 چنانست که حریم حرم شریف نسبت با دیگر دیار و امکانه
 بسیط زمین و زمان ببساط امن و امان آراسته و ریاض احوال
 عباد و بلاد از خار تعرض و تغلب اهل فساد و عناد پیراسته
 نهالِ آمالِ خلائق از رشحات عدل و احسان میوه مقصود بار
 آورده و سایه رفاهیت گسترده و کشت زار امانی و آمال خاص
 و عام از قطرات غمام انعام دانه هر مراد در خوشه آرزو پرورده
 از کژئی و ناراستی جز در ابرو و زلف خوبان اثری نمانده
 و از فتنه و آشوب غیر غمزه و طره ماه رویان از جانبی خبری
 نرسیده * * بیت *

* گردون فروکشاد کمند از میان تیغ *

* و ایام برگرفت زه از گردن کمان *

ایزد تعالی و تقدس کانه اهل اسلام را از میامینِ نَصَفَت و مَرَحْمَتِ
این دودمان نامدار * * مصرع *

* تا چرخ را مدار بود ارض را قرار *

متمتع و برخوردار دارد بحق محمد و آله الاطهار و چون حضرت
صاحب قران نختِ سلطنت و جهانبنانی را بفرشکوه همایون
زیفت بخشید و بشارت * * بیت *

* سر بر سلطنت اکنون کند سرافرازی *

* که سایه بر سرش افکند خسرو غازی *

گوش زمانه از زبانِ قضا شنید * * نظم *

سرگنج بکشاد صاحب قران * نه چندانکه آنرا شمردن توان
به بخشید چندانکه شد آزر سیر * ز بخشش نترسد خدیو دلیر
مجموع کلان تران و سردارانِ الوس چغتای را از امراء و ارکانِ
دولت بانواع نوازش و تربیت سرافراز گردانید و منزلت
برافراخت و تمامت ذخایر و نفایس امیر حسین را علاوه
جزایلی مواهب و عطایای بی دریغ ساخت و همه را اجازتِ
انصراف ارزانی داشت تا هر کس بمقام خویش بازگردد
و شاهین عدل و نصفت را در هوای آن دیار پرواز دهد *

گفتار در مراجعت صاحب قران موید ارجمند

از بلخ و انشاء فرمودن قلعه و حصار سمرقند

رای عالم آرای حضرت صاحبقران مراد پسر چوغام برلاس را

بحکومتِ بلخ و توابع نصب فرمود و عزمِ مراجعتِ جزم کرده
در زمانِ حفظِ الهی * * مصراع *

روشن دل و داد گستر و شاد * روی توجّه بصوب کش نهاد
و بر آبِ جیحون که از بلخ تا بدانجا هشت فرسخ است بکشتی
پول بسته بسعادت بگذشت و در جلگای دل کش کش بر لبِ آب
خشکا مرغزار خشمش را مخیم نزول همایون ساخت دیده اولیای
دولت را فوراً بهجت و سرور افزوده و سیفۀ اعدای مملکت را
نیران و یل و ثبور فرسوده شاه عالم پناه مدت دو ماه * * نظم *
* * * * *
* * * * *
* که هست غیرتِ نزهت سرای خلد برین *

توقف فرمود بساطِ عیش و عشرت چون سماطِ فضل و مکرمت
علی الدوام بکام گسترده و گوهرِ هر مراد که در بحرِ امید کنجد
در صدفِ دولت بر حسبِ آرزو پرورده * * نظم *
بفرخ تر زمان شاه جوان بخت * بدار الملک خود شد بر سرِ تخت
جهان را از عمارت داد یاری * ولایت را ز فتنه رستگاری
و در اثنای آن خواص بندگان و هوا داران که درین مدت
بوظایف خدمتگاری و جان سپاری قیام نموده بودند و اسامی
ایشان مکرراً ذکر کرده شد همه را بعواطف و مراحم پادشاهانه
اختصاص بخشید و بصرفِ مواهبِ منیه گرامی داشته بمراتب
و مناصب عالیّه رسانید * * نظم *

ز دریا دلی شاه گردون شکوه * نوازش بسی کرد با آن گروه
 سران سپه را که بودند رنج * بخروارها داد دینار و گنج
 غنی کرد شان از زرا انداختن^(۱) * ز نو هوزمان خلعتی ساختن^(۲)
 و هر کسی را بر حسب حال تومان و هزاره مقرر گردانید و بقدر
 قابلیت و استعداد خلعت منضبی بر قامت استحقاق برید
 از آنجمله امیر داود را ضبط و داروغگی سمرقند علاوه عمارت
 و منصب دیوان و دیگر تربیتها فرمود و امیر جاکو و امیر
 سیف الدین و امیر عباس و اسکند و عالم شیخ و علقه قوچین
 وارد شیر قوچین و قماری ایناق برادر تموکه قوچین را امارت
 لشکر و نواجی گری که تالی منصب سلطنت است پیش
 انراک تفریض فرمود و امیر سار بوغا و حسین برلاس و امیر آقبوغا
 و حاجی محمود شاه و ایلیچی بهادر و دولت شاه بخشی را
 امیر دیوان ساخت و ختای بهادر و شیخ علی بهادر و آقتمور
 بهادر و تابان بهادر و دکنه و بختیشاه و قراهند و تکتک
 و اپاچی کلته و قزان بوغازسلان و دورا بهادر را مقدم سپاه
 گردانید و ختای بهادر و شیخ علی و آقتمور را بزرگ و کلان تر
 بهادران ساخت و برین منوال هر کسی باندازه رتبت و استیصال
 بشغلی لایق و راهی مناسب مخصوص گشت * * نظم *

(۱) چنین است در پنج نسخه و در یک کتاب (اندوختن) (۲) چنین

است در پنج کتاب و در یک نسخه (دوختن) است بجای ساختن *

نایب‌الهی‌ش چو یاریها کرد * عالم بگرفت و کامکاریها کرد
 هر بنده که در رکابِ او روزی رفت * بر مرکبِ سروری سوارها کرد
 و هم در خلالِ آن احوال بسعدت و اقبال روی ابهت و جلال
 و سلطنت و استقلال بخرنده فرخنده فال فردوس مثال سمرقند
 آورد و آن شهر گزیده را که از شهوتِ نزهتِ دشت و طراوتِ
 اشجار و حصانتِ عمارات و سلاستِ انهار طیره هردیار و غیرت
 فزای سایر بلاد و امصار است مرکزِ رایتِ دولت گردانیده
 پای تخت ساخت و به بناء قلعه و حصار و انشاء عمارات عالی
 و قصور زرنکار فرمان داد و سرکارها بر امراء بخش فرموده امیر
 آقبوغا را بصرفِ اهتمام در انعامِ آن شغل نصب فرمود و چون
 مجاری امور سلطنت بر وفق مرام انتظام یافت همت کیوان
 رفعت آن حضرت بتدارکِ خللها که در ایامِ سابق بواسطه ترك
 ناز حوادث روزگار باحوالِ آن دیار راه یافته بود التفات نموده
 نسیمِ موحمت و رافت از مهیبِ نَصَفَت و عدالت و زیدن گرفت
 و سحابِ انعامش که چون انعامِ سحابِ عام بر کشت زار امید
 همگان باریدن آغاز نهاد و باندک مدتی سمرقند بمیامین
 مکرمت و معدلتِ آن جهاندار دین پرور از غایتِ آبادانی
 و کثرتِ اهالی و سکان و بسیاریه صادر و وارد از اطراف و اکنافِ
 کیهان بمرتب رسید که از آوازه آن مصر بامنقبت اهیطوا مصرا
 فان لکم ما سألتم جامه رشك در نیل زد و بغداد را هر چند

بدارالسلام که لقب بهشت است موسوم شده از سرشک حسد و غیرت پیوسته سیلی بر چهره روانست *
 * بیت *

از پی رشک بر سمرقندش * دجله اشکیست بر رخ بغداد
 و امیر موسی که هنگام توجه حضرت صاحب قران بجانب بلخ در راه چون نکبت از موکب همایون تخلف نموده بازگشت چون خبر فتح آن حضرت بشنید گریخته بطرف ترکستان رفته بود در اثنای این احوال حضرت صاحبقران چنگی قوچین را بطلب او فرستاد و چون با او رسید قضیه بجنگ انجامید و امیر موسی شکست یافته بگریخت و بتنگی بالا رفته در بیلاق و کوهستان سرگردان میگشت ناگه باره امیر قزلغاج برادر حسین بر حسب فرمان قضا جویان با جماعتی متوجه او شد و چون امیر موسی سیاهی ایشان بدید بی توقف بگریخت و امیر قزلغاج در پی او شتافت اما بد و نرسید و امیر موسی با و حرم خود از آب جیحون گذشته بشبرغان پیش زنده حشم رفت و آغاز اغوا و افساد نهاد و بانجا رسانید که زنده حشم منقریب زنده نماند و حشمش در تحت تصرف دیگران در آید *

* از صحبت بد بد تر هم صحبت بد باشد *

* وین نکته یقین داند آنرا که خرد باشد *

گفتار در قورلتای حضرت صاحب قرانی
 در عین اقبال و کاه قرانی

در نیر ماهِ همین سال حضرت صاحبقران جهان‌کشای جهت
تورلتای بجمع آمدن امراءِ نومانان و هزارجات مثال داد
مجموع برحسب فرمان چون اقبال و دولت و ظفرو نصرت
روی بدرگاه عالم پناه آورده جمع آمدند * * نظم *

ز اطراف شاهان و گردن‌کشان * رسیده بدرگاه صاحب قران
مگر زنده حشم پسر محمد خواجه اپردی که چون دولتش بر
گشته بود چون نکبت تخلف نمود آنحضرت ایلچی فرستاد تا او را
از وبالِ عصیان ترسانیده بقرلتای طلب دارد و چون ایلچی
بدورسید و سخن برسانید که اگر در مقام اطاعت و انقیادی
بی توقف باستان سلطنت آشیان می باید شتافت زنده حشم
زبان تملق باظهار ایلچی برکشاد که * * بیت *

* من بنده فرمانم گر خواند و گر راند *

* شمشیر و کفن بر کف گرمیکشد او داند *

و ایلچی را اعزاز و اکرام تمام کرده باز گردانید قرار بر آنکه او نیز
از عقب روان شود اما بآن وعده وفا نکرد و از آن جانب کسی
آمد و از سر و قوف بمسامع علیه رسانید که زنده حشم بتحقیق
از جاده انقیاد برگشته و پیشتر ازین امیر بیرم شاه ارلات
و پسرش نیلانچی که با امیر حسین در مقام یانگی گری بودند
چون خبر فتح حضرت صاحبقران شنیدند مبتهج و شادمان گشته
از طرف خراسان روی اطاعت و هواداری بدرگاه سلطنت

پناه نهادند و چون زنده حشم ازان معنی آگاه گشت از طریق
مکرو غدربا اسباب صحبت و عشرت از ساوری و شراب و ما يتعلق
بهذا الباب بسر راه ایشان آمد و در موضع دلیه بیلاق ایشان را
طوی داد و در حال استیلائی سورت شراب پدر و پسر را بگرفت
و بند برپای نهاده بدست برادر خود پیر محمد سپرد و بحضور
مردم با او گفت که ایشان را بیمار گاه حضرت صاحب قران رسان
و در خفیه با برادر مواضع داشت که ایشان را نیست سازد
پیر محمد هر دو را نیم روزه راه ببرد و در شب کار ایشان ساخته
همان شب باز گردید و پیش برادر آمد چون صاحبقرانی برین
احوال اطلاع یافت امیر اولجایتقورا فرمود که برو و خویش خود
را ملامت و سرزنش کرده نصیحت کن و بیاور تا نهال حیانتش
بچندش صرصر قهر از بیخ بر نیاید پیر کار دیده قماش خود را
می شناخت بزبان معذرت عرضه داشت که من ازان می اندیشم
که نصیحت با او سود مند نیفتد و مرادرمیان خجالت باید
برد اگر رای عالی صواب بیند پسرم خواجه یوسف بکفایت این
مهم کمربندگی بزند حضرت صاحب قران عذر او را مسموع
داشته تابان بهادر و خواجه یوسف را بفرستاد تا زنده حشم را
طریق صواب ارشاد کرده بیاورند و چون ایشان بشیرغان
رسیدند آن خود رای عاقبت نا اندیش ایشانرا بگرفت
و مقید گردانید *

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بحانب شبرغان

چون حضرت صاحب قران از جسارت نمودن زنده حشم دران قضیه و بی باکی او آگاهی یافت آتش خشم از کانون حمیت پادشاهانه زبانه زدن گرفت و بانام لشکر از کش متوجه اوشد پرچم رایت همایون را مشاطه عون ربانی پیراسته و بازوی دولت روز افزون بتعویدت نایبدهات آسمانی آراسته و چون از آب جیحون عبور نموده خاک شبرغان از شرف بوسیدن نعل باد پایان لشکر منصور سر بگردون کشید زنده حشم بقلعه آنجا که در شاه نامه بسفید دژ مذکور است تحصن جست و روی رای خطا از صوب صواب گردانیده پشت تمنع بآن حصن حصین باز گذاشت *

زان حصار که طرف باره او * در علو از ستاره دارد عار صحن^(۱) او حصن اختر ثابت * بوم^(۲) او بام گنبد دوار عساکر گردون مآثر غران و جوشان گرد قلعه برآمده کورگه فرو کوفتند و از غریو کوس و کره فای و نعره و خروش بهادران نبرد آزمای زمین و زمان چون بید از نند باد و زان بلرزید زنده حشم

(۱) چنین است در سه نسخه و در دو نسخه (صحن او صحن) و در یک

نسخه (حصن او حصن) (۲) چنین است در دو نسخه و در سه کتاب

(بوم او بوم) و در یک نسخه (بام او بام) •

را از مشاهده آن حال دود تحیر بسر برآمد و آنشِ خوف و هراس
در خرمن نمکن و ثبات افتاد چاره همان دید که دستِ عجز
و مسکنت در دامنِ نضرع وزاری آویخت و با میراولجایتو توسل
نموده او را شفیع انگیخت *
* بیت *

عذر به آنرا که خطائی رسید * آدم ازان عذر بجائی رسید
امیراولجایتو بهایه هرور سلطنت مصیر آمد و در موقوفِ اعتذار
و استغفار ایستاده بگریه وزاری در خواست کرد که جریدۀ جریمه
زنده حشم چون قدم در دایره ندَم نهاده و از نادانی و تبه کاری
خوبش پشیمان شده مرقوم رقم عفو و اغماض گردد و سپاهِ ظفر پناه
بساعات معاودت نمایند تا بعد از تسکین غلبه حیرت و دهشت
بقدم خدمتگاری و طاعت گذاری با شمشیر و کفن بدرگاه گردون
اشتباہ آید و در سلک دیگر بندگان انتظام یابد حضرت صاحب
قران فرموده البرکة فی مشایخکم ملاحظه نموده شفاعت
و در خواست امیراولجایتو را بقبول تلقی فرمود و از خون زنده حشم
در گذشت زنده حشم امیر موسی را که تیغ مخالفتش تیز کرده
فسانِ افسون او برد بیرون آورد و به بندگان حضرت سپرد و اسلام
برادر کوچک خود را بملازمت مرکب همایون فرستاد و حضرت
صاحب قران پای عزم برکاب معاودت در آورد و لشکریان را
اجازت مراجعت بمواضع خویش ارزانی داشت و چون بفتح
و فیروزی بشهر سبز باز آمده بمستقر دولت و اقبال نزول فرمود

نقوشِ جرایم و زلات امیر موسی را بزلالِ عفو گناه سوز فروشسته
 حامی لطف پادشاهانه بمراسم استمالت و اعزاز او قیام نمود
 و او را طوی داده بخلعتهای فاخر سرافراز گردانید و ایالت ابل
 او را باو تفویض فرموده بمنتهای امید رسانید و لاغرو * * بیت *

* زابتداء عهدِ عالم تا بدورِ پادشاه *

* از بزرگان عفو بود است از فرو دستان گناه *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحب قران لشکرا

بجانب ترمذ و بلخ

چون زنده حشم را سابقه قضا رقم و خامت عاقبت بر صحیفه
 قسمت کشیده بود با وجود چنان مرحمتی که حضرت صاحب
 قران نسبت با او کرامت فرمود باز و سوسه دیو غرورش از راه
 موافقت ببرد و پای جسارت از جاده مطاوعت بیرون نهاده
 عنان آرزو از سر بیهوشی بدست پندار سپرد و العجب که خانزاده
 ابوالمعالی دران کار که روزگار بهزار زبان هر زمان باد امیرسانید *

* مصراع *

* مکن مکن که پشیمانیت ندارد سود *

با او متفق شد و نه عجب *

* نظم *

چو گمراهی حوالت آید * معجز سببِ ضلالت آید

و بانفاق الوس بلخ و ترمذ را بغارتیدند و چون پرتو خبر این

خطا که از ایشان واقع شد بساحتِ ضمیرِ ضمیر حضرتِ اعلیٰ افتاد
خطای بهادر و ارغون شاه بوردالیغی را بالشکری * * نظم *
همه بادلِ شاد و با سازِ جنگ * همه گیتیِ افروز و با نام و ننگ
همه رزم جویان و نیزه گزار * همه جنگ جو از درِ کارزار
گراینده تاج و زرین کمر * نشاننده شاه بر تختِ زر
با یلغار بفرستاد تا بدفع شر و فساد ایشان آنار مردی و مردانگی
بظهور رسانند و دامنِ احوالِ رعایا که و دایع پروردگاراند از خارِ
تعرض متغلبانِ ستمگار ایمن گردانند و چون امراء با سپاهِ ظفر پناه
بترسد رسیدند مردمِ آن طرف بر آبِ آمویه از کشتیها پول بسته
بودند و جماعتی از مخالفان در شب گریخته از پول گذشته بودند
و پول را ازان سرویوان ساخته و چون یاغی سیاهی لشکر نصرت
قرین بدیدند روی زرد گشته از بیم بگریز نهادند و از هولِ جان
عنان بجانب پول تافته بشتافتند و از سرگذشت شبانه غافل روان
به پول رانند و چون بمیان پول رسیدند آن طرف پول خراب
یافتند و بهادرانِ لشکر منصور از عقب ایشان رسیده دستِ تایید
بتیر باران کشادند و آن روز برگشتگانرا * * نظم *
ز پس تیر و از پیش دریای آب * روان در نهیب و اجل در شتاب
نه امید رحم و نه برگِ ستیز * نه یاری بودن نه راهِ گریز
بسیارے از ایشان بزخم تیغ سپهری شدند و بسیارے در آب ریخته
از جان بری گشتند و اندکی از ایشان چنانچه از ده یکی نبوددی

بمشقت بسیار جان بکنار انداختند و زنده حشم گریزان بشیرغان در آمد و آنرا محکم کرده پشت استظهار از روی پندار بدیوار حصار باز داد *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران گیتی

ستان امیر جاکو را بمحاصره شیروغان

حضرت صاحب قران چون از تحصن زنده حشم در قلعه شبرغان آگاهی یافت امیر جاکو را بمحاصره آنجا نام زد فرمود و او بالشکر از آب گذشته پیرامون حصار شبرغان فرو گرفتند و برسم محاصره گرداگرد حصار فرود آمده زمستان آنجا بگذرانیدند و زنده حشم چون مار مرده در سوراخ مانده سر بیرون نتوانست کرد و چون کوبه سپاه بهار در رسید * * نظم *

کردند نظاره را عروسان چمن * سرها ز در یچه‌های چوبین بیرون زنده حشم سابقه دوستی قدیم که با امیر جاکو داشت وسیله ساخت و از قلعه بیرون آمد و دست عجز و اضطرار بدامن حمایت او استوار کرد و سر خجالت را از گریبان ندامت بر آورده بهای اعتذار و استغفار باستاد و امیر جاکو او را بنوید مرحمت حضرت اعلی امیدوار گردانیده همراه خود کرد و روی توجه بدرگاه عالم پناه آورد و چون امراء از آمدن ایشان و قوف یافتند صورت حال بعرض حضرت صاحب قران رسانیدند و چون زنده حشم برسید تمام امراء مقدم او را

بمراسم اعزاز و اکرام تلقی نمودند و امیر جاکو او را با اتفاق
 امراء و نوینان بشرف بساط بوس حضرت اعلی رسانیده لطف
 و مرحمت پادشاهانه شفیع جرایم او ساختند زبان عفو حضرت
 صاحبقران او را بتشریف خطاب گرامی داشته فرمود که ما
 از سرگناهان تو گذشته خون ترا بخشیدم تو هم بر جان خود
 ببخشای و دیگر سودای محال بدماغ راه مده که دولت
 خلعتی است که از دولتخانه یختمن برحمته من یشاء
 هرکس را که خواهند پوشانند دست آرزوی هرکس بسعی
 و کوشش بدامن آن نرسد *
 * نظم *

* هر سره شایسته ناچ بزرگی کی بود *

* گرنسازى باقضا سردر سر سودا کني *

و بعد از آن که سرش را بکلاه امان از گزند و گوشش را بگوشواره
 نصیحت و پند بیاراست و او را نوازش فرموده انواع مواهب
 و رغایب از کمزترین و اسپ تازی و شتر بسیار و استر قطار و گوسفند
 بی شمار در باره او ارزانی داشت و مرتبه او را بلند گردانید
 و او کمربند متکاری بسته در سلک ملازمان انحرط یافت *

گفتار در نهضت همایون حضرت

صاحب قران بجانب جته

در سنه (اثنین و سبعین و سبعمائه) مطابق تنگوزئیل حضرت

صاحبقران یورش جانب جته پیش نهاد همت عالی ساخت

* نظم *

باسپاهی ظفر طلیعه آن * کارسازش مهیمن دیتان
بسعادت نهاد رویی براه * نصرتش هم عنان بعون اِله

و چون از سیحون عبور فرمود کمزه و اورنگ تمور ایل شده حلقه
بندگی و خدمتگاری در گوش انقیاد و طاعت گذاری کشیدند
و چون آن ایل و الوس بتحت تصرف و تسخیر بندگان حضرت
درآمد صاحب قران کامگار کپک تمور را بضبط و نسق آنجا
نصب فرمود * * نظم *

بسعادت قرین و فتح و ظفر * عون و تایید ایزدی یاور
بمستقر سریر سلطنت و مسند خلافت معاودت نمود و در همان
ایام خبر رسید که کپک تمور بکفران نعمت اقدام نموده باقدام
جسارت بساط سرکشی و یاغی گرمی می سپرد و در آن وقت
بهرام جلایر بموجبی که در تاشکنت هنگام عتاب بزبان تمنای
حضرت صاحب قران گذشته بود در سلک بندگان درگاه جهان
پناه و ملازمان آستان کیوان اشتباهه انحراف داشت فرمان جهان
مطاع بنفاد پیوست که او و امیر عباس و ختای بهادر و شیخ
علی بهادر بعزم رزم کپک تمور روان شوند و آتش عصیان و طغیان
او را بآب تیغ جان ستان فرو نشانند امراء و بهادران بامثال
امر مبادرت نموده روی جلالت براه آوردند و چون بیباغی
رسیدند و در مقابل یکدیگر صف کشیدند ایل بهرام جلایر بانفاق

امیر صدق ایشمان تیرکچی که عداوتِ قدیم داشت با بهرام
 غدر اندیشیده خواستند که او را بگیرند بهرام را بران حال
 اطلاع افتاد و با امراء که همراه بودند در میان نهاد و شرایط
 احتیاط مرعی داشته ناوک قصد ایشان به نشانه مقصود نیامد
 و هم در آن حال که سپاه جانبین صف کشیده استاده بودند
 ختای بهادر با شیخ علی بهادر در بابِ مصلحت جنگ و رعایتِ
 حزم سخنی گفت شیخ علی آنرا مسموع نداشت ختای بهادر
 از تصور آنکه مگر پهلوان سخن او را حمل بر بد ظلمی کرده آتشِ
 غضبش اشتعال یافت و شمشیر کشیده و از آبِ عایشه خاتون
 عبور نموده بیک تن تنها بر صفِ دشمنان زد و چندی از ایشان را
 بینداخت و چون ایشان بسیار بودند شیخ علی بهادر نیز از
 عقب او درآمد و بر دشمنان حمله برد و ختای بهادر را
 بتکلف از میانِ مخالفان بیرون آورد و هر دو بسلامت به لشکر
 خویش پیوستند و امثال این امور که در واقع از بدایع وقایع
 است جز از آثار دولت موید صاحب قران نتواند بود *

* مصرع * * بدولت توان کرد این کارها *

و امراء در همان کنار آب با دشمنان صلح کرده باز گشتند
 و در اثنای راه جماعتی از ایل جلایر که درباره بهرام غدر
 اندیشیده بودند بیاساق رسانیدند و چون بسه دست بساط پوس
 استسعاد یافتند حضرت صاحب قران از مصلحت و مراجعت

ایشان غضب فرمود *

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی

بجانب جته نوبت ثانی

چون بر حسب فرموده ان الله تعالی بحسب معالی

الهمم و بیغض سفساقها همت بلند جناب صاحب قران
گامیاب در هر کاری که شروع افتادی جز بحصول غایت
و نهایت آن رضاندادی از مساهله که امراء با مخالفان کرده
بودند و عرصه معارضه و محاربه بصلاح ریخته استنکاف داشت
یعنی *

* سگ کیست رو باه ریزیده چنگ *

* که با شیر صلحش بود روز چنگ *

لاجرم بنفس مبارک عزم آن صوب جزم فرموده برلیغ همایون
در باب جمع آمدن سپاه بهر طرف روان شد و عساکر منصور
از اطراف و اکناف در حرکت آمده *

* نظم *

سپاه انجمن شد بدرگاه شاه * نبرد آزمایان نصرت پناه

زریگ بیابان فزون از شمار * برزم اندرون شیر دشمن شکار

سپاهی سراسر چو غرنده میخ * بجنگ اندرون همچو برنده تیغ

روان کرد لشکر شه نیک بخت * چوریگ بیابان و برگ درخت

بجنبش در آمد سپاهی که کوه * گدازان شد از گرمی آن گروه

ورایت ظفر نگار بسعدت از سیرام و نپکی بگذشت از میامن

تولای که آنحضرت بدو دمان مبارک مصطفوی علیه وعلیهم
 الصلوة والسلام داشت از کرامت نصرت بالرعب مسیره شهر
 محظوظ گشته لشکر مخالف بمجرد آوازه توجه آنحضرت از هم
 فروریخته بگریختند صاحب قران کامگار با لشکر جرار تا موضع
 سنکریغاج برفت و سپاه ظفر قرین را اسیر بسیار و غنیمت فراوان
 بدست افتاد و رایت فتح آیت با کریم غنایم بیرون از حصر
 و شمار در کف حفظ پروردگار بازگشت و در موضع آدون کوزی
 امیر موسی و زنده حشم با وجود سوابق الطاف و لواحق
 اعطاف که حضرت صاحب قران در باره ایشان بکرات ارزانی
 داشته بود باز آغاز مکروغدر اندیشی کردند و با پسر خضر بسوری
 ابواسحاق دران باب مشاورت نموده عهد بستند و بمصحف
 سوگند خوردند که چون بموضع قراسمان رسند حضرت صاحبقران را
 در هنگام شکار بحیله بگیرند با آنکه عقل برایشان و آن اندیشه
 پریشان می خندید *

* نظم *

مکن نیره رائی که شیر حرون * بروباه بازی نگرده زبون
 و خانزاده ابوالعالی ترمذی و شیخ ابواللیث سمرقندی که
 پیشتر ازین در باب مخالفت آنحضرت با یکدیگر سخن کرده بودند
 با ایشان اتفاق نمودند کسی که ازان معنی آگاهی داشت
 صورت حال را بکلك عرض بر صکیفه ضمیر مذیر حضرت
 صاحب قران نکاشت فرمان قضا جریان باحضار ایشان نفاذ

یافت و همه را در مقام خطاب بزانو در آورده سخن پرسیدند
 و عصیان و غدر اندیشی ایشان ثابت شد و چون مهد علیا
 سرای ملک خانم خواهر زاده امیر موسی بود و مخدره تنق
 عصمت و ابهت عکه بیگی نامزد پسر ار شده بود حضرت صاحبقران
 با او گفت که گناهی عظیم است که از تو بظهور پیوسته لیکن
 چون میان ما و تو پیوند است آنرا رقم عفو کشیدیم و از انتقام آن
 گذشتیم * * نظم *

مراعات پیوند و ریش سفید * ترا داد بر زندگانی امید
 و گرنه بفرمود می تا سـرت * بد اندیش کردی جدا از برت
 و خانزاده را فرمود که چون سلسله نسبت متصل است با
 اهل بیت رسول الله صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین
 بهیچ حال روا نداریم که غبار آسیبی بدامن روزگار تونشینند
 و توترک فضولی نمی کنی مصلحت آنست که ازین ولایت
 بیرون روی و شیخ ابواللیث را بسفر حجاز امر فرمود و پسر خضر
 یسوری چون برادر زن امیر سیف الدین بود بشفاعت و درخواست
 او ازان ورطه خلاص یافت و نقوش جرایم او بزالل مراحم
 خسروانه شسته گشت و یرلیغ لازم الاتباع صادر شد تا زنده حشم را
 بند کرده بسمرقزد بردند و در محبسی باز داشتند که راه بیرون
 آمدنش مسدود بود که * * نظم *

عدو کشته یا بند و زندانه به * بکین بیخ و بنیاد آن کنده به

چه از دیده دور بین عقل که کشایند؛ بغد شک و نمایند؛ راه
یقین است پوشیده نماند که مار در جیب داشتن و دشمن را
دوست انکاشتن از حساب حزم و عاقبت اندیشی دور است *

* نظم *

نکند از درندگی توبه * گرگ تا نشکنند دندانش
نکند مار ترک زخم زدن * تا نکوبند سر بسندانش
و چون حضرت صاحبقران بسمرقند که مقرر سر بر سلطنت ابد پیوند
بود معاودت نموده باقبال و سعادت نزول فرمود حکومت
شهرغان و جای زنده حشم را به بیان ثمر پسر آقبوغا داد *

* نظم *

- * سعادتش بهمین گونه رود روی زمین ^(۱)
- * ز خسروان بستاند و به بندگان بخشد *

گفتار در ایلیچی فرستادن حضرت صاحب قرانی
پیش والی خوارزم حسین صوفی

چون حضرت صاحبقران بعون تائیدات ربانی مملکت را
از قبضه تسلط و استیلائی مخالفان استخلاص فرمود و بضبط
و نسق الوس چغتمای اشتغال نمود و از مدت پنج شش سال باز
کات و خیق را والی خوارزم حسین صوفی پسرینغدامی

(۱) چنین است در چهار نسخه و در یک نسخه (ملك) و در بعضی کتاب

که او یماقش غونکغرات^(۱) بود نصرف می نمود همت خسروانه سایه التفات بران حال انداخت و علقه نواچی را با جمعی برسرم رسالت پیش او فرستاده پیغام داد که کات و خیقو نعلو، بالوس چغتای دارد و درین مدت آنرا بے زهه‌وند یافته در حوزه نصرف آورده اکنون می باید که آنرا با تمام توابع و لواحق بتصرف گماشتگان این جانب بازگذاری ناطریق مودت و دوستی بین الجانبین کشاده ماند و اسباب موافقت و معاضدت آماده گردد علقه نواچی چون بخوارزم رسید و به تبلیغ رسالت نیام نموده مودای پیغام را چند نوبت بعرض رسانید حسین صوفی در میدان خالی گوی مراد زده بود و از چیره دستی شهسواران میدان دولت غافل جواب گفت که من این ولایت را به تیغ مسخر کرده ام هم بتیغ از من توان ستد *

* نظم *

* عروس ملک که مهرش بریده اند بتیغ *

* مگر به تیغ مر او را طلاق بتوان داد *

و چون فرستاده مراجعت نمود و آن جواب نا صواب در پایه سرپر سلطنت مآب معروض افتاد حمیت خسروانه داعیه توجه بجانب او در خاطر خطیر آنحضرت انداخت و رع و مسلمانان مولانا جلال الدین کشی رحمة الله علیه که با کمال علم و تقوی

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجای آن (قونکغرات) است *

و نصیحتِ دُرس و تفریحِ شرفِ ملازمتِ حضرتِ صاحبقرانی را طرازِ خلعتِ سایرِ مفاخرِ ساخته بود روا نمی داشت که بواسطه هت کس اهلِ مملکتی در معرفیِ تفرقه و تشویبِ ایشانند از آن حضرت بعد از تقدیمِ مراسمِ دعا و ثنا رخصتِ طلبیده که بخوارزم رود و حسینِ صوفی را بهر گونه موعظت و نصیحت از خوابِ غفلت بیدار کرده نوعی سازد که خون و مالِ ممالمان هر سه تلف نگردد حضرت صاحبقران ملتمسِ او را مبذول داشته اجازتِ رفتنِ ارزانی فرمود مولانا جلال الدین روی نیک خواهی بخوارزم نهاد تا برفق و آزرَم آن مهم را کفایت فرماید و چون بانجا رسید وظایفِ نصیحت و خیر اندیشی چنانچه از علماء دانشور و ائمه همین پرور عزه بتقدیم رسانید و در تمسکینِ ماده آشوب و اطفاءِ فایره فتنه سعی بلیغ نمود و آن معانی را بهر گونه موعظِ دل پذیر مرکد ساخت و بشواهدِ آیات و احادیث مرید گردانید اما چون محلِ قابلِ نبود فصاحت و براعتِ قایل سود مند نیفتاد و نتیجه نهاد •

• مضامین •

- چو گوشِ هوشِ نباشد چه سودِ حسنِ مقال •
- حسینِ صوفی از قبولِ سخنِ ابا کرد و بحسبِ آن بزرگِ حقانی در حضورِ جرات نمود و چون این خبر بمساع علیّه رسید • بیت •
- بفرمود تا جمع گردد سها • بفروخته درگاه عالم پناه

گفتار در نهضتِ همایون صاحبقران بعزمِ رزم

بجانب خوارزم

در بهار سنه (۱۱۸۵ و سبعمین و سبعمائه) موافق سپتامبر ثانیل آه سلطان طبیعت از ادرار ابر آزادی لشکرالوس بساتین و صحاری را فرقی انعام عام گردانید و سپاه نهاتی را که از سعی توابعیان نشو و نما و تردد چارچیان شمال و مها از هر طرف در حرکت آمده بودند • •

• خلعت رنگ رنگ پرشاندید •

حضرت صاحب قران لشکر کیتی ستان را جمع آورده اولککا داد •
• نظم •

در گنج بکشاد و روزی بداد • یاکین کشور کشایان داد
و از سمرقند نهضت نموده در صحاری قرشی شکار فرموده قبی منی
را معسکر ظفر قرین ساخت و مالک غیث الدین پیر علی پسر
فلک معز الدین حسین که بعد از وفات پدر در ذی قعدة (سنه
۱۱۸۵ و سبعمین و سبعمائه) حاکم هرات و غور و قهستان و توابع
آن شده بود حاجی وزیر را با تحف و هدایای فراوان از اسپهان
تازی و استران زکابی و قطار و مهار و اتمشه و رخوت بسیار برسم
پیشکش پایه سر بر اطلی روانه داشت و از آنچمله آسیبی بود بخوبه

(۱) چنین اسم در اکثر نسخ و در بعض (اولکا) و در بعض (کلکا)

و در بعض (اولکا) •

خنک موسوم بخنک اغلن بازین زر * * نظم *

بهیکل چوفیل و بهیبت هزبر * به پستمه چوسیل و بهالا چو ابر
 ز آسیب گوش و سُمَش گاه تک * نشان بر رخ ماه و پشت سبک
 هر آنجا که در خاطر آرد سوار * کند پیش از اندیشه آنجا گذار
 و حاجی وزیر درین محل برسید و بعز بساط بوس استسعاد
 یافته صورت اخلاص و هواداری و یک جهتی و خدمتگاری ملک
 بمز عرفن رسانید عواطف پادشاهانه فرستاده را بخلعت و انعام
 سرافراز گردانید و بملک نوازشنامه بانواع عواطف و مراحم نوشته
 با خلعت و بیلاک مصحوب معتمدی همراه او گردانید و رای
 مملکت آرای امیر جاکو بولاس را بحکومت قندز و بقلان و کابل
 و آن نواحی فرستاد و جمعی از لشکریان با او همراه ساخت
 و ایل بورالدای را که یورت ایشان آنجا بود باو داد و امیر
 سیف الدین را بمحافظت سمرقند و رعایت مصالح آنجا بازداشت
 و بنفص مبارک با سپاه ظفر پناه در کنف حفظ اله متوجه
 خوارزم شد * * نظم *

همی رفت منزل بمنزل چو باد * سری پرز کینه دلی پرز داد
 ظفر هم غنان و سعادت قرین * غچرچی همه راه فتح مبین
 و چون رایت فتح آیت از بخارا گذشته بر لب آب جیکون
 بموضع سه پایه رسید قراول دشمن پیش آمده بودند قراول لشکر
 منصور حمله برده ظفر یافتند و ایشان را دستگیر کرده بیارردند

و بمفتوحه فتح بیاساق رسانیدند * * نظم *

که اندازه گیرند کار آگهان * ز آغاز هر کار فرجام آن

و چون از آنجا بسعدات روان شده بحصارکات رسیدند بیرم یساول و شیخ موید که از قبیل حسین صوفی یکی در آنجا داروغه بود و یکی قاضی باتفاق دروازه حصار را استوار کردند و بضبط و محافظت آن مشغول گشتند و عراده‌ها بر افراشته و خود را بکاره که بهیچ کار نمی آمد و داشته سپاه نصرت پناه گرد حصار برآمده دست قلعه کشائی از آستین توانائی بیرون آوردند

و پای جلالت بسعدات پیش نهادند * * نظم *

چو از هردو رو جنگ پیوسته شد * در آشتی بر جهان بسته شد
 و زان سو برین لشکر تیز جنگ * ز قلعه همی تیر بارید و سنگ
 و لیکن نیامد یکی کار گر * که یاری ده شاه بد داد گر
 غیرت پادشاه حضرت صاحبقوان فرمود که مناسب نباشد که غلام
 حسین صوفی را بگذاریم که روز بشب رساند و او را بدست نیاریم
 و فرمان داد تا لشکریان هیمه و خاشاک جمع آورده خندق را
 به پنباشتند و خود بنفس مبارک بکنار خندق آمد و کوجه ملک
 را اشارت فرمود تا بخندق در آید و چون او از غلبه و هم نتوانست
 که بآن کار اقدام نماید خماری^(۱) یساول را اشارت فرمود و او
 بے توقف بخندق در آمد * * نظم *

(۱) چنین است در چهارنسخ و در دو کتاب بجایش (نماری) است *

و لاور کند کار در کارزار • ز بد دل نیاید هنر وقت کار

و مبشر و ناخواجه نیز از عقب او رفتند لشکریان چون این صورت مشاهده نمودند روان بخندق درآمده رو بفصیل نهادند اول شیخ علی بهادر دست در دیوار فصیل زده خواست که برآید مبشر پای او را بگیرست تا او نیز برآید و نتوانست و هر دو بخاک ریز افتادند شیخ علی دگر باره متوجه شد و بفصیل برآمد و یکی از آن جانب نیزه بدست او زد جهان پهلوان نیزه را گرفت و بشکست و تیغ بر سر او راند و سپاه نصرت پناه از هر طرف راه کرده بحصار درآمدند و کلا تیران ایشان را بگیرفتند و بشمشیر آبدار آتش بار دمار از روزگار مخالفان باد پیمای خاکسار بر آوردند •

• نظم •

بسی تن که بی سر شد از تیغ نیز • نه دست نبود و نه پای گریز
 هر آنکونشد کشته از تیغ و نیز • ببردند فارت گرانش اسپر
 زن و بچه و خان و مان هر چه بود • گرفتند و تاراج کردند زود
 روز دیگر مرحمت جبلی حضرت صاحبقران بخلاص اسیران فرمان
 داد و از آنجا بسعادت کوچ کرده بصوب خوارزم روان شد و کوچ
 ملک را بفرامت تقصیری که در خندق رفتن کرده بود چوب
 با ساقی زدن فرمود و بردم خربسته بسمرقند فرستاد و غنای الدین
 غریخان از نسل تشلیق که چنگیز خان او را نورخان کرد بود
 و خواجه یوسف اولجا پتو هر دو را منفای لشکر ساخته باد بگو

بهادران از پیش روان گردانید ایشان چون بجوی کمر رسیدند
منکلی خواجه و کلک باجوقی از سپاه باغی آنجا بودند بهادران
بهادر حمله آتش پیکار بر افروختند و منفلی حضرت صاحب قرآن
ببین دولت قاهره چنانچه عادت محبده آن سپاه نصرت پناه بود
غالب آمدند و مخالفان را هزیمت داده در پی کردند و بسیاری
ازیشانرا بدست آورده از پای در آوردند صاحبقران گردون
اقدار لشکر ظفر شعار را فرمان داد تا از آنجا ایلغار کرده
باطراف و جوانب روان شدند و تمام ولایات خوارزم را غارت
گردند •

سپاهش چو آهنک ایلغار کرد • ولایات باغی نگونسار کرد
غارت گرمی چون کشاند چنگ • بیفتاد آن کشور از آب و رنگ
حسین صوفی از مقاومت عاجز بود محافظت نفس خود را
غنیمت دانسته بحصار خوارزم در آمد و کس بیرون فرستاده
بتصرع و استگانت امان طلبید و باشارت رای صواب می خواست
که در استرشاء خاطر بندگان حضرت بجان کوشیده آتش فتنه را
فرو نشاند کیخسرو ختلانی را ماده عداوت و حسد که در باطن
داشت و بحکم ضرورت پرده نفاق بران می پوشید در حرکت آمد
وقاهدی پوشیده پیش حسین صوفی فرستاد که اهلا اعتماد
سلمای و در دوستی مکشای و لشکر مرگت داشته از دروازه
بیرون آی تا من از اینجا نب برگشته با تو مان خود بتو پیوندم

حسین صوفی بآن سخنان بی حاصل که محض افساد و اضلال بود فریفته شد و از لشکری و رعیت کثرتی تمام از شهر بیرون آورد و کوس و نقاره فرو کوفته سوراخنداختند و بر لب جوی قارن که در دوفرسخی خوارزم واقع است صف کشیده رایت عفاذ بر افراختند و در آن حال بیشتر عساکر گردون مآثر از هر طرف بحیقون^(۱) رفته بودند حضرت صاحب قران باقی لشکر که حاضر بودند ترتیب داد و کورگه و برغوزده متوجه شد و میمنه و میسره را آراسته بکنار آب قارون که در میان فاصل بود مقابل دشمن باستاد * * نظم *

دو لشکر برابر کشیدند صف * دلیران همه بر لب آورده کیف بیاراسته میسره میمنه * کشیدند نزدیک دریا بَنه زرخم تبرزین و گوپال و تیغ * ز دریا بر آمد یکی سرخ میخ اپاچی کله و پشائی و سقار چرغتمرکب در آب راندند و اسپان کشتی سان در زیران آن دلاوران روان شده از انجانب بیرون آمدند و لشکر باغی نیز حمله آورده جنگ در پیوست و شیخ علی بهادر نیز با پنج نوکر از آب بگذشت و بر خواجه شیخ زاده حمله برده او را بگریزانید و امیر موید و ختای بهادر و آقتمور بهادر بهمان طریق از آب عبور نمودند و ایلچی بهادر نیز می گذشت اما چون مدت عمر مقدرش تمام گشته بود غرق شد و مودای

(۱) چنین است در پنج نسخ و در یک نسخه بجایش (پچاقول) است *

و کان من المغرقین صورت حال او گشت حضرت صاحبقران
 کامیاب می خواست که باد پای آتش آهنگ از سطح خاک
 بآب راند شیخ محمد بیان سلدوز مانع آمد * * نظم *
 کزین پس همه نوبت ماست رزم * ترا جای تخت است و هنگام بزم
 و خود روان اسپ در آب راند و شناه کزان بسلامت ازان طرف
 بیرون رفت و خانزاده ترمذ ابو المعالی نیز از عقب همین طریق
 سپرد و آن دلوران ظفر پدیده از اطراف و جوانب حمله بردند
 و دشمنان را رانده و در پی کرده بدر و اوزه رسانیدند * * نظم *
 سپاه بد اندیش برگشت زار * گریزان همی رفت سوی حصار
 پس اندر سپاه جهاندار شاه * دمان و زنان بر گرفتند راه
 مخالفان از بیم جان پناه بحصار جستند و دروازه به بستند و لشکر
 ظفر قرین بفتح و فیروزی پیروان شهر فرود آمدند و عساکر گردون
 مآثر که بحقیقون رفته بودند با غنایم بسیار و مال و اسباب بی
 حد و شمار باز آمدند و قلعه را محاصره کرده به نشستند و حسین
 صوفی در اندرون حصار پیشیمان و پریشان روزگار مانده در آن
 چند روز * * بیت *

* چنان دست غم حلق جانش فشرد *

* کزان درد نادیده درمان بمرد *

و بعد از وفات حسین صوفی برادرش یوسف صوفی بجای او
 متمکن گشت * * بیت *

یکی چون رود دیگر آید بجای * جهان را نماند بی کد خدای

گفتار در مصالحت حضرت صاحب قران

با یوسف صوفی و خواستاری نمودن

خانزاده از برای امیرزاده جهانگیر

چون از یوسف صوفی تا غایت ترک ادب با بندگان حضرت

صادر نشده بود و سائل انگیزخت و دست ضراعت در دامن

موافقت و متابعت آویخت و هر ادرا را آق صوفی پسرینغدای را از

شکریبگ دختر خان اوزبک دختری بود سوبن بیگ نام بخانزاده^(۱)

* نظم *

مشهور *

که تا مهر آدم بحوا فتاد * چنان بانواز نسل ایشان نژاد

زدربای خانی گزین گوهری * فرشته نهادی پوی پیکری

رای جهان آرای حضرت صاحب قران آن لولوی صدف شاهی

را با گوهرگان پادشاهی امیرزاده جهانگیر در سالک ازدواج

کشیدن مناسب دانست و قران ناهید سپهر خانی با برجیس

آسمان سلطنت و جهان بانی را دلیل حصول سعادت و کامرانی

شناخت سخنی که فرستادگان یوسف صوفی در باب اظهار

انقیاد بعز عرض رسانیدند بقبول تلقی فرمود و بنیاد مصالحت

و مصافحت بران پیوند همایون نهاد یوسف صوفی آن معنی را

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض بجایش (سون) و در بعض

نسخه (موسن) و در بعض کتاب بجایش (شیرین) است *

غذیمت شمرده برغبنتی تمام تقبل نمود که آن کریمه خدر عصمت و ابهت را اسباب فراخور مهیا ساخته هرگاه که اشارت علیه بنفاد پیوند روانه درگاه عالم پناه گرداند و قضیه بران قرار یافته مجال له و عذاب بمجامله و وداد مبدل شد و رایست نصرت شعار مظفر و کامگار از آنجا مراجعت نمود و چون حضرت صاحبقران در زمان حفظ ملک دیان تعالی و تقدس بجلگه خاص نزول فرمود یرلیغ عالم مطاع بنفاد پیوست که در همان روز کیخسرو ختلانی را گرفته بدیوان مظالم حاضرکنند و نوینان و امراء یرغوی او را بپرسند و چون بامثال امرقیام نموده قضیه او را نیکو تحقیق و تفتیش نمودند از جهت قاصدی که پیش حسین صوفی فرستاده بود و او را بر مخالفت و عصیان داشته چنانچه ذکر کرده شد و از دیگر جهات گناهان او ثابت شد و بعد از ثبوت چند گناه او را بند کرده بمسرفند بردند و بنوکران امیرحسین سپرده ایشان او را بقصاص امیرحسین بقتل آوردند و تومان ختلان را حضرت صاحب قران به پسر شیربهرام محمد میرکه که خویش کیخسرو بود ارزانی داشت و حضرت صاحبقران آن زمستان در مقر سریر سلطنت بدولت و عشرت بگذرانید و بساط عدل و احسان بر بسیط زمین و زمان بگسترانید *

* نظم *

* خرم ز بخت خویش بتایید ذوالمنن *

* گیتی زمین معدلتش فارغ از محن *

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بخوارزم نوبت ثانی

خانمه کتاب مجید آسمانی که مشتمل بر استعاضه از شر و سوسه شیطان سیرتان انسان صورت دلیلی روشن است برین معنی که از امهات مفاسد عالم جلیس سو و همنشین بد است و از سویدات و شواهد این سخن آنست که دران هنگام که کیخسرو ختلانی را بگرفتند سلطان محمود پسر او و ابو اسحق پسر خضر یسوی و محمود شاه بخاری گریخته بخوارزم رفتند پیش یوسف صوفی و در مجلس او راه سخن یافته آغاز اغوا و افساد نهادند و خاطر او را بهر گونه و سوسه از طریق مستقیم صودت و ولای حضرت صاحب قران بگردانیدند و او از شامت و ساوس ایشان بشکستن عهد و پیمان که نه شیمه بزرگان و نه وار مردان است اقدام نمود و هم دران پاییز تاخت کرده ولایت کات را خراب کرد و اهالی آنرا پراکنده گردانید و روزگار بزبان تعجب بگوش او میرسانید * * بیت *
می دانستم که عهد و پیمان را تو * درهم شکنی و لے بدین زودی نه
بنابراین چون سپاه ستمگار ظالم نهاد شتا پشت بنمود و سلطان
عدالت شعار بهار اظهار آثار شوکت و اقتدار آغاز نهاد حضرت
صاحبقران در رمضان سنه (اربع و سبغین و سبعمایه) موافق
لوی نیل بظاهر قرشی که در نخشب کش واقع است لشکر اطراف

و جوانب جمع آورد * * نظم *

سپاهی ز ریگ بیابان فزون * وز اندیشه هر محاسب برون
 گروهی نه پردل که یگباره دل * نه پوشیده آهن که آهن کسل
 و بسعادت و اقبال روی اُبَهَّت و جلال بصوب خوارزم آورده
 روان شد و چون از ریگستان گذشته یوسف صوفی را خوف و هراس
 غالب شد و از کردار نکوهیده خویش پشیمان گشت و از مرگونه
 و سیلها انگیخته بتضرع و تشفع امان طلبید و تقبل نمود که
 مخدره تُتَّقِ عصمت و جلالت خانزاده را اسبابِ تجمل
 و حشمت چنانچه باید و لایق آید آماده داشته هرچه زودتر
 روانه دارد حضرت صاحب قران از مکارمِ ملکات ملکانه صحایف
 جرایم او را رقم عفو کشید و بسعادت از انجا معارفت فرمود و چون
 بسمرقند که مستقر سریر سلطنت و مرکز رایت خلافت بود
 محفوف بحفظ الهی و هنوف الطاف نامتناهی اتفاق نزول
 افتاد بترتیب مقدمات زفاف و تهیه اسباب طوی مثال داد *

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران اصراء را

بطلب مهد اعلیٰ خانزاده بجانب خوارزم

در شوال (سنه خمس و سبعین و سبعمائه) موافق بارس
 نیل هنگام بهار که سلطان هفت اقلیم گردون مستقر شرف خویش را

* مصرع *

* بفرط لعت گیتی فروز آذین بست *

و قهرمان طبیعت سرافروزان قوای نامیه را با آوردن عروس گل
سوری نامزد کرد * * مصراع *

* مهد فیروزه گلبن بصد آیین آراست *

حضرت صاحب قران امیر یادگار برلاس که از نسل لاله بن قراچار
بود و امیر داؤد وزن امیر اولجایتورا * * بیت *

سرفروزان زاد فرزانه * باهدایای پادشاهانه

روانه جانب خوارزم گردانید تا مهد اعلیٰ خانزاده را مصحوب
وفود سعادت و اقبال مبدرق بجنود عون و تایید ذوالجلال
بسمرقند آوردند و چون امراء مذکور بخوارزم رسیدند یوسف صوفی
مقدم ایشانرا بمراسم اعزاز و تکریم و لوازم اجلال و تعظیم تلقی
نموده از شرایط حرمت و جانب داری هیچ دقیقه نامرعی
نگذاشت * * بیت *

ز جانب داری و تعظیم و اعزاز * فرو نگذاشت چیزی آن سرافراز
و ایشان بر رعایت رسم طوی بنوعیکه شایسته چنان قضیه تواند
بود قیام نمودند و هدایا و تبرکات که همراه داشتند * * نظم *

زدینار و یاقوت و مشک و عبیر * ز دیدهای زربفت و خزو حریر
ز چینی نسیم و خطائی پرند * گذشته ز اندازه چون و چند
زو و زیور و گوهر شاهوار * وزان گونه چیزی که آید بکار
بسی جامهای گرانمایه نیز * پرستنده واسپ و هرگونه چیز
برسانیدند یوسف صوفی نیز جشنی خسروانه مرتب داشته

طوبی داد و خانزاده را مشایعت نموده بصوب درگاه عالم پناه
 روان داشت با ترتیبی لایق و تجملی فراخور * * نظم *
 چه از تاج پر مایه و تخت زر * چه از یاره و طوق و زرین کمر
 بسی زیور از گوهر شاهوار * بسی خاتم و یاره و گوشوار
 بسی درج و صندوق با قفل زر * پراز لعل و یاقوت و درو گهر
 ز پوشیدنی و ز گستردنی * ز هر چیز کان بود آوردنی
 کت و خیمه و خرگه و کُندلان * ز هر گونه چند آنکه صد کاروان
 و امراء مذکور کسی را بتعجیل روانه سمرقند گردانیدند تا خبر
 توجه ایشان بعرض مائلان پایه سریر اعلی رساند و چون صورت
 حال عز ملاحظه حضرت صاحب قرانی یافت کرامت اخلاق
 خسروی باعث اعزاز مقدم شریف آن فهال روضه خانی شد
 قرتقا خاتون که عروس پسر قید و خان بود با دیگر خواتین
 و مجموع نوئینان و امراء را باقامت رسم استقبال اشارت
 فرمود * * نظم *

پذیره شدندش همه سرکشان * بشادی درم ریز و گوهر نشان
 هوا سربسر مشک سارا گرفت * زمین مرج تا مرج دیبا گرفت
 و سادات و قضاة و علماء و مشایخ و سایر اکابر و اشراف و اعیان
 مملکت تا موضع کات استقبال نمودند * * نظم *

مهان جهان کار ساز آمدند * پرستنده از پیش باز آمدند
 جهان سربسر گشته آراسته * همه راه پو نزل و پرخواسته

زمین باغ فردوس دیدار شد * هوا ابر بارنده دینار شد
 و در باب رعایت ترحیب و تکریم وصول همایونش بعد از تقدیم
 وظایف فراغت و ادب رسوم طوی و نثار و پای انداز منزل
 بمنزل متصل بآیینی کرده شد که تا حجله سپهر از جمال عروس
 ناهید زینت یافته نظیر آن کم اتفاق افتاده باشد * * نظم *

بهر منزلی مجلسی ساختند * بهشتی نو آیین به پرداختند
 سران پیش پایش برآموده جنگ * هوا پرگهر شد زمین رنگ رنگ
 و چون خاطر اهالی و ساکنان آن دیار که باطن مملکت عبارت
 از آنست از میامن عدل و مرحمت حضرت صاحبقران بنور امن
 و حضور و زیور بهجت و سرور آراسته بود مناسب نمود که
 بموافقت آن اتفاق مبارک ظاهر آن دیار موافق باطنش گرده
 و صورت مطابق معنی شود دارالسلطنت سمرقند را بانواع
 تکلفات غریب و تجملات لطیف عجیب آذین بستند * * نظم *

پذیره شدن را چو برخاستند * همه کوی و برزن بیاراستند
 و چون کافه مردم را دل که سلطان کشور بدن است در پناه آن دولت
 روز افزون از اندیشه ترک تاز حوادث روزگار فراغت یافته بود
 اعضا نیز که رعایای کارگذار آن کشور اند و سر ایشان دران شغل
 دست از تکلیف کسب و زحمت کار باز رستند و در دکانها
 یکبارگی بستند بستگی که پیس ازان در کار مردم بودی دران
 ایام فرخنده فرجام حواله در کارخانها شد و کشادگی که وقتی

دست ستم داشتی دران فرصت روزی دهان قرابه و لب پیمانه
گشت و نام و نشان غم چنان کم شد که باد غم گساری کارمانده
• مصراع • و لیکن شب و روز در کار بود •

و شادی و فرح چنان غالب و عام افتاد که کسی را بمفرح
یا قوتی میل نمی شد • • مصراع •

• مگر آنکه از لعل دلدار بود • • نظم •

همه شهر جشن و همه سرسور • بهر گوشه صحبت بهر جا حضور

همه مملکت گشته عشرت سرای • مُغنی زهر پرده عشرت سرای

سرائی جهان را فوائی سرود • فرستاده هر دم بشادی درود

و مهد قیدانه عهد خانزاده مرصع بجواهر الطاف الهی و مکمل

بجمل تائیدات نامتناهی بمبارک ترطالعی سمرقند را از قرقدم

سعادت گستر غیرت تختگاه بلقیس گردانید • • بیت •

• از بس پرند چینی و دیبای زرنگار •

• و ز کثرت جواهر و دینار بی شمار •

که برسم بای انداز و نثار بگسترده و بر افشاندند زمین و آسمان

از دیده جهان بین نظارگیان پوشید و پنهان ماند • • بیت •

بخارِ فنارش ز دریای دست • چو بر شد هوا از گهر ابر بست

ذکر زفاف امیرزاده جهانگیر با خدر

معلی سوین بیگ خانزاده

کمر بستگان درگاه سلطنت پناه بترتیب مقدمات طوی و نهوه

اسباب آن قیام نموده چندان سراپرده و خیمه و خرگاه و سابقان
طناب در طناب کشیده شد و فرشهای گوناگون گسترده گشت

• نظم •

همه پشت زمین شد روی دینا • همه زیر فلک بالای خیمه
و جهت بزم خاص و مجلس زمره اختصاص • • نظم •

و نایقی مدور بسای سپهر • سپهری پراز ماه و ناهید و مهر

درون و برونش مغرق بزر • مرصع بیاقوت و در و گهر

زدیبا تنق بسته کرد اندرش • پراز کوی عنبر سر و چندبرش^(۱)

یکی فحمت زرین گوهر نگار • نهادند در خرگه شهر یار

زده تکیه صاحب قران کام یاب • چو بر طارم چارمین آفتاب

شهان و مهان و سران سپاه • شده انجمن بر در پادشاه

زمین سر بسر شیره در شیره شد • جهان گشته حیران فلک خیره شد

کرشمه ساقیان شیرین کار بانوشه شراب تلخ مذاق خوش گوار

یار شده دست بغارت گری عقل و هوش بر آوردند و نغمه سزود

مطربان خوش آراز با آهنگ نوای هرگونه رود و ساز راست

گشته پرده دری عشاق مدهوش آغاز نهادند • • نظم •

دران بزم که شادی آراستند • مهانرا بخواندند و می خواستند

فمودند مهر و فزودند کام • گزیدند یار و گرفتند جام

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجایش (بوی) است

(۲) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجایش (گردنش) •

هوا گشت از دودِ عودِ آبنوس • زمین چون لبِ دلبران جای بوس
 جهان دار صاحبِ قرانِ کامِ ران • به نیروی دولت به بختِ جوان
 زرو جسمه و گوهرِ شاهوار • ببخشید بیرون ز حدّ و شمار
 بدین گونه چندی ببزمِ شهی • همی کرد هر روز گنجی نهی
 و در اثناء آن چون اسباب و مقدمات چنانچه سزد و زبید در
 غایتِ کمال و نهایتِ جمال دور از آسیبِ عینِ الکمال آماده
 و مرتب بود • • نظم •

بفرمود تا موبدان و ردان • ستاره شناسان و هم بخردان
 شوند انجمنِ پیشِ تختِ بلند • زراز سپهرش پژوهش کنند
 بعد از رعایتِ احتیاط در اختیارِ وقت در مجلسی خاص مشحون
 با کابر و خواص از اعیانِ مملکت و ارکانِ دولت آن مخدّره تنقی
 عفت و ابهت را با امیرزاده جهانگیر بموجب شرفِ مطهرِ مصطفوی
 علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بمبارکی و طالع سعد عقد
 نکاح بستند و هر سو زبانِ تهنیت و دستِ نثار بئنا خوانی و گوهر
 افشانی برکشادند • • بیت •

همه سرفرازان و گردن کشان • زهر سو ثنا خوان و گوهر نشان
 و چون خسرو انجمنِ انجم بخلوت خانه خاور خرامید و جهان
 معجز کحالی مرصع شب در سر کشید • • نظم •

شبی کز صفا چون شبِ قدر بود • ز صد ماه و سالش فزون قدر بود
 همی کرد بخشش سعادت سپهر • مه و زهره بودند ناظر به مهر

کواکب بجزوهی بهم متصل • مزاج چهار اُسْطُقْس معتدل
 خلوت خانه زفاف سعادت انصاف که از فیضِ فضلِ الهی بجواهر
 الطاف رحل اعطاف آراسته بود محل اجتماع نیرین سپهر
 سلطنت و برج مقارنه سعدین آسمان ابهت و جلالت گشته

• بیت •

دهانِ ناشنا از لقمه بر شد • صدف شایسته یکدانه در شد
 لب از یاقوت شاهی چون بر آسود • ز راندر بوته رفت و سیم پالود^(۱)
 چو مرغ نشنه زد بر چشمه منقار • از آب حیات آمد پدیدار
 و این جشن فرخنده و قضیه مبارک در او آخر سنه (خمس
 و سبعین و سبعمائه) اتفاق افتاد و الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و خاتم النبیین
 گفتار در نهضت همایون حضرت صاحبقران
 بجانب جنه نوبت سیوم

در روز پنجشنبه غره شعبان سنه (ست و سبعین و سبعمائه)
 حضرت صاحبقران لشکر ظفر قرین جمع آورده بتایید رب العالمین
 متوجه جانب جنه شد چون رباط قطعان محل نزول همایون
 گشت آفتاب از غایت برودت هوا سردر سنجاب سحاب کشید
 و ابراز دست دریا نوال شاه گوهر افشانی و سیم باری آموخته
 پیوسته باران و برف می بارید •

• بیت •

(۱) چنین است در يك نسخه و در پنج نسخ بجایش (برد) است •

- هرگز کسی نداد بدین سان نشانِ برف
- گفتی که لقمه ایست جهان در دهانِ برف
- مانند پنجه دانه که در پنجه تعبیه است
- اجرام کوهها شده پنهان میان برف

شدت سرما بمرتب رسیده که قوای بدنی از کار ماند نه دست را دان و ستد از دست برمی خاست نه پای در آمد شد قدم می توانست کشود و مردم از محافظت چهارپایان عاجز گشتند که جان شیرین در خطر بود و بدین واسطه مردم بسیار بمردند و بسی از چهارپایان تلف شد حضرت صاحب قرانی را مرحمت و اشفاق بران داشت که از انجا مراجعت فرمود و مدت درماده را سمرقند توقف نمود تا سورت برودت هوا بشکست و باز در در شبه غره شوال موافق او ایل توشقان ایل تشکین حدود عزیمت فرمود و عساکر منصور را مرتب داشته جبه دید و متوجه جانب چته شد و امیرزاده جهانگیر را برسم منغلی از پیش روان گردانید و شیخ محمد بیان سلدوزو عادل شاه پسر بهرام جلایر که بعد از وفات پدرش حضرت صاحب قران ایالت ایل جلایر را با و تفریض فرموده بود ملازم موکب ظفرقرین شاهزاده ساخت و چون از سیرام گذشته بموضع جارون رسیدند یکی را از چته گرفته پیش حضرت صاحب قران فرستادند و چون کیفیت حال قمرالدین که او یماقش دو غلات بود از و پرسیدند خبر داد که او لشکر خود

جمع کرده در موضع کوک توبه نشسته است و انتظار حاجی بیگ می کشد و از توجه لشکرشما آگاه نیست فرمان اعلیٰ بنفاد پیوست که منغلی بی توقف روان شوند و خود نیز بتعجیل از عقب براند و چون قمرالدین از رسیدن عساکر گردون متأثر واقع شد توقف نتوانست نمود بمحلی حصین که آنرا برکه فوریان خوانند پناه جست و آن سه دره است بغایت مفاک و سه رودخانه عظیم آنجا جاریست قمرالدین با سپاهش از دودره گذشته در دره سیوم فرود آمدند و راهها استوار گردانیدند شاهزاده جهانگیر لشکر عدوبند کشور کشای را یاسامشی کرده بر سر اوراند و طنطنه صدای کورگه و نقاره در طاس گردون انداخته بهادران پیش رفتند و عقاب روح شکار تیر را از آشیان کمان پرواز دادند و بعد از آن که بزخم پیکان جان ستان بنیده نیروی بازاری کامگار خویش در دل دشمنان بنشاندند در مقابل ایشان فرود آمدند سپاه قمرالدین را پیغام تیر در خاطر نشسته بود چون شب درآمد مجموع رو بگریز نهادند چنانچه هنگام صبح از لشکر جته هیچ کس آنجا نمانده بود بهادران فتح آیین تکامشی کرده بسیاری از آن لشکر بی دین را بقتل آوردند و چون خسرو سیارگان را بت ارتفاع برافراخت حضرت صاحب قران با باقی لشکر رسید امیر داؤد و حسین و اوج قرا بهادر را از پی یاغی بفرستاد و ایشان بر حسب فرمان بنشیب آب اوله روان شدند و حسین در آبی غرق شده شعله حیاتش فرو نشست و چون

بایل یاغی رسیدند ایشانرا غارتید؛ مال و منال و چهارپایان ایشانرا بگرفتند و هزارها که ایل شدند کورن کرده بسمرقند فرستادند حضرت صاحب قرآن بقصد استیصال مخالفان تا مروض پای ^(۱) نای عزیمت بفرمود و امیرزاده جهانگیر را با فوجی از سپاه نصرت پناه بفرستاد تا در طلب قمرالدین و دفع او سعی بلیغ نموده او را بدست آورد شاهزاده برحسب فرمان روان شد هزارهای جقه را که در مروض اوج فرمان مقام داشتند بغارتیدند و قمرالدین را در کوهستان یافته در پی کردند و از ایل و الوس رانده و بیرون کرده تمام مواضع و منازل او را بتاختند و از جمله خاتون امیر شمس الدین ^(۲) ثویان آغا و دختر او دلشاد آغا را بگرفتند شاهزاده کس فرستاد و آن معنی را بعرض حضرت صاحبقران رسانید آن حضرت از مدت پنج ماه و سه روز باز در آن مقام توقف اختیار فرموده بود و چون این خبر بهجت افزای بمسامع علیه رسید از آنجا کوچ کرده ببالای قواستماق برآمد و امیرزاده جهانگیر بسعادت معاودت نموده در آن محل بشرف پای بوس سرافراز گشت و غذای بسیار از برده و اسپ و گوسفند پیش کش کرد و دلشاد آغا را بدولت بساط بوس حضرت عالی جوان بخت

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک کتاب بجایش (طاق) باطای

حطی است (۲) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجایش

و دل شاد گردانید •
 که پیوسته صاحبقران شاد باد • هزارش کنیزک چو دل شاد باد
 و با وجودِ صغیرسن از فراقبال صاحبقران چنان کاری بزرگ از دست
 او بر آمد • مصرع •

وزان دولت اینها نباشد غریب

و حضرت صاحبقران از انجا نهضت فرموده بآت باشی فرود آمد
 و از انجا بصحرای ارپه یازی نقل نموده چند روز بعشرت و کامرانی
 توقف فرمود و مبارک شاه مکریت که از امیران هزاره بود و از
 هوا خواهان قدیم آنحضرت مراسم طوی و تقوز بتقدیم رسانیده
 بانواع خدمتهای شایسته تقرب جست • بیت •

کمر بسته در بندگی استوار • بدرگاه فرمان ده کامکار

و عاطفت پادشاهانه ایل سالار اغلن و حسین را که درین سفر
 سپهری شده بود به پسرش خداداد ارزانی داشت •

گفتار در زفافِ همایون حضرت صاحب قران

فرمان روا باسراق ابهت پناه دلشاد آغا

قال الله تبارک و تعالی فانکحوا ما طاب لکم

من النساء مثنوی و ثلث و رباع چون سعت رحمت الهی
 جواز تعدد انکحه و جمع میان ازواج بصیغه امر کرامت فرموده
 صاحب قران جوان بخت را دران منزل خجسته و محرای
 دل کشای داعیه امتثال امر تناکحو تکثروا دامن هفت گزنت

و همای رغبتش سایه سعادت بر شعبه دوحه امارت دلشاد آغا
انداخت بندگان درگاه بترتیب اسباب طوی و اقامت مراسم
آن قیام نمودند • • نظم •

یکی جشن فرخنده آراستند • می و رود و رامشگران خواستند
فرزنده جشنی که خورشید و ماه • نظاره شدند اندران جشن گاه
بروزی که طالع برومند بود • نظرها سزارار پیونده بود
جهان جوی بر رسم آبای خویش • پری چهره را کرد همقای خویش
زمانه زبان بهجت به تهییت کشوده و فلک از برای رسم نثار
دامان بزواهر جواهر برآموده • • نظم •

• تادریں بزمِ همایون گوهر افشانی کند •

• آسمان از بد و فطرت پر جواهر داشت جام •

دولت شادگام خاص و عام را صلاى عشرت در داده و از اسباب
عیش و کامرانی هر چه در خیالِ آمال و امانی گنجد بمراد دل
مهیلا و اماده بهر طرف که دیده آرزو نگاه میکرد • • بیت •

گلی بی آفت بادِ خزانی • بهاری تازه بر شاخِ جوانی

سافر ز رنگار پر از شرابِ ارغوانی بر کف نهاده آفاق می داشت
و بهر جانب که گوشِ هوش باز میشد • • بیت •

یوسف صفتی نبوده در چاه • برده رخس آبِ زهره و ماه

سازي بقانون عشرت ساز کرده صدای نوای این سرود در بزم

ماه و عشرت سرای زهره می انداخت • • بیت •

که صاحب قران جاودان شاد باد * دلش خرم و ملکش آباد باد
و بعد ازان ازان مقام نهضت فرموده و از یسی دبان عبور
نموده اوزکند مضرب خيام نزول همایون گشت و مهد علیا
قتلغ ترکان آغا با حواشی و نوینان و امراء از سمرقند استقبال
نموده دران محل بعز بساط بوس استسعاد یافتند و مراسم
تهنیت و نثار بتقدیم رسانیده بطوی و عشرت مشغول شدند
و چون از اوزکند روان شده بخجند رسیدند عادلشاه پسر بهرام
جلایر کمر خد متکاری بدست ضرورت بسته حضرت صاحب
قرانرا طوی داد و اسپان راهوار کشید و بحسب ظاهر خدمات
پسندیده بجای می آورد اما دل دگرگون کرده می خواست
که در اثنای طوی غدیری اندیشد حضرت صاحب قران را چون
حفظ ربانی در همه حال نگهبانی میکرد بالهام دولت از آثار
و علامات و اوضاع مجلس آن مکر پوشیده را تفرس نمود و از
مجاری حرکات و سکنات غدرا اندیشان خبث باطن ایشان
دریافت در حال از مجلس برخاسته سوار شد و باردوی همایون
معاودت فرموده فرود آمد و دران وقت که آن حضرت متوجه
قمراندین بود شیخ محمد بیان سلدوزو عادلشاه جلایر و ترکن
ارلات عهد کرده بودند که اگر مجال یابند حضرت صاحب
قرانرا بگیرند *
* ابیات *

و آنرا که خدا نگاه دارد * آسیب کسی بر نیارد .

کارش همه وقت نیک سازد * وز غصه حسود جان گدازد
 لا جرم آنحضرت قرین عنایت ازلی و تائید لم یزلی بهستقر
 سریر سلطنت بسلامت و سعادت معاودت فرمود و لشکریانرا
 اجازت انصراف ارزانی داشت و بنفس مبارک بزنجیر
 سرای که در در منزل قرشی واقع است بجانب غربی نزول
 فرموده در آنجا قشلاق کرد و در همین زمستان عادل شاه احرام
 بساط بوس بسته بدرگاه عالم پناه آمد و بهروق فاعترفوا
 بذنبهم صورت آن رای فاسد و اندیشه باطل که کرده بودند
 بزبان خود بعرض رسانید حضرت صاحبقران چون بران معانی
 اطلاع یافت از رای صایب و حسن تدبیر آن را ناشنیده
 انکاشت و عادلشاه را بعنایت بادشاهانه سرافراز گردانید
 و چون زمستان بآخر انجامید و یوسف آفتاب را یونس وار
 مضمون فالتقمه الحوت صورت حال آمد یرلیغ جهان مطاع
 بنفاز پیوست که سپاه ستاره عدد مریخ رزم بعزم یورش خوارزم
 بدرگاه خلافت پناه جمع آیند و چون تمام نوئیندان و امراء بالشکرها
 از اطراف و جوانب توجه نموده •
 • نظم •

سپه شد بدرگاه شاه انجمن • نبرد آزمايان لشکرشکن

حضرت صاحب قران بگرفتن شیخ محمد بیان سلدوز و پرسیدن
 یرغوی او فرمان داد و چون بعد از پرسش گناه او روشن

گشت روز بختش نارپک ورشته عمرش باریک شد و او را برادر
 هری ملک سلدوز که خویش او بود و به تیغ بیداد او هلاک
 شده سپردند تا او را بقصاص برادر همان شربت چشانید
 و فحوی •
 • مصرع •

• یکروز بخر آنچه فروشی همه سال •

بشنوید و دوپسر با یزید جلاپر علی دویش و محمد درویش
 را نیز بیاساق رسانیدند و هل نجازی الا الکفور و ایالت
 تومان سلدوز و ضبط و نسق آن بشهامت و صرامت آقتمور
 بهادر مفروض گشت •

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب

خوارزم نوبت سیوم و هم از راه مراجعت

کردن بواسطه یاغی شدن سار بوغا

و عادلشاه بهرام جلاپر

در اول فصل ربیع سنه (سبع و سبعین و سبعمائه) مطابق

لوی کیل که از فرمان سلطان طبیعت سپاه گیاه از هر طرف

چنبیده در روش افتادند و سردار شگوفه بمحافظت شهر و حصار

باغ و اشجار نصب گشته لشکر سبزه روی فیروزی بصحرا نهادند •

• نظم •

لشکر سبزه به فیروزی سلطان بهار • سوی صحرا زده رایات همایون آثار

آب فرق زره از صنعت زراد صبا • گل سپر ساخته و خار شده نیزه گذار

حضرت صاحبقران بتلقین دولت اقبال آیین خویش و ندبیر

رای دور بین عاقبت اندیش • بیت •

عزم خوارزم جزم کرد بحزم • همتش برگزیده رزم به بزم
امیر آق بونا را بضبط سمرقند بازداشت و امیر سار بونا و عادل
شاه جلایر و ختای بهادر را یلچی بونا و دیگر امراء هزاره را
باسی هزار سوار بجانب جته فرستاد و فرمان داد که در طلب
قمرالدین سعی و کوشش بلیغ نموده هر جا که پابند او را نیست
گردانند • بیت •

زگردان و جنگ آوران سی هزار • برفتند جوینده کارزار
و رایب نصرت شعار در زمان حفظ افریدگار متوجه خوارزم
گشت • بیت •

باسپاه بیرون زحییز حصر • در شجاعت همه یگانه عصر
تند شیران بیشه پیکار • صفدرو نیز جنگ و تیغ گذار
و چون در کنار آب جیحون موضع سه پایه از وصول ماهچه
رایب سپهر فرسایش رشک طارم چهارم گشت ترکن ارلات
بالشکر خود ازان سوی آب متوجه معسکر همایون بود و چون
مسافت عمر مقدرش بپایان رسیده بود باندیشه ناصواب
بازگشت و بطرف کرزوان بیورث خود گریخت حضرت صاحب
قران پولاد را با جماعتی در عقب او بفرستاد و ایشان شب و روز
رانده و از اند خود گذشته بر لب آب فاریاب باورسیدند ترکن

و برادرش ترمش با اتباع خود لب آب گرفته بجنگ مشغول شدند * * نظم *

باستاد دشمن که کوشد دلیر * همان کوشش گور بانره شیر
 بجائی که شیران بر آرند چنگ * چه یارای روبه که استد بجنگ
 و چون شکست برایشان افتاد پراکنده و گریزان گشتند و لشکر
 ظفرقرین از عقب ایشان روان شدند پولاد تنها به ترکن رسید
 و اسپ ترکن بازمانده بود روان فرود آمد و اسپ پولاد را
 بیک چوبه تیرببنداخت و پیش از آنکه راست با یستد تیری
 با و حواله کرد و از کلاه خودش بگذشت چنانچه آسیبی بسرش
 نرسید پولاد نیز گشته روی جلادت با و نهاد و درهم آویختند
 و پولاد بفراقبال صاحب قران ترکن را بر زمین زده سرش از تن
 جدا کرد * * بیت *

سرکینه جو از تن بد نهاد * بخنجر به برید و برگشت شاد
 و امان سربدال در پی برادرش ترمش تکامشی کرده او را
 بدست آورد و کارش بساخت * * بیت *

سرش را همان دم زتن باز کرد * دد و دام را از تنش ساز کرد
 و سر هر دو را بهایه سریر اعلی رسانیدند آری آستان سلطنت
 آشیان حضرت صاحب قران حواله گاه سر سروران دوران بود
 * نظم *

هر سر که بهای خود نبردند آنجا * بدست دیگران رسانیده شد

* بیت *

* سری که نیست بران آستان جبین فرسا *

* حواله اش نکند چرخ جز بسنگ جفا *

و از جماعت امراء که حضرت اعلیٰ ایشانرا بجانب جته فرستاده بود سار بوغا و عادل شاه چون ولایت خالی یافتند اندیشه خطا کرده خنای بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند و همدمی^(۱) که حضرت صاحب قران او را در اندگان بداروغگی گذاشته بود بایشان موافق شد و ایشان ایل خود جلايرو قباچاق را جمع آورده عازم سمرقند شدند و حصار شهر را محاصره آغاز نهادند اهالی شهر بزخم نیردیده دوز و ناوک جگر سوز نگذاشتند ایشانرا که گرد شهر بگردند امیر آقبوغا که در شهر حاکم بود صورت واقعه را عرضه داشت استادگان پایه سریر سلطنت مصیر کرد و موکب همایون از کات گذشته بخاص رسیده بود که این خبر بمسامع علیه پیوست و از همانجا مراجعت نمود و امیرزاده جهانگیر را منغلی ساخته از پیش روان گردانید و بنفس مبارک با قول لشکر از عقب توجه نمود و چون ببخارا رسید عساکر گردون مآثر را ترتیب داده و آراسته از آنجا نهضت نمود و بر پاط ملک نزول فرمود و شاهزاده بموضع گرمینه بدشمنان رسید و از جانبین صفها بر کشیده جنگ در پیوست *

* نظم *

(۱) چنین است در اکتونسخه و در بعض کتاب بجایش [معتمدی] است *

پراز ناله کوس شد گوش دهر • بیفشانند شمشیر کین زهر قهر
 تو گفنی که الماس مرجان فشانند • چه مرجان که در کین همه جان فشانند
 امیرزاده جهانگیر بیاری تا ییذد نعم النصیر که پیوسته در رمضان فتح
 و نصرت این دولت ابد پیوند بوده و هست بر مخالفان غالب
 آمد و ایشان گریخته بدشت قبیچاق رفتند و به ارس خان پناه
 بردند و ملازم آن درگاه شدند و حضرت صاحبقران مظفر و کامیاب
 بمستقر سریر سلطنت مآب بسعادت نزول فرمود و الوس جلا پروا
 بامراء قسمت کرده متفرق و پراکنده ساخت و امیرزاده عمر
 شیخ را بحکومت اندکان فرستاد عادلشاه و سار بوغا بملازمت
 اوس خان قیام نمودند و آخر الامر عرق شرارت و فسادشان بحرکت
 آمد و در وقتیکه اُرس خان به ییلاق رفته بود عزم گریز کرده
 تیغ غد را از نیام بی و فائی بر کشیدند و با او چپ بی که گماشته
 خان بود جنگ کردند و او را بقتل آورده از انجا بگریختند
 و به الوس چنه پیش قمرالدین رفتند و او را بر فتنه و فساد
 تحریر نمودند •

از جوهر بد همه تباهی خیزد • شور و شر و افساد و مناهی خیزد

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب

جته نوبت چهارم

چون سار بوغا و عادلشاه بقمرالدین ملحق شدند و در

هر وقت آتش کینه دیرینه که در نهاد او بود ریباید اغوا

و افساد تیز میکردند قمرالدین لشکر کشیده به ولایت اندگان در آمد و هزاره قداق از امیرزاده عمر شیخ روگردان شده با و پیوستند و شاه زاده در کوه متحصن گشته شخصی دانشمند نام را پیش حضرت صاحب قران فرستاد و صورت حال عرضه داشت که یاغی با غلبه تمام برسید و اندگان را زیر و زبر گردانید آنحضرت را از استماع آن خبر نایره غضب اشتعال یافت و در حال عازم آن طرف گشته بتعجیل براند و چون قمرالدین از توجه آن حضرت آگاه شد پای قرارش از جای رفته بی توقف باز گردید و از موضع آت باشی ایل و خانه را گریزانیده خود با چهار هزار سوار آراسته در کمین گاهی توقف نمود چون حضرت صاحب قران بآن موضع رسید و از کمین قمرالدین آگاهی نداشت امراء را با تمام لشکر از عقب دشمن روان گردانید و از نامداران سپاه پنج هزار مرد با جمعی سرداران مثل امیر موید و ختای بهادر و شیخ علی بهادر و آقتمور بهادر بماندند ختای بهادر و شیخ علی بهادر در باب استیصال مخالفان سخنی می گفتند و حکایت منجر شد ببهادری و بهلوانی و شعله عصبیت افروخته گشت و ایشان نیز از پی دشمنان تاخت کردند و دیگران هم موافقت نمودند چنانچه با حضرت صاحب قران زیاده از دو بیست کس نماند درین حال قمرالدین فرصت غنیمت شمرده با چهار هزار سوار کینه دار

نیغ گذار از کمین گاه بیرون تاخت و تبع کین بی محابا کشیده
روی انتقام بحضرت صاحب قران نهاد آن حضرت را ملهم
دولت روز افزون مصدوقه کم من فتمه قليلة غلبت فتمه
کثیرة باذن الله بگوش جان رسانیده هیچ گونه وهم واضطراب
بخاطر مبارک او راه نیافت و مردم خود را استمالت نهمده
دل باز داد که ظفر و فیروزی از بخشش ملک وهاب
است نه از بسیاری لشکر و اسباب مردانه می باید کوشید
که اگر اندک سستی پیش آریم کار از دست برود * * * نظم *
بگفت این و برگرد مرکب ز جای * بمیدان درآمد بعون خدای
همی زد بتیغ و بگزر گران * همی تافت در حمله هر سوعنان
بهر حمله خیلی فکندی نگون * بهرزخم جوئی براندی ز خون
بهم شان بر افکند یکبارگی * همی راند تا قلب گه بارگی
بدین گونه آن خسرو ارجمند * بگوز و به تیغ و سنان و کمند
شکست و برید و فکند و به بست * سرانرا سرو گردن و پاودست
و چون صاحب قران کامگار دران کارزار بنفس مبارک
خود مبادرت نموده کوششی فرمود که امثال آن جز نتیجه
تاییدات آسمانی نتواند بود سپاه نصرت پناهنش نیز داد
مردمی و مردانگی دادند و باندک نفری چهار هزار سوار
نامدار کینه گذار را برهم شکسته منهنزم و پراگنده گردانیدند *

* نباشد چنین کارها سرسری *

* که یزدان دهد نصرت و برتری *

و اگر در مجاری احوال و اوضاع آنحضرت و غرایب اطوار و آثار از سرخبرت و وقوف تاامل کرده شود بیقین پیوندد که ظاهر و باطن آن بزرگوار گردون اقتدار مطرح انوار تاییدات الهی بوده چه آنروز که بحسب ظاهر از اعضاء و جوارح صوری آن حضرت چنان اثری بظهور پیوست بحسب باطن شبانه که در بچهای حواس بحکم و جعلنا النوم سباتا به پرده خواب بسته ماند و نفس قدسی سرشت متوجه باطن گشت از صفای آئینه ضمیر منیر صورت شیخ برهان الدین قلع رحمة الله و رضوانه علیه بطریق رویای صالحه که یک جزء از چهل و شش جزء است از نبوت مشاهده نمود و بادب تمام پیش او رفته در باب فرزند ارجمند امیرزاده جهانگیر که او را بیمار در سمرقند گذاشته بود استمداد همت نمود که پسر را از خدای تعالی در خواه شیخ فرمود که با خدا باش و املا متعرض ذکر فرزند نشد و چون از خواب درآمد دانست که آن قضیه نه برفوق دلخواه خواهد بود و از غایت نگرانی خاطر یول قتلغ را که دبیر خاص آنحضرت بود با نوشته بتعجیل از سنگ کول بفرستاد تا خبری بتحقیق بیارند و چون او روانه شد باز درباره فرزند خواب پریشان دید ملال خاطر

مبارکش زیاده گشت امر او و ملازمان را فرمود که گمان می برم که از فرزند خود یکبارگی جدا مافده ام حال او از من مهوشید ایشان بزانون در آمده بغلاظ و شداد سوگند خوردند و بطلاق و عتاق موکد گردانیدند که ما بندگان را ازان معنی وقوف نیست و از حال شاهزاده خبر نداریم و چون ازانجا کوچ کرده روان گشتند در سنکریغاج باز به قمرالدین رسیدند و جنگ در پیوست و دیگر باره هزیمت یافته بگریخت و امیر اوج قرا او را تکامشی کرده از عقب او روان شد و چون پاره راه برفتند قمرالدین با هشت نوکر باز گشت و او را در میان گرفته اسپش را بزخم تیر بینداختند و او را نیز زخم بسیار رسید و عاقبت پیاده و خسته بجان امان یافت و دست پولاد بهادر دران جنگ از زخم تیر مجروح گشته بود از قضا آنشی دران راه افتاده بود پولاد بهادر خواست که آن آتش را باز نشاند و از کثرت حرکت زحمت جراحتش زیاده شد بآن رنج در گذشت *

ذکرفات امیرزاده جهانگیر

چون حضرت صاحب قران از اتاقم مراجعت فرموده و از سیحون عبور نموده بدار السلطنة سمرقند رسید تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و اکبر و اشراف *
 * همه جامه کرده سیاه و کبود *
 * نظم *

- ز خون دل از چشمها رانده رود •
- همه بر سر افشاندۀ از غصه خاک •
- چو جامه همه سینها کرده چاک •

برسم استقبال مبادرت نمودند و مجموع خلائق همه سرها برهنه ساخته و پلاسها و نمدهای سیاه در گردن انداخته از شهر بیرون و از گریه در موج خون آمدند خروش و ولوله •

• بیت •

- در بیخ آن جهانگیر با دین و داد •
- که شد همچو گل در جوانی بباد •

از ایوان کیوان گذرانیده و صدای نوحه • بیت •
 • در بیخ آن چنان خسرو کامگار •
 • که رفت و سر آمد بروزگار •

بگوش سبحه طرازان گنبد گردون رسانیده حضرت صاحبقران را از مشاهده آن حال آنچه بگواهی ضمیر الهام پذیر گمان

می برد بیقین پیوست • بیت •

- چو آگه شد از مرگ فرزند شاه •
- جهان بر جهان بین او شد سیاه •
- دو رخساره پر اشک و تن سوگوار •
- دژم کرده بر خویشترس روزگار •

سر نا سر مملکت که از فر قدوم حضرت صاحبقران گلشن

بهجت و سرای سورو سرور بایستی از هول آن واقعه جان

گداز دل سوز محلّ ماتم و انجمنِ شیون گشت • • بیت •

• بماتم نشستند یکسر سپاه •

• همه جامها شان کبود و سیاه • •

• سر سرکشان گشت پر تیره خاک •

• همه دیده پر خون و دل چاک چاک •

• همه انجمن زار و گریان شدند •

• چو بر آتش نیز بریان شدند •

حضرت صاحب قران ازین واقعه بحکم اولادنا اکبارنا

بغایت محزون و کوفته خاطر شد اما چون رای عالی

محیط بود برآنکه فنای هر ممکنی از قبیل واجبات است

و دوام و بقاء هر محدثی از مقوله منتفعات اشارت بشارت

آئین و بشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا

انا لله وانا اليه راجعون مرهم آن جراحت ساخت و روح

روح شاه زاده سعید مرحوم را انواع خیرات و مبرات تقدیم

فرمود و اصناف صدقات بستحقان رسانیده رسم آتش

و اطعام فقراء و مساکین باقامت پیوست و کالبد شریف او را

بکش نقل کرده در انجا مدفون ساختند و عمارتی بغایت عالی

و دلکش بهره اختند • • بیت •

ز بهرش گزین مرقدی ساختند • بآئین شاهان بهره اختند

مدت عمرش بیست سال بود و ازو دو پسر ماند امیرزاده سلطان از خانزاده و امیرزاده پیر محمد از بیعت ملک آغادخترالیاس بسوری که بعد از وفات شاهزاده مرحوم بیچهل روز بوجود آمد و واقعه وفات او در سنه (سبع و سبعین و سبعمائه) موافق لوی نیل دست داد و امیر سیف الدین را از وقوع این حادثه خاطر از کار و بار این جهان غدار ناپایدار متنفر گشت و از حضرت صاحب قوانی اجازت طلبیده متوجه حجاز شد •

گفتار در لشکر فرستادن صاحبقران ظفر قرین بسوی قدر الدین

چون حضرت صاحب قران بواسطه ملال واقعه فرزند سایه القات از تدبیر مصالح سلطنت و ضبط امور مملکت باز گرفت •

• نظم •
که این دنیای^(۱) دون نیرزد بآن • چه از بهر آن رنجه دارم روان
برای یکی نوده خاکی نژند • چرا داشت باید دل خود به بند
چرا بهر کاری چنین مختصر • دوانید باید بهر بوم و بر
اعیان امراء و نوئینان در پایه سر بر خلافت مصیر حاضر شده
زمین عبودیت بلب اخلاص بوسیدند و بزبان دولت خواهی
عرضه داشتند که حکمت قادر جهان آفرین تعالی و تقدس نظام

(۱) در بعض نسخه بجای (دنیای دون) (راز دنیا) است •

عالم را بوجود پادشاهان کامگار مفرط گردانیده و واسطه امن
و امان بنی آدم که مقصود از آفرینش ایشانند معدلت
و سیاست جهانداران رفیع مقدار ساخته • • • نظم •

اگر خنجر شه بود در نیام • ز عالم هرافتد حلال و حرام
و گرنیغ سلطان شود تیره رنگ • بهوشد رخ آئینه دین بزنگ
بود پادشه سایه ذوالجلال • وزان سایه باشد جهان را جمال
فروغی ز عدل شه کامیاب • جهانرا به از پرتو آفتاب
فلک تا بود سجده گاه ملک • بود نیک و بد اقتضای فلک
همه نقد گیتی نثار تو باد • عروس جهان در کنار تو باد

اگر پیش نهاد خاطر همایون رضای پروردگار است آنرا هیچ
وسيله به از داد گستری و رعیت پروری متصور نیست چه اکل
و اعلم اولین و آخرین علیه افضل الصلوات و اکل التحیات
حاصل یک ساعت از عمر که بداد دادن صرف کرده شود
بر عبادت شصت ساله و هفتاد ساله ترجیح فرموده • • • بیت •
عدل کن زانکه در ولایت دل • در پیغمبری زند عادل
حضرت صاحبقران سخن بندهگان را چون منشاء آن محض
اخلاص و هواخواهی بود بسمع قبول تلقی نمود و روی همت
بتدبیر مصالح مملکت آورده بترتیب و تجهیز لشکر فرمان داد
درینولا خبر رسید که عادلشاه جلایر با چند کس در کوهستان
قراچق سرگشته می گردد حضرت صاحب قران برات خواجه

کوکلتاش و ایلچی بوغا را با پانزده سوار بطلب او فرستاد و ایشان از سمرقند شبگیر کرده روان شدند و چون با ترار رسیدند از آنجا جماعتی بیرون کرده در آن کوهها بجست و جوی عادلشاه اشتغال نمودند او را در موضع آق سوما بدست آورده بیاساق رسانیدند و آق سوما میلی است که دربینی کوه قراجق ساخته اند جهت دید بانى که از آنجا بطرف دشت قبچاق احتیاط می نمایند و سار بوغا که با او از جاده صواب انحراف نموده یاغی شده بود و کریخته بعد از دو سال بهدایت عقل راه نامی باز بدرگاه عالم پناه آمد و مراجع پادشاهانه جرایمش را عفو فرموده ایالت قوم او بدر ارزانی داشت و رای عالم آرای امیرزاده عمر شیخ را با امیر آقبوغا و ختای بهادر و دیگر امراء امر فرمود که بقصد قنوالهین روان شوند و در قلع و قمع او بجد تمام کوشیده حسب المقدور در آن باب سعی نمایند ایشان بموجب فرموده توجه نمودند و بتعجیل هرچه تمام تر روان گشته در بیابان قورا تو بقمرالدین رسیدند و بپیم دولت قاهره تیغ زمرد نام را در جنگ او گونه یاقوت رمانی دادند و مخالفان را چهره از بیم کهربائی گشته چون گاه از صدمه تند باد وزان متفرق و گریزان شدند و چون قمرالدین بگریخت لشکر منصور ایل والوس او را غارت کرده با اولجه و برد بسیار باز گشتند •

• بیت •

سپاه شاه رعیت نواز خصم گداز * بهر کجا که رود با غنیمت آید باز
گفتار در نهضت همایون با صولت گردون
و کثرت انجم بجانب جتّه نوبت پنجم

چون سپاه نصرت شعار با غنایم بسیار از پورش طرف
جته باز آمدند حضرت صاحبقران دران سال دگر باره
عزیمت آنجانب فرمود و محمد بیگ پسر امیر موسی که
بشرف مصاهرت آن حضرت سرافراز بود و امیر عباس
و آق ثمر بهادر را برسم منغلای روان ساخت ایشان
بر حسب فرمان شب و روز رانده در بوغام آسی کول
بقمرالدین رسیدند و بیک جنگ مردانه او را گریزانیده
ایلش را بناد تاراج بردادند و مردمش را اسیر کرده
برده گرفتند و صاحب قران کام گار بنفیس مبارک خود
تا موضع قوچقار نگامشی کرده برنت و دران موضع بمسامع
علیه رسانیدند که توفتمش اغلن از اروس خان متوهم
شده روی امید بدرگاه عالم پناه آورده است و میرسد
حضرت صاحب قران امیر تومن ثمر اوزبک را باقامت
رسم استقبال فرمان داد تا او را باعزاز و اکرام تمام بیارده
و خود بسعادت از راه ایناغو مراجعت نموده در اوزکند
فرود آمد و از انجا عزیمت کرده قرین دولت و اقبال بسمرقند

نزول فرمود و امیر تومن تمور توقتمش اغلن را بیاورد
 و اسراء و ارکان دولت او را بحضرت صاحب قران رسانیدند
 آنحضرت مقدم او را عزیز و گرامی داشته مکارم اخلاق
 پادشاهانه در باب ترحیب و تکریم او هیچ دقیقه فامرعی
 نگذاشت و بعد از اقامت رسم طوی چندان مال از زر و جواهر
 و خامت دکمر و اسلحه و اقمشه و اسپ و شتر و خیمه و خرگاه
 و کوس و علم و خیل و حشم و سایر اسباب حشمت و بزرگی
 باو و اتباع او داد که • • مصراع •

• و صفش ننگجد در بیان شرحش نیاید در قلم •

و او را از غایت احترام و اهتمام پسر خواند •

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران توقتمش

اغلن را بحکومت اترار و صیوان

عالی همت صاحب قران دریا نوال نعام صیوان

و سغناق را بتوقتمش اغلن ارزانی داشت و چون توقتمش

در آنجا متمکن شد قتلغ بوغا پسر اُرس خان لشکری گران

بهر او کشید و میان ایشان جنگ واقع شد و از طرفین

کوشش بسیار نمودند و باوجود آنکه قتلغ بوغا در مصاف

تیر خورد و بان زخم هلاک شد شکست برجانب توقتمش

افتاد و ایل او را غارت کردند و او گریخته پیش حضرت

صاحب قران آمد آن حضرت او را زیاده از نوبت اول

اعزاز و اکرام فرموده تمام اسباب شوکت و شاهي مرتب داشته باز گردانید و چون بصیران رسید از آن جانب توخته قبا پسر بزرگ ارس خان با چند شاهزاده جوجي نژاد و علي بیگ و دیگر امراء معتبر لشکري بی قیاس ترتیب داده روی انتقام بسوی او نهاده در رسیدند * * نظم *

سپاهی گران یکدل و کینه جوی * سوی تو قتمش اُغلی آورده روی زانبوه و کثرت چومور و ملح * گرفتند کوه و بیابان و شَخْ بمیدان کین فوج آمدند * چودریای جوشان بموج آمدند و چون تو قتمش اُغلی لشکر خود را آراسته بمقابلہ ایشان در آمد و جنگ در پیوست سپاهش هزیمت یافته رو بگریز نهادند و او گریخته بکنار آب سیحون رسید و از بیم جان جامه بیرون کرده خود را در آب انداخت و قرانجی بهادر در پی او کرده بکنار آب رسید و دست او را به تیر مجروح گردانید و او از آب بشناہ گذشته برهنه و بی کس و زخم دار بجنگلی در آمد و بر روی خاک و خاشاک بیفتاد و از فرایب اتفاقات حضرت صاحبقرانی آید کُو برلاس را بجانب او روان کرده بود که او را نصیحت کند تا در کار ملک مردانه و دلیر باشد و در دفع دشمن رعایت حزم بجای آورده صوبه خود را ضبط نماید از قضا امیر آید کُو را بحسب اتفاق شب در آن جنگل گذار افتاد

و آواز ناله بکوش اورسید و چون تفحص نمود توقتمش را

دید برهنه و مجروح بی خود افتاده • • بیت •

• ز خاکش بستر و خاشاک بالین •

• بتلخی شسته دست از جان شیرین •

روان فرود آمد و مراعات او و غمخواری جراحتش بواجبی

نموده ما حضری موافق حال او از ماکول و مشروب و ملبوس

پیش آورد و حسب المقدور آنچه وظیفه اهتمام و دل بستگی

بود مرعی داشت و او را بحضرت صاحب قران رسانیده

و آنحضرت دران وقت ظاهر بخارا را محلّ اقامت گردانیده

بود و چون بر حال توقتمش اطلاع یافت بتجدید آنچه از

مراحم پادشاهانه چنان صاحب قران سزد کرامت فرمود

و اسباب حشمت و کامکاری او را دگر باره کما ینبغی مرتب

داشت درین اثنا آید گو که او یماقش مغفوت بود و از امراء

الوس جوجی از اُرس خان گریخته بیامد و خبر رسانید که

ارس خان لشکرها جمع کرده متوجه این جانب است و توقتمش

رامی طلبد و مقارن آن حال ایلچی ارس خان کبک مغفوت

و قولو جان نیز رسیدند و پیغام ارس خان رسانیدند محصلش

آنکه توقتمش پسر مرا کشته است و گریخته بولایت شما آمده

دشمن مرا بسپارید و اگر نه محل جنگ تعیین کرده • • مصراع •

• روان روسوی کارزار آورید •

حضرت صاحبقران زبانِ همت خسروانه بجواب بزرگشاد که او
 پناه بمن آورده است و من او را نخواهم داد • • • • • نظم •
 هرآن کز غمِ جان و بیمِ گناه • بزنها را این خانه آرد پناه
 اگر جان رود بر سرِ کار او • ندارم روارنج و آزار او
 و اما حکایتِ جنگِ اسبابِ آن آماده و مهیا است • • • • • نظم •
 برو از من بگو پیشِ اُرس خان • ز بارانِ مرغِ آبی را مترسان
 د لیرانِ مرا جنگ است پیشه • که شیرانند و دشتِ رزم پیشه
 نترسد مردِ کاراز پیشه خود • نه شیرِ خشمناک از پیشه خود

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بجانب اُرس خان

حضرت صاحب قران چون ایلچیان ارس خان را باز
 گردانید همت عالی را بر تجهیز و ترتیب لشکر گماشت و
 امیر جاکورا جهت ضبطِ تختگاه سمرقند باز داشت تمامی
 الوس چغتای را جمع آورده هم در او اخرلوی نیل متوجه
 اُرس خان شد • • • • • نظم •

ز بس جنبشِ لشکر بی کران • زمین گشت جنبان تراز آسمان
 و زانبوهی لشکر دست چپ • شده روز روشن چون تاریک شب
 ز زخمِ سمِ لشکر دست راست • ز کوه و کمر بانگ و فریاد خواست
 سپاهی که شد قلب از او ارجمند • که داند خون او را که چون بود و چند

توان ریگهای بیابان شمرود * ولی لشکر شاه نتوان شمرود
و چون از سیحون گذر کرد، صحرای اترار مخیم عساکر نصرت شعار
گشت ازان طرف ارس خان تمام الوس جو جی رافراهم آورده،
بسفناق که تا اترار بیست و چهار فرسخ است رسیده فرود آمد *

* نظم *

* سپاهی شمارش برون از حساب *

* کران تا کران جهان چون سحاب *

* سرآکنده از خشم و دل پر ز کین *

* بابرو ز تندی بر آورده چین *

روزگار خواست که گرد آن فتنه فرو نشیند و گرمی آتش کین

تسکین پذیرد ابری برانگیخت * ع *

* از کران تا کران فرو بسته *

و چندان برف و باران ببارید که اگر نه آب از شدت سرما

بهم بستنی از جمیع جوانب زمین سیل بمحیط پیوستنی *

* بیت *

آب شد بسته و رنه گوی زمین * همچو گلودر آب جستی چرخ

برودت هوا بغایتی رسید که اعضاء و جوارح حیوانات مطلقا از

فاطم و عجم از جنبش باز ماند و این حال قریب سه ماه

متمادی گشت و آن دولشکر جرار بلکه دو بحر بی کنار برابر

یکدیگر نشسته در آن وقت کس را مجال حرکت نشد حضرت

صاحب قران یارق تمور و ختای بهادر و محمد سلطان شاه را که از ملک هرات گریخته پیش حضرت صاحبقران آمده بود فرمود که بتعجیل تمام بر سر دشمن شبیخون برند و ایشان بر حسب فرموده با پانصد مرد بتاخت روان شدند و شب در راه با پسر ارس خان تمور ملک اغلن دو چار خوردند و با او زیاده از سه هزار سوار بود و هم در آن شب نزدیک صبح جنگ در پیوست *

* نظم *

* پراز بیم شد مغز و پر کینه دل *

* ز دل خواست خون و ز خون خاست گل *

* سرتیغ چون خون فشان میخ شد *

* دل میخ پرتابش تیغ شد *

و لشکر منصور برقرار معهود ظفر یافته دشمنان را منهزم و مقهور گردانیدند و از دست و کشاد شست ایلیچی بوغا پای تمور ملک اغلن بزخم تیری مجروح گشت و دفع عین الکمال را دران مصاف امیر یارق تمور و ختای بهادر هر دو شهید شدند و چون لشکر ظفر قرین بفتح و فیروزه مراجعت نمودند یرلیغ عالم مطاع نافذ شد که محمد سلطان شاه بخبر گیری بشتابد و او امثال امر نموده شخصی را بگرفت و بیارود و امیر مبشر نیز بهمین شغل مامور گشت و او هم شخصی را گرفته بیارود و چون کیفیت حال تمحص کرده شد معلوم گشت که از جانب

مخالف دو بهادر نام ایشان الخ سائیقین^(۱) و کجیک^(۲) سائیقین^(۱) با صد مرد بخبر گیری باین طرف فرستاده اند و درینولا آقتمور بهادر والله داد بهادر در شهر اترار بودند و لشکرا تغار می دادند و ایشان را در بیرون شهر با جماعت یاغی که بخبر گیری باین طرف آمده بودند اتفاق ملاقات افتاد و با آقتمور زیاده از پانزده کس نبود آقتمور بهادر به پشت گرمی دولت قاهره صاحب قران روی جلادت بایشان نهاد و چون جنگ در پیوست قریب مخالفان را هزیمت اختیاری نموده عنان از جنگ بر تافت تا دشمنان از پیش روان گشته نیز شدند و صف یسال کرده ایشان بهم بر آمد بعد از آن تیغ پندار سوز از نیام انتقام بر کشید و رو باز کرده بر سر ایشان تاخت و دو کس از نامداران را ببندهاخت و ایشان را بر هم شکست و آنچه بپای مردی اسپ جان بیرون بردند خود را در جرها و جویها انداختند و کپچی یورتچی برادر زاده آقتمور بهادر سائقین کوچک را بقتل آورد و سائقین بزرگ را هندو شاه دستگیر کرده زنده پیش حضرت صاحب قران آورد و معلوم شد که ارس خان منهرم باز گشته است و قراکیبک را بجای خود

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض بجایش (سائقین) است (۲) چنین است در اکثر و در بعض نسخه بجای آن (کجک) و در بعض (کچیک) است •

گذاشته حضرت صاحب قران هندو شاه را بعنايت و عاطفت
 خسروانه سرافراز گردانیده بنفس مبارک متوجه دشمن
 شد و قراکيبک نیز رفته بود و چون کسی از مخالفان دران
 نواحي نمايد بسعادت و اقبال ازان يورش با سپاه مراجعت
 نموده در جلگه کش به اردوی همایون خویش نزول فرمود
 و درانجا هفت روز توقف نمود • • بیت •

بخت جوان همدم و نصرت قرین • دولت فرخنده اثر همنشین
 گفتار در تاخت کردن حضرت صاحبقران
 بالوس اروس خان

صاحب قران گيتي ستان بعزم رزم اروس خان بسعادت
 و اقبال ثابت ارکان سوار شد و توقتمش اغلن را غجرجي
 ساخته روان گشت و بتعجيل تمام شب و روز رانده پس
 از پانزده روز صبح دوشنبه بي بجيران قمش رسيد و اهل دشمن
 بی خبر نشسته بودند لشکر منصور ايشان را غارت کرده غنايم بسيار
 از اسپ و شتر و گوسفند و برده گرفتند و از حسن اتفاق اروس
 خان بی کلفت کوشش بندگان حضرت در گذشته بود و خار
 مخالفت او از شاهراه دولت اقبال آيين برخاسته و پسر
 بزرگ او توخته قيا بجای او نشسته و او نیز درين انفا
 از بی پدر برفت حضرت صاحب قران توقتمش اغلن را
 تقويت و تمشيت فرموده پادشاهی تمام دشت قباچاق والوس

جوجی بد و ارزانی داشت و او را مجموع اسباب سلطنت
و کامگاری مهیا و مرتب ساخته دران مملکت باز گذاشت
و اسپ ^و خنک اغلن نام که برق آتش پای از رشک مرعت
سیرش سوختی و باد گیتی نورد جهان پیمای از سبک خیزی
او جستن آموختی *
• نظم •

از اندیشه دل سبک پوی تر * زرائی خردمند ره جوی تر
شتابنده از پیش و رهبر زپس * جهنده رهان و گریزنده رس
با و بخشید و فرمود که بوی اسپ گاه فرصت بدشمن می رسی
وقت گریز کمس بتو نمی رسد و عنان عزیمت بصوب سمرقند
معطوف داشته باقبال و سعادت از دشت قباچاق معاودت
نمود و بدولت و کامرانی در او ایل ایلان ئیل (سنه ثمان و سبعین
و سبعمایه) بمستقر سریر جهانبانی نزول فرمود و بعد از مراجعت
حضرت صاحبقران از جانب دشت تمور ملک اغلن بخانی
نشست و با لشکر گران متوجه توقتمش خان شد و بعد از مقابله
و مقاتله بسیار شکست بر جانب توقتمش خان افتاد و بران اسپ
که حضرت صاحبقران با و ارزانی داشته بود جان بدر برد
و پس از مشقت بسیار یک سواره تنها با آنحضرت رسید و از یمن
نظر دور بین صاحبقران کامگار آن اسپ نامد از سبب نجات
آن شاهزاده شد همت پادشاهانه حضرت صاحبقران سایه
اهتمام برتد ارکح حال توقتمش اغلن انداخت و بتاریخ او آخر

(سنه ثمان و سبعین و سبعمائه) موافق ایلان نیل اسبابِ حشمت و شاهي او کما یفبغی مرتب داشته امراء بزرگ مثل تومن اوزبک و بختی خواجه پسرش و اوزبکتمور و غیاث الدین ترخان و نبکی قوچین همراه او بسغناق فرستاد تا او را بخانی بردارند امراء بامثال امر مبادرت نموده ثوقتمش اغلن را در سغناق بتاریخ مذکور بر تخت خانی نشاندند و رعایت رسم بجای آوردند *

• مصرع •

• نثارش بآیین بر افشاندند •

گفتار در طلوع اختر شاهي از مطلع فصل

نامتناهی الهی یعنی ولادت همایون

حضرت خلافت پناهی امیر

زاده شاهرخ

در او اسط همین سال ایلان نیل که ریاض سلطنت حضرت صاحب قران از رشحات چشمه تایید ملک دیان سبحانه و تعالی نصارت و طراوتی تمام یافته بود و نهال اقبالش از ترشح زلال افصال ذوالجلال بحد اعتدال و نشو کمال رسیده چنانکه خان نشان گشته بلبیل سعادت برگلبن منقبت بنوای • • بیت • شاه صاحبقران که بنده او • در جهان پادشه نشان باشد

مترنم شد درخت بختش در جو بیار دولت فرخنده آثار میرو
مراد بار آورد و از نخم آرزو که دهقان امید در کشت زار

فهب لی من لدنک ولیاً افشاندہ بود دخل انا نبشرك بغلام
 بحصول پیوست و میامین اتفاق لم نجعل له من قبل سمیا
 شامل اسم همایون آمده کرامت و آتیناه الحکم صبیا وحناناً
 من لدنا و زکوٰۃ و کان تقیاً بران مرتب گشت و بقاریخ یوم
 الخمیس چهاردهم ربیع الآخر سنه (تسع و سبعین و سبعمائه) که
 مفتح ایام فرمان دهی و کشورستانی و غره روزگار خلافت
 و جهانبنانی بود دیده دولت حضرت صاحب قرانی از فیض
 فضل ربانی در بلده محفوظه سمرقند که مستقر سریر سلطنت
 و کامرانی بود بنور طلعت فرخنده فرزند ارجمند روشن گشت
 که واسطه بقاء دودمان جاودان امتدادش وجود مبارک او
 شد و رابطه دوام ایام دولت ابد میعادش ظهور خجسته فرجام
 او •
 • نظم •

چو از مادرِ مهربان شد جدا • سبک تا ختندش برِ پادشا
 جهان بخش را لب پراز خنده گشت • که خورشید اقبال تا بنده گشت
 جهانی گرفتند پرورده نش • بر آمد بناز و بزرگی تنش
 پرستند؛ کش به برداشتی • ز سر تا قدم در گهر داشتی
 روان بر سرش چتر دینا بدی • بزیر پیش مشک سارا بدی
 از جبین آفتاب آیینش چون شعله نور از چهره خور میدرخشید
 • نظم •

که میمون کند تخت راز بر تاج • فرستندش از هفت کشور خراج

در آفاق کشور کُشائِي كُنده * جهان در جهان پادشاهي كُنده
 همايون نظر كوكبي سعد بود * كه از برج اقبال شه رخ نمود
 صورت اوضاع فلکي در وقت ولادت خجسته اش چنان افتاده
 كه اهل احكام نجومی از ملاحظه آن بحصول غايات امانی
 و آمال و وصول باعلی مدارج عظمت و جلال بی ترددی
 استدلال نمایند چه نوبت ظهور از افق شرقی كه طالع را می
 باشد نخستین دولت خانه سعد اكبر كه از منظر سعادتش دریچه
 نظر تمام دوستی از یکطرف بر تخت سلطان هفت اقلیم گردون
 كشاده است و از یکطرف به بیت الشرف او رسیده و صاحب
 طالع كه سعد اكبر است تا افاضت تمام سعادت را ضامن تواند
 شد سعد اصغر را با خود یار کرده هر دو باتفاق در خانه امید كه
 میزان مجموع دفعات مقاصد نبوی و اخروی همان است
 جمع آمده تا صاحب طالع را محفوف بشرف سلطنت و عز
 و جلالت هر مراد كه از طریق آرزو قدم در ساحه امید نهد
 بی توقف با حسن صورت و ایسر وجوه بر منصفه حصول جلوه گو
 آید چنانچه هر كس از نزدیک و دور بدیده یقین مشاهده می
 نماید و نیز اعظم كه كوكب سلطنت و جلالت است عالی تر
 مجلی در فلک دران حال كه آنرا نَدِ عاشر خوانند و خانه جاه
 و پادشاه را همان دانند مقرر سریر سلطنت ساخته و افسر رفعت
 بوسط السما برافراخته و صاحب آن منزل كه دستور ممالک

افلاک است در آنجا که نسبت با او هم خانه است و هم شرف
 در غایت قوت و بهجت بخدمت حاضر و آثار این معانی بر کافه
 عالمیان بی شبه روشن است و ظاهر زحل که اختر ثبات و وقار
 است در و تد رابع که خانه مسکن و قرار است قرار گرفته و آرمیده
 و قمر که واسطه و صول اثر علوی بر سفلی او را شمارند هم در آنجا
 باوج استقبال برآمده و بکمال بدری رسیده تا پیوسته در مقام
 عزت و مقر خلافت در اوج رفعت و کمال حشمت و ابهت بی
 تزلزلی و تشویشی متکمن تواند بود و صحت این حکم نیز از
 غایت ظهور مستغنی است از گفت و شنود و مریخ خنجر دار
 شمشیر گذار در و تد سابع که مقابل طالع است و خانه شریکه
 و منازع تیغ انتقام بزه قهر آب داده تا هر که پای از جا ده
 مطاوعت بیرون نهاده سر مقابله و معارضه بر آرد بی توقف جوهر
 روح بدست قابض ارواح سپارد و هر که درین معنی شکی بخاطر
 آورد هم در آینه حال خود صورت یقین مشاهده کند و از جوهرین^(۱)
 عقده راس که ارباب این صناعتش ینبوع فزایش و افزونی
 شناسند در بیت المال واقع شده و عقده ذنب که مایه کاهش
 و کمی دانند در خانه خوف و بیم و وقوع این اثر نیز بغایت
 واضح است ذلک تقدیر العزیز العلیم و گمان نمی افتد که در
 هیچ وقت اهل احکام نجومی را بر درستی قواعد خویش

(۱) چنین است در یک نسخه و در پنج کتاب بجایش (جوزهرین) است •

دلایلی چنین بین بوده باشد و سخن در سهام و دیگر امارات که امهات آثار را مستند بآن سازند نه مقتضای این مقام است با آنکه اینها همه نشانه جند است که مردم صورت بین از روی قیاس و تخمین بعضی امور جزوی از و استنباط نمایند اما آنچه درین محل بوی انسی بمشام جان اصحاب معنی رساند از گفتار هدایت آثار عند لیب شاخسار او تیت جوامع الکلم چشم توان داشت حیث قال صلی الله علیه وسلم ان الله یبعث لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد لها دینها و چون محل ثبت تفامیل مراقف و مآثر آن حضرت مقاله دوم است و مقصود در اینجا ذکر مولود همایون این حدیث در اول آن مقاله اعاده خواهد یافت که شبه از شرح آن گذارش پذیرد و من الله العون و التوفیق *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قرآن

توقتمش خان را بچنگ تمور ملک

خان و ظفر یافتن برو

در نوبت اول که توقتمش اغلن از ارس خان رو گردان

شده روی التجا بحضرت صاحب قرآنی آورد او ز و گتمور با او

آمده بود و بعنایت حضرت صاحب قرآنی اختصاص یافته

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در دو نسخه (اورونک تمور) و در

بعض کتاب (اوزبک تمور) است •

و در غیبت او ارس خان هزاره او را مدتی سیور غال کرده بود و در آن وقت که توقتمش از تمور ملک منهزم شد او زو کتمور در جنگ افتاده آنجا بماند او را گرفته پیش تمور ملک بردند و تمور ملک خون او را بخشیده رها کرد و بعد از مدتی که در میان ایشان بفلکت بگذرانید روزی پیش تمور ملک خان زانورده در خواست کرد که ایل و کسان او را باز دهید تا خانرا کوچ دهد تمور ملک ملتمس او را میذول نداشت و با او گفت که اگر میخواهی بایست و اگر میخواهی برو و او زو کتمور در همان زمستان گریخته پیش حضرت صاحب قران آمد و در سمرقند بعضی بساط بوس فایز گشته بعنایت پادشاهانه سرافراز شد و کیفیت اوضاع تمور ملک عرضه داشت که شب و روز بشرب خمر مشغول است و تا چاشتگاه در خواب می باشد و اگر صد مهم ضروری می باشد کس را مجال آنکه او را از خواب غفلت برآرد نیست و ازین سبب مردم را امید و آری باور نمانده و مجموع اوس جوجی توقتمش خانرا چوپانند حضرت صاحب قران کسی را بسغناق فرستاد پیش توقتمش خان که روان بر سر تمور ملک خان رود و تمور ملک خان در آن زمستان در قراناتال قشلاق کرده بود و توقتمش خان بر حسب فرمان لشکر آراسته متوجه او شد و چون بآنجا رسید میان ایشان جنگی عظیم واقع شد و از میان اقبال حضرت صاحب قران شکست بر طرف

تمور ملک افتاد و توقتمش خان غالب آمده در دشت قباچاق
 بجای پدران بر تخت نشست و ارس خواجه را برسانیدن
 خبر فتح بحضرت صاحب قران فرستاد آنحضرت از وصول آن
 خبر مبتهج و شاد مان گشته چند شبانروز بعشرت و شاد مانی
 گذرانید و از برای تعمیم سرور مجموع محبوسان و بندیان را
 خلاص فرمود و ارس خواجه را بانواع عنایت و عاطفت
 مخصوص داشته بخلعک و کمرسرافراز ساخت * * بیت *
 فرستاده را اسپ و دینار داد * زهر گونه چیز بسیار داد
 و او را باز گردانید و توقتمش خان بسغناق باز آمد و قشلاق
 آنجا کرد و چون قهرمان بهار رسید و سپاه سبزه و ریاحین
 بسوی باغ و بساتین کشید توقتمش خان لشکر بی قران مرتب
 ساخته روان شد و مملکت سرای و ایل مماق مسخر گردانید
 و شوکت و حشمت او روی در ترقی نهاد و از میان تربیت
 حضرت صاحب قران تمام الوس جوجی بحوزه تصرف و اقتدار
 او درآمد * *

شرف خواهی بگرد مقبلان گرد * که زود از مقبلان مقبل شود مرد

گفتار در ایلیچی فرستادن حضرت صاحب

قران گیتی ستان بخوارزم

در آن سال که حضرت صاحب قران زمستان در انوار

مقابل ارس خان نشسته بود یوسف صوفی از مآلِ حال
 نیندیشیده بد فرصتی کرد و لشکر بجانب بخارا فرستاد تا آن ولایت
 را بتاختند و هر چه یافتند عرصه تاراج و غارت ساختند حضرت
 صاحب قران جلازتی را با یلچی گری پیش یوسف صوفی فرستاد
 و پیغام داد که بعد از اتفاق خوبشی و پیوند موجب مخالفت
 چیست یوسف صوفی ایلچی را بگرفت و محبوس گردانید
 و چون حضرت صاحب قران ازان کردار نا پسندیده آگاه شد •
 • نظم •

دبیر هنر پیشه را پیش خواند • بفرمود کز خامه گوهر فشانند
 سرنامه کرد آفرین خدای • که او بود و باشد همیشه بجای
 کسی را که او کرد فیروز بخت • بماند برو کشور و تاج و تخت
 کراخوار گیرد بماند نژند • نتابد برو آفتاب بلند
 وزان پس چنان راند پاسخ دبیر • چو از مشک نرزد رقم بر حریر
 کز آیین شاهان در رسم مهان • مکر این قدر داند آن نکته دان
 که بر ایلچی کشتن و بند نیست • جز این هر که گوید خرد مند نیست
 ز گوشت نیاید بسوی دماغ • ز قرآن مگر نصّ الا البلاغ
 فرستاده را کن روان بی درنگ • مکن شکر عیش خود را شَرنگ
 مهرور نهالی که خار آرد • پشیمانی و رنج بار آرد
 و چون مکتوب بمهر مبارک موشح گشته قاصد مراحل نورد
 بیوسف صوفی رسانید ادبی مشورت عقلِ صواب اندیش آن

فیج را نیز بند کرد و باز دستِ جسارتِ بتحریرک سلسله فتنه بکشاد
و توی بوغای دزد را باجمعی به فرستاد و شتران ترکمانان را
که در نواحی بخارا بودند برانند و ببرند * * بیت *

چو تیره شود مرد را روزگار * همه آن کند کش نیاید بکار
و در اثنای آن نیل امیر حاجی سیف الدین از سفر حجاز
معادیت نموده باستیلام عتبه حریم دولت و اقبال صاحب قران
بی همال استسعاد یافت و احوال و اوضاع ملوک طوایف را که
در آن عصر بر ممالک ایران استیلاء یافته بودند بعرض همایون
رسانید و در همین سال حضرت صاحب قران مهد اعلی تومان
آغا را که سلیل صلب امیر موسی بود بر مقتضای شریعت غراء
بعقد نکاح در آورد * * بیت *

جهان را ازین عقد فرخنده فال * بیفزود هد گونه جاه و جلال
و کمال عاطفت آنحضرت مقتضی آن شد که از برای تطیب
خاطر آن ملکی نهاد حوراء نژاد نزهت آبادی بهشت مثال
ترتیب کرده شود فرمان قضا نفاذ صدور یافت و در جانب
غربی سمرقند بعدد خانهای کواکب دو ازده باغ را بهم
انداختند و یکی ساختند و دران قصری عالی برانراختند
و بهره اختند و جهت مطابقت اسم و مسمی بباغ بهشت موسوم
گشت و حضرت صاحب قران زمستان در زنجیر سرای قشلاق
فرمود *

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران

بخوارزم نوبت چهارم و فتح آن

چون یوسف صوفی پای جرأت از طریق مراعات بیرون
 نهاد و از سرِ غرور دستِ تطاول بهر گونه بی حفاظی برکشاد
 حضرت صاحب قران را ضربان عرق حمیت باعث قصد انتقام
 گشت و در شوال سال هفت صد و هشتاد هجری مطابق اول
 قوی ثیل * * بیت *

وقت تحویل آفتاب بحدوت * این شده درج و آن شده یا قوت
 لشکر فتح آیین را بعزم رزم خوارزم ترتیب داد * * نظم *

* لشکری آن را ظفر لشکر کش^(۱) و نصرت یزک *

* نه یقین بر طول و عرض آن سپه واقف نه شک *

* از سنان نیزها شان در خطر روی سماک *

* وز گزند نعل اسپان رخنه بر پشتِ سمک *

و چون بسعادت و اقبال از قشلاق زنجیر سرای در زمان حفظ
 ذوالجلال نهضت فرموده بخوارزم رسید لشکر نصرت شعار از
 اسکی اکوز عبور نموده شهر را در میان گرفتند و کورگه زده سورن
 انداختند و بر حسب فرمان رعایت احتیاط را حصار دیگر
 برافراختند و از جمیع جوانب سوبهای خود محکم گردانیدند

(۱) چنین است در پنج نسخه و در یک نسخه بجایش (شکن) بدون

و هر صبح و شام سوره انداخته هرد و روز از نهیب جنگ و پیکار
 زلزله در زمین و زمان می افتاد و بر حسب یرلیغ عالم مطاع
 جندی از سپاه ظفر پناه باطراف و اکناف آن دیار تاخت
 کرده غنیمت بسیار از دختران گلعدار و اسیران کار گزار
 و اسپان راهوار و شتر و گوسفند بیرون از اندازه حصر و شمار
 پیاور دند و درین اثنا یوسف صوفی نوشته بحضرت صاحبقران
 فرستاد مشتمل بر آنکه تا چند مردم از طرفین در عذاب باشند
 و بواسطه دوتن چندین هزار مسلمانان عرضه تلف گشته عالمی
 خراب گردد و وظیفه آنکه ماهر دو قدم در میدان مردمی نهاده *

* نظم *

توکل باطفِ خدائی کنیم * بکوشیم و بخت آزمائی کنیم
 به بینیم تا این شتابان سپهر * درین داوری بر که گردد بهیو
 زباز یچۀ چرخ گیتی فروز * که پیروز گردد که برگشته روز
 که برگردد از رزمگه سوبلند * دلِ دوستانِ که گردد نژند
 حضرت صاحب قران را این معنی بغایت ملایم مزاج
 مبارک افتاد و مبتهج و مسرور گشته فرمود که من از خدای
 تعالی همین می خواستم و بی تعلل و توقف از سر صدق و توکل *

* نظم *

بپوشید صاحب قران ساز جنگ * نشست از بر بارگی بی درنگ
 بخفتان بیاراست فرخ برش * یکی مغفور خسروی بر سرش

و شمشیر بسته سپر حمایل کرد و بسعادات سوار شده روی توجه
 بسوی حصار آورد نوینان و امراء پیش آمدند و زانوزده
 درخواست کردند که رفتنِ بندگی حضرت مصلحت نیست
 صاحب قران نامدار بسخن ایشان التفات نموده روان گشت
 امیر حاجی سیف الدین را غایت اخلاص و هواداری عنان
 تماسک از دست و قارد رر بود و بی اختیار زانوزده دست
 در عنان آنحضرت زد و بزبان دولتخواهی عرضه داشت که نا
 بندگان زنده باشند چگونه شاید که بندگی حضرت بنفس مبارک
 خود مباشر جذگ شود *

* بیت *

چو خسرو بتغها کند کارزار * چه باید درین دشت چندین سوار
 حضرت صاحب قران را نابره غضب برافروخت و او را دشنام
 داده شمشیر برکشید و حواله کرد امیر حاجی هیف الدین
 دست از عنان بازداشت و پای باز پس نهاد و آن حضرت
 از سر و ثوق و استظهار بتایید الهی تنها براند تا بکنار خندق
 و آواز داد که یوسف صوفی را بگویند که بر حسب التماس تو
 آمده ایم بقول خود و فانمای و بیرون آی تا به بینم که خدای
 رهنمای کرانصرت می بخشد یوسف صوفی بترسید و از گفته
 پشیمان گشته دم درکشید حضرت صاحبقران تحریک او را دیگر
 باره آواز داد که هر که بقول خود وفا نکند او را مرگ به از
 زندگانی و هر چند ازین مقوله سخنان تعییر امیز گفتند تا باشد

که ناموسش دامن گیر شده بیرون آید یوسف صوفی را محافظت
جان از رعایت ناموس اولی نمود و الحق درین معنی معذور
بود * * * نظم *

که گر لشکر جمله عالم بچنگ * همه پیل گردند و شیر و پلنگ
چو از دور ببینند فرهنگ او * نیارند رفتن سوی جنگ او
از غایت شرمندگی روی جواب هم نداشت صاحبقران کامکار
زمانها توقف نمود و چون کس از بالای بار دم نمی زد بمعسکر
همایون معارفت نمود جهانیان از کمال شجاعت و دلادری
آنحضرت متعجب مانده ستایشها نمودند * * * نظم *

همه یکسره خواندند آفرین * که بی تو مبادا زمان وزمین
همه بود مندی ز گفتار تست * خور و ماه روشن ز کردار تست
و هم در اثنای آن احوال از طرف ترمذ خربزه نوباوه بحضرت
صاحب قران آوردند مکارم اخلاق ملکانه فرمود که یوسف
صوفی برابر ما نشسته است نصیبی ازین نوباوه بر طبقی زرین
نهاد پیش او فرستید امراء عرضه داشتند که طبق زرین ضرورت
نیست بظرفی چو بدین بفرستیم همت پادشاهان رخصب نداد
و چون بر حسب فرموده آنها طبق زرین نهاد بکنار خندق
بردند از بالای بارو پرسیدند که بر طبق چیست برنده گفت
خربزه نوباوه است که حضرت صاحب قران برای یوسف
صوفی فرستاده است و آنها برکنار خندق گذاشته بازگشت

ایشان آنرا پیش یوسف صوفی بردند و او از رکابِ رای
 خربزها را فرمود که از بالای بارو در آب انداختند و طبق
 را بدربان بخشید بعد آزان سرداری حاجی نام دروازه باز
 کرده با لشکری مستعد پیکار از مردان کار بیرون آمد امیرزاده
 عمر شیخ با بهادرانی که ملازم رکاب همایون او بودند شمشیرها
 کشیده حمله کردند و از آب بشناه گذشته آتش پیکار برافروختند *

* نظم *

بهر جا که ایشان نهادند پی * تو گفتی در افتاد آتش به نی
 سرتیغ در چرخ مه تاب داد * سنان باغ کین را ز خون آب داد
 زمین را ز خون باز نشناختند * همی اسپ بر کشتگان تاختند
 ز چاک تبرزین و جرّ کمان * زمین گشت لرزان تر از آسمان
 همه رزمه گشته بد کوه کوه * بهم برنگنده زهر دو گروه
 چنین تافروشد سپهری درفش * ز شب گشت زربفت گردون برفش
 بهادران نبود آزمای از هردو جانب داد مردی و مردانگی
 دادند و بسی از سواران بخاکِ هلاک افتادند و مردم بهیاری از
 طرفین زخم دار شدند و آخر الامر لشکر خوارزم ستوه آمده رو
 بهزیست نهادند و بحصار درآمدند و ایلیچی بوغا و انوشیزوان پسر
 آقبوغا کوششهای مردانه نموده هردو را زخم رسید و چون ایشانرا
 بالشکرها همایون آورده بهالجه مشغول شدند ایلیچی بوغا

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجایش (گردان) است

صحت یافت و انوشیروان در گذشت بعد از آن عساکر نصرت
 فشان بر حسب فرمان قضا جریان منجذیق ترتیب کرده بر
 الفراختند و بضرب سنگ قصر یوسف صوفی را ویران ساختند
 یوسف صوفی را از مشاهده این حال وهم و هراس مستولی
 شده بجای دیگر نقل کرد و مدت محاصره سه ماه و شانزده روز
 متمادی شد اما روز بروز آثار دولت و علامات غلبه و نصرت
 عساکر منصور بظهور می پیوست یوسف صوفی را از استیلا
 عوارض نفسانی از اندوه و حیرت و خوف و شجرت مزاج
 از جاده صحت و استقامت منحرف گشت و مرضی مهلک
 طاری شده بان در گذشت * * بیت *

* ز بس خوف و غیرت زغم جان برد ^(۱)

* سراسیمه گشت و هزاری بمسرد *

و این قضیه هم از نوادر اتفاقات دولت حضرت صاحب
 قرانی است چه در آن روز که آنحضرت بنزدیک حصار تنها
 فرموده بود تا بایوسف صوفی جنگ کند و او بیرون نیامد
 پوزبان مبارک راند که هر که بقول خود وفا نه نماید او را مرگ
 به از زندگانی وهم در آن چند روز تقدیر الهی وفات او بر حیات
 او ترجیح نهاد و چون گریب فنا پیراهن حیات یوسف صوفی را
 پاره کرد شیوان بیشتره ظفر و پلنگان قله مرده و هنر یعنی بهادران

(۱) چنین است در چهار نسخ و در دو نسخه بجایش (حیرت) است *

لشکر صاحب قران تاجور در روز چهارشنبه زوی شجاعت
و جلالت بشهر نهادند و از اطراف و جوانب جنگ را رانداخته
حصار را رخنه کردند و در آمدند • • نظم •
چو کردند گرم آتش رزم را • فکندند باروی خوارزم را
جهانی که نام وی از گنج بود • پراز درو گوهر یکی گنج بود
مسخر شد از سعی کند اوران • به نیروی اقبال صاحب قران
شمال و جنوب و صبا و دهور • به برد این بشارت بنزد بک و دهور
ر مه تابماهی بر آمد غریب • که پیروز شد شاه گیتی خدیو
عساکر منصور دست تسلط به نهب و فارت برکشادند و هر چه
اسم مال بران افتد از صامت و ناطق بباہ تاراج بردادند •
• نظم •

بقتل و بغارت بر آورده دست • سرای سران جمله کردند پست
زن و کودکان شان ببردند اسیر • بکشند جمعی به شمشیر و تیر
عمارانش را مضمون عالیها سافلها صورت حال آمد و از
اماکن و مسکنش مصدوقه اذا زلزلت الارض زلزالها
و اخوجت الارض اثقالها مشاهده افتاد • • نظم •
اسب بام کرده زمینی بوس در • ستونها زهیبیت برفته زجا
سر آورده دیوار سوی سجود • چو عابد که توسد ز قهسر خدا
دراز منح مردم شده توبه کار • امان رفته از قفل و گنجیفا
و تمام اشراف از دانشندان و موالی و حفاظ و اصناف

پیشه کاران را خانه کوچ بشهرکش فرستادند * * بیت *

زن و کودک و مردم پیشه کار * ببردند با خویشتن بی شمار
 و این فتح نامدار در قوی نیل موافق سنه (احدی و ثمانین
 و سبعماید) دست داد حضرت صاحب قران گیتی ستان مرکب
 تیز گام دولت زیرران و ظفر در رکاب و نصرت همعنان روی معاودت
 بمستقر سر بر سلطنت و خلافت نهاد و چون بمحل عظمت و جلال
 سعادت و اقبال نزول فرمود آن زمستان درزنجیر سرای
 اتفاق قشلاق فرمود * * بیت *

* حاصل شده زد دولت انواع کامرانی *

* آماده و مهیا اسباب شادمانی *

گفتار در بنای حصار شهرکش

و عمارت آقسرا

از بعضی کتب نواریغ منقول است که مدینه کش
 در سوائف ایام مجمع کبار علماء اسلام بوده و از محدثان
 نام دار سه امام بزرگوار دران دیار نوطن فرموده اند
 ابو محمد عبدالله بن حمید بن نصر الکشی و عبدالله بن عبدالرحمن
 الدارمی السمرقندی و ابو عبدالله محمد بن اسمعیل البخاری
 رضی الله عنهم و رضوانه و دران روزگار اهل عالم از برای
 اقتباس انوار فضایل از اطراف و جوانب بدان بلده طیبه
 توجه می نمودند از انجمله ابو الحسن مسلم بن حجاج

القشيري النيشاپوري بآنجا فرموده و از عبدالله بن حميد الكشي استفاده نموده و بسياری از ايمه و افاضل در آنجا بوده اند همه را مجلس درس و افاده بود و ازین جهت كش را قبة العلم و الادب لقب شد و بواسطه طراوت و نصارت بساتين و مرغزار كه هنگام بهار تا بام و ديوار آن شهر و ديوار سبزه می رويد بشهر سبز اشتهار یافته و در اواخر سنه (احمدي و ثمانين و سبعماية) موانق بيجين ميل اوایل فصل ربيع كه معمار بهار قوای ناميه را بعمارت شهر سبز و مرغزار بر گماشت و قصر گلبن را شرفات اغصان باوج رفعت بر افراخته بنقوش فيروزه کار او راق و شمس زرنگار گل بنگاشت * * * نظم *

معمار چمن نكند بفياد حصار * پيرامن شهر سبز گلزار زخار
و آنگاه دران مملكت خلد آثار * پرداخته قصر گل بصد زيب و نگار
حضرت صاحب قران كامگار جلگه دلکش كش را كه * * * نظم *

* هوای فضایش چو خلد برین *

* گواهی دهد عقل و دانش برین *

* گلش مشک سارا و آبش گلاب *

* خوشا در چنان جای عهد شباب *

مقرر سریر سلطنت گردانیده به بنای حصار شهر سبز فرمان

داد و آنرا بر امراء و لشکریان قسمت کرده * * * مصراع *

• بطالعی که بنای حصار را شاید •

بغیاد نهادند و در اندرون شهر بر حسب فرمان قضا نفاذ قصری

اساس افکندند که چون برافراخته و پرداخته گشت •

• نظم •

• علو کُنُورُهُ آن بغایتی برسیسد •

• که آسمان را از چشم اختران افکند •

• شب سیاه فروغِ بیاض دیوارش •

• مرفذ نافر از صبح در گمان افکند •

• بخود فروشد صد بارو هم دوراندیش •

• که تا کند نظر چون بران توان افکند •

• چرخست عرصه اوداشت رنگ فیروزه •

• فلک بمغلطه خود را دران میان افکند •

صارتی رفیع بآئینی بدیع که تا معمار قدرت و السماء بنیها

باید و انا لهو سعون از ابداع والارض فرشناها فنعم

الماهدون پرداخته مهفدس سال خورده گردون بنائی چنان

با آنکه بارها گرد جهان گردیده ندیده • بیت •

از زمین سرکشیده سری سما • گشته نام شریفش آق سرا

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران

ظفر قرین امیر حاجی سیف الدین را

بهرات بطلب ملک ضیاء الدین

حضرت صاحب قرانی از قشلاق ایلیچی پیش ملک غیاث الدین پیرعلی فرستاده بود که اول بهار امراء و نوئیدان بزرگ بقرلتای جمع خواهند شد ملک نیز می باید که حاضر گردد و چون فرستاده آنجا رسید ملک با او طریق ادب و رعایت جانب مرعی داشته تعللی نمود که اگر امیر حاجی سیف الدین شریف دهد بنده دست استظهار بفتراک مصاحبت او زده بخدمت شتابد بظاهر این سخنان می گفت و در واقع بغایت ترسان و لرزان بود حضرت صاحب قران ملتس او را مبدول داشته امیر حاجی سیف الدین را در شهر سده (احدی و ثمانین و سبعمایه) بفرستاد و چون بهرات رسید ملک مقدم او را بترخیص و تعظیم تمام تلقی نموده او را مدنی ببهانه ترتیب پیش کش و تهیه اسباب سفر توفیف کرده و بجد بلخ از اطراف فله محصار می کشانید و بیک سال پیش ازین پیرامون هرات شهر بندی دوران دو فرسخ از نو بنیاد کرده بود و بجد تمام در اتمام آن سعی می نمود چنانچه بسی محلات و باغات که بیرون حصار قدیم بود داخل اندرون شهر شد بتصور آنکه مکر تیر نقدیر را بسپر کوشش و تدبیر دفع توان کرد هیئات هیئات • • مصراع •

• باناوک دیده دوز تقدیر •

سپر آهنین با کاغذ نم یافته و حصار سنگین با پردۀ عنكبوت بافته

سمت مساوات دارد * رباعی *

* با تیر قضا سپر نجوید هوشیار *

* با حمله تقدیر چه صحرا چه حصار *

* خفتان ز رضا گزین حصار از تسلیم *

* با خیل حوادث چو افتد بیکار *

و چون امیر حاجی سیف الدین آنچه ملک بملک اندیشه بر لوح خیال می نگاشت از صحیفه احوال و اوضاع او بر خواند او را بحال خود رها کرده روی معارفت بپایه سریر اعلی آورد و آنچه از احوال ملک نفرس نموده بود عرضه داشت و هم در اثنای این حالات علی بیگ بن ارغون شاه جون غربانی بر حسب اشارت صاحبقرانی کمر بندگی بسته بدرگاه عالم پناه آمد و مراحم پادشاهانه با وجود سوابق جرایم که از و صدور یافته بود نقوش زلات او را بزال عفو و اغماض فرو شسته مقدم او را گرمی داشت و بانواع نوازش و الطاف اختصاص بخشید و دختر او را از برای امیرزاده محمد سلطان رقم قبول کشید و طوی داده بکرات خلعت پوشانید و با او در باب توجه بجانب هرات برسبیل مشورت سخن پیوست و قرار بر آن شد که اول بهار جهت بورس هرات حاضر شود علی بیگ این معنی را التزام نموده بعهود و موثیق موکد گردانید مرحمت

حضرت صاحبقرانی او را بصنوف عنایت و تربیت سرافراز
داشته رخصت مراجعت کرامت فرمود و او بمحل خود
معاودت نمود •

چوزانعام خسرو سرافراز شد • بمنزله خویشتن باز شد

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران امیرزاده

میرانشاه را بخراسان

از انوار مشکات کلمات نبوی مصطفوی حیث قال صلی
الله علیه و سلم ان الله تعالی یحب معالی الهمم
و یبغض سفاسا فها روشن می شود که همای همت برگزیدگان
حضرت عزت سایه التفات جز بر عظیم امور و کرایم مهمات
نیندازد و در هر مقصد از مقاصد غایت کمال آن مطمح نظر
قصد و نیت ساخته به فرود ازان رضا ندهد و نسازد از کوه
شکوه بلند همتان صاحب تایید مدائی جز فحوائی •

* شعر *

* ونحن اناس لا توسط عندنا *

* لنا الصدر دون العالمین او القبر *

بر نیاید و آزارتار او طار و اقتدار ذوی الاقدار نوائی غیر
از مردای •

• نظم •

کردن چرا نهیم جفای زمانه را • همت چرا کنیم بهر کار مختصر

دزیا و کوه را نگذاریم و بگذریم • سیمرخ و اوزیر پیر آریم بخرو بو
 یا با مراد برسرگردون نهیم پای • یا مرد داربر سر همت کنیم سر
 بگوش روزگار نرسد لاجرم چون مدارج دولت حضرت
 صاحب قرانی بعون نایدهات صمدانی بمراقی و معارج
 پادشاهی و جهانبانی عروج نمود علوهمت و غیرت سلطنت
 بحکم سرالسلطان ظل الله روا نمی داشت که دیگر برادران
 منقبت متعالی منزلت مشارکت و مساهمت تواند بود
 و از السنه و افواه استماع افتاده که بر زبان همت عالی
 نهیم آنحضرت بسیار گذشته که عرصه ربع مسکون در خور آن
 نیست که آنرا دو پادشاه باشد •

• سلطان یکی سزد که خدای جهان یکی است •

• دنیا به نزد همت فرزانه اندکی است •

و دران روزگار بایران زمین در هر مملکتی طایفه خروج
 کرده بودند و اساس سلطنتی انداخته و بتما دی ایام
 فرصت قوت و مکنتی تمام یافته و رایب استقلال و استبداد بر
 افراخته بلا برین چون دولت روز افزون آنحضرت از تسخیر
 و ضبط ممالک توران بهره اخت و تمام الوس چغتای و الوس
 جوچی در تحت تصرف گماشتگان کامیابش قرار گرفت زوی
 هزم قضا امضا بصوب تسخیر ایران آورد و در خویف همین
 سال بیجین موافق سنه (اثنتا و ثمانین و سبعمایه) فرزند ارجمند

امیرزاده میرانشاه را با آنکه هنوز در سن چهارده سالگی بود
 بحکم الشبل فی المخبر مثل الاسد بحکومت خراسان نامزد
 فرمود و امیر جهانگیر برادر امیر حاجی برلاس و امیر حاجی
 سیف الدین و امیر آقبرغا و امیر عثمان عباس و محمد سلطان
 شاه و قناری برادر تموکه و قایان بهادر و ارس بوغا برادر
 ساربوغا و بیر حسین برلاس و حمزه پسر امیر موسی و محمد
 قزغان و ساریق آنکه و مظفر پسر اوج قرا و دیگر امرای با پنججاه
 قوشون هوار که از لشکر نصرت شعار اختیار فرموده بود ملازم
 موکب همایون گردانیده همه را خانه کوچ بصوب خراسان
 روان ساخت *

* قان الجیاد الخمیس عشرة حجة *

* ولذاته ان ذاک فی اشغال *

* بیت *

شهنشه چو شایسته بپند پسر * سزد گر بر آرد بخورشید سر
 شاهزاده عالمیان بر حسب فرمان بآن سپاه گران در ضمان امان
 و حفظ یزدان عنان یکران ظفر جولان بجانیب ایران معطوف
 گردانید *

* نظم *

ز توران د ایران پر خاش جو * شنابان با ایران نهاده ندرو
 سپاهی چو مور و مای بی شمار * همه توغ داران خنجر گذار
 چو لشکرسوی رود چو چون رسید * غبار سواران یگردن رسید

بفرمان شهزاده دادگر * مهندس بزآورد دست هنر
 بکشتی پلی برگزید ارکلف * کشیده چو برآب مدالف
 ز جیحون بران پل بعون اله * گذشتند بی و هم توران سپاه
 پاییز و زمستان در بلخ و شبرغان شادمان و کامران بگذرافیدند
 و در او اخر زمستان از ولایت ملک باد غیس را بتاختند و مال
 بسیار واسپ و نعمت بی شمار فتوح روزگار عساکر نصرت
 شعار شد * * نظم *

شد از فرآن شاه نوخاسته * ز بهن خواسته لشکر آراسته
 ز اسپ و زمال و ز گستردنی * سپه گشت از بس غنیمت فنی
 و چون آفتاب به نیمه حوت رسید علی بیگ ایلیچی فرستاده
 در پایه سربو اعلی عرضه داشت که اگر بر حسب فرموده رایت
 ظفر پیکر بطرف هرات توجه نماید بنده میان بخد متکاری بسته
 عساکر منصور را عجز چی باشد * * بیت *

غلامی کنم لشکر شاه را * بمژگان بروم همه راه را

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران

سعادت قرین بآیران زمین

در اوایل تخاقوئیل مطابق او اخر سنه (اثننا و ثمانین

و سبعمایه) بقرب فصل بدیع ربیع که سلطان عدالت شعار بهار
 لشکر آراسته ریاحین و ازهار را در عرضه گاه فانظر الی آثار
 رحمة الله کیف یحیی الارض بعد هوتها احضار فرمود

و تمام روی زمین را از کران تا بکران بتایید منع و انبتنا فیها من

کل زوج بهیج تسخیر فرمود • • نظم •

• سلطان ربیع را چو عدل است آیین •

• بگرفت بخرمی همه روی زمین •

• در هر طرف از سبزه سپاهی آراست •

• و ز معدلتش گشت جهان خلد برین •

حضرت صاحب قران گیتی ستان عزم توجه ایران جزم فرموده

با حضار عساکر و کتابیب از اطراف و جوانب فرمان داد

و پیش از جمع آمدن سپاه متوکلا علی الله بمبارک ترطالعی

زوان شد • • بیت •

• اسپ دولت زیران چتر ظفر بالای سر •

• فتح و نصرت پیش و پس عون الهی راهبر •

و عساکر منصور از هر طرف و هر جانب متوالی و متعاقب

بموکب همایون می پیوست • • نظم •

چو دشت از گیاه گشت چون پرنیان • به بستند گردان توران میان

سپاهی بیامد ز ترکان گزین • همه تیغ داران خاور زمین

ز ختلان و از نرمد و ویسه گرد • زهر سوسوده لشکر کس گرد

ز خاور بجنبید تا با ختر • تو گفتی که گیتی بر آرد بر

زمین آن سپه راهمی بر نتافت • بران هوم کس جای رفتن نیافت

و چون بعد از چند کوچ • • نظم •

سوی جیحون رسید بالشکر • شاه صاحب قران دین پرور
 کاردانان بکشتی و زورق • چسبستند برکنار ^(۱) دَرَق
 ز آبِ جیحون گذشت و آمد نیز • در خراسان نکند رستاخیز
 تمام عرصه دشت و صحرا از خيام و اعلام و طویله و سپاه و بُنه
 و بارگاه مالا مال شد •
 • نظم •

ز بس کثرتِ خلق و جوشِ سپاه • سراپردۀ و خیمه و بارگاه
 چنان گشت گیتی ز نزدیک و دور • که ره بسته شد بر صبا و دهور
 زمین گشت جنبان چو ابرسیاه • تو گفتی همی بر نقاب سپاه
 و چون حضرت صاحب قران باند خود رسید از صدق نیت
 و صفای طویت بدیدن باباسنکوه از زمرۀ اولیاء و اصحاب
 جذبۀ بود فرمود و او از سر جذبۀ و جنون که داشت سینۀ گوشت
 بطرف آن حضرت انداخت آن حضرت آنرا بشگون گرفته گفت
 خدای تعالی خراسان را که سینۀ روی زمین گفته اند بما ارزانی
 خواهد داشت و همچنان شد و از آنجا بسعادت و اقبال
 روان گشت از کوچ و نزول آن کثرت بی اندازه مصدوقه
 ان زلزلة الساعة شیء عظیم هر روز از نازه مشاهده
 می رفت و از خروش کوس و کرنای و غریو کورگه و فغان
 جلاجل و رویین درای صدای فحرای یوم ینفخ فی الصور
 ففزع من فی السموات و من فی الارض در گوش

(۱) در بعض نسخه بجایش (گذار دَرَق) و در بعض (گذار دَرَق) است.

کیوان می افتاد و ملک محمد بوادر ملک غیاث الدین که دو
 قلعه سرخس بود چون از توجه رایب کشور کشای واقف
 گشت احرام اخلاص بسته بدرگاه عالم پناه آمد و بعضی
 بوس فایز شده بانواع نوازش و سیورغامشی شرف اختصاص
 یافت و چون بعد از قطع مراحل و منازل از مرور رود که
 بمرغاب اشتهار یافته گذشته در جکد الیک که یازده فرسخی
 هرات است نزول فرمود و کس بطلب علی بیگ فرستاد تا
 سپاه خود جمع آورده هر چه زود تر بموکب ظفر قرین ملحق
 گردد علی بیگ چهره عهد را بناخن بیوفائی بخراشید و در
 اطاعت فرمان تعلق و تهاون ورزید و پای جسارت از سر
 فرور برتر از حد خود نهاد و با آنکه خود نیامده فرستاده را
 نیز اجازت مراجعت نداد و چون ملک غیاث الدین پیر علی
 بآن زودی نیشاپور را از سر بدالان انتزاع نموده بود و بسیاری
 از لشکر او در آن جانب بودند حضرت صاحب قران عنان
 عزیمت بصوف جام و کوسویه تافت تا لشکر آنجانب بملک
 ملحق نتواند شد و چون بکوسویه رسید پهلوان مهدی که سردار
 آنجا بود استقبال نموده بعضی بساط بوس سرافراز گشت
 و اهالی آنجا را از عبور عساکر گردهن مآثر ضروری
 نرسید و صاحبقران دین پرور پاک اعتقاد بعزم زیارت
 مولانا اعلم اورع زین الدین ابوبکر نایبادی که از علماء

متورع آن روزگار بود بتایید نزل فرمود و بصفای نیت و خلوص طریقت صحبت آن یگانه روزگار دریافت و مولانا مشارالیه زبان نصیحت کشاده آن حضرت را سخنان سودمند فرمود و آنحضرت او را وداع کرد و بسعدت و اقبال بازگشته متوجه هرات شد *

گفتار در تسخیر قلعه فوشبغ

چون رایت فتح آیت بقلعه فوشبغ رسید عساکر نصرت نشان برحسب فرمان قلعه را مرکزوار درمیان گرفتند و چون در خندق حصار آب بسیار بود سه روز توقف کرده بترتیب اسباب پیکار و تحصیل آلات فتح حصار اشتغال نمودند *

* بروز چهارم که سلطان مهر

* که تاجش ز نور است و نختش سپهر

* بتسخیر این قلعه سبز قام

* بر آورد تیغ شعاع از نیام

یرلیغ عالم مطاع ببنفاد پیوست که هر کس از مقابل خویش روی قوت و اقتدار بحصار آورده آتش پیکار برافروزند و به تیغ ابدار آتش بار دشمن خاکسار باد پیمان را بشعله قهر بسوزند *

* نظم *

* سپه کار پیکار بر هاختند *

* کورگه زده سوزن انداختند *

• چو غرنده شیر و چو برنده تیغ •

• کسی را نبد جان ز فرمان دریغ •

بهادران سپاه بسناچها و چوبها چون باد وزان از آب خندق
گذشته بخاک ریز حصار برآمدند و آتش فنا در خرمن هستی
مخالفان زده آب حیات شان بر خاکِ هلاک ریختند و خاک
وجود شان بباد نیستی بردادند حضرت صاحب قران که
پیوسته بجوشن توکل و متفر توفیق آراسته بود بی جبهه بیک
دگله گرد حصار میگردد و دلاوران نبرد آزمای را بر جنگ
تعرض فرموده فر حضور مبارکش ایشانرا قوتی تازه
و قدرتی بی اندازه می بخشید و از بالای حصار سنگ
و تیر چون قطرات باران از ابرمطیر فرو می بارید چنانچه
آه و تیر بر سپهر حضرت صاحب قران رسید • • بیت •

ز پیکان پولاد و پَرّ عقاب • سیه گشت رخشان رخ آفتاب

و امیرزاده علی پسر امیر مرید که جمال منقبتش بخالی چون
حضرت صاحب قران آراسته بود و ایگو تَمور بلکوت و عمر پسر
عباس و مبشرو دیگر بهادران • • مصرع •

• به نیروی مردی و مردانگی •

پیش رفته بفصیل رسیدند و دست جلادت در دیوارها زده بفصیل
برآمدند و هرچند از طرف دشمنان تیر و سنگ برایشان بارید
(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجایش (بشاخها) است •

روی شجاعت بر نمانند • • قطعه •

• لشکر خسرو دین دار بهنگام نهره •

• هرچه مقدور بشر هست توانستند •

• و آنچه در جنگ ببايد همه ميدانستند •

• بجز از پشت نمودن که ندانستند •

و شیربیشه شجاعت و مردی شیخ علی بهادر و برادر کوچک او

سلطان و خسرویکه و میرک پسر البچی شمشیر کین کشیده به سمت

دلاوره حمله کردند و بیچار روی بدروازه نهاده از آب خندق

بگذشتند و بقوت بازوی کامگار و زخم شمشیر صاعقه کردارنا

دروازه رفته با دشمنان دست و گریبان شدند و ایشانرا مقهور

و منکوب گردانیده در دروازه باز گشادند و لشکر منصور

از اطراف و جوانب رخنه کرده بقلعه درآمدند و بقیة السیفی

که از مخالفان روز برگشته مانده بودند مجموع را به تیغ انتقام

بگذرانیدند و دست تسلط بغارت و تاراج بر آورده قلعه را

از هرچه بود بپرداختند و خراب ساختند • • شعر •

• دز توده خاک و اهل دز جمله هلاک •

• ای بخت خجسته احسن الله جزاک •

و این فتح ارجمند نزد زیروکان هوشمند که اشارت زبان رمز

دریابند بشارتی بود عظیم بندگان حضرت صاحب قران را چه

اول جائی که در فاتحه عزیمت ایران زمین هست آنحضرت

متوجه تسخیر آن شد - این قلعه بود و حقیقت آنکه حصنی بود بغایت حصین باره اش از بلندی سر با آسمان برکشیده و فصیلی در فایت استحکام پیرامین آن گردانیده و استواریش بر تپه که حصارى بر روی زمین بآن محکمی هیچ رونده در هیچ جاندیده بیرونش بخندقی صیق و آب بمیار مسخوف و اندرونش بگروهی انبوه از مردان کار و آلات و اسباب کارزار و ذخیره بی شمار مشحون و با این همه بجنگ اول که سپاه نصرت پناه در آنداختند با سالی مسخر شد و این معنی برونق فرموده الفاتحة ام الكتاب علامت آنست که تمام ممالک ایران باندک زمانی بنی کلفت و زحمت چندان در نجات تصرف و تسخیر بندگان کامگارش قرار یابد و آنچه در اول امر رونموده آخر کار همان بود *

• نظم •

• همان بود •

• دیده می باید و گرنه هر چه ظاهر میشود •

• سر عالم هر بسر دروی هویدا کرده اند •

و درین قضیه دفع چشم بد را الیاس و بعضی لشکریان هنگام

جنگ در آب خندقی فرود شدند •

• نظم •

• سپند اگر چه در آتش نهند و رسم این است •

• سپند لشکر صاحبقران در آب بسوخت •

گفتار در تسخیر شهر هرات

چون خاطر مبارک حضرت صاحبقران از آند پشه قلعه

فروشنج برداخت عغان عزیزت بجانب هرات معطوف گشت
 و ملک غیاث الدین را دیو غرور با ستوارے حصار و بسیاری اعوان
 و انصار فریفته اسباب مقاومت و مقابله مهیا و آماده گردانیده
 روز چهارشنبه که لشکر ظفر قرین بآنجا رسید باغات را خراب
 کردند و دیوارها بینداختند و شهر را از اطراف و جوانب در میان
 گرفتند و کورگه زده سورن انداختند و یرلیغ همایون صد دریافت
 که در مقابله حصار خندقی رعایت حزم را فرورده جای خود
 محکم سازند امر عالی را بامثال تلقی نمودند و حضرت صاحبقران
 بسعادت و اقبال سوار شده گرد شهر و بارو دوران می فرمود
 و مداخل و مخارج آنرا بنظر احتیاط مطالعه می نمود مخالفان
 کمرکین بسته در دروازه بگشادند و جماعتی غوریان همه مردان
 کار و پیل افکنان شیرشکار بیرون آمدند و جنگی عظیم در پیوست *

• نظم •

- حدت دند ان رمح زهره جوش درید
- صدمه آسبب گرز تارک مغفر شکست
- شست به پیغام تیر خطبه جان فتح کرد
- دست بایمای تیغ منبر پیکر شکست

امراء نامدار و بهادران تیغ گذار به تخصیص قمارشاه برلاس دران
 روز جنگهای مردانه کردند و دشمنانرا تا در دروازه رانده
 ایشانرا مقهور و مغلوب گردانیدند و خلق بسیار بقتل آمدند *

• نظم •

شد از کشته پرپشته بالا و پست • بتاراج جان مرگ بگشاده دست
ببارید چندان نم خون ز تیغ • که باران بسالی نبارد ز میغ
و چون جهان از ماتم کشتگان پلاس سیاه شب در گردن
انداخت از بیرون و اندرون طایه برگماشتند و از هر دو طرف
تا روز پاس داشتند و بهادران لشکر منصور تورها و چپرها گرفته
هیچ دقیقه از شرایط حزم فرو نگذاشتند • • بیت •

دگر روز چون گنبد لاجورد • بر آورد و بنمود یا قوت زرد
سپاه نصرت پناه سوار شدند و صف کشیده برابر حصار
بایستادند اما آن روز اتفاق جنگ نیفتاد • • نظم •

- چو بنوشت شب فرش زربفت راغ •
- شده چرخ طوطی صفت همچو زاغ •
- چنان تیره گیتی که از لب خروش •
- ز بس تیرگی ره نبردی بگوش •

فوج مخالفان از دروازه انصاری که در شهر بند نوبود بقصد
شبخون بیرون آمدند و سه کس را بقتل آورده بتعجیل باز گشتند
و سوی حصار شناختند • • نظم •

دگر روز چون چشمه افتاب • فرو شمت از چشمها گرد خواب
شبه خاور از پرده بالا گرفت به زمین از تری تا تری گرفت
چاشتگاه روز جمعه لشکر ظفر قرین • • بیت •

همه سرپراز خشم و دل پرزکین * با بروی مردی در انگنده چین
 آ هنگ جنگ کرده اند *
 * بیست *
 جهان شد پر آرای برق و سپاه * همه بر نهادند از آهن کلاه
 توگفتی زمین شد سپهر روان * همی باره از تیغ هندی روان
 فرگرد سواران هوا بست میغ * درخشنده چون برق پولاد تیغ
 زمین شد بگرد از کشتی بر آب * توگفتی سوی جنگ اورد شتاب
 امیر ارش بوغا و شوریده برادر مبشر بنا فوجی از لشکر نصرت شعار
 در زیر حصار استاده سعی می نمودند که ببالا بر آیند و دشمنان
 از بالای حصار گوشه های مرده انده میگردند و در محافظت
 اطراف و جوانب آثار جلالت و مردانگی بظهور می رسانیده اند
 صاحبقران کامگار بسعادت و اقبال سوار شده بنظاره کارزار
 و مشاهده کوشش نبرد آزمایان تیغ گذار توجه فرمود بهادران
 نصرت آئین را که همیشه در معارک و مهالک جانبازی
 و سراندازی عادت جلالت ایشان بود از شکوه حضور مبارک
 آنحضرت نیروی قوت یکی هزار شد و دست بردها نمودند که
 ناسخ آثار رستم و سفند یار گشت فرمان قضا جریان از آنحضرت
 صد و ریاضت که از اطراف و جوانب پتنگ سلطانی ه رانده اخته
 حمله آوردند امیرایکو تهور و مبشر و سونجک برادر بختای
 بهادر بی توقف پیش رفتند و بالاوران از هر طرف بهای حصار
 در آمدند و نیرو سنگ اهل حصار را بسوزر بلکه بدوش و سرگرفته

پیش رفتند و نردبانها بر بارو نهاده بالا رفتن گرفتند و چند
 دلاور بنزدیک کوشک مرغنی از ممری که آب آنچیل بشهر
 درمی آید درآمدند و چون شهر بند بسیار بزرگ بود مردم
 از حال یکدیگر خبرنداشتند و آنروز ملک غیاث الدین در پشت
 دروازه که در سر پول آنچیل بود کوششهای مردانه نمود اما
 حرکت المذبح بود و فایده بران مترتب نشد و از پردهای عساکر
 منصور اول کسی که آن روز جایز قصب السبق مردی شد
 و بفصیل برآمد خلیل بساؤل بود و امرای برنغار و جرنغار
 هر یک از مقام خود حمله آورده جنگ کنان بفصیل برآمدند
 و بهادران در دروازه را چون دل دشمنان شکستیم پاندرهون حصار
 ریختند و مانند باد خزان که برگ رزان ریزاند مخالفان را از
 بالای باره و سور بنشیب ماتم و نبور انداختند • • بیت •
 هر که گردن بپنجد از صاحبقران • سوراو ماتم شود سودش زبان
 چون سپاه شه بکین بشتافتند • دشمنان از سور ماتم یافتند
 ملک غیاث الدین از فیهیب استیلا و آن سپاه آتش آهنگ
 پیروز جنگ بگریخت و بشهر اندرون درآمد عساکر منصور
 قریب دو هزار کس از لشکر او گرفته پیش حضرت صاحبقران
 آوردند مراحم پادشاه به بکرانه فتح و فیروزی خواست که
 اهالی آن مملکت از آسیب تیر سپاه قیامت نه پیش امان
 یافته بسلاست بمانند رقم عفویر مجایف احوال ایشان کشید

و بفرمود تا حکم واجب الانباع مکرر قلمی شود که هر که در مسکن خود آرمیده بفضیل و باره فرود او و اهل و اولاد او در امان باشند و هر که خلاف آن ورزد هر چه ببند از خود ببند و هر جندی از آن گرفتگان را نوشته آرزائی داده رهاکنند بندگان حضرت بر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند و چون آن جماعت خلاص یافته بجای خود باز گشتند و بحصار درآمدند و رعایا و سکان شهر از آن حال وائف شدند گوشهای کاشانه غنیمت شمرده دست از فضولی باز داشتند و خیال بیهوده از سر بیرون کرده پا در دامن سلامت کشیدند • • بیت •

• سلامت ار طلبی از فضول دست بدار •

• و گرنه شاخ فضولی ندامت آرد بار •

و چون ملک بحصار اندرون درآمد خواست که چاره سازد و باز طرح مقابله در اندازد منادی داد که مردم بفضیل و باره برآیند و در محافظت حصار سعی نمایند هر چند در بازار و محلات بگردیدند و آواز رسانیدند کس التفات نه نمود و هیچ کس سخن هیچکس نشنود ملک دانست که جز تسلیم چاره نیست همان روز مادر خود را سلطان خاتمه دختر طغی ثمور خان و پسر بزرگ خود امیر پیر محمد را اسکندر شیخی که گویند از نسل بیژن بود همراه کرده بحضرت صاحبقران فرستاد مکارم اخلاق خسروانه ایشانرا بنوازش و تربیت اختصاص بخشید

و ملک زاده را بخلعت و کمر سرافراز گردانید و ایشانرا استمالت فرموده باز گردانید و فرمود که ملک را بگویی که بیرون آید اگر بر مقابله و مقاتله اصرار نماید و شهر بجهنگ گرفته شود موجب تخریب مملکت و تزییع اموال و دمائی اهالی آن گردد و وزرو وبال آن در گردن ملک باشد و اسکندر شیخی را بازداشت و احوال و اوضاع ازو استفسار نموده بر قضایای اندرونی چنانچه واقع بود اطلاع یافت و کوشک باغ زاغانرا بنزول همایون مقرر سریر سلطنت گردانید و ملک غیاث الدین روز دیگر بتیبه بیرون آمدن مشغول شد و روز یکشنبه از حصار و مضیق پندار بیرون آمد و چون بشرف بساط بوس استسعاد یافت پای ادب در جاده انقیاد نهاده زانورده و سر تسلیم فرود آورده دست خضوع و خشوع در دامن اعتذار و استغفار آویخت .

* نظم *

* بداندیش را چون شد آشفته بخت *

* پیامد سرافکنده تا پای تخت *

* زبانرا بهسوزش بیسمار استمه *

* ز کردار عذر ها خواسته *

حضرت صاحب قران اورا امان داده نوازش فرمود و بخلعت خاص و کمر مرصع مخصوص فرموده باز گردانید روز دیگر سادات و مشایخ و ایامه و اشراف و اکابر بیرون آمدند و عز بساط بوس

در یافته بوظیفه دعا و ثنا قیام نمودند و این فتح ارجمند در محرم
سنه (ثلث و ثمانین و سبعمائه) موافق توق نیل اتفاق افتاد
و رایت نصرت شعار از آنجا کوچ کرده بشرقی هرات بمرغزار
کهدستان نزول فرمود و چند روز توقف نموده بذقل خزاین و
ذخایر که ملوک غور بسالها اندوخته بودند فرمان داد * * نظم *
زهر گونه گنج آگنده بود * ز دینار و از گوهر نابسود
ز تخت گرانمایه و تاج زر * کمرها مرصع بدر و گهر
ز زرینه آلات و سیمینه ظرف * زهر گونه گون تحفه های شگرف
زدیبای زربفت خروارها * زد دیگر نفایس بانبارها
بفرموده شاه مردان کار * شترها کشیدند در زیر بار
بصحرا کشیدند آنها همه * روانست حکم شبان بر مره
و بر لیغ لازم الاتباع بتخریب حصار بیرون و اندرون هرات
نفاذ پیوست * * بیت *

- * چوشهر از خزاین بپرداختند *
- * حصارش سراسر بینداختند *
- * حصارے که بد کهنه و سال خورد *
- * همان را که از نو ^{داده} _{داده} است کرد *
- * همان و همین با زمین نشت راست *
- * که صاحبقران را چنین بود خواست *

و برسم امانی مبلغی بر اهالی شهر حواله رفت و بچهار روز نقد

شد و مولانا قطب الدین پسر مولانا نظام الدین که مقدم ایامه
 و علماء آن مملکت بود بادویست کد خدای معتبر را از شهر
 ولایت تعیین کردند که با کوچ بشهر سبزو رود و داروغه نرمد
 تمورتاش که برادرزاده امیر آق بوغا بود بجهت نقل ایشان
 نام زد شد و دروازه های آنرا که مغرق بود بآهن و مزین بنقوش
 و کتابه بکش نقل کردند و الی یومنا هذادرا نجا منصوبست
 و ملک را حصار دیگر بود در غایت محکم و استواری که
 آنرا قلعه اشکلچه می خواندند و امان کوه نیز گفتندی به پسر
 کوچک خود امیر غوری که او را در دلاوری و مردانگی
 و کاردانی و فرزانی برامثال و اقران خود فایق میدانستند
 سپرده بود صاحب قران کامگار اشارت فرمود که برو و پسر را
 بیاور و اگر نیایری و تو نیز بقلعه در آئی آنچه شدنی باشد
 خود مشاهده نمائی ملک بموجب فرموده بپای قلعه اشکلچه
 رفت و اندیشه را برحل آن اشکال گماشته پسر را بحسن تدبیر
 فرود آورد و بسعادت بساط بوس رسانید و او نیز از عواطف
 پادشاهانه بخلمت و اعزاز گرامی و سرافراز گشت *

گفتار در تجد مرایات نصرت آیات بجانب تونس و کلات

چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران ازین قضایا به پرداخت
 امیر جهان شاه جاکورا با جمعی از سپاه ظفر پناه جهت تسخیر

نیشاپور و سبزوار با نجاناب روانه ساخت و قضیه علی بیگ
و جهت همت عالی شده عنان عزیمت را بصوب کلات و طوس
معطوف داشتند و چون در راه بمزار صاحب الدعوة ابو مسلم
مروزی رحمه الله علیه رسید کمال اخلاص و مفی عقیدت
باعث اقامت رسم زیارت شده فرود آمد و استمداد همت
نموده از حضرت حی لایموت تعالی و تقدس نصرت و تایید
خواست *

خدای جهانرا ستایش نمود * بدرگاه اورد سف حاجت کشود
بهر کار از و خواستی یاورد * کز و دید پیروزی و برتری
و علی بیگ را آوازه توجه آنحضرت سیل اضطراب و اضطراب
در خانه نجات و قرار انداخته بود و با دلی در کشاکش امید
و بیم بد و نیم روی مطاوعت و انقیاد بمعسکر ظفر مآب نصرت
صعاد آورده درین اثنا برسید و گرد خجالت و انفعال بر چهره
حال نشسته بشرف بساط بوس استسعاد یافتند و خواجه علی
موبد سربدال سبزواری نیز چون از توجه لشکر منصور آگاهی
یافت بی توقف بدرگاه عالم پناه شتافت عاطفت خسروانه
هر دو را بنواخت و باعزاز و اکرام - مخصوص گردانیده کم
و شمشیر داد و خلعتهای فاخر پوشانید *

پوشان در مرحمت باز گردید همین و همان را سرافراز کرد
کمردان و شمشیر و تشریف خاص * بدل جویش یافتند اختصاص

وازانجا بسعادت و اقبال سوار شده بجانب اسفراین که
گماشتگان امیر ولی داشتند روان شد و مقارن وصول که مردم
هلوز بتعیین یورت و مقام و اندیشه نزول و ضرب خیم مشغول
بودند حکم جهان مطاع بنفاد پیوست که کار شهر بسازند عساکر
نصرت شعار بی توقف چپرها و سپرها گرفته روی بحصار نهادند
ورسیدن و فتح کردن یکی بود حصار را رخنه کرده در آمدند
و خلق بسیار بقتل آوردند و عمارات مطلقاً از حصار و خانه
و مسکن و کاشانه بازمین هموار گشت * * نظم *

چو قهر سپاهش بر آورد کعبت * همه خلق شد کشته و شهر پست
حصار و بیروت و مساکن نماند * بجز نامی از اسفراین نماند
حضرت صاحب قران ایلیچی بمازندان پیش امیر ولی فرستاد
محصل رسالت آنکه اگر بی اندیشه با حراز سعادت بساط بوس
شتابد بعنایت و عاطفت مخصوص گشته رفعت و سر بلندی
یابد و اگر تقاعد نماید و نیاید در محنت و بلا بر روی خود
گشاید امیر ولی در ترحیب و تعظیم ایلیچی شرایط ادب بجا
آورده نوشته که همراه داشت ببوسید و بوسر نهاد و اظهار
متابعیت و انقیاد نمود و چون دولت ملازمت دریافتن
و جده داد * * نظم *

که از من ببوسی زمین شاه را * فروز نید؛ افسر و گاه را
بگسترینا و زمن عرضه دار * کزین بر نیاید بسی روزگار

که بر حسب فرمان صاحب قران * بیایم ببندم بخدمت میان
و صاحب قران کامکار از انجا بتایید کرد کار سوار شد و به بیلاق
اغولجاتو برآمد و چند روزی توقف نمود تا اسپان و دیگر
چهار پایان لشکریان • * نظم •

دران مرغزار چو خلد از نومی * بر آسوده فربه شدند و قوس
وزان خاطر لشکری شاد شد * زان دیشه مرکب آزاد شد
و در اثناء این احوال از اهالی خوراشه که پیش ازین سبق
ذکر یافته که بقتل امیر حاجی برلاس و ایدکوبرادرش جسارت
نموده بودند جمعی از اشرار را بقتل آوردند و عاطفت پادشاهانه
آن موضع را بمحمد درویش پسر ایدکورو علی درویش نبیره امیر
حاجی ارزانی داشت والی یومنا هذا در تصرف متعلقان
ایشانست •

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران کشور کشای عدو بندیدار السلطنة سمرقند فردوس مانند

حضرت صاحبقران بمبارکی و طالع سعد از انجا نهضت فرمود
و ممالک خراسان را که بتحت براسمه تصرف درآمده بود
ضبط و نسق نموده ملک هرات و قنبر حکام آن ولایات را هریک
بجای خود مقرر داشته باز گردانید و امیر شیخ سبزواری را
که پیش از فتح خراسان از ملک گریخته بود و پناه به بندگان

حضرت صاحبقران آورده و سالها بدولت ملازمت رکاب
 همایون استسعاد یافته منصب پیش وائی سبزو ارارزانی
 داشت و تابان بهادر را داروغه آن ولایت ساخت و روی
 توجه بتخت سلطنت پناه آورده کیوان در هفتم ایوان سپهر بهمر
 غبار از پرچم رایت رفعت آیتش می افشاند و بر جیس در ششم
 پایه منبر اخضر گردون دفع چشم بد را و آن یکاد می خواند
 شکنه پنجم حصار فیروزه کار آسمان بد خواه دولت پایدارش
 را از دار هلاک و بوار می آویخت و جمشید خورشید در چهار
 بالش چرخ چهارمین زواهر جواهر اجلال و تمکین بفرق روزگار
 همایون آثارش برسم نثار میریخت ناهید نغمه سرای در سیوم
 عشرت سرای سما پرده سه گاه^(۱) راست کرده عشاق و آراوزه
 نوای تهنیت این فتح بزرگ در داده * * بیت *

* خسرو صاحبقران سوسه نوران *

* ^{۳۲}حجسته رایت و رای و گزیده نام و نشان *

* جهان بکام و فلک بنده و ملک داعی *

* امید تازه و دولت قرین و بخت جوان *

* فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار *

* مپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان *

و پیرد بیراز بالای دوم سریر فلک زبان قلم و قلم زبان بتحریر

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجایش (مانه) دیده شد *

و تقریر نثار و دعا برگشاده که *

* بیت *

* خراسان چه باشد جهان را درست *

* بصاحب قران داده اند از نخست *

* جهان هفت کشور و را بنده باد *

* سرش برتر از ابر بارنده باد *

* همی روز روشن^(۱) فزون باد بخت *

* بد اندیش او را نگون تاج و تخت *

برید نیزگام ماه از نخستین کشور هفت اقلیم علوی ناخج زریں و سپر

سیمین هلال و بد تعظیم جلال و قدر او را ساخته و طنطنه طر قوا طر قوا

در عالم انداخته تارایت ظفر پیکرش باین آئین و تمکین

بشهر سمرقند در آمد غبار موکب همایونش دیده امید اهالی

آن دیار را روشنائی بخشید و فیض بی دریغ عدل و احسانش

قاطبهٔ سکان و قطان مملکت را فرا رسید *

* بیت *

کس از اهل شهر و ولایت نماند * که منشور احسان او بر نخواند

وز مستان ببلدهٔ فاخره بخارا فرموده بساط اقامت بسعدت

و سلامت بگسترد و فشلاق در عین کامرانی و شادمانی آنجا

کرد * شعر *

* بر کف نهاده جام می آرزو مدام *

* دست امید در خم زلف عروس کام *

(۱) چنین است در اکثر کتب و در دو نسخهٔ بجهای روشن (روشن) است *

و امیرزاده میرانشاه که بر حسب فرموده بسرخس رفته بود برادر
ملک غیاث الدین ملک محمد را گرفته بسمرقند فرستاد و قشلاق
آنجا کرد *

ذکر وفات اکه بیگی

زمانه را از طراوت گلشن آراسته آن دولت و حشمت
و نصارت روضه پیراسته آن بهجت و عشرت عرق غیرت در حرکت
آمد و برسم اوضاع عالم که بحکم تقابل اسماء الهی سرور بی غم
و سور بی ماتم نمی باشد • * مصراع *

گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند

گرد ملال بر ساحت احوال آن فرخنده فال نشاند حضرت
صاحب قرانی را در پس پرده عصمت دختری بود طفی
شاه نام که او را بزبان عطرنت و نازا که بیگی خواندی گوهر
ذات شریفش را با محمد بیگ پسر امیر موسی در سلک ازدواج
کشیده و بانویی بآن جمال و کمال چشم زمانه و گوش روزگار
در هیچ عصر از اعصار ندیده و نشنیده • * نظم •

بهشتی بد آراسته پرنگار • چو خورشید تابان بخرم بهار
روانش خرد بود و تن جان پاک • تو گفتی که بهره ندارد ز خاک
حسن سیرتش که بازیبای صورتش جمع بود در ریاض خاطر
فیاض حضرت صاحب قران همه تخم محبت و مهربانی کاشتی
لاجرم آن حضرت او را بیش از اندازه دوست داشتی و در

الثناء آن احوال نهال مزاج غنچه گلبن و اقبال و شعبه دوحه
 سلطنت و جلال از نهج اعتدال انحراف یافته عرض مرضی صعب
 طاری گشت و وجود شریفش از حلیه صحت و حله سلامت
 عاطل و عاری ماند و چون وقت نزول امری که شاه و گدا
 و عاجز و توانا در و جوب قبول آن یکسانند رسیده بود هر چند
 در معالجه سعی نموده شد مفید نیفتاد و ودیعت حیات عاریتی
 را بمقتضای اجل موعود باز داد انالله و انا الیه راجعون
 و ازو یک پسر ماند نام او سلطان حسین * * نظم *

جهان تا به پروردیش در کنار * و زان پس ندادی بجان زینهار
 نهانی ندانم ترا دوست کیست * برین اشکارا ببايد گریست
 حضرت صاحب قران که قوت و تمکینش هنگام وقوع وقایع
 و مصایب فحواي * * نظم *

* عالم علوی و سفلی زیر و بالا گر شود *

* من نه آن کوهم که هرگز نرسم از زلزالی خویش *

بزبان راستی و درستی با دا و سانیدی از حدود این واقعه
 هایله چنان متالم و متغیر شد که یکباره عنان التفات از دنیا
 و ما فیها بر تافت جهانی از ان مصیبت جگر سوز اندوه افد و ز
 جامه چاک و تارک پر خاک ساختند و پلاس سیاه در گردن
 افکنده از بس گریستن و نوحه کردن خون در جگر کوه سنگین
 دل انداختند * * بیت *

خون شفق از دیده گردون بچکاید *

* مه روی بکند و زهره گیسو ببرد *

* شب جامه سیه کرد دران ماتم و صبح *

برزد نفس سرد و گریبان بدرید *

و بر آیین شرع مطهر ترتیب نجهیز و تکفین فراخور کرده *

* نظم *

تی شہسوارش بتختی ز زر * مرصع بہر گونه دُر و گہر
 بہستند و خود پاک بود آن سرشت * نہالیت گفتی ز باغ بہشت
 کفن کردہ از پرنیان و حریر * بر آمودہ کافور و مشک عبیر
 نہادہ بتابوتی از چوبِ عود * سپردہ بروضانِ ربِّ و دود
 بکش بردہ آن نعشِ رحمت نگار * نہادند در مدفنِ نام دار
 ز نورِ رضا باد روشن روان * بخلدِ برین شادمان جاودان
 حضرت صاحب قران بعد از اقامت رسم و آیین تعزیت و اطعام
 فقراء و مساکین ترویج روح نازنین آن مرحومہ را انزلہا اللہ
 من الفردیس فی اعلیٰ علیین دستِ تصدق بصدق
 برگشاد و غمام انعام عامش باریدن گرفتہ از فیض خیرات
 و مبرات بگافہ ارباب استحقاق آن مایہ خواستہ ناخواستہ رسید
 کہ بوسیله تقریر و تحریر شرح عشر عشر آن نتوان داد * * نظم *
 نہ چندان عطایا بدوریش داد * کہ از چند و چونش توان کرد یاد

و درین اثنا از طرف خراسان خبر آمد که علی بیگ با امیر ولی متفق شده او را بران داشته است که لشکر بدر سبزوآر کشیده و علی مرید را محاصره میدهد حضرت صاحب قرآن را از واقعه فرزند عزیز صورت بی ثباتی و کم اعتباری دنیا بنوعی در نظر بصیرت نقش بسته بود که تمام عالم بحد اظرفها بردیده همتش هیچ می نمود تا بعبرده یک دو بد مست که از نشوه شراب غرور در بزم پندار و هوس بیخودے کنند چه افتد *

* مصراع * آیا تو کجا و ما کجا ایم

اهلا آن حکایت ملتفت الیه رای منیرش نگشت و از ورود آن خبر در حال سعادت مآلش هیچ گونه تبدیل و تغییر راه نیافت *

* بیت *

سرائی که باید شدن زان برون * نیرزد بچندین فسوس و فسون و چون از مشیمه مشیت از لی دین و ملک تو امان آمده اند و ضبط امور آن برادری معاونت این خواهر متمشی نمی گردد مهد علیا قتلخ ترکان آگاه که خواهر حضرت صاحب قرآن بود و از و بس بزرگتر قوت تحمل این اوضاع نداشت در حضرت برادر زبان اشفاق بنصایح دلپذیر برگشاد که چون واقعه ضروری که سبب ملالت و سآمت خاطر خطیر است بهیچ تدبیر تدارک پذیر نخواهد گشت، جانب رعایت مصالح مملکت بیکبارگی فرو گذاشتن که هر آینه بفساد بلاد و تفرقه و پریشانی عباد مفضی

شود از کسوت صواب عاری می نماید دل مبارک از آن اندیشه می باید پرداخت و ضبط امور مملکت و کفایت مهمات سلطنت را راجه همت بلند جناب ساخت و بجانب مازندان و کلات نهضت نموده جمعی را که از سرِ غرور پای جسارت از جاده مطارعت بیرون نهاده دست بی باکی بر آورده اند بهر عقوبت که از آن صعب تر نباشد از قتل و نهب و تخریب اماکن و مساکن ادبی چنان کردن که عبرت و پند دیگران گردد تا هم گناه گاران بجزای خود رسیده باشند و هم بی گناهان نیک بخت بموجب السعید من يتعد بوظ غیره بوسوسه دیو غرور از راه نروند و خود را و دیگران را در معرض بلا و عتاب نیندازند *

* بیت *

برو دشمنان را چنان کن ادب * که یابند امان دیگران از غضب
بدی را جزا هر که بیند که چیست * بکردار خویشش ببايد گریست
مودای این کلمات چون منشأش محض نیک خواهی و مهربانی
بود در خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر تاثیر کرد و داعی نهمت
پادشاهانه در حرکت آمده حد و عزیمت صوب خراسان
و مازندران تشکیذ فرمود *

* بیت *

پیل را هند و ستان آمد بیا * باز آغاز جانگیهوی نهاد

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران

بایران زمین نوبت ثانی

حضرت صاحب قران در میان همان زمستان بجمع سپاه فرمان داد و لشکر آسمان جنبش ستاره عدد بر آراسته باز روی سعادت از بخارا بصوب ایران نهاد نسیم فیروزی از طره پرچم رایت فرصت شعار چون باد نوروژی از روایح گلزار مشام روزگار را مشک آگین کرده افوار فتح و ظفر از ما هچه اعلام ظفر پیکرش مانند بارقه حسن از چهره سروقدان ماه منظر دیده دولت را روشنائی بخشیده *

* نظم *

ز توران بر آمد دگر باره جوش * بایوان کیوان رسیده خروش
 سپاهی بجنبید گز حصر آن * یقینم که عاجز بماند گمان
 زهر سوشده انجمن فوج فوج * چو دریا که خیزد ز هرگونه موج
 گروهی دلاور چو شیر ژیان * همه دل پراز کین ایرانیان
 چنین لشکر با چنان پادشاه * روان شد شتابان بعون اله
 چو آمد بآمویه لشکر زدشت * که آنجا ز جیحون ببايد گذشت
 بکشتی در آمویه پل ساختند * هنر پیشگانش به پرداختند
 چو از بستن پل گشادند راه * ازان آب بگذشت شاه و سپاه
 جهانگیر صاحب قران سرفراز * بایران زمین لشکر آورد باز
 لیب سپاهش بهر مرز و بوم * فتاده ز چین تا باقصای روم
 گراوردی از مشرق آهنگ حرب * عدو خواب آشفته دیدی بغرب
 چون از راه ماخان عبور نموده حوالی کلات مخیم عساکر
 گردون مآثر گشت امیرزاده میرانشاه با سپاه ظفر پناه از

سرخس آمده بمعسکر همایون پیوست و ملک غیاث الدین بالشکر از هرات توجه نموده بارودی همایون ملحق شد و علی بیگ پیش از وصول رایات نصرت آیات تعلقات خود را با اهل ولایت بحصار کلات در آورده بود *

* بیت *

* ز بیم سپاه آنچه بودش یله *

* هیونان و از گوسفندان گله *

* ز خیل و حشم آنچه زان داشت باک *

* بحصن کلات اندر آورد پاک *

صاحب قران کامگار را ملاحظه علاقه پیوند تحریک سلسله عاطفت کرده نخواست که عالی بیگ و ولایتش مصب سیل قهر و سخت گردد پیش او کس فرستاد که سبب این خوف و هراس چیست می باید که اندیشه خطا اصلا بخاطر خود راه ندهد و باستظهار تمام بی تعلل بیاید تا قضیه بمخالفت نینجامد و اگر نه هر چه بیند از خود بیند لکن اعذر من انذر علی بیگ را چون هنگام فرونشستن چراغ دولت بود بانوار مصباح آن نصایح که از مشکات مرحمت تافته بود راه بجاده صواب نبرد و برفیق ساوی الی جبل یعصمینی پشت پندار و منی بحصانت و محکم^(۱)ی حصار کلات باز گذاشت و باحواز سعادت ملازمت نشنافت *

* بیت *

کسی را که روز بد آید به پیش * به پیچد سوار راه به بود خویش
 حضرت صاحب قران از صوب کلات مراجعت نموده به کرن
 که از نواب ابیورد است نزول فرمود و بلشکر منصور جای
 رسانید که عذرا عزیمت بجانب ولی معطوف خواهد گشت
 و پی غلط داده بلیخبر بکلات راند *
 * نظم *

* چو بهمین بزابلستان خواست شد *

* چپ انداخت آوازه و زراست شد *

علی بیگ و اتباعش را از مراجعت رایت فتح آیت از انصوب
 و آوازه توجه بجانب مازندران امنی حاصل شده بود و مجموع
 گله و رمه و اسب و گوسفند و دیگر چهار پایان از حصار بیرون
 آورده و در علف خوارها^(۱) رها کرده تماست آن عرضه غارت
 و تاراج گشته فتوح روزگار لشکر ظفر شعار شد و در مقابل دروازه
 کلات که مشهور است بدروازه چهارده^(۲) جهت نزول همایون
 شاه تبه بارگاه باوج *
 * مصراع *

* سقف فیروزه فام گلشن ماه *

برافراخته شد و رمح سنجق ظفر پیگرش در ساحت دولت
 فرو زده پای قرارش چون خار پرکار بمرکز زمین استوار
 گشت *
 * بیت *

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعضی کتاب بجایش (زارها) دیدم

(۲) چنین است در اکثر نسخ و در بعضی نسخه بجایش (چهار) است *

فرورد بساھی و ببرزد بماه * بن نیزه و قبّه بارگاه
 و سپاه فتح آنارکلات را چون حوادث روزگار از اطراف وجوانب
 فرو گرفتند امیرزاده میرانشاه در برابر دروازه دهجه نزول
 فرمود و امیرزاده علی که پسر امیر موید ارلات بود در گذار
 لهره فرود آمد و امیر حاجی سیف الدین در بندار غون شاه را
 محل نزول ساخت و امیرزاده عمر شیخ بدروازه دیگر رایت
 جلادت برافراخت نهیب صولت آن دلاوران قیامت آشوب
 ارکان تمکن علی بیگ را متزلزل گردانید و از سر عجز و اضطراب
 به پایه سریر اعلیٰ عرضه داشت که از افعال نا پسندیده خود
 خجالت زده و شرمسارم و دلیری آنکه بی تمهید معذرتی
 بخدمت شتابم و سعادت بساط بوس دریابم اگر مراحم
 پادشاهانه مسامحت نماید و آن حضرت با نفری اندک بدروازه
 تشریف فرماید بنده بدولت پای بوس سرفراز گشته دست
 ضراعت بدامن عفوگناه سوز یازیده جرایم و زلات را باعتذار
 و استغفار تدارک نماید حضرت صاحب قران از کمال مرحمت
 بی پایان ملتئم او را با سعاف مقرون گردانید و روزی
 تعیین فرموده با پنجم سوار بدر حصار تشریف حضور ارزانی
 داشت و آن حصار را راهی بود باریک و تنگ در دره هولناک
 که تیغ کوهش در سَمک از سِناک گذشته بود و در عمق بَسَمک
 رسیده و مسافت میان نشیب و فرازش از تری تا بثویا

کشیده * بیت *

بیخس به نشیب برده آهنگ * زان سوی سمک هزار فرسنگه
 تیغش بفر از برده خرگه * زان سوی فلک بساها راه
 علی بیگ را چون آمدن آنحضرت باندک نفری معلوم شد
 شرارتِ نفس و خبثِ طبیعت بلکه عدمِ دولت و قلتِ سعادت
 او را بران داشت که اندیشه غدرو مکر کرده جمعی بدفعل
 را در کمین گاهها برگماشت که اگر مجال یابند از سربگی باکی
 دست یازی کنند و خود بعهد و فائز نمود و بیرون نیامد غافل
 ازین معنی * بیت *

- * کانرا که هست حفظِ الهی نگاه بان *
- * از گردش سپهر نیاید برو زیان *
- * کاخ سعادتِی که شد از فضل حق بلند *
- * از منجنیق حیلایه نیاید برو گزند *

حضرت صاحب قرآن بعد از زمانها که در وعده گاه توقف نمود
 مراجعت فرمود و از حمایتِ عنایتِ ربانی برحسب
 وجعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا
 فاضیناهم فهم لا یبصرون بداندیشان کورگشته کس را
 مجال آن نه شد نه در آمدن و نه در بازگشتن که دست از پا
 خطا کرده بیک سر مو آسیبی رساند * نظم *

آنها که خدا نگاه دارد * کورسنگ ز آسمان بیبارد

حاشا که با و رسد گزندی • و آشفته شود زنا پسندی

لاجرم آنحضرت بسعادت و سلامت بمعسکرِ همایون باز آمد •

* نظم *

جهان جو فرود آمد از کوه بر • برفتند کودکان بانبسوه بر
گرفتند یکسک بر آفرین • که ای نامور شهریار گزین
چه به زانکه باز آمدی تن درست • بآب مزه رخ نپایست شست
و چون نقض عهد و غدیر اندیشی علی بیگ بظهور پیوست فایره
غضب حضرت صاحب قران بر افروخت و پرلیخ همایون بنفاز
پیوست که لشکر منصور جنگ در اندازند و اشارت علیه ما در شد
که بهادران دلاور از محلی چند معین بحصار کلات بر آیند سپاه
ظفر پناه امتثال فرمان را که رجان سپاری به بستند و هر کس
از موضع خویش پیش رفته آنچه در وسع مکنت و مقدرت او
بود کوشش نمود و در اوایل ربیع الاول سنه (اربع و ثمانین
و هبعمایه) موافق ایت نیل شب سه شنبه جماعتی از مکر تیان
و لشکر بدخشان که ایشان در کوه روی با کبک دری برابری
کردن عار شمارند و در کمر گردی از پهلوی مساوات زدن
بارنگ و پانگ ننگ دارند فرمان شد که بحصار بر آیند آن
گروه فی الحال روی جلادت برای نهاده همدران شب بکوه
بر آمدند و جمعی دیگر نقاره فرو کوفته و پرغوشیده بدروازه
رسیدند •

* نظم *

زبانگِ تبیره میانِ دوکوهه * دلِ کرگس اندر هوا شد ستوه
 سوار و پیاده بزرین کمر * همه تیغ دار و همه نیزه ور
 روان اندر آمدگروه ها گروهه * دلیران رسیده میانِ دوکوهه
 حضرت صاحب قران جمعی از دلاوران لشکر را اختیار فرموده
 از پیش خود روانه داشت و جماعتی از بهادران و مقربان
 مثل آقتمور بهادر و ایکو تمور از راه لهره بکمرکوه برآمدند و آقتمور
 دشمنان را رانده بقله برآمد که بر مخالفان مشرف بود و ایکو
 تمور بسرخصم که در مقابل او بود نیزه رسانید و دیگر بهادران
 و رزم آزمایان لشکر ظفرقرین هرکس از جای خود حمله کرده
 مقابل خود را براندند و ببالای کوه برآمدند * * نظم *
 زبس نعره و ناله کره نامی * توگفتی جهان اندر آمد ز جای
 همه سنگ مرجان شد و خاک خون * بسی سرور انرا شده سرنگون
 ز خون چشم گیتی همی نم گرفت * زبس کشته پشت زمین خم گرفت
 و عمر عباس و مبشر با چند کس پیش رفته بودند و در کمری ایستاده
 دشمنان برایشان حمله کردند حضرت صاحب قران جمعی از
 دلیران لشکر را بفرستاد تا مخالفان را بزخم تیغ جان شکار و نیروی
 بازوی کامگار منهنز و متفرق گردانند و عساکر منصور چون آفتاب
 وقت ظهور از کوه برآمدند و دشمنان مقهور منکوب گشته بتضرع
 و زاری امان طلبیدند علی بیگ را کارد اضطرار با ستخوان
 رسید و باز از در استکانت و انکسار درآمد و کس پیش حضرت

صاحب قران فرستاد و بتشفع و تضرع درخواست کرد که لشکر منصور دست استیلاء و ستیز از جنگ و خون ریز باز کشند تا من فردا بپای اطاعت و انقیاد بیرون آمده زمین عبودیت را سجده گاه جبین ضراعت و مسکنت سازم و برین معنی عهد و پیمان بست و پیمان را بایمان مغالطه موکد گردانید و نیک روز و محمد شیخ حاجی را که از اعیان امراء چون غریبان بودند بادخترش خواند سلطان که نامزد امیرزاده محمد سلطان شده بود بفرستاد و ایشان در مقام ادب زانوزده زبان تضرع بشفاعت برکشودند عواطف پادشاهانه درخواست او را بحسن قبول تلقی نمود و باز عهد علی بیگ را در محل اعتداد و اعتبار آورده فرمان داد که سپاه نصرت پناه دست کین از پیکار بازداشته تیغ انتقام را در حریم نیام آرام دهند و از انجا موید و مظفر بمعسکر نصرت مقرر معاودت نمود و بسعادت نزول فرمود و نیک روز و محمد ملازم رکاب همایون بلشکر گاه ظفر پناه آمدند روز دیگر چون سلطان سیارگان بر سبز خنک فلک سوار شده افسر استعلاء و اقتدار برافراخت و مخالف سیاه روی شب خوار و زار گشته معجز مشکین از سر بیند اخت • • بیت •

خوراز کوه بفراخت زرین کلاه • شب از سر بیند اخت شعر سیاه
حضرت صاحب قرانی محفوف بتائید آسمانی سوار شد و در
دروازه کلات را از فر حضور سعادت گستر غیرت حصار فیروزه کار

چرخِ اخضر گردانید علی بیگ بیای ضرورت و اضطراب از حصار چون مار از پوست بیرون آمد و روی نضرع بخاک استکانت نهاده بگناهان خود اعتراف نمود و بحامیِ مراحم پادشاهانه قوسل چسته امانِ جان طلبید و چون منشورِ آن حاجتش در دیوانِ عفو بتوقیع انجاح موشح گشت و دل از جان برداشته را دگر باره بر امیدِ زندگانی بست زبانِ معذرت بخواهش گری بر کشاد که امروز از ملازمیتِ رکاب همایون معاف باشم تا فردا باردویِ اعلیٰ شتابم و سعادتِ بساط بوس دریابم سعیتِ مرحمت حضرت صاحبِ قران آن ملتسم را نیز رقم اسعاف کشید و عنانِ سعادت بصوب معاودت پیچیده بمنزل مبارک خویش فرمود علی بیگ را چون روز اقبال بشام زوال رسیده بود بخت برگشته بهیچ حال نمی گذاشت که قدم توفیق بر طریقِ صواب استوار دارد *

* بیت *

* هر کرا از بختِ واژون روز دولت شد سیاه *

* طالعِ شوریده نگذارد که آرد سر برآه *

باز اندیشه خطا پیش نهادِ پندار باطل کرده در شب راه لهره و دیگر ممرها که عساکرِ منصور از انجا برآمده بودند محکم گردانید و کشف کردار سردر حصار سنگین کشیده دیگر عهد بشکست و یاغی شد من لم یجعل الله له نورا فماله من نور حضرت صاحبِ قران بعد از چهارده روز از انجا کوچ کرده

بحصار قهقهه که در میان باورد در کلات واقع است و خراب بود فرمود و بعماریت آن فرمان داد سپاه ظفر پناه بد و شبانه روز آنرا معمور ساختند و حاجی خواجه را با جماعتی از مردان کار آنجا به نشاند سیور غمش خان و امیرزاده علی و کلانتر بهادران شیخ علی را با تومانیهای خود از جانبی دیگر بمحافظت راههای کلات تعیین فرمود تا از جمیع جوانب راه آمد و شد بر ایشان بسته آن حصار را لحد کردار محبسی سازند که نه هیچ کس بیرون تواند آمد و نه هیچ کس پیش ایشان تواند رفت تا چیزی تواند برد *

* آن را که دل ز صدق و صفا زنده گی نیافت *

* در گور به و گرچه دمی سرد می زند *

ذکر در فتح قلعه ترشیز

حضرت صاحب قران چون حصار کلات را بحسن تدبیر مدفن مخالفان مرده دل ساخت کمند اندیشه صواب انجام را برکنکره فتح قلعه ترشیز انداخت و روی عزیمت مبارک بآنصوب آورده رایت نهضت همایون برافراخت و از یسی دبان گذشته بخپوشان درآمد و مهد علیا دلشاد آغا را بواسطه عارضه مزاجی که طاری شده بود بجانب سمرقند باز گردانید و در ضمان حفظ افریدگار *

* نظم *

بفرخنده تر طالعی شد سوار * جهاندار صاحب قران کامگار

بدولت روان گشت با لشکرش * سپهر و سپهر آفرین یاورش
 چو جوشنده بحر و خروشنده سیل * بترشیز و آن بوم و برکرد میل
 بعونِ الهی چو آنجا رسید * سپه گرد قلعه رَدّه بر کشید
 قلعه ترشیز حصنی بود نامدار و حصاری بغایت محکم و استوار
 در ولایت قهستان بلندی باروی آن بمرتبه که پاسباننش اگر
 بکنکره برآمدی از آهیب شیر فلک در خطر بودی و ژرفی
 خندقش بحیثیتی که اگر در بُنش سبزه دمیدی از تعرضِ گاو زمین
 امان نیافتی از پنهای خندقش عقاب بیک پرواز نتوانستی
 گذشت و مرغ برکنکره اش اگر نتوانستی رسیده از شدتِ حرارتِ
 آفتاب نتوانستی نشست *

- * فلک مثالِ حصارمی که سدّ اسکندر *
- * بدی به نسبت اونسج عنکبوت نزار *
- * بغایتی ز بلندی که عقل نتوانست *
- * کمند فکر فکندن بطرفِ بام حصار *
- * ز محکمی بطریقی که منجنیق سپهر *
- * بسنگ حادّه گاهش نکندی از دیوار *

و محافظانِ حصار در آن روزگار سدیدیان بودند که ملک
 غیاث الدین آن قلعه را با میرعلی سدیدمی سپرده بود و سدیدیان
 جماعتی غوریان بودند ببهادری و حصار داری مشهور و در واقع
 ایشان طایفه بودند در شیوه شجاعت و بهادری بحد کمال

و در دلاوری و پهلوانی بی شبهه و مثال و قلعه از کفایت
و تدبیر ایشان از ذخیره بسیار و انواع آلات حرب و اسباب
پیکار مالا مال و گروهی انبوه در آنجا متحصن شده مستعد
و آماده قتل و جدال •

• نظم •

• چنین حصار که یار د گشاد جز ملکی •

• که پیش خدمت او بست روزگار کمر •

• چنین سپاه که یار د کشید جز شاهی •

• که شد درست بد و رسم و دین پیغمبر •

صاحب قران کامکار ملک غیاث الدین را فرمود که اینها نوکران
تواند و این قلعه تو بدیشان دادی چون تو مطیع امر و حکم
ما شدی ایشان چرا سرباز می زغند ملک غیاث الدین گفت
از بی عقالی و ملک بهای حصار رفت و چند آنکه ایشانرا
نصیحت نمود بسخی ملک از قلعه بزیر نیامدند فرمان قضا
چریان نفاق یافت و لشکر گیتی ستان قلعه را مرکز وارد میان
گرفته فرود آمدند و نومانات و هزارجات صوبهای خود را
مربوب و مستحکم گردانیده بجنگ مشغول شدند و بنا آنکه آتش
میوه زمستانست ایشان دو تابستان که مردم از شدت حرارت
هوا می سوختند پیوسته آتش پیکار می افروختند و حضرت
صاحب قران هر روز سوار شده گرد قلعه بومی آمد و مداخل

(۱). چنین است در اکثر نسخ و در بعض بجایش (۵ اند) است •

و مخارج آنرا احتیاط می فرمود مهندسان کاروان بر حسب فرموده منجذیقها بساختند و عرادها را مست کرده برافراختند و فرمان شد تا نقبچیان چیره دست نقب درخندق ابریده آنرا از آب خالی ساختند و در زیر حصار نقبها بنیاد انداختند عساکر گردون مآثر از اطراف جنگ در پیوسته دست بردهای مردانه می نمودند و اهل حصار نیز در مقابله کوششهای دلاورانه نموده آنچه غایت شجاعت و نهایت مردانگی و جلالت تواند بود بتقدیم می رسانیدند •

• نظم •
 گردها کرده چشم گیتی کور • کوسها کرده گوش گردون کر
 تیغ چون مور و کشته چون لاله • روی چون گل شده چونیلوفر
 خارپشته شده ز نیزی و نیر • اجل جان شکار عمر شکر
 آخر الامرا عوان دولت روز بروز زباده بزخم سنگ منجذیق
 و عراده بارو و نصیل حصار را چنان درهم شکستند که مصدوقه
 فجعلنا عالیها سافلها مشاهده افتاد سدیدیان را از آن حال
 پشت دل بشکست و دریافتند که اقبال حضرت صاحب قران
 امریست آسمانی و مقارمت با آن دولت بجلالت و پهلوانی
 ممکن نیست از در مجز و ناتوانی در آمده بجان امان خواستند
 و زبان تضرع و انکسار بیوزش و اعتذار بیاراستند عواطف خسروانه
 ایشان را امان بخشید و بعنایت و استمالت ایمن و امیدوار
 گردانید ایشان از قلعه بیرون آمدند و بسعادت بساط برس

استسعاد یافته بمراسم بندگی و خدمتگاری قیام نمودند صاحب
قران چون در ایشان آثار مردانگی و فرزاندگی مشاهده فرمود
همه را بانواع تربیت و نوازش مخصوص داشته سیورغالات
و انعامات پادشاهانه ارزانی داشت و بر ضبط و محافظت
حصارها و قلعه‌های سرحد ترکستان نامزد فرمود • • • نظم •
چو سلطان کند بنده را پسند • میان بزرگان شود سر بلند
و چون ایشان بخانه کوچ روانه آن جانب شدند داروغگی
ترشیز از قبل امیرزاده میرانشاه بسارق اتکه مفروض گشت •

ذکر رسیدن ایلچی فارس

درین ولایتی فارس جلال الدین شاه شجاع که غره جبین
دودمان مظفری بواسطه عقد ملوک آن دیار دران روزگاراد
بود از ارشاد ملهم دولت بعرض اخلاص و هواداری بندهگان
پایه سربراعلی مبادرت نمود عمرشاه که از وجوه امرای او بود
بامکتوبی مضمونش بعد از دعا و ثنا عرض فراعت و اخلاص
واظهار دولت خواهی و اختصاص روانه درگاه عالم پناه
گردانید و برهم پیشکش بسی ظرایف و تحف از جواهر نامدار
ولایتی شاهوار و قنایر مقنطره از زر و دینار مقرون بصنوف
اقمشه فاخره و تنسوقات و اجناس نئین و اسپان نازی با برگستوان
واستراغ راهوار با زینهای زرین و اشتورکاب و قطار با رخوت
نفیس و آلات گزین و سراپرده سقرلاط و خرگاه و خیمه و سایه بان

همه از تفایس اتمشه در غایت تکلف و تزیین مصحوب آن فرستاده بفرستاد و چون عمرشاه بدرگاه سلطنت پناه رسید و به شرف بساط برس مستمع گشت رهم انجامشی بجای آورد و مکتوبی که همراه داشت بعز مطالعه نواب کامیاب رسانیده تحف و هدایا که آورده بود بعد از عرض تسلیم بندگان حضرت کرد صاحب قران کامگار او را بنواخت و بانواع احسان بیدریغ از زر و خلعت و اسپ گرامی باند پایه ساخت و جواب مکتوب مشتمل بر وفور عنایت و عاطفت کرامت فرموده او را مقضی الاوطار و امیدوار باز گردانید و کس خود را بابسی تحف و هدایا همراه ادبیش والی فارس فرستاد تا او را بعواطف و مراحم خسروانه معتقد و مستظهر ساخته مخدره پرده عصمتش را جهت فرزند ارجمند امیر زاده پیر محمد پسر امیرزاده جهانگیر خواستاری نماید و اساس مروت و مصادقت که در میان آمده بقربایت و مصاهرت موکد گشته استحکام پذیرد و استمرار یابد •

محبت به پیوند چون شد قوی • شود تازه شاخ امید از نوبی

گفتار در توجه حضرت صاحب قران

بصوب ما ز ندران

چون حصار ترشیز بر حسب دلخواه بندگان حضرت

سلک تسخیر انحراف پذیرفت و در تحت تصرف گماشتگان

انضباط یافت را بک نصرت شعار در کنفِ حفظ پروردگار بصوب

مازندران روان شد • بیت •

• از صفِ لشکر فگنده جنبش اندر دشت و کوه •

• و ز تَفِ خنجر فگنده جوشش اندر بحر و بر •

و چون از راهِ روغی عبور نموده کبود جامه و شاسمان مخیم

نزول همایون گشت والی مازندران امیر ولی از اطلاع بران

معنی دهشت و حیرت شامل حالِ خود یافت و از مقربان

خود امیر حاجی و دیگر نژدیکان را با انواع پیش کشها از نقوز

و تحف و هدایا بفرستاد و بساطِ اعتذار با قدمِ تَخشع و انکسار

سپرده بعاملان دیوان لطف پادشاهانه عرضه داشت که همگی

در خواست همین است که بنده را درین مجال معاف داشته

عساکر منصور در زمانِ تایید رب غفور عنانِ توجه ازین دیار بر

قابند تا کمینہ را سکینه امن و اطمینان حاصل شده بخاطر کشاده

احرام کعبه اقبال در بندد و از عقب شتافته زمین عبودیت را

بجبین اخلاص بفرساید و بقیه عمر کمر خد متکاری را زیور میان

بختیاری ساخته بمراسم جان سپاره قیام نماید • بیت •

یکی بنده باشم بدرگاهِ شاه • بخد مت به بسته میان سال و ماه

کرم بی دریغ آن حضرت صحیفه ملتمس او را رقم اسعاف کشهد

و از خزانہ سماحتِ خسروانه قامت حاجتش را خلعتِ قبول

پوشانیده • بیت •

گرم بین که دشمن چو کرد النجا • مراد دلش سر بسر شد روا
 در همان ائنا از کلات خبر آمد که شیخ علی بهادر کمرها و سمرهای
 آن قلعه را تحقیق کرده شبی بی آنکه امیرزاده علی را
 آگاهی دهد با جندی از نوکران خاصه خود نهفته بحصار کلات
 بر آمد و چون هوا از غبارِ ظلمتِ شب نیرگی داشت راه گم کرده
 بکمری بلند باز خورد و دشمنان واقف گشته بشتاب درآمدند
 و کمرها و گذارها گرفته مدافعه و مقابله را آماده شدند جهان
 پهلوان روی شجاعت بایشان نهاد و از طرفین سورن انداخته
 جنگی عظیم در پیوست •

• نظم •

- زبس خروش بر افتاد کوه را لرزه •
- زبس نهیب فرو رفته آسمان را دم •
- زبان گردان چون زلفِ دلبران در تاب •
- دهان مردان چون چشمِ سفگان بی نم •

نادر آشیانِ ترکشها از طایرِ نیرِ نشانی مانده بود زانِ کمان
 از هوای دستِ دلاوران گوشه گیر نشد و تا زبانِ تیغ در کام
 انتقام سراسر دندان نکشت بهادران را سخنی جز ده و دار و گیر
 دلپذیر نیفتاد •

• نظم •

تیرجان یافته ز وصلِ کمان • تیغ باریده خون ز هجرِ نیام
 آن نشسته چون نور در احدات • وین روان همچو روح در اجسام

و چون جعبها از تیر چون کفِ کریمان از دنا نیر خالی ماند و تیغ

و سپر چون دلِ اهل هنر و احوالِ مردم د انشور شکسته و مُبَتَّر گشت و بسیاری از مردمِ طرفینِ سپهری شدند جمعی از سرخیز اندیشی پای ملاح در میان نهاده بدست یاریِ نوفیق آب نمکین بر آتشِ فتنه افشاندند و غبارِ بلا که ببادِ حمله پر خاش جویان از خاکِ معرکه برخاسته بود فرو نشانده و از جانبین عهد مصافحت بسته علی بیگ و شیخ علی بهادر ملاقات کردند و برسمِ مصالحت یکدیگر را در کنار گرفتند و وحشت و کدورت از میان برخاسته از عناد و ستیزه کنار جستند و علی بیگ او را بخانه خود فرود آورده آنچه از لوازمِ اعزاز و جانب داری تواند بود بجای آورد و با او طرح مصاحبت شباروزی در انداخته چشم آن داشت که بوسیله شفاعتِ او عفو حضرت صاحب قران گناهان او را درگذارد •

• بیت •

• زین محترم شفیعیمی آنرا که کرد یاری •

• شاید که با گناهش باشد امیدواری •

حضرت صاحب قران چون التماس والی مازندران که از درِ اطاعت و انقیاد در آمده درخواست کرده مبذول داشت بسعادت و اقبال عزم مراجعت فرموده از راه شملغان و چرمغان عبور نموده مرغزار رادکان را مضربِ خیام سلطنت و محل سرا پرده عظمت گردانید و در آنجا شیخ علی بهادر و جماعتی که با او بودند بار دوی همایون ملحق شدند و چون شیخ علی بهادر

علی بیگ را با شمشیر و کفن بشرف بساط بوس رسانیده زانو زده خون او درخواست کرد مرحمت پادشاهانه گناه او را عفو فرمود و بعفایت و نوازش مخصوص گردانید و شیخ علی بهادر را ملحوظ نظر عنایت و تربیت گردانیده را دکان را سیورغال او فرمود و سبزوآر را بعلی مویه سربدال مسلم داشت و قرمان داد که ملک غیاث الدین را با فرزندان و علی بیگ را با متعلقان بسمرقند برند و مجموع چون غربانیان را بر امراء قسمت نموده خانه کوچ بماوراء النهر نقل کنند.

گفتار در مراجعت صاحب قران اسلام پناه

بجانب تخت گاه

چون ممالک خراسان از دغدغه مخالفان یکبارگی هائی شد و گماشتگان امیرزاده میرانشاه بر تمام آن بلاد و دیار متمکن و صاحب اختیار شدند رأیت نصرت نشان حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال متوجه مستقر سریر سلطنت و جلالت گشت و عساکر منصور را اجازت داد که بمواضع خود باز گردند و هر کس در خانه خود بیار آمد و بتعجیل روان شد و چون غبار مرکب همایون سرمه دید امید اهالی سمرقند آمد و آن مملکت از فر نزول مبارک آنحضرت غیرت باغ ارم و روضه چنان گشت علی بیگ و امیر غوری پسر ملک غیاث الدین و ملک محمد برادرش را بند کرده باندگان پیش امیرزاده

عمر شیع فرستاد و چون غربانیانرا بتاشکنت و ملک غیاث الدین
 را با پسر بزرگش پیر محمد در سمرقند موقوف داشت و درین
 زمستان از تصادم تقدیرات الهی در هرات حادثه موخش رو
 نمود و تفصیل قضیه آنست که پسران ملک فخر الدین محمد
 و برادرش در زمان استیلاء و حکومت ملک حسین و پسرش
 ملک غیاث الدین اعتباری و اختیاری نداشتند و در غایت
 فلاکت و بی وضعی روزگار میگذاشتند و چون حضرت صاحب
 قران هرات را فتح فرمود ایشان در پایه سریر اعلیٰ حال خود
 عرضه داشتند که ما بندگان با ملک حسین ابنای اعمامیم و ار
 و پسرش ملک غیاث الدین تمام اسباب و املاک پدران ما
 بدست تغلب و تسلط فرو گرفته این بیچارگان را بکلی ضایع
 و محروم بگذاشتند مرحمت پادشاهانه ایشان را بنواخت
 و حکومت غور به برادر بزرگتر ملک محمد ارزانی داشت
 و هم دران ولا ابوسعید اسپهبد که غوری بچه بی باک بود
 و ملک غیاث الدین او را بند کرده و ده سال بران گذشته
 از میامین التفات آنحضرت خلاص یافت و در او اواخر سنه (اربع
 و ثمانین و سبعمائه) که امیرزاده میوان شاه با امراء بکنار
 مرغاب در موضع پنج ده که به پندی مشهور است قشلاق
 فرموده بود ملک محمد از محض جنون و جهالت روی
 شقاوت بتیبه ضلالت آورده و با جمعی غوریان ازو جاهل تر

متوجه هرات شدند و ابوسعید اسپهبد نیز خرد در میان گله انداخته بایشان پیوست و چون بهرات رسیدند حشری از ارذال و ارباش سردرپی ایشان نهادند و داروگان و محصلان و نوکران امراء که هر یک بهمی با آنجا رفته بودند با اتفاق بحصار اختیارالدین درآمدند و آن بی باکان عاقبت نا اندیش در شهر افتادند و دست تعدی و بیداد بهرگونه شر و فساد برگشادند و از جمله بدر حصار آمدند و هیزمی چند جمع کرده آتش دران در زدند جماعت ترکان که دران حصار بودند از آن حال متوهم شدند و جریده بی چیزی که بنظر طمع شیرینی در آید خود را بزیر می انداختند که جان سلامت بیرون برند و از آسیب تعرض آن ملاعین امان نمی یافتند و چون این خبر با میرزاده میرانشاه رسید امیر حاجی سیف الدین و امیر آق بوغارا با فوجی از لشکر ظفرقرین بتعجیل روانه هرات گردانید و خود نیز بالشکر متوجه شد و چون امراء برسیدند غوریان بمقابله و مدافعه پیش آمده در سر کوجه خیابان جنگ واقع شد و شکست بر مخالفان افتاد و بسیاری از ایشان کشته شدند و اندکی زار و زخم دار در شهر گر ریختند و در شب با هم فروریخته متفرق و پراگنده شدند و امیرزاده میرانشاه ... برسید و سپاه نصرت پناه تیغ سیاهت از نیام انتقام کشید جمعی کثیر از بی باکان بقتل آوردند و از سرهای کشتگان

مناره ساختند و باوج عبرت و اعتبار برافراختند * مصراع *

* هرکس که چنان کند چنین آید پیش *

و چون پرتو این خبر در سمرقند از صمر انهای امیرزاده
میرانشاه بر پیشگاه خاطر آگاه حضرت اعلیٰ تافت یرلیغ لازم
الاتباع نفاذ یافت و ملک غیاث الدین که در ارک سمرقند
محبوس بود و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش امیرغوری
و علی بیگ چون غربانی در اندگان مقید بودند هر چهار عرضه
چهار تکبیر فناگشتند و از مصدوقه و اتقوا فتنه لا تصیبین
الذین ظلموا منکم خاصه نموداری مشاهده افتاد
و لامرد لقضاء الله *

ذکر وفات حضرات دلشاد آغا

و قتلغ ترکان آغا

در سال هفتصد و هشتاد و پنج هجری مطابق تذکوزئیل
حرم محترم حضرت صاحب قران دلشاد آغا از غم آباد دنیا
رحلت نمود و مرغ روحش بامثال امر ارجعی الی
ربک راضیه مرضیه بال کشود و بعد از چند روز مهین
خواهر آن حضرت قتلغ ترکان آغا که از خواتین روزگار بانواع
خیرات و اصناف مبرات امتیاز داشت و معمار همتش بقاع
خیر از مدارس و خوانق پرداخته از فیض احسانش طبقات
خلاق محظوظ و بهره ور بودند دعوت حق را اجابت فرمود

وازننگای دارغورور بفضای دلکشای سرای سرور انتقال

نمود • * نظم *

* درد آکه مصر عصمت و حشمت خراب شد *

* و آن نیل فضل گستر دولت سراب شد *

* ماتم سرای گشت سپهر چهارمین *

* روح القدس بتعزیت آفتاب شد *

و اوراد در جوار مزار شاهزاده قثم بن العباس رضي الله
عنهما دفن کردند حضرت صاحب قران را از حدود این
واقعۀ حزنی عظیم بخاطر مبارک راه یافت و اندوۀ بیش از
اندازۀ گرد ضمیر منیر برآمد مراسم تعزیت بآیینی تمام
اقامت افتاد و ثواب روح مطهر ایشان را از فواضل صدقات
حضرت صاحب قران آن مایه مواهب بارباب استحقاق
رسانید که شرح نتوان داد و چون رای عالم آرای آنحضرت
از غایت ملال و کلال عنان اندیشه از اشغال دنیوی بکلی
برتافت و اصلاً بر توفیقات بر احوال مملکت و تدبیر مصالح
سلطنت نمی انداخت سادات و علماء و مشایخ و صلحاء
مثل سید برکت و خواجه عبدالملک و شیخ زاده ساغرچی
اتفاق نموده بحضرت گردون بسطت حاضر شدند و زبان
دولت خواهی بوعظ و نصایح برکشوده خاطر مبارکش را
بلطایف و اشارات از احادیث و آیات و نوادر حکایات

نسلی دادند و بکفایت مهمات رعایا و لشکری و اشاعت
 آثار معدلت و داد گستری که میامن ساعتی از زمان که
 بآن صرف شود در میزان معرفت و ایقان بر عبادت عمر
 رجحان دارد ترغیب نمودند صاحب قران کامگار یتیمه
 انا لله و انا الیه راجعون را نیمه بازوی اصطبار ساخته
 روی همت بلند جناب بتدبیر مصالح ملک و ملت آورد *

گفتار در فرستادن لشکر بجانب جته

حضرت صاحب قران در همان سال ننگوزا امیرزاده علی
 را با لشکری بقلع و قمع اشرار جته که بیشتر از حلیه اسلام بی
 بهره بودند نامزد فرموده بطلب قمرالدین که برافروزند و شعله
 شرارت ایشان بود روانه گردانید و خود متوجه کش شد و چون
 امیرزاده علی با سپاه روان شد در راه طایفه بهرین که دریای
 فتنه را نهنگ و کوه فتاک و بی باکی را پلنگ بودند که مین غدر
 گشاده اغرق امیرزاده علی را بغارتیدند و او شکسته بازگشت
 و پیش حضرت صاحب قران آمد آنحضرت شیخ علی بهادر
 و سیف الملوک پسر امیر حاجی سیف الدین و اتلمش و ارغون
 شاه اختاجی را با سپاهی در رزم جان ستان و سرپاش بقصد
 انتقام آن بی باکان روان گردانید و چون بزودی از ایشان خبری
 نیامد امیر جهانشاه جاکو و ایلچی بوغا و شمس الدین اوج قرا
 و صابین تمور بها در راه هزار سوار در عقب ایشان بفرستاد

و چون با تا قم رسیدند امراء که پیشتر رفته بودند جماعت
 بهرین را یافته و بسیاری از ایشان بقتل آورده و تالان و برده
 کرده و باز گشته در آنجا برسیدند و چون امیر جها نشاه مامور
 بود که در طلب قمرالدین سعی نماید ایشانرا مجموع بازگردانیده
 با تفاق از ایسی کول گذشته تا کول توبه بجست و جومی قمرالدین
 برفتند و چون او را جائی نیافتند مراجعت نموده در پاییز
 بسمرقند رسیدند و در پایه سریر اعلی با حراز سعادت زمین
 بوس سرافتخار با آسمان رسانیدند *

گفتار در نهضت صاحب قران ممالک

ستان بطرف مازندان و رفتن

بجانب سیستان

صاحب قران گیتی ستان در همان پاییز حدود عزیمت
 مازندان را تشجیه فرموده روی همت بلند جناب بتجهیز
 و ترتیب لشکر آورد و سپاه بیکران که هنگام حمله غیرت گردون
 و گاه شمار از عدد ثوابت و سیاره افزون * * * نظم *

* چو شیر پر دل و در زیر بارهای چوپیل *

* چو مور بی حد و در دست نیزه های چومار *

* چو باد حمله بر و همچو کوه حمله پذیر *

* چو رعد نعره زن و همچو برق تیغ گذار *

بر آراسته بمبارکی و طالع فرخنده سوار شد و در زمان حفظ و تأیید

ملک دیان بصوب مازندران روان گشت و ماهچه سنجق ظفر
 پیکرش باوج سپهر افراخته ثالث نیرین شد و طفظه صیت
 قیامت نهیبش زلزله درجهان انداخته درجنبات خافین
 افتاد و چون بعد از قطع مراحل و منازل بترمن رسید برسانیدن
 تغار لشکر فرمان قضا جریان صدور پذیرفت و بر معبر آنجا پل
 بسته عبور فرمود و چون گذار آب مرغاب محل نزول همایون
 گشت امیر جا کوکه بر حسب فرمان متصدی حکومت کابلستان
 بود از عقب آمده بسعادت بساط بوس مستعد گشت و مهمات
 ملکی که داشت بعرض رسانیده باز از جهت ضبط و نسق
 سرحد خود مراجعت نمود و چون درین اثنا خبر آوردند که
 تومن گرم سیرے نکودری دم از مخالفت میزند و شیخ داؤد
 سبزواری که عاطفت حضرت صاحب قرانی او را به پیشوائی
 سبزواری بلند پایه و سرافراز گردانیده بود کفران نعمت پیش
 گرفته دست جسارت بقتل تابان بهادر که داروغه آنجا بود دراز
 کرده و یاغی شده و چون امیرزاده میرانشاه ازان حال
 آگاهی یافت امیر آق بوغا را از هرات بانشکر بطرف سبزواری
 فرستاد و امیر حاجی سیف الدین بامداد او از عقب روان
 شد و ایشان سبزواری را محاصره کرده مسخر گردانیدند و مردم
 بسیار بقتل آوردند و شیخ داود گریخته ببالای قلعه بدرآباد
 که برتله کوهی واقع است برآمد و متحصن شد و الحاله

هذه امير حاجي سيف الدين و امير آق بوقا بمحاصره آن
 مشغول اند چون اين اخبار بمسامع عليه صاحب قران كامگار
 رسيد و اهالي سيستان نيز مخالف بودند شيخ علي بهادر
 و اوج قرا بهادر را بالشکری مرتب بطرف امير دلي فرستاد تا
 در مقابل او نشسته آن سرحد را ضبط نمايند و عنان توجه همايون
 بصوب سيستان معطوف داشت و چون موکب ظفر قرين در
 ارايل رمضان سنه (خمس و ثمانين و سبعماية) بهرات نزول
 فرمود و مردم آنجا با غوريان اتفاق نموده اظهار مخالفت کرده
 بودند چنانکه سبق ذکر يافته مال امانی بر ايشان حواله رفت
 و رايت نصرت شعار محفوف بعون و تايد پروردگار متوجه
 سبزار شد و چون آن ديار مخيم نزول صاحب قران کامگار گشت
 يرليغ عالم مطاع نفاذ يافت و قلعه را نقب زدند و شيخ يحيی
 خراسانی بر سر نقبچيان ايستادگی نموده شيب آنرا چون خانه
 زنبور محفوف ساختند و قلعه بنوعی از هم فروریخت که بيشتر
 مردم که در آنجا بودند هلاک شدند و شيخ يحيی نيز بزير دیواری
 بماند و قریب دو هزار کس را اسير کرده زنده بر بالای یکدیگر
 نهادند و بگل و خشت استوار کرده منارها بر آوردند تا
 عالمان از سطوت قهر آگاهی یافته خود را بسوسه دیو غرور
 در چاه ویل و ثبور نیندازند و چون خاطر خطیر صاحب قران
 جهانگیر از آن قضیه به پرداخت عساکر گردون متأثر مرتب

داشته مغلای بجانب سیستان روان فرمود و از عقب ایشان
 با لشکر نصرت پناه روی ظفربراه آورده * * نظم *
 بشبگیر برخاست اوای کوس * شد از گرد لشکر سپهر آبدوس
 همی رفت آن لشکر نامدار * سواران شمشیرزن صد هزار
 خروشان و جوشان گروهها گروه * گه حمله باد و بر حمله کوه
 شاه جلال الدین والی فراره هواخواهی بندگان درگاه را گوشوار
 افتخار ساخته از حصار بیرون آمد و رایت فرخنده فال را بقدم
 استعجال استقبال نمود و پیشکشهای لایق نسبت با غایت
 قدرت و مکنات امثال خویش از ملوک و حکام نه نظر با علو
 رتبت محل و جلالت قدر و مقام * * مصراع *

* که آن بر نیاید ز دست کسی *

بعرض گاه اخلاص و اختصاص آورد و قبای بنسنگی
 و خدمتکاری را که آرایش قامت اقبالش بود بکمر اطاعت
 و جان سپاری بیاراست و چون حضرت صاحب قران بافتح
 و نجاح فی جیش من الافراح از فراره روان شد و گرد مرکب
 کشور کشایش در تن گیتی بجای روان آفتمور بهادر را با جمعی
 از امراء قوشونات فرمان داد که حوالی سیستان را ناخت
 کرده غارت کنند و چون بامثال امر بشتافتند تا در دروازه
 سیستان بباد تاراج بر رفت و اموال و فقایم بسیار فوق الحساب
 مزید سعیت و جمعیت معسکر سعادت مآب گشت و چون رایت

تایید پرچم از موضع اوک عبور نموده آن لشکر جوشن در تیغ گذار بقلعه و حصار زره رسیدند بر حسب فرمان قضا جریان جنگ در انداخته در همان روز مسخر کردند و از مخالفان پنج هزار کس در اندرون جمع شده و از تفرقه جان گذاشته جنگی عظیم کردند و بیشتر بزخم تیر و شمشیر سپری شدند و از کشته پشته برهم انداختند و از سرها منارها ساختند *

* در دست اسپ یاره شد از کشته پارها *

* و آویخت قد نیزه ز سر گوشوارها *

* تا کار خصم نیز شد از دولتش بلند *

* از کشته پشته و ز سرها منارها *

گفتار در محاصره شهر سیستان و فتح آن

صاحب قران گیتی ستان از حوالی حصار زره لشکر بانیین یصال آراسته روان شد و با جمعی از خواص لشکر از پیش براند و چون مسافت تا دروازه اندکی ماند ببالای پشته از ریگ برآمد و شاه شاهان و تاج الدین سیستانی با جمعی از پیش شاه قطب الدین بیرون شتافته از سعادت پای بوس سر بلندی یافتند و از در عبودیت و خدمتگاری در آمده بتضرع و زاری سخن قبول خراج و باج عرضه می داشتند و حضرت صاحب قران با ایشان دران باب بسخن مشغول بود که ناگاه دشمنان لشکر آراسته از دروازه بیرون ریختند و آهنگ

جنگ کرده متوجه شدند حضرت صاحب قران دوهزارسوار مکمل را در کمین بازداشت و محمد سلطان شاه را فرمود که با سپاهی اندک پیش رود و با دشمنان جنگ در انداخته و خویشتن را گریزان ساخته بطرف دست راست روان شود و چون بر حسب فرموده کار بند شد مخالفان چیره گشته دلیر از عقب ایشان در آمدند و بکمین گاه رسیدند آن دوهزارسوار مکمل برایشان تاختند و جنگی عظیم واقع شد مخالفان پیاده بودند و بزخم خنجر اسپ بسیار مجروح ساختند و چندی بکشتند و خلقي انبوه از ایشان از تیغ انتقام برخاکِ هلاک افتادند و بقیه که بماندند بزخم شمشیر برانندند و بدروازه رسانیدند *

* نظم *

* ز بس خون که با خاک آغشته بود *

* بچشمِ ظفر لاله زاری نمود *

* زمین را ز خون باز نشناختند *


* همی اسپ بر کشتگان تاختند *

و چون شهسوار معرکه سپهر از هول آن رزم گاه بحصار مغرب شتافت و مانع تقدیر از تار و پود تاریکی و ظلام کسوت مشکین قام و جعلنا اللیل لباسا بباغت *

* بیت *

لشکر از جنگ دست باز کشید * تا ز مشرق سپیده دم بد مید

باز چون آفتاب سر بر زد * بر سر خویشتن کوه خنجر زد

لشکر آراست شاه عالم گیر • بفلک بر شده خروش و نفیر
 حضرت صاحب قران قول را بفرشکوه پادشاهانه بیاراست
 و میمنه بظل رایت فتح آیت امیرزاده میروانشاه زینت یافت
 و از امراء بزرگ امیر حاجی سیف الدین و آقاب 
 و دیگر نوکینان ملازم بودند و قذبل میسره امیر سار بوغا و در
 پهلوئی او خدا داد پسر حسین و عساکر منصور بر تمام اطراف
 و جوانب حصار محیط گشته کورگه فرو کوفتند و برغو کشیده
 سورن انداختند و در پیش خود خندق ساختند و بر لب
 خندق مندوها نشاندند

باز در وقت آن پشتهها و زسرها منارها •

عرصه داده سپاه انجم را • شب ظلمت شعار ظلم آیین
 دو هزار کس از مردم اندرون بعزم شب خون بیرون آمدند و
 بحسب اتفاق در برابر امیر شمس الدین عباس و برات
 خواجه افتادند ایشان بگذاشتند تا آن بی باکان از خندق
 گذشته بخیمه و خرگاه رسیدند و اسب و شتری چند را بخنجر
 تلف گردانیدند بعد از آن از اطراف تیر باران کردند و بسیاری
 از ایشان را برخاک هلاک انداختند و بعضی خسته و جسته در
 اندرون حصار گریختند روز دیگر که جمشید منوچهر مهر بعزم تسخیر

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتب بجایش (هنده و ها)

و در بعض (مندوها) دیده شد •

حصار زبرجد نگار سپهر لواء ضیاء برافراخت و شهر بند گردون را
بتیغ جهان ستان عالم اقطاع شعاع از حشر اختر و مواکب
کواکب بهره ااخت *

* نظم *
و خ از کمین تیغ کین شاه مهر * بهره ااخت ز انجم حصار سپهر
بفرمان سلطان صاحب قران * خدیو جهان بخش گیتی ستان
لشکر فیروزی اثر روی بشهر آورده از هر جانبی جنگ در
انداختند و از آهن تیغ بر سنگ دل‌های بیدریغ آتش پیکار
افروخته رایت تسخیر برافراختند امیرزاده علی با پانصد
تکشمه و سی بیست و نه از ایشان از تیغ اژدها بود مخالفان را
افتادند و بقیه که بمانده بزخم شمشیر بزمین همه را چین
تصور رستمی در جبین پندار و کین روی تهور بایشان نهاده *

* مصراع *

* دل از آنده جان بهره ااختند *

و جماعتی از عقب درآمدند و از هر طرف دست جلادت
گشاده راه دروازه بران فوج از سپاه ظفر پناه که دلخواه چرخ
فیروزه جز فیروزی ایشان نبود به بستند و آن بهادران نصرت
آیین شمشیر کین را بدست تایید بر کشیده داستان پوردستان
را بیاد ز اولستان آوردند *

* نظم *

ز آمد شد تیرو تیغ و سنان * روان شد پیاپی ز تنها روان
رسیده بلب جان جنگ آوران * ولی تیغ را لب رسیده بجان

دران حال آق تمور بهادر با هزار سوار هریک با جرأتِ رستم و قوتِ اسفندیار عنان ریز با هول رستاخیز بدروازه شتافتند و بزخم تیغ بلند آوازه محافظان دروازه را مقهور و مغلوب کرده براندند و جمعی را که راه بر سپاه نصرت پناه بسته بودند متفرق ساختند و امیرزاده علی با قوشون بیرون آمدند و مظفر و منصور بمعسکرهایون پیوستند شاه قطب الدین بدانست که قوت مقاومت با سپاه گردون صولت ستاره کثرت از حیز قدرت و مکنت او بیرونست از راه ضرورت واضطرار از حصار بیرون آمد و در ساحت دولت صاحب قران کامکار روی نضرع بخاک استکانت و انکسار نهاده زبان حالش بفحوای این نظم مترنم گشت که *

گردش چرخ جز بکام تون نیست * کوه را تاب انتقام تون نیست
 چه کنم چون بجان رسد کارم * از توهم سوی تو پناه آرم
 مرحمت پادشاهانه ذیل عفو بر جرایم او گستوده او را بجان
 امان بخشید و بعنایت و نوازش مخصوص گردانید * * نظم *
 با عفو خسروانه چه سنجد گناه خصم * دریا ز باد گردنشان تیره کی شود
 حضرت صاحب قران یکتائی و دگله پوشیده بی جبه بر اسپ
 کَرنگ * * نظم *

* که اندام و مه تازش و چرخ گرد *

* زمین کوب و دریا بروره نورد *

* گه شپه رعد و گه پویه برق *

* بیک تاختن طی کند غرب و شرق *

سوار شد و با پانزده کس جهت تفحص لشکر بطرف چرنغار
توجه فرمود ناگاه بیست هزار مرد از جهال سیستان با وجود
آنکه حاکم ایشان بیرون آمده ملازم پایه سریر اعلی بود به تیر
و کمان بر بالای بارو بر آمدند و دست یکدیگر گرفته خود را از
حصار بزیر انداختند و دست فتاکی بر آورده روی بی باکی
بسپاه نصرت پناه نهادند صاحب قران کامگار چون آن حال
مشاهده فرمود عنان یکران بصوب قول تافته متوجه ضبط لشکر
شد مخالفان تیر باران کردند و اسپ صاحب قران مجروح
گشت و چون بمنزل همایون رسید اشارت فرمود تا شاه قطب الدین
را بقد کردند و لشکر را مرتب داشته بنفس مبارک عزم رزم
کرد امراء بدست اخلاص عنان مرکب فلک شکوه گرفته زانو
زدند و بزبان هوا خواهی عرضه داشتند که بندگان را سالها است
که از میامن دولت ابد پیوند اهباب حشمت و کاموایی مهیا
و آماده گشته روزگار بجهت و شادمانی میکند تا یکی از
مازنده باشد روانمی داریم که آنحضرت مرتکب امری شود که
مظنه خطر تواند بود *

* بیت *

* هزار جان گرامی غریق نعمت و ناز *

* فدای شاه فلک اقتدار بنده نواز *

و چون حضرت صاحبقران بدر خواست بندگان عنان باز کشید
 امراء از قلب و میمنه و میسره بیکبار حمله کردند و بزخم پیکان
 آتش بار و شمشیر آبدار دمار از روزگار آن باد پیمایان خاکسار
 بر آوردند و اکثر ایشان را بزیر سم خاره فرسای ستوران تلف
 و ناچیز گردانیدند و خسته و جسته چند که بهزار مشقت از
 چنگال مرگ برستند بحصار گریختند و در دوازه به بستند سپاه
 ظفر قرین بیک حمله دیگر بفصیل برآمده رخنه کردند و شهر
 را تسخیر کرده حصار را بپنداختند و اماکن و مساکن را خراب
 و ویران گردانیده بقیه سپاهیان را که مانده بودند کار بساختند *

* نظم *

گشادند رزم آوران دست قهر * بکشند خلق و بکنند شهر
 تلف شد زن و مرد و برنا و پیر * ز صد ساله تا کودکان بشیر
 حضرت صاحب قران چند روز توقف فرمود و بنقل اموال
 و خزاین شاهان فرمان داد *
 * نظم *

ز ماوای دستان و سام سوار * شتر و ارها بر نهادند بار
 ز دینار و از گوهر نا بسود * ز نخت و ز گستر نی هر چه بود
 ز زرینه و نا جهای بزر * ز سیمینه و گوشوار و کمر
 ز اسپان تازی بسیمین ستام * ز شمشیر هندی بزورین نیام
 همان برده و بیدرهای درم * ز مشک و ز کافور و هربیش و کم
 و هر چه دران دیار بود از خرف تا گوهر شاهوار و از نفایس

اجناس نامیخ درد یوار بباد تاراج بر رفت و برق غارت
بر بیش و کم آن ولایت گرفته خشک و تودر هم سوخت *

* نظم *

زیبش و کم و نیک و بد خوب و زشت * زمانه در آن بوم چیزی نهشت
نه کس ماند و نی شهرونی خواسته * ازان بوم و بر کرد برخاسته
رسید از بر و بوم زابلستان * سوی روح رستم پیامی که هان
سراز خاک بردار و ایران به بین * بکام دلوان توران زمین^(۱)
و این فتح ارجمند در شوال سنه (خمس و ثمانین و سبعمائه)
موافق تنگوزئیل اتفاق افتاد و آفتاب در جدی بود شاه
قطب الدین و کلانتران آن ناحیه را بسمرقند فرستادند
و قضات و علماء و صلحاء را کوچانیده بحصار فراره روانه داشتند
و بهادران رزم آزمای که از چشم تیغ آبدار نهال فتح و فیروزی
را سبز و سیراب گردانیده بودند بعنایت و تربیت حضرت
صاحب قران سرافراز گشته بانواع مواهب و عطایا
اختصاص یافتند *

همه زابلستان بتاراج داد * مهان راهمه بدره و تاج داد
بتخصیص آنرا که مردی نمود * عطای گران داد و رتبت فرود
و حکومت ناحیه سیستان را بشاه شاهان ارزانی
داشت *

(۱) در دو نسخه بجای زمین (بین) دیده شد *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران

بجانب بست

رایت نصرت نشان بعد از فتح سیستان از آنجا نهضت فرموده متوجه بست شد و در راه عساکر مظفرلواء قلعه طاق را مسخر کردند و ویران ساختند و چون لب آب هیرمن^(۱) مضرب خیام نزول همایون گشت از زلزله جوش سپاه تسلط نشان و آسیب صدمه استیلاء تخریب ایشان لرزه بر بند رستم افتاد چنانچه مفاصلش از هم برآمد و آنرا نیز خراب کرده ازان هم اثری نماند *

* بیت *

* چه رستم که با شاه صاحب قران *

* ز کیخروش کس نچوید نشان *

و رایت نصرت شعار از راه کوکه قلعه روان گشت و درین اثنا خبر دادند که تومن نکودری یکران عزم جانب کیچ و مکران را تنگ کشیده رای اصابت شعار صاحب قران کامگار امیرزاده میرانشاه را بطلب تومن و کفایت مهم او نامزد فرمود و امیر محمد پسر شیر بهرام که مصاهرت حضرت صاحب قرانش طراز اکمام احتشام بود و امیر حاجی سیف الدین و شیخ علی ارغوی برلاس و سونجک بهادر و دیگر امراء را در رکاب او روانه داشت و ایشان در زمان

(۱) در بعض نسخه بجای (هیرمن) (هیرمند) است *

دولت قاهره ایلغار کرده روز و شب برانند و چون از چول
گذشته بجلکای قرون در آمدند تومن با حشم نکودرے دران
صحرا فرود آمده بودند چون از وصول لشکر خبر یافت
سوار شده بمعرض جنگ و مقابله در آمد امیر حاجی
سیف الدین ملاحظه آشنائی قدیم و کبرس نموده اورا بزبان
حرمت آرازداده پرسش کرد و بطریق نیک خواهی گفت
که بی دهشت بپایه سربر اعلی می باید آمد که هیچ اندیشه
نیست و اصلا مخالفت نورزید تومن را پیمانہ عمر پرشده بود
فصیحت از زبان نیک خواه مسلم نداشت و بجنگ اقدام
نموده با شادت زبان نیزه جان تسلیم کرد و سرش را بدرگاه
عالم پناه فرستادند •

• بیوت •

• آنجاست حواله گاه سرهای سران •

• هر سرکه بپای خود نیاید بپروند •

حضرت صاحب قران سند دولت ابد پیوند زیران
باد ریای لشکر همه نهنگان جان ستان قلب شکن ببالای آب
هیومن روان شد چین طره پرچم رایتش را نبت نافه ظفر
و شعله رزم افروز دشمن سوز سنان بند گانش را فتح و فیروزی
سند رو چون وقت دولت حضرت صاحب قران مقتضی آن
بود که هرکه نسبت بآن حضرت با ساءت ادبی جسارت نماید
البتہ سزای آن با بلخ و جہی بیاید ملک مفتو که هنگام

مراجعت امیرحسین و حضرت صاحب قران از سیستان
تیري بدست دریا نوال آن حضرت زده بود درین ولا
بایکشا بدرگاه عالم پناه آمد و همین که چشم مبارک
آن حضرت بر افتاد او را باز شناخت و چون از مجلس
همایون بیرون رفت اشارت علیه از قهرمان انتقام مدوریانت
و او را گرفته تیر باران کردند * * مصراع *

* و آن گنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست *

و عبور و مرور عساکر منصور حصار مقتو و قلعه سرخ مسخر
گشت و در قلعه هزار پرازده^(۱) توقای از ایل تومن سه هزار
مرد جمع آمده بودند و راههای آن کوه را ضبط کرده در انجا
متحصن شده و چون از سعادت اسلام بهره نداشتند دست فساد
بر آورده بودند و مسلمانان از شر ایشان بتنگ آمده لشکر
مظفرکوا کشورکشا چون بدانجا رسیدند قلعه را در میان گرفته
چنگ در انداختند * * نظم *

* شده از گرد سپه چهره ایام سیاه *

* کوه بی زلزله در زلزله ز آشوب سپاه *

* بس که با خاک شد آمیخته خون تا دم حشر *

* بجز از لاله از ان گل ندهد هیچ گیاه *

بهادران کوششهای مردانه نمودند و بمعونت دولت

(۱) در بعض نسخه بجایش (میز) (۲) در دو نسخه بجایش (لرزه) است *

روز افزون قلعه را بآن مناعت^(۱) و محکمی بقر و مسخر گردانیدند و متمردان که در آنجا بودند بعضی را از بالای کوه در انداختند و بعضی را بتیغ گذرانیده از سرهای ایشان منارها ساختند *

* نظم *

- * کوس اذان درد آور آنکه نیزه قامت برکشید *
- * شد ز تکبیر زبان دشنه دشمن در سجود *
- * شد ز سرهای مخالف بمس منار افراخته *
- * چون بمسجد طاعتی زیشان نیامد در وجود *

و از آنجا عنان توجه همایون بقلعه دهنه تافته شد و آن قلعه را ایل تعاجی گرفته بودند و بتحت ضبط و حیظه محافظت در آورده جیش نصرت آیین در آنجا نیز کوششهای مردانه نموده قلعه را بنیروی بازوی جلالت و مردانگی بگشادند و ایشان را مجموع بقتل آورده از سرهای مقتولان منارها ساختند تا مردن اقبال صیت اذان فتح و فیروزی در عالم اندازد و سر اغرازان قامت انقیاد را در متابعت امام صاحب قران خم داده بوظایف طاعت گذاری قیام نمایند و بعضیان نگریند *

گفتار درو پیکار جماعت او غانیان بد کردار

پیش ازین او غانیان از کوه سلیمان کس فرستاده بودند

(۱) درد و کتاب بجایش (مقانت) دیده شد *

اظهار مطاوعت کرده و شهنشه طلب داشته درین اثنا خبر آمد
که قدم از جاده سعادت بیرون نهاده یاغی شده اند رایت
نصرت شعار بجانب ایشان روان شد و همان روز که لشکر
منصور بآنجا رسید بر حسب یولوغ لازم الانباع جنگ
در انداختند * * نظم *

ز جوش سپاه و خروشِ نفیر * چو اطفال نرسیده گردونِ پیر
شده عمرها گونه و کین دراز * دم اژدهای فلک مانده باز
خدنگ از دل چنگیان کینه دوز * سپر مغز کاف و سنان سینه دوز
رزمی عظیم واقع شد و امیرزاده علی و ایگو نور و جماعتی
از سپاه ظفر پناه زخم دار شدند و نیکبی شاه پسر مبارک شاه
برد اغولی عز شهادت یافت و آق نور بهادر را از مشاهده
آن احوال عرق شجاعت در حرکت آمد و شله غضب
بر افروخت در حضرت خدیو صاحب قران زانورده رخصت
طلبید که در راه خدمتگاری آنحضرت جان فدا کرده سربازی
کند مرحمت حضرت صاحب قران را چون کمال جلالت
و مردانگی او معلوم بود از اندیشه آنکه خود را عرضه تلف
سازد اجازت نفرمود و بسیاری از قوشونها چون طاقت
مقاومت نداشتند جای را خالی گذاشتند مگر رمضان خواجه

(۱) در بعض نسخه بجایش (متابعه) مکتوب است * (۲) در سه

نسخه بجایش (نوز) دیده شد

که روی از مصاف برتافتن محرم دانست و جان قربانِ مردی و مردانگی کردن عید انکاشت و چون کوه پا برجای ثبات قدم نموده از محل خود نجنبید حضرت صاحب قران بخت خواجه اوزبک و شمس الدین عباس را اشارت کرد که حمله کنند و عید خواجه کمین کرده در پناه سنگی استاده بود چون دشمنان را برو گذار افتاد یکی از ایشان را موی گرفته فرو کشید و بر زمین زد و سرازتن جدا کرده بحضرت صاحب قران آورد درسِ کودکی چنان مردانگی بظهور رسانید و بهادران از اطراف حمله کرده دست بردی نمودند که بهرام خون آشام را از نهیب پای ثبات از جای برفت و بعون تایید آسمانی و فرودت غرای صاحب قرانی قلعه را تسخیر کرده مجموع آن بدکرداران قاطع الطریق را از آنجا فرود آوردند و بر هزارجات و قوشونات بخش کرده همه را بیاساق رسانیدند *

* نظم *

ازان زمره گمره راه زن * یکی را نماندند جان در بدن
و صاحب قران کامکار از آنجا سوار گشته در کنف حفظ
پروردگار متوجه قند هار شه و جهان نشاء بهادرو مبشرو اسکندر
شیخی را با سپاهی *

* نظم *

* شهاب صولت و دریا شکوه و باد نهیب *

* زمانه بسطت و گردون توان و کوه شکیب *

پیش ازین بقندهار فرستاده بود و چون ایشان بقندهار رسیدند اطراف و جوانب حصار را فرو گرفته محاصره آنجا آغاز نهادند و جنگ در انداختند از میان دولت قاهره شهر را بقهر بگشادند و سردار آنجا را بقید اسار آورده بپایه سریر اعلی فرستادند و با شارت قهرمان قهراور را بردار کردند

* بیت *

بفرمود فرمان ده کامگار^(۱) * که سردار بردار کردند زار
و چون صاحب قران سپهر اقتدار بقندهار نزول فرمود
جهانشاه جاکور ابنوازش پادشاهانه اختصاص بخشید و از
دریای عطا به بخشش بی کران محظوظ و بهره ور گردانید
و او را بالشکری آراسته بحصار قلات فرستاد و چون امیر
جهانشاه با سپاه آنجا رسید اسباب محاصره ساخته بجنگ
مشغول شدند و نقبچیان چیره دست قوی بازو از اطراف
و جوانب حصار و بارو در کار آمدند و حوالی آن را تمام
خالی کرده ببندها ختند و چون حصار را تسخیر کرده بکلی
خراب گردانیدند از آنجا مظفر و منصور مراجعت نموده
بمعسکر همایون پیوستند و درین ولا امیرزاده میرانشاه نیز
از راه خستار و رباط سلطان محمود بپایه سریر خلافت مصیر
رسید *

* نظم *

(۱) د بعضی کتاب بجای کامگار (روزگار) است *

بدرگاه باز آمد از هر دیار • بفتح و ظفر لشکر نامدار
 مخالف شده طعمه تیغ قهر • ممالک مسخر چه قلعه چه شهر
 گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران موفق
 سعادت مند بدار السلطنة سمرقند فردوس مانند
 چون تمام سیستان و زاولستان با توابع و لواحق بتحت
 تسخیر و تصرف بندگان حضرت درآمد و دران نواحی
 از مخالفان کسی نماند و هیچ مانعش خلاف رضای بندگان
 حضرت نفسی نراند • بیت •

• میان سینه و لب سالها بود در بند •

• هر آن نفس که نباشد رضای شاه بلند •

در زمانی که خسرو کواکب مواکب آفتاب روی توجه بخانه
 شرف و تمکین آورد و سلطان گل با کوبه ریاحین عازم تختگاه
 چمن و دار السلطنة بساتین گشت حضرت صاحب قران را داعیه
 معارفت بدار الملک سمرقند از همایون خاطر ارجمند سر برزد
 و ایالت قندهار و ضبط و نسق آن دیار بسیفیل برلاس قندهاری
 تفویض فرمود و ایل تومن را بسیفیل نکودری ارزانی داشت
 و چون دران زمستان امیر جاکو بجوار رحمت حق پیوست
 جای او را به پسرش امیر جهان شاه مفوض فرمود و امراء
 لشکریان را اجازت انصراف داده از اغرق جدا شد و پای
 عزیمت برکاب استعجال در آورده و بدست نایبده عنان سعادت

و اقبال بصوب تخت گاه خجسته مآل معطوف داشت و در کنگر
 حفظ ذوالجلال از انهار و جبال عبور نموده چنان مسافتی بعید
 را بچهارده شبانه روز که مدت سیر ماه است از سرحد هلال
 تا بمقصد کمال طی کرده در مستقر سریر سلطنت و جلال نزول
 فرمود و تمام خواتین و نویینان و طبقات اکابر و امجد از امر او
 و اشراف و اعیان بعد از اقامت مراسم زمین بوس زبان
 بهجت و استبشار به تهنیت فتوحات نامدار که روی نموده بود
 برگشادند و رسم نثار و پیشکش باقامت رسانیدند و بشکرانه
 سلامت ذات بزرگوار خسرو گردون افتد ار سجدهات شکر بادا
 رسانیده صدقها دادند درین ولا از وفق سلطنت برقی درخشید
 و از آسمان پادشاهی شهابی ثاقب لامع شد و حضرت صاحب
 قران را پسری در وجود آمد و بسطان ابراهیم موسوم گشت
 خواتین و امراء نثارها کردند •

• بیت •
 هوا جمله ابرگهر بار شد • بسیط زمین فرش دینار شد
 و طویهای بزرگ کرده شادیهها نمودند و مدتی در بزم عشرت
 و شادمانی ساغر بهجت و کامرانی پیمودند و آن فرزند هم
 در سن طفولیت و دیعت روح را که از موهبت ثم انشانه خلقا
 آخر باز سپرده بودند بطهارت کل مولد یولد علی الفطرة
 بی آلاشی که طاری شود باز سپرد حضرت صاحب قران بعد
 از سه ماه که در مقر سلطنت بعظمت و ابهت بگذرانید همت

عالی نهمنش تمجید حدود عزیمت مازندران اقتضا نمود •

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب

قران بجانب مازندران

در سنه (ست و ثمانین و سبعمایه) موافق سچقان ثیل در

ثمان حفظ و تائید حفیظ دایان روی توجه با ایران آورده بصوب

مازندران روان شد • • نظم •

- جهان جو چو هر جا که شد کام یافت ^(۱)
- ز توران دگر سوی ایران شتافت
- سر را یتش بر گذشت از فلک
- ظفر جیش فرخنده اش رایزک
- سپه راند تا سوی نرمند رسید
- هنر پیشه بر آب جبری کشید
- بران پل چو لشکر ز جیحون گذشت
- همه ملک ایران پر از بیم گشت

و چون قبة الاسلام بلخ مخیم نزول مبارک شد چند روز توقف

فرمود چه بر حسب فرمان قضا جریان لشکر اطراف و جوانب

متوجه معسکر همایون بود • • نظم •

پیاپی زهر جانی لشکر • سپاهی گرانمایه با سروزی

بدرگاه عالم پناه آمدند • همه دل پر از مهر شاه آمدند

(۱) در بعضی نسخه بجای (چو هو) (بهر) مکتوب است •

سپه‌دار و جوشن‌دران هدهزاره • شماره • بلشکر که آمد سوار
 یکی لشکر آمد زهر سو ببلخ • کز آوازه شد عیش بد خواه تلخ
 و پیش ازین چنانچه در محلش یاد کرده شد دختر والی
 فارس جلال‌الدین شاه شجاع را جهت امیرزاده پیرمحمد
 جهانگیر خواستاری رفته بود و در اوایل سنه (خمس و ثمانین
 و سبعمایه) اوزن اولجاپتو و حاجی خواجه را برسالت بفارس
 ارسال فرموده که او را بیاورد درین وقت ایشان برسیدند
 خدر عصمت مآب جلالت انتساب نبیره شاه شجاع را باجملی
 تمام بمركز اعلام دولت بر دوام رسانیدند صاحب قران
 گردون غلام را وصول شاهزاده دران هنگام از طریق تفاول
 و شکون ملایم خاطر همایون افتاد مهد اعلی خانم و تومان آغا
 و دیگر آغایان مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نموده نثارها کرده
 و طربها مرتب داشته شادبها نمودند • • نظم •
 سرا پرده و خیمه آراستند • می و رود و رامشگران خواستند
 می ارغوانی بزرین قدح • کشوده نقاب از جمال فرح
 سرود مغنی ز آهنگ ساز • ملا داده ناهید رانوش و ناز
 جهان پرمدای نوای سرور • بگردون رسیده بخار بخور
 نمائنده ز اندوه و غم در جهان • نشانی مگردر دل دشمنان
 و چون حاجی خواجه دران سفر پای از حد خود فراتر نهاده
 بود و زندگانی نه بقاعده کرده منہیان صورت بی راهی او بجز

عرهن رسانیدند و بعد از پرسش و ثبوت گناه شکنه قهر بقتل او

فرمان داد • • • • • نظم •

قدم بر تر از پایه خود نهاد • ازان ردر سر خویش برباد داد

بدرگاه سلطان هرآن کز ادب • به پیچد رسد روز عمرش بشب

* شعر *

* و ما السلطان الا البحر عظما •

* وقرب البحر محذور العواقب •

و چون سپاه از اطراف جمع آمدند حضرت صاحب قران عرهن

دیده لشکر را ترتیب داد و روی سعادت و اقبال برآه نهاد •

• • • • • نظم •

در گنج بگشاد و روزی بداد • سپه بر نشاند و بنه بر نهاد

سپاهی که دریا و صحرا و کوه • شد از نعل اسپان ایشان ستوه

خروش سواران و اسپان زدشت • ز بهرام و کیوان همی در گذشت

و چون بآب مرغاب رسیدند خدر معلی خانزاده که حرم امیر

زاده میرانشاه بود برسم استقبال از هرات بیامد و امیرزاده

تخلیل سلطان دو ماهه بود مهد اعلی سرای ملک خانم خانزاده

راطویهای سنگین داد و امیرزاده تخلیل سلطان را جهت

پرورش بستد و صاحب قران کامگار مهد جلالت مآب نومان

با غار ادراردوی همایون باز داشت و سرای ملک خانم

و دیگر خوانین را بسمرقتند باز گردانید و ازان موضع نهضت

فرموده براه بر که تاش در آمد و بسرخس نزول فرمود و چون باز سرخس روان شده از باورد بگذشت و به نسا رسید معلوم شد که کونوال امیر و لوی قلعه درون را محکم کرده با جماعتی آنجا متحصن شده اند شیخ علی بهادر و سونجک بهادر و مبشر و دیگر امراء که منفی لشکر بودند بموضع کاو کوش بقراول امیر و لوی رسیدند و صف کشیده و میمنه و میسره آراسته جنگ در پیوستند مبشر پای جلالت پیش فهاده حمله کرد و دشمنان در مقابل تیری انداختند که برد و دندان ار آمد و بشکست و از طرف حلقش بیرون رفت آن دلاور با وجود زخمی چنان باز حمله کرد و بیک ضرب سردشمن را بخاک معرکه انداخت و دشمنان هزیمت یافتند صاحب قران کامگار بازاه آن کار مردانه که از او صدور یافت همان موضع کاو کوش را بهوت بری سیورغال او گردانید و چون از آنجا روان شده بقلعه درون رسیدند آنرا در میان گرفتند و از اطراف جنگ در انداخته فی السمال مسخر گردانیدند و کونوال و لشکریان امیر و لوی که آنجا بودند مجموع را بدقیغ فغا بگذرانیدند •

• بیت •

• قلعه و قلعه نشین از مددِ داور پاک •

• آن مسخر شده بی زحمت و این گشته هلاک •

حضرت صاحب قران از آنجا روان شده از دهستان جیلون عبور فرمود و از آب چرچان گذشته بشاسمان فرود آمد • • نظم •

سراپرد شاه صاحب قران • کشیدند در دشت مازندران
 زبس خیمه و خرگه و سایبان • زخورشیدروی زمین بی نشان
 هوانیل گون گشت و دشت آب‌نوس • بجوشید دریا ز آواز کوس
 و یرلیغ لازم الاتباع بنفاد پیوست که از امراء هزاره و صد
 مچلکا ستدند که از قوشونات خود جدا نشوند و بی اجازت
 بجائی نروند و اگر نه مستوجب قتل باشد و همچنین فرمان شد
 تا بر جویها و آبها پل بستند و هر روز مقدار نیم فرسخ کوچ می
 کردند و درختان بیشها را بریده راه می ساختند • • نظم •
 گذرگاه لشکر چو بر پیشه بود • دل نامداران پراندیشه بود
 سپه را بفرمود صاحب قران • که بزند در ره کشائی میان
 چوشیران بآن پیشه پرداختند • درختان بکنند و ره ساختند
 و چون قراول طرفین بهم رسیدند باد حمله دلاوران آتش پیکار
 برافروخت و آب نیغ آتش بار آب حیات را بر خاکِ هلاک
 ریخته خرمن زندگانی را با آتشِ قهر می سوخت • • بیت •
 ز چهره بشد شرم و آیین مهر • همه گرز بارید گفتی سپهر
 همه نیغ و ساعد ز خون گشته لعل • خروشان شده خاک در زبر نعل
 و دران جنگ از دستِ جلادت حاجی محمود شاه بسور
 آثار مردانگی بوضوح پیوست و دستش بزخم شمشیر مجروح
 گشت و آقتمور بهاد رو پسرش شیخ نمودر جنگهای مردانه کردند
 و بهر طرف که روی آوردند صف مخالف برهم زده پای نبات

شان از جای ببردند • • نظم •

قوی بود پشت و دلش هم قوی • بپیروزی دولت خسروی
 کسی را نبد پای با او بجنگ • اگر شیر پیش آمدی و ر پلنگ
 تا مدت بیست روز بدین وضع هر روز جنگی عظیم واقع میشد در
 روز بیستم عساکر منصور از پل درویش بگدشتند و امیر ولی جلالت
 نموده پیش آمد و حسب المقدور کوششهای مردانه نمود و تا بم
 قوت در جگر توانائی داشت پای ثبات در جنگ بیفشرد
 و چون مقابله با جنود سعود آسمانی و فرود عون و عنایت
 ربانی از حیث قدرت و مکنت انسانی بیرون است امیر ولی
 آخر الامر مغلوب گشت و پشت هزیمت نموده روی عجز بصوب
 گریز نهاد لشکر ظفر قرین از عقب او لجام ریز در نا خنده
 و بسیاری از بهادران لشکر او را دستگیر کرده برج تن از کبوتر
 روح ببرد اختند • • نظم •

برآمد ز شور سپه رستخیز • نبد دشمنان را مجال گریز
 همه راه اگر دشت اگر پشته بود • پراز خسته و جسته و کشته بود

ذکر شیبخون آوردن امیر ولی

چون سپاه نصرت پناه از آن رزم فراغ یافته فرود آمدند
 اشارت علیه صادر شد تا تومانات و قوشونات در ضبط و احکام
 جایهای خود شرایط حزم و احتیاط مرعی داشته در پیش خود
 خندقی فرو برند و از چهرها فصیل ساخته در پیش فصیل

سیخها استوار گردانند و چون روز بآخ ز رسید رای عقده کشای حضرت صاحب قران که در لوح حال صورت وقایع مستقبل مشاهده نمودی از لشکر فتح آیین سی قوشون اختیار فرمود و کمین گاه تعیین نموده در انجا باز داشت و چون شب درآمد جهان از استیلاى سودا •

• بیت •

• چو هند و بقار اندر اندوده روی •

• سیه کرد جامه فروهشت موی •

امیر ولی با سپاه بسیار از ما زندان دیو سار بعزم شبیخون از حصار بیرون آمد و بردست راست لشکر که محل نزول امیر زاده میرانشاه بود سوراخ انداخته با سپاه حمله کرده و بخندق رسیده چهرها و سیخها که تعبیه رفته بود بضراب شمشیر و نیزه بینداختند اما بسیاری از لشکرش بر بالای هم در خندق افتادند امیر زاده میرانشاه بنفس خود حمله آورد و فرمود تا لشکر منصور تیرباران کردند و درین حال سی قوشون که در کمین مستعد حرب ایستاده بودند بیرون تاخندند و با تیغ کین روی بایشان نهادند و امیر ولی پیشتر گفته بود تا دران راهها چاه بسیار کنده بودند و سیخها تعبیه کرده و آب دران انداخته و ازین نوع حیلها پرداخته چون دران تیره شب لشکرش از زخم شمشیر سپاه ظفر پناه رو بگویز آورده باز گشتند بسیاری دران چاهها افتاده هلاک شدند و فحواى من حفر بیرا لایحه

وقع فيه مورت حال گشت و مصدوقه ولا یحقیق المکر السی
 الا باهله بظهور پیوست

• بیت •

مکن بد که از بد نیابی امان • مکن چاه تا خود نیفتی دران
 حضرت صاحب قران امیرایکونمور را طلب داشت و چون
 حاضر نبود تفحص حال او فرموده گفتند بنکاولی^(۱) ایشان در
 عقب روان شده است •

• نظم •

سپاه سحر چون علم برکشید • همان حرف شب را قلم در کشید
 بگسטרند طاروس خورشید پر • فرو برد زانگ گریزنده سر
 لشکر کامیاب مظفر بشهر استر آباد رسیدند •

• نظم •

سپاه جهانگیر صاحب قران • رسیدند قران بماند دران
 برافراخته نوزه و گرز و تیغ • زده بر سردشمنان بی دریغ
 زن و مرد تا کودک شیرخوار • ندیدند از تیغ شان زینهار
 و این محاربه در شوال سنه (ست و ثمانین و سبعماید) دست
 داد و امیر ولی را دم و هراس غالب شده در همان شب
 با اندک نفری از سپاه زنان و فرزندان خود را برداشت
 و از راه لنگر بطرف دامغان روان شدند و خواتین و اولاد را در
 قاهره کرد کوه بگذاشت و خود بجانب ری توجه نمود صاحب
 قران کامکار لشکری جبار با خدا بداد حسینی و شیخ علی بهادر

(۱) چاهن است در اکثر نسخ و در بعض کتب بجایش (بنگامشی)

و عمر عباس و قماري ايناق و ديگر بهادران در عقب او
 بفرستاد و ايشان بتعجيل تمام رانده در ري باورسيدند و او
 از بيم جان خود را بولایت رستم دارانداخت که در جنگلهاش
 از تشابك اشجار نسيم را گذار بدشواري تواند بود و در قله
 کوههاش از بلندي زمزمه مسبحان افلاک توان شنيد و ولي
 بواسطه حصانت آن مواضع از آسيب قهر لشکر منصور خلاص
 يافت و او پسر شيخ علي بيسود بود از امراء طغي ثمور خان
 و در آن وقت که سربدالان دست غدر بقتل آن پادشاه دراز
 کردند ولي در مجلس ايستاده بود بگریخت و بنسا رفت
 و پدرش همانجا کشته شد ولي در انجا قوت گرفته باستر آباد
 آمد و آن ولایت را در نحت تصرف در آورد و مستولي
 گشت و لقمان پادشاه پسر طغي ثمور خان از خوف او مدتی
 هراسان و گريزان مي گشت و در آخر بملازمت موكب همايون
 حضرت صاحب قران استسعاد يافت مرحمت پادشاهانه
 درين هنگام که شهر استرآباد در قبضه تصرف و تسخير بندگان
 حضرت آمد آنجا را بوی ارزاني داشت • • بيت •

بدرگاه او هرکه کرد التجا • همه کارار شد بخوبي روا

گفتار در توجه رایت منصور خسرو آفاق

بتايد • همين خلاق بجانب عراق

بعد از آن حضرت صاحب قران امير آندوغا و امير اراج قرا

را با اغرق و لشکر تعیین فرمود که در استرآباد قشلاق گذند و از هر ده مرد سه مرد برگزید و بملازمت رکاب همایون نام زد کرد و بسعادت و اقبال سوار شده متوجه مملکت ری شد و چون موکب نصرت مآب بجلکه ری درآمد سلطان احمد شیخ اویس جلایر در سلطانیه بود همان که از توجه حضرت صاحب قران خبر یافت پای نباتش از جای رفت و قلعه را محکم گردانیده جمعی از معتمدان را با پسر خود آقبوغا آنجا بگذاشت و خود فرار اختیار کرده بجانب تبریز روانه شد و زبان زمانه را این قول دلهند پر راست ترانه گشت *

کای خسرو دین پرور اسلام پناه * شایسته انسرے و زبندۀ گاه یکساله ره از تودور برگریزد خصم * از جنبش لشکرت چو گردد آگاه و عمر عباس با شصت سوار عنان جلالت بصوب سلطانیه نافتند و با آنکه در راه بر فی عظیم و سرمای بیش از اندازه بود با آنجا شناختند مخالفان را چون از توجه لشکر فیروزی اثر خبر شد دانستند که با صدمه سیل مقاومت کردن و با شیرژیان پنجه انداختن نه مقتضای فرزانی است راه گریز را بصوب صواب نزدیکتر شناختند و آقبوغا را برداشته بطرف تبریز ناخاند هنوز ایشان از قلعه تمام بیرون نیامده بودند که عمر عباس با شصت مرد برسید دلاورانۀ شمشیر بر کشید و از کمال شجاعت و مردانگی بقاعه درآمد و بضبط و محافظت آن قیام نمود بر ماچی نامی

را بری فرستاد تا خبر آن فتح ارجمند را در پایه سریر اعلیٰ عرضه دارد حضرت صاحب قرآن تمام زمستان در ری با قبال و کامرانی بگذرانید *

گفتار در نهضت حضرت صاحب قرآن

بصوب سلطانیه

در اول بهار طراوت شعار که سلطان بلند جناب آفتاب بقلعه عالی محل حمل نهضت فرمود و بهادر تیز تاز صبا از هواداری خسرو ربیع جهانگشا قلعه غنچه را بی آنکه سنان بخون لاله رنگین گردد بچستی و چالاکي بکشد *

* نظم *

صبا بقلعه گشائی غنچه بست کمر * بفرد و است شاه ربیع عدل سیر نکرد خار سنان را بخون لاله خضاب * حصار غنچه شده فتح بان خیره زر حضرت صاحب قرآنی محفوف بتایید آسمانی بجانب سلطانیه نهضت فرمود و در آن حال سارق عادل که از عظماء امراء شیخ اویس بود و پیش ازین شاه شجاع او را از سلطانیه با خود پرده بود و بعد از وفات او که در روز یکشنبه بیست و یکم شعبان سنه (ست و ثمانین و سبعماید) چنانچه شمار - حیف از شاه شجاع - ازان خبر میدهد وقوع یافت ملازم پسرش سلطان زین العابدین بود عفايت حضرت صاحب قرآن بآمدن او اشارت علیه ارزانی داشت و او بر حسب *

* مصراع *

• از شاه یک اشارت از ما بسود دیدن •

مشياً علي الراس از شیراز با حراز سعادت بساط بوس شتافت
و بعد از وصول بمراحم پادشاهانه بلند پایه و سرافراز گشته
بصنوف سیورغالات و انعامات اختصاص یافت و آنحضرت
ایالت مملکت سلطانیه و آن ولایات را با و رجوع فرمود
و محمد پسر سلطان شاه را با لشکری آنجا بازگذاشت ما مور
بآنکه آن سرزمین را ضبط نموده اطراف و نواحی آن را
بحوزه تصرف در آورد بعد ازان حضرت صاحب قران در
شهر سنه (سبع و ثمانین و سبعمایه) موافق لوی ٹیل از سلطانیه
مظفر و مرید و کامکار سعادت مراجعت فرمود و بکوهستان
رستم دارد درآمد ملوک آن ولایت را نه قوت مقاومت بود
با سپاه نصرت آیت و نه توفیق ملازمت آستان کیوان رفعت
بضرورت امان جان از گریز جستند و پیش از وصول عساکر
منصور بچستند •

• بیت •

بدی رزم صاحب قران و ستخیر • امان خانۀ جان خصمش گریز
و چون ولایت بی دغدغه منازغی و معارضی میدان یکران
استیلا و تصرف بندگان حضرت صاحب قران شد ایشان
دست تسلط و نهب و غارت یازیده •

• بیت •

هر چه آن را توان ستود بود • دست تاراج ازان زمین بر بود
و غنایم بسیار بیرون از حد شمار بر فتوحات عساکر گردون مآثر

فزود • • بیت •

مدام این سپاه خجسته مآل • غنیمت کشد یا سر برد سگال
 و امیر دلی از موضع جالوس روی حیرت بدارالامان فرار آورد
 صاحب قران بعزم تسخیر ولایت آمل و ساری عطفه عنان بآن
 جانب فرمود و از طرف کوهستان آن ولایت متوجه شد درین
 اثنا سید کمال الدین و سید رضی الدین که حکام و ولات آن دیار
 بودند از در انقیاد و اذعان در آمده نایبان خود را بانثار
 و پیشکش و خراج بپایه سریر خلافت مصیر فرستادند و نقد
 متابعت بسکه مبیاعت تمام عیار ساخته سکه و خطبه آن ممالک
 بفرالقباب همایون حضرت صاحب قران سکه بر زر زدند و بلند
 آوازه گردانیدند حضرت صاحب قران ایشان را بمتابعت
 لقمان پادشاه که آن حضرت حکومت ولایت استرآباد باو
 داده بود امر فرمود تا طریق موافقت و متابعت مسلوک
 داشته از صواب دید تجاوز نه نمایند •

گفتار در مراجعت حضرت فرمان ده ربع

مسکون بتختگاه همایون

چون تمام ممالک ما زندان و ری و رستم دار تا ساطانیه
 در حوزة تسخیر و تصرف بندگان حضرت قرار یافت رایت
 نصرت آیت از انجا بصوب مستقر سریر سلطنت روان شد عکس
 ماهچه سادات و بکرش جذبات خائفین را بانوار فتح و ظفر منور

گردانیده و نسیم عنبر شمیم از طره پرچم مشکبارش نکبت
 نصرت و فیروزی باطراف و اکفاف عالم رسانیده و چون
 موکب همایون از جیحون عبور کرده بدار السلطنه سمرقند
 رسید صبح سعادت و اقبال از افق امانی و آمال اهالی آن
 دیار بدید حضرت صاحب قران آن تابستان آنجا بسعادت
 و کامرانی بگذرانید و زمستان در زنجیر سرای بعشرت
 و شادمانی قشلاق فرمود و در آن زمستان توقتمش خان
 لشکری گران قریب نه تومان اکثر کفار و همه بی رحم و ستمگار
 باد و ازده اوغلن جوچی نژاد سرایشان بیگ فولاد و از امراء
 هیسوی بیگ و یغلی بی قزانچی و دیگر نوئیضان از راه در بند
 به تبریز فرستاد و چون ایشان از شروان گذشته بآذربایجان
 در آمدند و حوالی تبریز را فرو گرفتند در شهر حاکمی صاحب
 وجود که در امثال این وقایع کاری از وی باید نبود رعایا
 و اهالی آنجا جهت محافظت اهل و عیال خود با تفاق امیر
 ولی که شکسته و گریخته آنجا رفته بود و محمود خلخالی جوانب
 و حوالی شهر را مستحکم گردانیده بدفع صایل که شرعاً واجب
 است مشغول گشتند و قریب یک هفته بمدافعه و مقابله قیام
 نمودند عاقبت آن لشکر غدار بغلبه و قهر شهر را مسخر گردانیدند
 و ولی و محمود خلخالی گریخته بخلال رفتند و لشکریان دست
 استیلاء بنهب و غارت بر آوردهند و از جور و بیداد و فجور

و فساد بهر چه در تصور آید اقدام نمودند و از ذخایر و اموال
و نفایس اجناس آنچه در چنان شهری بمالها جمع آمده بود
بمدت ده روز برباد نفرقه و تلف رفت *

• بیت •

• چنین است رسم سپنجی سرای •

• تو هر چند خواهی می آزماي •

هم دران زمستان غارتها جمع کرده و بردها گرفته از همان راه
که در آمده بودند باز گشتند و چون خبر این واقعه بمسامع
علیه حضرت صاحب قران رسید غدرو بیدادی که بر مسلمان
رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و سایه التفات بضبط
ممالک ایران انداختن بر ذمت همت خود واجب دانست
چه دران وقت صاحب شوکتی که فرمانش بر تمام بلاد ایران
جاری باشد نبود و بواسطه اختلاف کلمه حکام دشمنان را از
اطراف دندان طمع تیز می شد و امثال آنم، بلا یا بر رعایای
بیچاره میرسید *

• نظم •

شاه را چون عدو بود هر سوی • ملک پر فتنه و عدا باشد
چون شبانان بهم در آویزند • رمه از گرگ در بلا باشد

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بعزم

یورش سه ساله بجانب ایران

در سنه (ثمان و ثمانین و سبعمایه) موافق بارس نیل حضرت

صاحب قران عزیمت جانب ایران تصمیم فرموده یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت که نواجیان بجمع سپاه ظفرپناه قیام نمایند بر حسب فرمان لشکر از اطراف وجوانب روی توجه بدرگاه گردون اشتباه آوردند آن حضرت بعد از جمع و ترتیب عساکر مقصورا میر سلیمان شاه بن داؤد و امیر عباس و دیگر امراء را جهت ضبط ماوراء النهر در سمرقند باز داشت * * * بیت *

* وزان پس جهاندار چرخ اقتدار *

* بفرخنده تر طالعی شد سوار *

* بتایید حق شاه صاحب قران *

* ز توران شده سوی ایران روان *

* دلیران توران زمین کینه خواه *

* نهادند روی شجاعت براه *

* گروهی بدریای کوشش نهنگ *

* بمرئی ز رستم فزون گاه جنگ *

* زمین خرد شد زیر سم ستور *

* گرفته جهان یکسو آشوب و شور *

* شده پرز لشکر همه کوه و دشت *

* روارو ز چرخ نهم درگذشت *

و چون از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل قطع کرده
بسعادت و فیروزی بفیروزه کوه رسید سید کمال الدین والی ساری

پسر خود سید غیاث الدین را با لشکر بد رگاه عالم پناه فرستاد تا در سلک دیگر ملازمان موکب هما یون منخرط باشد و چون رای مشکل کشای آنحضرت که جام جهان نمایی دولت بود از احوال و اوضاع و احوالات و حکام اطراف استفسار و استکشاف می فرمود و حکایت ملک عزالدین که حاکم لُرکوچک بود و بد کرداری و راه زنی که آن طایفه بی باک می کردند بمسامع علیه رسانیدند و پیشتر ازین کاروایی را که متوجه حجاز بود و بولایت ایشان رسیده زده بودند و غارتیده و خبر آن حرکت ناپسندیده بحضرت صاحب قران رسیده و در خاطر خطیر خطور یافته که هنگام مجال انتقام حجاج که یاتین من کل فج عهیق ازان قاطعان طریق بکشد درین ولا که بتجدید صورت افعال قبیحه ایشان عرضه داشتند همت عالی نهمت اقتضاء آن کرد که بصاعقه سیاست خرمن مکذبت و افتداری آن اشرار سوخته خار فساد و بیداد ایشان از راه مسلمانان برخیزد لاجرم فرمان قضا چریان نفاذ یافت و تواجیان از هر ده نفر لشکری دو مرد کار اختیار کرده مرتب داشتند صاحب قران کامکار اغرق گذشته بسعادت سوار شد و با آن سپاه مرتب مکمل متوجه صوب لُرستان گشته بتعجیل هر چه تمام تر براند و بعد از وصول بفرمود تا و روجرد و حوالی آنرا غارت کردند و خرم آباد را که حصنی حصین و پناه گاه متمدان و قطاع الطريق

آن سرزمین بود مستخر کرده بکلی ویران ساختند و اکثر آن دزدان را بدست آورده از سرکوهها فرو انداختند و در آن ایام آقتمور بهادور و عمر عباس و محمد پسر سلطان شاه بواسطه عقوبت هوا بلکه بحکم سابقه قضا بیمار شدند و از دارغورور بسرایی سرور و حاکم نمودند و خواجه علی مرید سربدال را در بعضی ازین معرکها زخمی رسید و بعد از مدتی بآن زخم سپرت شد *

• بیت •

چنین است آیین گردنده دهر * نه لطفش بود پایدار و نه قهر
 نه پروردگس را که آخر نکشت * که در مهر فرم است و در کین درشت
 حضرت صاحب قران بعد از تسخیر ولایت لُرکوچک و قطع شر
 و فساد قطاع الطریق از آنجا نهضت فرمود و در جلگه نهادند
 بنا غرق همایون که از عقب می آمد ملحق شد *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران

بجانب آذربایجان

هوانا بمسامع علیه رسانیدند که سلطان احمد جلایر لشکری
 جمع کرده از بغداد به تبریز آمده حضرت صاحب قران اغرق را
 با بعضی سپاه بشیخ علی بهادر گذاشته در همان روز بسعادت سوار
 شد و با لشکری جرار ایلغار فرموده متوجه تبریز گشت و چون
 سلطان احمد از توجه آن حضرت واقف شد مجال توقف نیافت
 و چون پشته ضعیف نهاد که پیش از وصول تند باد گریزد از تبریز

گریخته بجانب بغداد شتافت *
 * نظم *

بهر جا که صاحب قران رونهاد * مثل زد خرد پشه و تند باد
 که پیش از وصول شه کامیاب * گریزان شدی دشمن از اضطراب
 حضرت صاحب قران امیر حاجی سیف الدین را باد یکر امراء
 و لشکریان بتگامشی در پی او بفرستاد و چون ایشان بسطان
 احمد رسیدند از غایت دهشت و اضطراب تمام کوتل و بار و بنه
 گذاشته از میان بیرون رفت سپاه ظفر پناه چون از ضبط مجموع
 اسباب و اارخته او بهره ااختند بتعجیل هر چه تمام تر از عقب او
 روانه شده سورن انداختند و الیاس خواجه پسر شیخ علی بهادر
 با اندک نفری از سپاه از نخجوان گذشته در موضع نمک زار
 بسطان احمد رسید و با او غلبه بسیار بود جنگی عظیم واقع
 شد و از طرفین جماعتی مجروح شدند و از انجمله الیاس خواجه
 را زخمی رسید که از کوشش باز ماند و بدان سبب سلطان احمد
 خلاص یافته جان از ان ورطه بیرون برد و جراحات الیاس
 خواجه که از امراض تفرق اتصال است بسوء المزاج اصل
 بدن مفیضی شد و بیماری صعب بر مزاج او استیلاء یافت اما از
 میامن دولت ابد پیوند بصحت مبدل گشت *

* نظم *

* مرض قوی و خطرناک بود لیکن یافت *

* باین دولت صاحب قران ز نو جانی *

• چورست از همه دردی بماند در پایش *

• بدفع آفت عین الکمال نقصانی *

دران واقعه در نخبچوان قتل و کوشش بسیار واقع شد از جمله
 عله آتش انتقام قماري ايناق در گنبد ضياء الملک قریب
 انصد کس بکاه دود عرضه تلف گشتند حضرت صاحب قران
 ممالک آذربایجان را بتحتِ تسخیر و تصرف در آورد
 و بحوالی شنب غازان نزول فرمود اکابر و اشراف آنجا مثل
 سید رضي و خواجه حاجي محمد بند گیر خطاط و قاضي
 غیاث الدین و قاضي عبداللطيف و غیر هم کمر بندگی بسته
 مراسم عبودیت بتقدیم رسانیدند و بر حسب فرمان مال
 امان بر اهالی تبریز حواله رفت و محصلان بتحصیل آن قیام
 نموده بتمام و کمال مستخلص گردانیدند و رایت نصرت
 شعار آن تابستان در تبریز و نواحی آن توقف نمود و فرمان
 لازم الاتباع بقتل سارق عادل نفاذ یافت و او را در زیر دیواری
 کرده بنه و ارخته اش را غارت کردند و از اصناف هنرمندان
 و پیشه کاران هر که در قسمی از اقسام مشهور و معروف بود همه
 را خانه کوچ بمرقند فرستادند و دران اثنا امیر ولی را که
 از بیم جان گریخته سراسیمه می گردید در ولایت خلخال
 محمود خلخالی او را گرفته بقماري ايناق سپرد و قماري ايناق
 او را بیاساق رسانیده سرش را بدرگاه عالم پناه آوردند

و چون فصل خریف در آمد ضبط تبریز بحمد سلطان شاه مقروض گشت و رایت نصرت نشان بصوب نخجوان روان شد و از مرند و هره دز عبور نمود و از آب ارس بهول ضیاء الملک گذشته فرود آمد و آن قنطره ایست در زیر طاق ابکون گردون طاق افتاده و کس نظیر آن در جهان نشان نداده چه در ولایت نخجوان بقرب قریه جولاهه که در اینجا آب ارس از دامن کوهی می گذرد پلی از سنگ تراشیده در غایت استواری و استحکام و نهایت همواری و حسن نظام بنوعی ساخته و پرداخته اند که مهندس عقل در اک از مشاهده آن حیران می ماند و از جمله طاقهای آن دو طاق چنان عالی و وسیع افتاده که عرض یکی بتخمین شصت گز باشد و زیاده و ازان یکی که پاره تنگه تراست در وقت بی آبی بتحقیق احتیاط رفته پنجاه و پنج گز شرعی است چه در غیر زمان طغیان سیل تمام ارس از طاق بزرگتر می گذرد که متصل است بکوه و فراز آنرا چنان بکوه پیوسته اند که زیر آن خالی مانده و آن را کاروان سرای ساخته اند و از هر طرف پل دروازه از سنگ بر آورده اند و بغایت خوبی بر افراخته و چون رایت نصرت شعار از اینجا نهضت نموده بحصار کرنی رسید عساکر گردون مآثر جنگ در انداخته آن حصار را بکشودند و شیخ حسن را که پیشوای ایشان بود گردن بسته بحضرت آوردند و از اینجا نهضت نموده بحصار سرمالو که بکنار آب ارس واقع

است رسیدند و اطراف و جوانب آن را فرو گرفته جنگ در
 انداختند و به نیروی دولت قاهره حصار را بغلبه و قهر مسخر
 کرده خواب و ویران ساختند نومان ترکمان را که بزرگ آن
 قوم بود گرفته بسته بدرگاه عالم پناه آوردند و از آنجا کوچ کرده
 بقارص رسیدند و آن حصاری بغایت محکم و استوار بود تمام از
 سگ و شخصی پیروز بخت نام که حکومت آنجا تعلق باو داشت
 بحصانت حصن و محکمی جای مغرور گشته قلعه را مستحکم
 گردانیده بود و مدافعه و مقابله را آماده شده حضرت
 صاحب قران فرمان داد تا لشکر فتح قرین اسباب و آلات حرب
 مهیا داشته بر تمام حصار محیط گشتند و از همه جانبی کورگه
 زده سوزن انداختند از آن طرف نیز دست جلالت بر آورده
 و پای مقاومت فشرده در دفع و منع ایشان هر باز یها نمودند
 و جنگی در پیوست که تا بهرام خون آشام بکوتوالی قلعه زبرجد
 فام حصار فلک موسوم است واقعه بدان هولناکی کسی یاد
 نداشت آخر الامر نسیم فیروزی از مهب دولت غراء و زیدین
 گرفت و والی آنجا از نهیب صولت بهادران گردون سطمت
 مضطرب و مضطرب گشته از در عجز و مسکنت درآمد و با قدام
 عبودیت و بندگی طریق اطاعت و انقیاد سپردن گرفت
 صدمه قهر عساکر منصور آن حصار را غارتیده باز زمین هموار
 کردند *

گفتار در توجّه حضرت صاحب قرآن بغزو گرجستان

خطاب مستطاب ملک ذوالجلال با افضل و اکمل اهل
فضل و کمال صلی الله علیه و علی آله خیر آل حیث قال
جل حلاله عزمن قایل یا ایها النبی حرض المؤمنین
علی القتال دلیلی است قاطع بر فضیلت محاربه و مقاتله
با اعداء دین و فرقه ضلال و نص و فضل الله المجاهدین
با و الهام و انفسهم برهانی ساطع بر مزیت جهاد و علو
رتبت غازیان مجاهد بنفس و مال لاجرم حضرت صاحب
قرآن را از بدو حال باز پیوسته قصد و نیت ضمیر منیر غزا
بود و درین و لا آن نیت از قوت بفعل آورده روی همت
عالی نهمت بصوب تفلیس آورد و از قلعه قارص نهضت
فرموده بیابانی موضع آق بغرا برآمد در موسی که غلبه سرما
بغایت رسیده بود و شدت برودت هوا بنهایت انجامیده •

• نظم •

- چرخ پوشیده رخ خویش بسنجاب سحاب •
- در پس پرده شده مهر جهان تاب مقیم •
- اثر آتش سوزنده چنان شد باطل •
- کاندرو گشت عیان معجزه ابراهیم •
- گر بر افشاند شدی سوی هوا باد و آب •

* آمدی باز یکی لعل و یکی دُرِ یقیم *

پیوسته ابر از هوا چون دستِ کریمان سیم می پاشید و کوه از آسب سرما چون دلِ مخالفان بی دین از بیم می لرزید در چنان حال موکبِ همایون از راه کیتو بشهر نفلیس رسید گرجیان کافرکیش باستواری حصار خویش مغرور گشته قلعه را استحکام تمام داده بودند و جنگ را آماده شده حضرت صاحب قران اشارت بشارت قرین قاتلوهم یعذبهم الله باید یکم **و** یخزهم بسمع جان و آذان اذعان شنیده با یقاد نیران محاربه و مقاتله فرمان داد امراء کاسکار و بهادران نامدار بر حسب فرموده اسباب جنگ حصار مرتب داشته میینه و میسره و قلب و جناح بر آراستند و بر حصار محیط گشته بغلغله تکبیر و تهلیل کوس شریعت محمدی علیه الصلوة والسلام فرو کوفتند و از اطراف و جوانب توارها و چپرها پیش برده جنگ در انداختند *

* نظم *

خبر و دین پرور صاحب قران * چون بغزابت کمرد میان دست زه و تیغ ظفر بر کشید * غلغلِ تکبیر بگردون رسید دلوران لشکر اسلام به نیت صادق و سعی تمام کوششهای مردانه نمودند و بتایید نصرت و ینصرکم علیهم و یشف صد و رقوم مومنین آن حصار بکشوند و بموجب امر اقتلوهم حیث ثقتموهم آن کفار خاکسار را بزخم تیغ ابد ار

آتش بار و مأویهم جهنم و بیس القرار فرستادند و والی ایشان ملک بقراط را اسیر کرده بدرگاه اسلام پناه آوردند فرمان واجب الانبعا برطبق فشدوا الوثاق صادر شد که او را بگذرد نگاه دارند *

* بیت *

چون علم کفر نگون سار شد * سرور کفار گرفتار شد

رایت اسلام شد افراخته * شرک ز بنیاد بر انداخته

صاحب قران کامگار بعد از آن فتح نامدار از انجا روان شد و چون از تفلیس بگذشت خاطر مبارکش نشاط شکار فرموده بر حسب اشارت علیه امراء رفیع مقدار و عساکر نصرت شعار از برنغار و جرنغار جرگه انداخته تمام دشت و کوه آن صحاری و نواحی فرو گرفتند و بعد از چند روز که جرگه بهم رسید چندان حیوان از گوزن و آهو و دیگر انواع بهایم و سباغ در آن جرگه جمع آمده بود که صورت و اذالوحوش حشوت قبل از وقوع اذالشمش کورت برای العین مشاهده افتاد و بعد از آنکه حضرت صاحب قران و شاهزادگان و نویینان به ترتیبی و اساسی که معهود است بمیان جرگه در آمده میدمی چند بیداختند و از نشاط شکار بپرداختند سایر همپاه و لشکری بحلقه درآمدند و کس نماند از قوی و ضعیف توانا و ناتوان که تیر امیدش بصید مقصود نرسید و دست آرزوش بگردن مراد حلقه نشد و بسیاری از آن جمله بود که بی زحمت

و مشقت بدست می گرفتند و آنچه فربه بود می کشتند و آنچه لاغر بود رها می کردند و از بس نخچیر که انگذده شد سپاه از حمل آن عاجز آمده بسیار از آن بگذاشتند چنانچه مدتی سباع و وحوش و طیور از آن محظوظ و بهره مند بودند •

• بیت •

مدتی وحش و طیور را پس از آن • فلک از کشته میزبانی کرد

گفتار در مراجعت حضرت صاحب

قران علی الاطلاق بطرف قرا باغ

از برای تشلاق

حضرت صاحب قران از آنجا بسعادت و اقبال نهضت فرموده در زمان حفظ ذوالجلال روان شد و عساکر نصرت شعار حصن و قلعه بسیار که در آن گذار و حوالی آن دیار در تصرف کفار نجار بود بقوت بازوی کامگار و زخم تیغ آبدار آتش بار مسخر گردانیده آن مواضع را از خبیث وجود آن ملاءعین بد کردار پاک گردانیدند و دست تسلط و اقتدار بنهب و غارت بر آورده غنایم بی حد و شمار فتوح روزگار آن سپاه فرخنده آوار گشت و چون ولایت شکی مضرب خیمام موکب همایون شد حضرت صاحب قران از برای قلع و قمع کفار لشکر نصرت شعار را فوج فوج بهر جانبی روان فرمود امیر جهان شاه با بعضی امراء بر حسب فرمان تمام لگزیان را

ناخت کرده بغارتیدند و بسیاری ازیشانرا بتیغ جهاد
بگذرانیدند * * نظم *

بسی کافران را به تیغ غزا * بکشت آن سپاه مظفر لوا
غنیمت نه چند آنکه شاید شمرده * سپه بابسی برده زانجا ببرد
وامیر محمد درویش برلاس با گروهی انبوه از سپاه گردون
شکوه بکوهستان شکی درآمدند و جماعتی را که قدم بجاده
مطابعت نهاده بودند دران کوهها بدست آورده اسیر
و منقاد ساختند و هرچه داشتند بیاد غارت و تاراج بردادند
* * نظم *

سپاه مظفر دران کوهسار * برآورده از جان دشمن دمار
بتاراج بردند بسیار چیز * هاولجه گرفته بسی برده نیز
وارغون شاه اختاجی و رمضان خواجه با فوجی از لشکر مظفر
قرین هولایت تنگوت شتافته آثار کمال غلبه و استیلاء از قتل
و اسرو غارت بظهور رسانیدند * * بیت *

کجا بود کان لشکر نامدار * بشد غالب از عون پروردگار
وامیر محمد بیگ و امیر موسی با غلبه سوار همه شیران بیشه
پیکار بولایت آق جب رفتند و آن مواضع را بحوزه تسخیر
و ضبط در آوردند * * بیت *

بهر جاکه رفتند از ان سرزمین * مظفر شدند آن سپاه گزین
و حضرت صاحب قران بنفس مبارک با سایر لشکر فیروز می

اوردند امین البرز کوه روان شد و نمود عنایت ربانی همعنان
دولت روز افزون و جنود تاییدات آسمانی ملازم رکاب
همایون عساکر منصور رایت غزو و جهاد به نیروی بازوی
صدق نیت و حسن اعتقاد برافراخته و نصرت دین مبین
و کوری کفره لعین را غاغله تکبیر و تهلیل در جهان انداخته *

* نظم *

* چون کوبه شاه جهانگیر درآمد *

* از هر طرفی غلغل تکبیر بر آمد *

* هر جا که سپاهش بسعدت گذر آورد *

* در روضه دین شاخ کرامت به بر آمد *

* روشن شد از افوار هدایت افق دین *

* تاریکی کفران و ضلالت بسر آمد *

وامراء نامدار و بهادران پیل افکن شیرشکار که جهت تسخیر
ولایت کفار و دفع فساد و شرّ اشرار با طراف و جوانب رفته
بودند بسیاری از بی دینان را بتیغ بگردانیدند و قلاع و حصون
ایشان مسخر کرده و ویران گردانیده و غنیمت فراوان در
تحت ضبط و تصرف در آورده در موضع قبله باردوی اعلی
پیوستند *

* نظم *

* بسوی اردوی اعلی بفتح باز آمد *

* سپاه خسرو غازی زهر بلا دود یار *

* گرفته قلعه و کفده حصار و کشته عدو *

* بدست کرده غنایم فزون زحد و شمار *

و قلعه سرخ را نیز مسخر کرده و بازمین هموار ساخته بقرا باغ
 سرخاب آمد و از آنجا کوچ کرده بگذار آب کرنزول فرمود
 و فرمان قضا جریان بنفاد پیوست تا ازنی و خاشاک نوالها
 پیچیده بر آب کر پل بستند و چون صاحب قران غازی بالشکر
 منصور از آب عبور نمود عنان عزیمت همایون بجانب برد
 معطوف گشت و ایل آن ولایت مسخر و ایل شد * * * نظم *
 بهر جا که صاحب قران برگزشت * مسخر شد و هر که بد ایل گشت
 جهان آفرینش که پرورده بود * جهان بحر و بر نامزده کرده بود
 و در قرا باغ بقراط تفلیسی را که پیش ازین بقید و حبس او
 حکم جهان مطاع صدور یافته بود احضار فرمود و بر وفق اشارت
 ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه
 زبان مبارک مقال که ترجمان ملهم دولت و اقبال بود بمواعظ
 حکمت امیز برکشود و او را بدین تویم محمدی و طریق مستقیم
 شرع مصطفوی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات دعوت
 فرمود و از میا من انوار نصیحت و ارشاد آن حضرت نور
 هدایت از روزن توفیق در درون تاریک آن گمراه نافت
 و از برکت شربت انفاس عیسوی خاصیتش بقراط که در
 سرسام ضلالت مشرف هلاکت شقاوت ابدی بود بصحت

عقیدۀ صافی فایز گشته حیات سعادت سرمدی یافت و زبانی
که مدۀ العمر از معلم فابواه یهودانه وینصرانه تلقین ان الله
ثالث ثلثه آموخته بود بشهادت فاعلم انه لا اله الا الله گویا
شد و مضمون ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله
و خاتم النبیین را تصدیق نموده باداء کلمه طیبه توحید
رطب اللسان گشت و در سلك سعادت مندان کنتم خیر امة
اخرجت للناس انتظام پذیرفت • • بیت •

دل از نور توفیق بینا شده • زبانش بتوحید گویا شده •
بقراط زرهی که حضرت د اورد پیغامبر علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام در زرآد خانه و علمناه صنعة لبوس بسر انگشت
و الناله الحدید پرداخته بود و با تفاق ان اعدل سا بغات
و قدر فی السرد مکمل و مستحکم ساخته داشت آنرا
با دیگرتحف و تبرکات بحضرت صاحب قران آورده پیش کش
کرد همت پادشاهانه بحکم و المولفة قلوبهم افاضت فیض
مواطف و مکرمت بی دریغ در باره او واجب شناخت
حکومت مملکتی که باو تعلق داشت با دیگرمضامیم و مضافات
با و ارزانی فرمود و یرلیغ عالم مطاع کرامت نموده اجازت
انصراف علاوه دیگرالطاف و اعطاف ساخت و باصناف
عظایا و مواهب بی پایان اختصاص بخشید چنانچه اکثر

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجایش (با یقان) دیده شد •

اتباع و اشیاع و اهالی آن مملکت میل بملت حنفیه زهراء کرده بسعادت اسلام استسعاد یافتند و درین ولا والی شروانات امیر شیخ ابراهیم که بفخامت قدر و نباهت ذر و مکارم اخلاق و قدم خاندان از ملوک زمان ممتاز بود بارشاد عقل و دلالت دولت کمر عبودیت و خدمتگاری بر میان اخلاص و هواداری بسته از راه انقیاد و متابعت بدرگاه اسلام پناه شتافت و بمساعدت سعادت شرف بساط بوس که مقصد اقصی ملاطین روزگار بود دریافته پیشکشهای لایق و تقوزهای موافق بعرض رسانید و از جمله لطایف که ملهم دولتش تلقین نمود آن بود که در هنگام عرض تقوز که از هر نوع نفایس و تبرکات نه نه می کشید هشت مملوک ز خریدار بمحل عرض رسانید و خود در میان ایشان استاده تقوز بنفس خود تمام کرد صورت اخلاص او در نظر حضرت صاحب قران موقع قبول و ارتضا یافت و او را بتربیت و نوازش خسروانه سرافراز گردانیده تمام ممالک شروان با توابع و لواحق باو ارزانی داشت و بمیامین آن تربیت شروان شاه روزگار شد و ملوک کیلانات که باستظهار حصانت و محکمی کوه و جنگل و بسیاری آب و لای از قرنهای بعید باز اطاعت پادشاهان نمی کردند درین ولایت با بندگان حضرت صاحب قران از در متابعت و ادعان در آمده پسر و کسان خود را با تحف

و هدایا بهایه سریر اعلیٰ فرستادند و اظهارِ مطامعت و فرمان
برداری کرده باج و خراج تقبل نمودند و درین اثنا شیخ علی
بهادر که بمحافظتِ اغرق همایون مامور بود با اغرق از راه
اردبیل بقرا باغ رسید حضرت صاحب قران آن زمستان در آنجا
بسعادت و اقبال بلب آبِ ارس قشلاق فرمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بهردع

و رسیدنِ خبر حرکت لشکر دشت

چون فصلِ شتا بآخر آمد و آوازهٔ هجوم لشکر ربیع در عالم
افتاده سپاه سبزه و گیاه در حرکت آمد در اوایل سنه (تسع
و ثمانین و سبعمائه) موافق نوشقان ایل رایت نصرت شعار
صاحب قران کامگار بصوب بردع نهضت نمود و مقارن این
حال آوازه در افتاد که توقتمش خان اظهار عصیان کرده
لشکری از راه در بند روان گردانیده است و صورت قضیه آن
بود که علی بیگ غونگرات و اوروک تمور و آقبوغای بهوین
که از عظماء امراء الوس جوچی خان بمزید عقل و نیک
اندیشی ممتاز بودند پیوسته توقتمش خان را بسخنان نصیحت
امیز از رایهای فاسد باز داشته بطریق صواب راهنمایی میکردند
و از انجمله همواره او را بر مراعاتِ حقوق حضرت صاحب
قران و سلوکِ جاہ ادب نسبت با بندگانِ آن حضرت تحریر
می نمودند که خانرا پادشاهی الوس جوچی و جای پدران

از میامین دولت حضرت صاحب قران بقبضه قدرت و اقتدار در آمده و این بزرگی و سرافرازی که بر مزید باد مطلقا از ممر تربیت و عنایت آن حضرت حاصل شده و انواع عواطف و مراحم که در هر باب ارزانی داشته اند زیاده از آن است که شرح توان داد و وظیفه آنست که این معانی را نصب العین ضمیر گردانیده دایما بخدمات لایقه بآن حضرت تقرب نمائی و از شرایط سپاس داری و حق گذاری هیچ دقیقه مهمل نگذاری که هر آئینه شکر نعمت مستوجب مزید رفعت و بسط مملکت گردد و نیز بر اوضاع عالم اعتمادی چند آن نیست اگر العیاذ بالله روزی حریف دولت را پای بسنگ نامرادی بر آید بدست گیری عنایت آن حضرت پشت امید باز توان داد و از پهلوی اقبالش جبر اختلال حال توان کرد و از برکت اخلاص آن دولتخواهان رونق ملک و سلطنت توقمش خان روز بروز در ترقی بود تا او روک نمود و آقبوغا در گذشتند و جماعتی تلبه مغزنیان که مخصوص توقمش خان بودند و قرانچی که پدر خود را کشته بود پیش او راهی تمام یافتند و علی بیگ را با وجود تقرب مفسدان اختیاری نماند و از شامت اغوا و افساد ایشان توقمش خان از راه صواب بیفتاد و پای از جاده موافقت و مخالفت حضرت صاحب قران بیرون نهاد و سر بطنغان و عصیان بر آورد و یاغی شد و لشکری

گران را تجهیز کرده بآذر بیجان فرستاد و چون اخبار باز بمسامح علیه رسانیدند که فوجی از سپاه بیگانه را در آن طرف آب گردیده افد حضرت صاحب قران شیخ علی بهادر و ایکوتمور و عثمان عباس و جمعی دیگر از امراء و لشکریان را فرمان داد که از آب برگزیده کیفیت حال را تحقیق نمایند و فرمود که چون ما را با توقتمش خان عهد و پیمان در میان است اگر آن گروه که دیده اند از لشکرا و باشند در جنگ مبادرت نمایند و پیش دستی مکنید و چون ایشان بر حسب فرموده روان گشتند آن حضرت بتلقین ملهم دولت امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین را با جماعتی امراء و لشکریان از عقب ایشان بفرستاد و چون امراء که پیش تر رفته بودند از آب برگزیده سپاه یاغی رسیدند و بیقین پیوست که لشکر توقتمش خان اند بنابراین فرمان حضرت صاحب قران جلالت و تیز جنگی که شیمه و عادت ایشان بود بتقدیم رسانیدند و جانب حزم فرو گذاشته حساب از جنگ برنداشتند و باز گشتند دشمنان آن معنی را حمل بر ضعف کرده چیره گشتند و روان برایشان ناخته تیر باران کردند و جنگ در انداختند ایشان هم بدفع صایل مشغول شدند و جنگی عظیم در پیوست *

* نظم *

زهر سو چون نگ اندر آمد سپاه * یکی ابرگفتی بر آمد سپاه

که باران او بود شمشیر و تیر * جهان شد بگردار دریای قیر
 و چون امراء این جانب از اول جنگ را در حساب نگرفته
 بودند جای توقف ایشان در وقت جنگ پیشه بود و آد،
 و مجالِ کوفت نداشتند و بدین سبب قریب چهل کس از ایشان
 کشته شد و برخلاف معهود آن دلاوران را که سرآمده روزگار
 بودند چون زلف دلبران شکستی روی نمود اما بعینه چون
 شکست طره برشکنج ماه رویان بود که در شکستگی سکه بردرست
 دل ربائی زند و در عین پریشانی بذه جمیعت هوشمندان را
 بتاراج دهد و لهند گفته اند *

چون زلفِ بتان شکستگی عادت کن * تا صید کنی هزار دل در نفسی
 دران اثنا امیرزاده میرانشاه با سپاه ظفر پناه از آب
 گرگدشته در رسیدند بهادران نامدار ازیمین و یسار حمله
 آورده بقوت بازوی کامگار و زخم شمشیر صاعقه کردار دمار
 از روزگار دشمنان بر آوردند و چون مخالفان را پای قرار از
 جای رفته رو بفرار نهادند و لشکر منصور ایشان را تگامشی
 کرده تا آن سوی دربند برانندند و بسیاری از ایشانرا دستگیر
 کردند امیرزاده میرانشاه آن گرفتگان را بند کرده بدرگاه
 عالم پناه فرستاد و شوریده برادر مبدشدران جنگ زخم دار
 شده بود و بعد از آنکه او را باردومی اعلی آوردند بجوار
 رحمت حق پیوست و چون اسیران سپاه مخالف را بهایه سریر

اعلی رسانیده بزانو در آوردند صاحب قران کامگار از کمال تمکین و وقار سایه التفات بر جزای بدکرداری ایشان نینداخت و ملحوظ نظر عفو و اغماض گردانیده توقتمش خان را بر قاعده پیشین پرشش فرمود و بزبان عاطفت و نصیحت راند که میان ما حق پدر فرزند یست جهت چه بود که بدین حرکت نامناسب اقدام نمود و بی موجبی لشکر باین جانب فرستاد و چندین هزار مسلمان بی گناه عرضه تلف گشتند می باید که بعد ازین از امثال این کردار ناپسندیده محترز باشد و بعهده و پیمان وفا نموده فتنه که در خواب رفته بیدار نسازد و این نصیحت که بر زبان مبارک آن موید کامگار گذشته موافق حدیث نبویست حیث قال صلی الله علیه وسلم الفتنه نایمة لعن الله من ایقظها و بعد از گزارش این کلام لطایف نظام مرحمت پادشاهانه فرمان فرمود که آن اسیران را خلاص گردانیده ز روجامه بدهند و بدو^۲ رفته همراه کرده از عساکر منصور بگذرانند و بطرف دشت قبچاق که جای ایشانست روانه سازند *

* بیت *

دوستان را کجا کنی محروم * تو که بادشمنان نظر داری
و امیرزاده میرانشاه از آب کر عبور نموده در کنار آب باردوی
اعلی معاودت نمود و اردو از انجا کوچ کرده رایت نصرت شعار
دوستان حفظ و تا بید پروردگار متوجه کوچ کند * بیت *

* در ضامن حفظ یزدان در پناه عدل خویش *

* لطف و قهرش گاه و بیکه نیک و بد را نوش و نیش *

ذکر قدوم اعلیٰ سرایملک خانم از طرف

سمرقند با شاهزادگان ارجمند

چون موکبِ همایون مقارن فتح و ظفر بکوکچه تنکیز رسید
 مبشوراقبال مروده رسانید که مهد اعلیٰ سرایملک خانم با امیر
 زاده شاه رخ و امیرزاده خلیل از سمرقند احرام حرم امن
 و امان و قبله ملوک و سلاطین عهد و آوان یعنی آستان خلافت
 آشیان حضرت صاحب قران بسته می‌رسند آنحضرت را از وصول
 این بشارت ریاض بهجت و شاه مانی نزاری نازه پذیرفت
 و در حدیقه آمال و امانی غنچه مسرت و شگوفه کامرانی
 بشگفت داعیه دیدن فرزندان بحکم اذانت المنازل
 زاد شوقی چنان بر خاطر مبارک مستولی شد که اغرق را
 در کوکچه تنکیز گذاشته برسم استقبال پای توجه در رکاب
 استعجال در آورده بی توقف روانه گشته در موضع مرند شمامه
 عرارورند و زال مشام آمال را معطر ساخت و در اینجا اتفاق
 ملاقات افتاده دیدم امید از مشاهده جمال مقصود منور
 گشت رسم نثار اقامت کرده چندان زرو جواهر برافشادند
 که دست ملازمان سعادت مند از جمع آن به ستوه آمد
 و پیشکشهای ارجمند کشیده آن مایه از اسباب و تجملات بمحل

عرض رسید که دیدم سپهر از نظاره آن خیره گشت صاحب قران کامگار از آنجا سوار شده بسعدت و اقبال باز گشت و بجانب قلعه النجق که گماشتگان سلطان احمد محافظ آن بودند توجه نمودند و بعد از وصول چون سه روز بگذشت یرلیغ همایون بنغاز پیوست تا امراء و لشکریان در شب بکوه برآمدند و دیگر روز جنگ در انداخته فصیل زیرین را بقلعه و قهر بگرفتند و خراب گردانیدند و ایشان از بیم جان گریخته ببالای قلعه برآمدند و اهل قلعه که از بی آبی و قلت حیا یا غی گری بحد گرفته انقیاد نمی کردند از بی آبی و تشنگی بجان رسیده در صد هلاک بودند بضرورت از در عجز و بیچارگی در آمدند و سوگندها خورده عهد کردند که فرود آیند و قلعه سپارند لشکر منصور دست از جنگ باز داشته از کوه فرود آمدند و پیش از بیرون آمدن مخالفان ابری پدید شد و یکشنبه روز باران عظیم بارید و مجموع ابگیرها و حوضهای ایشان پر آب شد و چون از آن آب انتعاش یافتند عهد شکسته بقول خود وفا ننمودند حضرت صاحب قران محمد میر که پسر شیر بهرام و ارج قرا بهادر را تعیین فرمود که قلعه را حصار دهند و بسعدت مراجعت نموده با غرق همایون پیوست و پیش ازین شیخ علی بهادر را بمحاصره قلعه با یزید فرستاده بود بعد از آن امیر حاجی سیف الدین و امیر ایکو تمور را با لشکری بمدد ایشان فرستاد و با تفاق قلعه را

در میان گرفته نقب زدند و آب آنرا دزدیده از اطراف
و جوانب جنگ در انداختند و باندک زمانی مستخر ساخته
خراب و ویران گردانیدند و حاکم قلعه را بسته بعصرت آوردند *

* بیت *

لشکرِ صاحبِ قرانِ کامگار * شاه کیوان رفعتِ چرخ اشتهار
بود در آن قلعه گردون شکوه * چون بر آشفندد وقت کارزار
قلعه بگشادند و ویران ساختند * خصم را بستند و آوردند خوار

گفتار در توجه رایت نصرت نشان

بدفع فساد قران محمد ترکمان

درین اثنا بمسامع علیه رسانیدند که ترکمانان دست
تعدی و طغیان بایندای مسلمانان دراز کرده قافلۀ حجاز
و دیگر کاروانیان را متعرض می شوند و هیچ کس با من و سلامت
ازان راهها گذر نمی تواند کرد حضرت صاحب قران بقصد دفع
فساد آن بدکرداران از جلگۀ نخجوان نهضت فرموده متوجه
ایشان شد و فرمان همایون صادر گشت که محمد میر که که
بمحاصره النجیق مامور بود بموکب گیتی ستان ملحق شود
و در راه فرمان داد که اغرق بآله طاق^(۱) رفته در آنها
توقف نمایند و بنفس مبارک بانشکر نصرت شعار ایلغار فرمود

(۱) در بعض نسخه بجایش (بآله باق) و در بعض کتاب (بآله تاق)

و در بعض (باکه تاق) مکتوب است *

و چون بحصار بایزید که آنرا قلعه آیدین نیز گویند رسید سپاه ظفرپناه آنچه از الوس آیدین دران نواحی مانده بود غارت کردند و چون از آنجا گذشته بقلعه ارنیک رسیدند که مصری سر قرا محمد آنجا بود تمام ایل و حشم ترکمان که دران حوالی و نواحی در کوه و دشت بودند بغارتیدند و چون از آنجا عبور نموده بارزروم رسیدند قلعه آنرا در همان روز مسخر کرده کنار آب چیاچور مخیم نزول همایون گشت و ایلچی بجانب آرزنجان فرستاده طهران را که والی آنجا بود بایلی و انقیاد دعوت فرمود چون فرستاده بارزنجان رسید طهران مقدم او را به تعظیم و ترحیب تلقی نموده آنچه از لوازم ادب و جانب داری تواند بود بتقدیم رسانیده از در مطاوعت و فرمان برداری درآمده خراج قبول کرد و ایلچی را بانواع رعایت و خدمت خشنود ساخته بازگردانید و حضرت صاحب قران سه فوج از لشکر ظفرقوین را گزین کرده فرمان داده که بطلب قرا محمد پدر قرا یوسف ترکمان روان شوند بر حسب فرموده امیرزاده میرانشاه با گروهی از سپاه ظفرپناه *

* نظم *

- * همه چو گوهرِ شمشیر غرق در آهن *
- * دلیر و صفا روزم آزما می قلب شکن *
- * همه به نذی چرخ و نهیب رستاخیز *

* بگاه کینه جهان سوز تر ز آتشِ نيز *

متوجه شده بايل وحشم آن مفسدان متمرّد در آمدند و تمام اموال و چهارپايان از اسب و شتر و گوسفند و غير آن غارت کرده بسيارے از زنان و دختران ايشان را اولجه گرفتند و مظفر و منصور باز گشته بموکب همايون پيوستند و محمد ميرکه با گروهی ديگر از مردان کار و دلاورانِ نبيغ گذار هم بدان مهم روان گشت و بحسب اتفاق ممر ايشان بر کوهستان واقع شد و بدرهائي تذك در آمدند و دشمنان واقف شده سريره بگرفتند و بعد از جنگ و کوشش فراوان به نيروی دولت حضرت صاحب قران ازان مضيق خلاص يافته باردوی اعلى مراجعت نمودند و شيخ علي پسر ارغوی برلاس و اقبال

شاه برغوجي و تيلک^(۱) قوچين *

* بيت *
دليران گرد افکن شيرگير * خروشنده با جوشن و نبيغ و تير و فوجی ديگر را از سپاه سر کرده روی جلالت بجست و جوی قرا محمد نهادند و در کوهی عظيم محکم و جاي سخت باو رهيدند و بمحاربه و قتال اشتغال نموده کوششهای مردانه کردند و جنگ بسيار واقع شد و لااخواجه دران رزم بقتل آمد و چون خصم بآن کوه عظيم بر آمده بود و از جنگ فايده متصورنه امراء با سپاه بمعسکر طفر پناه آمدند صاحب قران

(۱) در بعض نسخه بجایش (بيلک قوچيني) ديده شد *

کامکار دیگر بار جهان‌شاه بهادر را با لشکری جرار با یلغار
فرستاد و او با ایل ایشان رسیده دست استیلاء بغارت و تاراج
بر آورده مال بسیار و مراکب و اسلحه بی شمار فتوح روزگار
لشکر نصرت شعار گشته مظفر و کامکار بار دوی اعلیٰ ملحق

شدند * * * نظم *

* زبس غارت و الجه و چار پای *

* دران دشت شد برسپه تنگ جای *

* ز بسیارے برده و خواسته *

* سراسر شد آن لشکر آراسته *

و شاه ملک پسر غیاث الدین برلاس بی اشارت و فرمان حضرت
صاحب قران بطرفی رفته بود او را در بیابانی کشته افتاده
یافتند و آن حضرت از آنجا متوجه صحرای موش گشت و ایل
و الوس آن نواحی را غارت کرده بشهر اخلاط رسید و تمامت
اهالی آن ولایت را مطیع و منقاد گردانیده در حیز ضبط آورد
و چون از آنجا روان شده بشهر عادل جوز رسید و ایل آنجا از
هر اطاعت و فرمان برداری در آمده باقامت مراسم
استقبال استعجال نموده بسعدت بساط بوس مستعد گشت
و نثارهای فراخورد و پیشکشهای لایق کشید و بمساعدت
دولت خود را در زمره بندگان درگاه منخرط گردانید و عاطفت
پادشاهانه او را بزمید تربیت و نوازش اختصاص بخشید

روایت والوس او را باوارزانی داشت و از آنجا نهضت
فرموده از کنار کول با تمامی لشکر از بند ماهی گذشته در
آله طاق در مرغزار باقا^(۱) سرای با غرق همایون پیوست *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب

وان و وسطان

رایت ظفر پیکر از آنجا متوجه وان و وسطان شد و ملک
عزالدین شیراز صدمه^(۲) لشکر قیامت نهیب بقلعه وان در آمد
و آن حصار بست بغایت محکم و استوار بر سر کوهی بلند واقع
شد و یک طرفش بآب دارد *

* نظم *

- * ز موج دریا سنگ بناش چون مینا *
- * ز زلف مهر گل بارهاش چون مرجان *
- * هزار سال ز باران بووزیان نرسد *
- * بجای قطره اگر بارد از هوا سندان *
- * ملوک راز رسیدن بآن گسسته امید *
- * عقاب گاه عروجش فکنده بال توان *

عساکر منصور روی جلادت بتسخیر آن نهاده قلعه را از جانب
خشکی در میان گرفتند و به تزیب اسباب محاصره و جنگ
حصار مشغول شدند ملک عزالدین بعد از دوازده روز به تعلیم

(۱) در یک نسخه بجای باقا (ایاق) است (۲) درد و کتاب بجای

شیر (شیرازی) است *

دولت از حصار فرود آمد و بسعادتِ بساط بوس سرافراز
گشت اهل قلعه از غایتِ غوایت و نهایتِ شقاوت طریق
عصیان پیش گرفته یاغی شدند و راه حصار را استوار کرده
مدافعه و مقابله را آماده گشتند *
* نظم *

بوسراس شیطان و جهل و غرور * ز راه سعادت فتادند دور
کسی را که شد تیره روز بهی * باد بار خود کوشد از ابلهی
شتابد بپای شقاوت روان * بسوی هلاک تن و فوت جان
سپاه مظفر لوارحسب یرلیغ قضا مضاعراده * و منجذیق ساخته
و افراخته جنگ در انداختند *
* نظم *

ز بس شب شب تیر و جرّ کمان * زمین گشت لرزان تر از آسمان
ز پرواز پیکان هوا تیره گشت * همی آفتاب اندران خیره گشت
و به نیروی دولت قاهره حضرت صاحب قران آن حصار
نامدار که شنقاراقتد اوهیج کامگار بهیج روز گارد رهوای تسخیر
آن پرواز نجسته بود بدت بیست روز بغلبه و قهر مسخر
گردانیدند و بسیاری از متمردان جاهل را بقتل آوردند
و بسی رادست و گردن بسته از بالای کوه در انداختند
و جهان را از خبیث وجود آن بدکرداران فساد پیشه بهره‌داختند *
* نظم *

ز گردان جهان را به پرداختند * بسی راز کوه اندرانداختند
شد ایمن ز شر و فساد آن دیار * بیم جهاندار چرخ اقتدار

و درین اثنا ایلیچی طهران از ارزنجان رسیده تحف و هدایای بسیار از نقود و اجناس و پیشکشهای لایق از اسپان نامدار و استران راهوار بعرض رسانیدند مضمون رسالت اظهار بندگی و خدمتگاری و رسوخ قدم در مقام هواداری و اطاعت گذاری *

* نظم *

که صاحب قران را کمین بنده ام * بخد مت کمر بسته تا زنده ام نیاید ز من جز پرستندگی * کنم بندگان و را بندگی حضرت صاحب قران او را نوازش پادشاهانه فرموده یرلیغ عالم مطاع ارزانی داشت که ایالت آن ولایت برقرار با و مفوض باشد ایلیچیان او را با منشور حکومت خلعت خاص بازگردانید *

* نظم *

هر که در آمد ز در طاعتش * یافته شایستگی تاج و گاه و آنکه کشید از خط فرمانش سر * شد چو قلم سرزده و روسیاه و فرمان عالی بصدور پیوست که قلعه وان را خراب سازند و آن قلعه از بناهای شداد عاد است که بر قلعه کوهی رفیع منیع به گچ و سنگ بر آورده هر و صله سنگ ازان بمنابه کوهی و اسلحکامش بمرتبه که یادگار اند خودی که از امراء تومان بود با غلبه لشکریان متصدی تخریب آن شده هر چند سعی نمود یک سنگ ازان کنده نشد *

* نظم *

سپهرش بدوران نسازد خراب * و گمرکوه بارد بروسالها

توگویی کز اقبال صاحبقران * اساسش فکند اوستادِ قضا
 حضرت صاحب قران از انجا بسعدت معاودت نموده
 بمبارکی و طالع سعد بسلماس رسید و ملک عزالدین را بعنایت
 خسروانه سرافراز گردانیده و لایت کرد ستان را با و مسلم^(۱)
 داشت و از انجا قرین عون و تایید الهی بی توقف روان
 شد و درین اثنا حاکم ارمی تیزک بسعدت بساط بوس رسید
 و در مقام انقیاد و فرمان برداری مراسم بندگان و خدمتگاری
 بققدیم رسانید عاظفت سلطان گیتی ستان کشور بخش و لایت
 ارمی را با و ارزانی داشت و کنیزکی صاحب جمال بار بخشید *

* نظم *

- * کافتاب از شرم اورخ زرد بود *
- * صبح را از شوق اودم سپرد بود *
- * زیر زلفش آفتاب روی او *
- * کرده روشن چین یک یک موی او *
- * چون گشادی درج لعل از خنده باز *
- * مردی صد ساله کردی زنده باز *

و چون صاحب قران کامگار از مراغه عبور کرده بگیلان نزول
 فرمود چند روز در انجا توقف نمود و پیش ازین مراسم
 خسروانه کس فرستاده بود و والی شیراز زین العابدین پسر

(۲) در بعض نسخه بجای مسلم (ارزانی) مکتوب است *

شاه شجاع را طلب داشته که چون پدر مرحوم تو با مادام از هواداری و یک جهتی میزد و در هنگام وفات عرضه داشتی مشتمل بر سفارش تو نوشته و جبهه همت آنست که اثر آن بنوعی ظهور یابد که عالمیان از نزد یک و دور مشاهده نمایند می باید که درین و لاکه موکب ما باینجا رسیده و مسافت نزدیک است بی توقف بیاید تا بعنایت و عاطفت مخصوص گشته چنان باز گردد که در ستانش بلند پایه و سرافراز گردند و دشمنانش از حسد در سوز و گداز افتند و چون سیاق سخن بد کرمکتوب شاه شجاع منجر شد صورت آن بر سبیل استطراد ثبت افتاد *

ذکر مکتوبی که جلال الدین شاه شجاع در حال

وفات بحضرت صاحب قرآن نوشته بود

هو الحی لاله الا هو له الحکم و الیه ترجعون

عالی حضرت گردون بسطت مملکت پناه معدلت شعار
مکرمت آثار نوین بزرگ کامگار اعتضاد سلاطین گردون اقتدار
شهبوار مضمار عدل و احسان اعدل اکا سره زمین و زمان
المنظور بانظار عنایة الملك الדיان قطب الحق و
الدنیا و الدین امیر تیمور کورسکان خلد الله ملکه و سلطانہ
ملان قیامه گیتی دار و ملجاء جبابره چرخ اقتدار باد و در تعظیم
او امر آسمانی و تحریري مراضی سبحانی موفق و مرید و حق

جل و علا آن یگانه جهان را از مقاصد دینی و دنیوی باعلی مدارج مرادات و اقصی مراتب مرامات رساناد (بمنه القدیم و طولہ العمیم) بعد از تبایخ ادعیه صالحه و ائینه فایحه که وسیله مخلصان حقیقی باشد آنها می گرداند که چون بر آرای ارباب الباب روشن و مبرهن است که دارد دنیا محل حوادث و مکان صوارف است و اصحاب عقول بزخارف مسمومۀ آن التفات ننموده اند و نعیم باقی را بر جهان فانی راجع داشته و بحقیقت دانسته که فنا می هر موجودی از قبیل واجبات است و بقای هر مخلوقی از مقوله ممنوعات چند روزی که از بارگاه مهین بیچون عزشانه و عظم سلطانه منشور تعز من تشاء موقع بتوقع توتی الملك من تشاء ارزانی داشته آینه اختیار فوجی از بندگان خدای تعالی بقبضه اقتدار این ضعیف نحیف دادند بر حسب قدرت و امکان در اعلاء اعلام دین و امضاء احکام شرع مبین و اتباع او امر سید المرسلین (ملوات الله و سلامه علیه الی یوم الدین) کوشیده و استقامت احوال رعایا و زیردستان را (خالصا لوجه الله تعالی) مطمح نظر همت خود ساخته بعوان عنایت الهی و فیض فضل نامتناهی آنچه مقدر بوده معیشت با کافه خلائق بوجهی کرده شد که شمه بسمع مبارک رسیده باشد و چون نسبت با جذاب معذات پناهی عهد مصادقت

و عقد مخالفت بروابطِ خلود منعقد شده بود فتوح روزگار

دانسته در ابقاء آن راسخ دم ثابت قدم زیست و پیوسته مکنون

خاطر و مکتوم ضمیر آن بوده که * * بیت *

* بقیامت برم آن عهد که بستم با تو *

* تا در آن روز نگوئی که وفای تو نبود *

و از آن حضرت علی التعاقب والتوالي زلال الطاف و سلسال

اعطاف چنانچه عالمیان را مشکور و مستحسن باشد مترشح

بوده و این معنی موجب مباهات می دانست درین وقت

که از بارگاه کبریانسیم دعوت و الله یدعوالی دارالسلام

بمشام جان رسید و متقاضی و لن تجد لسنة الله تحویلا

حلقه طلب بر در دل زد که * * بیت *

* عرش است نشیمن تو شرمت ناید *

* کآئی و مقیم خطه خاک شوی *

و بحمد الله تعالی هیچ نگرانی و حسرت در دل نمائده اامت

و با وجود انواع زلت و تقصیر و اصناف آثام و اجرام که لازمه

وجود انسان است هر آرزو که در مخیله تصور بشری

مرتسم تواند بود از مواید احسان حضرت و اهب منان که

فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرۃ اعین درین پنجاه

و سه سال که اتفاق نزول این منزل خاک افتاده در کنار

مراد نهادند * * شعر *

* متی زدت تقصیرا یزدنی تفضلا *

* کانی بالتقصیر استوجب الفضلا *

باقوافل رجای عفو عمیم و رواحل امل رحمت و نعیم کریم
رحیم احرام لبیک اللهم لبیک بسته نفس مطمینه را ندای

ارجعی الی ربک راضیه مرضیه در داد * بیت *

* بدین مزوده گر جان فشانم رواست *

* که این مزوده آسایش جان ماست *

بابضاعت تحفه کلمه طیبه توحید که در سراچه دنیا بدان

زیست اثقالِ احمالِ آمالِ ازدوش نهاده روی تضرع

بحضرت آورد * مصرع *

* کزدوست یکا اشارت وز ما بسر دودن *

رجاء واثق وامل صادق که هرچه از حضرت مفیض الخیرات

روی نماید اگرچه عین زحمت دانیم محض رحمت باشد *

* بیت *

* زهی سلام تو آسایشِ سکینه روح *

* زهی کلام تو مفتاحِ گنجهای فتوح *

والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا

بر بقای عمر و دوات و دوست کامی و بسطتِ جاه و مملکت

آن حضرت سلیمان منقبت اسکندر مرتبت برکت بان و سایه

معدلتش بر سر خلائق پاینده (بحق الحق و اهله) بظاہر صدق
 لیت و خلوص طوبیت که نسبت با حضرت معدلت پناهی از
 آب صافی روشن تر است واجب دید صورت حال آنها کردن
 و غمزنند دل بندم زمین العابدین (طول الله عمره فی ظلال
 عنایتکم) *
 * مصراع *

* کورا بخدا و بخداوند سپردم *

و دیگر فرزندان طفل و برادرانم را بجناب مملکت پناهی
 سفارش نمودن احتیاج نمی داند چه بحقیقت دولتخواهی
 آنحضرت پیرسته ذخرا خلاف دانسته ام تا چنانچه از سببیه کریم
 و لطف عمیم آن یگانه زمان و زمین سزد مضمون آن حسن
 العهد من الایمان کار بسته بقاعده مستمره ایشان را
 با جمعهم بجانب مبارک خود مخصوص فرمایند و ظلال اشفاق
 بر احوال ایشان گسترانند بوجهی که آثار آن صغار و کبار روزگار
 دریا بگذرد در قمرنها باز گویند و حاسدان و قاصدان که سالها
 است که در آرزوی چنین روز بوده اند مجال شامت و محل
 استیلاء نیابند و این معنی موجب ادخار ذکر جمیل و اجر
 جزیل شناسند و این دوست مخلص را که با میثاق عهد سودت
 ترفیق عزلت یافت بفاتحه و دعاء خیر یاد فرماید تا باین
 همت آن صاحب دولت از فحواى آیت یا لیت قومی
 یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من الکریمین

محروم نماند هذا ما عهدنا اليه و العهدة في الدارين
 عليه همواره بتوفيق نشر مبرات از بارگاه و اهب العطيات
 موفق باد و حق تعالى بر عمر باقیش برکت کناد بالنبي
 و آله الامجاد *

گفتار در توجیه راییت آفتاب اشراق بجانب فارس و عراق

چون زین العابدین را روز دولت بشام رسیده بود و ایام
 سعادت بفرجام آنجامیده در آمدن نعل نمود و فرستاده
 حضرت صاحب قرانرا موقوف داشته باز نمی فرستاد
 و اندیشههای فاسد که حد امثال او نبود بخاطر راه داده سلسله
 اقبال ناممکن می جنبانید رای آفتاب اشراق آنحضرت
 چون بران معنی اطلاع یافت نابره غضب جهانسوزش
 اشتعال یافته عزیمت صوب فارس و عراق تصمیم فرمود و در
 پاییز نوشقان ایل سنه (نوع و ثمانین و سبعمایه) حضرت صاحب
 قران روی همت عالی نهضت بتسخیر ممالک عراق و فارس
 آورده و لشکر ظفر قرین را گزین کرده منغلام تعیین فرمود
 و پیشتر روانه گردانید و فرمان داد که اغرق همایون بصوب
 ری رفته در سارق قمش قشلاق نمایند و امیرزاده میرانشاه
 و امیر حاجی سیف الدین و شیخ علی بهاد را با ضبط و محافظت
 اغرق بازداشت و راییت فصرت شعار با باقی لشکر فتح آثار

متوجه مملکت فارس گشت * * بیت *

روان شد بصوبِ صَطْحَرِ گزین * وطن گاه شاهانِ ایران زمین
 خجسته مندِ ظفر زیرِ ران * سعادت قرین نصرتش همعنان
 شیرانِ توران زمین در رکاب * همه دل پراز کین و سرپر شتاب
 یکایک بر ابرو فگنده کرة * سنان داده آب و کمان کرده زه
 زگرد سواران جهان قیرگون * سپاهی برون از درچند و چون
 همی رفت زمین گونه صاحب قران * نگهبان خداوند کون و مکان
 و چون از ولایت همدان گذشته بجزر باذقان رسید به تریب
 لشکر فیروزے انوار التفات فرمود و از انجا نهضت نموده بسعادت
 و اقبال روان شد و چون ظاهر شهر اصفهان محل نزول همایون
 گشت سید مظفر کاشی که خال زین العابدین بود و از قبل او
 حاکم اصفهان با خواجه وکن الدین صاعد و سایر سادات و علماء
 و اکابر و اشراف از راه استیمان و استعطاف از شهر بیرون
 آمدند و بشرف بساط هوس نایز گشته بعواطف و مراسم
 پادشاهانه مفتخر و سرافراز شدند و عساکر گردون مآثر اطراف
 و جوانت شهر را فرو گرفتند و صاحب قران کامگار بشهر درآمد
 و طبرک را بفرقدوم همایون رشک حصار فیروزه کار طارم
 چهارم سپهر گردانید و قلعه را احتیاط فرموده امیرایکو تمور
 را ب ضبط قلعه طبرک فرمان داد و بسعادت و اقبال بیرون
 آمده بمنزل مبارک معارفت نمود و در هر دروازه جمعی از

لشکریان را بضبط و محافظت آن نصب فرمود و بربلیغ لازم الا تباع بنفاد پیوست که در تمام شهر از اسپ و اسلحه هر چه باشد بخدمت بهرام افتقام سپارند و چون بر حسب فرمان کاربند شدند اکابر و اصول شهر بدیوان اعلی آمده جهت نعل بهای عساکر منصور مال امان قبول کردند و براهل شهر قسمت کرده از برای استخلاص آن محصلان طلب داشتند و فرمان قضا جریان صادر شد که محلات را بر امراء قسمت کرده هر امیری از مردم خود کسی بلخیص فرستد و از برای ضبط مال نور ملک برلاس و محمد سلطان شاه را تعیین فرمود و اکابر اصفهان را در اردوی همایون توقیف نموده محصلان بشهر درآمدند و بدرست کردن وجه مشغول شدند و چون ارادت پادشاه قهار جل جلاله بخرابی آن دیار تعلق گرفته و اذاً اراد الله شیما هیأ اسبابه در آن افتنا شبی یکی از جهال رساتیق اصفهان که او را علی کچه پا گفتندی و از طهران آهنگران بود در اندرون شهر دهلوی زد و حشری از اشرار عوام کالانام بلهم اضل جمع شدند و دست بی باکی بر آورده گرد محلات بر آمدند و اکثر محصلان را بکشتند مکرر چند محل که عقلمی و وجودی داشتند و محصلان خود را از شر آن مفسدان بدکردار محافظت نمودند و بسیاری از لشکریان که جهت مهمات خود بشهر درآمدند آن شب عرضه تلف گشتند

و محمد پسر خطای بهادر بقتل آمد چنانچه قریب سه هزار کس در آن از غوغای عوام کشته شدند و آن جاهلان کم خرد بی باب بعد از قتل اتراک بدروازها شتافتند و از جمعی که بمحافظت آن قیام می نمودند باز گرفتند و بضبط و احکام آن مشغول شده بتصور باطل و اندیشه محال بنیاد یاغی گری نهادند روز دیگر چون کیفیت واقعه بسمع مبارک صاحبقران رسانیدند آتش خشم جهان سوزش اشد نار الجحیم ابروها زبانه زدن گرفت و لشکر نصرت شعار را بتسخیر شهر فرمان داد دلاوران سپاه تیغ انتقام بدست جلالت کشیده روی قهر بشهر نهادند و مردم اندرون چون قضیه واقع شده بود و اختیار از دست رفته در مقابله و مدافعه از بیم جان حرکت المذبحی می کردند و بیان تمور آقبوغا در آن جنگ کشته شد و چون بهادران ظفر قرین حصار بکشودند و شهر تمام مسخر شد صاحب قران کامگار جمعی را بفروستاد تا محله سادات و کوچه موالی ترک و خانه خواجه امام الدین واعظ اگر چه بیک سال پیش ازین حال وفات یافته بود حمایت نمایند و بقتل عام و انواع عقوبت و انتقام فرمان داد • • • بیت • فتادند در شهر خیل مغل • بر افتاد بنیاد مردم بکل بقتل و بغارت گشادند دست • سرای سران جمله کردند پست و بعضی مردم زیرک که لشکریان را بادب نگاه داشته بودند

و از آسیب تعرض آن جاهلان بی باک میانگشتم نموده خانهای
 ایشان بسلا مت بماند و بسی مسلمانان ازان ممر خلاص یافتند
 و یرلیغ شحنه قهر نفاذ یافت که نومانان و هزارجات
 و صدجات سرکشتگان بحصه ورسد بسپارند و جهت ضبط آن
 توارجیان دیوانی علیحدّه بنهادند و از ثقات استماع رفته
 که بعضی لشکریان که نمی خواهند که بدست خود مباشر
 قتل شوند سر از یاسا قیان می خریدند و می سپردند و در
 اوایل حال سری به بیست دینار کبکی بود و در اواخر
 که هرکس حصه خود سپرده بودند یک سر به نیم دینار آمده
 بود و کس نمی خرید و همچنان هرکرا می یافتند می کشتند
 و از غوامض حکمت الهی آنکه جمعی که در روز از گزند تیغ
 بیدریغ امان یافتند در شب خواستند که بگیرزند از قضا
 برنی نشست و اثر پایهای ایشان در برف بماند روز دیگر
 آن کینه خواهان پی ایشان برگرفته برفتند و از هر جا که پنهان
 شده بودند بیرون آوردند و به تیغ انتقام بگذرانیدند
 ليقضي الله امرا كان منغولا و از عدد کشتگان آنچه
 بقلم در تحت ضبط کتابت و حساب درآمد بروایت اقل
 هفتاد هزار سر در ظاهر اصفهان جمع شد و ازان در مواضع
 متعدد منارها ساختند *

* بیت *

* گاه خوش خوش شود که همه آتش شود *

* تعبیهای عجب یار مرا خواست خوست^(۱) *

و حقیقت امر آنست که چون جاهلان عاقبت نا اندیش
 سرطاعت از اولوالامر ذ و شوکت کشیده سه هزار مسلمان
 و بناحق بکشتند این حال پیش ایشان آمد فی الجمله
 قهر قهار شدید الانتقام عز و علا جلوه که در آن زمان در اصفهان
 کرد تا بهرام خون آشام برین بام فیروزه فام بتیغ گذاری
 موسوم است کم اتفاق افتاده باشد والله اعلم و احکم و این
 واقعه در روز دوشنبه ششم ذی قعدة سال مذکور اتفاق افتاده
 و اگر مسلم دارند که بنابر وقایق و بدایع حکمت نامتناهی
 الهی حوادث و وقایع عالم کون و فساد را نوع ارتباطی
 با اوضاع فلکی هست این واقعه که در اصفهان دست داد
 قرب زمانی داشت باقران یازدهم^(۲) از قرانات مثلثه هوایی
 در جوزا و قران نخستین در سرطان ذلک تقدیر العزیز العظیم *

گفتار در توجه صاحب قران دشمن گداز

مسکین نواز بجانب دارالملک شیراز

چون خاطر مبارک صاحب قران کامکار از قضیه فتح

(۱) در بعض نسخه (خرومت خوست) و در بعض (خواست خواست)

و در بعض (خوش خورشست) (۲) در دو کتاب بجایش (نهم)

آن دیار بپرداخت امیر حاجی بیگ پسر امیر ساربوغا و نونان^(۱) شاه را پسالیانه بهحفاظت اصفهان باز داشت و در کنف حفظ و تایید ملک دیان بصوب شیراز روان شد و الی فارس زین العابدین چون خبر شنید * * بیت * که صاحبقران آمد و صد هزار * دلیران جنگی ز توران سوار رو بگزین نهاد و در نستر پسر عم او شاه منصور حاکم بود با وجود آنکه میان ایشان صفائی چندان نبود کالمستجیر من الرضاء بالنار با سپاه خود براه کازرون متوجه ارشد غافل از آنکه هرکه بردشمن اعتماد نماید و از غدر او حذر واجب نداند سر رشته سعادت از دست داده باشد و در ملامت بر خود گشاده و چون بکنار آب دودانکه رسید شاه منصور مردم او را فریب داده بجانب خود دعوت نمود و چون مزاج لشکر ایران بلك طباع نوع انسان که آنه کان ظلوما جهولا بر بی وفائی مجبول است مجموع خاک بی آزر می بر روی وفا پاشیده بطرف او مایل شدند و زین العابدین باندك نفری بماند شاه منصور جمعی را بفرستاد تا او را بشهر آورده در قلعه سلاسل با غلال و سلاسل مقید گردانیدند و آن جماعت که بی وفائی نموده ازو برگشته بودند همه را بگرفت و تمام اموال و اسباب ایشان باز سنده محبوس

(۱) در بعض نسخه (توران) و در بعض (تویان) دیده شد *

گردانید • بیت •

هیچ دشمن بدشمن این نکند • که کند مرد بی خرد با خود
و چون رایت همایون صاحب قران در ذی الحجّه
سنه (نوع و ثمانین و سبعمایه) بفتح و فیروزی بشیراز رسید
مملکت فارس بی کلفت دفع منازعی در حوزه تسخیر
و تصرف بندگان حضرت آمد و در سلک دیگر ممالک محروسه
انخراط یافت و لله در من قال

• بیت •

• دولت آنست که بی خون دل آید بکنار •

• ورنه با سعی عمل باغ جنان این همه نیست •

در ظاهر شهر شیراز حوالی تخت قراچه مرکزِ رایت نصرت
آیت گشت و تمام اصول و کلان تران و کلویان باحراز سعادت
زمین بوس شتافتند و بعد از اقامت رسم خاک بوسی
یک هزار تومان کبکی قبول کردند که بخزانۀ امانی فرود آرند
و از برای کفایت آن مهم امیر عثمان عباس بشهر درآمد
و وجه مذکور بتمام و کمال بوصول پیوست و در روز عید عید گاه
بفرحضور حضرت گردون بسطت آرایش پذیرفت و خطبه
بالقاب همایون آراسته گشت و بعد از ادای وظایف عبادت
و قربان بمنزل همایون معاودت افتاد والی یزد شاه یحیی
که برادرزاده شاه شجاع بود و داماد او با پسر بزرگش
سلطان محمد و حاکم کرمان سلطان احمد برادر شاه شجاع

و ابواسحاق نبیره شاه شجاع از سیرجان و سایر حکام اطراف و جوانب مثل اتابکان لر و گرگین لاری که گویند از نسل گرگین میلاد است کمربندگی و فرمان برادری بسته بشرف بساط بوس رسیدند و پیشکشهای لایق کشیده بعنایت و عاطفت پادشاهانه سرافراز گشتند و عساکر گردون مآثر بر حسب فرمان جهان مطاع بعضی ولایت را که قدم انقیاد برجا ده متابعت نهاده بودند ناخت کردند و چون مملکت فارس با تمامی توابع و لواحق مسخر شد و در تحت تصرف گماشتگان قرار گرفت مدشیان بلاغت شعار و دبیران لطایف نگار صورت عظیم امور و جلایل احوال که در آن مدت از آثار عنایت بی غایت پروردگار (عظمت مواهبه و جل جلاله) روی نموده بود بنوک خامه گوهر بار بر صحایف اعلام و اظهار نگاشته فتح نامها برداختند و مبشران را بدار السلطنه سمرقند و خراسان و سایر ممالک بلاد روان ساختند *

* بیت *
 بهر داخت منشی صاحب هنر * بسی نامه در باب فتح و ظفر
 برانگیخت یکران کلک دبیر * زمیدان کافور کرده عبیر
 رقم زد بسی داستان شریف * بخطی لطیف و ادائی ظریف
 بصد لطف چون گشت پیراسته * بمهر همایون شد آراسته
 رسانید فاصد بهر کشورے * صدایش برآمد زهر منبرے
 جهان شد سراسر کران تا کران * پر آوازه فتح صاحب قرآن

گفتار در سبب معاودت حضرت صاحب قرانی

بهستقیر سزیر سلطنت و جهان بانئی

روزگار چون این فتح نامدار در عین شوکت و ابهت

و افتد ار مشاهده کرد دفع عین ال کمال را نیل دغدغه بر جمال

حال فرخنده مال کشید و از جانب ماوراء النهر چیرا یلچی

بهفده روز رسید و خبر رسانید که در آن طرف گرد فننه برخاسته

و توقتمش خان دگر باره خاک بد عهدی و بے وفائی بر فرق

دولت خود پاشیده لشکری گران بماوراء النهر فرستاده است

و صورت آن واقعه چنان بود که چون لشکر دشت مقدم ایشان

بیگ یارق اغلن و ایلیمش اغلن و عیسی بیگ و سائقن بهادر

و دیگر امراء از سفناق گذشته بصیوان آمدند و بمحاصره آنجا

مشغول شدند تمور خواجه آقبوغا که محافظت آنجا بد و مفوض

بود بمدافعه و مقابله ایشان قیام نمود و بیرونیان هر چند کوششها

نمودند و جنگهای مردانه کردند کاری از دست ایشان بر نیامد

و چون از تسخیر عاجز شدند از آنجا گذشته دیگر مواضع را تاخت

کردند و امیرزاده عمر شیخ که در اندگان بود لشکر آن نواحی

جمع آورده بدفع ایشان روان گشت و امیر سلیمان شاه و امیر

عباس نیز سپاهی که در سمرقند مانده بود مرتب داشته و امیر لعل

برادر طغی بوغای برلاس و شیخ تمور پسر آقتمور بهادر را

در سمرقند گذاشته متوجه شدند و با امیرزاده عمر شیخ پیوستند

و باتفاق از آب سیحون گذشته بصرای جو کلك که به پنج فرسخی اترار واقع است بجانب شرقی در پائین آن سال لشکر جانبین بهم رسیدند و صفها کشیده میمنه و میسره آراسته بر یکدیگر حمله آوردند و جنگ در پیوست .

- از باد حمله آتش حرب اشتعال یافت •
- ترک اجل بغارت جانها مجال یافت •
- از بس که کشته گشت خلاق دران مصاف •
- مورگ از پری مرده ز خویش انفعال یافت •

و التهاب نیران محاربه و مقاتله تاشب هنگام نمادی پذیرفت و امیرزاده عمر شیخ که در کمال جلالت و مردانگی یگانه روزگار بود کالبرق الخاطف و الریح العاصف بر قلب معرکه زد و ازان سوی لشکر دشمن بیرون رفته از سپاه خود دور افتاد لشکریان چون او را ندیدند متوهم شدند و شکست یافته متفرق گشتند و امیرعباس را دران مصاف زخم نیر رسید و امیرزاده عمر شیخ بفرّ دولت قاهره از میان دشمن بسلامت بیرون آمده باندگان شنافت و باز لشکرهای متفرق را جمع آورد و دران اثنا خبر آوردند که انکا تورا برادرزاده امیر حاجی بیگ ارکنوت نیز حقوق انعام و احسان حضرت صاحب قران فراموش کرده عهد و پیمان شکسته است و بالشرک گران از مغولستان بسیرام و تاشکنت آمده لشکریانش دست فساد

بغارت ولایت دراز کرده اند امیرزاده عمر شیخ چون بران حال اطلاع یافت لشکر اوزکند را فراهم آورده بخجند آمد و در آنجا معلوم فرمود که دشمنان از راه چقمش^(۱) بصوب اندگان روان شده اند فی الحال بعزم آنکه پیش راه ایشان بگیرد باز گردید و در کنار آب اخسیکت که عبارت از سیحون است بمقابل رسید و از جانبین گذارها گرفته فرود آمدند و چند روز گذار بکنار آب در برابر یکدیگر ببالای آب میفرستند و انتهاز فرصت را رعایت می نمودند شبی انکاتورا حیلت کرد و در محلی که فرود آمده بود هزار کس را بگذاشت و امر کرد تا آتش بسیار پراکنده برافروختند و خود با باقی لشکر ببالای آب روان شد و به تعجیل رانده محلّ گذار پیدا کرده و از آب گذشته صف لشکر بیاراست امیرزاده عمر شیخ استقبال او نموده لشکر هرد و جانب بهم رسیدند و جنگ در پیوست *

جهان شد بگرداند و رون ناپدید * کسی از یلان خویشتن را ندید بخون گشته آغشته هامون و کوه * ز بس کشته کامد ز هرد و گروه امیرزاده عمر شیخ کوششهای مردانه نمود و چون کثرت و افزونی دشمنان بیش از حد بود عنان از جنگ ایشان

(۱) در بعض نسخه (چقمیش) و در دو کتاب (چقمشن) بجای

چقمش است *

بر نافته بحصار اندگان در آمد و انکا تور را با لشکر از عقب روان
 شده چون برسید خرواست که شهر را از اطراف و جوانب
 فرو گرفته بمحاصره مشغول گردد شاهزاده جوان بخت را عرق
 عبرت و حمیت ارثی در حرکت آمده از حصار بیرون شتافت
 و با تیغ تائید و سپر توکل روی جلادت بد شمنان نهاده جنگ
 در پیوست * بیت *

- * بر آمد چنان از دو لشکر خروش *
- * که چرخ فلک را بدرید گوش *
- * ز عکسِ سرنیغ و برقِ هنان *
- * سراز راه می رفت و دست از عنان *
- * ز زخم تبرزین و تیغِ خدنگ *
- * همه موج خون خاست از دشت جنگ *

و چون لشکر جته بسیار بود و سپاه شاهزاده به نسبت اندک
 و او از غایت شجاعت و دلآوری بمیان در آمده چون شیر
 می فرید و جگر گاه خصم بزخم نیزه و شمشیر می درید دوران
 حال توکل بهادر تیغ کشیده حمله کرد و عنان اسپ شاهزاده
 گرفته از جنگ گاه بیرون آورد انکا تور را نیز ایستادن مصلحت
 ندید باز گردید و راه کافرستان پیش گرفت امیرزاده عمر شیخ
 لشکریان را در پی او فرستاد و قریب سه روز نگامشی کرده
 بمسیر از سپاه جته را که از عقب می رفتند نیست گردانیدند

وامیر سلیمان شاه و امیر عباس و از امرای قوشون تمور تاش و برانخواجه و سونچ تمور و غیرهم چون از جنگ لشکر دشت که در موضع چو کلک واقع شده بود شکست یافته بازگشتند و بحفاظت سمرقند مشغول شدند و مردم را باندرون حصار در آوردند و تمور تاش را به نرمن فرستادند تا بمحافظت آنجا قیام نماید و مخالفان رسیده دیهها را غارت کرده می گشتند و بعضی از ایشان متوجه بخارا شدند و فوجی دیگر از لشکر توقتمش که از راه خوارزم در آمده بودند چون به بخارا رسیدند هوای تسخیر آن در سر پندار ایشان افتاد و بقصد محاصره در ظاهر شهر بنشستند و در اندرون طغی بوغای بر لاس و انلمش قوچین و در پی قوچین حصار و قلعه را محکم گردانوده بمدافعه و مقابله ایشان دست جلالت برگشاده جنگ بسیار واقع شد و چون مخالفان از تسخیر بخارا عاجز شدند بضرورت از آنجا برخاستند و بخرابی ولایات ماوراءالنهر مشغول گشتند و زنجیر سرانی را آتش زدند و دلیل ایشان سلطان محمد پسر کیخسرو ختلانی بود و از قرشی و خزار گذشته تا کومی تن و لب آب آمویه تاخت کردند و دران و لا امیرا عباس بزخم تهمی که در جنگ چو کلک باو رسیده بود در گذشت

انالله وانا الیه راجعون *

گفتار در مراجعت صاحب قران دین روز

و تفویض حکومتِ فارس و عراق به آل مظفر
 چون خبر وقایع مذکور در شیراز بحضرت صاحب قران
 رسید امیر عثمان عباس را با سی هزار سوار از دلاوران
 فامد ار به تعجیل هرچه تمام نراز راه یزد روانه سمرقند گردانید
 و حکومتِ شیراز را بشاه یحیی برادرزاده شاه شجاع تفویض
 فرمود و اصفهان را بسطان محمد پسر بزرگ او و کرمان را
 بسطان احمد برادر شاه شجاع و سیرجان را باقلعه اش
 که ذکر آن خواهد آمد بسطان ابواسحاق نبیره شاه شجاع
 برسم سیورغال کرامت فرمود و مجموع را بیرلیغ و آل تمغاء
 لازم الاتباع بلند پایه گردانید و فرمان شد که جناب
 افادت مآب قدوة المحققین و افضل المتأخرین سید شریف
 جرجانی بدار السلطنة سمرقند نقل فرمایند و از عظامی امرای
 شاه شجاع امیر علاء الدین ایفانق نیز با جمعی دیگر از اکابر
 و اعیان بتوجه آن جانب مامور گشتند و از هنرمندان
 پیشه و رجماعتی را بخانه کوچ روانه آن طرف گردانیدند
 حضرت صاحب قران در اواخر محرم سنه (تسعین و سبعمائه)
 عزم مراجعت بجانب سمرقند جزم فرموده سوار شد * بیت *
 بایمن طالع و اعزّ نصور * و ارفع دولت و اجلّ حال
 و چون به بند امیر رسید پهلوان مذهب خراسانی که حاکم
 ابرقوه بود کس فرستاد و عرضه داشت که شهر را بی محافظی

گذشتن مصلحت نمی نماید اگر داروغه بیاید بے توقف با حزار
سعدت زمین بوس شتابم حضرت صاحب قرآن گیتی ستان
توکل باورچی را بفرستاد و مہذب با استقبال موکب ہمایون
مستعجال نمود و بوسیله امرای کامگار بشفرب بساط بوس حضرت
اعلیٰ سرافراز گشت و چون رایت نصرت شعار بابرقوہ رسید
مہذب کمر خدمتگاری بر میان جان بسته حسب المقدور
بہ ترتیب ترغو و ساورے قیام نمود و باندازہ قدرت و مکنت
خوبش پیشکشہای لایق کشید عاطفت پادشاہانہ شامل حال او
گشتہ ابرقوہ را با و مسلم داشت و یرلیغ داد حضرت صاحب
قرانی از انجا بہ تعجیل براہ اصفہان و تختہ پل روان گشت * شعر *
ہمی رفت منزل بمنزل روان * سعادت قرین و ظفر ہمعنان
ز گرد سپاہش ہوا مشک فام * بیک حال روز و شب و صبح و شام
جہان را شب از روز پیدا نبود * تو گفتی سپہر و ثوبا نبود
و چون آوازہ توجہ رایت نصرت شعار بما وراء الذہر رسید
دشمنان را پای قرار برجای نماند و طریق فرار اختیار
نمودہ بعضی بخوارزم و جماعتی راہ دشت قباچاق پیش
گرفتند رایت فتح آیت از جیحون گذشتہ بہ دارالسلطنۃ سمرقند
رسید خداداد حسینی و شیخ علی بہادر و عمر تابان و دیگر امراء
را در عقب مخالفان روان گردانید و ایشان بر حسب فرمان
شب و روز راندہ ناموضع بیلن تکامشی کردند و بسیاری از

مخالفان را بتیغ انتقام بگذرانیده مظفر و منصور بپایه سریر اعلیٰ معارفت نمودند *

گفتار در پرسش نمودن حضرت صاحب قران
امراء را که در ماوراء النهر گذاشته بود

چون سپاه نصرت پناه حضرت صاحب قران را از فردو
و اقبال آن مرید گیتی ستان در هر زمان و مکان غیر از شکستن
دشمنان و برانداختن مخالفان عادت نبود صورت رزم معرکه
چو کلک که لشکر نوقتمش خان را اندک غلبه دست داده
بود برخاطر همایون بغایت گران آمد و باحضار امراء که
در آن جنگ حاضر بودند فرمان داد و ایشان را بر غو پرسیده
و از کیفیت آن جنگ تفتیش و تفحص نموده * * * نظم * * *
بفرمود تا هر که روز نبرد * بمیدان چو مردان نینگیخت گرد
چوزن معجزش بر سرانداختند * پیاده بشهرش همی ناختند
و اگر کهنتری مردئی کرده بود * و را همچو میران نوازش نمود
برات خواجه کوکلناش را که بشرایط مردی و مردانگی
چنانچه عادت و شیمه دلاوران عساکر منصور است در آن معرکه
اهمال نموده بود بر حسب فرمان گرفته و ریش تراشیده
مواخذه عظیم کردند و گوناب و سفید^(۱) اچ کرده معجز پوشانیدند

(۱) چنین است در اکثر نسخه و در بعض بجایش (سفید اب) و در

و کوچه ملک چون بمواسم شجاعت و جلادت قیام نموده در پی
 یاضی رفته بود و با سیزده مرد در موضع بخجال از گذار خچند
 بر سر سی صد نفر کافر انکاتورائی شبیخون برده و اسیران
 نمجند و آن نواحی را از ذل اسار کفار خلاص داده بوطنهای
 خویش فرستاده بود او را سیورغال فرمود و بمزید عنایت و
 تربیت مخصوص گردانیده حکم ترخانی ارزانی داشت
 و پایه قدر امیرزاده عمر شیخ که در اظهار آثار جلادت و اقتدار
 ید بیضا نموده بود از میامن حسن مراحم پادشاهانه از اوج
 عیوق برگذشت *

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب

قران بجانب خوارزم نوبت پنجم

در سال لوی ثیل مطابق سنه (تسعین و سبعمائه)
 حضرت صاحب قران بعون تایید ملک دیان عنان عزیمت
 بصوب خوارزم معطوف داشته در موضع اکری یار نزول
 فرمود و کونجه اغلن و نمور قتلخ که از توقمش خان
 روگردان شده التجا بدرگاه عالم پناه آورده بودند با شیخ
 علی بهادر و شیخ نمور بهادر برسم منغلی از پیش روان کرد
 و ایشان از نهر بغدادك عبور نموده عید خواجه را بقراولی
 فرستادند و او بر مرکب جلادت سوار گشته روان شد و از گله
 بانان ابلمش اغلن شخصی را گرفته بیاورد و کیفیت حال

مخالقان از و استفسار نموده اورا پیش حضرت صاحب قران
 کا مگر فرستادند و چون آنحضرت خبر دشمنان از و باز دانست
 از انجا روان شده بجوی چدریس رسید و چون از انجا
 بسعادت و اقبال بگذشت از طرف دشمن کسی گریخته آمد
 و خبر داد کہ الغمش اغلن و سلیمان صوفی سر بر سریر و جان
 برخان اختیار کرده خوارزم را گذاشتند و گریخته روی گریز
 بصوب توقمش خان نهادند حضرت صاحب قران امیرزاده
 میرانشاه و محمد سلطان شاه و شمس الدین عباس و اوج قرا
 بہادر و ایکو تومور و سونجک بہادر را در عقب ایشان بتگامشی
 روان فرمود ایشان بر حسب فرمان از راه قم کنت و قیرہ
 بشتافتند و از برق سرعت سیر استعارہ کردہ بمخالقان رسیدند
 و بسیاری از ایشان را بتیغ قہر بگذرانیدند و با غنیمت فامحصور
 مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکر ہمایون پیوستند حضرت
 صاحب قران چند روز در خوارزم توقف فرمودہ یرلیغ لازم
 الاتباع نفاذ یافت تا تمام اہالی و سکان شہر و ولایت را خانہ
 کوچ بجانب سمرقند روانہ گردانیدند و شہر خوارزم را یکبارگی
 ویران ساختہ جوکاشتند و تخم بد کرداری کہ مخالفان
 در کشت زارے باکی افشانده بودند ہلاک و آوارگی لشکر
 و زوال و خرابی دیار و کشور بار آورد * * بیت *

چو آمد بخوارزم صاحب قران * گریزان شدہ دشمن از بیم جان

مسخر شد آن مملکت بی نبرد * بنقل اهالی آن امر کرد
و چون شعله خشم حضرت صاحب قران که از جسارت و
بی باکی مخالفان اشتعال یافته بود بعد از سوختن خرمن
شوکت و مکنت ایشان تسکین پذیرفت رایست نصرت شعار
محفوف بعون و تایید پروردگار متوجه سمرقند شد و بسعادت
واقبال بمستقر سریر سلطنت و جلال نزول فرمود و حقیقت
آنکه اصل جبله مبارک آنحضرت مجبول بر عدالت و رعیت
پروری بود و وجه همت عالی نهمت تعمیر بلاد و ترفیه عباد و
آنچه از آثار قهر و خرابی احیانا از عساکر گردون مآثر صدور
می یافت جهت ضرورت جهانگیری می بود و مصالح کشور
کشائی که بی سیاست و القای رعب میسر نمیگردد لاجرم
چون مدت سه سال از تخریب خوارزم بگذشت در او اخرسنة
(ثلث و تسعین و سبعماية) هنگام مراجعت از یورش دشت
قباچاق موسیکه پسر جنکی قوچین را بفرستاد که خوارزم را
بحال عمارت با ز آورد و او محله قآن را که چنگیز خان هنگام
قسمت ممالک بفرزندان آنرا باکات و خیوق داخل الوس
چغتای خان کرده بود حصار کشید و آبادان ساخت و الحال
هذه معموره خوارزم همان است •

ذکر احوالی که در اثنای یورش همایون

بجانب خوارزم روی نمود

چون حضرت صاحب قرآن عنان عزیمت فرخنده مآل بصوب
 خوارزم معطوف داشته قرین تاییدات آسمانی روان شد ابوالفتح
 برادر کوچک محمد میرکه از آستان دولت آشیان روگردان شده
 بگریخت و شبگیر کرده خود را در چول انداخت و چون لالم بهاد -
 قوچین ازان حال آگاه شد او را تگامشی کرده در راه اسپ
 لشکریان میگرفت و بشتاب میرفت تا در موضع حصارک با و رسید
 و او در پای درخت طاق خسپیده بود چون از موجب کفران
 نعمت و سبب آن حرکت ناپسندیده سوال کرد در جواب
 گفت برادرم میرکه یا غی شده کسی را بطلب من فوستاده
 بود من بآن واسطه فرار اختیار کرده پیش او میرفتم لالم بهادر
 او را گرفته و بسته سوار گردانید و ازانجا بازگشته در بخارا
 با میرزاده عمر شیخ که آنجا رسیده بود رسانید و صورت واقعه
 باز راند شاهزاده چون ازان حال آگاه شد در زمان خبر
 بخوارزم پیش حضرت صاحب قرآن فرستاد و به تعجیل متوجه
 سمرقند شد و چون بآنجا رسید و از حقیقت امر استکشاف
 نمود محمد میرکه با وجود آنکه شرف قرابت و سعادت
 مصاهرت حضرت صاحب قرآنی یافته بود چه مهد اعلی سلطان
 بخت بیگم را در حباله داشت و از میا من تربیت آنحضرت
 ولایت ختلان و ایل آن نواحی تمام در تحت فرمان او بود بحکم
 ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی نشو غرور شوکت

و حشمت راه سعادت و صواب از دیده بصیرت او پوشانیده
 بسودای محال اندیشه تسلط و استقلال بخاطر راه داده بود
 و اگرچه خرد بهزار زبان فحواى • * بیت *

مکن آنکه هرگز نکرد است کس * بدین رهنمون تو دیواست و بس
 بادا میرسانید سابقه شقاوتش دامن گیر آمده عزم مخالفت
 جزم کرده بود و بالشرکه که بسمرقند رسیده بود یاغی شد و
 از آنجا بازگشته و چون از قهله گذشته بود ند لشکریان ختلان
 در ولایت ترمذ دست بی باکی بغارت بر آورده بودند
 و نفس شهر را تمورتاش پسرا پاچی صوفی بر او را میرا قبوغا
 که داروغه آنجا بود محافظت نموده و کوچه بند کرده از
 آسیب تعرض آن بدکرداران نگاه داشته بود امیرزاده عمر
 شیخ را چون کیفیت این اوضاع محقق شد از سمرقند نهضت
 فرموده در یلغوز یغاج فزول فرمود و لشکر را جمع کرده از عقب
 میرکه روان شد و او قوم خود را گرد آدری کرده بود و به بیداد
 خانه داد ملک برلاس و آقتموربهادر که از گماشتگان حضرت
 صاحب قران بود ند در حصار غارتیده و اموال ایشان را تصرف
 نموده و زرآد خانه خاص که آنجا بود گشاده و مجموع اسلحه
 و آلات جنگ را بارذال و او باش بخش کرده و اسپ و جامه
 داده و حشوی بی طایل بانکیشه باطل فراهم آورده و کمر
 مخالفت بر میان طغیان بسته مقاصت و جدال را آماده

گشته بود *

* بیت *

باسبابِ شوکت چنان غره گشت * که خورشید در چشم او ذره گشت
 غافل از آنکه اسبابِ صوری را در معرض ناپید مالکِ قدیم
 همان حکم خواهد بود که حبال و عصی سحره فرعون در مقابل
 عصای کلیم لا جرم چون امیرزاده عمر شیخ نزدیک رسید
 مصدوقه فاذاهی تلقف مایا فکون بظهور پیوست و سر
 عنایت آنک انت الا علی بجلوه در آمده از قوت دولت
 حضرت صاحب قران عقد جمعیت مخالفان از هم فرو گسست
 و بمجرد آوازه و وصول عساکر گردون مآثر هزیمت یافته متفرق
 و پراکنده گشتند و میرکه را چون آتش نخوت و استکبار که از
 باد غرور و پندار بالا گرفته بود فرو نشست شکسته و خاکسار از
 آب و خَش از تاش کبرک گذشته بجانب ختلان گریخت
 شاهزاده به تعجیل تمام از عقب او روان شد و از حصار برآه
 نیرکنی قیچی شتافته بکنار آب و خش رسید و بشناه از آب
 بگذشت و میرکه روی از دولت برتافته بصوب حمایت شاه
 جلال الدین آورده بدره درواز رفته بود و چون حضرت
 صاحب قران گیتی ستان را *

* بیت *

عزیزی که هرگز درش سربتافت * بهردر که شد هیچ عزت نیافت
 تعالی و تقدس بمحض عنایت بی نهایت عزیز کرده بود هر که
 کفران نعمت کرده سر از هواداری او بتافت جز خواری

و نگو فساری نتیجه نیافت هر آینه شاه جلال الدین دست رد
بر سینه آمید میر که نهاد و اورا بقلعه راه ندان چه بیقین
دانست که نهال حمایت و رعایت بی دولتان برگشته روزگار
جز نکبت واد بار ثمره بار نیارد ولله در من قال * * نظم *

* پدر کز من روانش باد پر نور *

* مرا پیرانه پندی داد مشهور *

* که از بی دولتان بگریز چون تیر *

* وطن در کوی صاحب دولتان گیر *

و چون میر که خایب و خاسرا ز دره درواز بازگشت و بیشتر
نوکرانش که ملازم بودند دست ازو باز داشته سر خود گرفتند
و چون لشکر منصور در کوه و دشت از راست و چپ و پیش
و پس در طلب او بسیار بشتافتند و ازو خبری نیافتند امیرزاده
عمر شیخ در ختلان بموضع قبیچاق در آق سرای که قصر میر که بود
نزول فرمود منتظر می بود که دولت روز افزون چه لطیفه
برانگیزد تا خار آن دغدغه بیک بار از شارع اقبال برخیزد *

* بیت *

* که بس کار کلي بد انسان که خواست *

* ز اقبال صاحب قران گشت راست *

اتفاقاً عثمان پسر آروغ عمر با چند نوکر بسمرقند میرفت و از
عقبه بو تا توگدشته بسر چشمه رسید و پی اسپان دید که از جاده

بیرون رفته بود عون غذایت ربانی که پیوسته شامل ا
 شت
 اعوان حضرت صاحب قرآن بود در خاطر انداخت
 ملک قدیم
 اسپان برگرفته بطرفی که رفته بودند با نوکران را
 دن در
 از چند پشته بگذشت محمد میر که راه یاب چهار بوکر نشسته بود
 و اسپان را بعاف رها کرده فی الحال اطراف و جوانب او
 فروگرفتند و عثمان عمر تاخته نخست اسپان را که رها کرده
 بودند بدست آورد بعد ازان ایشان را همه گرفته در بند
 کشیدند و خبر با میرزاده عمر شیخ فرستاد و او را مصحوب
 خود گردانیده بازگشت و متوجه شاهزاده مشارالیه شد و
 او را روز دوشنبه در اثنای راه بظاہر اشارتی که ازان شاهزاده
 رسید بیاساق رسانید و ابوالفتح برادرش را نیز در سمرقند همان
 شربت چشانیدند تا دیده و روان عالم عبرت را روشن گردد که
 عاقبتِ غدر و خیم است و جزای کفران نعمت عذاب الیم *

* مصراع *

الالعن الرحمن من کفر النعم

و بعد از رفع این دغدغه امیرزاده عمر شیخ روی توجه بصوب
 سمرقند آورد و در آنجا بسعادت بساط بوس حضرت صاحب قرآن
 مستسعد گشت و در همان وقت که محمد میر که یاغی شد و از
 سمرقند بازگشت امیر جهان شاه بر حسب فرمان با تمام لشکر

بورلداى و طایخان واپودی از قند ز متوجه معسکر همایون
 شده بود و چون ببلخ رسید امیر یادگار برلاس با مجموع لشکر
 بلخ و آن عیاحی با ایشان پیوسته با اتفاق می رفتند در اثنای
 راه ایل بورلداى یاغی شده باز گشتند امیر جهان شاه صورت
 این حال بپایه سریر اعلیٰ عرضه داشت کرد خواجه یوسف
 بن اولجايتو و جنید برادر زاده بورلداى و از لشکر بلخ
 پیر علی قاز را با خود همراه ساخته باز گردید و در عقب
 بورلداى بیان به تعجیل روانه شد و شبگیر کرده در بقلان بایشان
 رسید و کوچ و خانه آن روز برشتگان را غارت کرد و درین حال
 با میرجهان شاه خبر رسید که میرکه یاغی شده است و لشکر
 جمع کرده در ولایت حصار نشسته است امیر جهان شاه سپاه
 نصرت پناه را مرتب ساخته متوجه او شد و خواجه یوسف
 جهت ضبط لشکر خود بارهنگ رفت و پیر علی قاز روانه بلخ
 شد تا لشکری که در آنجا مانده بیاورد و مقرر کردند که در کنار
 آب جیحون بهم رسند و چون جهان شاه بکنار آب رسید یسال
 بسته با تما می لشکر بشنا از آب بگذشت و هم آنجا توقف کرد
 و چون شب درآمد جنید بورلداى و برادرش با یزید و علی
 اکبر با تما می لشکر خود یاغی شده شبیخون آوردند و ایشان

(۱) در بعض کتب بجایش (بورلداى) بزبادت الف بعد رای

سه هزار سوار بودند و با امیر جهان‌نشا شصت مرد بسپیش
 نموده بود با ستظار دولت غرایب آثار صاحب قران کامگار
 هیچ گونه تزلزل و اضطراب بخود راه نداد و توکل ^{بر} ندای
 ظفر بخش کرده بآن نفرانك پشت بآب ^{ورده سپرها و} آ
 چپرها و تورها در روی کشیده بمداغه و مقابله ^{سختان مشغول}
 شدند و از آمد شد تیر از طرفین هوای معركة دراز ^پ
 پرشهاب شد و از نهیب شمشیر و سنان جان بهادران رزم آزمای
 سراسیمه گشته در اضطراب افتاد * * بیت *

* تیغ چون و سوسه عشق در افتاد بدل *

* تیر چون شعله نور در آمد به بصر *

* گرز خایسک شد و تارک گردان سندان *

* دشت ناورد شده کارگه آهنگر *

دران حال خواجه یوسف نوکری را از بالای آب بسناج در
 آب انداخته روان ساخت و پیغام داد که در مقام جلادت
 پای ثبات می باید فشرد که اینک ما جنگ را آماده گشته
 بمعاونت و مظاهرت شما میروسیم لشکر نصرت نشان را که در
 مقابل دشمنان چون سد سکندر پای قرار استوار داشته بودند
 و داد مردی و مردانگی می دادند از وصول این خبر پشت
 استظار و بازوی افتد از قوی ترگشت و خواجه یوسف و
 پیرو علی تاز با صد مرد مکمل هم دران شب بشنا از آب گذشته

برسیدند و با اتفاق حمله کرده کوششهای مردانه نمودند و چون صبح صادق از افق آسمان سر برزد صبح فیروزی و ظفر از مطلع که اقبال شرحت قران دمیدن گرفت و لشکر دشمن بآن کثرت که در مقابل هر فوجی بیست نفر بودند پشت هزیمت نموده رو بگریز نهادند و از آب گذشته بطرف بقلان گریختند و مصدوقه وان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مایتین با بلخ و جهی بظهور پیوست لشکر منصور تکا مشی کرده بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و امیر جهاننشا با سپاه نصرت پناه در قندز بنشست و ایل و قبیلله بوردای از عقبهای هزد و کش گذشته بکابل رفتند ابوسعید بیسود چون یاغی گری ایشان بشنود خبیث طبیعتش بران داشت که با وجود سوابق عنایت که از حضرت صاحب قرانی مشاهده نموده بود کفران نعمت روا داشته یاغی شد بحسب اتفاق آقبوغای بیسود که دشمن ابوسعید بود حضرت صاحب قران او را بند کرده بمغولستان و طرف الطای^(۱) فرستاده بود درین ولا از انجا گریخته می آمد و او را در راه گرفته باز بند کرده بپایه سر بر اعلی آوردند در خوارزم و چون یاغی شدن ابوسعید بمسامع علیه حضرت صاحب قران رسیده او را عنایت فرموده فرمان داد که بند برداشتنند و ایل و الوسن بیسود را بدو ارزانی داشته

(۱) در بعض نسخه بجایش (آله طاق) دیده شد •

پیش امیر جهان شاه فرستاد و چون صاحب قران کامگار از خوارزم بمستقر سریر سلطنت بسعادت معاودت نمود رمضان خواجه و دیگر بهادران را با چند قوشون از عساکر گردون متأثر بمعاونت امیر جهان شاه روانه گردانید و او را فرمان داد که هر جا که دشمنان روند از عقب ایشان بروند بر حسب فرمان امیر جهان شاه و خواجه یوسف از قندز و بقلان در عقب مخالفان روان شدند و از عقبه هندوکش و کابل گذشته در موضع لقمان بجنید و ابو سعید رسیدند و ایل والوس ایشانرا غارت گردانیدند و آنچه از صدمه قهر ایشان بجان خلاص یافتند بسند گریختند و چون امیر آقبوغا از آن حال آگاه شده بود از هرات روی قصد بایشان نهاد و امیر سیفل قندهاری لشکر آنجا جمع آورده در راه با امیر آقبوغا پیوست و باتفاق از عقبها و جنگها گذشته بآن سرگشتگان روز برگشته رسیدند و راه برایشان به بستند *

* بیت *

* گوئی بقصد دشمن صاحب قران بلا *

* میروید از زمین وهمی بارد از هوا^(۱) *

ایشان از بیم جان سراسیمه بجنگ مشغول گشتند و بعد از آنکه بسیاری کشته شدند و اندک چیزی که با ایشان مانده بود عرضه

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتاب بجایش (سما)

غارت و تاراج گشت جنید و بایزید و ابو سعید بهزار مشقت سر
بد بردند بجانب هذوستان بد هلی رفتند و عساکر منصور قرین
سلامت و غنیمت موفور بموضع خود باز گشتند * * بیت *

* سپیاه خسرو صاحب قران بنده نواز *

* بهر کجا که رود با غنیمت آید باز *

و دران ایام که رایت نصرت شعار متوجه خوارزم بود
سیور غتمش خان در ولایت بخارا بیمار گشته بود و بعد از چند روز
شفا شده بجوار رحمت پروردگار پیوست و نعش او را از انجا
نقل کرده در جلگای کش نزدیک قویقان^(۱) بغاج درگنبدی
که از مستحذات او بود دفن کردند تغمده الله بغفرانه
و دران وقت که حضرت صاحب قران از تسخیر خوارزم فراغ
یافته در پاییز بدار السلطنة سمرقند معارفت فرمود و آن خطه
فردوس آیین از فرقدوم همایون غیرت سپهر برین گشته سلطان
محمود پسر سیور غتمش خان را بجای پدر مقرر گردانید و رای
عالم آرای پرتو عواطف و اشفاق بر حال اولاد و اعقاب
انداخته فرموده حضرت رسالت پناه را - حیث قال
صلی الله علیه وسلم تناکحوا ثوالدوا تکثروا وجهت
عالی ساخت گماشتگان جهت تربیت طویهای بزرگ بیای
سعی و اجتهاد برخاستند و اهالی مملکت دست سرور و

(۱) در بعض کتب بجای قویقان (توبقان) است *

شادمانی به تزیین شهر برگشاده آذینها بستند و تعیبهها آراستند و در باغ بهشت که نامش از محاسن صفات نشان میدهد و مشاهده صفاتش مطابقه اسم و مسمی بیان می کند سراپرده و خرگاه فراوان بفسحت زمین و رفعت آسمان بزدند و برافراختند و آن را بفرشهای ملون و بساطهای ملمع و هرگونه تکلف و تجمل از غرور و زواجر جواهر مزین و مرصع ساختند و حضرت صاحب قران امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد برادرش و امیرزاده شاهرخ را با کریم جلایل حورانژاد بطریق شرع مطهر عقد بسته در باغ بهشت بتاریخ سنه (تسعین و سبعمائه) داماد کرد * بیت *

* حیدا عقی که عقد ملک را داد انتظام *

* حیدا عهدی کز شد رونق عالم تمام *

* نادران بزم همایون گوهر افشانی کند *

* آسمان از بد و فطرت پر جواهر داشت جام *

و بعد از اتمام این مهم صاحب قران گردون غلام لشکر بهرام انتقام را اجازت انصراف داد و امیرزاده میرانشاه بخراسان رفت و امیرزاده عمر شیخ باندگان و حضرت صاحب قران آن زمستان در سمرقند با قبائل و کامرانی بگذرانید *

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران
بجنگ توقتدش خان و ظفر یافتن بعون ملک دیان

چون توفتمش خان را سرنوشت شقاوت که خامه جف القلم
 برپیشانی ادبار و خذلانِ او رقم زده بود بران داشت که
 حقوق عنایت و رعایت حضرت صاحب قران فراموش کرده
 بُرکفران نعمتی اقدام نموده و از تمام الوس جوجی که از
 میامن تقویت و تمشیت آن حضرت بار رسیده بود لشکری
 گران جمع آورده *

* بیت *

* ز روس و چرکس و بلغار و قبیچاق *

* قرم با کفه و آلان و آزاق *

* همان از باشقرد و از مکس هم *

* سپاهی بس گران آمد فراهم *

و با چنان لشکری از حیز شمار بیرون و از اوراق اشجار
 و قطراتِ امطار افزون بتاریخ او اخرسند (تسعین و سبعماید)
 موافق لوی نیدل اول زمستان متوجه حضرت صاحب قران شد
 آنحضرت چون برین حال اطلاع یافت با لشکر سمرقند و کش
 از مستقر سریر سلطنت نهضت فرمود و ساغر ج را مخیم نزول
 همایون ساخت و تواجیان را جهت جمع و احضار عساکر
 نصرت شعار باطراف و اقطارِ ممالک روان گردانید و بحسب
 اتفاق آن سال شدت برودتِ هوا بمرتبه بود که آسمان همواره
 پشت سنجاب بردوش افق کشیده بود و زمین پیوسته شکم
 قائم پوشیده *

* نظم *

- * ز برف گشته زمین همچو صفحه کافور *
- * ز ابر مانده جهان همچو گنبد بی نور *
- * هوا ز غایت سرما چنان نمود اثر *
- * که بود خاصیت از طبع مردم محروم *

در آن حال خبر آوردند که منغلی توفتمش خان ایل یغمش اغلن با سپاهان گران از آب خجند گذشته در نزد بک اجوک زرنوق نشسته است حضرت صاحب قران فی الحال عزم فرمود که بتعجیل بر سر ایشان رود امراء و نوینیان زانوزده مبالغه نمودند که چندان توقف می باید فرمود که لشکرها از اطراف جمع آیند نقد این گفتار در محک رای اصابت شمار آنحضرت تمام ننمود و از تبعه فی التأخیر آفات اجتناب واجب شناخته بر حسب اشارت *

* بیت *

- * از امروز کاری به فردا ممان *
- * چه دانی که فردا چه گردد زمان *

امضای عزیمت را صواب دانست و دست توکل در حبل متین تایید صمدانی استوار کرده جمع شدن لشکرها نیابید و با وجود آنکه در تمام راه تا سینه اسپ برف نشسته بود با جمعی خاصگیان برف کوفته متوجه گشت و شبگیر کرده *

* بیت *

روان شد باقبال فتح و ظفر * سعادت به پیروزیش راهبر

سعودِ فلکِ نصرتش را ضامن * جنودِ ماکِ در پیشِ حرزخوان
 و امیرزادهٔ عمرِ شیخِ از اندگانِ لشکر آنجا مرتب داشته و از کنار
 آبِ خچند شتافته بموکبِ همایون پیوست صاحبِ قران
 گیتی ستانِ مرچِه اغلن و تمور قتلخ اغلن و شیخِ علی بهادر را
 با جمعی سپاه روانه ساخت تا راهِ گریز بود شمنان به بندند
 روز دیگر در وقت طلوع آفتاب ماهچه رایت نصرت انتساب
 از بالای تل انبار برآمده بیانی رسیدند و سورن انداخته
 جنگ در پیوست *
 * نظم *

پراز نالهٔ کوس شد مغز میخ * پراز آبِ شنجرف شد جان تیغ
 ز آوازِ اسپ و خروشِ سوار * فرو مانده دستِ سواران ز کار
 و چون آتشِ حرب از بادِ حمله دلاوران اشتعال یافت
 نسیم فتح از مهبطِ اقبال حضرت صاحبِ قرانی وزیدن
 گرفت و مخالفان پشت هزیمت نموده رو بگریز نهادند
 و بسیاری از ایشان در زبردست و پای اجل سراسیمه گشته
 نیست شدند و بعضی از بیمِ تیغِ آتش بار خود را در آبِ خچند
 انداخته خاکِ وجودشان بباد فنا بررفت و آنها که از قتل
 خلاص یافته بصوبِ گریز می شتافتند لشکرِ منصور که پیش تر
 رفته بودند تا راهِ بریانی بگیرند از پیش ایشان در آمدند
 و سپاهِ ظفر پناه از عقب روان شده ایشان را شکاری وار
 از اطراف و جوانب در میان گرفتند و بزخم تیر و سنان

و شمشیر و گرزِ گران دمار از روزگار ایشان بر آوردند و عنان حیات شان بدست قهر عزرائیل سپردند و ایدی بپردی بخشی را دستگیر کرده خواستند که سر از تن جدا کنند او از بیم جان نام خود اظهار کرد و او را زنده پیش صاحب قران گیتی ستان آوردند آنحضرت احوال و اوضاع توقتمش خان را استکشاف نموده او را خلعتِ عفو پوشانید و جامه داده بغنایت پادشاهانه مخصوص گردانید و بعد ملازمت موکب همایون سرافراز گشت * * مصراع *

* آزاد بنده که بود در رکاب شاه *

و از آن موضع کوچ کرده بسعادت معاودت فرمود و در ماه صفر سنه (احدی و تسعین و سبعمائه) در آقار فرود آمد و آنجا توقف نمود و چون از قدوم طلبعه لشکر بهار سپاه تباه کار سرما پشت هزیمت دادند و عساکر بهجت آیین سبزه و ریاحین از اطراف و اکناف صحاری و بساتین در حرکت آمدند *

* بیت *

* سلطان گل رسید و دیارِ چمن گرفت *

* و اطرافِ جویدار سپاهِ سمن گرفت *

لشکرِ ظفر جناب از اطراف و جوانب برسیدند امیرزاده میروانشاه با سپاه از خراسان بدرگاه عالم پناه آمد و لشکر بلخ و قندز و بقلان و بدخشان و ختلان و حصار و دیگر بلاد

و امصار بمعسکرها یون پیوستند *
 * بیت *

از آواز اسپان و گرد سپاه * نه خورشید تابنده پید ازه ماه
 چنان شد ز گرد سواران جهان * که خورشید شد گفتی اندر نهان
 حضرت صاحب قران گیتی ستان فرمان داد که امیرزاده
 عمر شیخ و امیر حاجی سیف الدین و ایکو تمور برونند و بر آب
 خچند از کشتیها و عمد پل سازند ایشان بامثال امر مبادرت
 نموده برفتند و در چند موضع پول بستند و خبر بحضرت
 صاحب قران فرستادند آنحضرت بتاریخ ربیع الاول
 سنه (احدی و تسعین و سبعمائه) موافق اول ایلان نیل
 از انجا کوچ کرده در زمان امن و تایید ملک دیان روان شد
 و چون بکنار آب رسید با فرزندان کامگار و تمام لشکر نامدار
 بآن پولها از آب بگذشتند و تمور قتلخ اوغلان و سونجک بهادر
 و عثمان بهادر را برسم منقلای تعیین فرمود و چون ایشان
 بر حسب فرمان روان شدند قراول از پیش فرستادند
 و فرستادگان قراول دشمن را دیده باز گردیدند و خبر
 بامراء رسانیدند و امراد با لشکر کمین کرده خود را نمودند
 و مخالفان چون کسی را ندیدند و شب در آمد از سر
 فراغت چون بخت خویش بخواب مشغول شدند غافل
 ازین معنی که *

* بیت *

نباید غنودن چنان بی خبر * که ناگاه سیلی در آید بسر

لشکرِ نصرتِ شعار از د ولتِ بیدار سوار شده بر ایشان شبیخون
 بردند * بیت *

شبِ تیره رفتند کُند آوران * چو شیرِ ژیان بر مهرِ شمنسان
 بگرز و سنان و بشمشیر و تیور * بر آورده از جانِ دشمنِ نفیر
 در آن شب دلیرانِ نصرتِ شعار * بکشتند از ایشان فزون از شمار
 و چون بیشتر لشکرِ یاغی بقتل آمدند بقیه که خسته و چسته
 بصد مشقت از آن ورطه سر بردر بردند و روی بگریز نهادند و از
 آب ارج عبور نموده بتوقتمش خان رسیدند و لشکرِ او صیران
 را محاصره کرده بودند و در آنجا جنکرجه و لاد و قوشچی بمنع
 و معارضه مشغول گشته جنگهای مردانده کرده بودند و توقتمش
 خان بعد از عجز از تسخیر صیران بسی را غارتیده در آن
 صحاری نشسته بود و چون او را از وصول سپاه منصور آگاهی
 دادند شاه و سپاه هرکه این خبر شنید از شکوه دولت
 حضرت صاحب قران پای ثبات و قرارش بلغزید و خوف
 و هراس بر ایشان استیلاء یافت لشکری بآن کثرت^(۱) سوار
 و بسیاری اهلبه و استعداد بمجرد آوازه از هم فرو ریخت
 و هرکس دستِ اضطراب در دامن فرار آریخت و بی توقف
 منهزم شده کالجواد المنتشر متفرق و پراکنده شدند *

* بیت *

(۱) درد و نسخه بجای سوار (سوان) است *

از آواز شاه صاحب قران * فروریخت از هم سپاهی گران
 ندیده کس از دور گود سوار * گزیدند یک سر طریق فرار
 از یزها جدا شد به نزد لیبیب * زاقبال صاحب قرانی غریب
 صاحب قران گیتی ستان چون از انهمام مخالفان آگاهی
 یافت امیر حاجی سیف الدین را با اغرق بسمرقند فرستاد
 و بنفس مبارک ایلغار فرموده در عقب دشمنان روان شد
 و خواجه شیخ قوچین و توبلاق قوچین و قرائان بهادر و امان شاه
 و دولت شاه جیاجی با چهل مرد گزیده و واسپه بزبان گیری
 از پیش بفرستاد ایشان در موضع سارق اوزن بقراول دشمن
 که در عقب استاده بودند رسیدند و جنگی عظیم کرده بسیاری
 از ایشان را بقتل آوردند و بقیة السیف بگریختند و چون
 بهادران نصرت قرین مظفر و منصور بازگشتند و در بیابان
 بقبه ترخان که با صد خانه دارنشسته بودند و چار خوردند
 و بایشان نیز داد رزم و پیکار داده به نیروی دولت قاهره
 قبه ترخان را که بزرگ آن طایفه بود دستگیر کرده و او را
 با قوم و گله و رزمه بقهر و غلبه رانده بموضع آقسوما بمعسکر
 همایون رسانیدند حضرت صاحب قران از آن موضع نهضت
 فرموده برای اورنگ چقل از چول گذشته بموضع بیل رسید
 و از آنجا روان شده از ساریق اوزن و کورجون گذشته به آل
 قوشون نزول فرمود *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران

امیرزاده میرانشاه را بخراسان

در موضع آل قوشون خبر آمد که ملوک سربدال و حاجی بیگ چون غربانی و تمام لشکرکلات و طوس یاغی شده اند حضرت صاحب قران امیرزاده میرانشاه را با طقای نایره آن فتنه فرمان داد شاهزاده بر حسب فرمان با لشکر نصرت شعار خود باز گردیده و بتعجیل تمام شب و روز رانده بسمرقند آمد و چون مامور بود بقطع ماده فساد ممالک خراسان ملک پیرمحمد پسر ملک غیاث الدین را باد و پسرزین العابدین و محمود که در آن جا بودند شربت فنا چشاندید و از نسل ملوک کت کس نمازد و شاهزاده جوان بخت از آنجا برسبیل استعجال بخراسان شتافت و در صحرای بحرآباد ملوک سربدال با فوجی از لشکر فدائی و از پیش آمدند و از سرجان گذشته بر لشکر شاهزاده حمله آوردند و جنگی عظیم در پیوست عساکر منصور جرنغار و بر نغار پیش آمده ایشان را شکاری وارد در میان گرفتند و بزخم پیکان خاره گذار بیشتر آن اشرار را بر خاک هلاک و بوار انداختند و ملوک شکسته و خاکسار به مشقت بسیار نیم جان بکنار انداختند و با جوقی از سپاه بیشتر زخم دار روی فرار بصوب عراق آوردند و امیر

(۱) در بعض نسخ بجایش (جانی قربانی) مکتوب است *

آقبوغا نیز از هرات متوجه رفیع آن آشوب گشته بود طوس را بعد از محاصره تسخیر کرد و حاجی بیگ برادر کوچک علی بیگ چون غربانی از آنجا گریخته متوجه عراق شد و چون بسمغان رسید سادات هزاره کوی او را گرفته باز فرستادند و به تیغ سیاست سپری شد و چون شاهزاده مشارالیه مخالفان عصیان ورزیده را مقهور و مخدول گردانیده عرصه آن مملکت را از خبیث وجود و لوث جنود ایشان پاک ساخت بمستقر سر بر جلالیت خویش فرمود * * * بیت * درختیست عصیان صاحب قران * که بارش هلاکت و رنج و هوان کسی کارد آن شاخ نکبت ثمر * که روی نکوئی نه بیند دیگر و عزم حضرت صاحب قران گیتی ستان برقرار جزم بود که بنفس مبارک در عقب توفتمش خان برود نوینان و امراء اتفاق نموده زانوزدند و بزبان اخلاص و دولت خواهی عرضه داشتند که اگر رای اعلی صواب داند اول بجانب خضر خواجه اغلن پسر تغلقتمور خان و آنکاتورا توجه نمایم و ایشان را گوشمالی بسزاداده نوعی سازیم که دیگر باره اندیشه جسارت و فضولی بخاطر راه ندهند و بعد از فراغ ازان مهم روی عزیمت بصوب توفتمش خان آوریم حضرت صاحب قران سخن ایشانرا بسمع رضا اصغا نمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بمغولستان

بر سرِ خضرخواجه اغلن و انکا تورا نوبت پنجم
 در همین سال سنه (احدی و تسعین و سبعمایه) حضرت
 صاحب قران گیتی ستان عزیمتِ جانب مغولستان مصمم
 فرمود و از موضع آل قوشون مراجعت نموده برای بوری
 باشی بالشکر و خدم و حواشی روان شد و از ترپالیک
 قرق گذشته بعقبه اوزناق برآمد و اسپان لشکریان بغایت
 لاغر بودند از هرده سوارسه نفر را بسمرقند باز گردانید
 و اسپان ایشان را بهفت نفر دیگر قسمت فرمود و لشکر را
 دو اسپه ساخته بسعادت و اقبال روان شد و چون با تقن سوری
 رسید آب نبود و سپاه از بی آبی در زحمت بودند و دو سه
 روز چاهها کنده آب حاصل می کردند و می رفتند ناگاه از
 رشحات فیض الهی دران بیابان در فصلِ تموز بر سر سبزه برف
 و یخ بسیار یافتند چنانچه تمام لشکریان با اسپان و چهار پایان
 همه سیراب گشتند و بادای شکر باری تعالی و تقدس
 قیام نموده روان شدند و چون بموضع توغره او تلخ رسیدند
 بر حسب فرموده شکار انداختند صحرای الغریالی را رانده
 خرگور بسیار مید کردند و هر چه فربه بود برداشتند و آنچه
 لاغر بود بگذاشتند و در صحرای اولن چرلیغ بموضع چپارا یغر
 رسیده فرود آمدند و از سپاه انکا تورا اولن بوغا و انیک چک
 با هزار سوار آمده دران صحرا بطلب قبیله بهرین می گشتند

میرک ایلیچی و پیرعلی نازقراول دست راست لشکر منصور بودند بایشان دو چار خورده دست جلادت و اقتدار بجنک و پیکار برگشادند و مخالفان بی توقف پشت هزیمت نموده رو بگریز نهادند لشکر ظفر قرین شخصی از ایشان را دستگیر کرده بهایه سریر اعلی آوردند و کیفیت احوال از و استفسار نموده معلوم شد که انکا توراد ر موضع اورنگ یار نشسته است حضرت صاحب قران در زمان شیخ علی بهادر و ایکنومور را با جمعی امراء با یلغار روانه آن جانب گردانید و فرمان داد که بتعجیل تمام رانده سعی نمایند تا بموضع اورنگ یار بانکا تورار رسند و فرمود که دران راه اصلاً آتش نکنند تا دشمنان از توجه ایشان آگاه نگردند و آن حضرت با عساکر گردون مآثر شبگیر کرده بعون ذوالجلال برسبیل استعجال در عقب ایشان روان گشت و چون روز شد بظهور پیوست که غجرجی راه غلط کرده بجای دیگر افتاده اند آن روز برای قیان قازی بتعجیل تمام رانده شب هنگام بکول سالی فرود آمدند روز دیگر راه یافته بهای اکور رسیدند و چون در انجا نزول کردند صاحب قران گیتی ستان با شاهزادگان و نوینان و امراء مشورت فرمود که چون ما سه روز راه غلط کردیم شاید که دشمنان خبر یافته باشند و متفرق شده مصلحت آنست که از دو طرف متوجه ایشان شویم بذابریں امیر زاده عمر شیخ را با بعضی

لشکر روانه گردانید و امیر جلال پسر امیر حمید را عجز جی ایشان ساخت و بنفس مبارک بابا قی سپاه بر اه شرا و شهاد تو و قوی مراغ و قوراغن و بو یور لاغونگ شته بموضع قراغوجور بر آمد و امیرزاده عمر شیخ با سپاه نصرت پناه کوه و بیابان قطع کرده می رفتند و هر جا که با قوم دشمن د و چار می خوردند جنگ کرده همه را مقهور و منکوب می گردانیدند تا در موضع قویاق بانکاتورا رسیدند و از طرفین سورن انداختند *

دلیران و شیران دشمن شکار * بر افروختند آتش کارزار ز خون گشت پر دامن آسمان * ز بیم آب شد زهره روزگار فرو بسته لبهای مردم ز نطق * فرو مانده اعضای گردان زکار بهادران لشکر نصرت شعار بعون نایب پروردگار بسیاری ازان بی دینان را بقتل آورده ایشان را بشکستند و انکاتورا را تکامشی کرده از ولایت بدر کردند و از موضع قاقمه برجی بگذرانیدند و غذایم بی شمار بدست آورده بسی دختران ماه رخسار و پری چهرگان لاله عذارا سیر گرفتند و شاهزاده کامگار بعد از قهر و طرد مخالفان بدر کرد امظفر و منصور با غذایم نامحصور بسعادت معاودت فرمود و در موضع اختاد یکتور

(۱) در دو کتاب بجایش (شرا و شبارتو) دیده شد (۲) درد و

نسخه بجایش (اخته دکتور) مکتوب است *

بعز بساط بوس حضرت صاحب قرانی فایز شد و چون مدتی بود که شیخ علی بهادر و ایکو تمور بایلغار رفته بودند و هیچ خبر از ایشان نمی آمد فرمان اعلی بنفاد پیوست که امیر زاده عمر شیخ با فوجی از سپاه بتفحص حال ایشان روان گردد شاهزاده بر حسب فرمان روی توجه براه نهاد و بعد از چند روز شیخ علی بهادر و ایکو تمور از راهی دیگر بمعسکر همایون ملحق شدند و امیر زاده عمر شیخ چون به بیابان ایت ایچمس آله کول رسید ناگاه با هشت صد سوار از دشمنان کلان تر ایشان قرا بیان تمور دو چار خورد و دران حال با شاهزاده پنجاه کس بیش نبود اما مجموع امراء و بهادران بودند مثل خداداد حسینی و تمور خواجه آقبوغا و حاجی محمود شاه یسوری و پیر حاجی ارلات و امثال ایشان بقوت استظهاری که لشکر ظفر قرین *

* باقبال صاحب قران داشتند *

توکل بر قادر نصرت بخش کرده بی اندیشه و هراس برایشان حمله کردند *

* در بیابان بی حصار ی کز عد و باشد پناه *

* هر یکی را در مقابل شانزده کس کینه خواه *

* لشکر صاحب قران دست جلادت برگشاد *

* دل بتایید الهی بسته و اقبال شاه *

* تیغ کین را برکشیدند از نیام انتقام *

* روز روشن گشت بر چشم بد اندیشان سیاه *

شاهزاده از صدقِ نیت و حسنِ اعتقاد در جهانِ آن فرقه
 بغی و فساد داد مردمی داده دست بردی نمود که ملک
 بر فلک زبان تحسین گشاده بر شجاعت و جلالت او آفرین
 خواند پیر حاجی پسر تیلانجی ارلات که از شجعان و کمات
 روزگار بود نقدِ شجاعت را بسکه جلالت زد و چون شیر غریب
 در آن دشت کین بسی از مخالفان بی دین را داغ فنا
 برجبین حیات نهاده تن بر زمین انداخت و جان باسفل
 السافلین روان ساخت و رفع منزلتش را از کمین قضا تیری
 بمقتل او رسید و بسعادتِ شهادت فایز شد و از کرامت
 و قاتلوا و قوتلوا لا کفرن عنهم سیاتهم بهره مند گشت
 • مصراع • * زهی حیات نکونام و مردن بشهادت *

آخر الامر از مطلع وعد و ان جنمنا لهم الغالبون اختر
 سعادت گستر فتح و فیروزی طلوع نمود و مجاهدانِ نصرت
 قرین بر مخالفانِ فساد آیین ظفر یافته ایشان را منہزم
 گردانیدند و بسیاری را بقتل آورده هر چه داشتند از اموال
 و چهار پایان بغارتیدند و گلهای اسپ و گوسفند رانده سالم
 و فانم بمعسکر هما یون مراجعت کردند * * نظم *

* بهر دلت صاحب قران دعونِ اله *

- امیرزاده عمر شیخ و آن گزیده سپاه •
- گشاده بازوی سعی و کشیده تیغ جهاد •
- شکسته دشمن بد کیش و کنده بیخ فساد
- بسوی اردوی اعلیٰ محلّ جاه و جلال •
- مظفر آمده با عالمی غنیمت و مال •

و چون صاحب قران گیتی ستان بموضع قراغوچور رسیده نازل فرمود اموال و غذایم که عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب جمع آورده بودند بر لشکریان قسمت نمود و چندان دران موضع توقف فرمود تا اسپان ایشان فربه شدند و فرمان داد که امیر جهان‌شاه و ارج قرا بهادر و دیگر امرای با سی هزار سوار ایلغار کرده بطرف ارتیش بطلب دشمنان شتابند ایشان بر حسب فرمان روان شدند و شب و روز رانده بآب ارتیش رسیدند و نیمی لشکر ازین جانب آب و نیمی ازان جانب بجست و جوی مخالفان گذار کنار آب روان شدند بهر موضع از جزایر و غیر آن که دشمنان گریخته پناه برده بودند چون برسیدند ایشان را بقتل و نهب و غارت و مار از روزگار بر آوردند و باین طریق اسپر بسیار و غنیمت بی شمار جمع آورده مظفر و منصور باز گشتند و بموکب همایون پیوستند حضرت صاحب قران ایل و الوس مغولستان که بحوزه تصرف و ضبط در آمده بود کورنهای کرده با میر لعل

برادر طغی بوغابراس و تیموریوغا و دیگر امراء قوشون سپرده روانه سمرقند گردانید و ایشان آن جماعت را رانده با اموال و غنایم بسمرقند رسانیدند و حضرت صاحبقران از چو^(۱)ل گذشته و منازل و مراحل طی کرده بمحل ایمل غوچور

رسید و در سرای اوردن مبیجل و معظم نزول فرمود *

گنتاردر قورلتای فرمودن حضرت صاحب قران
و فرستادن لشکر باطراف و جوانب مغولستان
باستیصال الوس جته

و چون حضرت صاحب قران گیتی ستان که * * شعر *

* له هم لا منتهی لکبارها *

* و همته الصغری اجل من الدهر *

هر مقصد که وجهه همت عالی ساختی و سایه التفات بران
انداختی تا باکمل طرق و اتم وجوه در حیز حصول نیامدی
خاطر مبارک از ان نپرداختی درین یورش همایون با آنکه
سپاه نصرت پناهش بکرات و مرات برد شمنان ظفر یافته بودند و
ایشان را مغلوب و منکوب گردانیده چنانچه بتفصیل گذارش
پذیرفت باز در باب استیصال الوس جته با شاهزادگان
و نوینان مشورت فرمود و فرمان شد که عساکر گردون مآثر
فوج فوج از راههای مختلف روان شوند و مجموع اراضی

(۱) در بعض نسخ بجایش (موضع جوی) و در بعض (موضع جور) است *

و صحاری آن نظر که محلّ حرکت و سکون قوم جته است احاطه نموده هرچاکه از ایشان نشان یابند اثر نگذارند و بر حسب فرمان واجب الادغان مجموع غجرجیان و قلاوزان جمع آوردند و راهها تحقیق نموده ثبت گردانیدند و بر شاهزادگان و امراء قسمت کرده مقرر شد که هر طایفه با غجرجی معین از راهی مخصوص متوجه قلع و قمع مخالفان شوند و جمعی که از بیم تیغ جان ستان ایشان از هر گوشه بیرون رفته اند همه را بدست آوردند و مجموع در موضع پولدوز جمع آیند از آنجمله امیرزاده عمر شیخ بالشکراندهگان غجرجی ایشان برهان اغلن و بیان تیمور پسر بیکیچک جته بر حسب فرموده براهی که مقرر شده بود روان گشتند و اطراف و جوانب طریق را ناخت کرده هرچاکه دشمنان را می یافتند بقتل و غارت کار می ساختند و از عقبه دویسین اندور گذشته بقصبه قراخواجه رسیدند و مسافت میان سمرقند و قراخواجه سه ماهه راه کاروان است و فوجی دیگر امیر جهانشاه و شیخ علی بهادر باسی هزار سوار آراسته نوکر سنقور را غجرجی ساخته از راهی که تعیین رفته بود روانه شدند و از قرارت و شور و غلوق^(۱) گذشته هرچاکه بیاغی رسیده نه بکشتند و بغارتیدند و فوجی دیگر عثمان عباس با بیست هزار

(۱) در بعض کتب بجایش (فرغاخ) مشاهده رفت *

مرد نیغ گزار امیر جلال حمید غجرجی شده براه سغیزغان^(۱)
به سغولغان لیق و کوک یار بشتافتند * مصراع *

• و دید آنچه دید هر کرا یافتند *

و فوجی دیگر خداداد حسینی و مبدشربها دور با بیست هزار
مرد پر خاش جوی جلادت آثار قمار تقو را غجرجی ساخته
از راه ارچکو روانه شدند و چون بموضع بیقوت رسیدند با قوم
بولغاجی و یلکر ملاقی شده جنگی عظیم واقع شد * نظم *

• ز تیغ گشته هوا همچو میغ آتشبار *

• ز نیزه گشته زمین همچو باغ آهن پر *

• ز گرد گردان گردون شده باون زمین *

• ز نعل اسپان هامون شده بشکل قمر *

• به نیزه کرده سران چشم بد سگالان کور *

• ز فعره کرده یلان گوش خاکساران کر *

و آتش آن پیکار یکشبانروز مشتعل بود تا باد فیروزی از چمن
دولت صاحب قران وزیدن گرفت و بهادران شجاعت شعار
بزخم شمشیر آبدار مخالفان خاکسار را مقهور گردانیده منهزم
و متفرق ساختند و غارت کرده باغانایم بسیار مظفر و کامکار

(۱) در بعض نسخ بجایش (سغزغان سغز لاغو و سوغولغان لیغ)

و در بعض (سغیزغان سوغولغان لیغ) و در بعض (سغزغان

سغز لاغو) دیده شد *

باز گشتند و حضرت صاحب قران بنفس مبارك با لشکر قول نهضت فرمود و کلان دوجي با تفاق فتح و ظفر غجرجي شده براه الخ ل توجه نمود و از معسکر همایون ایلغار کرده بسیجقان دبان برآمد و الوس بولغاچي را دگر بار نکبت و ادبار در معرض صدمه قهر عساکر گردون ماثر انداخته بیک حمله دمار از روزگار پریشان آن بي دینسان بر آوردند و اموال نامعدود و غنایم ناممصور بدست مکنت و اقتدار لشکر منصور افتاد و حضرت صاحب قران در زمان توجه بجانب توقتمش خان امیر یارگار برلاس و امیر سلیمان شاه و امیر شمس الدین ترخان را در ترکستان گذاشته بود و چون لشکر توقتمش خان را شکسته و رانده عنان عزیمت از آن صوب مصروف گردانید و بطرف جته معطوف داشت بایشان کس فرستاد که شما نیز بمغولستان در آیدید و بقلع و قمع دشمنان مشغول شوید ایشان بر حسب فرمان بمغولستان در آمده توی^(۱) بوغا شیخ را بفرموده حضرت صاحب قران در آن سرحد بگذاشتند تا بزراعت اشتغال نماید و خود بطلب دشمنان روان گشته منازل و مراحل قطع کرده از آورد بان بگذاشتند و از آب ایله عبور نموده و بسوت کول و چچکلیک رسیده ایل و الوس آن نواحی را غارت کردند و مال و غنیمت بسیار بدست آن

(۱) در دو کتاب بجایش (توی) دیده شد *

سپاه جلادت آثار آمد و از آنجا بطرف بالای قاز روان شده
 هر جا که با مخالفان دوچار خوردند ایشان را بکشتند یا در
 قید اسار^(۱) آوردند *
 * بیت *

* بهر کجا که رسید آن سپاه کشور گیر *

* عدو ز تیغ هلاک اربوست گشت اسیر^(۲) *

و بطلب ایل بولغاچی و سالوچی اطراف آن نواحی را
 تفحص نموده می رفتند و چون از مولزود^(۳) بگذشتند بخضر
 خواجه اغلن که حاکم مغولستان بود باز خوردند و با او غلبه
 بسیار بود نویینان و امراء با ایشان سواره در آویختن مصلحت
 ندیدند و گریختن شیمه و وار آن سپاه ظفر شعار نبود بضرورت
 پیاده شدند و چلبراسپان بر کمر استوار کرده بردشمنان تیر
 باران کردند و بزخم پیکان جان ستان راه تسلط و استیلاء بر
 ایشان به بستند و چون بعد از کوشش بسیار که از جانبین دو
 شبانروز بنمودند *
 * بیت *

* یکی پشت بردیگری برنگاشت *

* ننگداشت آن جایگه را که داشت *

هر چند کویلیک و دیگر امراء و بهادران جته پروانه و ار خود
 را بر آتش پیکار زدند ظفری نیافتند و جنگ قایم شد همه را

(۱) در یک نسخه بجایش (اسارا) (۲) در دو کتاب بجای بربوست

(بدست) (۳) در بعض نسخه بجایش (موازودو) بنظر آمد *

غبطه ناموس دران بود که مرصه آن مقاتله و جدال بصلح
 ریخته شود و امراء نامدار با خضرخواجه اغلن عقد مصالحت
 بشرط و عهد موکد گردانیده بصوب یلدوز که موعد اجتماع
 عساکر گردون مآثر بود باز گشتند و شاه ملک ترخان ازان جنگ
 فرار اختیار کرده خود را در بیابان انداخته بود در موضع
 دیتو بدولت زمین بوس حضرت صاحب قران استسعاد یافت^(۱)
 و حالی که مشاهده نموده بود یکی درد و معروض داشت
 و چون صورت واقعه بمسامع علیه آن حضرت رسید به تعجیل
 هرچه تمام توروان شد و بتومان سلطان محمود خان پیوسته و از
 کون گذر گشته بموضع یولد وز رسید و امیر یادگار بولاس و امیر
 سلیمان شاه و امیر شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان
 که از محاربه و مصالحه خضرخواجه اغلن انصراف نموده
 متوجه بودند در اینجا بسعادت بساط بوس سرفراز گشتند
 صاحب قران گیتی ستان مردان کار از لشکر اختیار فرمود و
 اغرق را گذاشته بایلغار روان شد و از گذرگاه اولاقینا و راز آب
 گذشته در عقب خضرخواجه اغلن بشتاب براند و دران
 بیابان بی پایان *

* بیت *

* که کس ندیده فرازش مگر بچشم ضمیر *

* کسی نرفته نشیبش مگر پهای گمان *

(۱) در بعض نسخ بجای کیتو (کیتور) است *

- * زندگ عیثی بر ذرو هاش برده ههای *
- * از استخوان مسافرن خیرهای گران *
- * کسی بروز سفید و شب سیاه درو *
- * بجز کبود ے گردون ندیده هیچ نشان *

فراز و نشیب عقبها و مغاکهای آن قطع کرده بموضع قرابلاق رسید و از آنجا روان گشت و چون از تیرناش گذشته در قوشون قاسی سیاهی سپاه دشمن پیدا شد در آن محل توقف فرمود مخالفان چون از وصول لشکر منصور آگاه گشتند خوف و هراس برایشان غالب شده در همان شب آهنگ گریز کردند و هر کس سر خود گرفته *

* بیت *

یکی شان سراز پاندا نست باز • بیابان گرفتند و راه دراز
 نگون سار کرده درفش سیاه • برفتند لرزان به بی راه و راه
 و لشکر چته چون از هم فروریخت از غایت دهشت هر فوجی
 بکوشه بدر رفتند گروهی انبوه بهمان صوب که لشکر منصور آمده
 بودند گریخته میرفتند و با امیرزاده عمر شیخ باز خوردند
 و سپاه شاهزاده ایشان را غارتیده دمار از روزگار بر آوردند
 و قلبه از آن گریختگان بطرفی دیگر بیرون رفته بودند امیر
 جهان شاه و شیخ علی بهادر با ایشان دوچار خورده همه را
 بهمان طریق کار بستند •

* شعر *

کسی را که برگشت روز از قضا • بکوشش نیابد خلاص از بلا

اگر باد گردد بگایه گریز * شود آسمان بر سرش فتنه بیز
 حضرت صاحب قران از کوتل تاری رین گذشته دشمنان را
 تا قراناس تکامشی فرمود و خضر خواجه اعلان دل از ملک
 و مال برداشته بهزار حیلہ جان بدر برد * * بیت *

خضر خواجه کوجته را بود خان * چو بگریخت از بیم صاحبقران
 شد آواره یکباره از جای خویش * تن از بیم لرزان دل از غصه ریش
 نه ملک و نه مال و نه لشکر بجای * زد هشت ندانست سر را ز پای
 سپاهش همه کشته یا دستگیر * زن و کود کانش بخواری اهیر
 اُس گشته یکباره زیر و زبر * نمانده ز مردم دران بوم اثر
 چنین باشد احوال آن پادشاه * که صاحبقران باشدش کینه خواه
 عسا کر گردون مآثر بقیه مخالفان را که دران کوه و صحرا بود ند
 تا قولان کوتل تمام غارت کردند و غنیمت بسیار از اسپ و شتر
 و کوسفند و غیر آن بدست آورده اسیر و برده بی شمار گرفتند
 و صاحب قران سپهر اقتدار مظفر و کامگار از انجا باز گشته
 بجیش آمد و غنائیم آن فتوحات که محاسب و هم بانامل
 قیاس و تخمین از عقد شمار آن عاجز آمدی مجموع بر لشکر
 قسمت فرمود و از انجا بسعدت و اقبال نهضت نموده و از چچرتو
 و پلا چر عبور فرموده موضع یولد و زمضرب خیام نزول همایون

(۱) درد و نسخه بجای جیش (حلیش) و دریک کتاب بجایش

گشت امراء و لشکریان که بر حسب فرمان با طراف و جوانب
 بقطع و استیصال دشمنان رفته بودند باغنائیم بسیار بوده
 بی شمار درین محل بر حسب میعاد مقرر منصور و مظفر
 بسعدت بساط بوس فایز گشتند و آن موضعی است بغایت
 نزاهت و طراوت و چشمه بسیار دل پسند و علف فراوان
 سود مند * * بیت *

ز بس چشمه روشن باصفا * بیلد وز خوانند آن جای را
 که معنی یلدوز اختر بود * همان چشمه‌هایش منور بود
 بقوت علفهای آن بوم و بر * بحدیست از قدرت دادگر
 که اسپ ارچه باشد ضعیف و نزار * چو یک هفته گردد دران مرغزار
 شود همچو کوهی روان بیگزند * قوی هیكل و فربه و زورمند
 و از انجا تا بسمرقند در ماهه راه کاروان است و حضرت صاحب
 قران کسی را پیش امیرزاده عمر شیخ فرستاد و فرمان داد که
 برای قهله روان شود و مجموع مخالفان را که دران نواحی و
 حوالی باشند مستاصل و ناچیز گرداند شاهزاده با متثال امر
 مبادرت نموده از قهله گذشته در راه بکوپلک که از امرای
 بزرگ جته بود باز خورد و جنگی عظیم واقع شد * * نظم *

* خروش آمد و ناله کوه نای *
 * بر انگیخت شهزاده لشکر ز جای *
 * دلیران رزم آزمای از دروی *

• خروشان و جوشان شده کینه جوی •

• همه دشت پر خسته و کشته شد •

• زمینی سربسر چون گل آغشته شد •

آخر الامرشاه زاده ارجمند از فرد ولت ابد پیوند فیروز گشت
و کوبلک را گرفته به تیغ انتقام بگذرانید و تمام الوس او را
بغارتید و اسپ و گوسفند بسیار غنیمت یافته از انجا روان شد
و از موضع کوزن و اوج فرمان گذشته بکاشغرد آمد و از انجا
نهضت نموده بالشکر ظفر قرین بمبارکی و طالع سعد باندگان
که اقطاع خاصه او بود نزول فرمود •

گفتار در مراجعت صاحب قران جهانگیر

به مستقر سریر جلالت صریر خلافت مصیر

صاحب قران را چون خاطر همایون از کار چته بهره اخت •

• شعر •

بر اعدای دولت مظفر شده • سپاه از غنیمت توانگر شده
همه دشمنان کشته یارانده • به بندش اسیران بسی مانده
دیار بداندیش را سربسر • همه رفته و کرده زیروزبر
بر آورده از بوم دشمن دمار • برین گونه فرسنگ بیش از هزار^(۱)
عزم دار السلطنه سمرقند را و جهت همت عالی ساخت و با

(۱) درد و کتاب بجای هزار (شمار) دیده شد •

تمام عساکر گردون مآثر از کچک یولدوز^(۱) نهضت فرموده
 به الغ^(۱) یولدوز درآمد و در انجا طوی عظیم کرده بعیش و عشرت
 مشغول گشت و تمام نوییفان و امراء و اشراف را بخلعت
 و کمرو انعام پادشاهانه محظوظ گردانید * * بیت *

- * همه دشت خرگاه و پرده سرای *
- * ز دیبای زربفت کرده بیای *
- * نهاده بخیمه درون تخت زر *
- * همه پیکر تخت^(۲) در و گهر *
- * نشسته برو شاه توران سپاه *
- * بجنگ اندرون گرز و برسر کلاه *
- * بدان فتح یگ جشن شاهانه ساخت *
- * سران سپه را باحسان نواخت *
- * بسی نامداران کشور کشای *
- * بخدمت رهی وار گردش بیای *
- * زدست بتان نوش کرده بکام *
- * شراب عقیقی بزرینده جام *
- * دران عیش و عشرت چو شد چند روز *
- * روان گشت ازان منزل دل فرور *

(۱) در بعض نسخ بجای الغ (اولوق) (۲) در سه کتاب بجای

و امیر جهان‌شاه را در اغرق گذاشته در یکشنبه پانزدهم شعبان
سفه (احدی و تسعین و سبعمايه) موافق بیلان ایل متوجه
مستقر سرحد ملطنت شد و بتعجیل رانده در یکشنبه هفتم ماه
مبارک رمضان خطه جنت آئین سمرقند از فرودم همایونش
غیرت سپهر بلند گشت جهانیان را از بشارت فتح حضرت
صاحب قران و مراجعت نمودن در عین اقبال و کامرانی
نهال آمال و امانی بازهار و اثمار بهجت و شادمانی
تازه و بار در گردید آغایان و شاهزادگان و امراء و نویینان
نثارها کرده طوبه‌های لایق دادند و پیشکشهای مناسب
کشیدند و از ادارات اقداح افرح ریاض عیش و عشرت
را چنان سرسبز و شاداب داشتند که فصل پاییز رشک بهار
آمد و کافه خلائق در سایه عدل و احسان و مهاد امن و امان
مرفه و شادمان آسوده از عمر برخوردار شدند و چون
زمستان برسید صاحب قران گیتی ستان ببخارا نقل فرموده
در کول فرکتی قشلاق کرد و دران محل قورباها گرفته قصرها
ساختند و خانها پرداختند و چون دران موضع کول متعدد
هست و هرگونه مرغان بتخصیص قوکه بلفظ فرس آنرا ارج
می گویند بسیار می باشد و از برای قوشلا مشی و مید طیور
بغایت مناهب افتاده لاجرم در ما بین آن کولها مسند
خلافت مصیر از شکوه صاحب قران جهانگیر زینت پذیر

می گشت و بندگان همای فرعذقا شکر^(۱) عمدها مرتب داشته
 بکولها در می آمدند و بغلنله خروش و طنطنه طبل و کوس
 مرغان را رمانیده می پرانیدند و تا رسیدن بکول دیگر
 قوشچیان جانوران می انداختند شفقارتند حمله تیز منقار
 و چرخ فلک سرعت نسیرین شکار بطیران در آمده مرغان قوی
 هیکل چون ارج و حواصل از اوج هوا بقهر و استیلاء فرو می
 آوردند و جسره چربدل و باز باند پرواز از کمین بر کلنگ و قاز
 کشاده جنگ قضا آهنگ را بخون ایشان یا قوت رنگ
 میساخت خروش قوشچیان قورا فحواى قوا انفسکم
 می شنوایدند اما از آسیب حمله جان کسل طغرل امان
 نمی دید و آواز طبل باز مرغان را بر اجتناب و احتراز میداشت
 لیکن جلالت بحری و شاهین و دیگر جوارح صید آیین ایشانرا
 سالم نمی گذاشت *

* نه چندان زمرغان باندك زمان *

* گرفتار می شد که و صفش توان *

چه و فور طيور و کثرت مرغان دران مواضع بمرتبه ایست که
 ما حسب تاریخ جهان کشای ثبت کرده که شاهزادگان چغتای
 وارگدای یک زمستان درانجا قشلاق کرده بودند و هر هفته
 پنججاه شتر و ار قوبرسم شرلغه باردوی بزرگ که در ظاهر

(۱) در بعض نسخ بجای شکر (شکار) مکتوب است *

سمرقند نشسته بود می فرستادند و العهده علیه و هم در آن
 زمستان اختراقبال امیر سلیمان شاه باوج کمال صعود نموده
 بعد مصاهرت حضرت صاحب قرانی اختصاص یافت
 و طویهای پادشاهان مرتب داشته پیشکش بسیار بمحل عرض
 رسانید و خدر معلی سلطان بخت بیگم را بآن نوین کامگار
 دادند و امیرزاده میرانشاه قضا یا و مهمات خراسان بر
 حسب دلخواه چنانچه ذکر کرده شد کفایت نموده متوجه
 پایه سریر اعلی گشت و امراء و نویدان باقامت رسم استقبال
 قیام نمودند و در آن قشلاق بشرف بساط بوس خسرو آفاق
 فایز شد * * بیت *

- * چو پرداخت شه زاده نامور *
- * زانجا مشی پیش نخت پدر *
- * جهاندارش از لطف در برگرفت *
- * ببوسید روی و سخن در گرفت *
- * بهرسیدش از راه و هربیش و کم *
- * زهر در سخن راند شهزاده هم *
- * وزان پس بسی پیشکشها کشید *
- * زمین بوسه داد و ثنا گسترود *
- * شهنشه بسی آفرین خواندش *

(۱) در اکثر نسخ بجای انجامشی (الجامشی) دیده شد.

- بجائی سزاوار بنشاندش •
- جهان شاد از ان اجتماعِ گزین •
- کزان تازه شد رونقِ ملک و دین *

و در اثناء آن زمستان بر مقتضای رای حضرت صاحب قران امیرزاده ابا بکر پسر شاهزاده میرانشاه را دختر امیر حاجی سیف الدین نامزد شد و خدر معلی خانزاده برسم طوی اقامت نمود و هم در آن اثنا بر حسب عادت روزگار که هر شادمانی را غمی و هر سوری را مانی در عقب می باشد و آنه هواضحک و ابکی مهاد علی قذاق خاتون که حر پدر صاحب قرانی بود ازین سرای فانی بدار القوا جاودانی نقل کرد انا لله وانا الیه راجعون خاطر مبارک آن حضرت از وقوع این حادثه بغایت متالم شد و چهره همایون که دیده دین و دولت بآن روشن بود مصب سیول ملال و محن گشت و لاغرو *

* القلب تحزن و العین تدمع *

ختم کلام معجز نظام و رسم آش و اطعام و افاضت خیرات و صدقات بفقراء و عجزه و ایتم فوق مایتصوره الارهام باقامت پیوست و نعش محفوف بمغفرت را بکش برده دفن کردند

• عز من لا یموت * • مصراع •

• روانش بخلد برین شاد باد •

و چون زمستان با خورشید صاحب قران گیتی ستان عزیمت
دار السلطنة فرمود و همه راه در پناه حفظ و تایید اله کامران و
شکارکنان بیهودت و اقبال منازل می گذاشت * * * نظم *

* بینه در یک شکارستان نمی ماند *

* شکار افکن شکار افکن همی راند *

و بفرخنده طالع مسعود از قرشی گذشته در جلکای دلکش

کش بر لب آب خشکا در اقیار نزول فرمود * * * نظم *

سراپرد شاه چرخ اقتدار * زمین را کشیده زد بیا حصار

همه دشت گشته کران تا کران * پراز خیمه و خرگه و سایبان

گفتار در قرتای فرمودن حضرت

صاحب قران

چون از میامن آثار شوکت و اقتدار حضرت صاحب

قران کامگار آفتاب دولت ترک بتخصیص الوس چغتای

بارج عظمت و جلال صعود نمود و کمال رفعت و استقلال یافت

چنانچه از حدود مشرق تا بمغرب پرتو تسلط و استیلاء انداخت

و از کثرت غنائم وافر که در یورشهای پیاپی از فتوحات

متواتر بدست جلالت عساکر گردون مآثر می افتاد یساقیان

معسکر ظفر مآب از روی مکنث و اسباب بر امرای دیگر عهد

و زمان فایق بودند هر آینه رای ممالک آرای که آیتی بود

لازم الاتباع در شان احکام سلطنت و کشورکشائی اقتضای آن فرمود که در شان لشکر اضافتی رود و در بهار آت نیل سنه (اثنین و تسعین و سبعمائه) در آق یار که از فرّ نزل همایون مهبط انوار ابهت و افتخار بود بقرلتای بزرگ فرمان داد و بعد از جمع تمام امراء و نوییفان از نومانات و هزارجات و صدجات و سایر هروران و حکام مواضع و ولایات رسوم طوی و قرولتای و آداب آن بحشمتی و نجملی مرتب افتاد که جهان فریدون و افراسیاب دیده مثل آن ندیده بود و نشنیده و چون اشارت علیه در باب زیادت کردن شان سپاه بفرمان پیوست •
• نظم •

سوران سپه سر بسر هر که بود • بخدمت کمر بسته فرمان شغرد
بموجبی که فرمان واجب الاذعان جریان یافت قرار گرفت
و مجموع التزام نموده خط باز دادند که بر حسب مقرر سپاه
بعرض گاه رسانند و نواجیان بزرگ که خط بازمی ستند امیر
حاجی سیف الدین بود و امیر جهانشاه جاکو و امیر
شمس الدین عباس و هم در آن ولایطویهای خسروانه مرتب
گشت و جشنهای یاد شاهانه مشتمل بر انواع نجملات و تکلفات
ترتیب کرده شد بغتاقهای گوهر آگین بر فرق خواتین
• ع • بلقیس آیین •

• گفتنی مگر نریا در ماه کرده منزل •

• ساغرهای بلورین در دستِ ما قیانِ زهره جبین • • ع •
 • صافی زهر کدورت همچون ضمیرِ عاقل • • بیت •
 نهانی آبادی شد آراسته • همه بوم پرزبور و خواسته
 جهان شد نهان زیر دیدمای چین • پراز در و گوهر بسیط زمین
 و مهدِ اعلیٰ سونجِ قتلخ آغا دختر شیرین بیگ آگاهه نهالی بود
 از دو حهٔ ابهت و جلال و رخسارِ افتخارش را حضرت صاحب
 قران خال با میرزاده عمر شیخ دادند و بعد از فراغ ازین امور
 بر حسب اجازت و اشارتِ حضرت صاحب قران امیرزاده
 میرانشاه بخراسان معارفات فرمود و امیرزاده عمر شیخ
 باندگان و امراء و نویبان نیز بیورتهای خود باز گشتند و حضرت
 صاحب قران بمستقر سریر سلطنت فرمود و بعد از چند روز در
 ظاهر سمرقند مرغزار یلغزیغاج مرکز استقرارِ رایت فتح آغار
 نصرت شعار گشت • • بیت •

• نظامِ حالِ زمانه قوامِ کار جهان •

• تمام گشت با قبالی شهریارِ جهان •

گفتار در لشکر فرستادنِ حضرت صاحب

قران بطرف جته

حضرت صاحب قران گیتی ستان هم در اوایل سال مذکور

امیر سلیمان شاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین

عباس و برادرش امیر عثمان و از امرای قوشون و خانه بچگان صدیق تابان و سلطان سنجر پسر امیر حاجی سیف الدین و حسن جاند ار و تلک قوچین و عید خواجه و توکل باورچی و نصرت قماری با بیست هزار سوار بطرف جته روان فرمود و چون از سیحون عبور نموده از تاشکنت بگذشتند و به آسی کول رسیدند از پیش امیرزاده عمر شیخ امیر ملش اپردی و پسرش پیکش و بدر و صدر ترکمان با پنج هزار مرد از شجاعان و دلوران از جانب اندگان رسیده بایشان پیوستند و چون بکوک توبه رسیدند چند روز در آن موضع توقف کرده بتفحص احوال مخالفان مشغول شدند و از آنجا پی دشمنان گرفته از راه عقبه ارجتوروانه شدند و از مخالفان هر کرا یافتند •

• بیت •

بکشتند یازنده کردند اسیر • زن و بچه شان اولجه برنا و پیر بغارت ببرند چیزی که بود • زخشلک و ز ترشان بر آورده دود باین طریق اطراف و جوانب آن نواحی و اراضی را بمراکب جلادت و صرامت می پیمودند تا از الماغ گذشته و از آب ایله بشناه عبور نموده بقرا تال رسیدند که یورت انکا تورا بود و در آنجا خبر یافتند که از قوچینان اولجه بوغا مجلکاجی که با چهار صد سوار پیشتر بخبرگیری رفته بود در شکار گاهی با قمرالدین دو چار خورده جنگی عظیم کرده اند و بسیاری از

جانین بقتل آمده امرای از برای تحقیق کیفیت این قضیه
 حسن جاندار و ملش و پیکش را بفرستادند ایشان روی شهامت
 مزمم برآه آوردند و چون بموضعی رسیدند که آن جنگ واقع
 شده بود کشته بسیار دیدند افتاده و دران میان از لشکریان خود
 از قوم منلغو شخصی را یافتند زخم دار که از حیاتش رمقی
 مانده بود و چهل روز بعلف گذرانیده او را غمخواری نموده
 پیش امراء آوردند او تقریر کرد که دران موضع با قمرالدین
 جنگ کردیم و بسی مردم از هر دو طرف کشته شدند و سپاه
 ما شکسته بیرون رفتند و قمرالدین بصوب صحرائی ایجنی
 بوجنی روان شد امراء بی توقف در عقب او بتعجیل براندند
 و چون از ایجنی بوجنی بگذشتند و به او کرکیجی رسیدند
 اغرق را دران محل گذاشته بایلغار روان شدند و چون بکنار آب
 ارتیش رسیدند قمرالدین از آب گذشته بود و بطرف توله که
 گویند سمور و قاقم دران بیشها می باشد رفته و سالها و عمد ها
 که بسته بودند و بدان از آب گذشته یافتند امراء چند روز
 دران موضع درنگ نمودند و هریک کس خود را از آب
 گذرانیدند تا داغ و تمغای ایشان بران درختهای صنوبر عالی
 که دران بیشها بود کشیدند *

* بیت *

- تاز شیران سپاه حضرت صاحب قران
- باز ماند بر درخت بیشه دشمن نشان

• یک و جب بوم از زمین کشور دشمن نمازند •

• کین سپاه اسپ تسلط بر فراز آن نراند •

و چون زمان پورش ایشان دران بیابانها قریب شش ماه
متمادی شده بود و لشکریان رازواده نمادند و دران مدت
بیشتر بگوشت شکاری و پیاز صحرائی می گذرانیدند (و هوا
نیز سرد شده بود) از آنجا بسعدت معاودت نمودند و براه الطون
کور که بازگشتند و آن راهی است که از دو طرف او بحیره
عظیم هست که آنرا اترک کول گویند و منازل و مراحل قطع
کرده و در سمرقند بپایه سریر اعلی سعادت بساط بوس دریافتند •
گفتار در توجه نمودن خدیو افاق بدشت قبیچاق
در پاییز همین سال سنه (اثنین و تسعین و سبعمایه)

صاحبقران گیتی ستان عزم نهضت همایون بجانب دشت
قبیچاق جزم فرموده سایه التفات بتفقد حال لشکر و ترتیب سپاه
انداخت •
• نظم •

ز اسپان که بودش بصحرایله • بیاورد از دشت چوپان گله
کجا بود ازان لشکر نامدار • پیاده کسی شاه کردش سوار
ز اسپ و سلاح و زرو خواسته • سپاهش سراسر شد آراسته
و از سمرقند در زمان حفظ و نایب ذوالجلال بسعدت و اقبال

(۱) در بعض نسخه بجایش (وزمستان در رسیده بود و هوا

بغایت سرد شده) است •

روان شد و بر آب خجند پل بسته عبور نمود و زمستان در
 تاشکنت میان یارسین و جناس قشلاق فرمود و دران اثنا
 راه مصلحت نمایش زیارت مرقد تابان فرقد شیخ مصلحت
 را قدس سره از معادات حصول مقاصد دینی و دنیوی دانسته
 بآن قصد عنان توجه بصوب معموره خجند معطوف گردانید
 و از صدق نیت و صفای طوینت مراسم زیارت بتقدیم رسانیده
 دو هزار دینار کپکی از وجهی که تصدق را شاید بارباب
 استحقاق صرف فرموده بتاشکنت بسعادت معاودت فرمود
 و درانجا مزاج همایون آنحضرت از نهج استقامت انحراف
 یافته عارضا مرضی طاری شد و غلوی سورت آن بغایت
 اشتداد پذیرفت و مدت یک اربعین متمادی گشت چنانچه
 امراء و ارکان دولت عظیم پریشان خاطر و اندیشناک بودند •

* نظم *

- * زبیم تکسوش جهان می لرزید •
- * و زلفیظ ملاتش زبان می لرزید •
- * اوجان جهان بود و دران سال از خوف •
- * برجانش د و صد هزار جان می لرزید •

میامن افاس قدسی جهت امن و امان جهان و جهانیان
 بدعوات صالحات مواظبت نموده زبان حال هرگویا و دل
 فحواى این مقال بادا می رسانید • نظم •

* گریغِ توبک دم از میان بر خیزد *

* عصمت همه رازخان و مان بر خیزد *

* از بسترِ غم که جای بدخواه توباد *

* بر خیز سبک ورنه جهان بر خیزد *

تا آفتاب سلطنت و اقبال از کسوف سقم و ملال انجلاء پذیرفته

همایون ذات بی همالش را از داروخانه ما هو شفاء
و رحمة للمومنین شربت شفای کلی کرامت گشت روزگار

* شعر *

زبان تهذیب بمضمون *

* المجد عوفي از عوفیت والکرم *

* و زال عنک الی اعدائک الالم *

* وما نخصک فی برء بتهنیه *

* اذا سلامت فکل الناس قد سلدوا •

برگشاد و کافه خلائق شادمان و مستبشر گشته هر کس شکرها

گزارد و شکرانها داد و بعد از چند روز که مزاج مبارک بحال

قوت باز آمد و امیرزاده میرانشاه با لشکر از خراسان رسیده

بسعادت بساط بوس مستسعد شد رای عالی حضرت صاحب

قرانی به ترتیب لشکر التفات نموده امراء و نویینان را

بنوازش پادشاهانه مخصوص گردانید و عامه لشکریان را اولکا^(۱)

* نظم *

داد *

در مخزن سیم و زر برگشاد * سپه را درم داد و دینار داد
 ز اسپ و سلاح و زهرگونه چیز * بهر کس ببخشید و بغواخت نیز
 و بعد از ترتیب لشکر التفات نموده شجر جیان را بر امراء
 قسمت فرموده و در قول که مرکز رایات نصرت شعار بود تمور
 قتلخ اغلن پسر تمور ملک خان و کونچه اغلن و اید کو اوزبک
 برسم قلاوزی ملازم بودند و در روز پنجشنبه دوازدهم صفر سده
 (ثلث و تسعین و سبعماية) که آفتاب در هشتم درجه دلو بود
 موکب همایون در زمان عصمت و تایید ملک جلیل نهضت
 فرمود و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیرزاده شاهرخ را
 جهت ضبط مملکت باز داشت و امیر لعل و امیر ملکت را ملازم
 ایشان ساخت و آغایان را مجموع بازگودانید مگر بانوی
 کبری جاپان ملک آغا بنت حاجی بیگ جته که در آن سفر
 دولت آسا بسعادت مرافقت و مصاحبت آن حضرت مستعد
 بود و چون رایت ظفر پیکر محفوظ بفتح مبین و نصر عزیز
 حرکت کرد امراء تومان و هزاره و امراء قوشون هر یک
 بمورچل روان شدند و چون موضع قراسمان مخیم نزول فرخنده
 گشت ایلیچیان توقتمش خان برسیدند امراء و نوپینان ایشان
 را بمحل مناسب فرود آورده لوازم رعایت بتقدیم رسانیدند
 و بواسطه برف و بارندگی چند روز در آن منزل توقف افتاد
 و چون خبر وصول فرستادگان توقتمش خان بسمع مبارک

حضرت صاحب قران رسید^(۱) • بیت •

بفرمود تا برکشایند راه • در آرنده شان از دربارگاه
چو دستوری از شاه دریافتند • بخدمت رهی و اربشنافتند
بعزت نهادند سر بر زمین • زبانی^(۲) پراز پوزش و آفرین
و بعد از تقدیم مراسم زمین بوس یک دست شفقار و نه اسپ
راهوار که جهت پیش کش آورده بودند بعرض رسانیدند
صاحب قران سعادت قرین رعایت آیین سلطنت را شنقار
بر دست سپهر اقدار مکرمت آثار گرفت اما از حمیت
پادشاهانه زیادت اللفاتی نفرمود ایلیچیان زبان استکانت
و انکسار بصرف اعتذار و استغفار گشاده رسالت توقمش
خان را بوساطت عظماء امراء زانورده عرضه داشتند محصلش
آنکه آنحضرت نسبت با من بمنابث پدر و ولی نعمت کهتر
پروراست چه سوابق حقوق انواع ایادی و نعم که در باره
من ارزانی داشته زیادت از انست که از هزار یکی و از
بسیار اندکی شرح توان داد اگر آن کردار تباه و مخالفت
بی جایگاه که از شورش بخت تیره روز و افساد مردم شیر
بد آموز بران اقدام نموده ام و از ان شرمسار و پشیمانم بکمال
عواطف و مراحم خداوندانه عفو فرماید ضمیمه سایر الطاف

(۱) در چهار نسخه بجای رسید (پدوست) است • (۲) در بعض

نسخه بجای زبانی (زبانها) دیده شد •

و اعطاف گردد و من حدّ خود شناخته بعد ازین یکسر موی پای
از طریق متابعت و انقیاد بیرون ندم و در مراعات شرایط
ادب و طاعت گزار می هیچ دقیقه فرو نگذارم * * بیت *

یکی بنده باشم بفرمان شاه * نه پیچم دگر سر ز پیمان شاه
حضرت صاحب قران فرمود که در مبادی حال که او از
دشمنان جسته زخم خورده و خسته تنها پیش ما آمد عالمیان
را معلوم است که او را در سلک فرزندان در آورده رعایت
او بجه مرتبه کرده شد و از جمله برای او لشکر باورس خان
کشیدم و بدان سبب چندین اسپ لشکریان و اموال و اسباب
فراوان در آن سال عرضه تلف شد و با وجود آن در تقویت
و تمشیت او اهتمام نمودم تا ایل او را از ایل آرس خان
جدا کرده بدو دادم و دست او را بنوعی قوی کردم که بر
تخت الوس جوجی بخانی استقراریافت دولت از فضل
باری تعالی است اما سببش من بودم و پیوسته او را بزبان
عظوفت و شفقت پسر خوانده ام و او مرا پدر می گفت و چون دولت
بر او قرار گرفت و قونی و شوکتی در حال خود مشاهده نمود حق
نعمت و احسان فراموش کرده شرایط فرزندی بجای نیارده
و چون ما بایران زمین نهضت نموده به تسخیر فارس و عراق
مشغول بودیم طریق عصیان پیش گرفته لشکر فرستاد تا حوالی
مملکت ما را خراب کردند و من سایه التفات بران نینداختم

تا مگر از کردار نا پسندیده خود انفعال یافته دست از بی حفاظی و فضولی باز دارد و از شرابِ غرور چنان بیخود شده که اصلاً نیک از بد نمیداند و گریه باره لشکر کشید و گروهی اندوه، بمنقلای پیش فرستاد و بولایت مادر آمدند و همان که روی توجه بجانب او آوردیم سیاهی سپاه مانادیده فرار اختیار کرد و اکنون که از عزیمت ما آگاه شده است از در عجز در آمده عذر خواهی می نماید چون بکرات نقض عهد و پیمان از مشاهده رفته بر قول او اعتماد کردن از حزم دور است عزیمتی که کرده ایم و لشکر از آن جهت آورده بتوفیق ربانی و تایید آسمانی با مضا خواهم رسانید * * مصراع *

* تا در میانه خواسته کرد گار چیست *

ارجع الیهم فلناتینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة و هم صاغرون و با این همه اگر راست میگوید که طالب صلح است می باید که علی بیگ باستقبال فرستد تا با امراء جانقی کرده آنچه مصلحت باشد بجای آوریم و بعد از اقامت رسم طوی ایلیچیان را خلعت های زرد و زری پوشانید و وثاق تعیین فرموده مثال داد که مراسم رعایت و مراقبت بتقدیم رسانند و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول قورلتای کرده با شاهزادگان و امراء مشورت فرمود و ایلیچیان توقتمش خان را گرفته بطالع فرخنده و اخت

سعد با تمام عساکر گردون مآثر روی کشور کشائی براه نهاد و از یسی و قرا جوق و صیران گذشته سه هفته در بیابان و چول ۱۱ رل و مراحل قطع کردند و اسپان از کثرت سیر و قلت آب مانده و خراب شده در پنجشنبه غره جمادی الاول بموضع سارق اوزن رسیدند و چهار پایان را سیراب گردانیده شکر باریتعالی بجای آوردند و چون سیلی عظیم آمده بود چند روز در آنجا توقف نمودند و بعد از آن گذرگاه باز بسته کورگه زدند و کوچ کردند و بشناه از آب بگذشتند و در آن شب دو نوکراید کو اوز بک گریخته به بیابان و چول بطرف توقتمش خان بدر رفتند حضرت صاحب قران در عقب ایشان کس فرستاد و بایشان فرسیدند و رایت نصوت شعار از آنجا روان شده سپاه ظفر پناه در بیابان و چول در مغاکها آب یافته می رفتند روز چهارشنبه بیست و یکم ماه مذکور بکوهی رسیدند که بکچک^(۱) تاق مشهور است و از آنجا کوچ کرده دو شب در میان روز جمعه موضع الت^(۲) تاق مخیم نزول همایون گشت مهر سپهر صاحب قرانی و جهان بانی بنشاط نظاره آن دشت ببالای کوه برآمد صحرا در صحرا سبزه بود آن روز در آنجا توقف فرمود و امر عالی بنفاد پیوست که لشکریان سنگ آوردند

(۱) در بعض کتب بجایش (به کچیک طاق) * (۲) در بعض نسخ

بجایش (اولوق طاق) مکتوب است *

و درین محل نشانه بلند مانند مناری برافراشتند و سنگ تراشان چابک دست تاریخ آن ایام بران نگاشتند تا یاد نامه بر روی روزگار باقی ماند و از آنجا کوچ کرده شکارکنان روان شدند و بکنار آب بیلاق جوق رسیده فرود آمدند و از آب گذشته بعد از هشت روز بموضع اناقرغوی رسیدند و چون از ابتدای نهضت مبارک قریب چهار ماه گذشته بود و لشکریان را آزوق نمانده و از اطراف آن بیابانها پنج ماهه و هفت ماهه هیچ آبادانی نیست در اردوی همایون که از غایت فسحت مجال و کثرت شجعیان و ابطال و بسیاری خیول و جمال دریایی بود در جوش و جهانی پرولوله و خروش تنگی و گرانی پیدا شد چنانچه یک سرگوسفند بصد دینار کپکی و یک من غله بسنگ کلان که عبارت از شانزده من شرعی باشد بصد دینار کپکی رسید و یافت نمی شد حضرت صاحب قران قولی فرمود و بامرای تومان و هزارجات و صدجات و ده جات جار رسانیده مچلاک بسربازسند که هیچ آفریده در اردو فان و کماج و بغرا و تماچ و رسته و اماچ و امثال آن نپزد و از مطبوخ به بلماق اکتفا نمایند و امراء جهت احتیاط تجربه نمودند و از یک من آرد بسنگ انبار که عبارت از هشت من شرعی باشد با اضافه سبزی که آنرا مطرگویند شصت کاسه بلماق بیرون آمد و مقرر فرمودند که از لشکریان هریک

بیک کاسه از ان قناعت کنند و بیشتر سپاه آن هم نمی یافتند و پیرسته دران صحراها می گشتند و از نخم مرغان و انواع جانوران که دران بیابان می یافتند و علفی که می توانست خورد روزگار می گذرانیدند و بدین طریق میرفتند حضرت صاحب قران در روز شنبه اول جمادی الاخری شکار اختیار فرمود و تواجیان با امراء چرنغار و برنغار جاررسانیده سپاه بچراگاه روان شدند و تمام آن صحرای بی انتها فرو گرفته و حوش و طیور بی شمار برانند و بعد از د و روز قمار مشی کرده *

* بیت *

* ملک هوسو که مرکب راند حالی *

* زمینی از گور و آهو کرد خالی *

* چو لختی گشت و صید افکند تا چاشت *

* از انجا سوی مغزل راه برداشت *

* وزان نخچیرگاه آمد سوی تخت *

* بفیروزی قرین دولت و بخت *

و سپاه از فرآقبال شاه عالم پناه از گوزن و آهو و بکن و دیگر انواع نخچیر چندان انداختند که چنان کثرتی بی قیاس با وجود چنان تنگی که دست داده بود فربه راگزین کرده برمی داشتند و لاغر را می گذاشتند *

* شعر *

(۱) در یک نسخه بجای بکن (بلن) است

زهرجنس چندان گرفتار شد * که گیرنده را دست بیکار شد
 و از جمله نوعی آهودران صحرا یافتند از گاو میش بزرگتر که
 مثل آن هرگز مشاهده نمودند ^(۱) و مغول آنرا قند غای
 میگویند و دشتیان بلن بسیار از آن نیز انداخته بودند
 و مدتی قوت لشکریان از گوشت شکاری آماده بود *

گفتار در عرض دیدن حضرت صاحبقران

لشکر منصور را

بعد از فراغ از شکار رای اصابت شعار صاحبقران
 سپهر اقتدار پرتو التفات بر باز دیدن جبهه و عرض عساکر
 گردون مآثر انداخت لشکر از میمنه و میسر و قلب و جناح
 چون گوهر تیغ در آهن نشسته و مرکبان باد پای را چون آتش
 جهنده از دل آهن در برگستان نهان کرده * * بیت *
 سپاهی بکثرت فزون از شمار * ظفر پیشگان تسلط شعار
 بهیجا چو آشفته پیلان مست * همه نیزه و گرز و خنجر بدست
 گرفته سپرهای چرم نهنگ * برافکنده برگستان پلنگ
 نه از مرگ شان باک نه از تیغ تیز * نه از آب بیم و نه ز آتش گریز
 بمردی یگانه بکوشش گروه * بر زخم سندان بر حمله کوه
 برین گونه لشکر از حیز قیاس بیرون و بکثرت ستاره و صولت
 گردون سراسر مکمل و آراسته فوج فوج و تومان تومان بمورچل

(۱) درد و نسخه بجای بلن (بکن) دیده شد *

خود روان شده متوجه عرض گاه گشتند * * نظم *

- * جهاندار چون لشکر آماده گشت *
- * برآمد با سپ و در آمد بدشت *
- * یکی تاج بر سر زیا قوت و زر *
- * بچنگ اندرون گرزگ گاو سر *
- * عنان را بسوی جرف غارتافت *
- * جهان سربسز کوه فولاد یافت *
- * در آمد روان از سر صف نخست *
- * فرو جست بپرد می بیگ از اسپ چست *
- * که نومان او بود از آغاز صف *
- * گروهی همه تیغ و خنجر بکف *
- * بقصد عد و تنگ بسته میان *
- * بالماس کین تیز کرده سنان *
- * سپهد زده زانوا سپی کشید *
- * زمین بوسه داد و ثنا گستر دید *
- * که بادا جهان از کران تا کران *
- * بفرومان صاحب قران جاودان *
- * سرو جان ما از ره دین و داد *
- * فدای سم مرکب شاه باد *
- * برایشان جهاندار کوه آفرین *

* که آباد بادا بگردان زمین

و چون حضرت صاحب قران تومان بپردی بیگ را قوشون
قوشون بنظر التفات احتیاط فرموده بسعادت و اقبال پیش
راند تومان خداداد حسینی مکمل و آراسته صفها کشیده
بودند * * بیت *

سپاهی همه صفدر و رزم ساز * دلیران گردن کش و سرفراز
سواران جنگی و مردان کار * کمند افکن و گُرد و خنجر گزار
خداداد حسینی بعد از اقامتِ رسم اولجا مشی و پیش کش
زبان اخلاص بعرض ثنا و دعا برگشاد * * بیت *

بسی آفرین کرد بر شهریار * که باشی چنین جاودان کامگار
چنان باد گیتی که کامت بود * فلک بنده اختر غلامت بود
تن و جان مابندگان سربسره * فدای ریه خسرو ناچ و ر
شهنشه مراد را نوازش نمود * بسی آفرین کرد و حرمت فزود
و بعد از تومان خداداد شیخ تمور پسر آقتمور بهادر با
هزارهای ساد و ز صفها آراسته ایستاده بودند * * نظم *

سپاهی سبک حمله تیز جنگ * گشاده بکین جستنِ خصم چنگ
چوپیل دمان و چو شیرِ ژبان * بکف تیغ و گرز و کمنده و کمان
شیخ تمور بهادر رسوم نیکوبندگی بتقدیم رسانید و زانوزده
اسپ کشیده * * شعر *

و زان پس دعا کرد بر شهریار * که بادا مطیعت فلک بنده وار

بکام تو بادا زمین و زمان * نکه بان جانت خدای جهان
 چوما بندگان در رهت جان سپار * بهر وقت و هر جا هزاران هزار
 جهانبان ز گفتار او شاد گشت * برو آفرین کرد و زانجا گذشت
 و بعد از آن گروه انبوه لشکر فیروزی اثر شاهزاده عمر شیخ صفها
 مرتب داشته و اعلام فتح و نصرت بر افراشته در آن صحرای
 وسیع المجال راه برگزندگان صبا و شمال بسته بودند *

* بیت *

ز انبوه لشکر در آن پهن دشت * بصد حیلہ باد از هوامی گذشت
 سپاهی سرافراز گیتی فوز * سواران جنگ آور و کینه نوز
 همه بادل شیر و نیروی ببر * زنوک سنان شان خراشیده ابر
 چون آفتاب رایت ظفر پیکر پادشاهی محفوف بعون و نایید
 الهی سایه وصول بر ایشان انداخت شاهزاده با قامت
 وظایف خدمت مبادرت نمود و بعد از تقدیم مراسم ادب
 بنوعی که از چنان شاهزاده سزد پاسخ همایون رازانوزده
 زبان را با تئیه فایحه بیاراست *

* نظم *

* که ای بر ملک و دین فیروزی از تو *

* جهان را طالع بهروزی از تو *

* کلید تیغت از فتح عد و بند *

* گشاد از حدّ چیس تا مرز در بند *

* نگویم کت ز بخت است ارجمندی *

- * که خود بخت از تو دارد سر بلندی *
- * بهر منزل که مشک افشان کنی راه *
- * منور باد چون خورشید و چون ماه *
- * بهر جانب که رو آری بتقدیر *
- * رکابت باد چون دوران جهانگیر *
- * کمربسته بدرگاه تو از جان *
- * غلامان ز ما بهتر فراوان *
- * جهاندارش فراوان آفرین خواند *
- * دعایش بر زبان مرحمت راند *
- * که از بخت بلندت یاری باد *
- * بر اعدایت همیشه برتری باد *
- * و زانجا شادمان مرکب روان کرد *
- * غبارش باد را عنبر نشان کرد *

و چون حضرت صاحب قران از عساکر امیرزاده عمر شیخ
 نظاره کنان درگذشت لشکر سلطان محمود خان و تومان
 امیر سلیمان شاه کران تا کران آن دشت بی پایان فرو گرفته
 صفها ترتیب داده بودند و ایستاده *

* بیت *

- * سپاهی ز ریگ بیابان فزون *
- * که کین نهنگان دریای خون *
- * همه نند و کینه کش و رزم ساز *

* سترگ و جهان سوز و دشمن گداز *

ایشان نیز طریق معهود بپای ادب بسپردند و هریک رعایت
رسم بجای آورده *
* نظم *

همی خواند بر شهریار آفرین * که بی نومبادا کلاه و نگین
خدایت بهر کاری دهاد * ز چشم بدان رستگاری دهاد
جهانت بکام و فلک بنده باد * قضا یار و بخت فرخنده باد
بواهت نداریم جان را دریغ * اگر تیر بارد و گر گرز و تیغ
جهانبان برایشان ستایش گرفت * جهان آفرین را نیایش گرفت
بسی خواند بر هر یکی آفرین * که پیوسته باشید باداد و دین
وز انجا باقبال بگذشت شاد * ز گرد رهش عطر سا گشت باد
بعد از آن ماهچه چتر آسمان سای آفتاب ارتفاعش پرتو
سعادت بر لشکر شاهزاده جوان بخت محمد سلطان بهادر
انداخت گروهی که از چین جبین خشم شان روزگار چون
زلف پریشان خوبان بهم بر آمدی و از صدای خروش قهر
شان مهر سپهر چون دیده بلا دیده عاشقان تیره و خیره ماندی
فضای آن صحرای بی انتهارا از غایت کثرت بتنگ آورده
صفها آراسته بودند و استاده *

* بیت *

سپاهی ز بسیاری از حد برون * یکایک بمردی زرستم فزون
دلاور سواران پر خاش جوی * دلیرو قوی هیکل و تند خوی
چو شیران در خشم و پیلان مست * ز جان از پی آب روشسته دست

و چون حضرت صاحب قرآن دیده احتیاط بنظاره آن جهان
سوزان خون خواره برگماشت شاهزاده محمد سلطان در
اقامت رسم ارجامشی و عرض پیش کش شرایط ادب مرعی
داشته خطاب مستطاب را بفنون دعا و ثنا بیاراست *

* نظم *

که ای شاه سریر آفرینش * دعایت حرز جان اهل بینش
گذشته زاختر و افجم کلاهد * گرفته مشرق و مغرب سپاهت
فروغ لعل خورشید از نگینت * طلوع صبح اقبال از جبینت
ز بهر سجده پیشت گاه و بیگاه * کلاه انگنده هم خورشید و هم ماه
مظفر بادت از دولت نشانه * مبادا یک زمان بی تو زمانه
همیشه حشمتت در عماره سازی * بقادر سوزی و عاجز نوازی
سپهرت رام در فرمان روائی * خدایت یار در کشور گشائی
چو کار افتد بوقت جان سپاری * ز ما کوشش ز اقبال تو یاری
زهی توفیق آن فرخنده چاکر * که در بازده بره خدومت سر
شهینشه را خطاب شاهزاده * نشاط افزود و شد خاطر گشاده
برو کرد آفرین از شاد کامی * که ای شایسته فرزند گرامی
چراغی چون تو اندر دوه مانم * چرا روشن نباشد چشم جانم
بهر کاری ز یزدان یاریت باد * ز عمرو ملک بر خورده اریت باد
و چون بهمین منوال لشکر قول ظفر قرین که از وفور کثرت بحری
برد امواج آن افواج بهادران جلالت آیین فوج فوج به ترتیب

عز ملاحظه همایون دریافتند امراء و نوییغان بمراسم آداب
 معهود قیام نمودند و در بونغار لشکر نصرت شعار شاهزاده
 کامگار میرانشاه بهادر و دلورانف که سرمه دیده روشن اقبال
 را جز گردِ حرب و قتال ند استندی و گلگونه رخسار برافروخته
 سعادت بغیر از خونِ مبارزان میدانِ جلالت نشناختندی
 صفها مرتب ساخته رایتِ فیروزی بر او چ گردون برافراخته
 بسیطها موم را کران تا کران فرو گرفته بودند * * بیت *

* سپاهی به بسیارے از ریگ بیش *

* گذشته گه مردی از جان خویش *

* ندیده کسی پشت ایشان بجزنگ *

* بچستی چو باد و چو کوه از دنگ *

* فروزند؛ آتش کارزار *

* فرازند؛ رایتِ شهربار *

و چون حضرت صاحب قران ظفر در رکاب و نصرت هم عنان
 بایشان رسید امیرزاده میرانشاه که شهسوار میدان سلطنت
 و کامگاری بود پیاده گشته پیش آمد و آنچه از رسوم و آداب
 آن مقام تواند بود * * مصراع *

* چنان کز چنان نامداری سزد *

بجای آورد و زانوزده طوطی ناطقه را بادای و ظایف ثنا
 و دعا شکر خا گردانید * * نظم *

- * که ای شاه دریا دل و پاک دین *
- * فروزنده تاج و تخت و نگین *
- * جهان آفرین تا جهان آفرید *
- * چو تو پادشاهی نیامد پدید *
- * جهان مرتر اداد یزدان پاک *
- * ز تابنده خورشید تا تیره خاک *
- * بگیتی همه خوبی اداد نست *
- * کجا هست مردم همه یاد نست *
- * توئی در جهان شاه بیدار بخت *
- * ترا دیده دولت سزار تخت *
- * درخشنده تیغ عدو سوز باد *
- * دُرفش و سنان از تو فیروز باد *
- * بجان بنده و هر که هست از سپاه *
- * کمربسته ایم از پی کام شاه *
- * درین داورِ داورت یار باد *
- * سرِ بختِ دشمن نگونسار باد *
- * خدیو جهان شاه صاحب قران *
- * ز گفتار شهزاده شد شادمان *
- * برو آفرین خواند و بر لشکرش *
- * سخنها بسی گفت از هر درش *

*

*

- * که بیدار دل باش و سنجیده گوی *
- * به یزدان پناه آور و کام جوی *
- * مکن ایمنی در سرای فسوس *
- * که گه روشن است و گهی آبنوس *
- * ز تو نام باید که ماند بلند *
- * مگردل نداری بگیتی نژند *
- * جهان آفرین از تو خشنود باد *
- * سر بد سگالت پر از دود باد *

و همچنین در بر نغار امراء نامدار و نویینان رفیع مقدار محمد سلطان شاه و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهان شاه جاکو و دیگر امراء و سپهداران که تعرض بذکر هر یک نمودن موجب تطویل کلام می شود هر یک تومان خود را هزاره هزاره و قوشون قوشون مرتب ساخته و مکمل بر آراسته بجای خود داشته بودند و حضرت صاحب قران بهر فوج که می رسید امراء زانورده اسپان می کشیدند و بزبان اخلاص و هوا خواهی وظیفه دعا و ثنا بادا می رسانیدند و عاطفت پادشاهانه همه را استمالت فرموده بستایش و تحسین بلند پایه و سرافراز می گردانید تا بدو روز از وقت بام که جمشید خورشید بسبز خنک فلک سوار میگشت تا بهنگام شام که قهرمان گردون سپاه ستاره عرض می داد لشکر بدانشان بسانی که در

جلکای کش بموضع آق یار مقرر شده بود و امراء خط باز داده بودند عرض دیده شد بعد ازان کورگه زده سورن انداختند و فرود آمدند روزگار از شوکتِ صاحب قران کامگار و کثرتِ تربیت آن لشکر جبار متعجب مانده مصدوقه * * بیت *

* ای سپاهت را ظفر لشکرکش و نصرت یزک *

* نه یقین بر طول و عرض لشکرت واقف نه شک *

برای العین مشاهده نمود *

گفتار در روان کردن حضرت صاحب قران کشور کشای امیرزاده محمد سلطان را بمنقلای حضرت صاحبقران امراء و سران سپاه را بانعام و نوازش استمالت فرموده خواست که منقلای روان سازد دران حال امیرزاده جوان بخت محمد سلطان بهادرزانو زده التماس نمود که منقلای او باشد حضرت صاحبقران را آن جرأت و دلآوری بغایت پسندیده افتاد و ملتمس او را مبدول داشته مقدمه لشکر ساخت و زبان عاطفت و استمالت بنوازش و تربیت او برگشاد *

* که امید سپاه و سپهبد به تست *

* که روشن روان باشی و تند رست *

و در روز جمعه هفتم جمادی الآخرة با اختیار و افتقان صناعتِ ننجیم بطالع فرخنده و اختر سعد از پیش روان گردانید و

عظما امراء نامدار بملازمتِ رِکابِ هما یونش تعیین فرمود
و تا غایت از دشمنان خبری نیافته بودند شاهزاده و امراء
دوروزه راه رفته بمنزلی رسیدند که پنج شش جای آتش
کرده بودند و هذوز تمام فرو نه نشسته بود فی الحال این خبر
بحضرت صاحب قرانی فرستادند فرمان قضا جریان نفاذ
یافت که عجز جیان دانسته پی گرفته تفحص نمایند که
افروزندگان آن آتشها بکدام طرف رفته اند و سفارش فرمود
که از حال لشکر نیک بر خبر باشند و شرایط حزم و احتیاط
مرعی داشته تغافل جایزند ارند * * بیت *

بفرزند شایسته فرمود شاه * که آگاه باشد ز حال سپاه
تن آسانی و غفلت از کارها * نداند صواب و ندارد روا
نپوید مگر بر طریق خرد * بود دایم آگه زهر نیک و بد
و چون اشارت علیه بر شاهزاده کا مگار و امرای نامدار رسید
بامثال امر مبادرت نمودند شب و روز کوچهای دور میکردند
و تفحص کفان میرفتند و چون بآب توبل رسیده بگذشتند
قراولان خبر رسانیدند که هفتاد محل آتش دیدیم و هر چند
در تفتیش آن کوشش نموده شد از هیچ کس اثر نیافتیم باز این
معنی را بحضرت صاحب قران عرضه داشت کردند و چون
صورت حال بمسامع علیه رسید فی الحال کوچ کرده بتعجیل
براند و چون بآب توبل رسید بواسطه عبور لشکر منقلای گذار

خراب شده بود حکم شد تا لشکریان چوب و خاشاک جمع
 آورده گذار راست کردند صاحب قران کامگار با تمام لشکر
 نصرت شعار از آب عبور نموده بمذغلا پیوست عساکر گردون
 مآثر دشت و هامون را در زیر سم ستوران گیتی نورد آوردند
 و از مخالفان هیچ اثری و خبری معلوم نمی شد و هر کس که
 بخبرگیری میرفت در آن بیابان بی پایان سرگردان گشته
 از کس نشان نمی یافت حضرت صاحبقران باهام دولت
 ثابت از کان شیخ داود ترکمان را احضار فرموده با جمعی
 دیگر از بهادران بخبرگیری فرستاد و او مردی دلاور کاردان
 بود در بیابان و ریگستان بزرگ شده و در کفایت کارهای
 عظیم زحمتها کشیده و گرم و سرد روزگار چشیده بر حسب
 فرمان روان شد و دو شبانروز بتعجیل تمام براند در شب
 دوم الا چوقی چند یافت در پس پشته باد یگر بهادران
 پنهان شدند و چون صبح دمیدن گرفت سواری از ان الا چوقها
 بمهمی میرفت صبر نمود تا از ایشان بگذشت در عقب او
 شتافته او را بگیرفتند و بحضرت صاحب قران رسانیدند آن
 حضرت ایشان را تربیت فرموده شیخ داود را بانعامات
 پادشاهانه مخصوص گردانیده که ترکش زرین و خلعت خاص
 ارزانی داشت و از آن کس احوال توقمش خان پرهید
 گفت یکماه شد که ما از ایل بیرون آمده اینجا ساکن شده ایم

و از خان خبری نداریم اما چند روز است که ده سوار
 جبهه پوش آمده اند و درین نزدیکی ما همیشه ایست آنجا
 می باشند و معلوم نیست که چه کسانی حضرت صاحب
 قران عید خواجه را با سی مرد تعیین فرمود که مردم آن
 الاچوقهارا کوچانیده بیاورند عید خواجه مردم الاچوقهارا
 چنانچه امر شده بود بیاورد و قماری یساول را فرمان داد
 که با بیست سوار برود و آن ده مرد را که در بیشه اند کوشش
 نموده بگیرد و بیاورد قماری یساول بر حسب فرموده متوجه
 شد و چون بایشان رسید بکنگ پیش آمدند و بعضی کشته
 شدند و بعضی را دستگیر کرده بپایه سریر اعلی آوردند و خبر
 توقمش خان از ایشان تحقیق نموده کوچ کردند و منازل
 و مراحل بسیار پیموده و از بسی آبها و کولها عبور نموده روز
 دوشنبه بیست و چهارم جمادی الآخرة بکنار آب تبق رسیدند
 غجرجی بعز عرض همایون رسانید که این آب را سه گذار است
 یکی را ایغریالی گویند و دوم را بور کجت و سوم را که از همه
 کوچکنتر است چمه کجت حضرت صاحب قران که ضمیر منیرش
 مطرح انوار صدق و صواب بود فرمود که ازین گذارها گذشتن
 مصلحت نیست چه شاید که دشمن در کمین بود صلاح آنست
 که ببالای آب روان شویم و توکل بر مهین حفیظ جل و علا کرده
 بر آب زنیم و بگذریم و همان ساعت کوچ کردند و ببالای آب

رفته سوار و پیاده از هر جا خود را بر آب زده بشناه می گذشتند و بدو روز تمام آن لشکری کران ازان آب گران بسلامت عبور نمودند و شش روز دیگر منازل و مراحل پیموده بآب سمور رسیدند و قراول شکر منصور پیش رفته بودند صدای غلغله دشمنان شنوده آن معنی را بحضرت اعلیٰ عرضه داشتند و در آن حال امیرزاده محمد سلطان یکی را از مخالفان گرفته بدرگاه عالم بنه آورد و چون اوضاع از او استفسار نمودند تقریر کرد که ایل غلبه اینجا بودند و چون از توجه لشکر آگاهی یافتند کوچ کردند و برفتند و چون تحقیق شد که مخالفان کجا اند یرلیغ لازم الاتباع صدور یافت که هیچ کس از هزاره و قوشون خود جدا نشود و لشکریان در شب آتش فیروزند و ازان پس لشکر ترتیب داده فوج فوج روان شدند * بیت *

* چو از دشمنان آگهی یافت شاه *

* گرایید رایش بضبط سپاه *

* بیاراست لشکر بآیین و ساز *

* همه جنگ چویان دشمن گداز *

* روان شد پیای سپه فوج فوج *

* چو بحری که جوشان در آید بموج *

و چون حوالی آب ابیلک مخیم نزول همایون گشت حضرت صاحب قران صباح دو شنبه غره رجب بسعدت و اقبال سوار

شده برسر پل بایستاد و فرمان داد که منغلا پیشتر از پل گذار کنند و چندان توقف فرمود که تمام لشکر قول از پل بگذشتند و بر نغار و جرفغار هر کس از مقابل خود بر آب زده عبور نمودند و بعد از آن قرین فتح و فیروزی از پل گذشته روان شد درین اثنا قراولان سه نفر از دشمنان گرفته بیاوردند حضرت صاحب قران گیتی ستان ازیشان اخبار استفسار فرمود تقریر کردند که توقتمش خان از آمدن شما آگاه نبود و نوکر ایدکو از اردوی شما گریخته آمدند و او را از توجه شما خبر دادند که با لشکری فراوان افزون از ریگ بیابان و برگ درختان می رسند توقتمش خان را از شنیدن این خبر آتش در نهاد افتاد و دود از سر برآمد و گفت من نیز د و چندان لشکر جمع کنم و در زمان خبر باطراف و جوانب فرستاد و لشکر دست راست و دست چپ را جمع آورد و اکنون در قرق کول نشسته است و باز بطلب لشکر فرستاده * * نظم *

- * غلط بین که بدخواه را در سراست *
- * که فیروزی از کثرت لشکر است *
- * بصد رنج کوشش نماید بجان *
- * که جمع آورد لشکر بی قران *
- * نداند که هنگام رزم آوری *
- * زحق نصرت آید نه از لشکری *

* سعادت شود روز کین دستگیر *

* نه بسیار ئی لشکر و تیغ و تیر *

و توقمش خان را تصور چنان بود که حضرت صاحب قرآن چون بآب تیغ رسد از گذارها عبور نماید در ممکن فرصت متوجه آن راهها می بود و آنحضرت از نایب الهی آن معنی را در حساب گرفته بود و از بالای آب گذشته و بدینجا رسیده و چون رای عقده کشای بکیفیت امضاع توقمش خان احاطه یافت در آن منزل توقف نمود تا عساکر منصور تمام رسیدند و میمنه و میسره ترتیب داده امر فرمود که توراها و چپرهای آماده دارند و پیرامون معسکر همایون را طناب زده قسمت نمایند تا لشکریان حوالی خود خندق کنند و بر حسب فرمان کار بند شدند و شویط حزم مرعی داشته آن شب در آن مرحله بسر بردند *

* بیت *

دگر روز چون خسرو خاوری * برآمد برین کاخ نیلو فری

از آنجا کوچ کرده روان شدند و در هر منزلی بهمین طریق رعایت حزم نموده میروفتند حضرت صاحب قرآن مجموع امراء را از تومانات نامدجات احضار فرمود و همه را بتجدید تربیت و نوازش نموده خلعتهای فاخر بخشید و ایشان را و لشکریان را جبهای لایق داد *

* شعر *

چو بحر عنایت در آمد بجوش * سپه جام انعام کردند نوش

سران راهمه خلعتِ خاص داد * ببخشش دلِ همگان کرد شاه
 در گنج و کویال و برگستان * همان جبه و تیغ و تیر و کمان
 گشاد و بلشکر پراگنده کرد * و زانجا روان شد بعزمِ نبرد
 و در اثنای آن راه بگل و لای و عظیم رسیدند و بتعب و مشقت
 بسیار از آن وحل گذشته فرود آمدند و در آن روز قراولان
 کس فرستادند که از سپاهِ مخالف سه قوشون ظاهر شد و باز
 خبر رسید که در عقب ایشان غلبه دیگر پیدا شدند حضرت
 صاحب قران بسعادت و اقبال سوار شده پیش رفت و لشکر
 را امر فرمود که صف راست داشته میمنه و میسره آراسته
 روان شوند درین حال قراول یکی را از دشمنان گرفته بیاورد
 و او را بعد از استفسارِ احوال بیساق رسانیدند و سونجک
 بهادروار غونشاه را بفرستاد تا از سپاهِ دشمن خبری باز داند
 و چون بر حسب فرموده روان شدند آنها که خود را نموده
 بودند باز گشته رفته بودند و ایشان هر چند در تفحص و تفتیش
 سعی بلیغ بجای آوردند از مخالفان اثری نیافتند و چون
 باز گردیدند حضرت صاحب قران مبشر را بهمان کار نام زد
 فرمود و فرمان داد که تا از دشمنان خبری معلوم نکند
 مراجعت نه نماید مبشر با چند مرد مردانه بتعجیل تمام روانه
 شد و در اثناء راه بجنگلی رسید و در آنجا از دور و دی دید
 و چون نیک متوجه شد آواز هم شنید کس فرستاد تا کیفیت

وضع تفحص نموده قلت و کثرت ایشان بازده اند و چون بحقیق پیوست که طایفه از لشکر دشمن اند مردم خود را مرتب داشتند

* نظم *

بر سر ایشان راند *

* چو دشمن شد آگه که لشکر رسید *

* بر آمد بزین تیغ کین برکشید *

* بجز جنگ چون چاره ره نبرد *

* صف آراست و ز بیم جان پی فشرد *

* شد از باد کین آتش جنگ تیز *

* قضا فتد خفته را گفت خیز *

تا یید آسمانی که پیوسته رفیق روزگار اعوان و انص

صاحب قران بود یاوری نموده سپاه ظفر پناه بر

غالب آمده چهل کس را از ایشان دستگیر کرده بپایه سریر

سلطنت سریر آوردند حضرت صاحب قران مبشر را بانواع

تربیت و عنایت پادشاهانه مخصوص گردانید و جمعی را که

با او بودند بصنوف عوطف سرافراز داشته اکلک داد و نوازش

فرمود و از گرفتاران قید اسارا حوال توفتمش خان استفسار

نمود عرضه داشتند که توفتمش خان لشکر را جاررسانیده

بود که در موضع قرق کول جمع شوند ما بندگان بر حسب فرمان

بآنجا رفتیم و او را نیافتیم و سبب تخلف او از میعاد هم ندانستیم

بدان واسطه در بیابان و جنگل سرگشته می گردیدیم تا باین

بلا میتلا شدیم و چون حکایت تمام معروض افتاد قهرمان
 قهر بقتل ایشان فرمان داد و درین اثنا پسر محاق^(۱) را بزخمی
 مجروح گردانیده بحضرت آوردند زانورده بعض عرض
 رسانید که بنده از طرف سرای پیش خان می رفتم و او را
 در محلی که وعده گاه بود نیافتم و برد یگر اوضاع اطلاع ندارم
 صاحب قران گیتی ستان جلال پسر امیر حمید را باند یله ترخان
 و مولی و صاین تمور و جمعی از بهادران بقراولی تعیین فرمود
 و فرمان داد که چون سیاهی سپاه دشمن به بینید اگر بسیار
 باشند خود را بدینشان نموده گریزان بازگردید تا ایشان
 فریفته شوند و پیش آیند و هرچه رو نماید باعلام آن مبادرت
 نمایند امیر جلال و بهادران بر حسب فرمان روان شدند
 و چون از لای و گل و آبها بگذشتند سیاهی دشمن پدید آمد
 و از ایشان پانزده نفر جدا شده پیش آمدند و ازین طرف
 صاین تمور پیش راند^(۲) و با ایشان سخن کرد و باز گردید
 و مولی را بحضرت اعلی فرستادند تا صورت حال معروض
 دارد و از برق سرعت سیر استعاره کرده به پایه سریر خلافت
 مصیر آمد و کیفیت وضع رفع کرد *

ذکر محاربه قراولان و کشته شدن امیر ایکو تمور

(۱) در بعض نسخ بجای محاق (قماق) (۲) در بعض کتب بجای

رانده (رفت) است *

چون خبر مذکور بحضرت صاحب قران رسید اشارت
 علیه بصدور پیوست که امیرایکونفور با بهادران پیش رود
 و از مخالفان خبری تحقیق نماید که در کجا اند و غلبه پیش
 آمده اند یا اندک و در جمیع احوال طریق حزم و احتیاط
 مرعی دارد امیر نامدار با متثال امر مبادرت جسته بتعجیل
 روان گشت و از وحلی عظیم و دو آب گذشته با میر جلال حمید
 و دیگر فراوان ملحق شد و چون پیشتر رفت گروهی از سپاه
 دشمن را دید که بر بالای پشته ایستاده نظاره می کردند
 فی الحال جمعی از مردان کار و مبارزان تیغ گذار را بجانب
 ایشان روانه گردانید دشمنان چون توجه ایشان را مشاهده
 کردند بازگشته از پشته فرورفتند و ایشان بدالای پشته بجای
 دشمنان برآمدند و از آن طرف پشته سی قوشون سوار مکمل
 جبهه پوش را دیدند در مغاک صفا کشیده و جنگ را مهیا
 شده و در کمین فرصت ایستاده و چون بران حال اطلاع
 یافتند همانجا توقف نموده خبر با امیرایکونفور فرستادند و او
 در زمان روان شده بدالای پشته برآمد و لشکر دشمن را
 احتیاط کرد و چون غلبه بود جنگ کردن مصلحت ندانست
 و صواب در آن دید که بآهستگی بازگشته از آنها بگذرند و سپاه
 خود را روانه گردانید و خود باندگ نفوی در عقب لشکر
 باز ایستاد دشمنان چون دریافتند که مدد ایشان دور است

و آب و وحل بسیار در راه روان بسرا میرایکوت مور راندند
 و او از کمال شجاعت و فرط دلاوری پای ثبات بیفشرد
 و بزخم تیر آهن گذار چند قوشون را بازداشت و چندان
 کوشش نمود که تمام لشکر منصور سالم از آب ولای بگذشتند
 و درین اثنا از قضا تیری با سپ او رسید و او نیز زخم خورده
 بود با وجود آنکه زخم داشت بهمان اسپ تیر خورده از آب
 بگذشت و چون اسپ را قوت نماند بیفتاد اسپ دیگربیش
 کشیدند که بر نشیند هنوز سوار نشده تیری دیگر از شست^(۱)
 لا مرد لقضاء الله گشاد یافت و بر مقتل آن اسپ
 آمده عرضه تلف گشت و مخالفان غلبه کرده بانبوه گرد او
 درآمدند و آن دلاور نامد رعالی مقدار پیاده پای ثبات
 بیفشرد و از غایت حمیت و مردانگی دست جلادت از
 جنگ باز نکشید تا دشمنان او را فاشناخته^(۲) شهید کردند

انا لله و انا الیه راجعون

* نظم *

- * ز مکر جهان هیچ کس جان نبرد *
- * کس این رقعہ با وی بیایان نبرد *
- * ندارد جهان درستی با کسی *
- * نیایی درو مهربانی بسی *

(۱) در ۵۵ نسخ شصت بصاد مہملہ است و آن صواب نیست (۲)

در بغض نسخہ بجایش (بشناخته) است *

* جهان را بدین گونه شد رسم و راه *

* بر آرد بگاہ و ندارد نگاه *

و دران واقعه هایلہ کہ چراغ دولت مخالفان را وقت فرو

نشستی بود و خانہ روشن می کرد هر یملک پسر یاد گار برلاس

و رمضان خواجہ و محمد ارلات را نیز بدرجہ شہادت

رسانیدند * بیت *

* چراغی کان فروخواهد نشستن *

* کند در وقت مردن خانہ روشن *

حضرت صاحب قران بنفس مبارک باذک سپاهی درین

حال بکنار آب رسید و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهان

شاه ملازم رکاب همایون بودند اشارت علیہ بصدور پیوست

و سپاہ پیادہ گشته از آب بگذشتند و بزخم تیر خارہ گذار

و شمشیر صاعقه کردار یاغی را براندند * بیت *

* بیارید تیر از کمان سوان *

* بران رزم جویان جوشن و ران *

* براندند اعدا بہ شمشیر و تیر *

* بر آورده از جان دشمن نفیر *

* نماید از مخالف کس آنجا بجای *

* کہ روبہ ندارد بر شیر پای *

و دران معرکہ جلال حمید و ظایف نیکوبندگی بجای آورده

با سی کس بر سه قوشون از لشکر دشمن که در مقابل او بودند
 حمله کرده آثار جلالت و دلاوری بظهور رسانید و زمان زمان
 طبل باز فرود کوفته شبرنگ رعد شیهه برق آهنگ را با قُطاس
 هیبت و باس بهر جانب می تاخت و از جرّ کمان و صفیر تیر
 مدای فنادر گوش جان مخالفان می انداخت * * نظم *
 * خروشان و جوشان گرفته بجنگ *
 * کمان کیانی و تیر خدنگ *
 * روان کرده از برج زاغ کمان *
 * عقاب اجل را سوی دشمنان *

و ندیده نیز جنگی مردانه کرد و شاه ملک پسر تغای مرکن
 کوششهای مردانه نمود * * بیت *
 بهر تیری از لشکر دشمنان * بخاک اندر افکند یک پهلوان
 و بایزید شش انگشتی نیز داد مردی و مردانگی داد و از
 دشمنان سه کس را دستگیر کرده بیاورد حضرت صاحب قرآن
 از آنجا مراجعت نموده بمعسکر ظفر قرین نزول فرمود و
 جماعتی را که در آن موقف هولناک پای ثبات فشرده
 بودند و بشرايط سربازی قیام نموده بانواع تربیت و نوازش
 بلند پایه و هرافراز گردانید و حکم ترخانی ارزانی داشته
 فرمان داد که جماعت یسا ولان دست ره پیش ایشان ندارند
 و از در آمدن بحضرت ماصنح نکنند و تانه گناه که از ایشان

و فرزند ان ایشان صادر شود نپرسند *
 * بیت *
 چذین داد پاسخ که تانه نژاد * هر آنکس که از تخم ایشان بزاد
 گنه شان نپرسند ابنای ما * کزین پس نشینند بر جای ما
 و خویشان امیرایکونمور را که بعز شهادت فایز شده بود
 عنایت و مرحمت بسیار فرمود و از انجمله شاه ملک پسر
 قلچغای را بمزید عواطف پادشاهانه اختصاص بخشید و راه
 و رسم امیرایکونمور با و داده مهر کلان و مهر پروانه با و سپرد
 و چون قریب شش ماه بود که رایت نصرت شعار متوجه
 صوب شمال گشته میرفتند بمحلی رسیدند که در شب پیش
 از غروب شفق اثر طلوع صبح ظاهر می شد چنانچه در هنگام
 بودن آفتاب در برج شمال نماز خفتن در ان موضع بحسب
 فتوای شریعت غرای واجب نمی شود و بعد از ان حضرت
 صاحب قران از انجا بسعدات روان شد شمشیر نصرت آخته
 در ایست دولت و اقبال برافراخته و بر بلندی فرود آمد *

* نظم *

* بران پشته سلطان فریاد رس *

* بر آسود تا صبح بوزد نفس *

* جهان کسوت سوگواری فگند *

* برافراخت خور افسر^(۱) ارجمند *

(۱) در بعض نسخه ای افسر (لشکر) دیده شد *

وز آنجا بسعادت و اقبال روان شد و چون توفتش خان
 نمی ایستاد که لشکر منصور برسد و قراولان سپاه دشمن هر روز
 خود را می نمودند و باز گردیده میرفتند و آن بیابان بی
 پایان را پیش گرفته توقف نمی کردند حضرت صاحب قران
 با شاهزادگان و نوپیدگان مشورت فرموده امیرزاده عمر شیخ
 را فرمان داد که با بیست هزار سوار از پیش روان شود و
 به تعجیل رانده بار رسد تا بضرورت توقف نماید و از امراء
 امیرسونچک و سلطان سنجر و امیر عثمان و حسن جاندار
 و غیرهم با او بروند و چون ایشان با مثال امر مبادرت
 نمودند روز دیگر خبر آمد که مدقلاهی از جانبین بهم رسیده اند
 رای اعلی چون برین حال اطلاع یافت ترتیب لشکر فرموده
 بطالع سعد و بخت فیروز *

* بیت *

* روان شد سوی دشمن کینه خواه *

* به نیروی اقبال و عون اله *

و در آن روزها از کثرت ابر و بارندگی • * شعر *

هوا تیره بود و سحاب اشک ریز * قضا خنجر فتنه می کرد نیز

گفتار در تعبیه لشکر و آراستن جیش سترگ

و وقوع جنگ بزرگ

صاحب قران گیتی ستان روز دوشنبه پانزدهم رجب

سنه (ثلث و تسعین و سبعمايه) موافق قوی ئیل که هوا بعد

از شش روز گشاده گشت در موضع قند زجه بنفس مبارک
ملفت آراستن لشکر و متصدی نسق و ترتیب آن شد و هفت
قول مقرر فرمود بنوعی که هیچ کس مثل آن ندیده بود
و نشنیده و امثال این معانی از نتایج الهامات ربانی و
تاییدات آسمانی تواند بود چه در خصوصیتِ عدد هفت بسی
اسرار است که واقفانِ سرسبع المثنائی بآن راه برند *

* مصراع * * بلبلان این گلستان را نوای دیگر است *
يك قول باسم سلطان محمود خان بیاراست گروهی جمله
مردان کاروانبوهی از بهادران تیغ گذار * * نظم *

* همه جنگ جوی و همه نامدار *

* چو شیران آشفته در کارزار *

* سپاهی چو دریای جوشان بجنگ *

* همه تیز کرده به پیکار چنگ *

و باشلامشی آن با میر سلیمان شاه رجوع فرمود و قول بزرگ
را مرتب داشته بشاهزاده محمد سلطان سپرد و اطراف و
جوانب آن را بدلاوران شیرافکن و نبرد آزمايان صف شکن *

* بیت *

* همه جنگ را تنگ بسته میان *

* بگردن در آورده گرز گران *

* بخون آب داده همه تیغ را *

* سنان در جگر دوخته میخ را *

مستحکم ساخت و از بهادران لشکر و مبارزان صفدر بیست

قوشون مرد دلاور * * نظم *

یلان سرافراز شمشیر زن * زبرد آزمایان لشکر شکن

سواران جنگی و مردان مرد * کز آتش بخنجر برآرند گرد

همه کارشان کوشش و تاختن * همه رای شان رایت افراختن

برگزیده ملازم رکاب همایون گردانیده و علی حده در عقب

قول بزرگ بایستاد تا هنگام اشتعال نیران قتال و جدال که

بهادران جانبدین بایکدیگر درآویزند اگر فوجی از سپاه ظفر

پناه را بمعاونتی احتیاج افتد مدد آماده و مستعد کار باشد

و در دست راست قولی دیگر * * بیت *

همه شیر مردان کار آزمای^(۱) * دلیر و عدو بند و کشور کشای

بگاہ و غا هر یکی صفدری * از ایشان تندی وز عدو لشکری

ترتیب داد و برایت نصرت آیت امیرزاده میرانشاه مکمل

گردانید و در پیش شاهزاده محمد سلطان شاه با چپرها و توراها

آماده جنگ شد و در قنبل دست راست امیر حاجی سیف

الدین بالشکری آراسته و حشوی گاه دلاوری از سر جان

برخاسته * * نظم •

* هنر نمایی و زبرد آزمای و مرد افغن *

(۱) در بعض کتب بجای کار (رزم) بنظر آمد

* ظفر فزای و ولایت کشای و قلب شکن *

* همه بسان سپرسینه با ز کرده به تیغ *

* همه چو گوهر شمشیر غرق در آهن *

باستاندند و در چرنگار قوی دیگر * * نظم *

گروهی همه پردل و پهلوان * مخالف شکار و ممالک ستان
توانا تن و زورمند و دلیر * بهیکل چو پیل و به نیرو چو شیر
مرتب فرموده ملازم رکاب همایون امیرزاده عمر شیخ گردانید
و در قنبل دست چپ بیدری بیگ سار بوغا و خداداد
حسینی با فوجی از مبارزان * * بیت *

که گبر کشیدندی از خشم تیغ * شدی آب خون در دل و چشم میغ
و گرموغ پران زه ندی به تیو * بلرزیدی از بیم بهرام^(۱) و تیر
روی جلادت به پیکار دشمنان آوردند و امرای دست راست
و دست چپ از تومانات و هزارجات و قوشونات هر یک
در مقام خود قرار یافته صفها برآراستند و پیاده و سوار چپرها در
پیش داشته جنگ را مهیا و آماده گشتند * * نظم *

* شد آراسته لشکری بی حساب *

* که پوشید گردش رخ آفتاب *

* در آورد گه هریکی رستمی *

* از ایشان یکی وز عدو عالمی *

(۱) در بعض نسخه بجای بهرام و تیر (بهرام پیر) مکتوب است

- * سپاهي که شد تیره خورشید و ماه *
- * زبس جوشن و تیغ و خود و کلاه *
- * ز تیغ و ز گرز و ز کوس و ز گرد *
- * زمین شد سیه آسمان لا جور *

و ازان جانب قراول دشمن پیدا شد و توقتمش خان قلب و
 جنا حین لشکر خود را بشاهزادگان جوجي نژاد مثل تاش تمور
 اغلن و بیگ یارق اغلن و ایلیغمش اغلن و بیگ پولاد اغلن
 و علی او غلن و جینته اغلن و غیرهم و امراء و نویذنان مثل علی
 و سلیمان صوفی ^(۱) قنغرات و نو روز ^(۱) قنغرات و اقتار و آقبوغا و
 اروس جوق قیات و عیسی بیگ برادر بزرگ آید کو و حسن
 بیگ و سرامی و کوکه ^(۲) بوغا و یغلی بی بهرین و قویغور بی و دیگر
 امراء و سرداران الوس جوجی آراسته و بسال کرده
 در رسیدند * نظم *

- * سپاه اندر آمد همی فوج فوج *
- * چو دریای جوشان که آید ب موج *
- * شد از سم اسپان زمین سنگ رنگ *
- * ز تیره هوا همچو پشت پانگ *
- * سراسر همه دشت و صحرا و کوه *

(۱) در بعضی نسخه بجایش (قنغرات) (۲) در بعضی کتب بجای

کوکه (کوکر) است *

* ز سِمِ ستوران لشکر ستوه *
 تا از مخالفان دوران دشت کین چند ان لشکر برسید که محاسب

وهم با نامل قیاس و تخمین از عقد شمار آن عاجز آید
 صاحب قران گیتی ستان که از علو مرتبت و رفعت شان *

* بیت *

بود گردون فرود پایه او * عالم اندر پناه سایه او

از غایت شجاعت و دلوری بفرمود تا تمام لشکر فرود آمده
 خیمها بزدند تو قمتش خان چون آن حال مشاهده کرد از کمال
 تمکن و غایت شجاعت لشکر منصور و بی التفاتی ایشان بسپاه
 دشمن خیره ماند و حسابها برگرفت و با دشتی تمام به تعبیه
 و ترتیب صفهای لشکر مشغول شد *
 * بیت *

* بیاراست لشکر کران تا کران *

* ابا تیغ و شمشیر و گرز گران *

* ز بس جوشن و تَرک و تیر و تیر *

* همان درع و خود و سنان و سپر *

* تو گفתי جهان سر بسر آهن است *

* و یا کوه البرز در جوشن است *

چون لشکر جان بین بر او بر یکدیگر صف برکشیدند سپاه دشمن از
 هردو طرف میمنه و میسره بچند قوشون زیاده بر لشکر این طرف
 بود صاحب قران موید کامگار که در همه کار استظهار بعناوت

پروردگار و اعتماد بر فضل آفریدگار داشتی نه بسیاری لشکر
 جرار و آمادگی اسباب بسیار چنانچه در هر جنگ عادت
 پسندیده او بود فرود آمد و دو رکعت نماز با خلاص و نیاز
 بگزارد و روی تضرع و خشوع بر خاک استکانت و خضوع
 نهاده از درگاه پادشاه نصرت بخش تعالی و تقدس فتح
 و فیروزی طلبید *
 * نظم *

- * که گرنارد نمودار خدائی *
- * در اسطراب فکرت رو شنائی *
- * نه زابرو جستن آید نامه نو *
- * نه از آثار ناخن جامه نو *
- * بدو جوئی بیابی در حبش حور *
- * نیابی گرنه زو جوئی زمه نور *

و بعد از فراغ مناجات با عالم السر و الخفیات توکل بر فضل
 نامنهایی الهی کرده بسعادت سوار گشته متوجه شد دلاوران
 لشکر و بهادران صفد رصدای صلوات و غلغله تکبیر در گنبد کیوان
 و چرخ انوار افن اختلفد و رایت دولت و اعلام اسلام باوج عیوق
 برافراختند و از طرفین کورگه و کوس و نقاره فرو کوفته گوش
 زمانه را از خروش سورن کر ساختند *
 * نظم *

- * برآمد خروشیدن کره نای *
- * زمین و زمان اندر آمد ز جای *

- برآمد خروش سپاه از د و روی *
- جهان شد پراز مردم جنگ جوی *
- تو گفתי نه شب بود پیدانه روز *
- نهان گشته خورشید گیتی فروز *

و درین حال شعبه دوحه عظمت و جلالت و ثمره شجره طیبه نبوت و رسالت سید برکه قدس سره که از مبشرات دولت روز افزون حضرت صاحب قران بود چنانچه اشارتی بآن رفته دست اخلاص بدعا برداشته و فرقی مبارک بخضوع و ابتهال گشاده از حضرت عزت فتح و نصرت خواست و تبر حسیب سفت

سزیه جد بزرگوارش - علیه افضل الصلوات و اعدل التحیات آیه

دریمه یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم
 اذ هم قوم ان یسطوا الیکم ایدیههم فکف ایدیههم
 عنکم و اتقوا الله و علی الله فایتوکل المؤمنون
 بر زبان اخلاص بگذرانید و شاهت الوجوه گویان خاک بر
 جانب دشمنان پاشید و صاحب قران موید را مخاطب
 ساخته بر زبان مبارک راند که توجه حیث شمت فانک
 منصور در زمان دلیران هر دو سپاه بباد حمله آتش جنگ
 بر افروختند و نایره حرب و قتال التهاب و اشتعال یافت *

- * دوشکر نگویم دو دریای خون *
- * به بسیاری از ریگ صحرا فزون *
- * بتدبیر خون ریختن ناخند *
- * بهم تیغ و رایت بر افراختند *
- * زهرسود لیوان و کفد آوران *
- * کشیدند شمشیر کین از میان *
- * گرفتند کوپال و زوپین بچنگ *
- * نهادند دل برفنا و بچنگ *
- * زمین شد غبار و برآمد باوج *
- * جهان گشت بحر و درآمد بوج *
- * زگردد ستوران پر خشم و تاب *
- * شد انباشته چشمه آفتاب *
- * رخ شاه گردون شد از بیم زرد *
- * پراز خاک شد چشمه مه زگرد *
- * بر آورد گردون گردان فغان *
- * برآمد فغان از جهان کالامان *

امیر حاجی سیف الدین از نیروی اقبال صاحب قران نصرت
 قرین پیش از همه شمشیر کشیده حمله کرد و دست چپ دشمن
 که در مقابل او بود برهم شکست و براند * * شعر *
 چنان برگرفتند لشکر زجای * که پیدا نیامد همی سرزبای

چند قوشون که از سپاه دشمن زیاده آمده بود روان شدند که از عقب لشکر امیر حاجی سیف الدین در آیدند جهان‌نشا بهادر چون این حال مشاهده کرد با سپاه خود پیش ایشان گرفته بزخم شمشیر آبدار و ضرب سنان آتش بار ایشانرا باز گردانید و قلنجاق بهادر نیز حمله کرده یک قوشون از مخالفان برگردانید و امیرزاده میرانشاه مرکب کوه پیکرها مون نورد برانگیخته زبرجد تیغ را از خون پر دلان گونه یا قوت رمانی بخشید و زمره شمشیر را از تاثیر پرتو سهیل عقیق یمانی ساخت *

بیک حمله شهزاده نامدار * بیفکند ازیشان فراوان سوار تا از مخالفان آنچه در مقابل قول او بودند هزیمت یافته برگشتند و عثمان بهادر با قوشون قباچاقی پیش رانده با سه قوشون دشمن جنگ در پیوست و در اندامی گرفت و فراز اسپ خطا شد و در چنان حالتی از میان دولت صاحب قران در زمان سوار گشت و باز بر هر اول دشمن حمله برده متفرق ساخت و شیخ علی بهادر که نهنگ دریای هیجا بود دست بودهای مردانه نمود و امیرزاده محمد سلطان از قول بزرگ پیش رانده قلب دشمن بر هم شکست و شیربیشه شجاعت امیرزاده عمر شیخ در جرنغار بقوت بازوی کامگار شمشیر ماعقه کردار را بخرم سوزی حیات دشمنان درخشا

کرده داد مردی و مردانگی داد و مقابلِ خود را مقهور

ساخته منهزم گردانید * بیت *

* چو دریا ب موج اندر آمد ز جای *

* نداد برش آنشِ تیز پای *

* درفشش چو دشمن به بیند زدور *

* دلش ماتم آرد بهنگام سور *

و بیردی بیگ و خداداد نیز یکران جلالت در میدانِ شجاعت

جها فیه ند و قنبل دست راست دشمن را پای ثبات از جای

برده برانند و هر کس از امراء و سرداران سپاه ظفر پناه

با لشکر مقابل خود در آویختند و خاکِ معرکه را بیابان در

بیابان با خون مخالفان بر آ میخندند سپرها و جبها بر سینه و تن

دشمنان بزخم تیر و ضرب سنان و شمشیر و ختّه و دریده شد

و سرهای گودن کشان و گردنهای سورران بگرزگران و خمِ کمند

شکسته و بسته آمد * نظم *

* زبس نیزه و گوز و شمشیر تیز *

* تو گفתי برآمد همان رستخیز *

* اجل برگشاده زهر سو کمین *

* چو دریای خون شد سراسر زمین *

* چنان شد که کس روی کشور ندید *

* سرسر، کشتگان شد زمین ناپدید *

توقتمش خان چون آثارِ ضعف در لشکرِ خود مشاهده کرد و قوتِ مقابله با حضرت صاحب قران در خود نمی دید روی ازان جانب گردانیده متوجه امیرزاده عمر شیخ شد و چون لشکر او را مرتب و مضبوط یافت از ونیز اجتناب نموده رو بشیخ تمور بهادر و هزاری سلدوز آورد و با انبوهی عظیم از امراء و بهادران لشکر خود بجنگ مشغول شد و هر چند شیخ تمور بهادر و تومانش در مقابل تیر باران کردند ایشان فدائی وار دست از سرشسته و دل از جان برداشته روی بر نافتند و با تیغها و سالیقها حملهای پیاپی آوردند و عاقبت غالب شده بسیاری از مردم سلدوز را بتیغ قهر بگذرانیدند و از میانه ایشان گذشته در عقب لشکر منصور صف کشیده با یستادند مهر سپهر شجاعت و دلاوری امیرزاده عمر شیخ چون این حال مشاهده نمود بی توقف با چندی از سپاهش بازگشته بمقابله توقتمش خان درآمد و چهر پیش گرفته آنش پیکار بر افروخت و دران حال حضرت صاحب قران در عقب لشکر توقتمش خان که منهزم شده بودند میرفت جکه تواجی بسمع مبارک رسانید که توقتمش خان با چند فوج از سپاه خود از لشکر منصور گذشته است و در پس پشت مردم ماصف زده ایستاده است آنحضرت هنوز متامل بود دران معنی که از پیش امیرزاده عمر شیخ هـ

صاحب قران ظفر قرین با جمعی بهادران جلالت آیین
 عنان توجه بصوب ایشان معطوف فرمود توقمش خان چون
 رایست نصر ~~شعار~~ شعار مشاهده کرد پای ثبات و قرارش از جای
 برفت * بیت *

* عقل داند که چو مهتاب زند دست بتیغ *

* رد زخمش نه باندازه درع و قصب است *

بی توقف دست اضطرار بآب حسرت از ناج و نخت شسته
 دل از مملکت و پادشاهی بضرورت برداشت و از بیم جان
 سراسیمه و پریشان * بیت *

عنان باره تیغ را سپرد * بصد حیله زان رزمگه جان ببرد
 و چون توقمش را شامت کفران نعمت و بی ادبی کردن با
 ولی نعمت دامن دولت گرفته فرار برقرار کرد و بحکم *

* بیت *

با ولی نعمت ابرون آئی * گرسپهری که سرنگون آئی
 پشت هزیمت نموده رو بگریز آورد و مضمون و لئین کفرتم
 ان عذابی لشدید بوضوح پیوست تمام الوس جوجی
 مقهور و شکسته * بیت *

* دل از هستی خویش برداشته *
 * به بیچارگی پشت برگاشند *
 * نمودند شاه و سپه جمله پشت *

- * وزان کارباد اندر آمد بمشت *
- * نه تاج و نه تخت و نه دولت به جای *
- * نه اسپ و نه مردان جنگی بپای *
- * نگون گشت کوس و دَرَفَش و سنان *
- * نَبَد هیچ پیدا رکاب از عنان *
- * نه اسباب جنگ و نه بار و بنه *
- * همه میسره جسته و میمنه *
- * بیابان سراسر پراز کشته شد *
- * همه دشت از ان کشتگان پشته شد *
- * همانا که فرسنگ بودی چهل *
- * پراکنده از خون زمینی زیر گل *

وماظلمهم الله ولكن كانوا انفسهم يظلمون و خامت
 عاقبت طغیان و غرور طغرای چند ما هنالک مهزوم
 من الاحزاب بر منشور شقاوت آن مغروران کشیده و سوء
 خامت بی باکی و بد کرداری فحوای سیهزم الجمع و
 یو لون الدبر بر صحیفه ادبار ایشان نگاشت * * نظم *

- * گر از کوه پرسی بیابی جواب *
- * که شاخِ خطا میوه ندهد صواب *
- * بد اندیش مردم بجز بد ندید *
- * بیفتاد و عاجز تر از خود ندید *

* شرانگید-زهم در سرشش شود *

* چو کژدم که با خانه کمت-ر شود *

و چون توفتمش خان و اتباعش را مضمون فذاقت و بال
امرها و کان عاقبة امرها خسرا صورت حال گشت حضرت
صاحب قران بفتح و غیروزی نزول فرمود و باقامت لوازم
شکر و سپاس مالک الملوک تعالی و تقدس * * نظم *

* که چرخى بد بین گونه بر پای کرد *

* شب و روز را گیتی آرای کرد *

* یکی را سزادار تخت آفرید * *

* یکی را چنان نیره بخت آفرید *

قیام نمود شاهزادگان کامگار و امرای عالی مقدار در پایه
سریر نصرت صریح جمع آمده زانوزدند و زبان بهجت و استبشار
به تهنیت و مبارک باد آن فتح نامدار بر گشاده نثار بسیار
کردند صاحب قران سپهر اقتدار ایشان را کنار گرفت و امراء
و بهادران سپاه ظفر پناه را با نواع عنایت و عاطفت نوازش
فرموده انعامات پادشاهانه ارزانی داشت و تمام لشکرها
از ده نفر هفت نفر گزین کرده بتکامشی در عقب گریختگان
خون گرفته بفرستاد و بهادران دلاور تیغ کین را بزهر قهر آب
داده و کمند چین در جبین ر بکف قوت تاب داده شمشیر
آبدار را بفسان خشم تیز کرده و سنان آتش بار را چون غمزه

معشوقان و چشم عاشقان خون ریز ساخته کمان جلادت د ر بازو
 افکنده و چین صلابت د ر ابرو انداخته باد پایان کوه پیکر را
 برانگیختند و خاک دشت را بسم مراکب توتیا ساخته در چشم
 کواکب ریختند و بر حسب فرمان از پی دشمنان چون برق
 جهنده و قضای رسنده بشتاب روان شدند آن روز برگشتگان
 را از پیش آب آتل بود و از پس شمشیر قاتل نه ازان طرف
 مهربی و گریز جایی و نه ازین جانب مهلتی و محابائی *

* بیت *

* نه از پیش راه و نه از پس امان *

* نه جز تیرو شمشیر کس در میان *

* نه قوت که دارند پای سنیز *

* نه فرصت که جویند راه گریز *

از پیش رود آتل عمیق بود و آب از سر می گذشت و از پس
 آب تیغ بالا گرفته بگردن می رسید لاجرم در میان دو سیلاب
 چنان بیشتر ایشان را آب زندگانی بر خاک هلاک ریخته
 شعله حیات شان بباد فنا بر نشست و اندک مردمی ازان
 گرداب بلا جریده بیرون توانستند رفت و زن و فرزند و مال و
 اسباب ایشان تمام بدست لشکر منصور افتاد * * بیت *

* گرفتند آن لشکر ارجمند *

* غنیمت نه چند آنکه گویم که چند *

و از شاهزادگان و امراء الوس جوجی کونچه او غلان و نمود
 قتلغ آغلن و اید کواز قدیم باز با توقتمش خان مخالفت و عداوت
 می ورزیدند و ازو گریخته پناه بدرگاه گردون اشتباه حضرت
 صاحب قران که جلوگاه سلطنت و جهانبانی بود آورده بودند
 و در سفر و حضر ملازمت رکاب سعادت انتساب می نمودند^(۱)
 آنحضرت ایشان را بمزید عنایت و عاطفت اختصاص بخشیده
 تازه بتازه انعامات بی اندازه میفرمود و پیوسته بمواهب
 پادشاهانه مثل کمرهای مرصع و تشریفات فاخر و اسپان
 راهوار گرانمایه سرافراز و بلند پایه میگردانید و درین وقت
 که از مکمن تایید الهی نسیم فتح و فیروزی بررایت نصرت
 شعاروزیده توقتمش خان قضیه من نجا براسه فقد ربح
 غنیمت شمرده نیم جانی بهزار حیلله از ورطه هلاک بیرون برد
 و الوس جوجی بکلی از هم فروریخته متفرق و پراکنده گشتند آن
 دو جوان بخت جوجی نژاد و اید کودر پایه سریر اعلی زانورده
 عرضه داشتند که اگر اشارت علیه صدور یابد ما بندگان برویم و
 هر یک ایل خود را استمالت داده جمع کنیم و بیاوریم عاطفت
 خسروانه ملتسم ایشان را مبدول داشت و فرمان داد که جهت
 هر یک یرلیغ عالم مطاع بنفان پیوند د که هیچ آفریده متعرض و

(۱) در بعض نسخه بجای می نمودند این عبارت است (را باعث

افتخار ساخته بودند) *

مزاحم خانها و اقوام ایشان نشوند و غان از ایشان نستانند
ایشان حکمها حاصل کرده خوش دل و شادمان بجست و جوی
ایل خود روان شدند صاحب قران گیتی ستان در عقب
عساکر گردون مآثرکه بتگامشی مخالفان رفته بودند بسعادت
و اقبال روان شد و چون بکنار آب آتل رسید و صحراى
اورتوپه که دشتى بود از نزهت و صفا چون خاطر اهل حضور
پرنور و خرم و مرغزاري از غایت نصارت و طرارت غیرت
فزای روزه ارم *

* بیت *

* بساطِ سبزه چون جانِ خود مند *

* هوایی معتدل چون مهرِ فرزند *

مضربِ خیام نزول همایون گشت سراپرده ابهت و جلالت
پیرامون هامون کشیده و در اندرون قبه بارگاه نصرت پناه
باوج گردون برآمده *

* نظم *

سراپرده از ديبك زرنگار * در و خيمه و خرگه بی شمار

بسیط زمین در سراپرده گم * در و بارگه رشک چرخ نهم

زده هر طرف خيمه و سایبان * سه فرسنگ راه از کران تا کران

بی بزم شهزادگان بارگاه * زهرسو بر افراخته سریمه

امیران بجای خود از چارسو * فزون هر یکی راز جم های وهو

و تمور قتلغ که بطلب ایل خود رفته بود چون قوم خود را جمع

آورد استشمام روایح رفاهیت هوای خانی الوس جوجی

در سرپندار او انداخت و حقوق حضرت صاحب قرآن را
 رقم نسیان کشیده، بعهد وفا ننمود و با اتباع خود رو به بیابان
 نهاد و آید کونیز چون مردم خود را باز یافت و غلبه بد و جمع
 آمدند چهره عهد را بناخن بی وفائی بخراشید و از طرف
 دیگر بیرون رفت *
 * نظم *

مخالف نگردد بجان دوستدار * مغیلان نیارد بجز خار بار
 زاعدا نجوید وفا هوشمند * که ریحان فروید ز تخم سپند
 ندید از نوب بوریاکس شکر * که گوهر نگردد بکوشش دگر
 کسی را که باشد بدی در نهاد * نیارد بجز مکر و تلبیس یاد
 و کونچه اغلن بعضی از قوم خود را یافته فراهم آورد و چون
 در مجالس خاص بمزیت قرب و محرمیت مخصوص گشته
 بود بر حسب رده بدرگاه عالم پناه آمد و ملحوظ نظر تربیت
 و عنایت گشت و مجموع امراء و لشکریان که بر حسب فرمان
 قضا جریان باطراف و جوانب رفته بودند مظفر و منصور باغذایم
 نا محصور از اسپ و شتر و گاو و گوسفند و برده فراوان از
 جواری و ولدان بگرد و نها بدرگاه عالم پناه آمدند
 و از مخالفان هر که بجزیرهای آئل پناه برده بود همه را گرفته
 و اسیر کرده بیاوردند و عساکر نصرت شعار را در آن فتح نامدار
 چند ان غنیمت بدست افتاد که پای تحریر و تقریر اصلا بسرحد
 وصف آن نرسد *
 * بیت *

غنیمت کشان بر درِ شهریار * غنیمت کشیدند بیش از شمار
 آحاد و افرادِ مردم اردوی همایون را که قوت ضروری
 بزحمت می یافتند چندان اسپ و گوسفند گرد شده بود که
 هنگام مراجعت چون باز گشتند از راندن عاجز شده بعضی
 می راندند و بعضی می گذاشتند و از برده چنانچه یکی از
 ظرفاء که ظفر کردار ملازم موکب فرخنده بود در زمان بزبان
 امید نظم کرده بود که * * بیت *

گر بماند حیاتِ ماباقی * بکف آریم ترک تقماقی^(۱)

چندان کنیز حوروش و غلام چابک دلکش در معسکرِ نصرت
 پناه جمع آمد که آنچه از برای خاصه حضرت صاحب قران
 اختیار کرده شد پنج هزار نفر بیش بود دختران بکر ماه رخسار
 و جوانان سر و قامت لاله^(۲) عذار که آفتاب خاوری از شرم
 طلعت جهان افروزشان روی در پرده توارت بالحجاب
 کشیدی و زاهد شب زنده دارا کرایشان را بخواب دیدی
 جیب خرقه پرهیز چون صبح از مهر جمال شان بدریدی *
 * نظم *

بخوبی پری و بپاکی گهر * به پیکر سروش و بچهره قمر
 روان را بشمشاد پوینده رنج * خرد را بمرجان گوینده گنج

(۱) در بعض نسخه ایچای تقماقی (تغماقی) و در بعض کتاب (تخماقی)

بنظر آمد * (۲) درد و کذاب ایچای قامت (قد) دیده شد *

به بالا بکودار آزاد سرو * برخ چون بهار و برفتن تدر
 دهانش بتنگی دل مستمند * سر زلف در حلق جانها کند
 و دران منزل بهشت آیین که طراوتش حکایت از نزاقت
 فردوس برین میکرد طبع شاد کام خسرو گردون غلام نشاط
 عشرت فرمود *
 * نظم *

یکی جشن شاهانه فرمود شاه * که باغ ارم گشت آن بزم گاه
 باقبال شاه سپهر احتشام * مهیاشد اسباب شادی و کام
 همه عرصه دشت پرشیره گشت * بنوعی که چشم فلک خیره گشت
 اوانی زرین فزون از هزار * پراز لعل گون باد خوشگوار
 قمر بود وبال و نبید و عرق * جهانرا پراز نقش و شادی ورق
 ز آمد شد ساقیان با قدح * فلک رادل از جای رفت از فرح
 ز لحن مغنی و آواز ساز * بپرخ آمده زهره دل نواز
 حضرت صاحب قرانی بعون تائیدات صمدانی دران محل که
 مستقر سریر سلطنت و خانی جوجی خان و فرزندان او بود
 بتخت پادشاهی و جهانبانی برآمده بعشرت و کامرانی
 مشغول شد *
 * نظم *

- * بگرد تخت خوبان سرائی *
- * جهان را داده از رخ روشنائی *
- * پری چه ره بتان نازک اندام *

- * ز جعد از بهر دلها بافته دام *
- * عروسان لطیف و ناز پرود *
- * ز چشم بدندیده روی شان گرد *
- * بریشم زن ره عشاق میزد *
- * صلائی عیش در آفاق میزد *
- * کرشمه ساز کرده ساقی مست *
- * زغمزه ناوک افکن شست در شست *
- * خرامان جام برکف چون تدروی *
- * شکفته لاله بر شاخ سروی *

سبزه منزل همایون را نزهت و طراوتی بی اندازه و روضه سلطنت و جلالت روز افزون از رشحات فتح و فیروزی سرسبز و نازه آب رود بار مخیم نصرت مآب را نزهت و خرمی افزوده و زلال دولت و اقبال از چشمه عنایت ذوالجلال برجویبار روزگار فرخنده آثار کشوده فسحت معسکر ظفر پناه چون عرصه امید بی کنار در طول و عرض و سعت مجال مکنت و اقتدار کجنته عرضها السموات و الارض جامهای بلورین پراز عمل مذااب برکف ساقیان صاحب جمال و ساغر امانی و آمال از زلال کرامت و افضال مالا مال از انتظام اسباب فرحت و سرور جنود محذت رخت بر بسته و سپاه غم و اندوه پشت هزیمت داده و از صولت انتظام عساکر

منصور لشکر دشمن شکسته و بخیاد شوکتِ مخالف بکلی بر
افتاده نوای مطربان خوش الحان زمزمه طرب و شادمانی
در عسرتگاه ناهید انداخته و نغمه سرای بزم بهجت و اهتزاز
این ترانه دل نواز در پرده کامرانی ساخته * * نظم *

- * که جاوید صاحب قران شاد باد *
- * ز عدلش جهان یکسر آباد باد *
- * برو آفرین از جهان آفرین *
- * که فازد بفرش زمان و زمین *
- * زمین گلشن از پایه نخت اوست *
- * زمان روشن از پرتو بخت اوست *
- * سرد شمنان باد خاک رهش *
- * سر نخت فیروزه عشرت گهش *
- * فلک بنده و اخترش یار باد *
- * خدای جهانش نگهدار باد *

برین منوال بیست و شش روز در آن محل دل فرورز بعشرت

و کامرانی بگذرانید و لله الحمد و المنة *

گفتار در مراجعتِ ایت آفتاب اشراق

صاحب قران آفاق بمستقر سریر سلطنت

و جلال از دشت قباچاق

چون از ذمایت الهی آن فتح ارجمند میسر شد و در آن
حوالی و نواحی هیچ کس از مخالفان نه در بیابان اوانه در
جزیرهها بماند رایات نصرت شعار حضرت صاحب قران سپهر
اقتدار محفوف بحفظ و تایید پروردگار بصوب سمرقند که محلّ
استقرار سریر سلطنت معدلت آثار بود توجه نمود * نظم *

روان گشته در موکبش مه رخان * چمان در رکابش شکر پاشخان
گلّه دار نرکان زرین کمر * کمر بسته بر کوه سیمین ز زر
عساکر منصور در عین رفاهیت و حضور و وفور بهجت و سرور
کران تا کران دشت و هامون فرو گرفته بسعادت روان شدند
و در عیش و کامرانی منزل بمنزل شادمان و خوش دل می
رفتند چه همه را از غنایم و فتوحات ثروت و مال و از برده
و سراری محبوبان صاحب جمال حاصل شده بود و چون
نشیمن دشتیان در آن بیابان بی پایان خرگاه کوترمه می
باشد که آنرا چغان ساخته اند که از هم نمی کشایند و همچنان
زده می نهند و بر می دارند و هنگام حرکت و کوچ آنرا
برگردون نهاده روان می شوند و مجموع آنها بدست تسلط
و تصرف عساکر گردون مآثر آمده بود هر کس بکام دل ماه
با منزل در کنار مراد داشت * نظم *

* عادت آنست که چون مملکتی گردد فتح *

* مال غارت شود و خانه بماند سجا *

* و اندران فتح ز اقبال شه عالم گیر *

* مال با خانه و با خانه نشین شد یغما *

لاجرم کثرت سواد اردوی همایون بمرتبہ رسیدہ بود کہ اگر کسی وثاق خود گم می کرد بیک ماہ و در ماہ باز نمی یافت و چون بآب تیق رسید ند کونچہ اغلن را کہ مسکن اصلی اردشت بود حب وطن راہ صواب از دیدہ خرد پوشیدہ داشت کہ حب الشیء یعمی و یصم و از طریق و فاعدول نمودہ با مردم خود راہ گریز پیش گرفت و برفت * * نظم *
 بہ بیگانہ مردم مکن اعتماد * کہ یابی در آخر خلاف مراد یقین است و بی شبہہ نزد خرد * بود میل اشیاء سوی اصل خود و چون از آب تیق عبور نمودند بعد از چند منزل حضرت صاحب قران امیر حاجی سیف الدین و دیگر امراء را در اغرق گذاشته خود بتعجیل روان شد و در زمان حفظ ذوالجلال بدولت و اقبال مراحل و منازل آن بیابان پرخطر و چولہای پورضرر قطع فرمودہ در ذی قعدہ سنہ (ثلث و تسعین و سبعماية) از صیران گذشتہ بسعادت و سلامت با ترار رسید * * بیت *

* چشم بد ازین دولت پیروز لوادور *

* در رفتن و باز آمدن رایت منصور *

و چون از انجا بسعادت نہضت فرمودہ از آب سیحون عبور فرمود و سایہ وصول بر خطہ فردوس آیین ہمرقند انداخت

و چون از آب خجند بگذشت خاطر مبارك كما مگار نشاط شكار
فرمود امراء و لشكريان بر حسب فرمان باقامت مراسم آن
قيام نمودند و شكاري بسيار انداخته شد *

گفتار در تفويض فرمودن حضرت صاحبقران گردون
سرير ايالت ولايت زابلستان و كابلستان
با ميرزاده پير محمد جهانگير

چون صحراي آقار از فرودول و نزول صاحب قران كما مگار
غيرت سپهر فيروزه حصار گشت عاطفت پادشاهانه ممالك سلطان
محمود غازي را انار الله برهانه از غزنين و كابل تا حدود
هند و قندهار و آن ولايات و نواحي تا آب سندن نام زد امير
زاده پير محمد جهانگير فرمود و امراء و نويدگان مثل عمه زاده
امير سليمان شاه قطب الدين و علي غانجي پسر امير موسي
و بهلول پسر محمد د رويش برلاس و اسلام پسر ايلچي خواجه
برلاس و تمور خواجه پسر آق بوغا و برات خواجه كوكلتاش
و حسين صوفي پسر غياث الدين ترخان و حبي خواجه خويش^(۱)
امير عباس و اقبال شاه برغوجي^(۲) و شمس الدين اوج قرا
و سونچ تمور تيليه و ديگر فرزندان و برادران امراء بالشكري
گران ملازم ركاب شاهزاده گردانيد و مجموع خانه كوچ متوجه

(۱) در بعض نسخ بجای خويش (پسر) (۲) در بعض كتب

بجای برغوجي (عجرجي) ديده شد *

ضبط آن ولایت گشتند و حضرت صاحبقران ظفر قرین در زمان
 نایب‌دربار العالمین روان شد و بتاریخ سنه (اربع و تسعیس
 و سبعمائه) موافق بیچی^(۱) نیل خطه بهشت آیین سمرقند از فرزول
 همایون غیرت سپهر برین گشت *

سعدت قرین و زمانه غلام * همه کار دولت مهیا بکام
 بعد از چند روز کمال عاطفت و رافت حضرت صاحب قران
 چنان اقتضا فرمود که دران ولا بعضی از نبیرگان بزرگوار را که
 دراری سپهر شهر یاری و درر بحر سلطنت و کامگاری بودند
 برحست اشارت ثنا کجوا نوالدوا تکثروا با کرامیم جلیل
 در سلک از دواج انتظام یابند بسعدت و اقبال از شهر
 سمرقند بیرون رفته مرغزار کان کل محل نزول همایون گشت
 فرمان قضا جریان به ترتیب طوی و سورر تهیه اسباب جشن
 و سرور نفاذ یافت *

غلامان شایسته کاردان * به بستند بر رسم خدمت میان
 یکی جشن شاهانه کردند راست * مهیا درو هر چه اندیشه خواست
 بسیط زمین از کثرت سراپرده و بارگاه و خیمه و خرگاه چون
 راز در سیند محرمان آگاه پوشیده ماند و صحن هامون از بس
 تجمل و زینت گوناگون و انواع تعبیه‌های لطیف موزون حیرت

(۱) در اکثر نسخ بجایش (بیچین) مکتوب است و آن خلاف

فزای عقل ذو فنون آمد *
 بآیین بزمگاهی ساز کردند * کزان فردوس را در باز کردند
 شهنشه تکیه زد بر مسندِ ناز * بعشرت رنج سوز و گنج پرد از
 فروزان از جبینش فرّ شاهی * زمین تا آسمان نور الهی
 بگرد مسندِ عالم پنا هس * جهانی از بزرگان سپاهش
 برسم بندگی استاده بر پای * سره ریگ ز رفعت آسمان سای
 بحشمت هریکی افرا سیابی * سپهر سوری را آفتابی
 سراسر در نشاط و کامرانی * بفرّ دولت صاحب قرانی
 زمانه برگِ عشرت ساز کرده * فلک درهای دولت باز کرده
 شراب و شیرۀ و اسباب مجلس * فزون زاندازه و هم مهندس
 زهر سو مطربان زهره آهنگ * زده چنگِ طرب درد امن چنگ
 نواسازان نواها ساز کرده * هرودِ خرمی آغاز کرده
 بدست ساقیان ماه پیکر * می لعلِ روان در کاسه زر
 زبس عیش و نشاط و شادمانی * جهان را نازده شد رسم جوانی
 و حضرت صاحب قرانی در عین عشرت و کامرانی امیرزاده
 پیر محمد عمر شیخ و برادرش امیرزاده رستم را باد و خذیر
 غیاث الدین ترخان و امیرزاده ابا بکر پسر امیرزاده
 میرانشاه را باد خذیر امیر حاجی سیف الدین برسم شروع مطهر
 عقد بسته همه را کد خدا ساخت و زمانه زمزمه تهذیب و خروش
 مبارک باد در گنبد فیروزه فام سپهر انداخت * * بیت *

فتار افکن شده گوهر نثاران * ستاره برمه و خورشید باران
طبق بردست مروارید ریزان * گهر چیزان شده افتار، و خیزان
دران تاراج درهای زمین پوش * زکت معزول گشته چوب چارش

گفتار در نهضت فرمودن حضرت صاحب

قران بیورش پنج ساله

از حضرت نخت نشین کرباس جلالت اساس و ما ارسلناک
الا کافه المناس و فرمان ده بارگه رسالت پناه فاتبعونی
یحییکم الله شاه سوار مضماراننا نبی السیف از دار خلوت
لی مع الله وقت و الوقت سیف - علیه من الصلوات اتمها
وازگاها و من التحیات اعمها وانماها - مرویست که الجنة تحت
ظلال السیوف ترجمه ظاهر حدیث مبارک آنست که بهشت
زیر سایه های شمشیرها است و از خلال ظلال این مقال فرخنده
فال مانند آفتاب جهان تاب میدرخشد که روضه دولت و اقبال
بی آب شمشیر نصرت مآب نصارت و سرسبزی نیابد و نهال
امانی و آمال بی آب یاری تیغ ضمیران مثال میوه فیروزی بار
نیارد هم از روی صورت بهشت امن و امان در زمان شمشیر
خسروان جهان بان برقرار ماند و هم از راه معنی فردوس
برین رهین تیغ سلاطین معدلت آیین تواند بود برمسند
حشمت و کامگاری بختیاری تمکن تواند یافت که نفس
ارجمندش از مشقت اسفار و اقدام نمودن بر احوال و اخطار

نیزند یشد و سریر فرمان دهی و جهان داری شهریاری را سزد
 که همت بلند جنابش از مقاسات شدت حرب و دهشت پیکار
 نه پرهیزد چشم امید گیتی ستانی به مشاهده جمال مراد
 روشنائی یابد که سر مه دیده دولت از غبار معرکه سازد
 و دست آرزوی جهانبانی بگردن عروس مقصود حمایل
 گردد که با طاعت سروقامت نیزه عشق بازد * * بیت *

* کسی بگردن مقصود دست حلقه کند *

* که پیش تیر بلاها سپر تواند بود *

بلندی و پای داری درخت بخت از سرافرازی سنان کشیده
 بالا دست دهد که * * نظم *

نهالست در بوستان ظفر * که از جوی فتحش بود آب خور
 چو در موسم کین بهار آورد * سردشمن ملک بار آورد
 و کشادگی چهره دولت از خم ابروی کمان چشم توان
 داشت که بزبان زه در دهان سرفار این نکته معنی داراد
 می کند که * * بیت *

* پشتم ز بی خد مت اسلام دوتا است *

* پشت ظفر از کزی من گرد راست *

* سهمی ز سعادت نصیب است ررواست *

* قوسی است که مشتری او سعد نماست *

و بصغیر تیر بگوش هوش راست روان طریق توفیق میرساند

* من خود کج و داستانِ زمینِ راست روند *

* داسِ ظفرم چو کشتِ دولتِ دروند *

* پشت از پی خدمت چو کدمِ خمِ که و مه *

* از هر طرفی زمزمه زه شنوند *

قرار بر چهار بالش مفاخر و معالی بحركات متواتر و رکضات
متوالی میسر شود و عروج بذروه معظمت مذاصب و مناقب
بارتکاب شد اید پیاپی و متعاب متعاقب متمشی گردد ماه
از خمول و خفای محاق بسیر شبها روزی بمرتبه رسد که نشیب
و فراز آفاق از نور ظهور برافروزد و آفتاب از وبال دالی
بروش بر توالی در بیت الشرف حمل رایت افتخار و اقتدار
برافرازد *

* خرم دل آنکه باغم یارب ساخت *

* با کام نشست هر که با کار بساخت *

* مه نور از ان گرفت کز شب فرمید *

* گل بوی از ان یافت که با خار بساخت *

و از شواهد صدق این دعاوی که انوار حکم از فحاری آن
لایح و لامع است آنکه حضرت صاحب قران گیتی ستان چون
از یورش دشت قباچاق مقضی الاوطار مظفرو کامگار مراجعت
فرمود همت عالی نهتمش مقضی آن شد که بر مالک ایران

که سابقاً نسخیر فرموده بود گذاری فرماید و آن بلاد را از
افساد بعضی بی باکان که در غیبتِ رایتِ ظفر پیکر بحکم *

* بیت *

چو بیشه نهی گردد از نره شیر * شغال اذر آید به بیشه دلیر
سرتهور برداشته بودند و گردنِ جلادت برافراشته بعطفه
عذابی پاک سازد *
* بیت *

در خشیدنِ ماه چندان بود * که خورشید تا بنده پنهان بود
تواجیان را فرمان داد که با طرف و جوانب رفته لشکریان
را چار رساند تا استعدادِ یورش پنج ساله کرده متوجه پایه
سربِ خلافت مصیـرشوند در روز جمعه پانزدهم رجب سنه
(اربع و تسعین و سبعمائه) موافق بیچی ایل نهضت همایون
بسعدت و اقبال اتفاق افتاد هوا از حرارت تموز نافت
واژدهای رایت از نسیم فیروزی جان یافته و چون از
غبارِ موکب همایون هوای بخارا مایه بخشش مشک اذفر
و عذبر سارا گشت *
* نظم *

* بزرگان شهر آگهی یافتند *

* سوی رایتِ شاه بشتافتند *

* بشکرانه جان را کشیدند پیش *

* که دیدند روی خداوند خویش *

تمامی آن نواحی از دشت و صحرا لشکر منصور فرود گرفتند *

* نظم *

- * شهنشاهِ توران سپاهی کشید *
- * که چشمِ فلک طول و عرضش ندید *
- * چنان شد زگردِ سواران جهان *
- * که خورشید گفتی شد از آسمان *

و در آنجا یکشنبه غره شعبان مزاج مبارک حضرت صاحبقران را عرض مرضی طاری شد و بدان التفات نموده کوچ فرمود و چون بجوی زرکه از ولایت بخارا است فرود آمد زحمت روی به تزاید نهاد و سورت^(۱) مرض اشتداد پذیرفت خواتین و فرزندان را طلب فرمود و حضرات علیا^(۲) سرای ملک خانم و تومان آغا و خدر معلی سلطان بخت بیگم با سایر فرزندان و خواتین از سمرقند بتعجیل شتافته در پایه سریر اعلی حاضر شدند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان که برسم منقلای از پیش رفته بود و از جیحون گذشته لشکرا بموضعی که رسیده باشد بگذارند و جریده بازگردد عجب حالتی حیرت زای و مشکل قضیه دهشت افزای ذاتی که سلامتی عالمی در سلامت او بود از کسوتِ صحت عاری ماند و وجودی که نظام سلسله وجود از میامن

(۱) در بعض نسخه بجای سورت (صورت) (۲) بجای علیا در

بعض کتاب (عالیات) دیده شد *

عدالتِ اوسمت انتظام داشت از حلیه اعتدال عاقل گشت
 اطبای حاذق از ترك و تاجيك جمع آمدند و امیر حاجی
 سیف الدین بر سر ایشان استاده به ترتیب ادویه و اشربه
 و وظیفه معالجه کمایذبعی قیام نمودند خواتین و فوزندان
 و امراء و نویینان از پرتو صفای عقیده حضرت صاحب قران
 می دانستند که قانون شفای جزاز دار الشفاء و نزل من
 القران ماهو شفاء و رحمة چشم نتوان داشت و هر دارد
 که نه طبیب لطف الله لطیف بعباده در مطبه و ان
 مرضت فهو یشتفین کرامت فرماید سود مند نیاید فرموده
 طبیب دلها و حبیب خدا علیه شرایف الصلوات و کرام التحیات
 کل صباح و مساء داووا مرضاکم بالصدقة پیش نهاد
 همت خود ساخته دست تصدق از سرِ اخلاص برگشادند
 و بمزارات شریفه و مواضع متبرکه بسی هدایا و صلوات
 فرستادند فقراء و صلحاء و عجزه و مساکین را صدقات و افرار زر
 و نفایس و ذخایر ارزانی داشتند و اسپان نامدار و بارگیران
 خاصه قربان کرده بمستحقان قسمت کردند میان دعوات
 صالحات که صافی دلان و گوشه نشینان از برای صلاح کار
 جهانیان بدان مواظبت می نمودند بظهور پیوست و برکات
 صدقات که الصدقة تزید فی العمر کارگر آمد و در شب
 یکشنبه منتصف شعبان که بشب برات موسوم است برات

صحت ذات و مزید حیات آن حضرت مکرمت آیات در دیوان
 و اذا سالک عبادي عنی فانی قریب اجیب
 دعوة الداع اذا دعان اطلاق رفت و روز یکشنبه
 پانزدهم شعبان مزاج همایون رو بصحت نهاد * * بیت *
 نگویم مزاجش گرفت اعتدال * که عالم شد ایمن ز بیم زوال
 خلائق را حدایقِ آمال و بساتینِ امانی از شقایقِ بهجت
 و ریاحینِ شادمانی آراسته گشت و از صدای شکر و ادای
 شکرانه گوشِ فلک پرسپاس و دامنِ زمانه پر از خواسته شد *
 * بیت * * شکر ایزد را که ذاتِ خسرو گیتی پناه *
 * حلهٔ صحت ز نو پوشید ز الطافِ اله *

و چون مزاج مبارک بحال استقامت باز آمد اشارت علیه
 بصدور پیوست که امیرزاده محمد سلطان جهت ضبط لشکر
 منقلای از پیش روان گردد و در روز چهارشنبه بیست و پنجم
 ماه بمبارکی و سعادت نشاط حرکت فرمود و برسبیل طوف
 سوار شده دیده روزگار از مشاهده سلامتی ذات بزرگوارش
 روشفای یافت و دل صغار و کبار از میامین صحت مزاج
 خسرو سپهر افتد از مسرور و شادمان گشت - والحمد لله
 رب العالمین *

گفتار در نهضت فرمودن صاحب قران
 فریدون فر بعد از صحت از جوی زر

روز دوشنبه غره ماه مبارک رمضان خاطر خطیر از نو
 ملتفت انتظام اسباب سفر شد و روز شنبه ششم همان ماه کورگه
 زده با سعد طالع و آئین فال کوچ فرمود و بسعدات و اقبال
 روان شد جنود فتح و فیروزی از یمین و یسار و میامین آثار
 سعود سماوی قرین رایت نصرت شعار و بر حسب فرمان
 مطاع امیر حاجی سیف الدین متوجه سمرقند شد و روز
 چهارشنبه دهم ماه موضع آمویه مخیم نزول همایون گشت
 و در آنجا مهد اعلیٰ سرایماک خانم و تومان آغا را با تمامی
 آغایان بسمرقند بازگردانید و موکب ظفر قرین از آب جیحون
 گذشته بقرب قلعه آمویه فرود آمد و روز آدینه شاهزاده جوان
 بخت شاه رخ را اشارت فرمود که بسمرقند معارفات نماید *

* بیت *

* طلب کرد سلطان صاحب قران *

* گرامی خود را چومی شد روان *

* به برد گرفت و رخس بوسه داد *

* ز مهرش بهنگام غم کرد شاد *

* بهر گونه لطفش چو خوشنود کرد *

* سپردش به یزدان و پدرود کرد *

در همان جمعه که شاهزاده بصوب سمرقند توجه نمود * * نظم *

روان شد جهاندار گیتی کشای * بچول اندر آمد بعون خدای

بعد از طی منازل از ماخان و ابیورد گذشته در سه شنبه سلج رمضان از یاسی دیان عبور فرمود و چهارشنبه غره شوال مبارک مستهل فرخنده استکمال دران یورت باقامت نماز عید و عرض راز و نیاز بر حضرت فعال لما یوید و تقدیم سایر مراسم و آداب آن روز سعید قیام نمود و از انجا بمبارکی کوچ کرده در موضع یلغزیغاچ خیوشان بامیرزاده محمد سلطان که برسم منقلای از پیش روان شده بود و در انجا توقف نموده ملحق شد و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر بالشکرکیهان گیر و امیر جهانشاه با سپاه پیش از وصول رایت فتح آیت بر حسب فرمان از قندزوبقلان بمنقلای پیوسته بودند و خدر معلی خانزاده نیز از هرات احرام استلام قوایم سریر خلافت مصیوبسته رسیده بود و در انجا حضرت صاحب قران را طوی داد و پیشکشهای لایق کشید صاحب قران دریا نوال بسعدت و اقبال از انجا نهضت فرموده روز دوشنبه بیستم شوال بحوالی استرآباد رسید و کنار آب جرجان مضرب خیام نزول فرخنده گشت و در همان روز شعبه دوحه جلالت و رسالت سید برکه سید غیات الدین پسر سید کمال الدین را با نثار و پیشکش همراه آورده بعز بساط بوس رسانید و سخن سید کمال الدین را در پایه سریر اعلی عرضه داشت فحوائی قصه آنکه سید کمال الدین در مقام مطاوعت و

فرمان برداریست و کمربند انقیاد و اذعان بر میان جان بسته
 خراج قبول می کند و باقامت مراسم هواداری و
 خدمتکاری التزام می نماید عاطفت پادشاه سید غیاث الدین
 را بمزید نوازش و اکرام اختصاص بخشید و چون موکب
 ظفر قرین باسترآباد رسید بیوپاشا پسر لقمان پاشا که بعد از
 وفات پدرش حضرت صاحب قران او را بجای پدر نصب
 فرموده بود وظایف خدمات پسندیده از طوی و پیشکش
 و آنچه از لوازم نیکو بندگی تواند بود بتقدیم رسانید *

* شعر *

* فخریست بندگان را در بندگی سلطان *

* ورنه چه آید از مور شایسته سلیمان *

گفتار در تسخیر آمل و ساری و قلعه های ماهانه سر
 چون رایت نصرت شعار سه کوچ از استوآباد پیشتر رفت
 جنگی عظیم پیش آمد که از تشابک اشجار باد از انجا گذار
 دشوار توانستی و خیال شب رود در خلال آن چون ماهی
 در شست گرفتار آمدی یرلیغ عالم مطاع بنفاز پیوست که
 شران بیشه پیکار یعنی لشکریان شیر شکار در ختان بیشه بریده
 در آن جنگل راهها بگشایند بر حسب فرمان قضا جریان سه
 راه بگشادند عرض هر یک از آن یک تیر پرتاب رای رزین
 راه میانین را جهت عبور لشکر قول تعیین فرمود و دوراه

دیگر جهت مرور چرنغار و برنغار مقرر شد و بدین طریق جنگل می بریدند و می رفتند و چون بسیاری رسیدند معلوم شد که سید کمال الدین از نقصانی که قدر و منزلت او را مقدر بود گریخته پیدش سید رضی الدین بماهانه سر نقل کرده است و ماهانه سرقریه ایست در چهار فرسخی آمل بجاناب بحر واقع شده و بقرب آن بر فراز بلذدی حصنی حصین ساخته بودند که از یک طرف بدریا پیوسته بود و دیگر جواندش مغاک بود و مواضع پست که هم از آب دریا هنگام موج دران میریخت تا نزد یک یک میل حکم دریا داشت چنانچه آب محیط بود بقلعه از جمیع جوانب و پیرامین حصار درختهای بلند به نزد یک یک فرو برده بودند و خلال آنرا از شاخه های درخت برهم بافته استوار ساخته و باین تعبیه حصاری دیگر برافراخته و دران وقت حکام آمل و ساری با مجموع خویشان و متعلقان و مردان کار و هر چه داشتند از ذخایر و نفایس بآن قلعه رفته بودند و سایر متمولان آن دیار حتی تجار که از اطراف بآن ولایت رسیده بودند تمام اموال خود را باستظهار مناعت حصار بآن قلعه در آورده بودند لاجرم از نقود و اجناس بتخصیص نقره و زر چندان در آنجا جمع شده بود که محاسب و هم با نامل قیاس و تخمین عقد شمار آن نتواند^(۱) کرد حضرت

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک کتاب بجای نتواند (نتوانستی)

صاحبقران چون ازان حال آگاهی یافت بسعادت و اقبال
 روان شد و عساکر گردون مآثر دران گل ولای جنگل بریده
 می رفتند روز سیوم بآمل رسیدند از پایه سریر اعلی حکم قضا
 مضاماد شد که سید غیاث الدین برود و پدرش را نصیحت
 کرده بیاورد و چون حکایت سوء اعتقاد و قبیح سیر و افعال آن
 طایفه بی باک بتواتر پیوسته بود غیرت اسلام و عصبیت دین
 چنان تقاضا کرد که بزبان پسرش برسیدل تعییر و سرزنش این
 پیغام گزارش پذیرد که مردم ولایت تو همه بد مذ هب اند و
 هیچ مسجد ندارند و از رسم جمعه و جماعات هیچ اثری نیست
 بلکه باداء فرایض و سنن اصلا قیام نمی نمایند و اگر کسی بباغ
 نماز مشغول میشود او را ایدامی کفزد و بمرتبه قتل میرسانند
 دریغ اسم سیادت که بروست و چون سید زاده را روان گردانید
 فرمان لازم الاتباع نفاذ یافت که تمامی لشکر در امل تغار
 بریزند و چون باصتمثال امر مبادرت نموده بر حسب فرموده
 بتقدیم رسانیدند و از انجا روان شدند و جملگی لشکر نوره
 انداخته هر بیشه و جنگل که پیش می آمد می بریدند و خار
 و خاشاک و چوب آنرا بر آبها و لایها می انداختند و
 می گذشتند و آن بیشه های بی پایان که زمینش چون چشم

(۱) درد و نسخه بجای افعال (احوال) مکتوب است (۲) در

بعض کتب بجای بروست (برتست) مشاهده افتاد *

نابینا نه در روز از نور آفتاب بهره داشت و نه در شب از شعاع ماه و ستارگان حظی همه را محروم ساخته هر روز مقدار يك فرسخ کوچ می کردند و چوب و خس بر بالای لای و گل انداخته فرود می آمدند روز شنبه بیست و ششم ماه ذی قعدة قراولان از طرفین بهم رسیده جنگی عظیم واقع شد *

* بیت *

* خروش آمد و ناله کرنای *

* همی کوه را دل بر آمد ز جای *

* سپاه از دو جانب در آمد بجنگ *

* زهر سو روان گشت تیر خدنگ *

* بکشتند چندان زهر دو گروه *

که شد خاک دریا و هامون چو کوه *

حبیبی خواجه پسر شیخ علی بهادر دران مصاف داد مردی

و مردانگی داده بحکم * مصرع *

* مرا نام باید که تن مرگ راست *

حیات فانی را از برای ذکر جمیل که عمر ثانی است فدا

کرد * * مصرع * * نمرود آفکد نامش به نیکی برند *

بعد از سه روز سید کمال الدین دراز و مولانا عماد الدین

بپایه سویر خلافت مصیر آمدند و زبان استکانیت بتصرع

گشاده امان طلبیدند حضرت صاحب قران فرمود که ملتس شما مبدول میدارم مشروط بر آنکه سادات که ولات این ولایات اند از هر یک یکی از فرزندان خود با مال ولایت پیش ما فرستند تا ملازم باشند و پدران ایشان را تسکین خاطر حاصل شده ایمن گردند و اعتماد کرده بی حجاب بیایند و چون ایشان این سخن برسانیدند تیرگی دیده دولت آن گروه کوتاه بین طریق صواب از نظر بصیرت ایشان پوشیده داشت و بخیال محال که خرد بقیقه افسوس بران می خندید و حال نقاره زده اظهار مخالفت کردند صاحب قران گیتی ستان بیروپاشا و ارغونشاه برد الیغی و نادرشاه قراکولی و شیخ علی آمویی را با کشتی بانان جیحون و رعده اندازان و نطف اندازان از راه کنار دریای قلم بفرستاد که کشتیهای دشمنان را بدست آورده روی جلادت به تسخیر حصار ماهانه سر آورند ایشان بر حسب فرموده برفتند و به نیروی دولت قاهره کشتیهای مخالفان را بدست آوردند و بی توقف ترتیب قوشونها کرده مردان کار با توقها و علمها و نقاره و نفیر بکشتیها درآمدند روی دریای قلم از برق جبهه و شمشیر چون آفتاب میدرخشید و از غریب کورگه و کوس و خروش گپیرو دار پر دلان آهن پوش گوش زمانه می در چون رایت نصرت شعار سایه وصول بران حصار

انداخت بر طبق فرمان قلعه ماهانه سر را در میان گرفتند و جنگی واقع شد که نه دستِ زبان بدامنِ تقریر آن رسد و

نه زبانِ خامه را تحریرِ شرح آن دست دهد * * بیت *

* نه زان گونه پیکار آمد پدید *

* که مشروح گردد بگفت و شنید *

* بر آفر وخت آتش زد ریای آب *

* تو گفתי که دارد قیامت شتاب *

عاقبت الامر مبارزان سپاه ظفر پناه بفرّ اقبال روز افزون

شاه حصار بیرون را مسخر کردند و خصمان از بیم جان باندرون

گریختند روز شنبه غره ذیچجه صاحب قران کامگار بعون

تایید پروردگار سوار شده روی دولت بحصار آورد زهره

مخالفان از هیبت شکوه آن حضرت آب گشت و جان و جان

دشمنان از غایت دهشت و خوف در قلق و اضطراب افتاده

بضرورت از حصار بیرون آمده گروه گروه روی ضراعت

بحضرت گودون بسطت نهادند ^(۱) * * نظم *

* رخشان شد از سپهر امید اختر مراد *

* بشکفت در ریاض امانی گلِ ظفر *

* اسلام گشت خرم و آفاق پر سرور *

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعضی نسخه بجای نهادند

(آوردند) است *

* چشم حسود کور شد و گوشِ خصم کر *

صاحب قران دین پرورد در اوایل ملاقات بواسطه عقاید به که نسبت بایشان می کردند همه را تهدید فرمود و سخنان قهر آمیز گفت و در آخر بسبب نسبت سیادت ایشان را بحسن اکرام و بذل انعام نوازش تمام ارزانی داشت و بر حسب نص و توأصوا بالحق ایشان را بر سلوک طریق مستقیم تحریر فرمود که از معتقدات فاسده بکلی رجوع میباید کرد و بعد ازین طریقه ستوده اهل سنت و جماعت پیش می باید گرفت و علماء و صلحاء را تعظیم کردن و حرمت داشتن و فرزندان را به تعلیم علوم شرعی ترغیب نمودن و بران گماشتن که از اهل اسلام علی الخصوص منتسبان دودمان پیغمبر علیه الصلوة والسلام غیر ازین پسندیده نیفتد و بعد از نوازش و نصیحت ایشان را بقلعه ساری فرستاد و فرمان شد که محافظت نمایند و چند روز در آنجا توقف فرمود و از قلعه چنانچه شرح داده شد اموال بسیار متجاوز از حد شمار در تحت تصرف آمده بود قلمز مکرمت پادشاه دریا نوال موجی زد و کشتیها را از آن پر ساخته کشتی کشتی بامراء و لشکریان انعام فرمود *

* بیت *

گردل و دست بحر و کان باشد * دل و دست خدایگان باشد
و با شارت رای رزین آن حصن حصین را بعد از آنکه بجاروب

تاراج پاك ساخته بودند تودهٔ خاک ساختند و هنوز بران حال است و چون مکرر از هوزبان بمسامع علیه رسیده بود که دران ولایت مردم بد اعتقاد و فدائی بسیار اند یرلیغ لازم الاتباع از موقوف جلال صدور یافت که هر کس که باسم سیادت متمسک باشد از میان سپاهیان و عوام بیرون آورده حاضر گردانند و کافه بد کیشنان را بحسام انتقام شربتِ حما می بچشاندند امر عالی بنفاد پیوست و آن نواحی از شرفساد آن طایفه گمراه مباحی که اگر ورقی بدست غریبی بیافتندی بتهمت آنکه فقیه و طالب علم است خون او را هدر دانستندی بمرست و منحصیص شیخ علی بهادر جهت انتقام قتل پسرش حبیبی خواجه و اسکندر شیخی از برای پدرش افراسیاب و دیگر خویشان که درویشان سید قوام الدین ایشان را کشته بودند و آمل را فرو گرفته قتل بسیار کردند و حکم شد که سید کمال الدین را با اهل و عیال در کشتی نشانده بخوارزم برند و فرزندانش سید مرتضی و سید عبدالله با پسران و جمعی مردم را از سمرقند گذرانیده بقاشکنت روانه سازند بر حسب فرموده کاربند شدند *

گفتار در فرستادن فتح نامها بتختگاه و طالب

داشتن فرزندان و خواتین عصمت پناه

چون مسالک مازندران بکلی مسخر شد صاحب قران

کامران بشارت فتح ساری و آمل و ماهانه سر و نواب
 بابیلاکات ارجمند بسمرقد ارسال فرمود و فرزند کامکار امیر
 زاده شاهرخ و نبیرگان عالی مقدر امیرزاده خایل و امیر
 زاده رستم و سلطان حسین نبیره امیر موسی که دخترزاده
 حضرت صاحب قران بود و خدر بیگی سلطان دختر امیرزاده
 میرانشاه و حضرات خواتین سرای ملک خانم و تورمان آغا
 و دیگر آغایان را طلب فرمود و در ماه محرم سنه (خمس و
 تسعین و سبعمائه) فرمان داد که در موضع شاسمن از نواحی^(۱)
 جرجان سرای عالی بساختند و داروغگی ساری را بجمشید
 قارن که از قاین قهستان بود تفویض نمود و چون سادات آنجا
 پدر و برادر اسکندر شیخی را بغدر گشته بودند و آمل را از
 ایشان گرفته و او گریخته بود و مدتی بملازمت موکب همایون
 مشرف گشته درین وقت عاطفت پادشاهانه آمل را باو
 ارزانی داشت و بسعادت و اقبال معاودت فرموده بیستم
 ماه بشاسمان دران سرای نزول کرد و تواجیان را باطراف
 روانه داشت تا عساکر منصوره که بهر جانب رفته بودند
 همه را بهپایه سریر اعلی جمع آوردند * بیت *

سپاه پراگنده را جمع کرد * زمین آهنبین شد هوا لا جور^(۲)

(۱) در بعض نسخه بجای شاسمن (شاسمان) (۲) در یک کذا ب

و بشارت فتح که بمستقر سریر سلطنت فرستاده بود روز سه شنبه
 هیزد هم ذی الحجّه سنه (اربع و تسعين و سبعماية) با تحف
 و هد ایا بدار السلطنه سمرقند رسید * * نظم *

- * * گوش گردون پر بشارت شد که از تاید حق *
- * صبح فیروزی دمید از مطلع امن و امان *
- * شاه مشرق را که در مغرب امان از عدل اوست *
- * فتح گشت از تازه یکسر کشور ما زندان *
- * از نسیم گلشن دولت معطر گشت ملک *
- * وز فروغ کویب نصرت مژور شد جهان *

غنچه امید همگنان در گلبن مراد دهن بخنده دوستکامی
 بگشاد و همه را بهار بهجت و شادمانی از شاخسار آمال
 و امانی سر برزد آورند؛ خبر فتح را چندان سیونچی فتوح
 شد که لشکری را از فتح کشور دست ندهد و بشکرانه چندان
 صلوات و صدقات بمستحقان رسید که مساکین و فقراء در انتظام
 اسباب جمیعت و کامرانی باغذیاء برابر گشتند مهد اعلیٰ سرای
 ملک خانم و تومان آغا با دیگر خواتین و شاهزادگان که
 اشارت علیه حضرت صاحب قران بطلب ایشان صدور یافته
 بود در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی الحجّه از دار السلطنه
 سمرقند بمبارکی بیرون آمدند و آن شب در موضع ^(۱) توتک

(۱) در بعض نسخه بجای توتک (توبک) و بعض (نویک) است *

نزول کردند و روز سه شنبه باران و برف بسیار بارید و سرمای

عظیم پدید آمد * * بیت *

* برآمد سحابی ز دریای ژرف *

* فروریخت باران بپاشید برف *

* ازان برف سرد رجهان داشته *

* دره تا گریوه شد انباشته *

* ز باریدن ابر کافور بار *

* سمن رسته از دستهای چنار *

آن روز آغایان و شاهزادگان بموضع شادمان درآمدند بخانهها فرود آمدند و در روز چهارشنبه از آنجا کوچ کرده بمحلی که بدمشق معروف است در خانقاهی که از مستحدثات حضرت صاحب قرانی است نزول کردند و در سه روز در آنجا توقف نمودند و چون هوا گشاده گشت بسعدت و اقبال نهضت نموده باز روان گشتند و چون سیوم روز بقرشی رسیدند کسی از پیش حضرت صاحب قرانی آمد که فرزندان و آغایان اغرق را گذاشته بتعجیل بیایند و چون دران و لامیرزاده شاهرخ را که قره العین دولت این دودمان ثابت ارکان است عارضه درد چشم طاری شده بود شتاب کردن در سیر تعذری داشت منازل و مراحل بآهستگی قطع کرده میرفتند روز دوشنبه شانزدهم محرم سنه (خمس و تسعین و سبعماطة)

از آب آمویه عبور نموده فرود آمدند و از آنجا متصل آیوار و شبگیر کرده روز دوشنبه بماخا رسیدند و رمدي که شاهزاده جوان بخت را روی نموده بکلي زایل شد مهد اعلی سرای ملک خانم عرضه داشتی بحضرت صاحب قران نوشت مشتمل بر خبر سلامتی تمام فرزندان و عرض صورت حال که چون حکم واجب الاتباع رسید بر حسب فرموده بی توقف روان شدیم و چون بقرشي رسیدیم اشارتی که در باب استعجال نمودن در سیر فرموده بودند سمت وصول یافت لیکن بواسطه رمدي که قره العین سلطنت امیرزاده شاهرخ را عارض شده بود تعجیل نمودن میسر نمی شد و این زمان بحمد الله آن زحمت بشفای کلي مبدل گشت بشتاب هرچه تمامتر می آیم و چون عرضه داشت ارسال نمود از آنجا کوچ کرده بدیه هندوان فرود آمدند و در آنجا آغایان و شاهزادگان اغرق را گدشته بتعجیل تمام متوجه شدند و شب و روز رانده بعد از سیزده شبانه روز بموضع جیلاون رسیدند و حضرت صاحب قرانی از راه عطوفت و مهربانی ایشانرا استقبال فرموده در آنجا بیکدیگر رسیدند آنحضرت فرزندان را کنار گرفته دیده دولت روز افزونش که از کسراهل عناد و فتح بلاد روشن شده بود از مشاهده طلعت اولاد و احفاد روشنائی افزود آغایان و شاهزادگان نثارها کردند و پیش کشهای

ارجمند کشیدند و در عین اشتغال بعیش و طرب از انجا کوچ کردند و بناسمن آمده بسعادت و اقبال نزول فرمودند اسباب عشرت و کامرانی بر حسب دلخواه مهیا و ملتیم و امور سلطنت و گیتی ستانی در سلک مکنت و اقتدار متسق و منظم ریاض پادشاهی از چشمه سار فتح و ظفر سرسبز و شاداب و ارکان دولت و مطیعان بارگاه کیوان رفعت طوبی لهم و حسن مآب و الله عنده حسن الثواب *

گفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بصوب

فارس و عراق نوبت ثانی

چون علوهمت صاحب قران رفیع مقدار روانمی داشت که در هیچ حال اوقات همایون بمجرد عشرت و شادمانی و بهجت و کامرانی گذرد هم در اوایل زمستان که آفتاب هنوز در او آخر جدی بود حدود عزیمت ممالک فارس و عراق که بی تکلف واسطه عقد بلاد و امصار است تشکین فرمود *

* نظم *

دگر ره بفرمان صاحب قران * به بستند قوران گردان میان
دلدار سواران کوبال گیر * بر آهخته شمشیر و بر بسته تیم
وامیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیر محمد

را برسم منقلای روانه گردانید و شیخ علی بهادر و هونجک
 بهادر و تمور خواجه آق‌بوغا و مبشر و دیگر امراء را ملازم رکاب
 ایشان ساخت و تمام عساکر گردون مآثر را از هر ده نفر سه
 نفر اختیار فرموده در روز پنجشنبه بیست و چهارم صفر سنه
 (خمس و تسعین و سبعمائه) از مازندران در زمان عون و
 نایب مهیم دیان تعالی و تقدس روان شد * * * بیت *

* مگر موکب شاه بود آسمان *

* که ناسود بر جای خود یک زمان *

و امیر یادگار برلاس و امیر شمش‌الدین عباس و حاجی
 محمود شاه و ارج قرار جهت ضبط اغرق و نسق لشکر باز
 داشت که از عقب بآهستگی بیایند و از مخدرات تنق
 عظمت و جلال سرای ملک خانم و تومان آغارا باغرق
 بگذاشت و جلیان ملک آغا و در سلطان آغا و نگار آغارا
 نصرت آسا مصاحب موکب همایون گردانید و امیرزاده
 شاهرخ را نیز منقلای ساخت و از ییلاق ولی گذشته در
 دامغان و سمنان و ری و شهریار تمام لشکر را تغار داده میگذاشت
 و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد که از پیش
 رفته بودند چون بقزوین رسیدند خواجه شیخ شمسوار را که
 حاکم آنجا بود بچنگ گرفته پیش شاهزادگان آوردند و او را
 بحضرت صاحب قران فرستادند و از آنجا متوجه سلطانیه

شدند و آقچکی والی سلطانیه وفات یافته بود و ارتق شاه^(۱) نوکر او قائم مقام او شده چون لشکر منصور بآنجا رسید قلعه را گذاشته رو بگریز نهاد * بیت *

مورکی مرد پای پیدل بود * پشه کی مرد جبوتیل بود
 شاهزادگان یک هفته آنجا توقف نمودند و سپاه را تدارک دادند
 و قلعه را ضبط نموده روی جلالت بسعادت بصوب بغداد
 آوردند چون بکردستان رسیدند مولی از حضرت صاحب
 قران بیامد و فرمان رسانید که ایشان با تفاق از راه جمجمال^(۲)
 روانه شوند بر حسب فرموده از آنجا مراجعت نموده بحصار
 سنقر رسیدند و غلات آنرا خورانیده غارت کردند * شعر *
 همه بوم بدخواه بیداد گر * شد از صدمه قهر و زیر و زیر
 همه کشت شد طعمه چارپای * نماند اندران مرز چیزی بجای
 و هنگام صبح که وقت کوچ بود کسی دیگر از حضرت صاحب
 قران رسید و خبر رسانید که گردان آن نواحی را بر بقیه
 مطاوعت در آورده مطیع و منقاد گردانند و هر که مخالفت
 ورزد و تمرد نماید ولایت او را غارت نمایند و تمام کوه
 و دشت آنجا را از خبیث وجود مفسدان و راه زنان

(۱) در بعض نسخه بجای ارتق شاه (ارتوقشاه) و در بعض

(ارتغشاه) است (۲) در بعض کتب بجای جمجمال (جمجمال)

و در بعض (جمجمان) دیده شد *

پاک سازند بر حسب فرمان واجب الامثال روان شدند و چون بجمجمال و کوه بی ستون رسیدند سونجک بهادر و تور خواجه آقبوغا و مبشر بهادر با لشکر بطرفی دیگر از کُردستان با یلغار روانه شدند و شاهزادگان متوجه در بند تاشی^(۱) خاتون گشتند و چون بآنجا رسیدند یکی از سرداران آن طرف بطمع آنکه آن ولایت بدست آورد گریخته پیش شاهزادگان آمد و تقریر کرد که راههای این ولایت کسی بهتر از من نمی داند اگر فرمان شود غجر جی شوم و وظیفه بندگی بجای آورم امیرزاده محمد سلطان او را نوازش فرمود و خلعت و کمربند و شمشیر و بار طلا ارزانی داشت و شیخ علی بهادر را منقلای ساخته غجر جی با او روانه گردانید ابراهیم شاه که حاکم آنجا بود بمقام اطاعت و انقیاد در آمده پسر خود سلطان شاه را با سپاه تازی و تقوزهای مناسب و پیشکشهای لایق بحضرت شاهزادگان فرستاد و چون بسعادت بساط بوس استماع یافته تحف و هدایا برسانید و بهادران را نیز به تحفهای مناسب خشنود گردانید امیرزاده محمد سلطان کس فرستاد و شیخ علی بهادر را باز خواند جهان پهلو ان بر حسب فرموده مراجعت نمود در اثناء راه بمنزلی که فرود آمده بود و بآش خوردن مشغول شد غجر جی که همراه داشت چون از مقصود

(۱) در بعض نسخه بجای تاشی (نای) مشاهده افتاد *

خود نا امید گشته بفریب نفس بداندیش کار دی بی خبر
 باوزد و آن شیربیشه شجاعت برو باه بازی سگ نفسی بر
 خاک هلاک افتاد آری بکرات و مرآت در میان چندین شمشیر
 و سنان و نیزه‌های سبک حمله و گزرها گران بمردی در آمده بود
 و دست بردها نموده و سر بسلا مت بیرون برده و چون وعده
 لا یستاخرون ساعه و لا یستقدمون در رسید بزخم
 کار دی جان سپرد *

* بیت *

چنین است این منزل پر هوس * نماید درو جاودان هیچ کس
 و هم دران زمان غجرجی بد کردار را بعقوبت هرچه تما متر
 بقتل آوردند و بسوختند *

* مصراع *

* که واجب شد طبیعت را مکافات *

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران بجانب لرستان و خوزستان

چون حضرت صاحبقران سپهراقتدار در موضع شهریار
 رسید بازار لشکر جماعتی برگزیده و امیرزاده میرانشاه را
 با بقیه سپاه آنجا بازداشت و فرمود که چندان توقف نماید
 که اغرق از استرآباد برسد و خود بنفس مبارک با آن گروه
 گزیده متوجه صوب و روجرد شد و به تعجیل تمام براند
 و امیرزاده عمر شیخ بالشکر دست چپ برآه آوه روان شد
 و از موضع کوشک جویان عبور نموده باآوه رسید و از آنجا

گذشته قلعه کیو را کرد پنچ کرد و در حال مسخر گردانید محمد
 قمي را که کوتوال آن قلعه بود گرفت * بیت *

چو شهزاده بالشکر نامدار * درآمد به پیرامن آن حصار
 زگرد ره آن قلعه پر نفیر * گرفتند و شد کوتوالش اسیر
 و شب در میان کرده روز دیگر بموضع مروون راند و مظفر
 بیراهانی که گماشته محمد قمي بود استقبال نموده شرف
 بساط بوس دریافت و از آنجا کوچ کرده به کرهرود رسید و
 اسفند یار از راه عجز و اضطرار بیرون آمد شاهزاده محمد قمي
 و اسفند یار را پیش حضرت صاحب قران فرستاد و آن حضرت
 روز جمعه غره ربیع الآخر بمبارکی و طالع سعد به و روجرد
 فزول فرمود و امیرزاده عمر شیخ از ترون گذشته بپایه سریر
 اعلی رسید و اجازت طلبیده بمورچل خود بجرنگار رفت
 و حضرت صاحب قران سیف الدین قلد اش را بکوتوالی قلعه
 و روجرد نصب فرمود و شیخ میکائیل را بضبط نهادند باز
 داشت و از آنجا بسعادت و اقبال روان شده روز سیوم بغیروزی
 و خرمی بخرم آباد رسید ملک عزالدین چون توقف
 نیارست نمود بضرورت و اضطرار فرار اختیار کرد صاحب
 قران کامگار یک شب بسعادت آنجا بگذرانید و روز دیگر
 بجهت محاصره قلعه جماعتی را از سپاه تعیین فرمود و امیر
 زاده عمر شیخ را طلب داشته بتگامشی ملک عزالدین فرستاد

و لشکرها از برای دفع متمردان و قلع و قمع ایشان باطراف و جوانب روانه گردانید و بذفس مبارک از خرم آباد نهضت فرموده روی توجه بصوب ^(۱)تستر آورد و بهر منزل که مضروب خیام نزول همایون می گشت مردم دلاورزاد رکمین گاهها می گذاشت و کوچ می فرمود تا جماعت دزدان و قطاع الطريق لر که از کوهها فرود آمده بیورت در می آمدند خبث وجود ایشان را بآب تیغ از لوح هستی فرو شویند *

* بیت *

* بآب تیغ توان شست لوح گیتی را *

* ز نقش فتنه و خبث وجود اهل فساد *

و بیازده منزل به پول آب زال رسید و امیرزاده عمر شیخ بتگا مشی ملک عزالدین تا بحصار منکره برفت و در جستجوی او دران کوهستان سعی بلیغ نمود و اصلا از اثری نیافت و تمام مردم قلعه و کوه و صحرا را مطیع و مسخر گردانیده در آب زال بموکب همایون پیوست و امیرزاده میرانشاه که در اغرق بود با جمعی از سپاه ایلغار کرده بدر کاشان راند و دران وقت ملوک سربدال که از هول صدمه لشکر شاهزاده از خراسان گریخته بعراق آمده بودند و از قبل شاه منصور داروغه کاشان بودند و چون از وصول رایت شاهزاده

(۱) در سه نسخه بجای تستر (شوستر) دیده شد *

خبر یافت کس بیرون فرستاد و بزبان عجز و اضطراب امان
 طلبید شاهزاده او را خلعت امان بخشید و او بقدم
 انقیاد بیرون آمده ملازم رکاب ظفر انتساب گشت و شاهزاده
 بسعدت و اقبال با غرق معاودت فرمود صاحب قران
 گیتی ستان امیرزاده عمر شیخ را بالشکری بجانب دست
 راست روان گردانید و هر جا که بادشمن دوچار خوردند
 دمار از روزگار بر آوردند و چون بحویزه رسیدند و کس را
 یارای اندیشه مقابله و مدافعه نبود داروغه اسلام نام که از
 قبل شاه منصور آنجا بود از بیم جان بگریخت امیرزاده عمر شیخ
 بضبط و نسق حویزه مشغول شد و صاحب قران کامکار شب
 شنبه شانزدهم ماه بسعدت سوار شده چاشتگاه از پل گذشته
 در اندرون دز پل نزول فرمود و درالسنه و افواه شیوعی
 دارد که آن قنطره بدیع الارصاف پرداخته و برافراخته
 معمار همت موفور شاپور ذوالا کتاف است طرح آسائس آن
 بر بیست و هشت طاق بزرگ واقع شده و بیست و هشت عدد
 تمام است در مرتبه عشرات متولد از ازدواج عدد امهات
 سفلی و آبای علوی بطریق ضرب چه حاصل ضرب چهار در
 هفت بیست و هشت است و لهذا منازل قمر که نص و القمر
 قدر ناه منازل بآن ناطق است بهمین عدد مقرر شده
 و حروف که از جایل تحف و جزایل نعم که بوسایل رسل

از حضرت پروردگار عالم به بندگان رسیده آنست که اصول
مفرداتش بزبان عربی میبین که اتم السنه و افسح لغات است
همین عدد آمده از بحار زخار معانی که کریمه و لقد آتاکم
سبعاً من المثانی محیط است بران گوهر صدق این دعوت قطع
استخراج می توان نمود و عدد جمله رکعات صلوة سفر و حد
همانست و توافق این امور دلیلی روشن است بر خصوصیت
خاصیت این عدد ارجمند و الحق خواص آن زیادت از آنست
که در امثال این مجال متعرض آن توان شد شمه از ظاهرا
نموده شد تا لیبیب مستبصر دریابد که مهندسی که بنیاد عمارت
آن بل طرح کرده از خواص اعداد که حکماء آنرا ارثما طیقی
گویند باخبر بوده و در میان هر دو طاق ازان طاقهای بزرگ
طاقی خرد بر بالای آن انداخته چنانچه تمام اصول و فر
آن پنجاه و پنج طاق باشد عدد اسم مبارک مجیب و آن مجموع
شمار یکی است ناده چنانچه بیست و هشت مجموع شما
یکی است تا هفت و در ضمن این امور که ظاهر آسهل می نماید
بسی اسرار خفی است و ما یتذکر الا اولوالالباب و تمامی
آن طاقها از سنگ تراشیده و خشت پخته در غایت حصانت
و استحکام بنوعی بر آورده اند که بتصادی روزگار و تعاقب
لیل و نهار فحوای فانظروا بعدنا الی الآثار بگوش هوش
اولوالابصار می رساند القصة چون صاحب قران سپهر اقتدار

د زپل را بفرقدوم همایون آثار مصر جامع سعادت و اقبال
 ساخت دهد ارشمس الدین بست خروار نقره پیدنکش کرد
 و گماشتگان دولت قاهره هراسپ و اشتر که در شهر بود مجموع
 بدر بردند و همان روز از شهر بیرون فرموده پیشین گاه
 متوجه تستر گشت و بر سر تلی فرود آمده اسپان را
 بعلف رها کرده و از آنجا شبگیر کرده سحر گاه به تستر^(۱)
 رسید و کنار آب چهار دانگه را مخیم نزل همایون ساخت
 علی کوتوال و اسفندیار نامی که از قبل شاه منصور متصدی
 ضبط و محافظت تستر^(۱) بودند از آوازه توجیه عساکر
 گردون مآثر گریخته بودند و رو بشیر از نهاده اکابر و اشراف
 آنجا کمربندگی بهم میان جان بسته بقدم اطاعت و انقیاد
 بیرون شنا فتند و از آب گذشته بدرگاه عالم پناه آمدند و امراء
 و سپاه تمام احشام و صحرا نشینان آن نواحی را از اطراف و
 جوانب غارت کرده اسپ و اشتر بسیار بیاوردند صاحب
 قران دریا نوال آن غذایم را مجموع بر لشکریان قسمت
 فرموده * بیت *

* جهان و هر چه درو شاه کامگار بقهر *

* سدد زد شمن و لطفش بدوستان بخشد *

روز چهار شنبه بیستم ماه از آب چهار دانگه عبور فرموده

(۱) درد و نسخه هر سه جا بجای تستر (شوشتر) مکتوب است *

بظاهر شهر در میان نخلستان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیرمحمد از دربند تاشی خاتون کوچ کرده بمورچل روان شدند و از آبها و عقبها گذشته و تمام آن ولایتها را از کوه و دشت گردستان و لرستان راه برای مسخر گردانیده و مخالفان را استیصال نموده درین محل سعادت بساط بوس استسعاد یافتند *

* شعر *

* از هر طرف سپاه شهنشاه دادگر *

* باز آمدند در کذب نصرت و ظفر *

ذکر بعضی از حکایات حکام فارس و

عراق که اتمام کلام درین مقام

موقوف است بران

در داستان مراجعت حضرت صاحب قران گیتی ستان از پورش سه ساله گفته شد که آنحضرت در زمانی که عزم معاودت بدارالسلطنه سمرقند جزم فرموده بود از شیواز روان می شد چون آل مظفر همواره دم از هواداری و خدمتگاری آن حضرت میزدند و دران و لا اکثر ایشان کمربندگی بسته بدرگاه عالم پناه آمده بودند و بسعادت ملازمت استسعاد یافته عاطفت پادشاهانه حکومت شیراز را بشاه یحیی که دران وقت غرق جبین آن دردمان او بود تفویض فرمود و یزد را نیز که سابقاً با او بود برقرار مسلم داشت و اصفهان را

بسلطان محمد پسر بزرگ اوداد و کرمان را بساطان احمد
 برادر شاه شجاع مسلم داشته او را رخصت مراجعت بآن
 ولایت کرامت فرمود و سلطان ابواسحاق بن اویس بن شاه
 شجاع را بحکومت سیوجان با قلعه و توابع سرافراز گردانید
 و پهلوان مهذب خراسانی را که از امرای شاه شجاع بود
 و مدتی از قبل او و بعد از وفات او از قبل پسرش سلطان
 زین العابدین حکومت ابرقوه کرده بود و از عهده آن کار نیکو
 تفصیحی نموده برقرار ب ضبط و ایالت آنجا باز داشت و در آن
 حال شاه منصور برادر کوچک شاه یحیی حاکم ^(۱) تسنر بود
 و سلطان زین العابدین پسر شاه شجاع از بیم توجه عساکر گردون
 مآثر از شیراز گریخته بود و به ^(۱) تسنر رفته و شاه منصور او را
 گرفته و در بند کرده و چون حضرت صاحب قران در زمان
 حفظ و تایید یزدان از ایران بتوران معاودت نمود از سنه
 (تسعین و سبعمائه) هجری که تاریخ آن قضیه بود تا سنه (خمس
 و تسعین و سبعمائه) که صاحب قران کامکار از مازندران باز
 متوجه فارس و عراق شد میان آل مظفر بسی رقاب دست
 داد و مضمون *

* نظم *

* کفل گرد کردند گوران دشت *

* مگر شیرازان گورگه دورگشت *

(۱) در بعض نسخ هردو جای تسنر (شوشتر) دیده شد *

* گوزنان ببازي برآشفته اند *

* هزبران صايل مگر خفته اند

بظهور پیوست از انجمله سلطان زین العابدین که در قلعه کونکرد^(۱) که بچهار فرسخی^(۲) تسنر واقعست در بند بود بمعارفت احمد شاه ترمناشی^(۳) و محمود شاه خویش او از بند خلاص یافته متوجه ورد جرد شدند پیش ملک عزالدین کریت^(۴) و باتفاق باصفهان رفتند و چون سرداران اصفهان میل بجانب او داشتند سلطان محمد نتوانست ایستاد و بقلعه درآمد و بعد از یکماه باتفاق محمد قورچی که قلعه بدست او بود متوجه یزد شدند و مملکت اصفهان بحوزه تسخیر و تصرف سلطان زین العابدین درآمد و در خلال این احوال شاه منصور از تسنر لشکر کشید و بدر شیراز آمد و جماعتی از سادات شیراز که در اندرون شهر بودند باتفاق اتباع و اشیاع خود دروازه سلم باز کردند و او را بشهر درآمد و شاه یحیی در ایوان شاه شجاع نشسته بود تا او نیک به نزدیک رسید بعد ازان سوار شد و از دروازه سعادت بیرون رفت و روبه یزد نهاد و شاه منصور بیامد و در ایوان نزول کرد و اصلاً متعرض برادر نشد و کس بتگامشی او نفرستاد و چون سلطنت شیراز بر شاه

(۱) در بعض نسخه (کبرکرد) و در بعض (کرد کوه) (۲) در بعض نسخه

(شوشتر) (۳) در بعض نسخه (تمور تاشی) (۴) در دو نسخه (کرت) *

منصور قرار گرفت لشکر کشید و قلعه دیه ^(۱) بید و قلعه سرمق و حصار مردهست فتح کرد و بدرابرقوه رفت و در آن وقت والی آنجا پهلوان مہذب بود شاه منصور بمحاصره مشغول نشد و بشیراز مراجعت نمود و سلطان زین العابدین در اصفهان لشکری ترتیب داد و بتصور آنکه بیشتر امرای شاه منصور مرہای تربیت شاه شجاع پدر او بودند و شاید کہ رعایت حقوق واجب دانسته بجانب او میل نمایند متوجه شیراز شد و شاه منصور با سپاہ خود از شیراز عازم مدافعہ و مقابله ایشان گشت و بہای قلعه اصطخر در پول نونلاقی فدیہین اتفاق افتاد و صورتی کہ زین العابدین بملک نمئی بر لوح خیال نگاشته بود بر حسب دلخواہ رو نمود و لشکر شاه منصور خود را بر آب زده بگذشتند و جنگ در انداختہ سپاہ او را بشکستند و او ہزیمت یافته با صفہان بازگشت و پهلوان مہذب از بیم استیلاء شاه منصور با شاه یحییی اساس مصادقت و مصافحت در انداخت و در زمانی کہ شاه یحییی بکوهستان یزد کہ از سرحد آن تا بابر قوه یکرورہ راہ است رفتہ بود پهلوان مہذب بقدم مطاوعت و انقیاد پیش او رفت و بعد از عہد و پیمان او را بابر قوه دعوت کرد و بشہر در آوردہ در اندرون قلعه بقصرے کہ از برای خود پرداختہ و برافراختہ

(۱) در بعض نسخه (دہ بند) دیدہ شد •

بود فرود آورد و شاه یحیی بعد از استیلاء بر شهر و قلعه باغوايي جمعی ملازمان مفسد مرتکب نقض عهد شد و پهلوان مهذب را گرفته بند کرد و بقلعه ملوس که از قلاع حدود یزد است فرستاد و او را در آنجا با مرشاه یحیی بقتل آوردند و شاه یحیی ابرقوه را ضبط کرده با میر محمد قورچی که یکی از امراء او بود سپرد و شاه یحیی بیزد معارفت نمود و شاه منصور از شیراز لشکر بدر ابرقوه آورد و شهر بگرفت و گماشته شاه یحیی بقلعه پناه برده متحصن شد و شاه منصور جماعتی از مردم خود را با برقوه بنشانند و با معظم سپاه روی کین بجانب یزد آورد و چون شاه یحیی ازین حال آگاه گشت کس پیش گماشته خود امیر محمد قورچی فرستاد که قلعه بسپارد بشرط آنکه مردم شاه منصور بولایت یزد در نیایند شاه منصور از راه بازگشت و قلعه تسلیم او کردند و بعد از ضبط شهر و قلعه متوجه اصفهان شد و غله آنجا خوراند و خرابی چغد کرده بشیراز باز آمد و سال دیگر لشکر بدر اصفهان برد و همان طریق سپرد و باز گردید و چون سلطان زین العابدین از بیداد آن دشمن مسلط بتنگ آمد استغاثت بمجموع خویشان و اقرباء برده استعانت طلبید و از اشارت *

* شعر *

* من استعان بغير الله في طلب *

* فان ناصره عجزو خذلا *

غافل ماند سلطان احمد از کرمان و سلطان ابواسحاق از سیرجان
 با لشکرهای آراسته بعزم معاونت او روان شدند و شاه
 یحیی نیز بزبان فریب وعده داد و از یزد بیرون نشست اما
 پایشان نه پیوست و دیگر مظفریان جمع شده با تفاق فصل
 زمستان روی انتقام بشیراز نهادند و در بعضی ولایات
 بتخصیص کربال خرابی بسیار کردند و شاه منصور سپاه خود را
 مرتب داشته از شهر بیرون آمد و ایشان از کربال میل بجاناب
 گرم سیر کردند و چون شاه منصور این خبر بشنید متوجه ایشان
 گشت و در جلگای فسا جزو جنگ واقع شد و شاه منصور بروفق
 اسم خود مظفر و منصور آمد و همای نصرت سایه برو افکنده
 غالب گشت و ایشان هزیمت یافته متفرق شدند و هریک بجای
 خود باز گشتند و چون بهار شد شاه منصور دگر باره لشکر بدر
 اصفهان کشید و چون بظاهر شهر نزول کرد خواجه عضد الدین
 صاعدی که در مال امیر لرستان بود او را طلب داشت و همین
 که او بقیتول شاه منصور رسید اصفهانیان شهر بسپردند و سلطان
 زین العابدین بگریخت و در نواحی ری میان ^(۱) و رامین
 و شهر یار موسی چوکار او را بگرفت و پیش شاه منصور فرستاد
 و او بمیل بی حفاظی و نامردی مردمک دیده آن
 نکبت رسیده را از دیدن باز داشت و از اشارت فرموده

(۱) در بعض نسخه بجای و رامین (و رامی) بنظر آمد *

من لایر حم لایر حم هیچ حساب بر نداشت و بعد از آن دو نوبت لشکر بدر یزد کشید و در نوبت دوم والده شاه یحیی که با او همین نسبت داشت از برای مصالحت فرزندان از حصار یزد بیرون آمد و پسر را نصیحت کرد که چون برادر بزرگت باد و پسر بمجرد یزد ساخته و فارس و عراق را بتو گذاشته اگر با او درین نیز مضایقه کنی محل ملامت و جای سرزنش باشد و او را الزام کرد که از در یزد برخاست و بشیراز معارفت نمود و درین مدت چهار پنجم سال میان مظفریان چنانچه شیمه ایشان بود که پیوسته قصد یکدیگر کردند و چند واقعه دیگر دست داد *

• نظم •

نهادند شمشیر در یکدیگر * شد آشفته آن مملکت سر بسر
 شده تنگ از ایشان دل سلطنت * که ده پادشاه بود و یک مملکت
 لیکن چون غرض اصلی نه تحقیق ایشان است تعرضی بذکر
 تفصیل آن فرقت القصد در آن وقت که حضرت صاحب قرآن
 در ظاهر تشرقیه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و مایه برافراخته
 بود شیراز و اصفهان و ابرقوه شاه منصور داشت و خود در
 شیراز بود و یزد از آن شاه یحیی بود و خود باد و پسر در آنجا
 بودند و سلطان احمد در کرمان بحکومت مشغول بود و سلطان
 اداسحاق در سیرجان بود *

گفتار در نهضت صاحب قران سرافراز بجانب شیراز

چون امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیرمحمد از طرف دربند تاشی خاتون مظفر و منصور مراجعت نموده در ظاهر تستر بمعسکرهما یون پیوستند صاحب قران گیتی ستان سوئچک بهادر را بحویزه فرستاد بطالب امیرزاده عمر شیخ و خواجه مسعود سبزواری را که خواهرزاده علی مرید سربدال بود بحکومت تستر نصب فرمود و لشکر سبزواری را که با او بود پیش او بازداشت و بازار لشکر ایلاغار کرده در روز دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه (خمس و تسعین و سبعمایه) موافق تخا قوئیل بسعادت و اقبال متوجه شیراز شد و امیرزاده عمر شیخ که او را طلب کرده بود و او حویزه و حوالی و نواحی آنرا ضبط نموده و پیشکشها مرتب داشته متوجه گشته کس فرستاد که ما بصوب شیراز روان شدیم میباید که اغرق را سرکرده از عقب بیایی و در شیراز ملحق شوی و حضرت صاحب قران روز چهارشنبه بیست و هفتم از آب دودانکه بگذشت و جمعه بیست و نهم به آب شور و خان کنده رسیده فرود آمد و در روز شنبه غره جمادی الاولی در رامهرمز نزل فرمود و اتابک پیر احمد که حاکم کربزرگ بود با پیشکش و هدایا درین محل بدرگاه عالم پناه آمد و بوسیله

امراء شرف زمین بوس دریافت و زانوزده پیشکش کشید
 و ظفر کرد از ملازم موکب فیروزی شعار گشت و حضرت صاحب
 قران پیشین همان روز بسعادت سوار شد و از آب رام هرمز
 عبور فرموده فرود آمد و روز یکشنبه بآب می رسیده نزول نمود
 و روز دوشنبه از جایزان ایوار کرده صحرائی زهره مخیم نزول
 ساخت و روز سه شنبه از گردستان و آب ارغون گذشته
 بهبهان معسکر نصرت آشیان گشت و روز چهارشنبه از آب
 شیرین عبور نموده در صحرائی قسطنزول فرمود و روز پنجشنبه
 از کج هوس گذشته در سراب خان بیدک فرود آمد و روز
 آدینه جولاهه از میامن نزولش رشک شهرهای جهان شد
 و روز شنبه از پاشت و آب شعب عبور نموده بمال امیر شول
 نزول فرمود و روز یکشنبه از آب خاوران گذشته و استفسار
 قلعه سفید کرده در صحرائی نوبنجان فرود آمد و روز دوشنبه
 دهم لشکرها آراسنه و از نوبنجان روان گشته بهای قلعه آمد
 و سعادت نام شقاوت فرجام از قبل شاه منصور کونوال آن^(۲)
 قلعه عدیم المثال بود * * نظم *

* دزی بود کش خواندندی سفید *

* بدان دز بد ایرانیان را امید *

(۱) در چهار نسخ بجای نام (نامی) (۲) در بعض کتب بجای

فرجام (فرجامی) دیده شد *

- * عجب گونه کوهی خدا آفرید *
- * که ما نند آن کس بگیتی ندید *
- * رهش تند و لغزان زنگ تا فراز *
- * چو زلفِ بتان پیچ پیچ و دراز *
- * بران سرکه از ابر بالا تراست *
- * یکی دشت هموار پهناور است *
- * زیک فرسخ افزون بطول و بعرض *
- * زمینی دگر بر فلک کن تو فرض *
- * بهر سر روان چشمه خوش گوار *
- * درختان پر میوه و کشت زار *
- * شکاری بیحد دران پهن دشت *
- * شده یار جدی و حمل گاه کشت *
- * سران بر سرش خانها ساخته *
- * بسی مسکن طرفه پرداخته *
- * نیابد گزند از غریق و حریق *
- * نه از نقب و عراده و منجذیق *
- * امید سلاطین گیتی ستان *
- * گسسته بکلی ز تسخیر آن *

و حقیقت آنکه تسخیر آن قلعه از روی اندیشه و قیاس از حیز
امکان بیرون است چه کوهیست از تمام کوههای آن ولایت

بلند تر و انواع حیل که در فتح قلاع و کشودن حصار متصور است چون نقب زدن و ملجور ساختن و منجذیق افراختن نسبت با آن خاره پاره همه هب و هدر است و راهش بکینیتی است که هر کجا سه کس بایستند جهانی مردم را از بر آمدن منع توانند کرد و با وجود این جهت زیادتی استحکام بسی مواضع بسنگ و گچ و آهک استوار کرده اند و چون محصول مزارعش بقوت محافظان وفا می نماید و گله و شکاری و رمه گوسفند در صحراش می چرید از تمادی مدت محاصره اش اندیشه نیست *

* شعر *

* هر آن کس که دارد در آنجا نشست *

* نیابد کسی از ره چاره دست *

* ز سوی زمین ایمن است از خلل *

* مگوز آسمان تیغ باره اجل *

پس اگر سعادت مژدی بمدت دور و روز چنین قلعه را بقهر و جنگ بکشاید عقلای عالم را یقین گردد که دولت آن صاحب تائید را سری تواند بود الهی نه مجرد شوکت و پادشاهی و آثار فتحهای نامدارش جلوه کمال قدرت پروردگار باید دانست نه همین کوشش بهادران تیغ گدار و جوشش غلبه اعوان و انصار *

* بیت *

* چنین کاری نباشد جز خدائی *

* که هست افزون ز طور پادشاهی *

و صورت قضیه آنکه حضرت صاحب قرانی چون بپای قلعه سفید رسید با معددی از خواص ببالای کوه برآمد و بدروازه نزدیک شد عساکر گردون مآثر از چپ و راست سورن انداختند و از بس غریبکه از نعره دلاوران و خروش کورگه و نقاره و کوس برآمد *

* کوه از نهیب آنکه مگر روز^(۱) مکشراست *

بیم آن بود که بباد ینسفها ربی نسفا برود و بسیط زمین سمت قاعا صمصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا گیرد و شامیانه و بارگاه گردون اشتباه بربالای کوهی که بقلعه پیوسته بود باوج سپهر برافراشتند و صاحب قران کامگار بسعادت و اقبال نزول فرمود و فرمان داد تا عساکر گردون مآثر بی توقف روی جلالت به تسخیر قلعه نهاده بآن کوه برآیند بر حسب فرموده چون مور و ملخ در جوش آمدند و از اطراف و جوانب پیاده و سوار متوجه حصار گشتند امیرزاده محمد سلطان از دست راست جنگ انداخت و امیرزاده پیر محمد نیز لشکریان را بر نبرد اغرا کرده رایت محاربه و قتال بر افراخت و امیرزاده شاهرخ از جرفغار با سپاهی آراسته بپای قلعه شتافت و مردم خود را پیاده ساخته آنش پیکار بذوعی بر

(۱) در دو نسخه بجای روز (مور) است *

افروخت که تیغ بهرام در طبقه پنجم حصار نیلی چون آهن در
 کوره حدّادان بتافت و سایر امراء و لشکریان هر یک از جای
 خود در حرکت آمده بازهره شیر و خشم پلنگ آهنگ جنگ
 نمودند * بیت *

* ز بس جوشش و کوششِ آن سپاه *

* بلرزید مهر و نهان گشت ماه *

* عُنابِ دلاور بیفکند پر *

* بدرید چنگ و دلِ شیر نر *

دلاوران صف شکن و شیر شکاران پیل افکن خواستند که همان
 روز بکمرها بالا برآیند و قلعه را تسخیر نمایند و چون شب
 هنگام در رسید هرکس در مقام خود قرار گرفتند روز دیگر
 چون خسرو سیارگان از نشیب تحت الارض ببالای حصار
 فیروزه کار فلک برآمد و از سطوت شکوهش گروه انجم که بر
 قلعه کوه بی ستون گردون رایت استبداد برافراخته بودند
 فرو ریختند * بیت *

دگر بر فرق چرخ سرکشیده * نهادند این کلاه زر کشیده

بر حسب فرمان قضا جریان شاهزادگان و امراء و سایر
 بهادران نبرد آزمای جنگ را آماده گشته کمربند در بستند
 و از صدای کورگه و غریب سوزن دل کوه را شکافته جنگ در
 پیوستند از شست و چنگ مخالفانِ حصار می تیر و سنگ چون

باران آذاری باریدن گرفت و موافقان دولت جان شیرین فدای کار خسر کرده فرهاد و اربکوه دویدن آغاز نهادند ناگاه از نوکران شیخ ایکو تمور آقبوغا نامی از محض دولت صاحب قران بجائی که اصلاً متصور نبود که هیچ آفریده از آنجا تواند برآمد بالا رفت و صلوات فرستاد *

* نظم *

* برآمد ببالا چو پیران عقاب *

* خروشان چو رعد از فراز سحاب *

* که صاحب قران باد فیروزه گر *

* بد اندیش اوزار و خونین جگر *

و از سرتهور و پردلی خروش برآورده بسربازی مشغول شد اهل قلعه را از مشاهده آن حال که در ضمیر ایشان نگذشته بود پشت دل بشکست و زور از بازوی جسارت برفت و از غایت دهشت و سراسیمگی دست از جنگ باز داشتند و لشکریان امیرزاده محمد سلطان از راه دروازه ببالا رفتند و توفها را باوج نصرت و فیروزی برافراختند و دشمنان را مقهور گردانیده قلعه را مسخر ساختند و هرکه در آنجا بود از لشکری و سپاهی از کوه در انداختند و محمد آزاد مهتر

(۱) در بعض نسخ بجای توقها (توغها) است و توغ بالصنم لفظ ترکی

است بمعنی علم و نشان و در لغت ترکی غین بقاف بدل میشود *

سعادت کوتوال را گرفته پیش حضرت صاحب قران آورد
 و تیغ کین را بخون اورنگین ساخت *
 * نظم *

هرکس که کشد ز خد متش سر * جز تیغ سزای او نباشد
 کانرا که خدای بر گزیند * جز بندگیش نکو نباشد
 و سلطان زین العابدین که شاه منصور او را میل کشیده بود
 و در انجا محبوس داشته به پایه سریر خلافت مصیر آوردند
 عاطفت پادشاهانه او را نوازش فرمود و بخلعت خاص
 اختصاص بخشید و تسلی خاطر شکسته او را فرمود که بعنایت
 الهی منی داند تو از شاه منصور بستانم و جزای فعل بد او
 با و رسانم و عوراتی که لشکریان نصرت آیات در قلعه اسیر
 کرده بودند همه را آزاد فرموده نجات بخشید و ملک محمد
 اوبهی را بکوتوالی قلعه بازداشت و بسعادت و اقبال
 مراجعت نموده آخر روز سه شنبه یازدهم بنوبنجان فرود آمد
 و آقبو غارا که پیشتر از همه ببالا برآمده بود عنایت فرمود
 و از نقد و اقمشه و خیمه و خرگاه و دختر و اسپ و شتر و استر
 چندان اسباب تجمل ارزانی داشت که روز سابق يك اسپه
 بود روز دیگر از حال خود متعجب مانده زبان و قشش
 بزمزمه *
 * مصرع *

* این که می بینم به بیداریست یارب یا بخواب *

ترنم می نمود و چون سپید صبح چهارشنبه بدید صاحبقران

گیتی ستان بمبارکی و طالع سعد روان شد و از دره بوان
برآمده به نهر مردان نزول فرمود و روز پنجشنبه از آنجا
نهضت نموده در جرجن فرود آمد^(۱) و با مصاد جمعه چهاردهم
جمادی الاول موافق^(۲) تخا قوئیل بحویم رسید و درین حدود
هرچند از احوال شاه منصور استفسار می رفت بمسامع علیه
میرسانیدند که پای سبک دارد و موقوف یک خبر تحقیق
است که رو بگریز آرد و در واقع معقول این بود چه قطره را
بادریای زخار برابری کردن و صعوه را با شاه باز در هوای
معارضه پرواز نمودن از مقتضای عقل که کشایند و بند شک
و نمایند و راه یقین است بعید می نماید * * نظم *
چو کنجشک با باز بازی کند * بخون ریز خود ترک تازی کند

گفتار در جنگ کردن حضرت صاحبقران

با شاه منصور و کشته شدن شاه منصور

چون حضرت صاحب قران از قضیه شاه منصور حسابی
چند ان بر نمی داشت در همان روز از ان مقدار سپاه که حاضر
بودند و قول ترتیب فرمود یکی را مستقر رایت فتح آیت
گردانید و آن دیگر نامزد امیر زاده محمد سلطان فرمود

(۱) در بعض نسخه بجای جرجن (خرجن) (۲) در سه نسخه بجای

تخا قو (توق) است *

و در قنبل دست راست امیر زاده پیر محمد جهان گیر را
 بداشت و تمور خواجه آقبوغا را هر اول او گردانید و قول
 امیر زاده محمد سلطان در دست چپ بایستاد و در قنبل
 او شیخ تمور بهادر مقرر فرمود و امیر زاده شاه رخ را ظفر
 کردار ملازم رکاب نصرت انتساب ساخت و امیر عثمان
 عباس را بقراولی از پیش روان گردانید و با سایر عساکر
 گردون مآثر مرتب و آراسته روی سعادت بشیراز آورد
 امیر عثمان چون قراول دشمن را در سر باغات بدید در
 مغای پنهان شد تا ایشان بگذشتند و باصاین تمور والوس و
 تموک و مولی و قوا محمد و بهرام یسوری از کمین گاه بیرون
 آمدند و در پی قراول دشمن تاختند و بهرام بهادر با تیغ
 خون آشام در عقب ایشان ناخته برسید و ران یکی را قلم
 کرده بگرفت و بحضرت صاحب قران برسانید ازو کیفیت
 وضع شاه منصور و کمیت لشکرش استفسار نموده در زمان
 تایید پروردگار براند و چون قریب یک فرسخ برفتند لشکر
 دشمن در باغستان شهر قریب سه چهار هزار سوار پیدا شد
 مجموع زره و بگتر مکمل پوشیده و تمام اسبان کجیم انداخته
 و علمها برافراخته *

* بیت *

* همه کمان کش و رزم آزمای و تیر انداز *

* همه مبارز و آهن گداز و جوشن در *

* همه فکند : تن اندر مغاکهای هلاک *

* همه نهاده دل اندر نشانهای خطر *

و شاه منصور شمشیرکین کشیده چون شیر خشمناک بی باک

می آمد هر چند خرد صواب اندیش بهزار زبان باها

میرسانید که * * نظم *

* بترس ارچه شیر ز شیرافکنان *

* دلیری مکن باد لیرافکنان *

* گوزن جوان گرچه باشد دلیر *

* عنان به که برتابد از نره شیر *

* بسر پنجه آهینت مناز *

* که نیروی دهر است آهن گداز ^(۱) *

* مشو غره گر زور بازوت هست *

* که به یار دست است بالای دست *

لیکن بحکم اذا جاء القضاء می البصر سابقه یکتب رزقه

و اجله پرد : غرور بدیده بصیرت او فرو گذاشت و در

کود پاتیله وقت نماز جمعه بر قلب سی هزار ترک پر خاش جوی

کشور کشای حمله کرد و قوشونها را بر هم زد : صف سپاه بشکافت

و بکوتلها که در عقب لشکر و داشته بودند رسید * * بیت *

و زانجا عنانرا بعزم نبرد * به پیچید و رخ سوی ناورد کرد

(۱) در بعض نسخه بجای نیروی دهر است (آهنگر اند) دیده شد *

نگویم که مانند فر اژدها * چو دبیوی که از بند گردیده رها
 نه اندیشه جان و نه فکر سر * تو گفتی که از خود ندارد خبر
 و حضرت صاحب قرآن با جمعی از خواص ایستاده نظاره
 جلالت آن پهلوان می فرمود شاه منصور بجانب آن حضرت
 حمله آورد صاحب قرآن کامکار خواست که بضرب نیزه هندان
 گذارد مار از روزگار او بر آورد پولاد چهره^(۱) که نیزه
 آنحضرت داشت از صدمه جنگ هزیمت نموده بود
 و نیزه برده صاحب قرآن سعادت یار با آنکه پیش او ده
 پانزده کس بیش نمانده بودند توکل بر حفظ و تایید پروردگار
 کرده پای ثبات و قرار استوار داشت و اصلا از جای خود
 نجنبید تا شاه منصور برسید و در نوبت شمشیر بخود خجسته
 آن حضرت رسانید و از حفظ الهی که در همه حال حارس
 و نگهبان آن مویذ کامکار بود هیچ ضرر بوجود مبارک ایشان
 نرسید و چون کوه را سخ بر جای خود متمکن و ثابت استاده
 هیچ گونه تغییر باوضاع همایون آن حضرت راه نیافت
 عادل اختاجی بز بالای آنحضرت سپر گرفت و قماری
 یساول پیش آمده کوششهای مردانه نمود و دستش بزخم
 شمشیر از کار باز ماند *
 * بیت *

ز گرد سپاه آسمان بست میخ * همه گوز بارید و پولاد و تیغ

(۱) در دو نسخه بجای چهره (جوزه) مرقوم است *

محمد شاه و توکل باورچی و امانشاه و محمد آزاد
در میان سپاه دشمن درآمده آثار جلالت و دلاوری
بظهور رسانیدند و شاه منصور از آنجا بطرف قول حمله برد
و امیرزاده محمد سلطان لشکر دست راست مخالف را
براند * بیت *

همه میمنه شد چو دریای خون * درفش سواران ایران نگون
و مبشر بهادر و دیگر امراء که ملازم او بودند پی دشمن کرده
برفتند و امیرزاده پیر محمد جهانگیر لشکر دست چپ یانگی را
در هم شکست * ابیات

دران میسره هیچ رزم آزمای * زگردان ایران نیفشرد پای
بیکباره از هم فرو ریخته * هر آن کو نشد کشته بگریخته
و امیرزاده شاه رخ به نیروی دولت و رای فرخ استاده
چون شیروان و هزبرژیان جنگ میکرد و جماعتی از عساکر
گردون مآثر که گریخته بودند باز گشته باز نزد او جمع می شدند
و جلال حمید و بیرم صوفی پسر یوسف صوفی و پسران
غیاث الدین ترخان و خواجه راستین در پیش او وظایف
شجاعت و جلالت بتقدیم می رسانیدند و سپاه یانگی که در
مقابلت ایشان حمله می آورد همه را بزخم تیر باز میگردانیدند
و عبدل خواجه بیرار و شیخ محمد ایکونیمور نیز با ایشان
اتفاق نموده مخالفان را راندند و قوشون الله داد که بوفادار

معروف بود و قوشون شیخ نورالدین پسر ساربوغا که پای ملک
 شهرت داشت و قوشون بوی هزاره خاصه که ایشانرا قوجین
 گفتندی و قالب لشکر می بودند دیگر باره جمع آمده علم
 برافراختند و قول آراستند و مرتب ساختند و قوشون
 شیخ علی و لالم قوجین و قوشون بهرام داد مردی داده
 از جای خود نجیبیدند و با دشمنان در آویخته دست بردهای
 دلاورانه نمودند و امیرزاده شاهرخ با آنکه در سن هفده
 سالگی بود بعون نایب الهی دشمنان را رانده سرشاه منصور
 را بحضرت صاحب قران آورد و زانوزده سردشمن را
 بخاک افکنده به تهنیت فتح و فیروزی اقامت نمود و زبان
 بشاشت بدعا برکشوده که *

سر دشمنان تو استغفر الله * که خود دشمنان ترا سر نباشد
 نثار سم مرکبت باد اگرچه * نثاری ازین بے بهاتر نباشد
 و چون منصور مغرور مقهور گشته کشته شد * * بیت *

بآن رزمگه زو سواری نما ند * و زان سرکشان نامداری نما ند
 برفتند از ایرانیان هر که زیست * بران زند گانی بباید گردست
 صاحب قران کامیاب نصرت هم عنان و ظفر در رکاب ببالای
 پشته برآمد و شاهزادگان و نوینان را کنار گرفته شکر و سپاس

(۱) در بعض نسخ بجای مصراع اول (فدای سم مرکبت فرق

باري هزاسمه باد ارسايند امراء و ارکان دولت برسم

تهنيت الجامشي کرده گفتند * * نظم *

زمان نازمان از سپهر بلند * بفتحِ دگر باش فيروزمند

بلند اخترت عالم افروخته * زوال اخترت دشمنت سوخته

و بقاعده و عادتِ مغول سرود مي گفتند و زانورده کاسه

مي داشتند درين اثنا از دشمنان قوشوني دگر آراسته

و مکمل از عقب پيدا شد و چون آب و آتش رو بچنگ نهادند

حضرت صاحب قران و اميرزاده شاهرخ رو بايشان آورده

سورن انداختند * * نظم *

از آواز گردان بلرزيد کوه * زمين آمد از نعل اسپان ستوه

دشمنان از هيبت و ملامت راه گريز پيش گرفته و رنگ از بيم

زرد و روي از نکبت سپاه خود را بطرف کوه قلات سرخ

انداختند صاحب قران ظفر قرين چندی از امراء و لشکريان

را در عقب ايشان بتگامشي روان فرمود و مخالفان بکلي

مخدول و منکوب گشته از ايشان دگر نري ظاهر نشد * * بيت *

* ميان دو کوه از بر راه و دشت *

* ز خون و ز کشته نمي شد گذشت *

* جهانی بر آغشته در خاک و خون *

* یکی بے سر و دیگری سرنگون *

* فرادان ز ايرانيان کشته شد *

• بسی سرکش از جنگ سرگشته شد •

صاحب قران گیتی ستان مظفر و کامران در دنیوکان نزول فرمود و روز دیگر چون منوچهر رخسندۀ چهر مهربعزم فتح کشور سپهر سنجق زرنکار اضاءت شعار از دروازه افق برافراخت صاحب قران گردون آثار بسعادت و اقبال غازم دارالملک شده دروازه سلم را مرکز رایت نصرت آیت ساخت و سپاه ظفر پناه در اطراف و جوانب شهر فرود آمدند و فرمان لازم الاتباع بگذاذ پیوست تا بغیر از دروازه سلم هشت دروازه دیگر را به بستند و جمعی از ارکان دولت بشهر درآمدند و از مجموع کلویان و کلانتران محلات مچاکات بازستده تمام خزاین و اموال واقمشه و امتعه واسپ و استرشاه مذکور و اتباع و اشیاع او جمع کردند و از شهر بیرون آورده بعز عرض همایون رسانیدند بخشش پادشاهانه مجموع آنرا برامراء قسمت فرمود و مال امان حواله رفته بحصول پیوست و امیر زاده محمد سلطان را بجانب اصفهان روان گردانید که آن مملکت را ضبط و نسق نموده مال امانی بستاند و منشیای بلاغت شعار صورت ترادف و تواتر فیض و فضل پروردگار که پیوسته بروزگار همایون آثار واصل و متواصل می گشت به بلیغ تر عبارتی و بدیع تر سفارتی در سلک تحریر کشیده

فتح نامها بسمرقند و دیگر ممالک ارسال نمودند * * بیت *

* دبیر سخن گستر چیره دست

* نشست و ظرفها نقش بست

* بهر کسورے گشت قاصد روان *

* پر آوازه فتح نوشد جهان *

و امیرزاده عمر شیخ که در عقب مانده بود بر حسب فرمان قضا جریان اغرق را سر کرده می آمد و هر جا که بتمردان و مفسدان لُرو شول و کُرد میر سید غارت میکرد و در حیز ضبط می آورد و چون از نوبنجان گذشته بکازرون رسید از حضرت صاحب قران فرمان آمد که همانجا توقف کرده آن نواحی را ضبط نمایند امر عالی را امتثال نموده بنسق و یاسامشی آن مواضع مشغول شد و بعد از چند روز بلیغ لازم الاتباع بصدور پیوست که عازم پایه سریر اعلی گردد و بموجب فرموده توجه نموده در شیراز بشرف بساط بوس استسعاد یافت و چون آل مظفر بجائی دیگر نتوانستند رفت * * بیت * *
و آنکس که جهان ازان او شد * از مملکتش کجا گریزد
بضرورت روی اطاعت بدرگاه عالم پناه آوردند شاه یحیی
و فرزندان از یزد و سلطان احمد از کرمان بآستان سلطنت
آشیان شتافتند و هر یک بقدر استطاعت پیشکش بسیار
از جواهر و نفایس و اسپ و استر و خیمه و خرگاه بمحل

عرض رسانیدند و سلطان مهدی پسر شاه شجاع و سلطان غضنفر
 پسر شاه منصور خود در شیراز بودند حضرت صاحب
 قران گیتی ستان با شاهزادگان فریدون قدر چشمشید مکان
 و عظمای امراء و نوپینان کامگار و کامران در باغ میدان مدت
 یکماه بزم عشرت آراسته بعیش و طرب گذرانید * * بیت *
 خردش ارغنون و نغمه چنگ * رسانیده بگوش زهره آهنگ
 شراب لعل گون در ساغر زر * بدست ساقیان ماه پیکر
 و سلطان ابواسحاق نبیره شاه شجاع نیز از سیرجان رسیده
 عز بساط بوس دریافت و پیشکش کشید و حضرت صاحب قران
 سایه التفات بر ضبط امور مملکت و نسق اسباب جمعیت
 و رفاهیت رعیت انداخت و رفع رسوم جور و اعتساف
 و نصب الویه عدالت و انصاف آنچه از مراحم چنان پادشاه
 داد گستر سزد بتقدیم رسانید * * رباعی *
 لطفش بکرم چاره بیچاره کند * عدلش ستم از زمانه آواره کند
 در موسم عدل او صبارا نبود * آن یاره که پیراهن گل پاره کند
 و مملکت فارس را که واسطه عقد ممالک است و در حساب
 بلاد و امصار بمثابت فذلك نامزد فرزند ارجمند امپرزاده
 عمر شیخ فرمود و شاهزاده به ترتیب اسباب جشن قیام نموده
 آنحضرت را طوی داد و زنانوزده پیشکشها کشید و انواع
 خدمات پسندیده بجای آورد *

گفتار در گرفتن آل مظفر و تفویض ممالک

ایشان بگماشتگان سعادت نشان

چون اولاد و اسباط محمد مظفر از مدنی باز دران ممالک تسلط یافته بودند و هریک در شهری و قصبه لوای سلطنت با استقلال برافراشته داعیه آن داشت که سکه و خطبه بنام او باشد و باوجود قرابت نزدیک اقارب چون عقارب نیش زهر آلود قهرتیز کرده پیوسته قصد خون و مال یکدیگر داشتند و در خرابی مواضع یکدیگر هیچ دقیقه فرو نمی گذاشتند و هر که از ایشان بر یکی از خویشان دست می یافت اگر خونش می بخشید البته میل میکشید و پسر با پدر و پدر با پسر همین طریق می ورزید و بدین واسطه در زمان ایشان رعایای بیچاره همواره دست خوش رنج و عذاب لکد کوب هر گونه محنت و بلا بودند درین وقت که مرحمت حضرت صاحب قران سایه اهتمام بران نظام امور آن ممالک افداخته بود علما و مشایخ و اهالی فارس و عراق صورت حال و مقایسه افعال آن طایفه بعرض رسانیدند و محصل درخواست آنکه فواب کامکار مقالید حل و عقد آن دیار دیگر بار بدست اقتدار و اختیار ایشان باز نگذارند که مسلمانان در مشقت و پریشانی می افتند و مال مملکت بخرابی و ویرانی می کشد بنا برین روز دوشنبه بیست و سیوم جمادی الآخر حکم جهان مطاع بگرفتن ایشان صدور یافت

و همه را بند کرده قیتولهای ایشانرا بنهارئیدند و بر حسب فرمان امیر عثمان کس فرستاد و اموال و ذخایر سلطان احمد که در کرمان بود بیاورد و حضرت صاحبقران امیرزاده عمر شیخ را جهت ضبط ممالک فارس و دارائی اهالی آن در شیراز بازداشت و امیر بیروندی بیگ سار بوغافا و امیرزاده عمر موید و امیرزاده زهرک جاکو و سونجک بهادر با فوجی از لشکر پیش او بتوشقال سالبانه بگذاشت و از امرای خاصه شاهزاده بیان تمور پسر بیکیچک جته و توکل بن هند و قرقرا و ملش اپودی و دوتخواجه و غیرهم ملازم بودند و ایدکو پسر غیاث الدین بر لاش را بحکومت کرمان فرستاد و غیاث الدین مذکور برادر بزرگ امیر جاکو بود و دارغلی یزد را بتموک قوجین که برادر کینکچی پورنجی بود رجوع نمود و لالم قوجین را بداروغگی ابرقوه نامزد فرمود و جمعی را بمحاصره قلعه سیرجان روان گردانید چه دران قلعه از گماشتگان سلطان ابواسحق نبیره شاه شجاع غلامی کودر ز نام کوتوال بود و چون آن حصن *

* نظم *

دزی بود با آسمان هم نورد * نبرده کسی نام او در نبرد
 تودانی که بر تاوک مهر و میخ * نشاید زدن نیزه و تیر و تیغ
 بکلیک غرور نقش بنداری بر لوح خیال محال نکاشت
 و دران بالا یاغی شده رایت عصیان بر افراخت و پسران شاه

شجاع شبلی که پدرش میل کشیده بود و زین العابدین که از جام جور شاه منصور همان تلخی چشیده بود هر دو را بسمرقتند فرستاد و از بهر هر یک اقطاع مقرر فرمود و ایشان باقی عمر در سایه مرحمت آن حضرت روزگار برفاهیت گذرانیدند •

* مصراع * * بسا لطیفه که در ضمن نامراد بها است *

و تمام هنروران از محقرنه و پیشه وران ممالک فارس و عراق را خانه کوچ بسمرقتند نقل فرمود و مراحم خسروانه اتابک پیر احمد را ملحوظ نظر التفات گردانیده ایالت ولایت لرستان با و ارزانی داشت و پربلیغ عالم مطاع بآل تمغای همایون کرامت نمود و پیر احمد از میامن مرحمت حضرت صاحب قران باقریب دوهزارخانه دار از متعلقان و اتباع و اشیاع خود که شاه منصور ایشانرا غارتیده و کوچانیده بشیراز آورده بود بمقام اصلی بازگشت و بجای آباء و اجداد خویش در مال امیر بحکومت مشغول شد •

گفتار در توجه رایت ظفر اشراق

بصوب عراق

روز جمعه بیست و هفتم جمادی الآخر حضرت صاحب

قران از شیراز نهضت فرموده بسعادت و اقبال بجاناب

اصفهان روان شد و در عین عشرت و شادمانی کامران و شکار

کدان مراحل و منازل قطع میکرد و میرفت • • بیت •

روان میراند یکرانِ ظفر شاه * شکار افکن شکار افکن دران راه
 جهان خالی شد از صیدِ چرنده * نماند اندر هوا مرغِ پرند
 و بعد از قطع دوازده منزل سه شنبه هشتم رجب قومشه محل
 نزول همایون گشت و فرمان واجب الاذعان بقتل آل مظفر
 جریان پذیرفت بزرگ و خرد ایشانرا بیاساق رسانیدند و دیگر
 ذکور ذریات آن دودمان که در یزد و کرمان بودند دارنگان
 در همانجا کار ایشان بساختند و آن ممالک را از استیلاء و تسلط
 ایشان بکلی پرداختند اوراق اقبال شان بار قام تلک امة
 قد خلت ارتسام پذیرفت و از فرجام احوال ایشان مصدوقه
 و تلک الایام ند اولها بین الناس وضوحی تمام یافت *

* نظم *

- * منزه تا توانی دل اندر جهان *
- * که ناپاید ار است و نا مهروبان *
- * هر آن پاره خستی که بر منظر یست *
- * سر کیقبادی و اسکندر یست *
- * هر آن شاخ عرعر که در گلشن است *
- * نمود اری از قد سیه یمن تن است *
- * هر آن گل که در گلستانی بود *
- * سمن عارض دلستانی بود *
- * بجز خون شاهان درین طشت نیست *

* بجز خاكِ خوبان درین دشت نیست *

و حضرت صاحب قران از انجا روان شده روز پنجشنبه دهم با صفهان رسیده و غبار موکب سعادت یارش سر مه دید و افتخار و استظهار اهالی آن دیار گشت امیرزاده محمد سلطان برسم استقبال قیام نموده بسعادت بساط بوس استسعاد یافت و آن حضرت را طوی داد و پیشکشهای پادشاهانه کشید و بصنوف خدمات شایسته چهره سعادت خود را بر فروخت صاحب قران گیتی ستان پنج روز در نقش جهان اصفهان توقف نموده روز سه شنبه پانزدهم رجب از انجا بمبارکی و طالع فرخنده نهضت فرمود و امیرزاده شاهرخ رخصت خواسته پیشتر براه دبه علوی متوجه مهد علی سرا یملک خانم شد و رایت نصرت شعار از اصفهان دو شب در میان کرده به جربادقان رسید و از انجا شب در میان بقریه انکوان نزول فرمود و مردم آنجا که فرقه از ملاحده بودند یاغی شده در نقبها تحصن جستند امر مطاع صدور یافت تا عساکر گردون مآثر از بلندی چوی بریده از بسی راه آب آوردند و دران نقبها انداختند تمام آن خاکساران باد پیمای از ممر آب بآتش دوزخ پیوستند و اموال و اسباب ایشان بباد تاراج بر رفت و حضرت صاحب قران شب همانجا بسعادت و کامرانی بگذرانید و صباح یکشنبه کوچ کرده بصحرای پراهان فرود آمد و روز دیگر که شهسوار

گنبد فیروزه یعنی آفتاب بجرگه افق شناخته رمه ثوابت و سیاره
بیت باربراند صاحب قران گردون اقتدار کوچ کرده فرمان
داد تا در صحرای پراهان شکار انداختند لشکر ستاره حشر کران
تا کران آن بیابان فرو گرفته انواع حیوانات را از وحوش
و سباع برانندند روز دیگر جرگه بهم آمد *

* دران دشت شیران دشمن شکر *

* فکندند بس آهو و گور خر *

* ز خون شکاری زمین شد تمام *

* چو دامن چرخ از شفق وقت شام *

و حضرت ابته آیات عصمت سمات سرا یملک خانم و تومان
آغا و از حر مهایی شاهزادگان خانزاده و دیگر خواتین بر اغرق
پیشی گرفته درین محل بسعادت بساط بوس فایز گشتند و بعد از
اقامت نهنیت فتح و سلامت نثارها کردند و پیشکشها کشیدند
و حضرت صاحب قران روز چهارشنبه از آنجا کوچ کرده روان
شد و در مرغزار فول خرویره نزول فرمود و سه روز آنجا توقف
نموده روز شنبه بدولت و اقبال سوار شد و روز دوشنبه هوای
هدان از غبار موکب همایون عطریبیز گشت و دران مرغزار
خرم و صحرای خوشتر از باغ ارم سرا پرده عظمت و جلال
محیط هامون شد و قبه بارگاه عالم پناه باوج گردون بر آمد
و کران تا کران آن دشت محل خیمه و خورگاه و سایبان گشت *

• نظم •

بهوشید خیمه همه دشت و کوه • ز آرد و شده کوه و صحرا ستوه
و شب پنجشنبه دران یورت جنت مثال هلال خجسته فال
شعبان مشاهده افتاد و امیرزاده میرانشاه اغرق را در راه
گذاشته بهایه سریر اعلی شتافت و جهانشاه بهسادر
وامیرشمس الدین عباس و حاجی محمود شاه و ارج قرا
بهادر که در اغرق مانده بودند از راه سلطانیه بالشکرها
بُردوی اعلی پیوسته بدولت زمین بوس استسعاد یافتند و
امیرزاده محمد سلطان که در اصفهان توقف نموده بود مال آن
ولایت بتمام و کمال استحصال فرموده بدرگاه خلافت پناه
آمد و لب اقبال را از تقبیل قوایم سر بر جلالت سر بر خندان
ساخت و مخدرات تنق سلطنت و کامکاری سرایملک خانم
و تومان آغا حضرت صاحب قرانرا طوی دادند •

گفتار در تفویض فرمودن صاحب قران

ظفر پناه تخت هلاکو خان را

با میرزاده میرانشاه

عاطفت پادشاهانه ممالک آذربایجان وری و در بند باکو
و شروانات و کیلانات باتوابع و مضافات فاروم نامزد
امیرزاده میرانشاه فرمود و شاهزاده جوان بخت از تبریز

و سلطانیه و دیگر ولایات ساوری و پیشکش آورده حضرت
 صاحب قران را در همدان طوی پادشاهانه داد و پیشکشهای
 ارجمند بیرون از وصف چون و چند بکشید و بزم عشرت از انتظام
 اسباب بهجت و حشمت در گرفته چند روز بعیش و شادمانی
 و مسرت و کامرانی بگذرانیدند صدای شد رغو و قُبُوز و پی پا
 و تیغان و زمزمه بشارت علوشان و رفعت منزلت و مکان
 هروران نوران در ایران قهرمان پنجم کشور آسمان انداخته
 و نوای مطربان مجلس انس بغمات زیر و الحان دلپذیر
 را مشگرفی زهره را از نظر مهر سلطان سپهر انداخته * * نظم *
 همه بزمگه شیره در شیره بود * ازان جشن چشم فلک خیره بود
 یکی همچو آتش یکی همچو آب * بگردید جامِ قمر با شراب
 و روز سه شنبه سیزدهم ازانجا کوچ کرده امیرزاده میروانشاه
 را از پیش بطرف قلاغی فرستاد و شکار انداخته بمرغزار ایلمه
 قرق نزول فرمود روز دیگر سپاه مظفر لوابر تمامی دشت
 و صحرا محیط گشته انواع شکار از گوزن و آهو و گورخر صید کردند
 و بموضع توماتورسیده پنج روز درانجا به نشستند و روز ششم
 چون زایت نهضت برافراختند باز شکار انداختند و امرای
 دست راست و دست چپ مجموع بیوسون معهود بجرگه
 رفتند روز دیگر صحرای بیدش برماق را فرو گرفته مید فراوان
 افگندند و تمام آن دشت را از خون شکاری لاله گون ساخته

بمرغزار کل لوجه فرود آمدند روز دیگر بموضع دال پر در جلگای
 گنبدک فرود آمدند و در آن محل بر قند^(۲) آن کرده طویها مراتب
 ساختند و ساز عشرت و شادمانی بآهنگ دولت و کامرانی
 بنواختند و روز دوشنبه از آنجا نهضت نموده و مقدار چهار
 فرسخ رفته نزول فرمودند امیرزاده میرانشاه که پیشتر رفته
 بود از صحرای قولاغی کس بیایه سریر اعلی فرستاد و عرضه
 داشت که سارق محمد ترکمان در میان کوهستان نشسته است
 و کوچ رحشم خود را بکوههای محکم بر آورده و لشکر بسیار جمع
 کرده دم از مخالفت می زند *

گفتار در تاخت فرمودن صاحب قران

مظفر لوا حشم سارق ترکمان را

چون رای ممالک آرای برخبر مذکور احاطه یافت رایت
 کشور کشای در زمان حفظ و نایب خدای بیچون از راه قلعه
 سفاسون روان گشت و از عقبه گذشته و در شب در میان کرده
 صباح پنجشنبه بقولاغی^(۳) رسید و در دشت جهان آور امر فرمود

(۱) در بعض نسخه در میان لفظ پرو در این عبارت است (نقل

نمودند و از آنجا کوچ کرد) (۲) در بعض نسخه بجای بر قندان

(برغندان) دیده شد و برغندان بفتح اول و سیوم بمعنی جشن و

فشاط که اواخر ماه شعبان کنند و گاهی غین معجمه بقاف بدل

میشود * (۳) در بعض نسخه بجای قولاغی (قلاغی) مکتوب است *

تا تمام راهها و گریزگاههای مخالفان گرفته محافظت نمایند
و ایشانرا حصارى بود که آنرا حبشی می گفتند و دیگر
درهای محکم از کوه داشتند راههای آن بغایت دشوار و تنگ
ترکمانان در آن موضع متحصن شده راههای تنگ گرفته بودند
لشکر منصور پیش رفته جنگ در پیوستند * * نظم *

* غریب کوس داده مرده را گوش *

* دماغ زندگان را برده از هوش *

* صفیر تیر و چاکا چاک شمشیر *

* دریده مغز پیل و زهره شیر *

* سنان بر سینها سوتیز کرده *

* جهان را روز رستاخیز کرده *

و بیالای کوه برآمده رمه بسیار و گوسفند بی شمار فرود آوردند
و برانخواجه کولکناش در آن پوخاش کوششهای بهادرانه
نمود و از مهرهای تنگ بکوه برآمد و جنگ دلاورانه میکرد
تا از شست تقدیر تیری باورسید و کمان حیانش را زه بقابگسیخت
و شیخ حاجی پسر قماري نیز بکوه برآمده جلالتهای مردانه
نمود و زخم خورده باز گردید و بهمان زخم در گذشت *

* مصراع * * شیر مردان جان فدای نام نیکو می کند *

ترکمانان مغرور چون صدمه لشکر منصور شمه مشاهده نمودند
همان شب غره ماه مبارک رمضان هر چه داشتند بگذاشتند

و از کوه اوزمان و عقبها گذشته روی عجز بگریز نهادند عساکر گردون مآثر در پی ایشان کرده بکوهها برآمدند و چهار پای بسیار از اسپ و استروشتروگوسفند جمع آورده غنیمت گرفتند و شیخ نموربها در سپاه راسر شده در عقب گریختگان بتعجیل هرچه نامتر براند و بایشان رسیده بسیاری را بقتل آوردند

• نظم •

سپاه جهانگیر صاحب قران * چو بشتافتند از پی دشمنان رسیدند و شمشیر بران بجنگ * بآن روز برگشتگان بی درنگ بکشتند از ایشان زانند ازه بیش * و گر ماند از ایشان کسی بود زیش خسته و چسته چند ازان سرگشتگان که بجان خلاص یافتند همه را از گرمسیر بگذرانیدند و دران حد و دحصاری دیگر بود که جماعتی گبران بی دین جمع شده بودند حضرت صاحب قران به تسخیر و تخریب آن اشارت فرمود فی الحال عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب آن را فرو گرفته جنگ درانداختند و به نیروی دولت ابد پیوژد مسخر ساختند و قلعه و اهل قلعه را توده خاک و فرسوده هلاک گردانیدند و صاحب قران ممالک ستان با تمام شاهزادگان بسعادت و سلامت باز گشته در دشت قولاغی نزول فرمود و روز یکشنبه دهم ماه مبارک رمضان بعزم مراجعت از آنجا نهضت نمود و شب در میان کرده صباح دوشنبه در کنار آب آق سالی با غرق همایون

پیوست و دران نواحی بهر مفضلگی یک دو روز توقف نمودند بیدر قلع و قمع مفسدان می فرمود و امیرزاده میرانشاه را بمحاصره سارق قورغان فرستاده بود و اوچ قرار ابکرد توایشان از میا من اقبال بی انتقال حضرت صاحب قران هرد و قلعه را مسخر کرده و ویران ساخته و مخالفانرا کشته و برانداخته مظفر و منصور معاودت نمودند و بمعسکر همایون لاق شدند درین و لاخانزاده ترتیب طوی سنگین کرده بود صاحب قران سپهراقتدار امیرزاده محمد سلطان را فرمان داد که متوجه در بند کُردستان^(۱) شود و جماعت قطاع الطریق را که دران نواحی دست بی باکی بایندای مسلمانان کشاده اند از پای در آورد و بکلی مستاصل گرداند شاهزاده کامگار بامثال امر مبادرت کرده بطوی نه استاد و بی توقف روی توجه براه نهاد و خانزاده دران یورت حضرت صاحب قران را طوی پادشاهانه داد و آنحضرت از آنجا کوچ فرموده باق بلاق آمد و رمضان در آنجا باقامت فرایض و سنن میام و قیام بطلب مرضات مالک الملک ذوالجلال و الاکرام بگذرانید و در یکشنبه غره همایون فال شوال بعد از ادای فطر و دیگر صدقات از انواع احسان و افضال باقامت نماز عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ الاسلام اعظم شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی

(۱) در بعض کتب موجوده بجای کُردستان (لُرستان) است •

علیه الرحمة و الرضوان که از اکابر مشایخ روزگار بود از طرف بغداد از پیش سلطان احمد جلایر برسم رسالت بپایه سربر خلافت مصیر آمد حضرت صاحب قران چنانچه آداب آن موید گیتی ستان بود که در تعظیم اهل علم و صلاح هیچ دقیقه فرو نگذاشتی مقدم آن بزرگ دین را با عزاز تلقی فرمود و شیخ مشارالیه پیغام سلطان احمد بعرض رسانید مشتمل بر آنکه کمر مطاوعت و خدمتگاری بر میان جان بسته ام اما از دهشت شکوه آنحضرت قوت احراز سعادت بساط بوس ندارم و اگر به بغداد می فرماید مرا حذّ مقاومت نیست و قصد محاربه و معارضه در خاطر نه تقوזהا و پیشکشها که با شیخ فرستاده بود از جانوران مرکن و بارس شکار افکن و اسپان نامی بازیهای زربمحل عرض رسانید لیکن چون نقد اخلاص بالتزام سکه و خطبه که متوقع بود رواج نیافته بود تحف و هدایا ملحوظ نظر التفات و قبول نگشت و شیخ نورالدین را بجهت علم و تقوی اعزاز فرموده خلعت خاص ارزانی داشت و اسپ و زرد اده باز گردانید *

گفتار در توجه صاحب قران اسلام ملاذ

بجانب دارالسلام بغداد

حضرت صاحب قران چون رسول سلطان احمد جلایر باز

گردانید عزم توجه بغداد جزم کرد و فرمان شد که امیرزاده پیرمحمد جهانگیرا غرق را سر کرده با حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان مراجعت نمایند و بسطانیه رفته آنجا توقف نمایند و امر فرمود تا لشکریان را جاررسانند که هر سری مرد از برای گذشتن آب و سناج ترتیب نمایند و روز جمعه سیزدهم شوال سنه (خمس و تسعین و سبعمایه) موافق توق ئیل بسعادت و اقبال سوار شد و در ضمان عون و تایید ذوالجلال عنان توجه بصوب بغداد معطوف داشته بموضع یان بلاق فرود آمدند *

* بیت *

* زبس لشکرکه بر جوشید از انبوه *

* روان شد روی هامون کوه تا کوه *

* چوکوه آهنین از جای جنبید *

* زمین گفتی که سر تا پای جنبید *

و از آنجا ایوار و شبگیر کرده و از کوه و بیابان گذشته روز سوم بنفس مبارک بقراولای از لشکر پیش شد و شبگیر کرده و از عقبه گذشته بقوره قورغان رسید و چون صبح بد مید با صد سواران مردان کار محمد ترکمان را که حاکم ترکمانان بود بگریزانی و از ولایتش بدر کرد و لشکر که از عقبش می آمدند اهل الوس او را که در شهر زور بودند بغارتیدند و در آنجا لشکر اختیار نموده و دیگر بار ایلغار فرموده بسعادت روان شد و آن

داهی بود بغایت تاریک و عقبهای سخت و درهای تنگ و نانچه مردم آنجا بدشواری تردد میکردند حضرت صاحب زان در شب بمحفه عبور فرمود و مشعلها برافروخته بسرعت هرچه تمامتر میرفت و عساکر گردون مآثر فوج فوج در عقب

می شناختند * * نظم *

* زبس مشعل آن شب منور شده *

* زمین آسمانی پراختر شده *

* بتعجیل ازان راه تاریک و تنگ *

* گذر کرد صاحب قران بی درنگ *

* بزرگان لشکر پس پشت او *

* جهان آمده پاک درمشت او *

* همی رفت لشکر گروهها گروه *

* چو دریا بجوشیده هامون و کوه *

و چون رایت نصرت شعار بمزار بزرگوار شیخ ربانی ابراهیم یحیی قدس الله روحه العزیز که بقبه ابراهیم لك مشهور است رسید از ساکنان آنجا استفسار نمود که کبوتر بیغداد روان کرده اید ایشان گفتند بلی چون گرد لشکر مشاهده کردیم کبوتر روان گردانیدیم که لشکر رسید صاحب قران گیتی ستان کبوتری دیگر طلب فرمود و ایشان را امر کرد تا مکتوبی دیگر نوشتند که آن گرد که از دور دیده بودیم تحقیق کردیم احشام

ترکمانان بودند که از لشکر گریخته باین طرف آمده اند
 مکتوب بر بال کبوتر بسته رها کردند و چون آن کبوتر به بغداد
 رسید سلطان احمد را فی الجمله تسکینی حاصل شد اما بکلی
 اعتماد نکرد و همچنان بنا بر خبر کبوتر اول بنده و ائصال خود را
 از آب می گذراند صاحب قران دین پرور پاک اعتقاد از
 صدق نیت و صفای طویت بآن مزار متبرکه در آمد و میامین
 زیارت را احراز نموده از روح مطهر صاحب آن مرقد منور
 استمداد همت فرمود و بتضرع و ابتهال از حضرت ذوالجلال
 نصرت و فیروزی طلبید و جبر خاطر شکستگان و تطیب قلوب
 مسکینان کردن از موجبات نیل مراد شناخته بسی صدقات
 بمستحقان رسانید و عثمان یهادر را بقراولی از پیش روان
 ساخت و بنفس مبارک با عساکر گردون مائثر متوجه شد آن
 مسافت که بیست و هفت فرسخ شرعی است بیک نهضت
 قطع کرده صبح گاه روز شنبه بیست و یکم ماه مبارک مذکور
 ببغداد رسید سلطان احمد جلایراز دجله گذشته و جسربریده
 و کشتیها شکسته و غرق کرده و دران طرف آب سوار ایستاده
 و چون غریبو برغو و خروش سپاه سپهر نیرو از اطراف
 وجوانب بشنید بی توقف رو بگریز نهاد و بطرف حله بدر^(۱)
 رفت همه عساکر منصور از هر در طرف بغداد بالا و زیر قریب

دو فرسخ زمین بنوره خود را بر آب زده چون مرغ در هوا و نهنگ در آب بگذشتند. محمد آزاد از آب گذشته کشتی خاصه سلطان احمد که شمس نام کرده بود بیافت و آنرا باین طرف آب آورده صاحب قران دریا نوال بآن کشتی در آمده از آب عبور فرمود و امیرزاده میرانشاه با جمعی سپاه نصرت پناه از زیر شهر بموضعی که بقویة العقاب معروف است بر آب زده بسلامت بگذشت •

• نظم •

- چو مور و ملخ لشکر بی شمار •
- بر آن آب چون باد کرده گذار •
- روان در عراق عرب ریختند •
- سمنه جلالت برانگیختند •
- گشادند مردانه دست ستیز •
- پیه بستند بر خصم راه گریز •

اهل بغداد در مشاهده آن حال متحیر مانده روی دجله را از گذشتن غلبه چغتای از صحرا باز نشناختند و انگشت تعجب بدندان گزیده بیقین دانستند و دریافتند که حضرت صاحب قران موید من عند الله است و اتباع او که بمزید قوت و وفور جلالت بر کافه خلائق سمت رجحان دارند نه از مقوله دیگر سپاه القصة صاحب قران ممالک ستان با شاهزادگان و امراء بتکامشی روانه شدند و چرن از مر مر گذشته به کذبو

رسیدند ایماج اعلان و نوییضان و امراء و ارکان دولت التماس نمودند که بندگی حضرت بمبارکی و سعادت معارفات نموده در بغداد استراحت فرمایند تا بندگان نکامشی کرده سلطان احمد را بدست آوریم و چون مژشاه آن سخن محض اخلاص و دولتخواهی بود بسمع قبول راه یافت و آن حضرت از آنجا بشهر مراجعت نمود و خانه سلطان احمد را از فرنزول همایون رفعت سپهر برین بخشید و انواع ذخایر و نفایس که از و باز مانده بود بتحت تصرف بندگان حضرت درآمد و امراء و لشکریان آن روز روانه شده شبگیر کردند و صبحدم بلب آب فرات رسیدند سلطان احمد نیم شب از آب گذشته بود و جسر بریده و کشتیها غرق کرده و برایه کربلا متوجه دمشق شده عثمان بهادر چون بران حال اطلاع یافت با دیگر امراء گفت وظیفه آنست که بر آب زده بشناه بگذریم و از برقِ خاطر سرعت سیر استعاره کرده در عقب یاغی بشتابیم دیگر امراء گفتند کنار بکنار آب برویم و گذاری مناسب پیدا کرده بگذریم برین اتفاق نموده روان شدند و دران اثنا چهار کشتی یافتند کسی با آن نه دران کشتیها نشستند و اسپان را در پهلوی کشتی داشته بگذشتند و تمام لشکرها باین طریق بگذرانیدند و پای چستی و چابکی برکاب در آورده بشتاب براندند و در راه اموال و اسباب یاغی از خیمه و خرگاه و نقود واقمشه که ا

غایت دهشت و استعجال در عقب می گذاشتند به غنیمت می گرفتند و امیرزاده میرانشاه نیز با ایشان رسید و در حله توقف نموده لشکر را بایلغار در عقب سلطان احمد بفرستاد ایباج آغلن جوچی نژاد و جلال حمید و عثمان بهادر و شیخ ارسلان و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر امرای تومان و بهادران به تعجیل هرچه تمامتر رانده چهل و پنج نفر روز یکشنبه بیست و دوم در دشت کربلا بسطان احمد رسیدند و آن چهل و پنج کس همه امراء بودند که اسپان و لشکریان تمام باز مانده بود و با سلطان احمد قریب دو هزار سوار بود از آن جمله دو بیست مرد گزین بازگردیدند و با شمشیرهای کشیده حمله کردند امراء از اسپ فرود آمده دست جلادت بکمان و تیر یازیدند •

• نظم •

- کمان برگرفتند و تیر خدنگ
- ببردند از روی خورشید رنگ
- ز پیکان همی آنش افروختند
- بتن برززه را همی سوختند^(۱)
- خدنگی که پیکانش الماس بود
- زره پیش او همچو قرطاس بود

و بزخم پیکان جان ستان مخالفا نرا رانده سوار گشتند و باز در پی

(۱) در یک کتاب بجای این مصرع ثانی (بتن برزرها همید و خفتند) است •

ایشان کردند ایشان دگر باره رو به جنگ آورده حمله کردند و امراء دگر باره خود را از اسپانداخته شهاب پیکان چگور سوز را از چرخ کمان بران دیو ساران باریدند و چون باز آهنگ گریه کردند امراء دگر باره سوار گشته از عقب دشمنان بتاختند و ایشان سیوم بار عیان بشچیده چنان حمله آوردند که امراء را مجال پیاپی گشتن نشد و بهادران جانبین درهم آریخته جنگی در پیوست که از نهیب آن بهرام خون آشام را بر فراز

قلعه فیروزه فام لوزه براندام افتاد • بیت •

- خروشان سوار و درفشان سنان •
- سر افشان شده تیغ گردن کشان •
- چو دریا شد از خون گردان زمین •
- تن بی سران بد همه دشت کین •

و عثمان عباس داد مردی و مردانگی داده بقوت بازوی کامگار و ضرب تیغ آبدار آنشبار دمار از روزگار مخالفان بر می آورد تا از چشم زخم زمانه بردست اوزخم شمشیری رسید و دستش از کار بیفتاد لیکن از میامن اقبال صاحب قران سپهر اقتدار آن دلاوران نامدار دشمنان را برانند و غنایم بسیار گرفتند و آن روز هوا بغایت گرم بود و دشت کربلا چون چشم اعدای آل عبا بی آب از شدت حرارت و غلبه تشنگی همه را بیم هلاک بود و هر کس در جست و جوی آب

تکا پوی می نمود و ایباج آغلن و جلال حمید نیز جمعی را بچستن آب فرستادند و بجد و جهد بسیار زیادت از د و شربت آب نیا فتند و چون بایشان رسانیدند ایباج آغلن یک شربت ازان آب بیا شامید و تشنگی او تسکین نیافت جلال حمید را گفت از تشنگی هلاک خواهم شد اگر آن شربت آب که نصیب نست بمن بخشی غایت کرم و نهایت جوان مردی تواند بود امیر جلال در جواب او گفت من از حضرت صاحب قران شنیده ام که شخصی از عرب و یکی از عجم در سفری مصاحب بودند و در بیابانی بهمین بلا مبتلا گشتند و عرب را قدری آب مانده بود عجمی با او گفت که سماحت و جوان مردی عرب مشهور است چه شود اگر بشربتی آب مرا از هلاک خلاص بخشی عرب تاملی کرد و گفت یقین میدانم که اگر این آب بتو میدهم مرا جان شیرین بتشنگی می باید سپرد و لیکن روانمی دارم که این فضیلت عرب را فوت شود ذکر جمیل را بر حیات فانی اختیار کردم و جان فد کرده ام آب بتو می دهم تا این آحد و نه حسناء عرب را یادگار ماند آب را بعجمی داد و او بآن شربت آب از مرگ نجات یافته جان بسلامت ازان بیابان بیرون برد و این ذکر ستوده بر روی روزگار باقی ماند امیر جلال این قصه ادا کرد و گفت من اقتدا بآن عرب می کنم و از بند حظ خود برخاسته آب بتو میدهم و این حق بر نسل جوگی والوس

از ثابت می گردانم تا این نیک نامی الوس چغتای را
 باقی ماند بشرط آنکه چون بپایه سریر اعلی برسی صورت
 این حال عرضه داری تا در تاریخ ثبت کرده شود و این
 معنی بتما می روزگار بر حواشی صفحات لیل و نهار یادگار
 ماند ایباج آغلن تقبل نمود و بران گواه گرفت و امیر جلال دل
 بر هلاک خود فهاده آب باودان تا بیبا شامید و ازان تشنگی که
 بسرحد موت رسیده بود خلاص یافت و امیر جلال نیز
 به برکت آن صورت و نیکو کاری ازان ورطه بسلامت برست
 و از انجا با سایر امراء روان شده بمشهد تابان فرقد امام
 معصوم ابی عبدالله الحسین بن علی المرتضی علیهما السلام
 رسیدند و با حراز سعادت آستان بوسی آن موقوف مقدس
 و میا من آن زیارت که از جلال فتوحات ارجمند است فایز گشته
 بر مخالفان فیروزی یافتند و علاء الد و لته پسر سلطان احمد و بعضی
 فرزندان و زنان و متعلقان او را اسیر کردند و سلطان احمد از بیم
 جان دل از ملک و مال و زن و عیال برداشته با معدودی چند
 بیرون رفت و امراء با اسراء و غذائهم مظفر و منصور مراجعت
 نموده بدرگاه عالم پناه شتافتند و چون دولت زمین بوس
 در یافتند ایباج آغلن و امیر جلال ما جرای آب باز راندند مکارم
 اخلاق پادشاهانه را آن حرکت پسندیده از امیر جلال بغایت
 مستحسن افتاد و عقل و کیاست پدرش امیر حمید یاد کرده

روح او را بصالح دعا شاد فرمود و امیر جلال را بزبان عنایت و تربیت ستایش نمود که در پیش ما بسی جان سپاریها کردی و این که در چنان روزی که جان در خطر بود دل بر هلاک خود نهادی و ایباج اغلن را آب دادی تا لباس مفاخر الوس چغتمای باین ذکر جمیل مطرز گردد از همه پسندیده تر افتاده و او را بانواع نوازش خسروانه اختصاص بخشید امیر جلال طریق عبودیت و بندگی سپرده مراسم خدمت و الجامشی اقامت نمود آری طایفه ترک بیمن اتفاق و یک جهتی عالم مسخر گردانیده اند و از داد و دهش بر سایر طوایف از بنی نوع فایق و برتر آمده و بمنقبت متعالی منزلت و جعلناکم خلائف فی الارض فایز گشته و این خصلت که صاحب قرآن گیتی ستان را از جلال حمید ملایم خاطر خطیر افتاد حضرت پادشاه پادشاهان جل جلاله و عم نواله از صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین مرضی داشته و در مقام ثنای ایشان فرموده و هو اصدق القائلین و یوثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و این حکایت بدان سبب گذارش پذیرفت تا هوشمندان را تذکره باشد که مروت و مردمی پیش خالق و خلائق محمود است و مشکور و نام نیکوی صاحبش بر روی روزگار بالسنه خیر مذکور و مشهور و الله الموفق و الیه ترجع الامور *

ذکر معاودت امیرزاده محمد سلطان بعد از دفع قطاع الطریق و مفسدان کردستان

امیرزاده محمد سلطان که پیش از یورش بغداد متوجه
قلع و قمع کردن و قطاع الطریق شده بود بکوهستان ایشان
در آمد و بسیاری از آن مفسدان را نیست گردانید و بعضی را
مطیع و منقاد ساخت و از آنجمله هفت صد متمرّد را که در قلعه
کوهی شامخ متحصّن شده بودند از بالای آن کوه در انداختند
و از فرد دولت صاحب قران و برکت آن سیاست براهی که
پیش از آن کاروان غلبه با صد کماندار در پی راه بد هشت
و خوف می گذشتند و کس و سه کس با من و حضور نرد می
نمودند و این معنی را محرومین سطور در ذهاب و ایاب از آن
طریق برای العین مشاهده کرده •

• بیت •

• ز عدلش جهان آنچنان امن گشت •

• که ایمن تر از خانه شد کوه و دشت •

و شاهزاده جوان بخت بعد از حصول فراغ از آن مهم از راه
در بند تاشی خاتون عازم پایه سربر اعلی گشت و در بغداد
بسعادت بساط طوس مستسعد شد و بعد از چند روز حضرت
صاحب قران او را بضبط و نسق واسط و آن نواحی روان
گردانید و بحله پیش امیرزاده میرانشاه کس فرستاد که
از آنجا متوجه جانب بصره شود و فرمان قضاچریان بنفاد

پیوست که زنان سلطان احمد و علاءالدوله پسرش با همروان
 از اصناف محترفه و پیشه‌وران دارالسلام که هریک در قسمی
 از اقسام کامل و تمام بودند خانه کوچ بسمرقند برند بر حسب
 فرموده کاربرد شدند و خواجه عبدالقادر را نیز که از غایت
 اشتها از تعریف و وصف مستغنی است و در فن موسیقی
 سرآمد ادوار خانه کوچ نقل کردند و فتح نامها بجانب
 تختگاه و کاشغرو ختن و خوارزم و آذربایجان و فارس و عراق و
 خراسان و زابلستان و مازندران و طبرستان و دیگر بلاد و دیار
 متطایر گشت *
 * نظم *

دبیران فاضل بکلیک هنر * کشیدند بر نامه خط ظفر
 چو شد ساز دانشوری ساخته * بسی نامه فتح پرداخته
 بشیوری بهرجانبی شد روان * شتابان تر از تند باد و زان
 زمانه زبان بشارت گشاد * صداد رخم سقف گردون فتاد
 و صاحب قران گیتی ستان مدت دو ماه در بغداد داد عیش
 و کامرانی داد و برکنارهای دجله در قصرهای زرنگار روزگار
 همایون آثار بعشرت و مسرت گذرانید *
 * بیت *

* جهان بکام دل و کام دل بحسب مراد *

* زمانه تابع فرمان و آسمان منقاد *

* نشسته فارغ و فرمان برانش عالم گیر *

* عدو گریخته و باز ماندگانش اسیر *

و در بغداد شراب بسیار بود فرمان شد که همه را در آب ریزند
 بر حسب فرموده چرکس و دیگر سوچیان تمام شرابها جمع
 آورده در دجله ریختند و ماهیان را نیز کام عیش از تجرع
 مدام بهره مند شد * * نظم *

* از یمین عدل پروری شاه داد گر *

* ماهی در آب و مرغ هوا گشته بهره ور *

و اهالی بغداد بشکرانه سلامتی نفس و عرض مال امانی
 قبول کردند محصلان بتحصیل آن قیام نموده بخزانة عامرة
 فرود آوردند *

گفتار در فوستان حضرت صاحب قران

ایاچی بجانب مصر پیش برقوق

چون همت عالی نهمت حضرت صاحب قران دین پرور
 بامن مسالک و استقامت ممالک و رفاهیت بندگان خدا
 و سلامت آینده و رونده در راهها اهتمام و اعتنای هرچه
 تمامتر داشت درین ولا شیخ ساوه را که از مشاهیر هنروران
 عصر بود با جمعی مردم فرزانه و بیلاکات پادشاهانه بجانب
 والی مصر و شام ملک الظاهر برقوق بوسم رسالت روانه
 فرمود مضمون رسالت آنکه پیش ازین پادشاهان کامکار کم
 از نسل چنگیز خان بودند با ملوک آن ممالک مذازعت داشتند
 و بدان واسطه بسی زحمت و تشویش با اهالی شام و سکان

آن نواحی می رسید و در آخر میان ایشان رسل و رسایل
 متواتر شد و قضیه بمصالحت انجامید و آن معنی موجب
 امن و امان عالم و عالمیان گشت و چون پادشاه سعید
 ابوسعید بهادر خان انارالله برهانه بجوار رحمت حق
 پیوست و از نسل چنگیز خان پادشاهی صاحب شوکت
 نافذ فرمان در ایران نماند و ملوک طوایف پدید آمدند
 هرج و مرج بحال عالم راه یافت این زمان چون سابقه
 عنایت بی غایت مالک الملوک جل و علا تمام ممالک
 ایران تا عراق که در جوار آن مملکت واقع است مسخر
 فرمان ما گردانید خیر اندیشی و نیکو خواهی خلائق
 اقتضای آن می کند که حق همسایگی رعایت کرده ابواب
 مراسله و مکاتبه مفتوح گردد و ایلچیان از هر دو جانب
 در آمد و شد باشند تا راهها ایمن شود و تجار جانبدین
 بامن و حضور تردد توانند نمود و این معانی هر اینه مستلزم
 معموری بلاد و آسایش عباد تواند بود و السلام علی

من اتبع الهدی والحمد لله رب العالمین *

گفتار در فتح قلعه تکویت

بعد از آنکه دارالسلام بغداد در حوزه تصرف بغدادگان

حضرت صاحب قران در آمد تجار و مسافران بعرض همایون

رسانیدند که درین حوالی قلعه ایست تکریت نام بحصانت
مشهور و بمتانت معروف و مذکور و جمعی مفسدان متمرک
آن را پناه بسته اند و سرعصیان از جیب تعدی و طغیان
برآورده پای از جاده راستی بیرون نهاده اند و راه
برگردندگان بسته دست تعدی و تجاوز بذهب و غارت مال
مسلمانان برکشوده اند و پیوسته کاروان مصر و شام را میزنند

* نظم *

* حصار یست عالی ز یک پاره کوه *

* درو ره زنانند چندین گروه *

* نه عراقه برگرد او ره شناس *

* نه از گردش منجذبتش هراس *

* همه روز و شب کاروانها زنند *

* ز بد گوهری راه جانها زنند *

و تا غایت این عقده بسر انگشت تدبیر هیچ آفریده انحلال
نیافته و هیچ صاحب قوت دفع این واقعه در حیز قدرت
و مکنت خود ندیده و بدان اشتغال نموده پرتو رای
مشکل کشای چون بر کیفیت این حال افتاد فرمود که چون
بحمد الله تعالی همگی همت ما بر صلاح حال بلاد و عباد
و قلع و قمع اهل فساد و عفاذ مصروف است کفایت این
مهم را از ذخایر مثنوبات اخروی و جلال فتوحات دنیوی

باید شمرد و فرمان داد که برهان اُعلن و بَیق صوفی و امیر جلال حمید و شاه ملک و سید خواجه شیخ علی بهادر از پیش روان شوند و بمحاصره قلعه تکریت اشتغال نمایند و ایشان بامثال امر مبادرت نموده بدانجا رفتند و بمحاصره مشغول شدند و عاطفت پادشاهانه مال امانی بغداد که بحصول پیوسته بود برامراء و لشکریان انعام فرمود و امیر عثمان عباس را که در واقعه کربلا زخم دار شده بود در بغداد با غرق بازداشت و جهت مرهم او هر روز یک هزار دینار کپکپی مقرر فرمود و رایت نصرت شعار در روز شنبه بیست و چهارم ذی الحجه بسعدت و اقبال نهضت نموده و در مزار متبرک شیخ صاحب قبول بهلول قدس سره نزول فرمود و میامن برکات زیارت دریافته استمداد همت نموده امیرزاده شاهرخ را برسم مَغلاً از پیش روان گردانید و روز یکشنبه ایوار کرده ببالای آب دجله توجه فرمود و بمنزلی فرود آمد و از آنجا کوچ کرده روز دوشنبه بکنار کولبی عظیم رسیده آنجا نزول فرمود و روز سه شنبه بسعدت نهضت نموده خانه مخیم نزول همایون گشت و روز چهارشنبه لجرمه و روز پنجشنبه غره محرم سده (ست و تسعین و سبعمایه) قریه حربی از فر و صول و حلول موکب همایون رشک فزای سپهر برین گشت و جمعه از حربی

(۱) در بعض نسخ بجای بیق (تایبق) و در بعض (تیبق) است *

کوچ کرده بموضع بزد اسار آمد و شب آنجا نزول فرمود و شنبه
 کزستان معسکر ظفر پناه گشت و شخصی در بیشه شیری دیده
 خبر آورد صاحب قران گردون اقتدار بدولت روز افزون
 تفارل نموده بعزم شکار شیر سوار شد و شیران بیشه پیکار بیشه
 شیران خون خوار را مرکز وارد میان گرفتند و پنج شیر شرز
 غران که از نهیب آسیب چنگال ایشان شیر فلک آن که آفتاب
 شکار اوست از آن سوی خانه ماه آرام گاه جستی از بیشه
 بیرون آمدند و دندان خشم تیز و چنگال کینه خون ریز کرده
 حمله آوردند و لاوران پیل افکن که به نشتر پیکان سندان گزار
 شیران شیر ژبان کشودندی و بذوک سنان جان شکار حلقه
 حلقه هزبران غران ربودندی هر پنج را بیلک زمان
 بپنداختند و طعمه دیگر سباع ساختند و حضرت صاحب قران
 از آنجا نهضت فرموده روز یکشنبه بتلعه تکریت رسید و صفهای
 لشکر مرتب ساخته و از غریو کورگه و خروش سورن هول
 ان زلزله الساعة شي عظیم در انداخته * * بیت *
 بفرمود تا لشکر نامدار * در آید پیرامن آن حصار
 بیازوی قوت خرابش کند * بسیلاب خون غرق آبش کند
 و در مقابل حصار قبه بارگاه گردون اشتباه محاذی منزل
 ماه گشته صاحب قران خلافت پناه در کذب حفظ و نایب اله
 نزول فرمود و درین اثنا امیر موصل یار علی و حاکم ارد بیل

شیخ علی اویرات با تقوזהا و پیشکشهای لایق بپایه سریر
 اعلی شتافت و بوسیله امراء نامدار سعادت بسطاط بوس
 دریا فتند و زانوزده پیشکشها بمحل عرض رسانیدند صاحبقران
 ممالک ستان سپاه ظفر قرین پیروزی نشان را بتسخیر قلعه
 فرمان داد و آن کوه پاره بود بر لب دجله واقع شده چنانچه
 از بیخ آن آب می گذشت و در زمان سلطنت ساسانیان باز
 آن قلعه را ساخته بودند و گذرهای آن بگچ و سنگ بر آورده
 حصانت و متانت آن بمرتبه که در هیچ روزگار کمند اقتدار
 خسروان رفیع مقدار بر کنگره فتح آن حصار نیفتاده بود و تیر
 ندبیر هیچ قلعه گشای کشور گیر بهوای تسخیر آن نرسیده *

* نظم *

از بلندیش فوق ندوان کرد * آتش دیده بان ز نور زحل
 ووالیش امیر حسین پیوسته بقطع طریق اقدام نمودی و نسبت
 با هیچ پادشاه در مقام اطاعت و انقیاد نبودی و در آن
 وقت که آوازه توجه رایت نصرت شعار شنیده بود رعب
 و ترس برو غالب گشته برادر کوچک را بدرگاه عالم پناه
 فرستاده اظهار بندگی و خدمت گاری کرده مکارم ملکانه او
 را بعزایت و نوازش مخصوص داشته باسپ و خلعت گرامی
 گردانیده بود و باز فرستاده و فرموده که برادرت حسین را

(۱) در بعض نسخ بجای حسین (حسن) مکتوب است *

بگویی که هیچ اندیشه نکند و بی دغدغه هر چه زودتر بیاید تا ملحوظ نظر عاطفت و تربیت گردد و چون برادرش برحسب فرموده باورسیده بود و پیغام رسانیده آن بی توفیق را از غایت وهم و هراس قوت بیرون آمدن نبود و بااضطرار و ضرورت دل بر طغیان و مخالفت نهاده جنگ را آماده گشته بود عساکر منصور برحسب فرموده دامن مردمی بر کمر اجتهاد زدند و دست افتداری از آستین سعی بر آورده روی همت به تسخیر حصار آوردند و عراق ها نصب کردند و منجنیقها بر افراختند و خانههای آن خاینان بزخم سنگ خرابه ساختند روز سه شنبه که سیوم روز بود امیر حسین مادر خود را بشفا عت بیرون فرستاد با چند سراسپ و دیگر تکفها و بزبان عجز و استکانت عرضه داشت که ما را با بندگان و ملازمان حضرت حد مخالفت و مقاومت نیست اما شکوه آنحضرت بزرگ است و یارای بیرون آمدن ندارم اگر مرحمت پادشاهانه بنده را امان بخشد و عفو فرماید برادر و پسر را بپایه سریر اعلی فرستم حضرت صاحب قران مادرش را نوازش فرمود که گناه او را بتو بخشیدیم و از خون او درگذشتم برو و بی توقف پسر را بیرون فرست و یقین بدانکه اگر در آمدن تقصیر نماید وبال خون چند بن خلیق که در قلعه اند در گردن او خواهد بود و مادرش از آن سخن اندیشه ناک شد و متحیر

و متفکر باز گشته بقلعه در آمد و عسا کر گردون ما اثر نقبها بریده
 بهای حصار بیرون در آمده بودند و سید خواجه پسر شیخ
 علی بهادر با نوگران دلاور خویش یک برج خالی کرده
 بودند آنرا در شب بپنداختند و بقوت بازوی شجاعت و
 زخم شمشیر جلالت دشمنان را رانده حصار بیرون بگرفتند
 و ایشان از بیم جان بحصار اندرون گریختند و امیر حسین را
 دهشت و خوف زیادت شده به پیغام مادر بیرون نیامد و دل
 از جان برداشته بجد هرچه تمامتر بجنگ مشغول شد حکم لازم
 الاتباع نفاذ یافت که تمام لشکر از اتراف و جوانب نقبها
 در آرند و بیخ قلعه را تمام خالی سازند تا جاییان بر حسب
 فرمان زمین بخش کرده بموجب تفصیل بر لشکریان قسمت
 کردند و چکه تواجی نسخه تفصیل بمردمان رسانید و بکار نقب
 مشغول گشتند و مفصل آن ابتدا از دست چپ کرده بدین
 موجب بود اول تومان کپک خان که مقدم ایشان شیخ ارسلان
 بود روی کوشش بکار آوردند دیگر بپیر پادشاه ندیره طغی تمور
 خان بجد تمام دست سعی بنقب گذدن بر کشاد دیگر خواجه
 علی پسر خواجه یوسف اولجایتو اپردی دیگر الله داد پسر
 امیر توکل بولاس دیگر امیر جلال حمید و شمس الدین و علی
 هر سه بیک نقب مشغول شدند دیگر برهان آغلن و جمال الدین
 هر روز کوهی هر دو بیک نقب استعمال نمودند دیگر یادگار

اند خودی دیگر لطف الله بیان تمور بن آقبوغاد یگر حمزه نابان
دیگر آدینه قهله چی و نکر ی بیردی هر دو بیک نقب و از
تومانات شاهزاده جهان شاهرخ آیت خواجه و موسی کمال بیک^(۱)
نقب مشغول شدند دیگر چرکس سوچی و بایزید بیک نقب دیگر
جلال باورچی و بیان قوجین و ایشان نقب بریده بسنگ رسیدند
و به نیروی دولت قاهره مقدار سی و پنج گز سنگ خارا سوراخ
کردند و دیگر شمس الدین ارج قرا و توپلاق قوجین و ابوالقاسم
خویش امیر عباس هر سه بیک نقب دیگر جهان ملک^(۲)
و یوسف جلیل پسر حسن جازدار بیک نقب دیگر خواجه راستی
و قرا محمد بیک نقب و از تومان کلان و توسقال تومان ختلان
علی درویش برلاس و شیخ حسن و شاه سوار هر سه بیک نقب
و از تومان طغی بوغا برلاس توکل و یوسف چوره بیک نقب^(۳)
در کار بودند دیگر سونجک و قوشون نوی بوغا شیخ بیک نقب
دیگر خواجه امیل قمی دیگر شیخ درویش آللهی و از تومان
امیرزاده میرانشاه امیر قطب الدین برادر قمرالدین جته
و احمد محمد سلطان شاه و تغلق تمور قوجین هر سه بیک نقب
و حمزه سلدوز و حمزه قطفو بیک نقب دیگر طاهر ساره دیگر
دولتخواجه ارلات و امیرزاده عمر صوید و شیرزاده ارج قرا

(۱) در دو نسخه بجای کمال (رک مال) (۲) در بعض نسخه

بجای ملک (مملکت) (۳) در دو کتاب بجای چوره (چهره) است •

بيک نقب د يگر محمد بيگ ارلات و د رویش بيگ نقب د يگر يحيی که اتابک اميرزاده خليل بود و ایدی بيوردی بخشي اوزبک بيگ نقب د يگر قوشون امير عثمان که سران تيلک قوجين بود نوشقال امير يادگار برلاس و منکلي خواجه و کپکچي يورنجي و علي همه بيگ نقب د يگر شيخ محمد ايکو نمود د يگر شاه ملک د يگر اولجايتو بوغا مچلگاچي واسن نمود بيگ نقب د يگر اردشير برادر علقه نواچي د يگر سيد خواجه شيخ علي بهادر د يگر الله داد برادر امير حاجي سيف الدين و امان شاه هر دو بيگ نقب د يگر شيخ علي قوجين و لام قوجين و استوی هر سه بيگ نقب د يگر بيگ صوفي و در سرکار او کوه را سوراخ ميکردند د يگر خواجه مسعود سبزواري و در سرکار او نيز سنگ مي بریدند د يگر مراد پسر ايلچي بوغا قوجين و حاجي خداداد کشي در کنار آب بيگ نقب و تمام اين جماعت باندک زماني اراضي حوالي قلعه را چون غربال مشبک ساختند امير حسن چون حال برين مذوال بدید مضطرب و سراسيمه شد و کس بيرون فرستاد و بجزريمه و گناه خود اعتراف نموده امان خواست حضرت صاحب قران فرمود که بيرون مي بايد آمد و چون فرستاده باز گشت روز د يگر نضرع و اضطرار زيادت کرد و کسی د يگر پيش اميرزاده شاه رخ فرستاد و دست توصل بدامن عاطفت آنحضرت زده در خواست

کرد که سایه حمایت بر حال پریشان او انداخته بزبان شفاعت خون او را بخواد شاهزاده جوان بخت از مراحم خسروانه التماس او را مبدول داشت و تقبیل نمود که او را حمایت نماید امیرحسین برادر را نیز پیش شاهزاده فرستاد و عجز و استکانت بی حد اظهار کرده عرضه داشت که ما بندگان کمر بندگی بر میان جان بسته خود را از کمترین غلامان حضرت می شماریم اما برادر مرا از استیلاي دهشت و خوف قوت بیرون آمدن ندارد و امیرزاده شاهرخ او را بعز بساط بوس حضرت صاحبقران رسانید و سخن او عرضه داشت آنحضرت فرمود که تا خود بیرون نیاید و از بدکرداری و قطع طریق توبه نکند و رجوع ننماید هیچ عذر او مسموع نخواهد افتاد و اگر بدین معنی اقدام نماید او را خلعت عفو و اغماض ارزانی داریم و با برادرش گفت اگر نخواهد آمد تو نیز برو و پیش او باش و او را خلعت پوشانیده باز گردانید و چون برادران بهم رسیدند مشورت کردند که مدتی مدید است که ما درین مقام پدر بپرید مستقل و بسر خود زیسته ایم و آنچه خواسته ایم کرده ایم و کسی را دستپی بر ما نبوده اکنون اگر بیرون رویم بیشک جبعی که درین مدت اموال ایشان بناحق سنده ایم داد خواهند خواست و فرمان شود که آنچه بظلم از ایشان گرفته ایم باز گردانیم و ما از عهد آن بیرون نتوانیم آمد البته

ببد عذاب گشته شویم اولی آنکه تا جان در تن ورگ در بدن
 باشد بکشیم و جمعی قطاع الطريق که آنجا بودند درین معنی
 با ایشان اتفاق نمودند و بنا برین اباطیل طبل زده بتجدید
 اظهار مخالفت کردند شعله خشم حضرت صاحب قران ازان
 معنی اشتعال یافت فرمان نافذ شد تا کورگه و ففیرو برغزو
 نقاره فرو کوفته سورن انداختند زلزله در افتاد که کوهها از بیم
 حوال التارعة ما التارعة نزد یک بود که چون عهن المنفوش
 بباد فنا بر رود *

* بیت *

- * بلرزید کوه و بجنبید دشت *
- * غریواز نهم آسمان درگذشت *
- * تو گفتی که صور قیامت دمید *
- * زمین پاره شد آسمان بر درید *

صاحبقران گیتی ستان بخانه که بر بالای ملجور ساخته بودند
 بر آمد و چون تمام قلعه را بر سر چوبها گرفته بودند پیش از آنکه
 آتش درزند بعضی ازان دیوارها بیفتاد و اهل قلعه رخنه
 بر آوردند فدائی و از بجزنگ مشغول شدند اشارت علیه صدور
 یافت که لشکر فوج فوج روی جلادت و اقتدار بحوب و پیکار
 آوردند بر حسب اشارت مبادرت نمودند و هر جا که محجوف
 ساخته بر سر ستونها داشته بودند از هیمة و نقطه پر کردند و شب
 چهارشنبه بیستم آتش زدند *

* نظم *

- زَنْقَطِ سیه چوبها برفروخت
- ستونها سراسر همه پاک سوخت
- زبس دود کامد فراز از فرود
- سیه شد بیکباره چرخ کبود
- چنان دود شد سوی گردون بتاب
- که شد چشمهای کواکب پر آب
- نگون باره گفتی که برداشت پای
- بگردار کوه اندر آمد ز جای

و اکثر دیوارهای قلعه بر زمین افتاد و برجی که بیق صوفی خالی کرده بود بکلی منهدم شد و بیست کس از دشمنان بزیر

افتادند • • بیت •

- از آن باره چندی زد زدانِ دون
- فتادند چون بختِ خود سرنگون
- اهل قلعه تختها و توارها گرفته بجنک مشغول شدند • • بیت •
- برآمد خروشیدنِ کارزار
- به پیروزی لشکرِ شهریار
- سوی رخنه دز نهادند روی
- دلیرانِ خصم افکن و جنگ جوی

حکم جهان مطاع نفاذ یافت و دیگر دیوارها که مانده بود از اطراف و جوانب نقب زده مجوف ساختند و ببنداختند

برجی که سرکار الله داد و امانشاه بود بد را الدین از بیخ کذده
 بپنداخت امیر حسن^(۱) و قوم گمراهش را آتش در نهاد افتاده
 در حیرت از سر بر آمد و از هول جان بقله کوهی که ازان قلعه
 مانده بود پناه جستند درین حال امراء و بهادران زانورده
 اجازت طلبیدند که بآن بالا بر آیند و بقاع و استیصال آن زمرة
 ضلال اشتغال نمایند آن حضرت فرمود که چند ان تحمل نمایند
 که قلعه تمام باز مین بر آید چون کار باین مرتبه رسید اهل
 قلعه بتضرع و زاری در آمدند و امراء و ارکان دولت را شفیع
 انگیختند و بجان امان طلبیدند حضرت صاحب قران شفاعت
 قبول نه فرمود و امان نداد و زبان دولت بر کشاد که اگر بیایند
 و اگر نیایند بعفایت حق ایشانرا بدست خواهیم آورد * * * نظم *
 چو عون الهی مرا یاور است * سعادت قرین دولتتم رهبر است
 بدست آورم رهن شوم را * بهم بر زخم این برو بوم را
 عساکر گردون مآثر چون این سخن از حضرت صاحب قران
 بشنیدند روی جلالت بآن قله کوه نهادند بدالا بر آمدند و قلعه
 را بجزنگ تسخیر کردند و امیر حسن را با هر که دران قلعه بود
 گردن بسته بحضرت آوردند فرمان شد که رعایا را از سپاهی
 جدا کرده تعرضی نرسانند و سپاهیان را بر تو مانا بخش
 کرده سیاست نمایند بر حسب فرموده آن مفسدان حرامی

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتب بجایش (حسین) است *

را جزای فعل بد که سالها خون مسلمانان ریخته بودند
 و مال ایشان برده در کنار نهادند و توأجیان از سرهای
 ایشان برای عبرت دیگران مزارها ساختند و ایشانرا مصدوقه
 قتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا نعت مساکن و محال شده
 و مضمون و مزقنا هم کل مدزق و صف حال آمد و هل
 نجازی الا الکفور و این فتح مبارک روزد و شنبه بیست
 و پنجم ماه مذکور مطابق توق ئیل اتفاق افتاد و باشارت
 صاحبقران گردون اقتدار یک دیوار از ان قلعه رها کردند
 تا بنمادی روزگار عالمیان بدیده حیرت و اعتبار مشاهده
 نمایند که احکام و استواری قلعه تا چه غایت بوده و ببازوی
 قدرت و کامگاری چگونه تسخیر کرده اند ان فی ذلک لعیبرة
 لا وای الایصار *

گفتار در مراجعت رایت نصرت شعار و جمع

آمدن شاهزادگان کامگار و امراء نامدار

که بهر جانب رفته بودند برسبیل ایلغار

روز شنبه^(۱) غره صفر المختوم با لفتح و الظفر * بیت *

به پیروز رائی شه نیک بخت * بتخت رونده برآمد ز نیت

سرنج برزد بستف سپهر * برافراخت رایت برافروخت چهر

(۱) درد و نسجه بجایش (د و شنبه) دیده شد *

بصوب حربی بسعادت و اقبال بازگشته شکار انداخت و خرگاه
 زده شب در چول نزول فرمود روز دیگر جرگاه^(۲) بهم برآمده
 گور خربسیار و نخچیر بی شمار مید کردند و جماعتی از
 شاهزادگان و امراء با انبوهی از سپاه ظفر پناه فوج فوج
 جهت دفع مفسدان و قلع و قمع مخالفان بهر جانب از عراق
 عرب و بریه و اطراف و حوالی آن نواحی رفته بودند چه
 امیرزاده محمد سلطان از کنار کنار شط بواسط رفته بود
 و از امراء قول رستم طغی بوغا و شمس الدین عباس و غیاث
 الدین ترخان از آب شط گذشته بودند و شیخ تمور بهادر و اوج
 قرا بهادر و مبشر و ارغونشاه با لشکری بطرفی دیگر رفته بودند
 و امیرزاده میرانشاه با سپاه خود از حله نهضت فرموده
 ببصره رفته بود و امیربیادگار برلاس و جهانشاه جاکو با هم
 روانه شده بودند و محمد درویش برلاس و شیخ علی برغوی
 و اسمعیل برلاس با تفاق رفته بودند و این گروه بتفصیلی که
 گفته شد هر طایفه بطرفی در استیصال مفسدان و دفع فساد
 متمدان کوششها نموده بودند و درین مدت بسی صحرا و
 بیابانها قطع کرده و از آبها گذشته و بسیاری از عظیمات
 ساخته از انجمله شهر بصره و واسط را ضبط و یا سامشی کرده

(۱) در دو کتاب بجای حربی (حربی) (۲) در دو نسخه بجایش

(جرگا) و بنا بید لغت جرگه صحیح معلوم میشود •

بودند و صحارای و براری بریده بس از اعراب بریه راکه راه
 می زدند و مانع عبور قفل حجاز می شدند بقتل آورده و بینه
 و خیل ایشان را غارتیده و تمامی اصول و کلانقران آن بلاد
 و نواحی را از دور و نزدیک مطیع و منقاد گردانید و خراج
 و سار بگردن داده و هرکس که پای اطاعت بر جاده موافقت
 نه نهاده سرش بدست قهر از تن جدا کرده اموال و اسبابش
 عرضه نهب و تاراج ساخته بودند و امیرزاده میرانشاه ملوک
 سربدال را بضبط بصره باز داشته و از شط العرب گذشته با میر
 زاده محمد سلطان ملحق شده و مجموع امراء و لشکریان
 با ایشان پیوستند و با حصول مقاصد و مرام دشمن سوز و دستگام
 مراجعت نموده درینولا بموضع حریمی بسعادت بساط بوس
 فایز گشتند و چون مملکت بغداد و دیگر بلاد عراق عرب در
 حوزه تسخیر و تصرف بندگان حضرت آمد بروفق اشارت علیه
 امثله و احکام بحکام و ولای بلاد و ولایات آن حوالی و نواحی
 و پیشوایان احشام ترکمانان اغراق قویلوک و قرا قویلوک ارسال
 نمودند مشتمل بر آنکه تا غایت این مواضع را بی خداوند
 یافته بودید و در میدان خالی گوی مراد زده هرچه
 می خواستید میکردید اکنون قدم اطاعت در راه خدمتکاری
 و فرمان برداری می باید نهاد و بعد ازین از قطع طریق و
 بدکرداری توبه کرده متعرض ایندای بندگان خدا نمی باید

شد تا سایه مرحمت و جناح معدلت بر حالِ شما گسترده
 شود و اگر نه هر چه بینید از خود بینید • • بیت •
 همینست پسند است اگر بشنوی • که گر خار کاری سمن ندروی
 هر کرا سعادت مساعد بود و توفیق معاونت نمود روی اذعان
 بدرگاه عالم پناه آورد و بقدر حال و استیصال خود ملحوظ
 نظر عنایت و تربیت پادشاهانه گشته بصنوف عواطف و
 سیورغا مشی بلند پایه و سرافراز شد و هر کرا سابقه شقاوت از
 طریق متابعت و بندگی عفان بر تافت هد ف تیر بلا و مصب
 سیل غضب خدا گشت • • نظم •

- هر که سراز بندگی او کشید •
- چشم امیدش رخ دولت ندید •
- و آنکه نشد چاکر این آستان •
- شد بدنش حبس غم افزای جان •

و درین اثنا امیر عثمان عباس با غرق از بغداد آمده بمعسکر
 ظفر قرین ملحق شد و الحمد لله رب العالمین •

گفتار در توجه رأیت هما یون نهضت
 فرخنده فال بجانب دیار بکرد رضمان
 حفظ و تایید ذوالجلال

صاحب قران گیتی ستان بعد از نسخیر عراق عرب و توابع

آن عزم دیار بکر وجهه همت عالی ساخت و خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاد و فرمود که رعایا و اهالی آن دیار را در کف حمایت و رعایت مرفه داشته از تفقد حال عجزه و مساکین غافل و ذاهل نباشد و در نعظیم و اکرام سادات و علماء و نوازش و اطعام فقراء و ضعفاء حسب المقدر بکوشد و رأیت نصرت شعار در زمان حفظ آفریدگار متوجه صوب دیار بکر شد و امیرزاده میرانشاه را با امراء و لشکریان جهت فتح و ضبط ولایت ببالای آب بغداد روانه گردانید و بنفس مبارک نهضت فرمود و جسربسته و از آب گذشته آوازه مراجعت انداخت تا مخالفان اعتماد

- بران کرده و ظایف حزم و احتیاط مرعی ندارند • • بیت •
- سکندر که با شرقیان حرب داشت •
- در خیمه از جانب غرب داشت •

و لشکر ظفرقرین را از هر ده نفر دو نفر گزین فرمود و باقی را در آغوش بگذاشت و عثمان بهادر را باز داشت تا باقی لشکر و آغوش را سر کرده از عقب بیاورد و ارد شیرنواجی را جهت ضبط سپاه و احتیاط یورت تعیین فرمود و در آغوش امیرزاده محمد سلطان و غیاث الدین ترخان و اوج قرا بهادر بر حسب فرموده باستادند که آنرا ضبط نموده بیارند و رأیت منصور بتعجیل تمام ببالای آب روان شد و چون از تورق

گذشته بقلعه کورکوک رسید اهل حصار بقدم اطاعت و انقیاد
پیش آمدند عاطفت خسروانه آن قلعه را با میرعلی موصلی سیورغال
فرموده از آنجا بگذشت درین اثنا قزل میرعلی اویرات
و بیوعلی و جهانگیر بدرگاه عالم پناه شتافته بسعادت بساط
بوس مشرف گشتند و امرای آن نواحی با جمعهم و کونوالان
قلاع آن حدود همه بتخصیص حاکم التون کوپروک با حراز
دولت زمین بوس مبادرت جسته کمر خد متکاری بر میان
انقیاد بستند مراحم پادشاهانه ایشان را بنوازش و اکرام
اختصاص بخشیده بکمرهای زر و جامهای فاخر سرافراز
گردانید و از بهر زنان و فرزندانشان زر و جواهر و اقمشه
انعام فرمود تا برای پسران دختر خواهند و جهت دختران
جهیز ترتیب نمایند و از آنجا بدولت و اقبال روان شده روز
چهارشنبه بموضع اردبیل رسید و والی آنجا شیخ علی بمراسم
طوبی اقامت نموده پیشکشها کشید و انواع خدمات شایسته
بتقدیم رسانید و آن حضرت روز دیگر از آنجا نهضت فرموده
کنار آب خنازاب مخیم نزول همایون شد و روز جمعه بشناه
از آب گذشته موصل از قزوین موکب نصرت قرین غیرت
سپهر برین گشت صاحب قران سرافراز از هدیة نیت بقدم نیاز
با حراز میامن زیارت انبیاء یونس و جرجیس علی نبینا
و علیهما افضل الصلوات و التحیات مبادرت نمود و بعد از

استمدادِ همت در هر مزارى ده هزار دینار کپكى تصدق فرمود
 تا بر سر مرقد نباهت معاهد ایشان گنبدها سازند و بمسئ
 ملات و صدقات بمستحقان و درویشان رسانید رجای وائق
 که میامین خیرات و مبرزات که پیوسته از ان پادشاه دین پرور
 داد گستر صدور می یافت چنانچه در دنیا دستگیر دولت
 و اقبال بود در آخرت پای مزد مغفرت و رضوان باشد
 و ما ذلک علی الله بعزیز و امیرزاده میرانشاه که بر
 حسب فرموده بتسخیر ایله اطراف رفته بود از یمین اقبال
 روز افزون همه را بمقام اطاعت و فرمان برداری در آورده
 اینجا بسعادت بساط بوس استسعاد یافت و یار علی والی
 موصل که مرخص متگاری بر میان جان بسته باقامت مراسم
 طوی و پیشکش قیام نمود •

• نظم •

- چو طو کرد صاحب قران را ز شرم •
- سلیمان و مور است میگفت نرم •
- بزد زانو و پیشش کشا کشید •
- بجدی که دستش بان می رسید •

گفتا در توجه صاحب قران سعادت انما
 بجانب روحا

صاحبقران ممالک ستان یار علی والی موصل را عجز جی
 ساخته از انجا شبگیر فرمود و بمبارکی و طالع فرخنده مترجه

رو حاشد و امرای تومان ترتیب لشکر داده فوج فوج روان

شدند * * بیت *

* جهان شد چو دریای شوریده موج *

* روان گشته دریا دلان فوج فوج *

* بد آردو ز کثرت جها نی دگر *

* ز گرد سپه آسمانی دگر *

و در اثنای راه سلطان عیسی والی ماردین کس برسبیل
استعجال باستقبال فرستاد و اظهار بندگی و خدمتگاری کرد
بنا برین چون حضرت صاحب قران در اواخر صفر بحوالی
ماردین رسید و او را مطیع و منقاد می دانست پیش وی کس
فرستاد که با لشکر مرتب در عقب بتعجیل بیا که ما را عزیمت
مصر و شام مصمم است و از آنجا گذشته براس العین نزول
فرمود و تمامی لشکر را بحقیقون^(۱) فرستاد سپاه برنغار ایل
و ولایت حسین و قزاقویوق را غارت کردند و سپاه چرنغار
مواضع و مزارع آن نواحی را بتاراج دادند و اسب و شتر
بسیار و گاو و گوسفند بیشمار غنیمت گرفتند و چون عساکر منصور
باغذایم نامحصور بارک وی همایون باز آمدند از آنجا نهضت
نموده بروحار رسیدند کزل نامی که حاکم آن حصار بود چون
خبر توجع عساکر گردون متأثر شدید از بیم حصار گذاشته بیرون

(۱) در بعض نسخ بجای آن (بحقیقون) و در بعض (بچپقون) است *

رفت و بعضی از رعایا نیز بموافقت او بیرون رفتند و در کوهی بلند که داشتند پناه جستند حضرت صاحب قرآن امراء و لشکریان را از عقب ایشان بفرستاد و همه را غارتیده اسیر کردند و آن حضرت با شاهزادگان و نوینیان و ارکان دولت بمبارکی و طالع سعد بشهر درآمدند و عمارات آن شهر مجموع از سنگ تراشید بر آورده اند و گویند از بغاهای نمرود است و قصه در آتش انداختن ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در آنجا دست داده و آن چشمه که از منبع یانار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم در میان آتش جریان یافته هنوز جار بخت و در حوالی چشمه آثار سیاهی آتش و دود پیدا است حضرت صاحب قرآن کامگار با اعوان و انصار آثار آن بدایع که بنور ایمان تصدیق نموده بودند برای العین مشاهده فرمودند و در آن چشمه غسل کرده از آن آب بیاشامیدند و نوزده روز در آن شهر توقف نموده مجلس انس و بزم عشرت بپاراستند و طویبهای پادشاهانه مرتب داشته عاطفت خسروانه جماعتی را که بمراسم جان سپاری قیام نموده بودند عنایت فرمود و با صناف نوازش سرافراز گردانیده او کلک داد و جنید ترکمان درین موضع عز بساط بوس دریافتند خد متهای لایق بجای آورد و بجان زینهار جسته جهت اهل و عیال و ولایت خود امان طلبید و والی حسن کیف نیز

همانجا بسعادات عتبه بوسی استسعاد یافت و بعبیدین عجز
 آستان عبودیت فرسوده و ظایف نیکو بندگی بتقدیم رسانید و
 میامن مراحم بی دریغ شامل حال او گشت و چون سلطان
 عیسی حاکم مار دین در آمدن تعلق نموده خلاف آنکه خود
 اظهار کرده بود بظهور پیوست صاحب قران فرمود که مقتضای
 توره و یاساق نیست که یاغی را در میان ولایت گذاشته
 متوجه مملکتی دیگر شوند بنابراین روز پنجشنبه بیست و ششم
 ربیع الاول بسعادات و اقبال سوار شد و عذبان عزیمت بصوب
 مار دین معطوف داشته باز گردید و درین حال سلطان علی
 حاکم ارزین بدرگاه عالم پناه شتافته تحفه های لایق بمحل
 عرض رسانید و حاکم باتمن نیز بهدایت دولت و رفاقت
 اقبال باستان سلطنت آشیان آمده در سالک بندگان انحراف
 یافت و مهد اعلی چلبان ملک آغا و دلشاد آغا که مدت سی
 و پنج روز بود که از حضرت صاحب قران جدا مانده در اغرق
 بودند از پیش رانده بر بالای پشته بدولت تلاقی فایز گشتند
 و اغرق نیز از مار دین گذشته بموکب همایون پیوست صاحب
 قران کامگار لشکر نصرت شعار مرتب داشته روان شد و چون
 بهفت فرسخی مار دین موضع چملیک^(۱) معسکر همایون گشت

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای چملیک (چملیک)

ملک عزالدین حاکم جزیره بدرگاه عالم پناه آمد و شرفِ بساط بوس دریافتند پیشکشها کشید و خراج و تغار قبول کرده بنوازش خسروانه مخصوص گشت و بازگردید و چون سلطان عیسی از توجه عساکر گردون متأثر آگاه شد بپایه سریر اعلی شتافته انواع پیشکشها از اسپان نامدار و استوان راهوار و تقوزهای لایق بیاورد و بوسیله امراء در شنبه بیست و هشتم ماه مذکور زانو زده بعرض رسانید آن حضرت از سبب تعلق در آمدن سوال فرمود و او بزبان رآمده زبان استغفار باعتقاد برکشاد پرتو آفتاب عاطفت خسروانه بر حال او نافته صغوف عنایت و نوازش پادشاهانه درباره او ارزانی داشت و بخلعت خاص اختصاص بخشید و از آنجا کوچ کرده به نزدیک ماردین دامن کوه مضرب خیام نزول همایون گشت *

ذکر واقعه شهادت امیرزاده عمر شیخ انارالله برهانه شاهزاده عمر شیخ که باستجماع سایر ممالک ملکانه در شجاعت و مردی آیتی بود و در میان لشکر منصور رایتی در قریب یکسال که در فارس بود از قلاع آن حوالی و نواحی آنچه ایمل نشده بودند چون قلعه اصطخر و قلعه فرک و در گرم سیر قلعه شهر یاری به نیروی دولت روز افزون همه را فتح

(۱) در بعض نسخ بجای جزیره (حویزه) مکتوب است *

فرموده بود و بدر قلعه سیرجان که جمعی امراء بمحاصره آن مشغول بودند و هنوز فتح نشده بود رفته و حضرت صاحب قران در آن وقت که عزم توجه شام و مصر جزم فرموده متوجه دیار بکر شد کس بطلب امیرزاده مشارالیه فرستاد و در زمانی که بمحاصره آن قلعه مشغول بود خبر باور رسید شاهزاده بر حسب فرمان اید کوبیرلاس و شاه شاهان والی سیستان و بیر علی سلدوز را برقرار بمحاصره بازداشت و بشیراز مراجعت نمود و از آنجا یوراق کرده امیرسونجک را جهت ضبط مملکت فارس بگذاشت و بعزم بساط بوس حضرت اعلی متوجه دیار بکر شد و امیرسونجک بر حسب اشارت حضرت صاحب قران بتعمیر قلعه قهندز که شاه شجاع خراب کرده بود مشغول شد و شاهزاده بالشکری آراسته از راه شولستان روان شد و از کردستان عبور نموده میرفت در راه بقلعه مختصر رسید که آنرا خرما تو گویند و اندک مردمی در آنجا ساکن بودند شاهزاده بنظاره آن قلعه ببالای تلی برآمد و نادانی از قلعه تیری انداخت و از قضا بشاه رگ اورسید و درجه شهادت یافت *

* نظم *

هر دم بکمان کیده خویش * تیری کشد آسمان بد کیش
مذکر که بد یگری کشاید * کزوی چو گدشت برنو آید
آری از افق حدوث آفتاب د و لقی بالا نگرفت که بحد زوال

نرسید و در عرصه ظهور کاخ حشمتی سر بگردون نکشید که از
زلزله فنا اختلال پذیر نگشت * * نظم *

بگلزار گیتی درختی نرست * که ماند از جفای تبرزن درست
درین باغ رنگین چوپر تدر و * نه گل در چمن ماند خواهد نه سرو
فرزند ارجمندش امیرزاده پیر محمد و ارکان دولت را دود
حیرت از سر بر آمد و حدوث آن واقعه هایل آتش اندوه در
جان همگنان زد * * نظم *

- * باز اجل چو جان جهان را شمار کرد *
- * دلها خراب از آنده و جانها فگار کرد *
- * شام از فراق خسرو انجم زد در اشک *
- * اطراف چرخ پر گهر شا هوار کرد *
- * زین هول صعب ناک بسی کارزار شد *
- * درمان چه باقضا نتوان کارزار کرد *

و این واقعه اواسط زمستان در ربیع الاول سنه (ست و تسعین
و سبعمائه) موافق نوق نیل دست داد مدت عمر شاهزاده
شهید سعید چهل سال بود لشکریان باناله و خروش چون
دریا بجوش آمدند و آن قلعه را با زمین برابر ساخته هیچ
متنفس را در آنجا زنده نگذاشتند و چون خبر این مصیبت
جهان سوز در ظاهر ماردین بارد ری اعلی رسید امراء متحیر
مانده نه روی اظهار کردن داشتند و نه رای پنهان گذاشتن *

* نظم *

* بوالعجب واقعه باشد و مشکل کاری *

* که نپوشیده توان داشت نه گفتن یارند *

اخرا الامر همه اتفاق نموده صورت حادثه را در خلوتی بعرض

رسانیدند * * بیت *

حدیث شه و قلعه و زخم تیر * نمودند یک یک بآه و نفیر

صاحب قران کوه و قار از کمال نفس بزرگوار لباس کرامت بفت

و ما صبرک الا بالله شعار ساخته زبان رضا و تسلیم بکریمه

انا لله و انا الیه راجعون برکشاد و ادخار ثواب جزیل

و اجر جمیل را بر سرارت این شربت تلخ مذاق صبر فرموده

هیچ گونه فزع و جزع بخود راه نداد و حکومت مملکت

فارس را با توابع به فرزند ارجمند او امیرزاده پیرمحمد

ارزانی داشت و یولیع عالم مطاع دران باب بنفاد پیوست

و او دران وقت شانزده ساله بود و اوج قرا بهادر را با حکم

همایون بتعجیل روانه ساخت که بشتاب هرچه تمام تر با میر

زاده مصیبت رسیده ملحق شود و او را با امراء پدرش

بازگردانیده در رکاب دولتش متوجه شیراز گردد و چون

اوج قرا بهادر بخرماتو رسید و فرمان برسانید امیربیردی

بیگ و امیرزیرک جا کو با لشکر توسقال متوجه اردوی اعلی

گشتند و امیرزاده پیرمحمد با امراء پدرش و اوج قرا متوجه

شیراز شد و نعش شاه زاده شهید را از موضع برگشته خرما تو
 بشیراز نقل کردند و بمرقده عاریتی بسپردند و بعد از چند گاه
 خواتینش سونچ قتلخ آغا و بیگ ملک آغا و ملک آغا و پسر او
 امیرزاده اسکندر که در صغرسن بود و در شیراز مانده نعش
 را از شیراز بکش بردند * * بیت *

* روانش روان شد بدار السلام *

* شد آب و گلش سوی کش و الملام *

و در اینجا ببقعه که از مستحذات حضرت صاحب قران است
 دفن کردند * * نظم *

مرقدش تا بنده و پرنور باد * با شهید کربلا محشور باد
 و باعث بران نقل با وجود آنکه در سلك ممالک صاحب
 قران متعالی مکان تمام ایران با توران انضمام و انتظام یافته
 بود آن شد که آن حضرت درکش بقعه ساخته و پرداخته
 است بمحلی که مزار متبرک شیخ بزرگوار شمس الدین کلار
 و مدفن پدر نامدارش امیر طراغای در جانب قبلی آن
 واقع شده و از زمین و یسار آن بقعه از برای امیرزاده جهانگیر
 و دیگر اولاد امجدان^(۱) مقابرو بقاع احداث فرموده و چون
 دولت سرمد صاحب قران مویذ از بیانات آیات قدرت الهی
 و جلال مخایل عنایات فامتناهی بود اعوان و انصار سهـ

(۱) در بعض نسخ بجای امجدان (واحفاد) دیده شد *

اقتدار نسبت با آن حضرت اخلاصی داشتند که سبب آنرا
 بمجرد حصول مال و جاه و دیگر اغراض دنیوی حمل نتوان
 کرد چه امیر آق بویغا که یکی از آن خدمتکاران مخلص بود
 مدّة العمود در هر حال و هر محل که بود هرگز چنان نه نشست
 که پشتش بو طرفی بودی که آوازه آنحضرت از آن طرف
 شنودی و هنگام استراحت پای بآن جانب دراز نکردی
 بنابراین اخلاص امرای بونگار و جرنغار و سایر خواص بندگان
 سعادت یار نسبت با بقعه مذکوره هر یک بمورچل مقرر خود
 مدفنی ساخته بودند و در هر جا که بحکم و ما تدری نفس
 بای ارض تموت و فات یافتند ایشانرا بر حسب وصیت
 بآن مدفن نقل می کردند *

* بیت *

* محبتی که خدائی بود نه نفسانی *

* بموت و فوت نیابد زوال تا دانی *

تتمه داستان ماردین

چون سلطان عیسی که ملک ماردین بود موکب همایون
 را استقبال نموده بشرف بساط بوس فایز گشت و مال تغار
 قبول کرده محصلان جهت تحصیل وجه و لشکریان از برای
 خرید فروخت پشهر در آمدند گروهی از زمرة جهال و انبوهی
 از جهله^(۱) ارذل جمع آمده بر لشکریان غوغا کردند حضرت

(۱) در بعض نسخه بجای جهله (جمله) است *

صاحب قران چون برین معنی اطلاع یافت همان لحظه سلطان عیسی را طلب داشت و بزبانودر آورده کیفیت حال ازو سوال فرمود و از هرگونه کاوش و خطاب و مجاری کلمات او در جواب معلوم شد که در وقت بیرون آمدن برادر و اتباع خود را وصیت کرده است که بهیچ وجه حصار از دست ندهند و شهرنسیارند و مبالغه کرده که اگر من هزار مکتوب بنویسم و شفاعت کنم قطعا التفات مکنید که من جان خود را فدای شما و سلامت مملکت میسازم و چون این معنی برو ثابت شد امر لازم الانباع بگرفتن و بند کردن او نفاذ یافت و چون کثرت لشکر و انبوهی سپاه بسیار بود و او آخر زمستان و دران حوالی علف یافت نمی شد رای ممالک آرای ماردین را دران و لا محاصره کردن مصلحت ندید و روز سه شنبه هشتم ربیع الاخر از انجا نهضت فرموده بطرف کوهستان روان شد و از دره گذشته فرود آمد و روز دیگر از انجا کوچ کرده بجانب اسپنج توجه نمود و تمام شاهزادگان و امراء لشکرها آراسته بمورچل خود بغوره روان شدند و روز جمعه یازدهم ماه هوا متغیر شد و برق جستن و رعد غریدن گرفت و بارانی دست داد که گفتی تمام اجرام آسمانها ابرگشته می بارند *

* نظم *

* فلک خواست تا برگ چشم سحاب *

- * خيام معسكر بر آرد بآب *
- * ز دریا بر آرد ابری چوقیر *
- * سر مشک بکشاد ابر مطیر *
- * توگفتی جهان باز طوفان گرفت *
- * محیط بلا جمله کیهان گرفت *
- * دران دشت امکان بودن نماند *
- * بجز کشتی عجز مامی نماند *
- * روان گشت لشکر چو کشتی بر آب *
- * فرو ماند اشتر چو خر در خلاب *
- * ازان پیل بالا گل تیره جوش *
- * ز اسپان نبودی برون غیر گوش *

و زمین آن موضع بغایت سست بود و گل و لای عظیم باز دیده شد بحیثیتی که چهار پایان تا بسینه درو حل فرو میرفتند و چند روز لشکر در بالای آن لای ماندند و بسیاری از استران و شتران قطار قطار تاف شدند و در گل غرق گشته بماندند و بیشتر لشکریان فرود آمدند و خیمها زدند و زمان زمان شدت باران زیادت می شد تا بحدی که اکثر مردم خیمها بگذاشتند و پیاده برای افتادند و حضرت صاحب قران با لشکر قول در جمعه دهم جمادی الاول ازان بلاد بیرون آمده در علف زاری نزول فرمود و از بهر تفقد و استعمال احوال شاهزادگان کس

بازگردانید و شاهزادگان و امراء با تومانهای خود هرکس در پیش خود نمدها و زیلوها و تاجپره‌های^(۱) خیمه خود بر روی لای انداخته و راه ساخته بتمامی بیرون رفتند و از آنجا کوچ کرده بطرف موصل کهنه روان شدند و حضرت صاحب قران کسی را با بسی تحف و هدایا جهت فرزدان بجانب سلطانیه فرستاده بود و شخصی شیخ نام که در موضع چیملک با مالک عزالدین بشرف بساط بوس رسیده بود و بنوازش مخصوص گشته در راه پای از راه صواب بیرون نهاده دست جسارت بآن تحف و هدایا دراز کرده همه ر برگرفت و بجزیره در آورد و ملک عزالدین حاکم آنجا عهدی که با بندهگان حضرت کرده بود شکسته با آن شور بخت هم داستان شد و یاغی گشت صاحبقران گردون اقتدار الزام حجت داد و نوبت قاصد فرستاد و او را پیغام داد که شیخ ر گرفته پیش ما فرست تا از سرگناه تو درگذریم و اگر نه جزیره و قلاع و خیل و حشمت در زیر سم ستور ناچیز خواهد شد ملک عزالدین را نکبت و ادبار دامن گیر شده بود بر حصانت قلعه و آب شط اعتماد کرد و سخن قبول نپذیرد خرداند که بنیادی که بر آب نهند استوار نیاید اما خاکساری را که باد نکبت آنش دولت فرو نشاند پرده پندار پیش

(۱) در بعض نسخ بجای تاجپره‌های (قناطهای) دیده شد •

بصیرت فرود آمد * * بیت *

قضا چون زگردون فرو هشت پر * همه زیر کان کور گشتند و کر

گفتار در توجه حضرت صاحب قران

بجانب جزیره و نواحی آن

چون ملک عزالدین حاکم جزیره از امتثال امری که در

باب ارسال شیخ صادق صادر شده بود ابا نمود حضرت صاحبقران روز

دو شنبه سیزدهم جمادی الاول اغریق را گذاشته ایلغار فرمود

و با تمام لشکر از دجانه بکوبسرو عمد گذشته شبگیر کرد در وقت

سحر که آن روز برگشتگان در خواب بودند بیلخبر و غافل

عساکر گردون متأثر چون قضای نازل بایشان رسیدند و تمام

ولایت و احشام ایشان عرضه غارت و تاراج گشت و دوسه

قلعه او را بگرفتند و مال و چهارپای بسیار فتوح روزگار لشکر

نصرت شعار شد و حاکم جزیره ملک عزالدین در آن آشوب

بدست یکی از لشکریان افتاد چون او را بشناخت بشکنجه

و عقوبت بسیار بسی چیز از بستد و او را رها کرد و چون صرصر

قهر صامت و ناطق آن نواحی و دیار را بباد غارت و تاراج

برداد و حاکم جزیره نیم جانی بهزار مشقت بیرون برده آواره

شد صاحب قران گیتی ستان از انجا نهضت نموده بسعادت

واقبال باز گشت و روز پنجشنبه شانزدهم از دجانه گذشته

فرمان داد که تمام غذایم و گوسفندان را بموصل برند بر حسب

فرموده آنرا بچهل کشتی در مدت ده شبانه روز از آب بگذرانیدند و از آب بشیب رانده باره وی همایون رسانیدند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قرانی

بصوب ماردین نوبت ثانی

چون شهریار عدالت شعار بهار از میامین عون و افتدار مبدع مخترار جل و علا جفود قوای نامیه را تقویت نموده بکار در آورد و سپاه زبرجد لوی گیای روی زمین را بفیروزی فرو گرفته تمام دشت و صحرا سبزه زار و علف خوار گشت حضرت صاحب قران کامگار بعد از فتح جزیره و توابع و تسخیر قلاع آن نواحی و مواضع عازم ماردین شد و قورلتای فرموده سایه التفات برضبط لشکر انداخت و مجموع پیادگان را سوار ساخت و در روز جمعه غره جمادی الآخر متوجه ماردین شد *

زکوس شهمنش برآمد خروش * سپاهی چودریا در آمد بجوش شد از جوش پولاد پوشان ستوه * همه دشت و صحرا و هامون و کوه امیرزاده میرانشاه بالشکرهای خود بر حسب فرموده بمنقلای روان گشت و صحرا نشینان آن ولایت که در بیابان و کوهها بودند همه را بتاخت و غارت کرد و روز سه شنبه دوازدهم ماه مذکور صاحب قران کامگار بالشکر منصور بظاهر ماردین رسیده شهر را مرکز وارد میان گرفتند و خیمه

و خرگاه و سراپرده و بارگاه طناب در طناب کشیدند * بیت *

سپاه اندر آمد چنان چون سزد * همه بوم و بر خیمه بر خیمه زد
روز دیگر که خسرو جهان گیر زبرجد سربو گردون مقام بعزم
تسخیر این عالی حصار فیروزه فام تیغ زرنگار از نیام ظلام
بر آورد صاحب قوان گیتی ستان و شاهزادگان و امرای
نومانات و هزارجات و قوشونات لشکرها آراسته متوجه
حصار شهر شدند و از غریو کورگه و کوس و کرنای و خروش
سورن و جوش بهادران رزم آزمای گوش زمانه کرساخته
جنگ در انداختند * * بیت *

* سواران سوی رزم کردند رای *

* تو گفتی که عالم بر آمد ز جای *

* جهان گشت پودار و گیر نبرد *

* شد از وهم رخسار خورشید زرد *

و پیش از همه لشکر قول سپرد روی کشیدند و نرد بانها بر
دیوار حصار نهادند و با تیغ سرافشان و گرز گران بنرد بانها
بر آمدند و سایر لشکر مغفر شکاف از جوانب و اطراف حمله
آوردند به نیروی دواب قاهره دشمنانرا برانند و شهر را
مسخر گردانیدند و مخالفان از بیم جان روی گریز بقلعه کوه
نهادند و سپاه ثوابت شمار بهرام انقلام با شمشیرهای خون
آشام در پی ایشان کرده تا دروازه قلعه برانند و بسی از

ایشانرا بقتل آوردند و بسیاری از پسران و دختران ایشان در
 زیور دست و پا هلاک شدند و بعضی بتشنگی بمردند و غذایم بی حد
 بدست عساکر فلک حمله ستاره عدد افتاد و اسپان و قطارهای
 شتران گرفتند و در پای قلعه کوه بجنگ مشغول شدند و آن
 حصار یست بغایت استوار بر سر کوهی بلند واقع شده و یک
 راه بیش ندارد و از قلعه مقداریک آسیاب بزمی آید و
 جواهر اوصاف آن حصار در عقد اشعار بلاغت شعار شعراء
 بتخصیص ابن سرایا منظوم است و بقلعه شهبها موسوم سپاه
 گردون انتقام آنروز تا بشام در پای آن حصار آتش پیکار
 افروخته بودند و خرمن حیات مخالفان سوخته و ایشان از
 بالای قلعه بسنگ باران سیل بلارا پیش گیری میکردند و
 چون شب درآمد لشکر ظفر قرین در حوالی قلعه توقف
 نمودند و روز دیگر که شهسوار خورشید ببالای افق برآمده
 جیش کواکب که در اطراف حصار نیلی سپهر التجا جسته
 بودند همه را فروریخت عساکر گردون مآثر باز روی جلالت
 بقلعه نهاد و ببالا برآمدند و جمعی را که در اندرون حصار
 رفته بودند و پناه بکمرها برده همه را دستگیر کردند و فرود
 آوردند اهل قلعه چون قوت و شجاعت لشکر منصور مشاهده
 کردند و هم و هراس بریشان غالب شد و بتضرع و زاری زنهار
 خواستند صاحب قران سپهر اقتدار با لشکر فیروزی آثار از

پای قلعه معارفت نموده باردوی همایون خود فرود آمد
 و ایشان از قلعه تقوזהای بسیار و اسپان نامدار بیرون آورده
 پیشکش کردند و مال و خراج بگردن گرفتند و التزام و وظایف
 خدمتگاری را متقبل شدند و از اتفاقات حسنه که درین ولا اهل
 ماردین را یاورى نمود آن بود که چون شب بگذشت و مبدش
 سپیده دم بشارت قدوم نیراعظم در اغوار و انجسادِ عالم
 انداخت صبح جمعه از جانب سلطانیه از پیش سرایملک
 خانم ایلچی رسید و بشارت رسانید که حق سبحانه و تعالی
 شاهزاده عالمیان امیرزاده شاه رخ را فرزندی کرامت
 فرموده و نهال اقبال در جویدار سلطنت گلی تازه
 بار آورده * * نظم *

* طالع عالم شده نیکو بمیمون اختری *

* مدنظم شد سلک ملک و دین بوالا گوهری *

ذکر ولادت امیرزاده الف بیگ

در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه (ست و
 تسعین و سبعمائه) مطابق فروردین ماه جلالی موافق ایت
 ییل در قلعه سلطانیه * * نظم *

* بسطغان گیتی ستان شاهرخ *

* خدا داد شهزاده ماه رخ *

* که اوج سریر شهری یافت تاب *

- * ازان ماه چون مشرق از آفتاب *
- * فروغِ سعادت و انوارِ جاه *
- * درخشان ز رویش چو خورشید و ماه *
- * نوگفتی یکی کو کب از اراج ماه *
- * برآمد باقبال بر تخت گاه *

ما هران صذاعت ننجیم در تحقیق وقت ولادت و استخراج جزو طالع و تحریر مراکز سایر بیوت و تعیین مواضع کواکب و سهام شرایط احتیاط مرعی داشته و دقائق اعمال بجای آورده زایچه طالع همایونش بقلم دولت بر بیاض سعادت کشیدند *

* نظم *

- * اسد طالع و صاحبش آفتاب *
- * ازان گشت در سلطنت کامیاب *
- * شرف یافته آفتاب از حمل *
- * گراینده از علم سوی عمل *

و چون این بشارت مسرت افزا بسمع مبارک حضرت صاحب قران گیتی ستان رسید موافقت و سرورش تضاعف پذیرفت و از غایت خرمی و شادمانی نایره غضب و آن حضرت بکلی فرو نشست و بشکرانه آن عظمیاهده اهالی ماردین و آن حوالی رارقم عفو و اغماضی زنهار سرانتهام ایشان گذشته مال را که قبول کرده بود آثار از

و آن ولایت را بسلطان صالح برادر سلطان عیسی ارزانی داشت و یرلیغ بآل تمغا کرامت فرمود *

* نظم *

بخواهند گان گر کسی زرد دهد * بجای زرا و شهر و کشور دهد
 و روز شنبه کورگه کوچ زده بمبارکی و طالع سعد نهضت نمود
 و راهها بخش کرده متوجه طرف بسری شد و امیرزاده محمد
 سلطان بالشکر خود براه میدان روان گشت و حضرت صاحب
 قران از راه سور و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب همایون بود
 و امیرزاده میرانشاه بالشکر خود از راه جوسق و امرای
 قومان بمورچل خود بهمین سبیل هرکس از راهی بازگشتند
 و چون حضرت صاحب قران از راه سور بکنار شطرسید
 امیرزاده میرانشاه را بجهت ضبط آن نواحی بدالای آب
 دجله بایلغار روانه گردانید و بنفس مبارک از آب گذشته
 بعلف زاری در غایت نزاهت نزول فرمود و سه روز در آنجا
 توقف نمود و در خاطر همایون چنان بود که عنان عزیمت
 بجانب آله تاق معطوف دارد که ناگاه از پیش امیرزاده
 محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه خبر آمد که مردم حصار
 قراچه قیا که عبارت از شهر آمد است که بحامد اشتهار یافته
 بحصانت حصار مغرور گشته هرکشی می کنند و بقدم انقیاد
 پیش نیامدند *

گفتار در توجه رایت کشور کشای گیتی ستان

بصوب حامد و فتح آن

چون حضرت صاحب قران بر مخالفت اهالی حامد اطلاع یافت در حال امیر جهانشاه را بایلغار بفرستاد و روز دوشنبه بیست و سیوم جمادی الآخر قرین نصرت و ظفر با تمام لشکر متوجه حامد شد و شب در میان کرده آنجا رسید و مجموع لشکر از دجله که آبش در آن محل بغایت سبک است عبور نموده کورگه و نقاره فرود کوفتند و سواران داخل شدند و حصار را در میان گرفته فرود آمدند و آن حصار در استحکام و استواری بمرتبه ایست که کس مثل آن در عالم ندیده و نشنیده چه باره ایست بغایت بلند از سنگهای تراشیده برآورده و بگچ استوار کرده و عرض دیوارش بحیثیتی است که بر بالای آن دیوار در سوار پهلوی یکدیگر توانند راند و بر سر باره هم از طرف بیرون و هم از جانب اندرون بمقدار قامت شخصی بلند دیوار از سنگ تراشیده برآورده اند و بر بالای آن آهک زده و باز بر سر آن از طرف بیرون دیوار سنگ برآورده کنکرها ساخته چنانچه مجموع آن بارود و طبقه است نا هنگام بارندگی و وقت شدت سرما و گرما مردم در طبقه زیرین توانند بود و برجهای عالی ترتیب کرده اند و در میان هر دو برج ده پانزده گز باشد و در اندرون حصار و

چشمه آب سنگین جاریست و بسی باغهای معتبر هست و این اوصاف از دیده ثبت افتاده نه از مجرد سماع و گویند از بنای آن حصار چهار هزار و سیصد سال گذشته و در هیچ عصر از اعصار دست قدرت و قوت هیچ ذو شوکت صاحب اقتدار بفتح و تسخیر آن نرسیده مگر آنکه در ابتداء اسلام خالد بن ولید با فوجی از لشکر اسلام بعد از آنکه مدتی بمحاصره آن مشغول بودند از راهی که آب از شهر بیرون می آید به پنهانی در آمده اند و آنرا فتح کرده القصر پیرامین آن حصار مخیم نزول عساکر گردون مآثر گشت روز دیگر صاحب قران ممالک ستان بسعادت و اقبال سوار شد و لشکر را به تسخیر شهر تحریر فرمود و ایشان جنگ را آماده گشته با چهرها و توارها و خرکها پیش رفتند و از اطراف و جوانب بر اهل حصار تیرباران کردند و ایشان هر چند از بالا سنگ و تیر بر سر آن دلاوران نبرد آزمای می ریختند چون کوه از جای خود نجذبیدند و عثمان بهادر پیش رفت و یک برج او را نقب زده راه ساخت و سید خواجه جنگ بسیار کرده برجی دیگر را نقب در آورد و همچنین ارغونشاه برجی را نقب زده پیش از همه در آمد و ببالای برج بر آمد و داد مودی و مردانگی داد و دیگر امرای تومان کوششهای دلاورانه نموده هر یک بنوعی ببالای حصار بر آمدند و چنان حصارى منیع که در مدت

چهار هزار سال هیچ آفریده بقوت و غلبه فتح نکرده بود
به نیروی دولت روز افزون بدوسه روز مسخرگشت * بیت *

* و امثال این غرایب وزین هم غریب تر *

* بسیار کرد دولت این شاه داد گر *

ولشکریان باندرون حصار درآمده شهر را غارت کردند
و خانها را آتش زدند و سپاهیان آنجا تمام در نقبها رفته
ناپیدا شدند و کس ایشانرا نیافت و یساقیان با تمبرها
و متیذها بر بالای بارو برآمده بویران کردن حصار مشغول
شدند و چون آن بنا از غایت استحکام بمرتبه بود که بسعی
بسیار اندکی ازان کذده می شد و خراب کردن آنرا روزگاری
می بایست پاره از سرهای باروی آن بینداختند و روز
سه شنبه از آنجا کوچ کردند و روان شدند و روز جمعه آخر
جمادی الاخر یکی از طایفه اوزبک بپایه سریر اعلی حاضر شد
و بعز عرض همایون رسانید که بیق صوفی یاغی شده میخواست
که در شب بگریزد در حال فرمان شد تا او را گرفته حاضر
گردانیدند و چون تفحص نموده شد اقرار کرد و معترف شد
و جمعی مردم که با او متفق شده بودند باز نمود و حال آنکه
حضرت صاحب قران بکرات از و امثال این حکایات ناپسندیده
مشاهده کرده بود و از مکارم اخلاق ملکانه عفو فرموده
و پیوسته در باره او عواطف و مراحم پادشاهانه ارزانی

داشته و او را تومان داده بود و در بونغار بعد از نسل خانان
از بزرگتر امیری نبود و با این همه از سرشت بد مرتکب
چنین حرکات ناپسندیده میشد *
* بیب *

زهرکس پشیمان تر او را شناس * که نیکی کند با کسی ناسپاس
بنابراین حضرت صاحب قران ببنده از و پسرش امر فرمود و
جماعتی را که با او متفق شده بودند بیاساق رسانیدند *

گفتار در مراجعت ماهچه رایت آفتاب اشراق
بجانب آله تاق^(۱)

رایت آفتاب اشراق محفوف بعون و تایید پروردگار متوجه
آله طاق شد و در جلگه مهروران و نواحی آن از قلاع و ولایات
مجموع حکام و کوتوالان و متعینان و سرداران کمر خد متگاری
بسته بدرگاه عالمپناه شتافتند و بساعات بساط بوس استسعاد
یافتند و مال و خراج قبول کردند و فرود آوردند و چون
حضرت صاحب قران از میافارقین و با تمان و اشما عبور فرمود
راهها تعیین فرمود و امرای تومان را غنجر جیان مقرر کرد
و امیرزاده محمد سلطان با امرای جرنغار از راه چپاچوروان
شد و رایت ظفرنگار از راه سیواسر متوجه صحرای موش

(۱) در دو کتاب بجای تاق (طاق) (۲) در دو نسخه بجای مهروران

(مهروران) و در یک نسخه بجایش (نهروان) دیده شد *

گشت و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب همایون بود و دران طریق عقبهای بلند بود بغایت مرتفع و با آنکه بهار بود از بسیاری برف بسی چهارپای از استر و شتر دران راه تلف شد روز شنبه پانزدهم رجب ازان عقبهای بلند و دشوار و راههای سخت عبور نموده در صحرای موش نزول فرمود و امیرزاده میروانشاه با امرای برونغار از راه تبلیس گذشته باردوی کیهان پوی ملحق شد و امیرزاده محمد سلطان نیز با لشکر جرنغار دران محل برسید و حکام آن نواحی مجموع مطیع و منقاد گشتند و حاکم تبلیس حاجی شرف که در تمام بلاد کردستان به نیکی و راستی او کسی نبود و نسبت با بندگان درگاه عالم پناه پیوسته در مقام عبودیت و بندگی بودی با حراز سعادت بساط بوس مبادرت نمود و اسپان نامدار پیشکش کرد *

* نظم *

* بسی اسپ بازین و برگستوان *

* بلند و قوی مغز و سخت استخوان *

* سبق برده از آهوان در شتاب *

* بگرمی چو آتش بنرمی چو آب *

* بصحرا ز مرغان سبک خیز تر *

* بدریا دراز ماهیان تیز تر *

و از انجمله يك اسپ بود که با مجموع اسپان نامی که حکام

و سرداران از اطراف آورده بودند در صحرای موش
 دوانیدند و از همه بدررفت و هیچ باد پای بگرد او نرسید
 حضرت صاحب قران او را ملحوظ نظر تربیت و عفایت
 گردانیده بسی نوازش فرمود و مملکت او را باد یگر ضمایم
 باو ارزانی داشت و یرلیغ داد و بخلفت طلا دوز و کمر
 و شمشیر زرین بلند پایه و سرافراز ساخت و ییق صوفی را باو
 سپرد که او را در قلعه محبوس دارد و راهها را تفحص فرموده
 فرمان داد که بنویسند *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران لشکرها
 با طرف و جوانب از برای تسخیر قلاع

و بلاد و دفع اهل شر و فساد

رای ممالک آرای صاحب قران ممالک ستان محمد
 درویش برلاس را با فوجی از لشکر بمحاصره قلعه النجیق
 فرستاد و قرا یوسف و احشام ترکمانان از آوازه وصول عساکر
 گردون متأثر و بگریز نهاده بودند و رفتند حضرت صاحب
 قران با شاهزادگان و امراء و نویینان قورلتای کرده مشورت
 فرمود و رای بران قرار گرفت که لشکر در عقب ایشان برود
 و برهان اغلن را سرسپاه گردانید و ایباج اغلن و جهان‌نشا
 بهادر را باد یگر امراء همراه او کرده از صحرای موش بایلغار

روانه ساخت و فرمود که از پی دشمنان تاهرجا که باشد بروند و در دفع شر و فساد ایشان کوشش نمایند و بنفس مبارک در آن جلکا چند روز توقف فرمود و بجهت قلع و قمع آنان که بدرگاه عالم پناه نیامده بودند امیرزاده میرانشاه را بفرستاد تاهرکه بقدم اطاعت و انقیاد پیش آید امان بخشند و آنرا که سرکشی ورزد بدست انتقام از پای در آورده ولایت واحشام او را غارت کند و بقلعه انجق رفته بمحاصره مشغول شود و تواجیانرا فرمان داد که بر دوازده تمام ممالک لشکر جمع کرده بپایه سریر اعلی آورند و رایات نصرت شعار نهضت نموده بسعدت و اقبال بجانب آله طاق باز گشت و حضرات عالیات سرایمک خانم و تومان آغا و سایر آغایان که در سلطانیه مانده بودند و زمستان آنجا گذرانیده در فصل بهار که موعد تلاقی گل و بلبل و موسم سمن و سنبل است از آنجا کوچ کرده متوجه پایه سریر اعلی گشتند و از تبریز گذشته می آمدند حضرت صاحب قران امیرزاده شاهرخ را در سه شنبه بیست و پنجم رجب باستقبال ایشان فرستاد و شاهزاده جوان بخت چهارشنبه روز قطع راه کرده در میان مرند و خوی بایشان رسید *

* نظم *

دولت دیدار میسر شده * دیده اقبال منور شده

و چون نواحی اخلاط مخیم نزول همایون گشت خاقان حاکم عادل جوز که از هواخواهان دیرینه آنحضرت بود بپایه سریر خلافت مصیر آمد و پیشکشهای لایق کشید و چون خدمات او از سرِ اخلاص بود در حضرت اعلیٰ عزقبول یافت و عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته اخلاط و ایل آنچارا با و سیورغال فرموده یرلیغ داد و روز سه شنبه دوم شعبان دران صحرا شکار انداخت روز چهار شنبه جرگه بهم آمد *

* نظم *

- * جهان جوی میشد چو غرنده شیر *
- * جهنده هزبری شکاری بزیر *
- * بران صید گه چون گذر کرد شاه *
- * معذبر شد از گرد او صید گاه *
- * شکار افکنان باظفر هم قرین *
- * ز چرنده خالی شد آن سرزمین *
- * ادیم گوزنان سرین تا بسر *
- * ز پیکان زرین شده کان زر *
- * کمان شهنشہ کمین ساخته *
- * شکاری بهر تیری انداخته *

صید بسیار از آهوی سفید و غوچ و میش کوهی و گوزن و غیر آن بینداختند و چون مدت یازده ماه بود که شاهزادگان

با غرق مبارک در سلطانیه مانده بودند استیلا شدت شوق سلسله عطفوت حضرت صاحب قران را تحریک داد و غرق گذاشته ایلغار فرمود و روی توجه بسوی ملاقات ایشان آورد و ازالش کرد گذشته شب در اوج کلیسای آله تاق استراحت نمود و صبح جمعه جمعیه جمعیت آثار سعادت شعار که عید اختیار و ابرار است چشم امید روزگار بجمع شمل اقبال و اتفاق دولت تلافی و اتصال روشن گشت امیرزاده پیر محمد جهانگیر و آغایان نثارها کردند و همگنان را نهالِ آمال و امانی از میامن و صلوات بحضرت صاحب قرانی بازهار و اثمار بهجت و شادمانی آراسته و برومند گشت * بیت *

و بروفق دورنگی روزگار * که لطف گلشن نیست بی قهرخار
از تذکره واقعه جگر سوز هم اندوز امیرزاده عمر شیخ جراحیت
آن مصیبت تازه گشته و شاهزادگان و خواتین و نوپینان
مراسم تعزیت بجای آورده و ظایف دعا باد ارسانیدند * نظم *

* گرفتار رفت اختری از آسمان سلطنت *

* آفتاب اوج شاهی جاودان تابنده باد *

* ورگلی از شاخسار ملک بر خاک افتاد *

* گلبن اقبال سلطان جهان پاینده باد *

صاحب قران خلافت پناه زبان استرجاع را با عاده انا لاله برگشاده چهره وقار پادشاهانه را بگلگونگی صبر جمیل بر

افروخت و رای ممالک آرای سایه التفات بر اشتغال
 جهانبانی انداخت و تیمور خواجه آق‌بوغارا با فوجی از
 لشکر بمبند محمد درویش برلاس بمحاصره قلعه النجق فرستاد
 و در روزد و شب به مبارکی و طالع فرخنده کوچ کرد و متوجه
 قلعه آیدین شد و چون بآنجا رسید اهالی قلعه اطاعت و
 انقیاد نموده هر چه داشتند از نقود و اقمشه و چهارپای و غلات
 بیرون فرستادند و بتضرع و زاری امان خواستند مرحمت
 حضرت صاحب قران ایشانرا معاف داشته از آنجا مراجعت
 نمود و شب در میان کرده با رج کلیسیا نزول فرمود درین اثنا
 از شهرارزنجان که سرحد روم است طهران بدرگاه عالم پناه
 آمد و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر بلند پایه و سرافراز گشته
 بخدمات پسندیده قیام نمود و زانورده پیشکشهای لایق کشید
 عاطفت پادشاهانه ارا با انواع نوازش و تربیت اختصاص
 بخشید •

گفتار در فتح قلعه اونیک

چون مصر پسر قوا محمد که حاکم اونیک بود تا غایت
 بدرگاه عالم پناه نیامد و باقامت مراسم بندگی
 و خدمتگاری قیام نه نمود داعیه تسخیر آن حصار از خاطر
 حضرت صاحب قران سربرزد و امیرزاده محمد سلطان را
 بالشکری بجانب اونیک روانه گردانید و بنفس مبارک روز

سه شنبه شانزدهم شعبان کوچ کرده در علف زازجکای
 الش کرد نزول فرمود و از اینجا نهضت نموده به تعجیل براند
 و از کوسه طاق^(۱) گذشته روز پنجشنبه هزد هم پیشتر از امیرزاده
 محمد سلطان باونیک رسید و از غریب کورگه و خروش سورن
 زلزله در جهان افکنده بتسخیر حصار فرمان داد عساکر گردون
 مآثر از اطراف و جوانب حصار جنگ انداخته به نیروی
 دولت قاهره حصار زیرین را مسخر گردانیدند و باز زمین برابر
 ساختند و مصر با اتباعش گریخته ببالای قلعه کوه برآمدند و
 آن قلعه کوهیست بغایت بلند و تند و هر ممرکه احتمال آن
 داشت که پیادگان کوه رو توانند رفت آنرا بگچ و سنگ استوار
 کرده بودند و یک طرف آنرا بار و کشیده و دروازه مستحکم
 گردانیده و ترکمانان در آن بالا جنگ و قتال را آماده گشته
 امرای تورمان و بهادران لشکر کشورستان پیاده شده چپرها
 گرفتند و به نزدیک دروازه پهای کمر برآمدند و جنگ
 در پیوستند *

* نظم *

- * پیاده روان شد بگردار پیل *
- * سوی مصر مانند دریای نیل *
- * سپه چون بقلعه رسیدند تنگ *
- * برآمد ز هر جانبی کوس جنگ *

- * قبوجي ز هرگوشه بگماشند *
- * عراده ز هر سو برافراشتند *
- * که هرکس که جنبد فرازِ فصیل *
- * بناوک ز نندش که گردد قتیل *
- * فرازِ کمرها بسانِ پلنگ *
- * سپاه انجهن شد بآیین جنگ *
- * چومژگانِ خوبان در صف رزم ساز *
- * یکی در نشیب و یکی در فراز *

و جمعه نوزدهم ماه مصرپسر و نایب خود را با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و عرضه داشت که بنده مطیع آن حضرتم و مرا قوتِ مقاومت با بندگانِ درگاه نیست و زهره بیرون آمدن هم ندارم اگر آنحضرت این نوبت بنده را بجان امان بخشد از سرِ امن و اطمینان بوظایف خدمتکاری قیام نمایم حضرت صاحب قران ایشانرا نواخته خلعت و کمرداد و فرمود که از سرِ جریمه او درگذشتم باید که هیچ اندیشه بخود راه ندهد و بی توقف بیرون آید و چون ایشان باز گشتند و بقلعه درآمدند این سخن با و رسانیدند توفیقش یاورمی نمود و آن سخن را که خیر و صلاح او دران بود بسمع قبول راه نداد و جنگ آغاز نهاده بتیر انداختن مشغول شدند روز دیگر امیر طهوتن پیش رفت و مصر را از راه نیک خواهی

نصیحت کرد نه این چه سودای فاسد است که ترا بر مخالفت میدارد با حضرتی که سلاطین هفت اقلیم از مقاومت او سپر انداخته اند معارضه کردن نه طریق عقل است ترا ازین ورطه جز بوسیله عجز و مسکنت خلاص ممکن نیست *
* نظم *

بشاهی که شاهان روی زمین * سپردند شاهی و تاج و نگین چورستم و صد برد رباراوست * کمربسته و زجان هوادار اوست فریدون و جمشید و خاقان چین * بدرگاه او بند؛ کمترین نباشد ترا مصلحت دآوری * همان به که روی عجز آوری به پشتی قلعه مسازید جنگ * که در چنگ ترکان چوموم است سنگ چه حدّ تو باشد باو کارزار * چنین کار را خوار مایه مدار همان به کزین قلعه آئی بیرون * سر کوه ناگشته دریای خون درین گفتن ایزد گواه من است * که سوی صلاح نورای من است مصر چون این سخنان استماع نمود خوف و هراسش زیاده شد و باز پسرا باستلمش که از خویشان نزدیک او بود و از سرداران و دلاوران آن دیار با اسپان نامدار بیرون فرستاد و بتصرع و زاری همان التماس که اول کرده بود درخواست نمود صاحب قران سپهراقتدار دانست که او خاطر بیرون آمدن ندارد فی الحال بحبس ستلمش و کسانی که با او بودند فرمان داد و روز یکشنبه بیعت و یکم

ماه مذکور امیرزاده محمد سلطان با لشکری که ملازم بودند
 بمعسکرهایون پیوست و شب هنگام لشکر منصور به پای کمر
 شتافته بجنگ مشغول شدند و تا روز کوششهای مردانه
 نمودند و در اثناى جنگ از قلعه تیری انداختند خبری
 بران نوشته چون به پایه سریر اعلی رسانیدند و بر مضمون آن
 اطلاع افتاد حاصلش آن بود که ستلمش که بیرون آمده
 از خویشان نزدیک مصر است و بهادر و سردار این قلعه
 اوست اگر او را بند کنند پشت استظهار اینها بشکند

* بیت *

- * بشه گفتی ایزد خبر داده بود *
- * که بندوی از پیش بفهاده بود *
- * شهی را که دل گشت چون آفتاب *
- * بود حکم رایش سراسر صواب *

و حضرت صاحب قران روز دوشنبه پسر مصر را طلب فرمود
 و او در سن شش سالگی بود و چون به پایه سریر اعلی آمد
 روی نیاز بر زمین نهاده پای بندگی حضرت را ببوسید
 و زانو زده بلفظی فصیح زاری کفان خون پدر درخواست کرد
 و عرضه داشت که اگر بندگی حضرت او را ببخشد من بروم
 و او را بگویم که با کفن و شمشیر بد رگه آید و از جمله غلامان
 این حضرت باشد صاحب قران کامگار فرمود که خون پدرت را

بتوبخشیدم بشرط آنکه بیاید و بر حال این کودک ترحم فرموده خلعت فرزند ان خود درو پوشانید و حمایل زرین درگردن او آریخت و استمالت نامه بقلم عاطفت نگاشته باو داد و پیش پدر فرستاد و چون او را باین طریق بقلعه درآوردند اهالی آنجا درخروش آمده زبان بدعا و ثنا بوگشادند و جماعتی از بندگان حضرت را که با آن کودک رفته بودند استقبال نمودند و ایشان را بسی زر و خلعت داده به تعظیمی هرچه تمامتر باز گردانیدند لیکن مصر را خوف بمرتبه غالب شده بود که سراسیمه مانده اصلا راه صلاح خود نمی برد و آن مایه قوت نفس که بیرون آید و خود را از ان مهلکه برهاند نداشت و چون باز در آمدن تعلل کرد حضرت صاحب قران امر فرمود که امراء تومان هرکس به سببه خود استاده منجنیقها ترتیب کردند و سایر اسباب جنگ حصار از عراده و رعد و تیرچرخ آماده داشته کورگه و نقاره فرودگرفتند و برغو کشیده بجنگ مشغول شدند *

* نظم *

* برآمد خروشیدن کارزار *

* سپاه اندر آمد بگرد حصار *

* ز بس نازک و سزگ شد پر نهیب *

* نشیب از فراز و فراز از نشیب *

عساکر گردون مآثر بزخم سنگ منجنیق بسیار از آن خافها که در آن بالا ساخته بودند خراب کردند درین اثنا مادر مصر از قلعه فرود آمد و بسعادت بساطبوس فایزگشته زبان تضرع بشفاعت فرزند برکشاد و از سرعجز واضطرار عرضه داشت که او را چه حد مقاومت بایندگان این آستان باشد این اضطراب از غایت خوف میکند و الحق از هیبت شکوه این درگاه شیرشرزه را جگر آب میشود اگر او نیز ترسد عجب نباشد *

* چه کند بیای پیلان الجوق ترکمانی *

روز دیگر حضرت صاحب قران او را فوازش فرموده خلعت فاخره پوشانید و فرمود که پسرت اگر امان جان و سلامت خان و مان می طلبد بگو تا زود بیاید و حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر خوانین او را خلعت داده روانه گردانیدند و چون بقلعه درآمد و صورت حال با پسر بازراند دولتش پشت کرده بود یاری نمود و سعادت روی بر تافته بود دستگیری نکرد که از سر عناد برخاسته بیای اذعان و اذقیاد بدرگاه عالم پناه شدابد و از آن مضیق خلاص یابد همچنان در مقام یاغی گری باز ایستاد یرلیغ لازم الاتباع بنفاد پیوست که در مقابل حصار ملجور سازند *

* نظم *

چنین داد فرمان شه نامور * که هرکس که بود از سپه سر بسر سه روزه ره از هر طرف تاختند * درختی که پیداشد انداختند در اطراف قلعه به نیروی بخت * کران تا کران شد فگنده درخت امیری که در رزم بودی چوسام * علی قدر عثمان عباس نام شهنش گفت تا بر سر آن سپاه * ستاد از گه شام تا صبح گاه و بجد هر چه تمام تر آن چوبها را برهم میزدند و لشکریان میان آنها از سنگ و گل پر میکردند و برمی آوردند تا ملجور تمام شد و از حصار ایشان بلند تر آمد چنانچه بر قلعه مشرف بود *

* نظم *

چو ملجور سرکوب شد با حصار * بگردون برآمدیم کارزار
گروه سپه بر سر ملجور * چو دریای جوشان در آمد بشور
و از بالای ملجور که با کاخ ناهید و قصر هور برابر ساخته بودند
و از آن منجذیبها که از اطراف و جوانب حصار برافراخته
بودند چندان سنگ بر هوای آن قلعه پراکنشت * * نظم *

* که گفتی سپهر بلند افتد ار *

* کند اهل آن قلعه را سنگسار *

* مگر آسمان سنگ بارده می *

* جهان را بر ایشان سر آرد همی *

* کسی را که با شاه دل نیست راست *

* اگر بر سرش سنگ بارد رواست *

و چون از ماه رمضان پانزده روز بگذشت کار دشمنان بغایت
 اضطرار انجامید و از بی آبی آتش در نهاد ایشان افتاد
 و تمام رعایا را باین واسطه از قلعه بیرون کردند مصر و
 متعلقانش با جمعی سپاهیان همچنان بخیرگی جلا دنی
 می نمودند و از بیم جان دست و پای می زدند لشکر منصور
 بسنگ منجنیق خانهای ایشانرا ویران ساختند و خرگاهها
 بر سر ایشان کوفتند درین حال مصر مضطرب و سراسیمه گشته باز
 نایب خود را بیرون فرستاده التجا با میرزاده محمد سلطان
 آورد و تضرع و زاری بسیار نمود شاهزاده جوان بخت
 فرستاده او را پیش حضرت صاحب قران برد و حال اضطرار
 و سراسیمگی مصر را عرضه داشت آن حضرت فرمود که اگر
 بیاید در امان باشد و فرمان داد که فرستاده را خلعت
 پوشانیده باز گردانیدند و چون بمصر رسید و پیغام بگذارد
 دهشت و حیرت او زیاده از آن بود که بآن سخن تسکین یابد
 بهمان وضع که بود برقرار اصرار نمود و بکوشش بیهوده دست
 و پای میزد گروهی از مبارزان سپاه ظفر پناه بکمرها و راههای
 باریک رفته بودند و چون شب شد خواجه شاهین با هفت
 کس پیشتر از دیگران بهای حصار بکمری بلند برآمد * * * نظم *

* چو بگرفت طوطی زرینه پر *

* ز فیلی قفس آشیانی دگر *

- * ابا هفت کس خواجه شاهین بجنگ *
- * بر آورد پر و بیازید چنگ *
- * دران شام مانند پوزاغ *
- * که کس ره نبردی بشمع و چراغ *
- * بر آمد بیدالای کوه بلند *
- * به نیروی اقبال شه بی گزند^(۱) *

و دران بالا جهت اعلام لشکر منصور آتش برافروخت امیر ارغونشاه اختاجی و امانشاه خزانچی چون آن حال مشاهده کردند با چند بهادر دیگر بالا رفتند و بکمری باریک رسیدند و مخالفان از وصول ایشان آگاه شده بجنگ مشغول شدند *

- * شب تیره بود و گد رگه تنگ *
- * دلیران سوی جنگ یازیده چنگ *
- * خروشدن تیغ افراشته *
- * چراغی براه اجل داشته *
- * برون جسته تیراز کمین کمان *
- * شده مرگ را راهبر سوی جان *

ران جنگ امانشاه زخم دار شد و از انجا بازگردید و رنشاه و بهادران که با ایشان همراه بودند و ذکر هر یک

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای گزند (کمند) است *

بتفصیل تطویل دارد پیش رفته بکمری بر آمدند که سَمَك آن مقدار سی صد گز بیش بود بیای دیواری رسیدند بزخم کلنگ و مِیَنین سنگ را سوراخ کرده زیر بارو را محجوف ساختند و بر سر چوبها باز داشتند در آن حال نوکران مصر چون نیل بلا را بر خود محیط یافتند از مصر اعراض کرده روی برگردانیدند و از بالای کوه خود را می انداختند و خلاق که در اندرون حصار بودند بجمع فریاد بر آوردند و سلاح جنگ از تن کشیده و انداخته راه بیرون آمدن طلبیدند مصر ازین حال بغایت عاجز و مضطرب شد و روز آدینه که روز عید بود دیگر بار ماد رو پسر را بیرون فرستاد و ایشان بیایه سریر اعلی شتافته مادرش بر خاک افتاد و روی تضرع بر زمین مالیده بآب دیده و سوز سینه خون پسر را درخواست کرد عاطفت پادشاهانه بر زاری آن بیچاره ترحم نموده فرمود که او را بخشیدم و از خون او درگذشتم اما اگر حیات خود میخواهد همین لحظه بیرون آید و اگر تقصیر نماید بتایید الهی قلعه را تسخیر خواهیم کرد و خون خلاق بگردن او خواهد بود مادر مصر متحیر و اندیشه ناک بازگشته بقاعه درآمد و آنچه شنیده بود بازراند مصر آن روز دیگر بیرون نیامد و بقیه نوکرانش که مانده بودند خود را از قلعه انداختن گرفتند چون مصر حال بران منوال دید بر حسب ضرورت کفن در گردن

انداخته و شمشیر بدست گرفته روز شنبه دوم عید فرود آمد
 و التچا بامیرزاده محمد سلطان برده روی عجز بر خاک
 نهاده زاریها کرد که خون مرا از حضرت صاحب قوران
 درخواست کن که تا جان در تن و رگ در بدن باشد کمونی ^{علاهی}
 بر میان جان بسته از زمره بندگان کمترین باشم و مدتی ^{از عمر}
 به مراسم خدمتگاری و جان سپاری قیام نمایم شا ^{هزاده}
 او را استمالت نموده دل خوشی داد و بدرگاه عازا ^{میر پناه}
 آورد و سخنان او را بعرض رسانیده خون او را در خواال
 کرد حضرت صاحب قوران آن شفاعت را بقبول تلقی فرمود
 و رقم عفو بر جریده عصیان مصر کشیده او را بشاهزاده بخشید *

* بیت *

شفیعی گرامی مددگار بود * گنه عفو شد گرچه بسیار بود
 تمام اسلحه و ادوات حرب که دران قلعه بود فرود آوردند
 و فرمان واجب الاذعان بنفاد پیوست که مصر و سلطان عیسی
 حاکم ماردین هر دو را بسطانیه بزد و از انجا بسمرقند
 فرستند بر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند و عواطف خسروانه
 بهادران و مبارزان لشکر را که آثار جلالت و مردانگی
 بظهور رسانیده بودند همه را نوازش فرمود و خلعت داد
 و اولکا آرزانی داشت *

گفتار در مراجعت رایت نصرت شعار حضرت

صاحب قران از اونیک

حضرت صاحب قران قلعه اونیک را بامیر اتمش
 سپرده جمعی از لشکریانرا پیش او بتوسقال باز داشت
 و پنج روز دران موضع جشن کرده بعشرت و کامرانی
 بگذرانید و روز پنجمشنبه هفتم شوال بسعدت و اقبال از آنجا
 نهضت فرموده روان شد و روز آدینه هشتم * * نظم *
 جهان خرد آصفِ جم نگین * وزیر فلک مرتبت سیف دین
 ز سوی سمرقند شادان رسید * بسی پیشکشهای لایق کشید
 شه از وی خبرهای نوران زمین * بهر سید تا باز داند یقین
 چنین گفت کاند ر همه ملک شاه * نیارد کسی نیز کردن نگاه
 چو چرخ ارکشد کس بسر طشت زر * که یارم دران نیز کردن نظر
 جته از قوا خواجه زان سوشتافت * خبر زین ممالک ستانی چویافت
 حکایت بدستور می گفت شاه * چنین تا سوی منزلی کرد راه
 یکی مرغزارِ چو باغِ بهشت * که رضوان تو گفتی دران لاله کشت
 گلِ هفت رنگ اندر ان مرغزار * علف خوار اسپان و جای قرار
 فرود آمد آنجا باقبال شاه * سپاهش گرفتند یکروزه راه
 و دران جلگه چند روز توقف فرمود و روز دوشنبه هیزدهم
 دران موضع طوی عظیم فرمود * * نظم *

دران مرغزارِ چو خلدِ برین * بفرمود شاهِ زمان و زمین
 که شاهانه بزمی بر آراستند * بشاشت فرودند و غم کاستند
 بگردون رسیده سرِ بارگاه * ز فرّش آراسته تاج و گاه
 بهرسو امیران و گردن کشان * بآیین خدمت کمر بر میان
 جهان در جهان شیره بود و شراب * خورشهای الوان برون از حساب
 نوای مغنی و آوازِ رود * بعالم فگنده صدای سرود
 که بی شه زمانه زمانی مباد * زدورِ زمانش زیانی مباد
 جهان باد یکسر بفرمان او * خداوندِ عالم نگهبان او
 و درین اثنا امیرِ طهران را در امورِ ملکی نصیحتهای پادشاهانه
 فرموده بانواع نوازش و انعام اختصاص بخشید و ولایت
 از رنجان و آن نواحی باو آرزانی داشت و یرلیغ بآل تمغا
 کرامت فرمود و بکلاه و کمر مرصع سرفراز گردانیده روانه
 ساخت و امیرِ زیرک * جاکو با فوجی از سپاه ظفرپناه پیش
 ازین برحسب فرمان بدرِ قلعه آیدین رفته بود و در محاصره
 آن حصار آثارِ شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده و امیر
 بایزید که حاکم آن قلعه بود چون عجزِ خویش و جلالتِ لشکر
 منصور مشاهده نمود و یقین دانست که قلعه را بقهر و غلبه
 خواهند گرفت امان طلبید و عهد کرد که اگر لشکر از پای
 حصار بر خیزد من بیرون آیم امیرِ زیرک ملامتس او را مبدول
 داشت و از پای حصار باز گشته نزل کرد و بایزید در شب

از قلعه بیرون آمد و بی آنکه امیر زیرک را خبر باشد شبگیر
 کرده بدرگاه عالم پناه شتافت و بسعادت بساط بوس مستسعد
 گشت * * نظم *

* کمیتی گرانمایه آورد پیش *

* که از رخس رستم بدش مایه بیش *

عاطفت باد شاهانه او را بصذوف نوازش و تربیت
 مخصوص گرد نید و آن قلعه و ولایت را باو بخشیده لشکر باز
 طلبید * * نظم *

* شهنش تربیت کرد و دادش مثال *

* که در قلعه هم او بود کوتوال *

* یکی خلعتش داد و زرین کمر *

* سوی قلعه کردش روان تا جور *

* به نزد یک مضراب پیغام کرد *

* که آرد سپاه و گذارد نبرد *

گفتار در لشکر فرستادن حضرت صاحب

قران بغزو گرجستان

رفعت منزلت مجاهدان و علوشان غازیان بفض کتاب

وسنت بنوعی محقق و مقرر گشته که در بیان آن احتیاج

بکلفت حجت و برهان نیست ان الله يحب الذین

یقَاتلونَ فی سبیلہ صفا کانہم بنیان مرصوص لاجرم

صاحب قران گیتی ستان را پیوسته احراز فضیلت غزو و جهاد
پیش نهاد همت عالی نهمت بودی درین وقت به نیت غزا
برهان آغلن و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهان شاه و عثمان
بهادر را بالشکری گران بجانب گرجستان بسوی آقسقا
فرستاد و بنفس مبارک از راه جنگلستان آله تاق عازم صوب
گرجستان شد * * نظم *

- * ظفر بریمیں نصرتش بریسار *
- * قلاووز ره لطف پروردگار *
- * الفهای انا فتحنا همه *
- * علمهای او عرش فرسا همه *
- * زسُم ستوران شیران کین *
- * چوسیماب در لوزه آمد زمیں *
- * نوگفتی همان است لشکر مگر *
- * نگشت است ازیشان جدا یک نفر *

و چون عساکر گردون مآثر فوج فوج روان شد فرمان قضا
جریان بنفاد پیوست و جماعتی که دران نواحی یاغی
بودند همه را بغارتیدند و حضرت صاحب قران دران صحرا
شکار انداخت * * نظم *

- * چنین داد فرمان شه کامگار *
- * که بهر شکار از یمیں و یسار *

- همه کوه مالان صحرا نورد •
- برانند صید و بر آرند گرد •
- شه از پیش آراست قلب سپاه •
- سپه را شد از در رخ سوی شاه •
- چوباز سفید سحر در رسید •
- غراب شب از سهم او بر پرید •
- بهم بسته شد جرگه پر کارسان •
- چو نقطه همه صیدها در میان •
- چو آمد سر جرگه بایکدگر •
- در ودشت پرصید شد سر بسر •
- ز کثرت بپوشید روی زمین •
- گوزن سیه چشم عذرسرین •
- ز آهوی مشکین دم تیزدو •
- فرو بسته شد راه بر راه رو •
- سواران چابک دران پهن دشت •
- فکندند هر یک ده و هفت و هشت •
- ز خون گوزن و دد و غوچ و رنگ •
- سراسر در ودشت شد لاله رنگ •
- ز بس میدگان روزا فکند مرد •
- زده صید فربه یکی بار کرد •

*

*

* شکاری چنان کرد مالک رقاب *

* که بهرام گور آن نه بیند بخواب *

و صاحب قران سپهر اقتدار در زمان عون و تایید پروردگار
مراحل و منازل قطع کرده میرفت و لشکرِ نصرت شعار از هر جا
که با اهل کفر و انکار د و چار می خوردند قتل و غارت کردند *
* نظم *

بسان سلیمان بر اسپ چوباد * همی رفت و هر کونکرد انقیاد
بغارت ببردند مالش سپاه * که واجب بود زجر اهل گناه
و چون باعث بربین سفر همایون اثر نیت جهاد و غزا و تقویت
و تمشیت شریعت غرا بود هر آینه فتوحات ارجمند و سعادات
برو مند روی می نمود از انجمله چون بشهر قارص رسیدند در
ظاهر آن بصحرائی در غایت فزاهت فرود آمدند * * نظم *

* یکی منزل دل کش و جان فزا *

* ز باغ خورنق فزون در صفا *

* بهر چند گامی دران سبزه زار *

* روانه شده چشمه خوشگوار *

* هوای خوش و بیدشای فراخ *

* درختان بار آور سبز شاخ *

* روان آب در سبزه آب خورد *

* چو سیماب در پیکر لاجورن *

- * رباحین دمیده در اطراف جو *
- * مباحط بیروزهوا مشک بو *
- * شکفته گل بختش از شاخسار *
- * زیروزیش سبزه مرغزار *
- * دران دل نشین دشت جنت مثال *
- * باقبال سلطان دریا نوال *
- * برآمد ز اوج جلال اختری *
- * سپهر اقتداری جهان داورى *
- * جهان گشت از انفاقِ گزین *
- * پراز عشوت و بهجت و آفرین *

گفتار در ولادت همایون شاهزاده سپهر
آستان ابراهیم سلطان

* شعر *

* نعم الاله على العباد كثيرة *

* و اجلهن نجابة الاولاد *

اهل دانش و بینش و واقفان اسرار کارخانه آفرینش از
جلای آلاء بی انتها و جزایل نعماء بیرون از حیز حصر و
احصاکه از فیض فضل نامتناهی الهی بتمامی ایام و لیالی
علی التعاقب و التوالی بر عالم و عالمیان بتخصیص افراد
و اشخاص نوع عالی شان متعالی مکان انسان نابض و ریزان

است نجابتِ فرزند و رشدِ اولاد شمرده اند چه بقای نوع
بتوالد و تفاسل مفروط است و استدامت ایام دولت
دردمان بوجود فرزندان شایسته بایستد متعلق و مربوط
ولهذا زمرة برگزیده انبیاء علیهم الصلوة والسلام که منشور
منقبت شان بطغرای فحوای اولئک الذین هدی
الله فیهدیهم اقدده موشح و محلی است حصول آن
عطیه ارجمند از حضرت بخشنده بی مانند تعالی و تقدس
بزیان دعا استدعاء فرموده اند چنانچه آیه کریمه رب
هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء
و یتیمه فاجعلنی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من
آل یعقوب ازان افصاح نموده لاجرم عنایت ازلی بر
وفق حکم لم یزلی بجلالتِ قدر و ذباهت ذکر و تمادی روزگار
خجسته آثار دولت و اقبال حضرت صاحب قران تعلق
پذیرفته بود کاخ راسخ ارکان سلطنت و جهانبانی ارا
بکثرت اولاد عظام و اسباط کرام فرخنده فرجام از تظرق
اختلال و انهدام ایمن گردانید و بیت القصیده این حکایت
و طراز خلعت این کرامت و عنایت آنکه در روز فیروز
سه شنبه بیست و ششم شوال مبارک فال سنه (ست و تسعین
سبعین) که بحقیقت غره ایام دولت و اقبال و مفتح
باشیر صبح نجم امانی و آمال بود حضرت وهاب شکور از خزانه

يهب لمن يشاء اناثا ويهب لمن يشاء الذكور
اميرزاده شاهرخ را پسری که لسان سعادتش بمضمون *
* مصراع *

* فلي فيه معني شاهدا با بونی *

گویا بود کرامت فرمود
* بیت *
یکی غنچه از باغ دولت دمید * کزان سان گلی چشم گیتی ندید
انوار سلطنت و پادشاهی از ناصیه همایونش مانند تلالو نور
از چهره حور لایح و تابان و آثار جلال و سروری از فرمهد
گردون رفعتش چون فروغ مهر از اوج سپهر واضح و درخشان *
* شعر *

في المهد ينطق عن سعادة جدة

* اثر النجاة ساطع البرهان *

* ان الهلال اذا رايت نموة *

* ايقنت منه البدر في اللعان *

* گرامی دُری از دریای شاهی *

* چراغی روشن از نور الهی *

* مبارک طالعی فرخ سریری *

* بظالم تاجداری تخت گیزی *

مهد اعلی قید افه زمان سرا یملک خانم کس فرستاده مسماع
علیه حضرت صاحب قران را از ایصال این مزوده دلکش مملو

از سرور گردانید •

• نظم •

- چو شاه این حدیث چو در کرد گوش •
- محیطِ عنایت در آمد بجوش •
- ازان مزده شه شادمان شد عظیم •
- بشکرانه بسیار زر داد و سیم •
- همی گفت شکو جهان کردگار •
- که آمد درختِ امیدم ببار •
- چو از بخت فرخنده شاه جهان •
- بدیدار فرزند شد شادمان •
- دو چشمِ نیا در نپیره بماند •
- رزان فرو فرهنگ خیره بماند •
- گهی رو بروی نپیره نهاد •
- گهی بر سر و چشم او بوسه داد •
- دلم گفت بروی گواهی دهد •
- که او را خدا پادشاهی دهد •
- چو سرو خرامان شود این نهال •
- به بدر در نشان شود این هلال •
- که دروی پدید است از آغاز کار •
- که گیتی ستانی شود نامدار •
- همه تاجداران شوندش رهبری •

- * چوبیذندش این قر و فرمان د هی *
- * امیران لشکر کشی کامگار *
- * نموده اند تقدیم رسم نثار *
- * جواهر باشتر بخوار زر *
- * بدرگاه آورده هر نامور *

شهزادگان و خواتین و امراء و فویضان نثار بسیار کردند
حضرت صاحب قران در عین مسرت و کامروانی کلاه بهجت
بارج مالا برافراخت و دستِ همت دریا نوالش خزاین
را از ذخایر و نفایس برداخت * نظم *

- * بدین شادمانی یکی بزم ساخت *
- * بگردون سر بارگه بر فراخت *
- * شه از مهر فرزند فیروز بخت *
- * در گنج بکشاک و بر شد بتخت *
- * بشکرانه اندر سرای سپنج *
- * بخواهندگان داد بسیار کنج *

کافه خلائق را بفیض انعام عام محظوظ و مسرور گردانید
و طبقات مردم را از فرط احسان بی امتنان مرفه و معمور
ساخت پرتوانوار شادمانیش بر سایر سرایر و رضمایرا کابر
و اصاغر افتاد و ابواب معدلت و مرحمت بر جهان و جهانیان
پیرکشاد * نظم *

- * بهر کشور و بوم ازین ابتهاج *
- * ببخشید یکساله مال و خراج *
- * همایون قدم بود و فرخنده فال *
- * شد از مقدمش مردم آسوده حال *

و صاحب قران دین پرور نیکو اعتقاد هرچند میدانست که مجموع حوادث البته بی واسطه مستند است بقادر مختار تقدست اسما و ^ه خاطر خطیرش برین معنی اطلاع داشت که صانع عالم حکیم و علیم است و با آنکه وجود همه از محض جود اوست وقوع اشیاء را بر حسب حکمت بعضی ببعضی مرتبط فرموده چنانکه اختلاف لیل و نهار و تفاوت طبع فصول ازمنه سال از شتار صیف و خزان و بهار بهسیر شمس متعلق ساخته و معرفت هنگام زرع و حصاد و موسم استواء هرگونه بدایع از انواع ازهار و اثمار بآن باز بسته و نظام عقد شهر هلالی که شناختن اوقات عبادات از صوم و حج و زکات موقوف است بران بتظورات اشکال قمر مربوط گردانیده چنانچه از نص و یسألونک عن الاهلۃ قل هی موافقت للناس و الحج مستفاد می شود پس تواند بود که فی الجمله ارضاع اجرام علوی علامت و امارت ظهور بعضی امور در قوا بل سفلی باشد ذاک تقدیر العزیز العظیم بذابریں اشارت علیه بنفاد

پیوست و دقیقه شناسان صناعتِ تنجیم و متصدیان استخراج
موالید و تقاویم بتخصیص مولانا عبد الله کسان که برای

صایب و رویت ثاقب *

همه زیج فلک جدول بجدول * باسطرلاب حکمت کوه بدحل

از سر تیقظ و احتیاط زمان ولادت فرخند و نیکو تحریر نمود

بتحقیق طالع همایون مشغول شدند *

* نظم *

* از اختر شناسان آن روزگار *

* خبر جست از ظالعش شهریار *

* چنبن باز دادند شه را جواب *

* که گردد بر آفاق مالک رقاب *

* چو از مهد فرق آورد زیر تاج *

* از ایوان و توران ستاند خراج *

* شود ملک گیتی بفرمان او *

* همه گنج فرمان دهان زان او *

* بیلک حمله کوبد کشد تیغ کین *

* بگردد چو خورشید روی زمین *

* یگیتی نماند یکی تاجور *

* به بگذرد پیدش بخدمت کمر *

* شود دشمن از تیغ تیزش جهان^(۱) *

(۱) در بعض نسخه بجای جهان (فهان) است *

- * بهر جا که رو آورد از جهان *
- * مسلم شود ملک بی هیچ رنج *
- * خزاین بدست آید و مال و گنج *
- * بهر کس که قهرش فرستد سپاه *
- * بگیرد بران خصم آجل پیش راه *
- * ز القاب این شاه عالی تبار *
- * شود سکه و خطبه هم نامدار *
- * کند وقت را صرف کسبِ کمال *
- * بعلم و خطش کس نیاید مثال *
- * بحکمت ز دانشوران بگذرد *
- * همه مردم اهل را پرورد *
- * کند خوش چنان خط عذب و سوزش *
- * که یاقوت پیشش نیارد نوشت *
- * چونقده سخن در عیار آورد *
- * همه مغز حکمت ببار آورد *
- * سیاست کند چون شود کینه ور *
- * ببخشد آنکه که یابد ظفر *
- * چو در زمین کشد سرو آزاد را *
- * براسپی که طعنه زند باد را *
- * هم آورد اوگر بود زنده پیدل *

- * کم از قطره باشد بر رود نیل *
- * ز سر تا قدم مردی و مرد می *
- * سر و شی بود زورنش آدمی *
- * بار تختگاه سلیمان نخست *
- * رسد و آنکه آفاق گیرد درست *

و اگر کیفیت اوضاع طالع خجسته او بتفصیل گزارش پذیرد و اققان دقایق احکام موالید را شبیه نماید که جواهر احکامی که ناظم در سلك بیان کشیده مجموع از اصناف دلائل و شواهد استنباط رفته که زاینجه طالع همایون محیط است بران و صریح قواعد فن بصدق آن گویا است نه از قبیل اطراء و اغراق است چنانچه شیمه شعراء است اما چون رعایت حزم از افشای تفصیلات اوضاع طالع پادشاهان فرمان فرما مانع است در شرح آن شروع نرفت و بدکریک نکته دقیق که غرابتی دارد اکتفا می رود و حال آنکه اگر بقانون اصول و قواعد این فن در بروج دوازده گانه و حالات لازمه هر یک قطع نظر از خصوصیات اوضاع هر طالعی تفکر و تدبیر کرده می شود برجی که بطالع سلاطین نامدار که وثوق رجای بدوام ایام سلطنت و اقتدار ایشان تواند بود لایق تر و مناسب تر می نماید از سابقه عنایت از لی همان برج طالع واقع شده چه در مثل چنان طالع اهم امور حال طالع است و عاشور

ثبات در هر دو مطلوب است و انساب بطالع برجیست که صاحبش از کواکب علوی باشد علی الخصوص کوکبی که امضاء و اجراء عزایم و مقاصد از منسوبیات او شمرند و ظاهر است که الیق بعاشر خانه آفتاب تواند بود *

* بیت *

اسد بود عاشر خداوند زور * کزان دیده دشمنان گنشت کور
و این جمله اماراتیست که ظاهر تدبیران بآن استدلال
نمایند و اگر نه * * مصراع *

* اهل دل در صورتش معنی رحمت دیده اند *

و حقیقت آنکه * * نظم *

* رخشان ز ماه طلعتش انوار سروری *

* حاجت بحکم طالع و سیر ستاره نیست *

و از اتفاقات بدیع که درین ولادت همایون دست داده
آنست که بقواعد علوم یقینی محقق شده که از امهات
مشخصات و معیفات حوادث زمان است و مکان و زمان
بحسب اشرف تواریخ سال هفت مد و نود و شش بود عدد *
بسم الله الرحمن الرحیم * بهج و قارص که ظاهرش مطاع
آفتاب آن ولادت سعادت انتساب بوده از روی عدد مطابق
شمار اسم بزرگوار - الرفیع - است با آنکه اسم آن شهر هر چند
قارص می نویسند بزبان اشتهار که اعتبار آن دارد بقوس

مذکور است که عدد آن موافق مجموع درجات فلکی است
 و موافق اسم مبارک - رفیع - که مستند القاء روح واقع شده
 در کلام ربانی - حیث قال عز و جل - رفیع الدرجات ذوالعرش
 یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده
 و در امثال این اتفاقات حسنه بسی اسرار ارجمند مندرج
 می باشد که واقفان زبان رمز آنرا دریابند - والله اعلم بحقایق
 الامور - و برفق الاسماء تنزل من السماء اسم مبارکش
 ابراهیم سلطان مقرر گشت تا سمي خلیل الرحمن باشد
 * نظم *

سلطنت از گنج خلت کام یافت * برحق ابراهیم سلطان نام یافت
 و از شمول میا من توافقی و از یرفع ابراهیم القواعد
 من البیت و اسمعیل ارکان دولت و اقبال این در دمان
 خجسته به نیروی سعادت این شاهزاده جوان بخت و اراد
 و امجادش مزید رفعتی یابد *

* رباعی *

- * شاهی که زمانه کمترین چاکر اوست *
- * خورشید غلام طلعت انور اوست *
- * نامش ز خلیل است و نشانش ز حبیب *
- * زان ملک سلیمان بسزادر خور اوست *

گفتار در جشن کردن حضرت صاحب
 قرآن جهت ولادت همایون
 بسعادت و کامرانی
 * نظم *

چو سلطانِ خاور برافراخت سر * بدامانِ گردون برافشاند زر
 حضرت صاحب قرآنی در عین شادمانی و کامرانی از
 مرغزار قارص نهضت نموده روان شد و بدشت منیک کول
 نزول فرمود و امراء که بجانب گرجستان به نیت غزو و جهاد
 رفته بودند غزوات بسیار کرده و ولایت گرجستان را مسخر
 گردانیده و بسی از قلاع ایشانرا به نیروی دولت روز
 افزون کشوده مظفر و منصور باغذایم نامحصور معاودت
 نمودند و درین محل بشرف بساط بوس فایز گشته نقود
 بسیار و جواهر شاهوار نثار کردند *
 * نظم *

نثاری شمار از سیم و از زر * برافشاندند بابس لعل و گوهر
 ز لؤلؤ حلقها بستند ره را * نثار افشان ثنا گفتند شه را
 کزین شهزاده دولت را نوی باد * وزر پیوسته پشت دین قوی باد
 بر حسب فرمان جهت ترتیب اسباب طوی و آیین جشن
 بسی بارگاه پادشاهانه عالی تراز شرف ایوان زحل
 و سراپرده خسروانه فسیح تراز عرصه امل *
 * بیت *
 دران پهن صحرای همچون بهشت * پراز خنده کاری اردی بهشت

- * زده هر طرف خیمه و سایبان *
- * دو فرسنگ راه از کران تا کران *
- * ز سبزه رخ خاک پیدا نبود *
- * ز خیمه زمین پرستاره نمود *
- * بسی خیمه و خرگه بی شمار *
- * زده پیش و پس لشکر نامدار *
- * تو گفتی فهم خیمه آسمان *
- * زد ستند در مرغزار جهان *
- * بهر سو یکی بارگه چون فلک *
- * بگردش گروهی چو حور و ملک *
- * چل استون زده سایبانی دگر *
- * بطول و بعرض آسمانی دگر *
- * مرصع یکی تخت زرین بیای *
- * نشسته بر شاه کشور کشای *
- * خواندین فروخ رخ نازنین *
- * دران سایبان جمع چون حور عین *
- * بفرق سر جمله بغتاق زر *
- * گرفته خم از بار لعل و گهر *
- * چو برج سپهر از کران تا کران *

- * جواهر درو جمع چون اختران *
- * چو جفت یکی بزم آراسته *
- * مهیاد درو هر چه دل خواسته *
- * کورگه ز شه صد قدم دور تر *
- * فراوان تیق با صراحی زر *
- * یمین کورگه همه مطربان *
- * شِدْرُغُویِ سُلْطَانِی و یانغان *
- * زسوی یسارش نی و چنگ و عود *
- * ز گردون گذشته صدای سرود *
- * دران بزم چون گلشن از هر کوان *
- * چو بلبل نواساز را مشکوران *
- * یکی نُوقُوُزُ از چاؤشان گزین *
- * بر اسپان نازی و زریفه زین *
- * به بسته مرصع کمرهای زر *
- * طلا دوز خلعت فکنده بپدر *
- * یکایک همه شش پوزر بدست *
- * ز بهر سوانجام اهلِ نشست *
- * جهان تا جهان خوان و دستار خوان *
- * بر آراسته شیرها بی کوان *
- * جدا نزد هر کس ز ارباب عیش *

*

*

- * مهیا ز هرگونه اسباب عیش *
- * مرصع صراحی و زریزله جام *
- * پیر از باد لعل سیمامدام *
- * می خسروانی و صافی عرق *
- * ز کوثر بصد وجه برده سبق *
- * بسی سرو بالای زهره جبین *
- * کشان ذیل بغتاق اندرزمین *
- * بقامت چوسرو و سمن بوهمه *
- * بطلعت چو ماه سخن گو همه *
- * تو گفتی کواکب ز چرخ کبود *
- * همه آمدستند آنجا فرود *

شاهزادگان نامدار و امراء و نویسندگان رفیع مقدار و جمهور
 ارکان دولت و سایر اعیان حضرت از کمال بهجت و شادمانی
 و غایت مسرت و کامرانی بعیش و عشرت مشغول گشتند *

* بیت *

- * ز بس خسرو و میر فرخنده چهر *
- * چو چرخ بد آنجا پراز ماه و مهر *
- * همه با درونهای صافی چو جام *
- * بکف باده از بام تا وقت شام *

و طوایف اکابر و اشراف از سادات و موالی و علماء و مشایخ

و اعلای که از اطراف و اکناف بدرگاه عالم پناه آمده بودند

* نظم *

همه نامداران و دانشوران * از اطراف عالم کران تا کران
زنوران و ایران و هر مرز و بوم * ز هند و ستان تا باقصای روم
هر کس بحسب حال خویش به نیل امانی و آمال فایز شده
از شاخ شاد مانی میوه کامرانی چیده و زبان مسرت به تهنیت
کشاده مراسم ثنای عباد ارسانید که * * بیت *

* شکر خدا که از افق سلطنت ز نو *

* ماهی طلوع کرد که روشن کند جهان *

* خورشید طلعتی که ز فرّ جبین او *

* صد گونه نازش است زمین را بر آسمان *

و چون حضرت صاحب قران محافظت ذات شریف و جوهر
لطیف او را که در کف حفظ حقیق عظیم تعالی و تقدس پیوسته
مصون و محروس است — والحمد لله علی ذلک — بمهد
اعلی تومان آغا که بلیقیس زمان و قیدافه عهد و اوان بود
نامزد فرمود آن ملکه ملک نهاد فلک اقتدار مراسم طوی
و نثار تقدیم نمود * * نظم *

* بشکرانه بانوی بلیقیس فر *

* بر آراست بزمی و جشنی دگر *

* که فردوس در جذب آن بزمگاه *

- * نمودی ز صد بوستان يك گياه *
- * دران بزم شه كرد بخشش بسی *
- * فزون زانكه داند شمارش کسی *
- * بعشرت یکی هفته بگذاشتند *
- * مراد دل از عیش برداشتند *

و چون امیر و عثمان عباس برسم انابکی آن شاهزاده جوان بخت بلند پایه و سرافراز گشته بود و حليله اش ساد قین آغا که قرابت نزدیک با حضرت صاحب قران داشت بدایگی استسعاد یافته ایشان نیز طویهای لایق و جشنهای موافق مرتب داشته پیشکشها کردند و نثارها افشانند

* نظم *

- * بصد گونه اقبال و شادی و کام *
- * بعشرت برآمد سه هفته تمام *

و چون از وظایف طوی و لوازم عیش فراغت حاصل آمد و مراسم شکر و شکرانه باقامت پیوست حضرت صاحب قران گیتی ستان در سه شنبه هجدهم ذی قعدة از منیلک کول نهضت فرموده بسعدت و اقبال روان شد و بر سر عقبه فرود آمد *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران شاهزاده جوان بخت ارجمند شاهرخ را جهت

ضبط تختگاه سمرقند

صاحب قزان سپهر اقتدار صباح جمعه بیست و یکم
 ذی قعدة امیرزاده شاه رخ را اشارت فرمود که متوجه سمرقند
 شود و بضبط و دارائی آن مملکت قیام نماید و درباب
 داد گستری و رعیت پروری سعی بلیغ بتقدیم رساند
 و درین معنی از هرگونه نصایح پدرانہ بسی سخن راند
 محصلش آنکه *

* نظم *

- * روان شو سوی تخت گه با سپاه *
- * ولی دار پندم سراسر نگاه *
- * نخست آنکه غافل مباش از خدای *
- * که فضلش بدولت بود رهنمای *
- * میاساز طاعت شبان دراز *
- * سوی عدل چون روز شو سرفراز *
- * ز گفتار پیغمبرش بر مگرد *
- * اگر بر سریری و گور در نبرد *
- * طالب هیچ جز نام نیکو مکن *
- * که این نیک نامی نگردد کهن *
- * بران باش تا هرچه نیت کنی *
- * نظر در صلاح رعیت کنی *
- * خدا نوس را بر رعیت گمار *

- * که معمار ملک است پرهیزگار *
- * بدانند یش نست آنکه خونخوار خلق *
- * که نفع تو بیند در آزار خلق *
- * ز ظالم ستان داد مظلوم را *
- * بیارایا بانصاف آن بوم را *
- * حرام است بر پادشاه خواب خوش *
- * چو بیند ضعیف از قوی بارکش *
- * خدا مهر بانست بر دادگر *
- * به بخشای و بخشایش حق نگر *
- * بسمع رضا مشغو ایدای کس *
- * و گر گفته باشد بغورش برس *
- * چو خشم آیدت بر گناه کسی *
- * تا مل گذش در عقوبت بسی *
- * که سهل است لعل بدخشان شکست *
- * شکسته نشاید دگر باره بست *
- * ز صاحب غرض تا سخن نشنوی *
- * که گر کار بقدی پشیمان شوی *
- * ترا این سخن ها ز من یاد باد *
- * بپذیری دولت دلت شاد باد *
- * برسم وداع آن زمان در برش *

* گرفت و ببوسید چشم و سرش *

* روان گشت شهزاده کامکار *

* رفیق رهش عون پروردگار *

و چون شاهزاده شاهرخ بعزم تختگاه روی سعادت براه آورد حضرات عالیجات سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان و خوانین نیز با تمامی اغرق بر حسب فرمان قضا جریان متوجه سلطانیه شدند و بعد از وصول بسلطانیه حضرات عالیجات و خوانین با اغرق بر حسب فرموده درانجا اقامت کردند و شاهزاده جوان بخت ازانجا گذشته روان شد و چون منازل و مراحل قطع کرده از جیحون عبور فرموده اهالی ما و راء النهار برسم استقبال بانثار و پیشکش پیش آمدند *
* نظم *

ز نزدیک شه تا حواشی کش * همه ره نثار و زرو پیشکش
زهر کشور و بوم فرمان دهان * پذیره شد ندش کهان و مهان
چو آگاهی آمد سوی تختگاه * که شهزاده آمد بکش با سپاه
پذیره شدش میر روشن روان * سلیمان شه آن سرور کاردان
به بستند آذین ^(۱) سمرقند را * که مستحسن افتد خورد مذک را
سراسر همه مردم پیشه ور * نمودند هر یک دگرگون هنر
بیاراسته همچو خلد برین * همه شهروکو از در آفرین

(۱) در همه نسخه بجای آذین (آیین) مکتوب است *

ز گسترده زیور بدیوارها * چمنهای گل گشته بازارها
 ز خفتان زربفت و خود و کمر * علم بسته دروازه سربسرو
 زدروازه شهر نا قصر شاه * فکنده سقرلاط و اطلس براه
 همه شهر در زیور زرنگار * ز روسیم در پای اسپان نثار
 چون شاهزاده موید کامگار در عین جلالت و اقتدار بمستقر سریر
 سلطنت قرار یافت و از میامن انوار داد و نصفت و آثار
 مرحمت و معدلت بی نهایتش عرصه دل کشای روح افزای
 سمرقند که نزهت گاه شیرین لبان شکر خداست غیرت
 فردوس برین ورشک نگارخانه چین گشت * * نظم *

- * منادی بفرمود در شهر شاه *
- * که آید سوی بارگه داد خواه *
- * چو نوشیروان کرد بزیاد داد *
- * جهان را ز عدل عمر یاد داد *
- * چنان پند صاحب قران کار بست *
- * که از امر و نهیش درونی نه خست *
- * بران پور باد آفرین خدای *
- * که گفت پدر یکسر آرد بجای *

از مجاری احوال و اوضاعِ سکان آن دیار و بقاع و اهالی آن
 نواحی مصدوقه * * نظم *
 بقومی که اقبال خواهد خدای * دهده خسرو عادل و نیکرایی

بظهور آمد و کافه خلایق در مهاده امن و امان و بساط عدل
 واحسان فارغ البال و مرفه الحال بیاسودند چه از کران تا
 کران آن ممالک و ولایات از کمال مهابت و عدالت
 آن سپهر سلطنت و جلالت *
 * بیت *

* نکردی هیچ باد^(۱) از آب فریاد *

* قبای گل نکشتی پاره از باد *

* کبوتر را عقاب آموختی بزد *

* بجان میش خوردی گرگ سوگند *

* بجز مطرب کمی ره زن نبودی *

* برهنه کس بجز سوزن نبودی *

گفتار در غزا فرمودن حضرت صاحبقران با کفار گرجستان

صاحبقران گیتی ستان را دگر باره داعیه احراز

فضیلت و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم

ذلکم خیر لکم دامن همت عالی نهمت گرفته عزم جهاد

کفار گرج مصمم فرمود و ازان یورت کوچ کرده شد^ک نغان براه

کوهستان گرجستان در آمد و گرجیسان آن نواحی را مقهور

گردانیده غارت کرد *
 * بیت *

(۱) درد و نسخه بجای باد از آب (آب از باد) است *

روان کرد لشکر بعزم جهاد * سنندظفر زیران مراد
ولایات گبران بتاراج داد * سران را ز شمشیر خود تاج داد
و عذبان عزیمت بصوب بعضی گرجیان که بقراقلقا نلیق مشهور
اند معطوف داشت و ایشان بقلعه و کوههای بغایت محکم
متحصن شده بودند بر حسب وعده و آن جنودنا لهم الغالبون
بر همه غالب آمده مجموع را بقتل و تاراج دمار
از روزگار بر آورده مظفر و منصور از آن کوه فرود آمده
بساعات و اقبال در آن جلکا نزول فرمود و بعیش و کامرانی
مشغول شد و از آنجا رایت نهضت برافراخته بشهر تفلیس که
تختگاه آن بلاد است نزول فرمود و از آنجا باز گشته شکار کفان
بجلکای شکی در آمد و چند روز آن محل را مضرب خیم اقامت
ساخت و جهت تسخیر ایل و ولایات برناز امیر حاجی سیف الدین
و جهان شاه بهادر را با جمعی امراء و گروهی گزین از سپاه
ظفر پناه بایلغار روانه فرمود و ایشان بر حسب فرموده
شتابان رفته تمامی کوه و دشت برناز را بغارتیدند و ایل و
الوس آن نواحی را کورن کرده براندند و بدرگاه عالم پناه
آوردند شیخ نورالدین سار بوغا را با لشکری گران بجانب
کوهستان فرستاد و او چون بکوهستان در آمد سید علی شکی
ارلات از خوف آن حال ملک و مال گذاشته راه گریز
پیش گرفت شیخ نورالدین خانهای او را چون دل دشمنان

خاکسار و خراب ساخت و بباد ناراج بر داده آنش زد و چون
ازان مهم فراغ یافت اقبال آسا به پایه سریر اعلیٰ شنافت و درین
انفا از شروان خبر آمد که لشکر تو قتمش خان مقدم ایشان
علی آغلن و الیاس آغلن و عیسی بیگ و یغلی بی و دیگر امراء
از در بند گذشته بعضی ولایات شروانات را ناخندند * * نظم *

* بصاحب قران قصه برداشتنند *

* که اوزبک دگر رایت افراشتند *

* شهنشاه مثل زد که نخچیر خام *

* بهای خود آن به که آید بدام *

* تک روی که بروی سر آید زمان *

* بفخچیر شاهینش آید گمان *

* ملخ چون پوسرخ را ساز داد *

* بکنجشک خطی بخون باز داد *

و با لشکر نصرت شعاربعون آفرید گار از شکی روی توجه بسوی
ایشان نهاده شاهزادگان کامران و امراء و نویینان اعلام
دولت بر افراخته و اسباب جنگ و جدال آماده ساخته
فوج فوج روان گشتند *

در درار و فتاد موکب شاه * نم بهاهی رسید و گرد بمه
لشکر انگیخت بیش از اندازه * تیغها تیز گشت و کین نازه

ناله کوه فای و رویین خم * در جگر کرد زهرها را کم

کوه و صحرا بس نفیر و خروش * بر طبقهای آسمان زد جوش
 لشکری بیشتـر ز مور و ملخ * گرم گشته چو آنشین دوزخ
 همه پولاد پوش و آهن خای * کین کش و د یوبند و قلعه کشای
 هویکی در نهاد خود شیري * قایم کشورے بشمشیري
 لشکرِ نوقتمش خان چون ازین حال واقف شدند بی توقف
 رو بگریز نهاده باز گشتند و حضرت صاحب قران کفار بکنار
 آب کرمیرفت چون از گویختن سپاه دشت خبر آمد فرمان
 داد که یورنجیان از برای تشلاق یورنی مناسب اختیار
 نمایند ایشان بعد از تفحص علف زار محمود آباد را لایق
 دیدند صاحب قران سپهر اقتدار بآنجا رسیده بقرب قریه
 فخرآباد درقالین گنبدن نزول فرمودند و مجموع لشکر
 نصرت شعار بر نغار و چرنغار تومان تومان یورنها بخش کرده
 فرود آمدند و چون تعلق خاطر و دل نگرانی حضرت صاحب
 قرانی نسبت با صغار اولاد و اسباط نصاب کمال داشت
 کس بساطانیه فرستاد و حضرات را با اغرق طلب فرمود
 سرایملک خانم و تومان آغا و چلبان ملک آغا و سایر خوانین
 و فرزندان با اغرق بدرگه عالم پناه شتافتند و از آب کر
 گذشته بار دوی همایون پیوستند و امیرزاده میران شاه نیز
 از ظواهر النجق متوجه درگاه عالم پناه گشت و چون ببا^(۱)بی

(۱) در بعض نسخ بجای ببا بی (بپایه میرزا علی) دیده شد *

رسید او را پسری شد و چون صدای این بشارت بسمع مبارک حضرت صاحب قران رسید او را ایجل نام نهاد و امیرزاده پیر محمد بر حسب فرموده امیر سونجک و حسن چغداول و عالی بیگ عیسی را در شیراز گذاشته و با لشکر متوجه شده درین محل باردوی همایون پیوست و بعز زمین بوس استسعاد یافت و آن زمستان دران موضع بعیش و کامرانی و مسرت و شادمانی بگذرانیدند *

• بیت •

• شب و روز ارغنون عیش در ساز •

• بهر جانب دری از خرمی باز •

گفتار در لشکر کشیدن صاحب قران ممالک

ستان دوم بار بجانب توقتمش خان

در آخزمستان که سپاه سبزه بفرمان سلطان ربیع بجوش

در آمده روی پیروزی بدشت نهاد و از فرمقدم عدالت

آثار صاحب قران بهار بنیاد شوکت لشکر بیداد آیین شنا بکلی

بر افتاد رای ممالک آرای حضرت صاحب قران اقتضای

آن فرمود که لشکر بطرف توقتمش خان کشد و او را از نو

گوشمالی دهد که دگر باره پای غرور از حد قدرت و مکنت

خود فراتر نهد *

• بیت •

• کان سیه دل که شد از جام هوا مست غرور •

• فتنه انگیز تر از غمزه خوبان گردد •

بنا برین سایه التفات بر ترتیب سپاه انداخته لشکریان را

او کلک داد * • بیت *

غنی کرد گردن کشان را ز گنج * ز گوهر کشتی لشکر آمد برنج
 و فرمان داد که حضرات عالیات با اغرق بسطانیه روند
 و سراپملک خانم و نومان آغا با فرزندان خرد روانه سموند
 شوند و چلبان ملک آغا و بعضی خواتین در آنجا توقف نمایند
 و موسی رک مال را ملازم ایشان ساخت تا بانفاق اخوی
 ایران شاه که کوتوالی قلعه سلطانیه مفروض بدو بود بضبط آنجا
 قیام نماید چون ایشان بر حسب فرمان متوجه شدند حضرت
 صاحب قران بتاریخ یکشنبه هفتم جمادی الاول سنه (سبع
 و تسعین و سبعمائه) * • نظم *

* از آنجا برفتن علم بر فراخت *

* با هنگ نصرت فوائی بساخت *

* نشست از بر باره ره نورد *

* بر آراست لشکر برسم نبرد *

* جهان در جهان لشکر آراسته *

* ز کوس و کورگه فغان خواسته *

و عساکر گردون مآثر با ترتیبی هر چه تمامتر فوج فوج علمها
 برافراخته و چین کین در جبین مهابت و جلالت انداخته
 متوجه شدند و چون روی نوجه بصوب مشرق و شمال داشتند

پیشتر دست چپ چنانچه معهود سپاه ترک است روان گشت
و حضرت صاحب قرآن هم در قشلاق جهت الزام حجت
مکتوبی بتوقتمش خان نوشته بود *

* نظم *

- * سخنهای پروردگار دل فریب *
- * که از مغز مردم رباید شکیب *
- * حفاظی که امیدواری دهد *
- * عتابی که بر صلح یاری دهد *
- * زبان بندهای^(۱) چو پیکان تیز *
- * دردی در تواضع دردی درستی *
- * سخن ساخته در گذارش در نیم *
- * یکی نیمه ز امید و دیگری بیم *
- * طراز سر نامه بود از نخست *
- * بنامی کز و نامه ها شد درست *
- * خدائی که امید و آرام از دست *
- * دل مرد جوینده را کام از دست *
- * پدید آور هر چه آمد پدید *
- * رساننده هر چه خواهد رسید *
- * پس از آفرین جهان آفرین *
- * بسی داستان رانده از مهر و کین *

(۱) در بعض نسخه بجای بندهای چو (بندها همچو) است *

- * که ای بردی دیو غرورت ز راه *
- * چرا پایت خود نداری نگاه *
- * چه داری ندانم دگر در دماغ *
- * که بر باد صرصر کشائی چراغ *
- * فراموش کردی مگر آن نبرد *
- * که از ملک و مالت بر آورد گرد *
- * مکن باز کاری که این تذد شیرو *
- * بنخچیر گوران در آید دلیر *
- * بلا بر سر خود فرود آورند *
- * که بایاد مستان سرود آورند *
- * بهر موز و بومی که من تا ختم *
- * زیبگانه آن خانه پرداختم *
- * کسی کو مرا نیک خواهی نمود *
- * ز من هیچ بد خواهی او را نبود *
- * ز بانم چو بر عهد شد رهنمون *
- * نبردم سر از عهد و پیمان برون *
- * گرم ژرف دریا بود هم نبود *
- * ز دریا بر آرم به شمشیر گرد *
- * بهر جا که نیروی من پی فشرد *
- * مرا بود پیروزی و دست بود *

- * چو کین آوری کین ستانی کیم *
- * سوی مهربان مهربانی کیم *
- * اگر گوهرت باید و گر نهنگ *
- * ز دریای من هر دو آید بچنگ *
- * درشتی و نرمی نمودم ترا *
- * بدین هر دو قول آزمودم ترا *
- * چو نامه بخوانی نسازی درنگ *
- * نمایی بمن صورت صلح و جنگ *
- * تغافل نسازی که سیلاب نیز *
- * بجوش است در ابر سیلاب ریز *

و شمس الدین المالیقی را با آن مکتوب برسالت پیش
توقتمش خان فرستاده بود و شمس الدین مرد دانا و سخن ور
و کار دیده بود و رسوم و قواعد توره را نیکودانستی و سخنان
دلپذیر آداء مقصود بر حسب اقتضای هر مقامی توانستی
و چون از در بند گذشته در دشت قباچاق بتوقتمش خان
رسید مکتوب رسانیده سخنان حضرت صاحب قران بحسن
عبارت و چرب زبانی ادا کرد در خاطر توقتمش خان بغایت
جای گیر آمد و میل بمصالحت نموده خواست که بدست
مجامله در دامن اعتذار آویزد و از سر صدق و صفا پای

(۱) بجایش درد و کتاب (المالغی) و در یک کتاب (المالغی) است *

اطاعت در راه موافقت نهاده نوعی سازد که غبار وحشت
از میان برخیزد امرای او از سرِ چهل و عناد پایی منع و
افساد در میان آن کارزده نگذاشتند و بدست پندار از خاک
ادبار چشمه دولت و لای نعمت و چشم سعادت خود را
بینباشند *
* نظم *

گزندی که بر شهر یاران رسد * ز تدبیرِ دستور نادان رسد
کسی را که دولت رود ز آستان * شود با فرومایه هم داستان
توقتمش خان بسخن آن بی دولتان از راه صواب افتاده
در تیه نخوت و غرور تخم ویل و ثبور کشت و سخنان خوشونت
امیزد در جواب مکتوب نوشت *
* بیت *

* به نزدیک صاحب قران نامه کرد *

* سخنهای بد بر سرِ خامه کرد *

و شمس الدین المالیقی را خلعت پوشانیده باز گردانید
چون مشارالیه در آب سمور بموکب همایون رسید و بعد از
اقامت مراسم زمین بوس مکتوب توقتمش خان بعرض رسانید
صاحب قران ازان جوابهای نامواب بغایت خشم ناک شد
و بعرض لشکر و ترتیب سپاه فرمان داد *

گفتار در عرض دیدن حضوت صاحبقران

مظفرلوا لشکر فیروزی نشان را

* نظم *

شهنشاه دین دار صاحبقران * خدیو فلک قدر گیتی سنان
 بفرمود تا بر نشیند سپاه * در آید بآیین سومی عرض گاه
 بر آراسته یکسر اسپ و سوار * همه با سلاح آنچه آید بکار
 و آب سمور در دامن کوه البرز واقع شده و از آنجا تا دریای
 قلمز پنج فرسخ باشد بر حسب فرمان لشکرها به نرنیدی تمام
 سوار شده توره انداختند چنانچه قنبل دست چپ در
 دامن کوه البرز بود و قنبل دست راست در کنار دریای
 قلمز از جنب کوه تالب دریا صفها راست بر آراسته از فراز
 توک رزم آزما میان ناشیب نعل باد پایان * * مصرع *
 * درخشنده چون ماه ناکاسته *

از کثرت و بسیاری بمرتبگی که از زمان چنگیز خان باز هیچ
 آفریده لشکری بآن انبوهی نشان نداده و ندیده و در تجمل
 و آراستگی بحیثیتی که در قصص و حکایات ملوک عجم هیچ
 کس مثل آن نخوانده و نشنیده * * بیت *

سپاهی بکثرت فزون از حساب * بآیین فروزنده تر ز آفتاب
 همه غرق فولاد و آهن کسل * هزبران پیل افکن و شیردل
 صاحب قران کامکار محفوف بعون و تایید پروردگار دست
 چپ و قول و دست راست لشکر نصرت شعار گردیده بنفوس
 مبارک خود چپه دید و بهر فوج از سپاه ظفر پناه که میرسید امیر^(۱)

(۱) در بعض نسخه بجای امیرایشان با بها دران (امیران و بهادران) است

ایشان با بهادران بزانو در آمده زبان اخلاص و خدمتگاری

بعرض ثناگستری و جان سپاری بر می کشادند * * نظم *

* که ای ملک را از تو فرخنده فال *

* بعهدت سر فتنه شد پایمال *

* سپهر برین پایه تخت تست *

* جوان گیتی از دولت بخت تست *

* سراسر سرو جان ما بندگان *

* فدای سم اسپ صاحب قران *

* به نیروی اقبالت ای تاجور *

* اگر پر زدشمن شود بحر و بر *

* بروزی که باشد گه دار و گیر *

* بگرز و سفان و بتیغ و به تیر *

* زمین کوه تا کوه پر خون کفم *

* ز خون شان جهان رود جیحون کفم *

و هر یک زانورده اسپ با زین چنانچه رسم است میکشیدند

و آن حضرت ایشانرا نوازش نموده بمواعید پادشاهانه

استمالت می فرمود و چون در کف حفظ اله بقامب گاه باز

آمد کورگه و نقاره و کوس فرو کوفتند و کره نامی و برغو کشیدند

از قلب و جناح و میمنه و میسره تیغهای برهنه بر طرف دشمن

آخته سوزن انداختند بغوی که از صدای آن زلزله در

کوه و غلغله در بحر افتاد * بیت *

بجوشید بحر و بلرزید کوه * روان گشت لشکرگروها گروه
 امراء تومان و هزاره و قوشونات فوج فوج بمورچل خود
 روان شدند و چون از دربند بگذشتند در دامین البرز کوه
 قومی از هواداران توقتمش خان بودند که ایشانرا قیتاغ
 می گفتند حضرت صاحب قران جهت تفاول بافتتاح امر که
 الفاتحه ام الكتاب بقلع و قمع آن بی دینان فرمان داد
 عساکر گردون مآثر بی خبر بر سر ایشان ریختند و اطراف
 و جوانب ایشان را چنان فرو گرفتند که از هزار یکی جان
 بدر نبردند و مجموع را غارتیده دیهه های ایشانرا آتش
 زدند آن بدکیشان خود در ضرام و وزخ سوخته و در مسکن
 شان شعله انتقام افروخته و کذلک یفعل بالمجرمین
 و توقتمش خان شخصی اورتاق نام بایلچی گری روانه
 بجانب صاحب قران کرده بود درین اثنا بنزد یک معسکر
 همایون رسید و چون کثرت و غلبه سپاه ظفر پناه مشاهده کرد
 سراسیمه و هراسناک بتعجیل تمام بازگشت و توقتمش خان
 را آگاهی داد که صاحب قران بالشکری گران منقلای
 و قول مرتب داشته اینک رسید توقتمش خان را از استماع
 این خبر درد حیرت بسر بر آمد و قزانچی را منقلای ساخته
 بالشکری نوادران روان گردانید و چون حضرت صاحب قران

با مجموع لشکر بموضع ترقی رسیده نزل فرمود بمسامع علیه
 رسانیدند که منقلای توقتمش خان قرانچی با غلبه تمام در کنار
 آب خوی فرود آمده است صاحب قران نصرت قرین
 بنفس مبارک با لشکری گزین شبگیر کرده روان شد و در وقت
 صبح چون باد از آب گذشته برایشان حمله کرد و بزخم شمشیر
 آتش بار در مارا ز روزگار مخالفان خاکسار بر آورده عرصه
 صحرا و دشت را بخون دشمنان لاله گون گردانید و سبزه تیغ
 از نهال اقبال غنچه فیروزی شکفانید *
 * شعر *

* روی صحرا همه گلگون شده از خون عدو *

* شسته شمشیر بخون جگر دشمن رو *

صاحب قران گیتی ستان با عساکر نصرت نشان از انجا روان
 شد و بکنار آب سونج رسیده فرود آمد و توقتمش خان بر کنار
 آب ترک لشکرهای خود جمع آورده بود و همه توراها و
 عرابها و کویمها در پیش داشته جای خود را محکم گردانیده
 بود و محاربه و مقاتله را آماده گشته چون حضرت صاحبقران
 با صفهای لشکر آراسته نزدیک رسید به نیروی دولت ثابت
 ارکان و شکوه عساکر کشور ستان سیلاب رعب و هراس در
 خانه ثبات و تمکن توقتمش خان انداخت و توقف نتوانست
 نمود با سپاهش چپوها انداخته و آهنگ گریز نیز ساخته
 باز گشتند صاحب قران با لشکر ظفر قرین گذار پیداکرده از

آبِ تُرک عبور نمود و توقمش خان بآب قوری رسیده
 بایستاد و بجمع باقی لشکرهاى خود مشغول شد و چون سپاه
 ظفر پناه را زرادۀ کم مانده بود حضرت صاحب قران کنار
 کنار آب بطرف ولایت جولات روان شد تا لشکریان از غلات
 آنجا آزوق بردارند و از سو فراغ روى جلالت باستیصال
 مخالفان آرند درین اثنا قران و لان خبر آوردند که توقمش
 خان دگر باره لشکر آراسته است کنار کنار آب بطرف نشیب
 در عقب لشکر منصور می آید حضرت صاحب قران میهنه
 و میسره و قلب و جناح لشکر نصرت شعار ترتیب داده باز
 گشت و ببالای آب متوجه ایشان شد و چون مسافت میان
 جانبین نزدیک شد در روز سه شنبه بیست و دوم جمادی
 الثانی سنه (سبع و تسعین و سبعماية) موافق تفگوز نیل در
 مقابل یکدیگر فرود آمدند تو اچیان سپاه ظفر پناه بر حسب
 فرمان زمین قسمت کردند و لشکریان از جمیع جوانب پیرامین
 معسکر نصرت قرین خندق فرور برده چهرها زدند و منفذ و ها
 استوار کردند و بیرون آن خندق خندقى دیگر بکنند و یرلیغ
 لازم الاتباع بنذفاق پیوست که در آن شب هو کس بجای خود
 پای ثبات برقرار داشته از محل خود حرکت نکند و از شبلیخون
 پر حذر بوده هیچ آفریده آواز بر نیسارد و فغان ندارد

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجایش (آزوق) است *

* بیت *

بفرمود کاتش نسوزند کس * نباید که آید صدای جرس
 امرعالی را امثال نمودند و چون پاسی از شب بگذشت
 نوقتمش خان عزم شبیخون ساخت که مگر تفرقه درارد وی
 همایون انداخت و چون نزدیک رسید کورگه زد و نقاره
 فرو کوفته برغو برکشیدند و سوزن انداختند عساکر گردون مآثر
 برحسب فرموده اصلا ملتفت ایشان نشدند و از کس آوازی
 برنیامد ایشان چون اثر تغییری به هیچ وجه احساس نکردند
 از آن تمکن اندیشناک شدند و یارای پیش آمدن نداشتند
 بضرورت بازگشتند و در همان شب *

* نظم *
 زرایی کج تیره ایباج اغل * بگشت از طریق سعادت بکل
 باد بار شد نکبتش راهبر * خطا کرد و بگریخت دورا بقر
 ز بود و زنا بود امثال او * چه خیزد بجز سوء احوال او
 ز جوجی نژادان وفا کس ندید * کسی فَرَطْعَوْلُ ز کرگس ندید

گفتار در رکوب حضرت صاحب قرانی

بعزم جنگ سلطانی

* روز دیگر که از کمین گاه افق *

* نظم *

* شه خاور علمها را برافراخت *

* به تیغ روز شب را سر به ینداخت *

* فلک را شد تهی از مهرها طاس *

* مبدل شد لباس آل عباس *

صبح روز چهارشنبه لشکر از هردو طرف بجوش و خروش

درآمدند * * نظم *

* علمها کشیدند لشکرکشان *

* پدید آمد از روز محشر نشان *

* سپاه از دو جانب صف آراسته *

* زمینی آسمان وار برخاسته *

* غریبیدن کوس گردون شکاف *

* زمینی را درافکنده پیش بناف *

* به تیره برآمد ز درگاه شاه *

* بسر بر نهادند گردان کلاه *

صاحب قران سپهر اقتدار پرتوهای آفتاب اشراق بر نسق

و ترتیب لشکر افکند و هفت قول مرتب ساخته توره انداخت

و بهادران را مقدم داشت و پیادگان لشکر چهرها گرفته پیش

استادند و امیرزاده محمد سلطان را در قول بزرگ تعیین

فرمود و اطراف و جوانب قول را بدلاوران صفدروصف

شکنان دلاور مستحکم گردانید * * نظم *

* بر آراست لشکر چو کوه بلند *

* به شمشیر و گرز و کمان و کماند *

* سر آهنگ تا ساقه از تیر و تیغ *

* بر آورده کوهی ز آهن بمیغ *

* جدا گانه از موکب هر گروه *

* حصاری بر آورده مانند کوه *

و بنفس مبارک با بیست و هفت قوشون مکمل * * بیت *

همه آلت جنگ برداشته * چو دریایی از آهن انباشته

در عقب لشکر با ستاد * * شعر *

* نصرت عذرا گرفته و اقبال در رکاب *

* وز آسمان رسیده بشارت بفتح باب *

و لشکر مخالف نیز در مقابل صفها مرتب ساختند و علمها

برافراختند * * بیت *

* ز نیزه نیستان شد آورد گاه *

* بپوشید دیدار خورشید و ماه *

* و لشکر نگویم که دو کوه قاف *

* رسیدند در جلوه گاه مصاف *

* چو دریای هیجا درآمد بجوش *

* ز مردان جنگی برآمد خروش *

* آجل فتنه را کار سازی نمود *

* سپه با سپه دست بازی نمود *

* برآمد ز لشکر ده و دارو گیر *

بپوشید روی هوا پرتیر *

درین اثنا از طرف میسره شخصی خبر آورد که از میمنه مخالف کونجه اغلن و بیگ یارق اغلن و اقتاد و داود صوفی داماد توقتمش خان و اتورکوبا غلبه تمام مقابل میسره لشکر منصور درآمده اند حضرت صاحب قران بتعجیل تمام متوجه ایشان شد و با قوشونهای آراسته حمله کرد ایشان چون صوت عساکر گردون متأثر مشاهده کردند پشت داده رو بگریز نهادند و از جمله بیست و هفت قوشون که با حضرت صاحبقران بودند جمعی در عقب ایشان روان شدند و ایشان چون بقول خود رسیدند باز گشتند و بران جماعت که در پی ایشان رفته بودند حمله آورده باز گردانیدند و بحضرت صاحبقران رسانیدند و بعضی از هر طرف بگریختند و بدین واسطه قوشونات بهم برزده شد و ایشان دلیر گشته پیش راندند و بر حضرت صاحبقران حمله آوردند امیر شیخ نورالدین جان فدای ولی نعمت و توکل بر حضرت عزت عَزَّاسمه کرده پیش دشمنان فرود آمد و پنجاه کس با وی فرود آمدند و بزخم تیر جگردوز ایشان را بازداشتند * • نظم

بهر تیر کز شست شان شد روان * بپهلوی در آمد یکی پهلوان
و محمد آزاد و علی شاه برادر او و توکل باورچی هریک
عوابه از عرابهای مخالفان گرفته بیاوردند و هر سه را

در پیش حضرت صاحب قران کامکار بجای چپرها برهم بستند
 و الله داد با قوشون وفادار آمد د رسیده او نیز پهلوی شیخ
 نورالدین پیاده شد و حسین ملک قوجین نیز با نعمکان برسید
 و فرود آمد و امیرزیرک جاکو نیز با قوشون خود بیامد و با
 ایشان موافقت کرد و قوشون قول با توغ و علم رسیده کورگه
 زدند و برغو کشیده سورن انداختند و استوی نیز با قوشون
 خود رسیده در عقب قوشون قول فرود آمد * * نظم *

* نهیب خروشیدن کوس جنگ *

* ز سرمغز می برد و از روی رنگ *

* نفیر دلیران بر آمد باوج *

* بهر گوشه میرفت خون موج موج *

هر چند لشکر دشمن فوج فوج آمدند و حملهای پیاپی کرده
 کوششها نمودند بهادران ظفر پناه را که فرود آمده و سوکد امشی
 کرده تیر می انداختند از جای نتوانستند چنبدانید *

* بیت *

* ز بس قتل و زخم اندران دشت کین *

* تو گفتمی که دریای خون شد زمین *

* ز بس کشتگان گرد بر گرد راه *

* چو بازار محشر شده حرب گاه *

خدا داد حسینی که قذبل دست چپ بود از کونچه آغل

که قنبل دست راست مخالف بود گذشته از پس پشت
 افتاد که در مقابل حضرت صاحب قران ایستاده جنگ
 میکرد در آمده برایشان تیر باران کردن گرفت و در آن حال
 امیرزاده محمد سلطان با قوشونهای خاصه آراسته و مکمل
 بمدد رسید و از دست چپ حضرت صاحب قران در آمده
 بجنگ مشغول شدند و مجموع بهادران با اتفاق حمله آوردند
 و بیکبار بر لشکر مخالف زدند و بزخم شمشیر آبدار و ضرب سنگ
 آتش بار دست راست دشمن را منهزم گردانیدند و امیر
 حاجی سیف الدین را که قنبل دست راست بود از آن صعب
 تر حالتی افتاد چه دست چپ مخالف که قنبل ایشان
 امیر عیسی پی و یخشیی خواجه بود غلبه کردند و از وی گذشته
 او را در میان گرفتند و او نیز دل از جان برداشته با تومان
 خود فرود آمد و چپها پیش گرفته و سوکد امشیی کرده
 بمدا فعه و مقابله دشمنان دست جلالت برکشادند و چون کوه
 پای ثبات فشرده کوششهای مردانه نمودند و هر چند سپاه
 مخالف بمدد یکدیگر میرسیدند و به نیزه و شمشیر و سالیق حمله
 می آوردند ایشان بزخم تیر همه را باز می گردانیدند *

* بیت *

تورنگ کمان کرده جانها ستوه * فشا قش کسان تیر بر هر گروه
 تا جهان شاه بهادر با تومان خود از طرفی دیگر در آمد و بر

دشمنان حمله آورده جنگی عظیم در پیوست * بیت *

* بر آشفته شیران کوبال گیر *

* فروریختند از د و سوتیخ و تیر *

* سنان چشمه خون کشاده ز سنگ *

* برو رسته صد بیشه تیر خد نگ *

* خدنگی همه سرخ گل بار او *

* گل خون بر آورده از خار او *

* همه باد پایان ز خون چون عقیق *

* شده نآمد زین بخون در غریق *

و چون آن دو امیر صاحب ند بیدر بل دو شیر دشمن شکار کشور گیر

پشت اتفاق بتقویت یکدیگر باز دادند قنبل دست چپ

مخالف را که در مقابل بود منزهم گردانیدند و نمودر خواجه

آقبوغا نیز دست برد های دلاورانه نموده از میسره مخالف

انچه برابر او بود براند و امیرزاده رستم عمر شیخ با توماس

خود برق و ارد صاعقه کرد از بر اعدا زد و خرمن ثبات ایشان

را سوزانیده بگوریزانید و در آن خرد سالی نام پدر نامد ار را

زنده گردانید * شعر *

* ان السری اذا سری فبنفسه *

* وابن السری اذا سری اسراهما *

و بغلی بی بهرین که از مقربان و ایچکیان تو قتمش خان بود
 با بهادران لشکر خویش پیش رانده * * نظم *
 ستایید خود را و گفتا منم * هزبری که در جنگ پیل افکنم
 پلنگان درم بوسر کوهسار * نهنگان خورم بر لبِ جوی بار
 سنانم ز پهلوی در آید بغاف * گزافی نمی گویم اینک مصاف
 و آواز بر آورده عثمان بهادر را بمبارزت طلبید امیر عثمان را
 ازان لاف باد انگیز از آتش حمیت زبانه زد و بی توف *

* بیت *

- * چوکوهی روان گشت بر پشت باد *
- * عجب بیسن که بر باد کوه ایستاد *
- * در آمد بمیدان چوسیلی بجوش *
- * که از کوه در پستی آرد خروش *
- * در آمد بناورد چالش کزان *
- * بخون مخالف سگالش کزان *

چون عثمان بهادر با قوشون خود بایشان رسید از طرفین
 درهم آویختند و بی دریغ شمشیر و گرز و سالیق بر یکدیگر
 ریختند * * نظم *

- * چنان درهم آویختند آن سپاه *
- * که از گرد شد روی گیتی سیاه *
- * ز بس قتل روی زمین خون گرفت *

* فلک مانده زان چیره دستي شگفت *

عاقبة الامر از نيروي دولت قاهره عثمان بهادر غالب آمده مخالفان را مقهور گردانیده براند و ديگر امراء و بهادران عساکر گردون مآثر هر کس در محل خود داد مردمي و مردانگي دادند و از ميان اقبال صاحب قران بی همال سپاه مخالف را بيکبارگي برهم شکسته همه را متفرق و پريشان ساختند و نو قتمش خان با شاهزادگان جوجي نژاد و امراء و نوپيدان پشت بهزيمت داده رو بگريز نهادند و بسياري از لشکريان ايشان کشته شد *

* نظم *

- * خداداد فرصت شهنشااه را *
- * هزيمت در افتاد بدخواه را *
- * زدشتي بسي خون و خوي ريختند *
- * گرفتند و کشتند و آريختند *
- * پراز جوي خون گشت صحراودشت ^(۱) *
- * سراسر زمين سونش لعل گشت *
- * بخون غرقه شد مرکبان را نعال *
- * نوگفتي مگردر شفق شد هلال *
- * چوبر دشمنان شاه شد کامگار *
- * شد از خرمي کار او چون نگار *

(۱) درد و نسخه بجای جوي (موج) است *

- * فوود آمد از باره خوش خرام *
- * که دید آنچه مقصود بودش بگام ^(۱) *
- * بشکر خدا رومی برخاک سود *
- * که پیروزی از داور پاک بود ^(۲) *
- * چو کرد آفرین داور خویش را *
- * بسی سیم وز زده درویش را *

شاهزادگان و امراء و نویینان زانوزده مراسم تهنیت بجای آورده نثارها کردند و حضرت صاحب قران ایشان را کنار گرفته ستایش فرمود و رایتِ نصرت شعار از انجا نهضت نموده بفتح و فیروزی روان شد و چون کنار آب قورای مخیم نزول همایون گشت عاطفت پادشاهانه نفقد احوال اعوان دولت نموده امیر شیخ نورالدین را که در جنگ جان سپاری کرده بود بمزید عنایت و تربیت اختصاص بخشید و پایه قدر او را بلند گردانیده اسپ و جامه زردوز و کمر مرصع ارزانی داشت و صد هزار دینار کهنی او کلکا فرمود و دیگر امراء و بهادران که آثار شجاعت و جلالت بظهور رسانیده بودند همه را او کلکا داده بانواع نوازش خسروانه سرافراز گردانید

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحب قران
از عقب توقتمش خان

(۱) (۲) هر دو جا در بعض نسخ بجای که (چو) دیده شد *

صاحب قران گیتی ستان اموال و غنایم که از اندازه بیرون درین فتح همایون حاصل آمده بود با اغرق بگذاشت و امیرزاده میرانشاه را که پیشتر از مصاف از اسپ خطا کرده بود و دست مبارکش آسیب کسری یافته در اغرق بگذاشت و امیر یادگار برلاس و امیر حاجی سیف الدین را پیش او بازداشت و لشکر اختیار کرده ایلغار فرمود و بتگامشی توفتمش خان روان گشت و بتعجیل تمام شب و روز در عقب او می راند و چون بمعبور آتل رسید که آنرا گذار نورا تور گویند پسراروس خان قویری چاق آغلن را که ملازم حضرت صاحب قران بود و جمعی بهادران اوزبک که در سلک ملازمان موکب همایون منخرط بودند همراه کرد و اسباب پادشاهی آماده داشته بخلعت طلا دوزو کمزرین مشرف گردانید و از آب آتل بگذرانید و خانی الوس جوجی را با و تفویض فرمود *

* بیت *
 آوریدی جهان به تیغ فراز * بسر تازیانه دادی باز
 گنج در حضرتش روانه شده * غارت تیغ و تازیانه شده
 شاهزاده جوجی نژاد بر حسب فرموده بدانجانب رفت
 و بجمع آوردن سپاه پراکنده و ضبط الوس مشغول شد و عساکر
 گردون مآثر در پی دشمنان شتافته تا اوکک^(۱) برفتند و

(۱) در بعض نسخه بجای اوکک (الک) و در بعض (اوکل) است *

بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و آن روز برگشتگان را ازین طرف ضرب شمشیر قاتل بود و ازان طرف آب خون خوار آتل بیشتر ایشان را گرفته اسیر کردند و اندکی از ایشان بعمدها خود را در آب انداختند و بآن طرف آتل گذاشتند و نوقدمش خان خانمی را با خان و مان و هرچه داشت از پید او پنهان گذاشت و از بیم جان با معدودی چند بطرف بولر^(۱) بجنکلیستان درآمد و از چنگال شیران دشمن شکن امان یافت و لشکر منصور ازین سوی آب تا بآن موضع رفتند که در یورش اول دشت ازان طرف آب بآنجا رسیده بودند و غارت کرده و آن موضع نزدیک است بظلمات و سپاه ظفریناه این نوبت نیز بیشتر دشت قبیچاق را غارت کردند *

* نظم *

- * نچندان غنیمت بخسرو رسید *
- * که اندازه آید آن را بدید *
- * زسیم وزرر قندز و لعل و در *
- * منازل کران تا کران گشته پر *
- * غلامان تنمائی خوب روی *
- * کنیزان حورا و شی مشک بوی *
- * و شاقان موکب روی زود خیز *
- * بدیدار نازه برفتار تیز *

(۱) در بعض نسخه بجای بولر (بوکر) است *

* مواشی و انواع حیوان بسی *

* شمار جهانی چه داند کسی *

و امیرزاده میرانشاه با امراء که بکنار آب قورای در اغرق مانده بودند تا اغرق را سر کرده در عقب بیارند در موضع یولو قلوک از و قلوک بموکب همایون ملحق شدند و چون در آن سفر خجسته اثر اکثر شاهزادگان کرام و امراء عظام ظفر آسا ملازم رکاب مغلی بودند ملهم دولت ملاحظه رعایت جانب حزم در خاطر همایون انداخت و فرمان واجب الاذعان بصدور پیوست که امیرزاده پیرمحمد عمر شیخ با شش هزار سوار بدارالملک شیراز معاودت نماید و امیر شمس الدین عباس با سه هزار مرد و غیاث الدین ترخان که داخل تومان او بود بدارالسلطنة سمرقند شتابند ایشان بر حسب فرموده روی توجه برآه آوردند و چون از در بند گذشته بار دبیل رسیدند از تبریز خبر آمد که قرا یوسف ترکمان با غلبه ترکمانان که باز جمع شده اند در حوالی آله طاق است و عزیمت خوی دارد و امیر شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان برقرار عازم سمرقند شدند و امیرزاده پیرمحمد با امراء خود مثل امیر ابوسعید برلاس و بکش و دولت خواجه و توکل بهادر در تبریز آمدند و سپاهی که در آن حوالی بودند تمام جمع گشتند و امراء شاهزاده میرانشاه که در تبریز مانده بودند بایشان

پیوستند و عرض سپاه دیده روی جلادت بقلع و قمع مخالفان
 نهادند و چون بخومی رسیدند نیزک و چالیق بالشکر ملحق
 شدند و در آنجا خبر آمد که قراول قرا یوسف در قرا دره
 است امیرزاده جوان بخت ایلغار فرمود و چون سایه رسول
 مرکب کشور کشایش بر قرا دره افتاد قراول قرا یوسف بگریخت
 و پیش او رفت که در بند ماهی بود و قرا یوسف را از
 استماع توجه عساکر گردون مآثر ارکان نبات و قرار منزل
 شد و روی عجز و اضطراب بصوب هزیمت و فرار آورد و
 امیرزاده پیر محمد در عقب او ایلغار فرمود و به بند ماهی
 راند و ملک عزالدین کرد بالشکر خود در آن محل بموکب
 امیرزاده جوان بخت ملحق شد و شاهزاده مشارالیه امراء
 و لشکریان را از عقب قرا یوسف بفرستاد و دوسه منزل از پی
 ایشان رفته فرود آمد و امراء نا اونیکی برفتند و چون
 قرا یوسف را نیافتند باز گشتند و امیرزاده پیر محمد از آنجا
 مراجعت نموده از تبریز گذشته بسلطانیه آمد و خافزاده
 او را طومی داده خلعت پوشانید و بجانب شیراز روان شد *
 گفتار در تاخت فرمودن صاحب قران مظفرلوا
 دست راست الوس جوجی و

ولایت روس را

همت عالی نهمت صاحب قران گیتی ستان که در هر

امری جز بغایت قصوی آن رضا ندادی بعد از شکستی و راندن توقتمش خان و قتل و قهر سپاه و لشکریان او خواست که مجموع آن ممالک و ولایت را در حوزه تسخیر و تصرف آورد و تمام اقوام و احشام آن حدود و نواحی را مقهور و مستاصل سازد بمقصد الوس دست راست جوجی خان بجانب آب اوزی در آن دشت بی پایان روان شد و امیر عثمان را بقراولی تعیین فرمود و او قلاً و زگر گرفته روی جلادت براه نهاد و چون بآب اوزی رسید در موضع مفکرمن بیگه یارق آغلن را و بعضی الوس اوزبک که در آنجا بودند تالان کرد و اکثر ایشان را در تحت ضبط آورد چنانچه اندکی یک سواره جان بیرون توانستند برد و باش نیمورا و غلن و اقتاد گریخته و از آب اوزی گذشته بالوس هرمدای که دشمن ایشان بودند در آمدند و حال ایشان آنجا از غارت و اسر بدتر شد و از آنجا تومان اقتاد فرار جسته بروم رفتند و در صحاری اسریقه ساکن شدند و الحالته هذه هنوز آنجا اند و چون حضرت صاحب قران از آب اوزی بازگشت بسعادت و اقبال آهنگ روس فرمود عساکر گودون مآثر بیگ یارق را دگر باره بکنار آب تن در پیچیدند از پیش آب خونخوار داشتند و از عقب لشکر جرار و بقراسو که از شهرهای روس

است رسیده تمام آنرا از اندرون شهر و بیرون غارت کردند بیگ یارق اغلن بغایت عاجز و بیچاره گشت و از سر ضرورت و اضطرار اهل و اولاد خود را در جنگل بلارها کرده با یک پسر بگریخت و از میان ایشان بیرون رفت و سپاه ظفر پناه زن و فرزند و متعلقان او را مجموع پیش حضرت صاحب قران آوردند و آن حضرت جهت ایشان خرگاه و خيام تعیین نمود و انواع رعایت فرمود و از چهار پایان واقشه و اجناس و هرگونه نجملات بسی اسباب ارزانی داشته خوشدل و آسوده خاطر از عقب بیگ یارق اغلن بفرستاد و امیرزاده میرانشاه و جهانشاه بهادر و دیگر امراء نومان و هزاره با لشکریان باز گشته بطرف برنغار الوس جوجی دیگر باره تاخت کردند و بایشان رسیده بیگ خواجه و دیگر امراء را با تمام الوس او نقول بقتل و اسر و غارت دمار از روزگار ایشان بر آوردند و شهر سرای^(۱) و اوروس جوق را نیز غارت کردند و تمامی الوس و ولایات را در تحت تصرف آوردند و مال و منال نزون از حد و تخمین وهم و خیال ضمیمه دیگر غنیمتها گشت و گله و رومه بلی حساب گرفتند و زنان و دختران صاحب جمال اسیر کردند *

* نظم *

* گرفته لشکر سلطان آفاق *

(۱) در بعض نسخه بجای شهر هرای (از روس) دیده شد *

* بسی مه پیکران از دشت قباچاق *

* پیری و ش دختوان سرو بالا *

* ظریف و چابک و دل‌بند و رعنا *

حضرت صاحب قران بجانب مسکوکة هم از شهرهای روس است نهضت فرمود و آنجا رسیده سپاه ظفرپناه تمام آن ولایت را از شهر و بیرون بتاختند و مجموع امراء آنجا را منکوب و مخدول ساختند *

* بیت *

بنیروی بازوی شمشیر نیز * برآورده از روسیان رستخیز
ز بس روسی برهم انداخته * شده دشت و کوهی برافراخته
و غنیمت بسیار بدست لشکریان افتاد *

* نظم *

* نه چندان گرانمایه در کار بود *

* که آنرا شماری پدیدار بود *

* زر کانی و نقره زیبقی *

* که مهتاب را داد بی رونقی *

* ز گنجان و انطاکی خانه باف *

* زده کوهه بر کوهه چون کوه قاف *

* به خروارها قند ز تیغ دار *

* سمورسیه نیز بیش از شمار *

* ز قاقم نه چندان فرو بسته بغداد *

* که تقریر آن کرد شاید که چغد *

* و شق تیغهای شبستان فروز *

* چو خال شب افتاده بر روی روز *

* فروزنده سنجاب و روباه نعل *

* همان کره اسپان نادیده نعل *

* جز این مایها نیز بسیار گنج *

* که آید ضمیر از شمارش برنج *

ورای این نفایس واجناس امیرزاده محمد سلطان نیز
 جمیع اقوام قبونجی قراول را غارت کرد و دیگر اقوام
 و طوایف مخالف نیز مثل قوم کوربقا و بیرلان و یورکون و
 گلچی که از بیم لشکر منصور در بیابان متحیر و سرگردان
 می گشتند همه را در یافته غارت کردند و اموال و اسباب
 فراوان غنیمت گرفتند و زنان و فرزندان ایشانرا اسیر کرده
 بیاوردند * * بیت *

* چه گویم زان پری رویان روسی *

* چو گل آگنده در کتّان روسی *

صاحب قران سپهر افتدار عجزی گرفته از انجا متوجه طرف
 یال جمکین شد و چون بحصار آزاق رسید امیرزاده میروانشاه
 و لشکری که با او بود کفار آب تن گرفته و دشمنان را تاراج
 کرده در انجا بموکب همایون پیوست و یرلیغ لازم الاتباع
 نفاذ یافت و در آزاق مسلمانان را از میان غیر ملت جدا

ساخته رها کردند و تمام بی دینان را به تیغ جهاد بگذرانیدند
و خانهای ایشان را غارت کرده آتش زدند و مصدوقه

کم من قریة اهلکناها بظهور آمد *

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران

بجانب چرکس

رایت نصرت شعار از انجا نهضت نموده بصوب قوبان

روان شد چرکسان علف زارها که میان آزا ق و قوبان است

سوخته بودند و بدان سبب بسیاری از چهارپایان عساکر

منصور دران راه تلف شد و قریب هفت و هشت روز از

بی علفی تشویش کشیدند و از آب و گل بسیار گذشته بقومان

رسیدند و چند روزی دران مرحله توقف افتاد حضرت

صاحبقران گیتی ستان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده

میرانشاه و امیرجهان شاه و دیگر امراء را بجانب چرکس

فرستاد و مبالغه فرمود که هر چند زود تر آن ولایت را تسخیر

کرده مراجعت نمایند شاهزادگان و امراء بر حسب فرموده

ایلغار کردند و بتعجیل تمام بآن ولایت شتافته از میامین

تا یید آسمانی و فرد دولت حضرت صاحبقرانی مجموع

الوس چرکس را بدست تسلط و استیلاء تاراج کرده غنائم

بسیار گرفتند و بسعادت و اقبال بسلامت از انجا معاودت

نموده بشرف بساط هوس استسعاد یافتند *

گفتار در توجه موکب گردون شکوه

بجانب البرزکوه

چون خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر از مهمات ولایت روس و چرکس به پرداخت با تمامی عساکر گردون مآثر بصوب البرزکوه بازگشت و درین اثنا شکنجه غیرت و حمیت پادشاهانه بواسطه نهمتی که در واقع حقیقتی نداشت بقتل امیر عثمان عباس فرمان داد و چنان سروری بسبب افساد جمعی مفسدان قتل از پای درآمد و لا مرد لقضاء الله و رایت کشورکشای به نیت غزای متوجه بوری بردی و براتن شد که حاکم قوم آس بود و در آن طریق جنگلها بود درختان را انداخته و راه ساخته امیر حاجی سیف الدین را با غرق بگذاشت و بقصد جهاد بالبرزکوه برآمد و در قلعه‌های کوه و دره‌های محکم با مخالفان دین محاربه بسیار کرد و در جمیع مواقع سپاه ظفرقرین بروفق میعاد و آن چندنا لهم الغالبون مظفرآمدند و بسیاری از آن بی دینان را بتیغ جهاد گذرانیده با آتش جهنم بس المهاد فرستادند و قلعه‌های ایشانرا خراب ساختند غنیمت بی شمار از اموال کفار فتوح روزگار لشکر نصرت شعارگشت و از انجا مظفر و منصور با مساعی مشکور و غنایم نا محصور بازگشته باردوی همایون نزول فرمود و امیر حاجی سیف الدین که در اغرق

مانده بود ترتیب طوی کرده جشنی خسروانه بر آراست *

* نظم *

- * زده بارگاهی بریشم طناب *
- * ستونش زرو میخس از سیم ناب *
- * بگوهر بیاراسته تخت زر *
- * نشسته برو خسروِ ناچور *
- * سران جهان جمله در پیش گاه *
- * سر افکنده در سایه یک کلاه *
- * کمر در کمر تا جداران دهر *
- * به پیش جهانجوی پیروز بهر *
- * نخستین ز جلاب نوشین سرشت *
- * زمین گشت چون حوضهای بهشت *
- * نهادند خوان آن گهی بیدریغ *
- * گراینده شد گرد عذیر بمیغ *
- * زهرنعمتی کاید اندر شمار *
- * فرو ریخته کوهی از هر کنار *
- * خورشهای الوان زهر گونه بیش *
- * بخوانهای زرین نهادند پیش *
- * چو خوردند چندانکه آمد پسند *
- * ز جام و صراحی کشادند بند *

- * می فاب خوردند با بانگ رود *
- * زگردون گذشته صدای سرود *
- * یکی هفته از خر می یافت بهر *
- * بر آسود با پهلوانان دهر *
- * دگر هفته روزی پسندیده جست *
- * کز وفال نیدروزی آید درست *
- * بفرمود نا کوس بنواختند *
- * برفتن علمها بر افراختند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بقلعه

کولا و طاووس و غیر آن

حضرت صاحب قران باز اغرق را گذاشته از آنجا متوجه قلعه کولا و طاووس شد و ایشان نیز از طوایف ساکنان البرزکوه بودند و ساکنان آنجا و قلعه‌های و حصارهای محکم بر بالای کوه بود و راههای بغایت دشوار داشت از بس بلندی بمرتبه که نگرنده را چشم خیره مافدی و کلاه از سر افتادی بتخصیص قلعه طاووس که در سیومین کمرکوهی رفیع واقع بود چون آشیانه جانوری و ارتفاعش بحدی که تیر پرتاب بآن نمیرسید عقل تسخیر آن از قبیل محالات می دانست و وهم کشودن آن بهیچ وجه تصور نمی توانست صاحب قران کامگار جماعتی را از قبیله تکریت که در عساکر منصور بودند و ایشان

در کوه روی بحیثیتی چست و چالاک می باشند که هر جا که
 نخچیر تواند رفت بروند طلب فرمود و به نفیث و تفحص
 راههای آن قلعه فرمان داد ایشان بر حسب فرموده بجست
 و جوی محل برآمدن و فرود آمدن آن کوه مشغول شدند
 و هر چند بگشتند و احتیاط نمودند اصلاً طریقی که بآن قلعه
 توان رسید نیافتند رای مشکل کشای آن حضرت پرتو اندیشه
 بران کار فرو بسته انداخت و بعد از امعان نظر بفرمود تا چند
 نرد بان بلند بساختند و بر یکدیگر پیوند کردند و بر کمر او لیدن
 نهادند جمعی بهادران ببالا برآمدند و نرد بان را بر کشیده بر
 کمر دو مین نهادند و ببالا برآمدند و باز بر کشیده بر کمر سیومین
 نهادند که قلعه در آنجا بود و آن شیر مردان دلاوردل از جان
 بریده و شمشیر کشیده از پی یکدیگر به نرد بان برآمدند
 و گروهی دیگر از دلاوران جان باز دست از سر شسته و دل
 از جان برداشته در بالای کوه طنابها بر میان بستند و سرهای
 طناب بر قلعه کوه مستحکم گردانیده با تیغهای آبدار آتش
 بار تا بر ابر قلعه فرود آمدند و هر دو گروه با اتفاق از زیر و بالا
 حمله می آوردند و هر چند که از قلعه تیرو سنگ می انداختند
 و بهادران بدرجه شهادت فایز می شدند دیگر دلاوران
 دین دار از فرود ملت صاحب قران کامکار روی جلالت بآن
 کار می نهادند •

* حسن عالم سوز او چند آنکه عاشق می کشد *

* زمره دیگر بعشق از غیب سر بر می کنند *

اهل قلعه چون آفت سماوی و ارضی از فراز و نشیب هابط
و صاعد یافتند مضطر و سراسیمه گشتند و بهادران سپاه ظفر
پناه آن قلعه را باین نوع مسخر گردانیدند و بسیاری از قوم
ارکون که در آنجا بودند بقتل آوردند * * نظم *

* روان شد یکی چشمه خون زکوه *

* بفرومان سلطان توران گرده *

* غلط شاه توران و ایران همه *

* که عدلش شبان بود و عالم رمه *

و کولاً و طاوس را که سرداران قلعه بودند دستگیر کرده از
پای در آوردند و رایت نصرت شعار از آنجا نهضت نموده
متوجه قلعه پیولاد شد که او ترکو که از عظماء امراء الوس
جوجی بود پناه بآنجا برده بود و در انضای راه در موضع
بلقان^(۱) یک روز توقف نمود در آن جا چندان غسل بود که
لشکریان هر چند خواستند برداشتند و از آنجا کوچ کرده
بسعادت و اقبال روان شد و از برای الزام حجت مکتوبی
به پیولاد نوشت و مصحوب برادر او ترکو پیش او فرستاد محصل
کتابت و رسالت آنکه او ترکو را که التجا بتو آورده است

(۱) در دو کتاب بجای بلقان (بلقا) است بی نون *

بفرست و اگر نه با لشکری شمار همه شیران دشمن شکار می‌آیم
و چون مکتوب به‌ولاد رسید از سر استظهاری که بحصانت حصار
خویش داشت در جواب گفت که قلعه محکم دارم و اسباب
جنگ آماده است و او ترکو پناه بمن آورده تا جان در تن
باشد او را نسپارم و تا توانم او را محافظت نموده نگاه دارم
و چون آن جواب بحضرت صاحب قران رسید شعله حمیت
پادشاهانه برافروخت و در راه آن جنگلی سخت بود چنانچه
از کثرت اشجار و تشابک اغصان بادچاپک نهاد از آنجا
افتان و خیزان گذار کردی امر عالی صدر یافت و عساکر
گردون مآثر سه فرسنگ چنگل بریده راه ساختند و رایت
عزم برافراختند چون بدانجا رسیدند قلعه او در دره بود
بغایت سخت و مردم آنجا راه دره را گرفته بودند و دل از
جان برداشته فدائی و اربجنگ مشغول شدند سپاه نصرت
پناه بعد از کوشش بسیار برایشان ظفر یافتند و قلعه را کشوده
بسیاری از آن گمراهان را بتیغ جهان بگذرانیدند و او ترکو
گریخته بدرهای کوه البرز بدررفت و لشکر منصور خان و مان
ایشان را غارت کرده آتش زدند و اولجه بسیار و غنیمت
بیشمار گرفتند درین اثنا شخصی خبر آورد که سه فوج از
مردم بی‌دین گریخته بکمرکوه برآمده اند و اسقاده حضرت
صاحب قران متوجه ایشان گشت و عساکر گردون مآثر

جنگ کرده ایشان را بگرفتند و تمام آن دوزخیان را بآتش
 بسوختند و از برنغار امیرزاده میرانشاه خبر فرستاد که او ترکو
 را در پی کرده ایم و در میان کوهستان البرز بموضع اباسه
 در آمده صاحب قران سپهر اقتدار بسعادت و اقبال سوار شد
 و از عقبها و درهای کوه البرز گذشته در اباسه نزول فرمود
 و در آن محل او ترکو را گرفته و بسته بدرگاه عالم پناه آوردند
 فرمان جهان مطاع صدور یافت که او را بند نهاده محبوس
 گردانند و لشکر منصور بسیاری از مردم آن نواحی را غارت
 کرده در ظل رایت نصرت شعار باز گشتند و بار دومی همایون
 پیوستند * * بیت *

شکوه سپاهش به تیغ نبرد * بر آورده از کوه البرز گرد
 و صاحب قران کامگار با تمامی عساکر نصرت شعار چند روز
 در پاش طاق و حوالی آن توقف فرمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران با جود
 بسهم و قلاع کفار که در آن جانب بود
 صاحب قران مما لک ستان با عساکر فیروزی نشان
 ایلغار کرده متوجه سمس شد و چون بسعادت و اقبال آنجا
 رسید تمامی آن الوس را بفرود و لت روز افزون مسخر گردانید
 و محمد غیور خان کمر مطاوعت و انقیاد بر میان جان بسته با
 ایل خود در پایه سریر اعلی حاضر آمد و بشرف بساط بوس

میرافراز گشته در سلك بندگان درگاه انخراط یافت و جمعی دیگر از اهل ولایت گریخته بودند و پناه بکوه برده و بجایهای سخت در آمده که پیاده بدشواری آنجا توانستی رفت حضرت صاحب قران بنفس مبارک متوجه ایشان شد و بآن کوهها بر آمده سپاه ظفر پناه دست جلالت بجنگ برکشادند و مجموع آن قلاع را مسخر گردانیدند و باشارت قهرمان قهرمردمان آنجا را بسته از کوه بیفک اختند و در آن کوهستان بسی ولایات را بگرفتند و در تضاعیف آن موافق بسی محل بود که فرود آمدن از آن نه سواره متمشی میشود و نه پیاده بلکه خود رارها می بایست کرد که لغزیده بشیب آیند و آن خدیو موید دین دار از غایت شغف با حراز فضیلت جهاد بنفس مبارک مرتکب آن احوال و اخطار میشود * * نظم *

* هزار آفرین از جهان آفرین *

* بران شاه با دانش و داد و دین *

* که قصدی نبودش ز تیغ آختن *

* بجز رایت ملت افراختن *

و در مواضعی که از غایت ارتفاع وهم از عروج بران قاصر آمدی بقوت دولت جهانگیر و حسن رای و تدبیر مخالفان را مقهور و اسیر کرد و قلعهها را بحیز تسخیر در آورد و یک دو

(۱) درد و کتاب بجای کوهستان (کوهسار) است *

روز آتش قهر چنان برافروخت که ترو خشک آن درهم سوخت و مجموع کلیساها و بتخانهای ایشان را خراب و ویران گردانید و از آنجا فرود آمده دامن کوه اوهر را تاخت فرمود و لشکریانرا غنیمت بسیار بدست افتاد و از آنجا باز گشته بجانب بیش گذت روان شد و آن ولایت را بانوار عدل و احسان و آثار مکرمت و امتنان آذین بست و اهالی آن مواضع که پیشتر ازین آمده بودند و انقیاد نموده سیورغال یافتند و ملحوظ نظر عنایت گشته از خوف و هراس ایمن شدند و فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که لشکریان اصلا متعرض ایشان نشوند و بکم و بیش زیان نرسانند تا عالمیان را معلوم گردد که هر چه از نیک و بد بمردم می رسد جزا و سزای اعمال و افعال ایشان است چنانچه از نحوای نص من عدل صالحا فلننسه و من اساء فعلیها مستفاد میشود و حضرت صاحب قران از آنجا گذشته بر ولایت جوتور قزاق تاخت آورد و مجاهدان سپاه ظفر پناه تمام گمراهان که دران کوههای بزرگ نشست داشتند طعمه تیغ فساد سوز گردانیده ایل جوتور قزاق را تاراج کردند و اموال و غنایم بسیار در حیز حصول آمد و غسل فراوان نیز برداشتند و از آنجا بموضع بوغاز قم رسیده دران محل قشلاق فرمود و تمامی اهالی ولایت معقود و قازی قوموق از سران عان

و مطارعت بهای انقیاد و متابعت بدرگاه عالم پناه آمدند
 و مراسم بندگی و طاعت گزارى بجای آورده بعنایت و
 عاطفت پادشاهانه سرافراز گشتند و در میان جزایر بسی
 مواضع بود که مردم آنجا بر آب اعتماد کرده آنرا حصار خود
 ساخته بودند و در اظهار شعار خد متگاری و فرمان برداری
 نهاون و تقصیر می نمودند و ایشان را بالیق جیان می گفتند
 یعنی ماهی گیران حضرت صاحب قران جهت استیصال
 ایشان جمعی را با یلغار فرستاد و چون زمستان بود و آبها
 مقدار د و گز و زیادت یخ بسته *

* بیت *

* بفرمانِ شه بر سر آب گیر *

* ز پشتِ کمانهاروان گشت تیر ^(۱) *

* ز پرندۀ پیکان بران روی یخ *

* تبۀ شد سپاهی چو مور و ملخ *

دلاوران بر روی یخ گذشته تمامی آن جزایر را بتاختند و در
 حوزه تسخیر و تصرف آورده ایشانرا بغارتیدند و اسیر گرفتند
 و مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکرهما یون پیوستند *

گفتار در تاخت فرمودن حضرت صاحبقران

مظفرلوا حاجی ترخان و سرای را

چون عمرتابان از بندگان حضرت صاحب قران که بر

(۱) در بعض نسخ بجای پشت (شست) معاینه افناد *

حسب فرمان بضبط حاجي ترخان مشغول بود از محمدی کلان تر آنجا آثار مخالفت تفرس نمود و صورت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی گردانید رای عالی تخریب و استیصال حاجي ترخان و سرای را و جهت همت بلند جذاب ساخته در اغرق امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجي سیف الدین و دیگر امراء را بگذاشت و بنفس مبارک ایلغار فرمود و آن زمستان بغایت سرد بود و برف بسیار *

* نظم *

* تاب سرما که بود ز آتش تاب *

* آب را تیغ و تیغ را گرداب *

* کوه قاقم زمین حواصل پوش *

* چرخ سنجاب در کشیده بدوش *

عساکر گردون مآثر برف کوفته روان شدند و حاجي ترخان بر کنار آب آنل واقع است حصار او را متصل بآب از کنار آن نهر کشیده اند تا باز بآب رسیده چنانچه از یک جانب شهر آب بجای حصار است و چون زمستان در آنجا یخ بنوعی می بندد که سطح آب حکم بسیط خاک میگیرد بولب آب از پارهای یخ بجای خشت و گل دیواری بنیاد می نهند و شب هنگام آب بران می پاشند تا مجموع برهم بسته یک لخت میشود و باین طریق بلذد ساخته حصار شهر را بآن دیوار یکپاره از یخ

مکمل میگردد اند و دروازه می نشانند و الحق این وضعی
 غریب است ازین جهت ثبت افتاد القصة حضرت صاحبقران
 چون بنزد يك حاجي ترخان رسید صبح گاهی با اندک نفری
 از خواص پیش از سپاه بحاجي ترخان راند و محمدی حاکم
 آنجا بضرورت باستقبال بیرون آمد و آن حضرت او را با
 امیرزاده پیرمحمد و امیرجهان شاه و امیر شیخ نورالدین
 و ثمر خواجه آقبوغا بالشکری بطرف سرای فرستاد و
 حضرت صاحب قران بحاجي ترخان درآمد و بعد از حوائج
 مال امانی و تحصیل آن هرچه در آنجا بود از صامت و
 ناطق عرضه تاراج گشت و شاهزاده مشارالیه با امراء از
 آب آنل بر روی یخ بگذشتند و بر حسب فرمان محمدی را
 بزیر یخ فرستادند و طعمه ماهیان شد و سپاه ظفر پناه سرای را
 بگرفتند و آتش زده بسوختند و احشام و صحرانشینان آن
 نواحی را مجموع غارت کرده براندند و بیابان و خراب
 کردی سرای انتقام جسارتی بود که لشکر دشت در تخریب
 زنجیر سرای نموده بودند چه در زمانی که حضرت
 صاحب قران بتسخیر فارس و عراق مشغول بود ایشان ماوراء
 النهر را خالی یافته ناخت کردند و سرای قزان سلطان
 خانرا که بزنجیر سرای مشهور است خراب کردند لاچرم
 سرای بدین گونه زیروزبر گشت *
 * مصرع *

• کلوخ انداز را پاداش سنگ است •

و تمام اهالی حاجی ترخان را کوچانیده شهر را آتش زدند و شاه عالم پناه با سپاه بقشلاق معاودت نمود و چون بواسطه شدت سرما و سورت برودت هوا ضعف و فتور بحال لشکر منصور راه یافته بود و بیشتر چهار پایان ایشان تلف شده و تنگی و غلا بمرتبیه رسیده که یکمن از زن به هفتاد دینار کپک و یک کله گاو بصد دینار و یک سرگوسفند بدویست و پنجاه دینار یافت نمیشد مرحمت پادشاهانه غنایم حاجی ترخان و سرای را از غلات و اموال و انواع فتوحات که آورده بودند بر لشکریان ارزانی داشت و توأجیان برایشان قسمت کردند و بعضی پیادگان سوار شدند •

• بیت •

چو دریای رحمت در آمد بموج • سر حال لشکر بر آمد باوج

گفتار در مراجعت فرمودن حضرت صاحب

قران بی همال از دشت قباچاق و بلاد شمال

چون تمام ممالک دشت خرز و دست راست و دست چپ

الوس جوچی و سایر بلاد شمال بحوزه تسخیر و تصرف درآمد

و عساکر گردون، مآثر بلاد و مواضع آن قطر و نواحی را از

اولک و ماچر و روپس و چرکس و باشقرو و مکس و بال جیمکین

(۱) در دو نسخه بجای اولک (اوکک) و در بعضی (اوکل) و در

بعضی (اوکل) دیده شد •

و قرم و ازاق و قویان و الان با مجموع توابع ضمایم آن ناخت کرده آثار کمال تسلط و استیلاء بظهور رسانیدند و از دشمنان آنچه زنده مانده بودند آواره و سرگردان و متفرق و بی خان و مان گشتند حضرت صاحب قران گیتی ستان در اوایل بهار سنه (ثمان و سبعمائه) موافق سچقان نُیل از تشلاق بوغاز قم بسعادت و اقبال نهضت فرموده بصوبه د و بند و آذربایجان روان شد *

سران سپه رایت افراختند * روارو بعالم در انداختند نوگفتی که گیتی کران تا کران * بجوش آمد از عزم صاحبقران ز لشکر که عرضش بفرسنگ بود * بیابان به نخچیر بر ننگ بود و چون از آب نرک بر روی یخ عبور نموده بموضع ترقی رسیدند صاحب قران کامگار از اغرق جدا شده لشکر ظفر قرین را ترقیب داد و به نیت غزای متوجه اشکوچه شد و بعد از وصول سپاه نصرت پناه اشکوچه راه در میان گرفته فرود آمدند و لشکریان با طرف و جوانب بغارت و تاراج شناختند درین اثنا شوقل از قازی قوموق و او هر با سه هزار مرد بمدد اهل اشکوچه می آمدند با آنکه ایشانرا پیش ازین عادت بود که پیوسته با کفار آن مواضع غزا کردند دی قراول دست راست از آمدن ایشان خبر یافت و بعضی عرض همایون رسانید حضرت صاحب قران *

* بیت *

در آمد بزین چون یکی ازدها * سر بارگی کرده بروی رها
 نه اسپ عیابی برانگیخته * نه تیغی نهنگی در آویخته
 و با پانصد سوار مکمل گزیده پیش ایشان باز رفت و ایشان
 در پیم پشته فرود آمده بودند و اسپان بعلف رها کرده
 آنحضرت بنفس مبارک تنها ببالای پشته بر آمده احتیاط
 فرمود و بتعجیل فرود آمده سپاه ظفر پناه را آگاهی داد
 دلاوران برایشان تاخفتند و بیشتر را به تیغ گذرانیده بنیاد
 شان بر انداختند و مبشر^(۱) بهادر بشوقل رسید و او از بیم جان
 بکوهی بر آمد دلاور نامدار بیک^(۲) چوبه تیر دشمن شکار او را
 ازان بالا بغلطانید *
 * بیت *

* چنانش دودر کرد پیکان تیز *

* که کرد از قفس مرغ جانش گریز *

سرش بخنجر کین بریده بحضرت صاحب قران آورد * بیت *
 هر سر که ازو بتافت گردن * آورد برش زمانه بی تن
 و بعضی را ازیشان دستگیر کرده زنده بیاوردند صاحب
 قران کامیاب بزبان عتاب از ایشان سوال فرمود که شما پیش

(۱) درد و کتاب بجای - و مبشر بها در بشوقل رسید - (مصراع *

مبشر بها در بشوقل رسید *) (۲) همچنین دران دو کتاب بجای

بیک چوبه تیر دشمن شکار - (مصراع * بیک چوبه تیر دشمن

شکار *) دیده شد *

ازین بشعار اسلام مشرف شده دایما با کفار محاربه میکردید
اکفون چه شد که ازان برگشته بمعاونت ایشان می آمدید
مجموع بخطای خود معترف شدند و ببدی کار خود اقرار
نمودند و زبان مسکنت و انکسار باعثدار و استغفار بر کشاده
زنهار خواستند مراحم پادشاهانه شامل حال ایشان گشت
و رقم عفو بر جراید جرایم شان کشیده هوه را بخلعت و انعام
نوازش فرمود و رخصت داد که بمحل خود باز گردند و
کلا نقران و بزرگان خود را پیغام رسانند که اگر در راه دین
صادق دم و ثابست قدم اند بی توقف بیایند و از فعل قبیح
خود انابت نمایند تا همه را بعنایت و تربیت سرافراز
گردانیده ولایت بر شما مقرر داریم و چون حضرت صاحب
قران بمعسکر ظفر قرین معاودت فرمود عساکر گردون مآثر
اشکوچه را به نیروی دولت قاهره بگرفتند و تمام آن بی
دینان را به تیغ جهاد بگردانیدند و از کشته پشتها ساختند و
مجموع ولایتش را تاخت کردند درین اثنا کلا نقران قازی
قوموق و اوهر باقضات و اکابر آنجا بدرگاه عالم پناه آمدند
و بزلت و گناه خود اعتراف نموده به تمهید معدرت و انابت
مشغول شدند و مراسم بندگی و وظایف بخدمتگاری بجای
آوردند حضرت صاحب قران زلال عفو را بشستن نقوش
سینات ایشان افاضت فرموده پرتو نیر عاطفت خسروانه

بر احوال همه انداخت و بانواع عوارف و عواطف از خلعت های فاخر و جامه های زربفت و کمرد شمشیر زر و اسپان نازی بنواخت و نصیحت فرمود که برقرار سابق باید که همواره با مخالفان دین غزا کنید و در تقویت اسلام شمشیر انتقام از نیام کشیده دارید و نص قاطع و جاهد وافی سبیل الله نصب العین ضمیر داشته و نحوای اقتلوه هم حیث ثقتمو هم را بر لوح خاطر نگاشته بهیچ حال از احراز آن فضیلت تغافل و تکاسل روا ندارید و ولایت بر ایشان مقرر داشته یزید را داد و باز گردانید و از آنجا بسعادت و اقبال نهضت فرموده روی توجه بقلعه نرکس آورد و بعد از وصول آنرا بجنگ مسخر گردانیده لشکریان نصرت نشان گمراهان آنجا را طعمه شمشیر غزا ساختند و قلعه را غارت کرده با زمین هموار کردند و از بی دینان گروهی انبوه بکمرها و غارهای کوه در آمده بودند و بسوراخها و شکافها که در میان جای کوههای بلند بود پناه برده صاحب قران کامکار عزان مکنت و اقتدار بجانب استیصال ایشان معطوف داشت و بقلع و قمع ایشان فرمان داد جمعی دلاوران جانباز با آهبه و ساز جنگ *

* مصراع *

* دلاوران جانباز با آهبه و ساز جنگ *

* همه شیرافکن و نهنگ آهنگ *

در صند و قهانشستند و ایشانرا از بالای کوهها تا برابر کمرها و سوراخها که آن گمراهان در آنجا تحصن داشتند فرو گذاشتند

و به زخم نیزه و تیور دمار از روزگار آن سخا ذیل و مدا بیر بر
 آوردند و بهمین طریق مجموع بی دینان که به بلند جایهای
 منیع متحصن شده بودند همه را مسخر گودانیدند و اموال
 و اسباب ایشان را قلیل و کثیر و جلیل و حقیر بغارتیدند
 فقطع دابر القوم الذین ظلموا الحمد لله رب
 العالمین و حصار میکا و حصار بالو و حصار در کلو را نیز بقهر
 و غلبه بکشادند و با زمین هموار ساخته بود و نابودش بباد
 نهب و تاراج بردادند و از اینجا باقبال و سعادت سالم و
 غنم با غرق همایون معاودت نمودند اجر جزیل جهاد در
 دیوان مثنوبات مثبت و سپاه ظفر پناه از کثرت غنیمت در
 عین غنا و ثروت و چون تماصی قلاع و ولایات پشت البرزکوه
 که بجانب شمال داشت بعون نایب آسمانی و فراقبال
 صاحب قرانی بحوزه تسخیر در آمد و از خبث وجود کفار
 و مخالفان دین پاک شد رایت نصرت آیت بفتح و فیروزی
 روان گشت * * نظم *

در آمد بزین شاه گیتی نورد * ز هامون بگردون بر آورد گرد
 درای شترخواست از کوچ گاه * سر آهنگ لشکر در آمد براه
 گلوی هوا در کشید ای شکفت * بضیق الذفس کام گیتی گرفت
 ز رنگین علمهای گوهر نگار * همه روی صحرا شده نوبهار
 عساکر فیروزی شعار شادمان و بختیار هر یک را پنبه شش

سرو قد گلغذار در کفار و غذایم بسیار فتوح روزگار بعرا بها
میرفتند * * بیت *

همه شادی کنان و باده گسار * نقد مقصود شان تمام عیار
و مجموع اهالی ولایت زره گران مرکب همایون را بقدم
اطاعت و انقیاد استقبال نمودند و زره و جوشن بسیار
پیشکش کردند و عاطفت خسروانه ایشان را بصنوف نوازش
اختصاص بخشید و ایل قیتاغ نیز مطیع شده امان جستند
و مرحمت بی دریغ شامل حال ایشان نیز گشت و صاحب
قران گیتی ستان در زمان عون و عنایت رحیم رحمان از
دربند باکو عبور نموده بعمارت و استحکام قلعه آنجا امر فرمود
و بر حسب فرموده کار بند شدند و طنطنه بشارت مراجعت
حضرت صاحب قران در جهان افتاد * * نظم *

بهر شهوی از شادی فتح شاه * بشارت بران بر گرفتند راه
بشکرانه رایت بر افراختند * بهر کشوری جشنها ساختند
و والی شروانات شیخ ابراهیم که درین سفر ملازم رکاب
همایون بود چند روز پیشتر رخصت خواسته بشا بران آمده
بود و به ترتیب و تهیه اسباب ترغو و سادری مشغول شده
و چون رایت ظفر پیکر آنجا رسید باقامت رسم سادری
وظایف خدمتگاری بتقدیم رسانید و حضرت صاحب قران
از انجا نهضت فرموده بعد از طی منازل از شماخی گذشته

لب آب کر مخیم نزول فرخنده گشت * * بیت *

* سرا پرده شاه گیتی پناه *

* کشیدند بر اوج خورشید و ماه *

و در آن محل شیخ ابراهیم طوی مناسب ترتیب کرد و پیشکشهای فراخور کشید و مراسم نیکوبندگی چنانکه پیوسته وار آن سعادت مزه دولت یار بود اقامت نمود لاجرم عواطف پادشاهانه او را بانعامات بیکرانه مخصوص فرمود و بخلمت خاص و کمر مرصع بلند پایه و سرافراز گردانید و اعیان خواص و نزدیکانش را نیز بخلمتهای فراخور بنفواخت و شروانات را با توابع برقرار برود مقرر داشت و فرمود که در بند را نیکو محافظت نموده از سرحد باخبر باشد و صاحب قران جهان ستان ممالک بخش چند روز در آن محل دل فرور بعیش و کامرانی و عشرت و شادمانی گذرانیده از آنجا بسعادت و اقبال ارتحال فرمود و از آب کر گذشته موضع آق نام مضرب خیام نزول همایون گشت *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران موفق

امیرزاده میرانشاه را بضبط آذر بیجان

و محاصره قلعه النجق

حضرت صاحبقران تختگاه آذر بیجان و حکومت آن

ممالک از در بند باکو تا بغداد و از همدان تا روم بامیرزاده
 میرانشاه تفویض فرموده بود چنانچه سبق ذکر یافت
 و کس رفته بود که متعلقان شاهزاده مشاورالیه که در خراسان
 مانده بودند با کوچ تمام امراء و لشکریانش بآذربایجان
 نقل کنند درین وقت فرمان اعلیٰ بغداد پیوست که شاهزاده
 بضبط آن ممالک قیام نماید و قلعه النجق را نیز محاصره کند
 شاهزاده جوان بخت بر حسب فرموده عازم شد و صاحبقران
 کامکار او را برسم وداع کنار گرفت و بانواع نوازش فرموده
 روان ساخت و امیرزاده رستم و جهانشاه بهادر را با لشکر
 همراه او گردانید و فرمود که بمحاصره قلعه النجق مشغول شوند
 و کوچ امراء شاهزاده و لشکریانش که طلب داشته بودند
 رسیده دست راست سپاهش قرا باغ و نخجوان تا بانیک بیورت
 ساختند و دست چپ سوق بلاق و در کزین تا بهمدان
 فرو گرفتند *

ذکر فتح قلعه سیرجان و واقعه یزد و مخالفت

بهاول مخدول در نهاوند

دران وقت که صاحبقران ممالک ستان باعساکر
 گردون مآثر دزدشت قباچاق و اقصای بلاد شمال بدفع و
 استیصال مخالفان اشتغال داشت قلعه سیرجان که سه سال

متصل سپاه کشورستان بتخصیص شاه شاهان بالشکر سیستان
 آن را محاصره می کردند و مخالفان چنان به تنگ آمده
 بودند که بجز کودرز کونوال باشش کس خراب و بد حال
 کسی زنده نمانده بضرورت واضطرار قلعه بسپردند و کودرز
 بغرامت عصیان و طغیان جان بتیغ بران سپرد و چون دران
 یورش تموک قوچین که آن حضرت داروغگی و ضبط بود با و
 تفویض فرموده بود ملازم معسکر همایون بود یکی را از نوکران
 خود بمحافظت آنجا باز داشته بود و چون مدت یورش
 فرخنده متمادی شد سلطان محمد پسر ابوسعید طوسی و
 بعضی خواسانیان که از بقیه سپاه مظفریان در یزد مانده
 بودند بخیال فاسد و سودای محال که از و سارس شیطان
 درد ماغ جهل و نادانی ایشان افتاد با یکدیگر اتفاق نموده
 یاغی شدند و گماشته تموک را بقتل آوردند و از بزرگان و
 متعینان یزد جمعی را بکشتند و بعضی بگریختند و دران هنگام
 مال دوساله آن ولایت نقد کرده درخاذه قابض امرا
 دیوانی نهاده بود و جهت مهد اعلی سرایمالک خانم چند
 خروار قماش در یزد خریده بودند و هموزن نقل نموده آن
 بی باکان نقود و اقمشه را تصرف نمودند و مجموع دوزندگان
 شهر را جمع آورده قبا ی بسیار بدوزانیدند و هربی سوپا
 که دست از جان شسته با ایشان همداستان شد او را جامه

پوشانیدند و زردادند و باندک فرصتی بسی اذال و جهال
از اشرار الناس و قطاع الطريق آنجا جمع آمدند *

* بیت *

پرواگند؛ چندی را گرد کرد * که از آب دریا بر آرند گرد
و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ از شیراز بالشکر متوجه اطفاء
نایره آن فتنه گشت و سایر داروگان آن حوالی و نواحی
چون اصفهان و کرمان و قهستان و خراسان با مردم خود و
جریک آن مواضع روی توجه بدریزد نهادند و در ظاهر یزد
کثرتی تمام مجتمع شده شهر را محاصره کردند و بجنگ مشغول
شدند و چون این معنی بمسامع علیه حضرت صاحب قران
رسید فرمان اعلی صادر شد که امیرزاده پیر محمد جهان گیر
با قمر خواجه آقبوغا و دیگر امراء و لشکریان روانه آن طرف
گردند و چون بدان حوالی رسند بنابر آنکه در حوالی یزد
علف زاری که داد چهار پایان چنان لشکری تواند داد نیست
لشکریان اسپان را در ییلاق کوشک زرو ولایت اصفهان گذاشته
پیاده بدریزد روند و بمحاصره اشتغال نمایند شاهزادگان
و امراء با مثال امر مبادرت نمودند و چون از اصفهان گذشته
بدریزد رسیدند شهر را مرکزوار احاطه کرده فرود آمدند و
هر روز دونوبت بالغدو و الاصل بمحاربه و قتال اشتغال
می نمودند و هم در آن هنگام که صاحب قران گردون غلام

بجانب دشت بود امیر مزید برلاس که مردی اصیل نیکو سیرت و کاردانی شجاع پاک سرپرت بود بر حسب تفویض آنحضرت والی نهادند بود بضبط آنجا مشغول و نوکری داشت بهلول نام مفسدی شریر نهاد نکوهیده فرجام از خبیث طبیعت بر کفران نعمت اقدام نمود و امیر مزید را بمکر و حيله هلاک گردانید و نهادند را بدست فرو گرفته اسباب مدافعه و جدال را آماده داشت *

* نظم *

* بتسویل نفس و فریب هوا *

* غروری بخود راه داد از خطا *

* سنگ کیست رو باه ریزیده چنگ *

* که در بیشه شیر سازد درنگ *

و چون حضرت صاحب قران بسعدت و اقبال وارد بیل رسید امیر شیخ نورالدین را بجهت ضبط اموال فارس بشیراز فرستاد و چون او بشیراز رسید امیرسونچک از آنجا متوجه اردوی همایون شد و موکب ظفر قرین از اردبیل نهضت نموده در کنف تایید الهی روان شد و چون منازل و مراحل قطع کرده بسطانیه نزول فرمود عاطفت پادشاهانه پرتو ترحم بر حال سلطان عیسی حاکم ماردین انداخت که از قریب سه سال باز در آنجا مقید و محبوس بود و او را از بند خلاص فرموده بخلمت عفو و مرحمت سرافراز گردانید و حکومت ماردین

بدو مسلم داشت و یولیف عالم مطاع ارزانی داشت و او با
 امراء عهد کرد که مدت العمر از جادۃ انقیاد و خدمتگاری
 انحراف نجوید و بهر جانب که رایت نصرت شعار توجه نماید
 ظفر کردار ملازم باشد و در هیچ حال یک سرموی در وظایف
 خدمت و نیکوبندگی تقصیر و تهاون جایز ندارد و پیمان را
 بایمان موکد گردانیده بجانب ماردین روان شد و فرمان
 اعلیٰ بنفاد پیوست که امیرزاده سلطان حسین و خداداد
 حسینی با دیگر امراء و لشکریان بایلغار متوجه نهاوند شوند
 و بتسخیر آنجا قیام نموده بهلول مخدول را سزای کفران نعمت
 و بدکرداری در کنار روزگار نهند ایشان بر حسب فرمان
 بایلغار روان شدند و موکب گیتی ستان از سلطانیه متوجه
 همدان گشت و چون ایشان بنهاوند رسیدند کورگه زده و برغو
 کشیده سورن انداختند و قلعه را محاصره کرده بعد از کوشش
 بسیار مسخر گردانیدند و مجموع باغیان را بتیغ انتقام
 بگذرانیدند و بهلول کافر نعمت را گرفته بآتش بسوختند و بعد
 از وصول خبر این فتح بمسامع جلال حکم لازم الاتباع صادر شد
 که ایشان بطرف تستر توجه نمایند و تمام قطاع الطريق لرستان
 را قلع و قمع کرده آتش فساد آن خاکساران باد پیمان را بآب
 تیغ دشمن سوز بکلی فرو نشانند و گذاره ساحل گرفته مجموع
 آن بروبحر را با بقصای هر مزد در تحت ضبط آورند و بفتح

و فیروزی مراجعت کنند ایشان بامثال امر مبادرت نموده
 از فهاوند روان گشتند و چون رایت نصرت شعار محفوف
 بعون و عنایت آفریدگار بهمدان رسید دران جلکای فود و من
 آیین سراپردۀ ابهت و تمکین پیرامن بسیط زمین در کشیدند
 و قبه بارگاه عظمت و جلال از اوج افلاک و ذروه سماک
 بگذرانیدند و دران مکان سعادت نشان حضرت صاحب قران
 ماه مبارک رمضان را بطاعت و عبادت ذوالمنی و اقامت
 و ظایف میام و قیام و هرگونه فرایض و سنن بگذرانید *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده

محمد سلطان را بجانب هرمنزجهت ضبط

آن ولایت با تمام توابع

و لواحق آن

چون تباشیر صبح عید از افق بخت سعید طالع شد و افوار
 بهجت و آثار مسرت و استبشار بر بشره روزگار ساطع گشت
 صاحب قران دین پرور باداء صلوات و افاضت صدقات
 و اشاعت صنوف خیرات و مبرات قیام فرمود و بعد از نقدیم
 مراسم جشن عید امیرزاده محمد سلطان را روانه جانب شیراز
 گردانید و امیر حاجی سیف الدین و امیر جلال حمید و امیر
 شاه ملک و ارغون شاه اختاجی و دیگر امراء تومان و هزاره

را ملازم او ساخت تا بضبط و نسق آن ممالک قیام نموده هر مرز و تمام بلاد سواحل را مستخلص گردانند همگنان بر حسب فرمان روان شدند و درین اثنا خبر فتح یزد رسید و صورت حال چنان بود که چون مدت محاصره متمادی شد خلق شهر از بی قوتی چنان بتنگ آمدند که با وجود آنکه هر چه می یافتند از موده و مردار و غیر آن میخورند قریب سی هزار کس بزعم عامه آنجا بگرسنگی هلاک شدند و آن بی باکان ناپاک را نیز که آتش آن فتنه برافروخته بودند قوت نماند و از زیر خندق شهر نقیبی کذبه بیرون رفتند که بگریزند سپاه ظفر پناه آگاه گشته در پی ایشان کردند و بسوا بوسعید طبسی که مقدم آن یاغیان بدگزار بود در حوالی مهر یجرد کشته شد و تمام مفسدان که با اتفاق با او طریق بغی و عدوان سپرده بودند بعضی را بشمشیر بکشانیدند و بعضی را بآتش بسوختند و چون رای عالم آرای حضرت صاحب قران که مطرح انوار الهامات ربانی بود اطلاع داشت بر آنکه اهالی آن ولایت مردم مسکین اند و دران واقعه که روی نمود ایشان را اختیاری نبود مرحمت ارزانی فرموده بود که چون شهر مسخر شود باید که غارت نکنند و امانی نطلبند بر حسب فرموده هنگام فتح امراء بر دروازهها باستاندند و تموک قوجین را که داروغه آنجا بود با نوکرانش باندرون شهر فرستادند و

لشکریان را نگذاشتند که بشهر درآیند و متعرض مردم شوند و از میامن مراجع آن پادشاه دین پرور مسکین نواز هیچ آفریده اهل آن دیار را نه از جهت امانی و نه از جهت مال دو ساله که در آنجا تلف شده بود باز خواستی نکرد و پرسشی نمود و با آنکه یزد از بیداد آن بد فعلان چنان خراب شده بود که در شهر هیچ دکان در نداشت و بیشتر خانها از فوت ساکنان غیر مسکون مانده بود باندک زمانی چنان شد که بسیاری از اول خوشتر و آبادان تر بود * * بیت *

* شه چو عادل بود ز قحط منال *

* عدل سلطان به از فراخی سال *

و چون خجوفتسح یزد به پایه سریر اعلی رسید فرمان همایون نافذ گشت که شاهزادگان معاودت نمایند و لشکریان را رخصت دهند که بخانههای خود روند بر حسب فرموده امیرزاده پیر محمد جهانگیر براه خراسان باز گشته متوجه قندز و بقلان شد و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ متوجه درگاه عالم پناه گشت و عساکر منصور هر کس روی فراغت بخانههای خود نهادند *

گفتار در مراجعت صاحب قران برجیس

قدر بهرام قهر بجانب ما وراء النهر

صاحب قران گیتی ستان در تابستان سچقان بیل بروز

دوشنبه یازدهم شوال سنه (ثمان و تسعين و سبعماية) بمبارکي و طالع سعد از همدان نهضت فرمود و عذنان عزیمت همایون را بصوب سمرقند معطوف داشته در مرغزاری نزه دلکش فرود آمد و کس فرستاد تا امیر جهان شاه محاصره قلعه النجق را بسطان سنجر حاجي سيف الدين و لشکریان امیرزاده میرانشاه بازگردد و در عقب امیرزاده محمد سلطان متوجه صوب فارس گردد و همان روز بآهنگ شکار فرمان داد ارکان دولت و ملازمان حضرت جرگه انداخته بر تماشای آن صحاري محیط شدند روز دیگر که خسرو سیارگان برسبز خنک آسمان سوار گشته همه نجوم چون نخچیر وحشی بر میدانه صاحب قران گیتی ستان بسعدت و اقبال سوار شده نشاط شکار فرمود *

* مصراع *

* که هم صید خوش بود و هم صید گاه *

و بعد از فراغ از شکار عبد الملک قراقان را که از النجق آمده بود باز فرستاد که امیرزاده رستم را طلب دارد و چون بسطانیه آمد امیرزاده مشارالیه عزیمت نموده بود و بانجا رسیده عبد الملک بر حسب فرمان ملازم شد و بی توقف روان گشتند و مراحم حضرت صاحب قران لشکر نصرت قرین را اجازت انصراف داد و از اغرق جدا شده بتعجیل تمام و سعادت بردوام روان گشت و سه منزل و چهار منزل را یکی کرده

بشتاب میراند *

* نظم *

* سمندش در شتاب آهنگ بیشی *

* فلک را هفت میدان داد بیشی *

* جهت شش طاق او بردش کرده *

* فلک نه حلقه زو در گوش کرده *

و چون موضع و رامین از وصول موکب فتح آیین غیرت چرخ
 برین گشت امیرزاده رستم بسعدت بساط بوس فایز شد
 و بموجب اشارت علیه متوجه جانب شیراز گشت تا با میر
 زاده محمد سلطان پیوندد و حضرت صاحب قران در حین
 مراجعت از دشت قباچاق سکوک تواجی را بسمرقند پیش
 امیرزاده شاهرخ فرستاده بود که امیرزاده ابا بکر را با
 جمعی از ابقای امراء مثل رستم طغی بوغا برلاس و پیرعلی
 پسر حاجی محمود شاه یسوری و پنج هزار سوار از لشکر که
 مانده اند روانه اردو سازد و درین ولا چون رایت کشور کشا
 به بسطام رسید امیرزاده ابا بکر بموکب هما یون پیوست و بعز
 بساط بوس استسعاد یافت عاطفت پادشاهانه شاهزاده را
 فوازش نموده صد هزار دینار کپکی انعام فرمود و اسپ کهیت
 طهرتئی که پیکر کوه گران با سرعت باد و زان جمع داشت
 باو داد و نوکرانش را نیز بصنوف انعامات اختصاص بخشید
 و به تبریز پیش پدرش امیرزاده میرانشاه فرستاد و خود

بسعادت و اقبال بکران استعجال بصوب مستقر سریر سلطنت و جلال روان داشت و بهر ولایت که می‌رسید امراء و سرداران آنجا مراسم بزدگی بتقدیم رسانیده ساوری می‌آوردند و پیشکشهای لایق می‌کشیدند و چون در کنف حفظ ذوالجلال بسعادت و اقبال بخراسان درآمد امیر آقبوغا از هرات برسم استقبال استعجال نموده بشرف بساط بوس استعجاب یافت و بتقدیم وظیفه نثار قیام نموده ساوری مناسب کشید و پیشکشهای فراخور بمحل عرض رسانید صاحب قران داد گستر بهر ولایت که می‌رسید بنفس مبارک احوال رعایا پزوهش نموده داد مظلوم از ظالم می‌سند و مقابیان را بجهت عبرت دیگران گوشمالیهای بلیغ میداد و بعضی را بقتل سیاست می‌نمود و از بوای تحقیق این معنی که شاید که از قوی بر ضعیف زوری رفته باشد و از جلیل بر حقیر تعدی گذشته امیر الله داد را بمفرد خراسان تعیین فرمود و بکشتی از آب آمویه گذشته ولایت خزار را از فرقدوم همایون رشک سپهر دوار گردانید و حضرات عالیات سلطان بخت بیگم و سرا یملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان با شاهزاده شاهرخ و دیگر شاهزادگان برسم استقبال شتافته سعادت بساط بوس دریافتند و نثارها کرده پیشکشها کشیدند *

• نظم •

هزار اسمی مرصع گوش تا دم * همه زرین ستام و آهین سم

هزار استرستاره چشم یکرنگ * که دوران بود بارفتارشان لذگ
 همه را در ریاض آمال و امانی گل بهجت و شادمانی
 شکفیده دیده امید همگان از فروغ طلعت مراد روشن گشته
 و ظایف شکر و شکرانه با دارسانید و برایت نصرت شعار از
 خزار نهضت نموده بشهرکش در آمد و در آق سواکه از
 مستحذات معمار همت بلند جذاب آنحضرت است چنانچه
 اشارتی بدان رفته نزول فرمود و از صدق نیت و صفای
 عقیدت بمزار بزرگوار شیخ شمس الدین کلار و دیگر مشایخ و اکابر
 آن دیار توجه فرموده با قامت رسم زیارت قیام نمود و
 مجاوران مزارات متبرکه را بصدقات و صلوات بنواخت و بمرقده
 پدر نامدار و امیرزاده جهانگیر و دیگر فرزندان واقارب در
 آمده حفاظ را بتلاوت کلام الله اشارت فرمود تا ختمات کردند
 و ایشان را بجزایل مواهب و عطایا اختصاص بخشید و تمام
 بزرگان و متعینان کش و دیگر ممالک ماوراءالذهر از ولایت
 و شهر بهایه سریرا علی شتافته * * نظم *
 زمین بوسه دادند در بزم شاه * که خالی میدان از تو تخت و کلاه
 تویی آن جهاندار کشور کشای * که از داد و دین آفریدت خدای
 بهر جا که رو آری از نیک و بد * پناهت خدا باد و پشت خرد
 و با ارکان دولت و اعیان مملکت در آق سرا بسط بساط نشاط
 فرموده بعیش و شادمانی و عشرت و کامرانی مشغول شد *

* بیت *

نوازندگان با می و رود و جام * بر آراسته دست و مجلس تمام
 بتان پوری و ش برامشگرمی * همه شیوه ساقیان دلبری
 و از آنجا بفرخی و فیروزی و خرمی و بهروزی کوچ کرده و از
 عقبه کش گذشته بسمرقند گزین که ساحه با راحتش از جلو ماه
 پیکران زهره جبین غیرت خلد برین و طیره حورالعین است در
 آمد اهالی آنجا دست مسرت و شادی کشاده بودند
 و شهر را آذین بسته و از هر طرف تعبیههای لطیف انگیزته
 و مطربان خوش الحان نشسته * * نظم *

جهانی بشادی بیدار استند * بهر جای رامشگران خواستند
 همه شهر در زیور زرنگار * گهر پوش روی زمین از نثار
 با آئین بسته بسی چار طاق * که هر یک بادی رشک نیلی رواق
 بپوشیده بر هر یکی زیوری * فرازش بهر گوشه رامشگرمی
 همه مملکت گشته آراسته * در و بام و دیوار پر خواسته
 چه در کوچها و چه بازارها * بزبور بر آمده دیوارها
 تمامی بازارها سر بسر * بیدار استند مردم پیشه و
 همه راه زیر پی باز گیر * بگسرتده دیبا و خز و حریر
 نهان گشته بوم و بر آن دیار * ز زربفت آیین^(۱) و سیم نثار
 یمین و یسار و فراز و نشیب * بُد هیچ پیدا جز آیین و زیب

(۱) در سه نسخه بجای آیین (آذین) است *

صاحب قرآن دین پرور پاک اعتقاد نخست بمزار اولیا و اکابر
 و علماء و زهاد گشته مجاوران و سایر مستحقان را بافاضا
 صدقات و عطیات نوازش نمود و بسریر سلطنت و جهانبدانی
 برآمده نشاط عشرت و کامرانی فرمود و جشنهای پادشاهانه
 ترتیب افتاد و بزمهای خسروانه آراسته شد و خرگاههای
 مرصع زده و بارگاههای ملمع برافراخته * بیت *

- * بگسترد فراش صد نوع فرش *
- * ز بهجت زمین گشت مانند عرش *
- * شد آراسته بزمی از ناز و نوش *
- * که مثلش ندیده بمینو سروش *
- * جهان در جهان شیره در شیره بود *
- * زمین آسمان شیره انجم نمود *
- * زهر نعمتی کاید اندر شمار *
- * فرو ریخته کوهی از هر کفار *
- * خورشهای الوان ز اندازه بیش *
- * بخوانهای زرین نهادند پیش *
- * می ارغوانی بزریں قدح *
- * بمی خواره افکنده عکس فرح *
- * مغنی مشکین نفس کرده ساز *
- * سرود خوش و نغمه دل نواز *

سائیان سیمین ساق و سوچیان زرین نطق ساغرهای مالا مال
 از شراب زلال درگرددش آورده قوبوز چیان خوش الحان^(۱)
 و نغمه سرایان شیرین زبان نوامی تیغان و ارغنون و صدای
 بربط و قانون درگنبد گردون و فضای هامون انداخته *

* نظم *

* که تا باشد جهان صاحب قران باد *

* زمانه حکم کش از حکم ران باد *

* مظفر باد بر اعدا سپاهش *

* میفتاد از سر دولت کلاهش *

* مرادش را سعادت راهبر باد *

* ز نو هر روزش اقبالی دگر باد *

* ز ماهی تا بماه افسر پرستش *

* ز مشرق تا به مغرب زیر دستش *

چون خاطر خطیر آن حضرت از عیش و عشرت بهره اخت
 سایه التفات بر ضبط بلاد و تدبیر مصالح عباد انداخت و سادات
 و علماء و مشایخ و صلحاء مملکت را - علی تفاوت در جاهتم
 و تباین طبقاتهم - نوازش فرمود و همه را از فتوحات و غنائم که
 بتازه از عراقین و دشت قباچاق و دیگر دیار و آفاق آورده
 بود بمواهب پادشاهانه محظوظ و بهره مند گردانید و احوال

(۱) در چهار کتاب بجای قوبوز چیان (قویز چیان) دیده شد *

رعایا و زبردستان بنفیر و قطمیر استکشاف نموده بر هرکس که ظلمی رفته بود بعد الت و مرحمت جبر فرمود و ظلمه و متغلبان را بقد کرده و در شاخها برگردن نهاده گوشمالهای عظیم داد و بعضی را بیاساق رسانید و خراج سه ساله برهاریا بخشید و جمعی کاردان متدین معدلت نهاد را باطراف ممالک فرستاد تا احوال رعایا تحقیق نموده بر هر که بی داد می رفته باشد تدارک نماید و فقر او مساکن مملکت را جمع آورده زر و غله و جامه زمستانی ارزانی داشت و کافه خلائق و قاطبه برابریا از میا من نَصَفَت و احسان و مکرمت و امتنان آن دادده گیتی ستان در مهاده امن و امان صرفه و آسوده و فارغ البال و شادمان دست د عاببارگاه کبریا برداشته بزبان اخلاص بادا میرسانیدند *

* بیت *

- * که یارب برین شاه صاحب قران *
- * که آراست گیتی بامن و امان *
- * بقمای زیادت ز اندازه بخش *
- * بهر لحظه اش دولتی تازه بخش *
- * همه کام او را بر آور بخیر *
- * به پیش مباد احتیاجی بغیر *

و حضرت صاحبقران آن زمستان به ارک سمرقند در کوک
سرای سعادت و اقبال در عین عظمت و جلال * * بیت *

عدل میکرد و داد میفرمود * خلق از و راضی و خدا خشنود
 و امیرزاده پیرمحمد عمر شیخ را که از فارس بعزم احراز دولت
 بساط بوس آمده بود اجازت مراجعت فرمود و او بر حسب
 فرمان بهازگشته متوجه شیراز گشت و در خلال این احوال
 اختری از افاق سلطنت و اقبال درخشیدن گرفت و امیرزاده
 محمد سلطان را پسری متولد شد و بمحمد جهانگیر موسوم گشت
 و برسم معهود مراسم طوی و نثار و لوازم بهجت و استبدشار
 باقامت پیوست و بر حسب اشارت علیه آن بشارت نوره ملک
 قوچین بشاهزاده مشارالیه که بمملکت فارس بود رسانید *

گفتار در تعمیر قصر باغ شمال

اول فصل بهار که جمشید خورشید از نصف جنوبی فلک
 البروج بجانب شمال انتقال نموده به نزهت گاه شرف و اقبال
 نشست و طغاب سرا پرده شاهی از دنیاال ماهی بگردن بره بست *

* بیت *

* نشست خسرو گردون بیمار گاه حمل *

* بنام نامیه منشور داد بهر عمل *

مهندسان طبایع و معماران قوامی نباتی در عرصه باغ قصر
 فیروز کار گلبن را ببدیع ترین وضعی اساس انداختند و کاخ
 شاخ را بفقوش و زیب ازهار و اوراق بخوبی صورتی
 به پرداختند *
 * نظم *

- شد طرف جو بیسا ربیمن بهار سبـز •
- آری بنوبهار شود جو بیسا سبـز •
- بستان به نیکوئی شده چون روی دلبران •
- گل در میان شکفته و گشته کنار سبـز •

حضرت صاحب قران بباغی که بطرف شمال معموره سمرقند احداث فرموده بود و بباغ شمال مشهور نقل فرمود سراپرده کیهان فصیح زده گُندان و بارگاه و خیمه و خرگاه باوج آسمان در زوره ماه برافراختند و آن آرام گاه ارم آیین را از التیام اسباب تجمل و تمکین رشک نزهت سرای خلد برین ساختند و فرمان قضا جریان بصدور پیوست که دران باغ فردوس و ش قصری رفیع دلکش و عشرت گاهی بغایت خوش با سم خد رمعلی دختر امیرزاده میرانشاه بیکیمی سلطان بهرد از ند مهذ سان کاردان و معماران چابک دست روشن روان که از تمام ممالک فارس و عراق و آذربایجان و دارالسلام و دیگر بلاد بدار السلطنه جمع آورده بودند طرح آنرا بکلک بصارت بر لوح مهارت کشیدند و بعد از عزقبول حضرت اخترشناسان رخشنده رای در اختیار وقت بنا د قایق تیقظ و احتیاط مرعی داشته بتاریخ جمادی الآخر سنه (تسع و تسعین و سبعمائه) مطابق اوی^(۱) نیل در ساعتی فرخنده و طالعی خجسته بنیاد نهادند و چهار رکن

(۱) در بعض نسخ بجای اوی (آود) است هر دو لفظ بمعنی گاو.

آنرا بر امراء قسمت کرده در هر سرکاری استادان مملکتی و هنروران کشوری تعیین نمودند و بجدی از حد بیرون و سعیی از اندازه افزون روز و شب بعمارت آن مشغول گشتند و صاحب قران فلک غلام از غایت اعتناء و اهتمام در اتمام آن مدت یکماه و نیم بنفس مبارک ملتفت آن کار بود تا سقف رفیعش در بلندی از شرفات ایوان کیوان بگذشت و وضع بدیعش در نزهت و ارجندی غیرت فزای روضه رضوان گشت * نظم *

* فرار قومه کیوان رواق آن نزه ایوان *

* فرود چنبر سقفش طلوع جبهه و شعری *

* ز شوق آنکه شود حلقه ز در گه قصرش *

* عروس چرخ شبی میکند هزار تجلی *

ارکان راسخ بنیانش بغایت متانت و استحکام بر آوردند و بهر رکنی از آن ستونی از سنگ مرمر که از تبریز نقل نموده بودند نصب کردند سطوح دیوارش را بلا جور و زر چنان طرفه و درخور منقش ساختند که طراوتش گرد نعیر و تشویر برار تنگ مانی و نگار خانه چین نشانند و فرش صحنش از سنگ مرمر و سنگ کوه نوز بقوعی به پرداختند که در لطافتش

* مصراع * هوش مد هوش و عقل خیره بماند *

ایزاره اندرون و دیوار بیرونش بکاشی کاری آراسته

(۱) در بعضی نسخه بجای ارتنگ (ارژنگ) بمعنی ارتنگ دیده شد *

روح القدس دفع عین الکمال را وان یکاد میخواند *

* بیت *

* رضوان بلاجورد ابد در کتابه اش *

* تحریر کرده دام لک العزوالبقا *

بعد از اتمام دوران مقام همایون فرجام خاقان گردون احتشام

طویهای پادشاهانه و جشنهای خسروانه فرمود *

گفتار در تفویض فرمودن حضرت صاحبقران

بطالع سعد و رای فرخ مملکت خراسان

را بشاهزاده شاهرخ

صاحب قران سپهراقدار با وجود کثرت اولاد و اسباط

که هر یک از ایشان خسروی بود کامگار و فرمان دهنی رفیع

مقدار بحکم - ارباب الدول ملهمون - می دانست که بقای

دولت روز افزون و دوام اقبال دودمان همایونش بوساطت

شاهزاده ارجمند شاهرخ و اعقاب خلافت انتساب او خواهد

بود لاجرم رای صواب نمای عالم آرای که بی شبهه عکس

پرتوانوار الهامات ربانی بود چنان اقتضا فرمود که مملکت

خراسان را که در اقلیم رابع و وسط معموره ربع مسکون واقع

شده و واسطه است میان ایران و توران و ممالک شرقی

و غربی هم در زمان حیات خویش بآن شاهزاده جوان بخت

تفویض فرماید در اثنای آن جشنها که در عمارت خجسته

امارت باغ شمال می فرمود ایالت ممالک خراسان و سیستان و مازندران تا فیروز کوه در پی بهر سپهر سلطنت و سپهر مهر خلافت - المعتضد بالملک الذی یحکم و یا مر - امیرزاده شاهرخ بهادر نامزد فرمود و امراء نامدار و سرداران عالی مقدار مثل امیر سلیمان شاه و امیر مضراب چاکو و سید خواجه شیخ علی بهادر و عبدالصمد حاجی سیف الدین و حسن جاندار و ملک و جهان ملک پسرش و پیر محمد پولاد و از فرزندان غیاث الدین ترخان علی ترخان و حسن صوفی و از قوجیغان تویلاق و کپک چپی یورنجی و طغای مرکن و اولجه بوغای مچلکا چپی و شیخ علی و میرک و غیرهم و از هر تومان جمعی همه را خانه کوچ بملازمت او تعیین فرمود و دیگر امراء هرکس پسوی یا برادری همراه کردند و حضرت صاحب قران او را پرلیغ جهان مطاع ارزانی داشته در هنگام وداع اگر چه *

* نظم *

- * خدائی او بر دلش سخت بود *
- * که او زیور افسر و تخت بود *
- * طلب کرد و بگرفت اندر برش *
- * بصد مهر بوسید چشم و سرش *
- * و زان پس برون آمد از پیش شاه *
- * چو شیر ژیان رو نهاد بر او *

- * روان گشته شهزاده با لشکری *
- * بروزِ وغانِ هر یکی مفدري *
- * همه پادشه زادگان با سپاه *
- * دو منزل برفتند با او برآه *
- * امیران و هرکس که بد فام دار *
- * برفتند پدرود را بنده وار *
- * سران چون ز پدرود گشتند باز *
- * همی راند شهزاده سرفراز *
- * ظفروهم عنان نصرتش رهنمای *
- * زگرد سپاهش هوا مشکسای *

و چون بسعادت و اقبال بکنار آب آمویه رسید در شعبان سنه
 (تسع و تسعين و سبعماية) موافق اوی نیل بانامی لشکر
 از آب بگذشت و باند خود رسیده فرود آمد و از آنجا منازل
 و مراحل قطع کرده *

- * بهر پورت و منزل و هر مقام *
- * که آنجا رسید آن شه نیک نام *
- * مهیا شده ترغور ساوری *
- * خلائق ز شادی برامشگرمی *
- * زهی دولت مردم آن دیار *
- * که شاهی چنان باشدش شهریار *

* نظم *

و چون بحلیجکتو رسید امیر آقبو غا با سادات و علماء و اعیان و اکابر هرات برسم استقبال پیش آمده نثارها افشاندند و پیشکشها کشیدند و از انجا بمعادات و اقبال روان شد و در آخر شعبان بروز مبارک و طالع فرخنده در ظاهر هرات بمرغزار کهدستان نزول فرمود و آن مملکت را بانوار عدالت و اخسان و آثار نصفت و امنان آراسته رشک بهستان ارم و باغ چنان گردانید و ماه مبارک رمضان در انجا باقامت فرایض و سنن هیام و قیام و تقدیم سایر موجبات مرهقات ملک علام بگذرانید و بمعادات و اقبال از انجا بشهر نزول فرموده باغ زاغان را نشیمن همایون ساخت *

* بیت *

- * دست جور و در عدالت و داد *
- * آن یکی بست و این دگر بکشاد *
- * ستم گرگ برگرفت از میش *
- * باز را کرد با کبوتر خویش *
- * از سر فتنه برد مستیها *
- * کرد کوه دراز دستیها *

حکام و دولات خراسان و مازندران و سیستان بانواع هدایا و پیشکشها بدرگاه سلطنت پناه شناختند *

* نظم *

- * کار داران ز جمله کشور او *
- * گنجیها ریختند بر در او *

• قلعه داران خزانها بردند •

• قلعهها با کلید بسپردند •

مجموع پادشاهزادگان از اطراف برسم نهیت نجف و نثار فرستادند و در آخر همین سال اختردولت از برج اقبال طلوع نموده آنحضرت را در شب جمعه بیست و یکم ذی الحجه سنه (نفع و تسعین و سبعمائه) موافق اوی نیل پسری آمد بطالع جوزا بارقه سعادت از جبین مبارکش لامع و انوار دولت از ناصیه همایونش ساطع و چون کس فرستاده خبر این بشارت بمسامع علیه رسید بپای سنقر موسوم گشت •

گفتار در نهضت همایون صاحبقران گیتی ستان

بخطه فردوس نشان کش و رسیدن امیرزاده

محمد سلطان از بورش فارس و نواحی آن

در شعبان سال مذکور حضرت صاحب قران از باغ شمال بیمن و اقبال سوار شده برای رباط یام عازم شهر سبز گشت و چون بجلکای دلکش کش رسیده بمبارکی نزول فرموده سراپرده عظمت بر بساط هامون کشیدند و قبه بارگاه بقمه خورشید و ماه برانرا خنند و چند روز دران سبزه و لاله زار بهجت آثار •

• نظم •

• صد هزار گل شکفته درو •

- سبزه بیدار و آب خفته درو •
- هر گلی گونه گونه از رنگی •
- بوی هر گل رسیده فرسنگی •
- آبهای روان بسای گلاب •
- ریزه سنگش بلطف در خوشاب •

کامران و کامیاب توقف نمود • بعشرت پرداخت و از آنجا کوچ کرده بشهر درآمد و بآق سرای نزول فرمود و ماه مبارک رمضان را آنجا دیده بسعادت ازان محل نهضت نمود و به بیلاق سلطان ارتوج برآمد •

- همه کار جهان بر حسب دلخواه •
- ز ماهی بنده فرمانش نامه •

و در اثنای یورش پنج ساله گفته شد که امیرزاده محمد سلطان بر حسب فرمان حضرت صاحبقران با جماعتی امراء متوجه هرمز شده بود و صورت حال برین منوال بود که چون شاهزاده از شیراز توجه می فرمود با امراء کنکاش کرده مجموع راهها قسمت کرد و خود بنفس مبارک از طریق آرابجورد و طارم نهضت نمود و امیرجهان شاه و دیگر امراء ملازم رکاب نصرت انتساب بودند و امیرهاچی سیف الدین بواسطه عارضه مزاجی که داشت در کربال باغرق توقف نمود و امیرزاده رستم عمر شیخ که برنغار بود

با اتفاق امیرشاه ملک برای کارزین و فال بکنار دریا روان گشت و امیر جلال حمید و ارغونشاه اختاجی و بیان تمور و بیکیچک جته برای جهرم و لار متوجه شدند و از طرف دست چپ ایدکوبرلاس از کرمان روان شد و کیچ و مکران را تاخت کرده غنیمت فراوان گرفت *

* بیت *

* زمکران و دشت علی تا بکیچ *

* مسخر نکرده نهشتند هیچ *

و باین ترتیب هر طایفه بناحیه عبور نموده راه برای هرجا که والی و اهالی آن بقدم اذعان و انقیاد پیش نیامدند بغارتیدند و سرکشان را بدست قهر از پای در آورده اند *

* نظم *

* همه سرکشان را سرانداختند *

* مخالف و شان را برانداختند *

* امان یافت هرکس که گردن نهاد *

* شده عاصیان را سر و زربباد *

و چون حدود هرمز کهنه رسیدند هفت قلعه را دران حوالی و نواحی تسخیر کرده خراب ساختند اول قلعه تنگ زندان را بگشادند و غارت کرده ویران گردانیدند و از آنجا بکوشک شتافته با آن نیز همین طریق سپردند و از آنجا بحصار شامیل رفتند و آنرا هم گرفته خراب کردند و بهرمز کهنه در آمده

قلعه میذارا بگرفتند و آتش زدند و قلعه منوجان و ترزک
و تازیان نیز مسخر گردانیده ویران ساختند * * نظم *

* ز آسیب قهر لشکرِ صاحب قرآن دهر *

* باشند هفت قلعه افلاک در خطر *

* هر مزر هفت قلعه او را چه اعتبار *

* جائی که این سپاه در آید بگروفر *

لاجرم محمد شاه ملک هرمز از بیم صدمه آن سپاه پیروز
مخالف سوز چون سبک آب بحر را وقایه خود ساخت
و چون کشف در جزیره جرون سر در نقاب عجز کشید و از
هیبت عساکر بحر جوش رعد خروش که زلزله در کوه و لوله
در دریا افکندندی ایل شده ز نهار خواست و بسی تحفه
از نذسوقات بحر فرستاده باج و سار برگردن گرفت * * نظم *

* چو والی هرمز آن شعله دید *

* کزان بحر نم در جگر می کشید *

* بترسیدگان شاه بحر اغتراف *

* چو موسی بدریا در آرد شکاف *

* اگر هر کس آرد کف سنگ و خاک *

* شود تالب انباشته آن مفاک *

* و گرشان ز عمان بود آب خورد *

* ازان کو بر آید بعیوق گود *

- * در عجز و خواهش گری باز کرد *
- * بسیم و بزر خدمت آغاز کرد *
- * بران شد مقرر که هر سال باج *
- * رساند نباشد ببحث احتیاج *

و خراج آنجا هر سال سیصد هزار دینار بود و مدت چهار سال هیچ ازان بکسی نداده بود مال چهار ساله قبول کرد و بازاء بعضی ازان بی توقف نقد و مروراید و اقمشه بفرستاد و نغمه التزام نمود که تدبیر کرده ارسال نماید و امیرزاده محمد سلطان از آنجا کوچ کرده بدولت و اقبال بازگشت و نور ملک بولاس را که برادر ایدکوبوک پیش او فرستاد که آن زمستان در جیرفت توقف نماید و از مخالفان هرکس که متواری و پنهان شده باشد او را بدست آورند و در بهار بشیراز آید و خود بمبارکی و سعادت بشیراز معاودت فرمود و بی توقف متوجه خوزستان شد و امیر حاجی سیف الدین از راه یزد مازم درگاه عالم پناه گشت و شاهزاده تمامی خوزستان و لرستان و آن نواحی را در تحت ضبط آورد و در اثنای آن روزی شاهزاده سوار بود و جمال الدین فیروز کوهی برسم خدمتگاری پیاده در رکاب همایونش استاده بود و صول اجل مقضی که لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون ازان خبر داده آن خون گرفته را بران داشت که بیخبر کاردی

شاهزاده جوان بخت زد چنانچه اثر اندک جراحتی باندام
 همایونش رسید و خود ارهول جان بطرف کوه دوید و بسر
 درآمده دران دره افتاد و جان بداد و بعضی از چاکران
 شاهزاده از عقب او بدره درآمدند و او را مرده یافته سر
 از تن جدا کردند و بیاوردند شاهزاده از انجا کامگار و مقضی
 الاوطار مراجعت نموده از راه وروجرد و همدان روی توجه
 بسمرقند نهاد و منازل و مراحل قطع کرده از خراسان بگذشت
 و از جیحون عبور نمود در ریلاق سلطان ارنوج بشرف بساط
 بوس حضرت صاحب قران استسعاد یافت و آنحضرت
 او را کفار گرفته *

* بیت *

* به پرسید و بس مهربانی نمود *

* بران آمدن شادمانی نمود *

و شاهزاده زانورده پیشکشها کشید و طویهای بزرگ مرتب
 ساخته شادمانیها کردند و حضرت صاحب قران از انجا
 نهضت فرموده بسمرقند تشریف داد و مهد اعلی خانزاده
 از تبریز عازم پایه سویر خلافت مصیر گشت و چون به نزد یک
 سمرقند رسید فرزند ارجمندش امیرزاده محمد سلطان برسم
 استقبال پیش باز رفت و آن بانوی بلقیس مانند را از دیدار
 فرزند دلبد دیده امید روشنائی پذیرفت و در سمرقند
 بباغ بلغد عز بساط بوس در یافته دیده روشن بختش از مطالعه

طاعت سعادت پر تو حضرت صاحبقران صورت نور علی نور
 مشاهده نمود و بسی پیشکشهای شایسته از جامه طلا دوز و
 اسپان تازی بازمین زر بمحل عرض رسانید و مجموع شاهزادگان
 را خلعتهای فاخره زرد و زیوشانید *



الحمد لله که طبع جلد اول ظفرنامه تمام شد

و این تقسیم بد و جلد از مولف نیست

بلکه عذد الطبع برای تخفیف

حجم د و جلد نموده شد



فهرست جلد اول ظفرنامه

صفحه	مقاله اول در ذکر صادرات افعال و واردات			
۱ احوال صاحب قران
۴ تشبیب سخن و ذکر مفاخر صاحب قران		
۸ گفتار در ولادت صاحب قران
۲۱ گفتار در خصایص این تالیف
۲۷ ذکر خروج امیر قزغن
۳۹ ذکر حکومت امیرزاده عبدالله بن قزغن	
۴۰	... ذکر لشکر کشیدن بیان شلدوز بر امیرزاده عبدالله			
۴۳ ذکر لشکر کشیدن توغلو قنمورخان بما وراء النهر		
۴۴	... گفتار در مشورت صاحبقران با امیر حاجی برلاس			
۴۸ ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بر امیر بیان سلدوز		
۵۱	... ذکر مدد خواستن امیر حسین از صاحبقران نوبت ثانی			
... گفتار در محاربه صاحب قران و امیر خضر یسوری با امیر				
۵۲ حاجی برلاس و شکست یافتن او	
۵۴	... گفتار در محاربه صاحب قران با امیر خضر یسوری			
۵۷	... ذکر لشکر کشیدن توغلو قنمورخان بما وراء النهر نوبت درم			
۵۹	... ذکر مراجعت توغلو قنمورخان بتختگاه خویش			

صفحه

- گفتار در توجه نمودن صاحبقران بطالب امیر حسین ۶۰
 ذکر غدیر علی بیگ چون غربانی با امیر حسین
 و صاحبقرانی ۶۶
 گفتار در جدا شدن صاحب قران از امیر حسین ... ۶۹
 گفتار در نهضت امیر حسین و صاحبقران بجانب سیستان ۷۲
 گفتار در صحت یافتن صاحب قران ۷۵
 گفتار در جنگ امیر حسین و صاحبقران با ابو سعید و غیر آن ۷۹
 گفتار در توجه نمودن امیر حسین و صاحب قران بجانب
 طالقان و بدخشان ۸۱
 گفتار در گزشتن صاحب قران از آب پول سنگین ... ۸۴
 گفتار در خواب دیدن صاحبقران و بآن تفرافول نمودن ۸۸
 گفتار در محاربه امیر حسین و صاحب قران با لشکر جته
 و ظفر یافتن بر ایشان ۹۰
 گفتار در قورلتنای کردن امیر حسین و صاحب قران ۹۵
 گفتار در جنگ لای و شرح کیفیت آن ۹۹
 ذکر محاصره کردن لشکر جته سمرقند را ۱۰۹
 گفتار در نهضت امیر حسین و صاحبقران بجانب سمرقند ۱۱۱
 گفتار در وقوع مخالفت میان امیر حسین و صاحبقران ۱۱۴
 گفتار در رفتن صاحبقران بسمرقند جهت جمع لشکر ۱۱۸

صفحه

- گفتار در لشکر کشیدن صاحب قران بعزم رزم امیر حسین ۱۲۰
 ذکر مکرو حيله امير حسين و فرستادن خضر خزانه دار را
- ۱۲۳ بمصالحت جستن
- ۱۲۷ گفتار در توجه نمودن صاحبقران بجانب قرشي
- ۱۴۱ ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بجانب صاحب قران
- ۱۴۵ ذکر محاصره کردن امیر حسین بخارا را
- ۱۴۷ گفتار در عبور نمودن صاحبقران از آب آمویه
- گفتار در فرستادن صاحبقران امیر جاکورا پیش ملک
 حسین برسات ۱۴۹
- گفتار در نهضت صاحب قران بما وراء النهر و شکستن لشکر
 امیر حسین ۱۵۲
- گفتار در توجه صاحب قران بجانب سمرقند ۱۵۷
 ذکر لشکر فرستادن امیر حسین بجانب صاحبقران
 و شکست یافتن ایشان ۱۶۱
- گفتار در گریختن لشکر امیر حسین از هیدمت صاحبقران ۱۶۴
- گفتار در مصالحت امیر حسین و صاحب قران ... ۱۶۶
- ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بجانب بدخشان ... ۱۷۳
- گفتار در لشکر کشیدن امیر حسین و صاحبقران بگابلسان ۱۷۵
- گفتار و در لشکر کشیدن صاحبقران بمحاربه سپاه چته ۱۷۷

صفحه

- گفتار در نهضت امیر حسین و صاحب قران بجانب
بد خشان ۱۷۹
- گفتار در مراجعت صاحب قران از بد خشان ... ۱۸۳
- گفتار در سبب مخالفت صاحب قران با امیر حسین
نوبت ثانی ۱۸۷
- گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران و ظفر یا فتن بر امیر حسین ۱۹۲
- گفتار در جلوس صاحب قرانی بر تخت سلطنت
و جهانبانی ۲۰۷
- گفتار در مراجعت صاحب قران از بلخ و بناء قلعه
سمرقند ۲۱۴
- گفتار در قورلتای صاحب قران ۲۱۸
- گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران بجانب شبرغان ... ۲۲۱
- گفتار در فرستادن صاحبقران لشکر را بجانب ترمذ و بلخ ۲۲۳
- گفتار در فرستادن صاحب قران امیر جاگو را بمحاصره
شبرغان ۲۲۵
- گفتار در نهضت صاحبقران بجانب جته ... ۲۲۶
- گفتار در لشکر کشیدن صاحب قرانی بجانب جته
نوبت ثانی ۲۲۹
- گفتار در ایلیچی فرستادن صاحبقران پیش حسین صوفی ۲۳۲

صفحه

- گفتار در نهضت صاحب قران بعزم رزم بجانب خوارزم ۲۳۵
- گفتار در مصالحت صاحب قران با یوسف صوفی
و خواستاری نمودن خانزاده را از برای امیرزاده
- جهانگیر ۲۴۲
- گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران بخوارزم نوبت ثانی ۲۴۴
- گفتار در فرستادن صاحبقران امر او را بطلب خانزاده
- بجانب خوارزم ۲۴۵
- ذکر زفاف امیرزاده جهانگیر با خدر معلی خانزاده ۲۴۹
- گفتار در نهضت صاحب قران بجانب جته نوبت سیوم ۲۵۲
- گفتار در زفاف صاحبقران با سراق آبهت پناه دلشاد آغا ۲۵۶
- گفتار در توجه صاحب قران بصوب خوارزم نوبت سیوم ۲۶۰
- گفتار در توجه صاحبقران بجانب جته نوبت چهارم ۲۶۴
- ذکرو فات امیرزاده جهانگیر ۲۶۸
- گفتار در لشکر فرستادن صاحبقران بسمرقند ۲۷۱
- گفتار در نهضت همایون بجانب جته نوبت پنجم ۲۷۴
- گفتار در فرستادن صاحبقران توقمش اعلان را بحکومت
- اترار و صیران ۲۷۵
- گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران بجانب اُرس خان ۲۷۸
- گفتار در تاخت کردن صاحبقران با لوس اُروس خان ۲۸۲

صفحه

- گفتار در ولادت امیرزاده شاهرخ ۲۸۴
- گفتار در فرستادن صاحبقران نوقتمش خانرا بچنگ
نور ملک خان و ظفر یافتن برو ۲۸۸
- گفتار در ایلچی فرستادن صاحبقران گیتی ستان بخوارزم ۲۹۰
- گفتار در لشکر کشیدن صاحب قران بخوارزم نوبت چهارم
و فتح آن ۲۹۳
- گفتار در بقاء حصار شهرکش و عمارت آقسرا ۳۰۰
- گفتار در فرستادن صاحب قران امیر حاجی سیف الدین
را بهرات بطلب والی آن ۳۰۲
- گفتار در فرستادن صاحب قران امیرزاده میرانشاه را
بخراسان ۳۰۵
- گفتار در لشکر کشیدن صاحب قران بایران زمین ۳۰۸
- گفتار در تسخیر قلعه نوشبج ۳۱۲
- گفتار در تسخیر شهر هرات ۳۱۵
- گفتار در توجه رایات نصرت آیات بجانب طوس و کلات ۳۲۳
- گفتار در مراجعت صاحب قران بدار السلطنة سمرقند ۳۲۶
- ذکرات اکه بیگی ۳۲۹
- گفتار در لشکر کشیدن صاحب قران بایران زمین نوبت
ثانی ۳۳۳

صفحه

- ذکر در فتح قلعه ترشیز ۳۴۳
- ذکر رسیدن ایلچی فارس ۳۴۷
- گفتار در توجه صاحبقران بصوب مازندران ... ۳۴۸
- گفتار در مراجعت صاحبقران اسلام پناه بجانب تختگاه ۳۵۲
- ذکرو فوات حضرات دلشاد آغا و قتلغ ترکان آغا ... ۳۵۵
- گفتار در فرستادن لشکر بجانب جته ۳۵۷
- گفتار در نهضت صاحبقران بطرف مازندران و سیستان ۳۵۸
- گفتار در محاصره شهر سیستان و فتح آن ۳۶۲
- گفتار در توجه صاحب قران بجانب بستم ... ۳۷۰
- گفتار در پیکار جماعت اوغانیان بد کردار ... ۳۷۳
- گفتار در نهضت صاحب قران بجانب مازندران ... ۳۷۹
- ذکر شبیخون آوردن امیر ولی ۳۸۴
- گفتار در توجه رایت منصور بجانب عراق ... ۳۸۷
- گفتار در نهضت صاحبقران بصوب سلطانیه ... ۳۸۹
- گفتار در مراجعت حضرت فرمان ده ربع مسکون بتخت
گاه همایون ۳۹۱
- گفتار در توجه صاحب قران بعزم یورش سه ساهه بجانب
ایران ۳۹۳
- گفتار در توجه صاحب قران بجانب آذربایجان ... ۳۹۶

صفحه

- گفتار در توجه صاحب قران بغزو گرجستان ... ۴۰۱
- گفتار در مراجعت صاحب قران بطرف قرا باغ برای
فشلاق ... ۴۰۴
- گفتار در توجه صاحب قران بپردع و رسیدن خبر حرکت
لشکر دشت ... ۴۱۰
- ذکر قدوم سرا یملک خانم از سمرقند با شاهزادگان ارجمند ۴۱۵
گفتار در توجه رایت نصرت نشان بدفع فساد قرا محمد
ترکمان ... ۴۱۷
- گفتار در توجه صاحبقران بصوب وان و وسطان ... ۴۲۱
ذکر مکتوبیکه شاه شجاع در حال وفات بصاحب قران
نوشته بود ... ۴۲۵
- گفتار در توجه رایت آفتاب اشراق بجانب فارس و عراق ۴۳۰
گفتار در توجه صاحبقران مسکین نواز بجانب شیراز ۴۳۵
گفتار در سبب معاودت صاحبقران بجانب سمرقند ۴۳۹
گفتار در مراجعت صاحب قران و تفویض حکومت فارس
بآل مظفر ... ۴۴۳
- گفتار در پرشس صاحبقران امراء ماوراء النهر را ۴۴۶
گفتار در نهضت صاحبقران بجانب خوارزم نوبت پنجم ۴۴۷
ذکر احوالی که در انالی یورش خوارزم روی نمود ۴۴۹

صفحه

- گفتار در نهضت صاحب قران بجنگ توقتمش خان و ظفر
 یافتن برو بعون ملک دایان ۴۶۰
- گفتار در فرستادن صاحب قران امیرزاده میرانشاه را
 بخراسان ۴۶۸
- گفتار در توجه صاحب قران بمغولستان ۴۶۹
- گفتار در قورلتای فرمودن صاحب قران و فرستادن لشکر
 باستیصال الوس جته ۴۷۶
- گفتار در مراجعت صاحبقران بدارالسلطنه سمرقند
 ۴۸۵
- گفتار در قورلتای فرمودن صاحب قران ۴۹۱
- گفتار در لشکر فرستادن صاحب قران بطرف جته
 ۴۹۳
- گفتار در عرض دیدن صاحب قران لشکر منصور را
 ۵۰۶
- گفتار در روان کردن صاحبقران امیرزاده محمد سلطان
 را بمنقلای ۵۱۶
- ذکر محاربه قراولان و کشته شدن امیرایکونور ۵۲۵
- گفتار در آراستن جیش سترگ و وقوع جنگ بزرگ
 ۵۳۱
- گفتار در مراجعت صاحب قران بجانب سمرقند
 ازدشت قبچاق ۵۵۳
- گفتار در تفویض فرمودن صاحب قران ایالت زابلستان
 و کابلستان را با امیرزاده پیرمحمد جهانگیر ۵۵۸

صفحه

- ۵۶۱ ... گفتار در نهضت صاحبقران بیورش پنج ساله
- ۵۶۷ گفتار در نهضت صاحبقران بعد صحت از جوی زر
- ۵۷۰ گفتار در تسخیر آمل و ساری و قلعه‌های ماهانه سر
- گفتار در فرستادن فتح نامها بتختگاه و طلب داشتن فرزندان
- ۵۷۷ و خواتین عصمت پناه
- گفتار در توجه صاحبقرانی بصوب فارس و عراق
- ۵۸۲ نوبت ثانی
- گفتار در ایلغار فرمودن صاحب قران بجانب لرستان
- ۵۸۶ و خوزستان
- ۵۹۲ ... ذکر بعضی از حکایات حکام فارس و عراق
- ۵۹۹ گفتار در نهضت صاحب قران سرافراز بجانب شیراز
- ۶۰۷ گفتار در جنگ کردن صاحبقران با شاه منصور
- ۶۱۷ گفتار در گرفتن آل مظفر و تفویض ممالک ایشان بگماشتگان
- ۶۱۹ گفتار در توجه رایب ظفر اشراق بصوب عراق
- گفتار در تفویض صاحبقران تخت هلاکو خانرا بامیرزاده
- ۶۲۳ میرانشاه
- ۶۲۵ گفتار در تاخت فرمودن صاحبقران حشم سارق ترکمان را
- ۶۲۹ گفتار در توجه صاحب قران بجانب دارالسلام بغداد
- ذکر معاودت امیرزاده محمد سلطان بعد دفع قطاع الطريق

۴۶۵

- کردستان ۴۶۰
- گفتار در فرستادن صاحبقران ایلچی بجانب مصر ... ۴۶۲
- گفتار در فتح قلعه تکریت ۴۶۳
- گفتار در جمع آمدن شاهزادگان کامگار و امراء نامدار ۴۵۹
- گفتار در توجه رایت فرخنده فال بجانب دیاربکر ۴۵۹
- گفتار در توجه صاحب قران سعادت انما بجانب روحا ۴۶۲
- ذکر واقعه شهادت امیرزاده عمر شیخ انارالله برهانه ۴۶۶
- تتمه داستان ماردین ۴۷۱
- گفتار در توجه صاحبقران بجانب جزیره و نواحی آن ۴۷۵
- گفتار در توجه صاحب قرانی بصوب ماردین نوبت ثانی ۴۷۶
- ذکر ولادت امیرزاده الخ بیگ ۴۷۹
- گفتار در توجه رایت کشورستان بصوب حامد و فتح آن ۴۸۲
- گفتار در مراجعت رایت آفتاب اشراق بجانب
آله تاق ۴۸۵
- گفتار در فرستادن صاحبقران لشکرها با طرف ... ۴۸۷
- گفتار در فتح قلعه اونیک ۴۹۱
- گفتار در مراجعت صاحبقران از اونیک ... ۷۰۳
- گفتار در لشکر فرستادن صاحبقران بغزو گرجستان ۷۰۵
- گفتار در ولادت شاهزاده سپهر آستان ابراهیم سلطان ۷۰۹

- گفتار در جشن کردن صاحبقران جهت ولادت ابراهیم
 ۷۲۰ سلطان
- گفتار در فرستادن صاحبقران شاهزاده شاهرخ را
 ۷۲۶ جهت ضبط سمرقند
- گفتار در غزا فرمودن صاحبقران با کفار گرجستان
 ۷۳۰
- گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران دوم بار بر نوقتمش خان
 ۷۳۴
- گفتار در عرض دیدن صاحبقران لشکر فیروزی نشانرا
 ۷۳۶
- گفتار در رکوب صاحب قرانی بعزم جنگ سلطانی
 ۷۴۵
- گفتار در تاخت فرمودن صاحبقران دست راست
 الوس جوجی را
 ۷۵۸
- گفتار در ایلغار فرمودن صاحبقران بجانب چرکس
 ۷۶۳
- گفتار در توجه موکب گردون شکوه بجانب البرزکوه
 ۷۶۴
- گفتار در توجه صاحبقران بقاعه کولا و طاروس و غیر آن
 ۷۶۶
- گفتار در توجه صاحبقران بسمسم و قلاع کفار
 ۷۷۰
- گفتار در تاخت فرمودن صاحبقران حاجی
 ترخان و سرای را
 ۷۷۳
- گفتار در مراجعت صاحبقران از دشت قباچاق
 ۷۷۶
- گفتار در فرستادن صاحبقران امیرزاده میروانشاه را
 ضبط آذربایجان
 ۷۸۳

صفحه

ذکر فتح قلعه سیرجان و واقعه یزد و مخالفت					
بهبول در نهاوند	۷۸۴
گفتار در فرستادن صاحبقران امیرزاده محمد					
سلطان را بهرمز	۷۸۹
گفتار در مراجعت صاحبقران بجانب ماوراءالنهر					۷۹۱
گفتار در تعمیر قصبه باغ شمال	۸۰۰
گفتار در تفویض صاحبقران خراسان را بشاهزاده شاهرخ					۸۰۳
گفتار در نهضت صاحبقران بخطه کش و رسیدن امیرزاده					
محمد سلطان از فارس	۸۰۷



تمام گردید فهرست جلد اول از ظفرنامه

THE
ZAFARNÁMAH

BY

MAULÁNÁ SHARFUDDÍN 'ALÍ
OF YAZD.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

BY

MAULAWÍ MUHAMMAD ILAHDÁD.

LATE PROFESSOR, ARABIC DEPARTMENT, CALCUTTA MADRASAH.

VOL. I.

CALCUTTA :

PRINTED BY J. W. THOMAS, BAPTIST MISSION PRESS.

1887.